

ایران تووشه

- دانلود نمونه سوالات امتحانی
- دانلود آزمون های متم
- دانلود آزمون های جزو و صلم جز و سنجش
- دانلود فیلم و مقاله آنلاین
- دانلود و مشاوره



IranTooshe.Ir



@irantoooshe



IranTooshe



۱- آرایه‌ی ادبی: حس آمیزی

نکته: می‌دانیم حس آمیزی، به کار بردن حسی در غیر موارد طبیعی آن است یا به عبارتی آمیختن دو یا چند حس است در کلام.

لطفت: حس لامسه (لطفت لفظ)

رنگ: حس بینایی (رنگ لفظ)

نرم: حس لامسه (شعله‌ی نرم)

لطف: حس شنوایی

لطف: حس شنوایی

شعله: حس بینایی

لطفی که از لطفت آن جان کند حضور:

لطفی به رنگ لاله‌ی دامان کوهسار:

چون شعله‌های نرم حر می‌پر تمش:

۲- آرایه‌ی ادبی

«خدایا ما را از گرداد خودخواهی و از گرددباد هوا و هوس نجات ده و به ما قدرت ایثار عطا کن!»

۱- گرداد خودخواهی: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه) ← خودخواهی: مشبه / گرداد: مشبه به

۲- گرددباد هوا و هوس: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه) ← هوا و هوس: مشبه / گرددباد: مشبه به

۳- گرداد و گرددباد: تنا ب (مرااعات نظیر) / هوا و هوس: تنا ب (مرااعات نظیر)

نکته: این عبارت ۳ جمله دارد. («خدایا» مناداست و در شمارش تعداد جملات، یک جمله محسوب می‌گردد).

۳- آرایه‌ی ادبی

امتحانات بزرگترین دیوهای وحشتناک زندگی دانشگاهی من بودند اما من پیو ته پشت این دیوها را به خاک می‌ر اندم.

۱- امتحانات [مانند، هم چون] بزرگ‌ترین دیوهای وحشتناک ...: تشییه

۲- ... پشت این دیوها را ...: استعاره از امتحانات دانشگاهی

۳- پشت این دیوها را به خاک می‌ر اندم: کنایه از قبولی در امتحانات

۴- آرایه‌ی ادبی

«دست هایم هر حرکتی را می‌دید»: ← آمیختن حس لامسه (بساوایی) و بینایی

حس آمیزی

نکته: حس آمیزی: به کار بردن حسی در غیر موارد طبیعی آن است یا به عبارتی آمیختن دو یا چند حس را با یک دیگر حس آمیزی گویند.

مثال: ۱- از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر: آمیختن حس شنوایی و بینایی

۲- لام گرم مرا به او بر ان: آمیختن حس شنوایی و لامسه (بساوایی)

۳- گر مکرر سخن تلخ بگوید معشوق عاشق آن نیست که این نکته مسلم دارد: آمیختن حس شنوایی و چشایی

۵- آرایه‌ی ادبی

«خدای اسلام - اللہ تعالیٰ - نه فقط رحیم و حکیم است، بلکه جمیل هم هست و از همین رو دو تدار جمال.»:

۱- رحیم و حکیم و جمیل: تنا ب (مرااعات نظیر)

۲- جمیل و جمال: جناس (ناقص اختلافی)

۳- تلمیح به آیه‌ی: اللہ جمیل و یحب الجمال.

۶- آرایه‌ی ادبی و قالب شعر

«قوّت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌باید، نه ملبوس فرنگ»

۱- آتش: استعاره از علم و فن / چراغ: استعاره از پیشرفت و تکامل

علم و فن: تنا ب (مراعات نظیر) / افرنگ و فرنگ: جناس (ناقص اختلافی) / علم و علم: تکرار / فن و فن: تکرار /

۲- قالب این شعر مشتوف است.

۷- آرایه‌ی ادبی

«قدرتی به من بخشا تا روح خود را از تعلق به جیفه‌های ناچیز روزگار بی‌نیاز کنم و از هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزادش سازم.»:

۱- جیفه: مجازاً مال و منال دنیا

۲- تلمیح: به این بیت از حافظه: «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

رنگ تعلق: اضافه استعاری

۸- آرایه‌ی ادبی

«دلم می‌خواهد بر بالهای باد نشینم و آن‌چه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این

دریای بی‌کران ر م.»:

۱- بالهای باد: اضافه‌ی استعاری

۲- بال و باد: جناس (ناقص اختلافی)

۳- دریای بی‌کران: استعاره از هستی و دنیا

۹- آرایه‌ی ادبی

«بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»

۱- گریستان ابر: تشخیص (آدم‌نمایی)

۲- ما چون ابر بگریم: تشییه ← ما: مشبه / ابر: مشبه به / چون (مانند): ادات‌تشییه / وجه‌شبه: گریستان

۳- ابر و بهاران: تنا ب (مراعات نظیر)

۴- مصراع اول: واج‌آرایی صامت «ب» و «ر»

۵- «گریستان مانند ابر» و «ناله برخا تن از نگ»: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۶- ناله برخا تن از نگ: تشخیص (آدم‌نمایی)

نکته: لازم به ذکر است، این بیت از عدی شیرازی است که در درس ۴ «تضمنی» شده است.

تضمنی: نویسنده یا شاعر گاهی عبارتی یا بیت شعری از شخص دیگر را عینه در شعر یا نوشته‌ی خود می‌آورد (برای تأکید بیشتر سخن خود).

۱۰- آرایه‌های ادبی

«نهنگی بچه‌ی خود را چه خوش گفت:

به دین ما حرام آمد کرانه»

۱- خود و خوش: جناس (ناقص اختلافی)

۲- دین و حرام: تنا ب / نهنگ و کرانه: تنا ب

۳- گفتن (صحبت کردن) نهنگ: تشخیص (آدم‌نمایی)

۱۱- آرایه‌ی ادبی

«پیرمرد چشم ما بود.»

۱- کنایه: از عزیز بودن

۲- تشییه: پیرمرد [مانند، همچون] چشم ما بود ← پیرمرد: مشبه / چشم: مشبه به

۳- ایهام: چشم بودن: ۱- عزیز و گرامی بودن

۲- چشم بیدار روزگار بودن

۱۲- آرایه‌های ادبی

کتابه

۱- هنوز دماغش هوای کوه را داشت: هنوز حال و هوای زندگی کوهستان را در سر داشت.

۲- شستم خبردار شد: آگاه شدم.

۳- خانه‌ها در ت از ینهی خاک درآمده بودند: خانه‌ها در زمین خاکی ساخته شده بودند.

۴- کنگره‌ای بود که خانه‌ی فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود: برپا کرده بود.

۵- حرکات و زندگی اش بی‌تلاطم بود و خیالش تخت: خیالش راحت [بود].

۶- مددتی بود که پیرمرد افتاده بود: در بستر بیماری بود.

۱۳- آرایه‌ی ادبی

۱- بوی مدینه می‌آید: کنایه از نزدیک شدن به شهر مدینه

۲- کم کم شهری سپیدپوش به استقبالمان می‌آید: تشخیص (آدم‌نمایی)

۳- کاروان می‌گرید: مجاز از افراد کاروان

۴- مدینه یک د ت سفید پوشیده است: تشخیص (آدم‌نمایی)

۵- چهره‌هاشان چون ماه شب چهارده می‌درخشند:

تشییه ← چهره‌هاشان: مشبه / ماه شب چهارده: مشبه به / چون (مانند): ادات تشییه

۱۴- آرایه‌ی ادبی

«یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید»:

۱- مرغ گرفتار: استعاره از شاعر (ملک الشعراًی بهار)

۲- ای مرغان: تشخیص (آدم‌نمایی) ← توضیح: فقط انسان مورد خطاب و ندا قرار می‌گیرد و نه مرغ

۳- مرغ و مرغ: تکرار

۴- گل و لاله و شمشاد: تنا ب (مراعات‌ناظر)

۱۵- آرایه‌ی ادبی

«گر شد از جور شما خانه‌ی موری ویران خانه‌ی خویش محال است که آباد کنید»:

۱- ویران و آباد: تضاد (طباق)

۲- جور و مور: جناس (ناقص اختلافی)

۳- خانه و خانه: تکرار

۴- کل بیت: کنایه از پرهیز از ظلم و ترس از عواقب ظلم و تم

۱۶- آرایه‌ی ادبی

«ناله‌ی مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، همچو من است»

- ۱- مرغ اسیر: استعاره از شاعر (ابوالقا م عارف قزوینی)
- ۲- ناله کردن مرغ و مسلک مرغ گرفتار: تشخیص (آدم‌نمایی)
- ۳- مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من: تشییه ← مسلک مرغ گرفتار قفس: مشبه / من: مشبه به / همچو (مانند): ادات تشییه /
- ۴- مرغ و قفس: تنا ب (مراعات نظیر)
- ۵- مرغ و مرغ: تکرار

۱۷- آرایه‌ی ادبی

«آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است»:

- ۱- لیمان واهریمن: تضاد
- ۲- تلمیح: به داستان حضرت سلیمان
- ۳- اهرمن: استعاره از محمدعلی‌شاه
- ۴- تشییه: او [مانند] اهرمن است.

۱۸- آرایه‌ی ادبی

«خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحزن است»:

- ۱- دست و است: جناس (ناقص اختلافی)
- ۲- آباد و ویران: تضاد (طبق)
- ۳- آن خانه [مانند] بیت‌الحزن است: تشییه ← آن خانه: مشبه / بیت‌الحزن: مشبه به /
- ۴- خانه و خانه: تکرار
- ۵- بیت‌الحزن: تلمیح به خانه‌ی حضرت یعقوب (ع) / تلمیح به خانه‌ی حضرت زهرا (س)

ایران توشه

۱۹- آرایه‌ی ادبی

کنایه:

- ۱- حرفی به کارش بود: مشکل داشت، جای حرف داشت.
- ۲- راه دست خودش هم نیست: در آن کار مهارت ندارد.
- ۳- چشم به راه آخر کار بودیم: متظر آخر و نتیجه‌ی کار بودیم.
- ۴- معلم دور نبود و صورتک به رو نداشت: صمیمی و هم‌دل بود، ظاهر و باطنش یکی بود.

۲۰- قالب شعری

شعر «متاع جوانی» در قالب قطعه سروده شده است زیرا در قطعه فقط مصروعهای زوج هم قاقیه هستند.

<input type="checkbox"/> _____	_____	_____	زندگانی	_____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____	_____	ندانی	_____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____	_____	ناتوانی	_____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____	_____	استخوانی	_____	_____

وآل کنکور: اگر بیت زیراولین بیت از یک منظومه‌ی ۷ بیتی باشد ، قالب آن شعر کدام است؟

«داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با من جنگ»

۲۱- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«از آن برد گنج مرا دزد گیتی
روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام نگهداری از آن در غفلت و بی‌خبری بودم.
آرایه‌ی ادبی:

- ۱- گنج: استعاره از جوانی
- ۲- دزد گیتی: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشبیه): گیتی: مشبه / دزد: مشبه به
- ۳- مصراج دوّم: کنایه از غفلت و بی‌خبری
- ۴- گنج و دزد و پا بان: تنا ب (مراعات نظیر)
- ۵- دزد و پا بان: تضاد / گنج و دزد: تضاد

۲۲- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود
رود سند خروشان و عمیق و عریض و کف‌آلوده بود و در تاریکی شب به جلو می‌رفت.
نکته: دل شب: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (آدم‌نمایی)
خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود: تنسیق‌الصفات: آوردن صفت‌های پیاپی برای یک چیز یا کس.

۲۳- چهارپاره (دویستی پیو ته):

شعری است که از چند بند هم‌وزن تشکیل شده است. هر بند دویست دارد که مصراج‌های دوّم و چهارم هم‌قافیه‌اند. قافیه‌ی بندها از هم‌دیگر مستقل است. چهارپاره در وزن آزاد است. نحوه‌ی آرایش قافیه‌ها در چهارپاره به صورت زیر است:

چهارپاره پس از مشروطه در ایران رواج یافت. درون مایه‌ی آن بیشتر اجتماعی و غنایی است. معروفترین چهارپاره رایان ملک‌الشعرای بهار، فریدون توکلی، دکتر خانلری، فریدون مشیری، رشید یاسمی و ... است.

۲۴- آرایه‌ی ادبی

«می‌گفت گرفته حلقه در بر
(۱) در و بر: جناس (ناقص اختلافی)
(۲) در بر و بر در: قلب (عکس)
(۳) در و در: جناس / بر و بر: تکرار جناس
(۴) من چو (مانند) حلقه بر در هستم: تشییه ← من: مشبه / حلقه: مشبه به / چو (مانند): ادات تشییه

۲۵- آرایه‌ی ادبی

«در معركة‌ی قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.»

- ۱- معركة‌ی قلوب: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشبیه): قلوب مجاهدان: مشبه / معركة: مشبه به
- ۲- تلمیح: به آیه‌ی : «الا بذکرالله تطمئن القلوب»: آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

۲۶- مفهوم و آرایه ادبی

کارام درون دشت شب خفته است»
 «حسرت نبرم به خواب آن مرداب
 من به غفلت‌زدگی مردم روزگار که خیلی آرام و راحت در فضای ستم‌آلوده خاموشند و همچون مرداب ساکن و
 بی حرکتند، حسرت نمی‌خورم.
 نکته: دشت شب: اضافه‌ی تشبیه‌ی (تشبیه) است: شب: مشبه / دشت: مشبه‌به

۲۷- قالب شعری

کارام درون دشت شب خفته است
 دریایم و نیست باکم از طوفان
 قالب این شعر که دارای دو بیت است، رباعی است؛ چون هجای (بخش) اول تمام مصraigها کوتاه نیست. وزن
 رباعی: لاحول و لا قوه الا بالله
 نکته: اگر هجای اول تمام مصraigها کوتاه باشد قالب آن، دو بیتی است.

۲۸- شعر نو

شعری است با مصraigها کوتاه و بلند که قافیه‌ی آن در اختیار شاعر است. شعر نو دارای وزن است و درون‌مايه‌ی آن احساسات، تجربه‌های فردی، عشق و است. مبتکر شعر نو، نیما یوشیج (علی اسفندیاری ۱۲۷۶ - ۱۳۳۸) است.
 هراب سپهری، مهدی اخوان ثالث (م.امید) و از شاعران بنام این قالب هستند.
 نمونه‌ای از یک شعر نو از «مهدی اخوان ثالث»:

«سلامت را نمی‌خواهند پا خ گفت / رها در گریبان است / کسی سر بر نیارد کرد پا خ گفتن و دیدار یاران را / نگه،
 جز پیش پا را دید نتواند / که ره تاریک و لغزان است / و گر دست محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از
 بغل بیرون / که سرما سخت سوزان است.
 نفس کز گرمگاه یینه می‌آید برون، ابری شود تاریک / چو دیوار ایستد در پیش چشمانت / نفس کاینست، پس دیگر
 چه داری چشم، ز چشم دو تان دور یا نزدیک؟.....»

۲۹- آرایه ادبی

آفتاب فتح در آسمان سینه‌ی مؤمنین درخششی عجیب دارد.
 ۱- آفتاب فتح: اضافه‌ی تشبیه‌ی (تشبیه): فتح: مشبه / آفتاب: مشبه‌به
 ۲- آسمان سینه‌ی مؤمنین: اضافه‌ی تشبیه‌ی (تشبیه): سینه‌ی مؤمنین: مشبه / آسمان: مشبه‌به
 ۳- آفتاب و آسمان: تنا ب (مراعات‌نظیر)

۳۰- آرایه ادبی

«نه کر ی فلک را از زیر پای قزل ار لان بکشند.»:
 ۱- کنایه از این که قدر تمندان و گردن کشان را از قدرت بیندازند؛ از تخت به زیر کشند.
 ۲- تلمیح به این بیت از عدی شیرازی: چه حاجت که نه کر ی آسمان نهی زیر پای قزل ار لان

۳۱- آرایه‌ی ادبی

در کام فلق بادهی خون ریخته‌ایم
ما با نفس صبح درآمیخته‌ایم
از باد سحر نشان ما را جویید

نکته: قالب این دو بیت، رباعی است. تفاوت رباعی و دوبیتی: اگر هجای اوّل هریک از چهار مصراع، کشیده باشد، آن دوبیت، قالب رباعی دارد و اگر هجای اوّل هریک از چهار مصراع، کوتاه باشد، آن دوبیت، قالب دوبیتی دارد.

برای تشخیص، مصراع اوّل برخی از دوبیتی‌ها و رباعی‌ها را می‌آوریم:
۱- مکن کاری که بر پا سنگت آیو : دوبیتی
(باباطاهر)

۲- هر سبزه که بر کنار جویی رُ ته است: رباعی
(خیام)
(خیام)

۳- گویند ترا بهشت با حور خوشت: رباعی
۴- یک چشم من اندر غم دلدار گریست: رباعی

۵- ز دست دیده و دل هر دو فریاد: دو بیتی (باباطاهر)

۳۲- آرایه‌ی ادبی

تنا ب (مراعات‌نظیر): اگر شاعر یا نویسنده گروهی از واژه‌ها را که با هم نوعی ارتباط و هماهنگی دارند، در شعر یا نوشته‌ی خود بیاورد از آرایه‌ی مراعات‌نظیر استفاده کرده است.

۱) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
ما چو مرغان حریصی بی‌نوا
به کوی اندرون تیغ و تیرخندگ

۲) مزرع بز فلک دیدم و داس مه نو
۳) صدهزاران دام و دانه است ای خدا
۴) ز دیوارها خشت و از بام، سنگ

۳۳- آرایه‌ی ادبی

«ریش برمی‌کند و می‌گفت: ای دریغ! کافتاب نعمتم شد زیر میغ»

۱- ریش برکنند: کنایه از بی‌تابی و بی‌قراری و ناراحتی زیاد
۲- آفتاب نعمت: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه): نعمت: مشبه / آفتاب: مشبه به
۳- میغ: استعاره از جلوگیری و مانعی برای وفور نعمت
۴- آفتاب و میغ: تنا ب (مراعات‌نظیر)

توشه‌ای برای موفقیت۳۴- آرایه‌ی ادبی

به بیابانی ریلند که از گرما چون تنوری تافته بود و آهن در آن از تابش خورشید نرم می‌شد.

۱- تشییه: بیابان چون تنوری تافته بود: بیابان: مشبه / تنور: مشبه به / چون (مانند): ادات تشییه / تافته (گداخته، برافروخته): وجه شبه.

۲- نرم شدن آهن در اثر تابش خورشید: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۳- گرما، تنور: تنا ب / گرما، تابش، خورشید: تنا ب

۳۵- آرایه‌ی ادبی

پیش آن خاک تشه رفت چو باد»

«شر که آن دید، دشنه باز گشاد

- ۱- واج آرایی صامت «ش»
 - ۲- خاک تشنه: استعاره از خیر
 - ۳- خاک و باد: تنا ب (مراعات نظیر) (از عناصر چهارگانه‌ی طبیعت)
 - ۴- دشنه و تشنه: جناس (ناقص اختلافی)
 - ۵- شر چو باد رفت: تشییه ← شر: مشبه / باد: مشبه به / چو (مانند): ادات تشییه / رعت: وجه شبه
 - ۶- هم چو باد رفتن: اغراق (بزرگ‌نمایی)

۳۶- آرایه‌ی ادبی

آتشم را بکش به لختی آب»

» گفت مُردم ز تشنگی دریاب

- آتش: استعاره از تشنگی
 - آتش و آب: تضاد

٣- آتش و آب: تنا ب (مراعات نظیر)

۲- مُردم ز تشنگی ۳- دریاب ۴- آتشم را بکش به لختی آب

٣٧- استعاره

به کار بردن کلمه‌ای به جای کلمه‌ی دیگر به دلیل شباهت آن‌ها. در استعاره لفظ در غیر از معنی حقیقی خود استفاده می‌شود. در حقیقت استعاره از تشبیه حاصل می‌شود. بدین گونه که در تشبیه، چیزی را کسی را (مشبه) به چیزی یا کس دیگر (مشبهٔ بُه) مانند می‌کنیم اما در استعاره کلمه‌ی دوم را (مشبهٔ بُه) به جای کلمه‌ی اول (مشبه) به کار می‌بریم و در حقیقت مشبهٔ بُه را جایگزین مشبه می‌کنیم. البته گاهی ممکن است مشبه را جایگزین مشبهٔ بُه کنیم.

پیش آن خیر مانند خاک تشنہ رفت چو باد

مشیبہ

پیش آن خاک تشنہ رفت چو باد

۳۸- آرایه‌ی ادبی

ننگرد پیمانه را گر گشت نقل»

«دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل»

- ۱- عقل و نقل: جناس (ناقص اختلافی)
 - ۲- دانه‌ی معنی: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه): معنی: مشبه / دانه: مشبه‌به
 - ۳- پیمانه: استعاره از ظاهر داستان

۳۹- شکل هند ی قالب‌های شعری قطعه، قصیده و مثنوی از قرار زیر است:

<input checked="" type="checkbox"/> _____	<input checked="" type="checkbox"/> _____	<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____
<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____	<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____
<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____	<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____
<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____	<input checked="" type="checkbox"/> _____	_____

قصیده

قطعه

مضمون قطعه غالباً پند و اندرز است.

<input checked="" type="checkbox"/> _____	<input checked="" type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input checked="" type="checkbox"/> _____	<input checked="" type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____

مثنوی

مثنوی منا ب ترین قالب برای سروden داستانها و مطالب طولانی است.

۴۰- آرایه‌ی ادبی

رش پر زخاک و پر از آب، روی»

«همی ریخت خون و همی کند موی

- ۱- روی و موی: جناس (ناقص اختلافی)
- ۲- خاک و خون: تنا ب / روی و موی: تنا ب / آب و خاک: تنا ب (از عناصر چهارگانه‌ی طبیعت)
- ۳- خون ریختن و موی کندن: اغراق (بزرگنمایی)
- ۴- کل بیت: کنایه از بی‌تابی و بی‌قراری و ناله و شیون کردن.

۴۱- آرایه‌ی ادبی

«چو یک ماه شد، همچو یک سال بود
برش چون برد تم زال بود»

۱- مال و زال: جناس (ناقص اختلافی)

۲- کودک یک‌ماهه (سهراب) مانند کودک یک‌ماله بود / پهلو و بازویش مانند ر تم بود : اغراق (بزرگنمایی)

۳- هراب هم‌چو (مانند) کودک یک‌ماله بود: تشییه ← سهراب: مشبه / یک‌مال: مشبه به / هم‌چو (مانند): ادات تشییه

۴۲- توضیح کلی: آرایه‌های ادبی که در برخی از درس‌ها توضیح داده می‌شود، در آن درس خاص توضیح و تکید بیشتری روی آن شده است.

آرایه‌ی ادبی

ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری؛ در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از روری.

تلمیح به آیه‌ی: تعز من تشاء و تذل من تشاء.

خواری و روری: سجع و تضاد (طبق)

۴۳- تلمیح: در لغت به معنی «به گوشه‌ی چشم اشاره کردن» است و در اصطلاح ادب، اشاره به داستان‌های اساطیری، تاریخی و یا آیات و احادیث در ضمن شعر یا نوشه‌ی خود است.

۴۴- جمع: در لغت به معنی «آواز کبوتران» است و در اصطلاح ادب آن است که کلمات آخر قرینه‌ها در وزن یا حرف آخر یا هر دو یکی باشد.

جمع در نثر حکم قافیه را دارد در شعر (نظم).
مثال: مشک آن است که خود ببويده, نه آن که عطار بگويد.

۴۵- آرایه‌ی ادبی

«در هیچ گنجی از حکمت و معرفت گشوده نمی‌شود، مگر آنکه وصف یگانگی آفریدگار هستی، کلید آن باشد.»:

۱- حکمت و معرفت: تنا ب (مراعات‌نظیر)

۲- تلمیح: به یتی از نظامی: *بسم الله الرحمن الرحيم* هست کلید در گنج حکیم

۳- در و کلید: تنا ب (مراعات‌نظیر)

فن بیان: تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز

فن بدیع: صنایع لفظی: سجع، ترصیع، موازن، جناس، قلب (عکس)، واج آرایی (نممه‌ی حروف)

صنایع معنوی: تضاد (طباق)، تناسب (مراعات‌نظیر)، ایهام، ایهام تناسب، اغراق (بزرگنمایی، غلو)، لفّ و نشر (مرئب، مشوش)، تناقض (پارادوکس)، حس‌آمیزی، تشخیص (آدم‌نمایی = personification)

تلمیح، تضمین، حسن تعلیل، اسلوب معادله



ایران توژه
توشه‌ای برای موفقیت

۴۷- قالب شعری رباعی و دو بیتی : هم رباعی و هم دو بیتی ، از چهار مصراع تشکیل شده‌اند که مصرع اول ، دوم و چهارم و گاهی نیز سوم هم قافیه هستند . آرایش قافیه‌ها در رباعی و دو بیتی به این ترتیب است :

×	—————	×	—————
×	—————	(×)	—————

وزن رباعی : «لا حول و لا قوة الا بالله» است در حالیکه وزن عروضی دو بیتی «مفاعیلن مفاعیلن فعلون» است . راه تشخیص رباعی از دو بیتی : هجای اول هر کدام از چهار مصراع را در نظر می‌گیریم ، اگر آن هجا ، کوتاه بود ان شعر ، دو بیتی است در غیر این صورت ، آن شعر رباعی است .

مثال ۱

در کام فلق بادهی خون ریخته‌ایم
ما با نفس صبح در آمیخته‌ایم
از آنجایی که هجای (بخش) اول هر کدام از چهار مصراع (با ، در ، از ، ما) کوتاه نیست ، قالب این شعر ، رباعی است .

نکته : البته برای تشخیص ، اگر یکی از چهار مصراع را هم انتخاب کنیم ، باز جواب یکی است چون هر چهار مصراع هم وزن هستند .

مثال ۲

که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم در دیده تا دل گردد آزاد
ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
با توجه به مطالب گفته شده ، این شعر ، دو بیتی است

مثال ۳

یکی وصل و یکی هجران پسند
پسندم آن چه را جانان پسند
یکی درد و یکی درمان پسند
من از درمان و درد و وصل و هجران

این شعر دو بیتی است

مثال ۴

وز هر چه ر د چو نیست پاینده مترس
این یک دم نقد را به عشرت گذران
وز رفته میندیش و ز آینده مترس
این شعر ، رباعی است .

۴۸- تنسيق الصفات : آوردن چند صفت پیاپی برای چیزی یا کسی را گویند .

مثال ۱ : به سهراب گفت ای یل شیر گیر
کمند افکن و گرد و شمشیر گیر (فردوی)
مثال ۲ : خروشان ، ژرف ، بی پهنا ، کف آلود
دل شب می‌درید و پیش می‌رفت (دکتر حمیدی)
جهان دار و بیدار و شیرنبرد (نظمی)
جوان و هنرمند و گرد و وار (نظمی)

مثال ۳ : به بهرام گفت : ای سرافراز مرد
مشال ۴ : بدو گفت بهرام : کای شهریار

شکل هندسی قالب های شعری:

<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="radio"/> _____	<input type="radio"/> _____

مثنوی

<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____

<input type="checkbox"/> _____	_____

قطعه

<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="radio"/> _____	<input type="checkbox"/> <input type="checkbox"/> <input type="checkbox"/>
<input type="radio"/> _____	_____

چهار پاره (دو بیتی پیوسته)

<input type="radio"/> _____	<input type="radio"/> _____
<input type="radio"/> _____	_____
<input type="radio"/> _____	_____
<input type="radio"/> _____	_____

ترجیع بند

<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	_____

توشه‌ای برای موفقیت

<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="radio"/> _____	<input type="radio"/> _____
<input type="radio"/> _____	_____
<input type="radio"/> _____	_____

<input type="radio"/> _____	<input type="checkbox"/> <input type="checkbox"/> <input type="checkbox"/> <input type="checkbox"/>
<input type="radio"/> _____	<input type="radio"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="radio"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	<input type="radio"/> _____

ترکیب بند
+ _____
+ _____

<input type="radio"/> _____	<input type="radio"/> _____
<input type="radio"/> _____	() _____

مسقط

<input type="checkbox"/> _____	<input type="checkbox"/> _____
<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____
<input type="checkbox"/> _____	_____

دوبیتی و رباعی

قصیده و غزل

۱- بی نوایی و تنگ چشمی را از دلم ریشه کن ساز: کنایه از خسیس و حسود بودن و کوتاه نظری

۲- دلم می خواهد بربال های باد نشینم و...: اضافه استعاری- جناس(ناقص اختلافی)

۳- اکن شفایان آن گز ناشاه (گز ناشاه) تشن

۵۱- آرایه‌ی ادبی:

- ۱ - «هلن کلر» با استعداد خود دنیا را به تحسین و اعجاب واداشت: دنیا مجاز از مردم دنیا (مجاز کل از جزء)
- ۲ - به این ترتیب کلید زبان را در دست گرفتم: کلید زبان: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه): زبان: مشبه/ کلید: مشبه^{به} به
- ۳ - بدین ترتیب در زندان خاموشی من شکسته شد: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشییه): خاموشی: مشبه/ زندان: مشبه^{به} به

۵۲- دستور:

«ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است.»

با توجه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مسنده است: نهاد (مسندالیه) + مسنده + فعل اسنادی (ربطی) ابتدای زندگی من ساده بوده است

نکته‌ی ۱: فعل این جمله از مصدر «بودن» است و فعل «است» در اینجا فعل کمکی (معین) برای ساخت ماضی نقلی است.

نکته‌ی ۲: «مانند دیگران» که متمم قیدی است و «بسیار» هر دو نقش قیدی دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند.

جمله‌ی سه جزیی گذرا به مسنده

۵۳- «ای کریمی که بخشنده‌ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی.»

- ۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.
- ۲ - عطا و خطای آرایه جناس ناقص و جمع دارند.
- ۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترجیح دارد.
- ۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به: یا واهب العطایا
- ۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

۵۴- «الهی، در دلهای ما جز تخم محبت خود مکار و بر تن وجان‌های ما جز الطاف و رحمت خود منگار و بر کشته‌های ما جز باران رحمت خود مبار.»

- ۱ - تخم محبت: اضافه‌ی تشییه‌ی
- ۲ - کشته: استعاره از اعمال ما
- ۳ - باران رحمت: اضافه‌ی تشییه‌ی
- ۴ - مکار، منگار، مبار: آرایه‌ی سجع
- ۵ - کاشتن در دل: استعاره (مکنیه)
- ۶ - کشته، باران، مبار: مراعات نظیر (تنا ب)

که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را

- ۵۵- چه زنم چو نای هر دم، زنوابی شوق او دم؟
- ۱ - چو نای: تشبيه(من: مشبه / نای: مشبه به)
- ۲ - هر دم: مجاز هر لحظه
- ۳ - دم - دم: جناس تام
- ۴ - نای - نوابی: جناس ناقص(افزایش)
- ۵ - نای - نواختن - نوا: مراعات نظیر

زمین آهنهین شد، سپهر آبنوس

۵۶- به گرزگران دست برد اشکبوس

- ۱ - گرز: سلاح جنگی
- ۲ - گران: صفت گرز(سنگین)
- ۳ - اشکبوس: یکی از پهلوانان توران زمین
- ۴ - مصراع دوم: اغراق دارد
- ۵ - تشبيه زمین به آهن و تشبيه سپهر به آبنوس
- ۶ - آبنوس: درختی که چوب آن سخت و یا هاست(اینجا رنگ آن مدنظر است)

وار اندرآیند هر ه به جنگ

۵۷- به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ

- ۱ - شیر، نهنگ، پلنگ: مراعات نظیر(تبا ب)
- ۲ - شهر و شیر: جناس ناقص
- ۳ - شهر: مجاز از رزمین و کشور
- ۴ - بیت آمیخته به طنز است.
- ۵ - شیر و نهنگ و پلنگ: نماد قدرت و توانایی»

۵۸- صدای سنگین سکوت در سر را پیچیده بود.

- ۱ - صدای سنگین: حس آمیزی دارد.
- ۲ - صدای سکوت: متناقض نما (پارادوکس) دارد.
- ۳ - صامت «س» واج آرایی دارد.

توضه‌ای برای معرفت

۵۹- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها

- ۱ - اژدها: استعاره از عمر و بن عبدود
- ۲ - بازوی دین: اضافه‌ی استعاری(دین: مشبه / بازو: ویژگی مشبه به(انسان)) (حضرت علی)
- ۳ - شیرخدا: استعاره از حضرت علی(ع)
- ۴ - شیر و اژدها: مراعات نظیر(تبا ب)

بر افراحت بازو چو شاخ درخت

۶۰- نخست آن سیه روز و برگشته بخت

- ۱ - یه روز و برگشته بخت: کنایه از بیچاره(عمرو)
- ۲ - یه روز: پارادوکس(که روز یا ه باشد)
- ۳ - بازو چو شاخ درخت: تشبيه(بازو: مشبه / شاخ درخت: مشبه به)
- ۴ - بازو: مجاز دست.
- ۵ - شاخ و درخت: مراعات نظیر(تبا ب)
- ۶ - صامت «خ»: واج آرایی

۶۱- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.

۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری (باد: مشبه / دریا: مشبه به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).

۲ - خشاخش: نام آوات.

۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای تر ناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.

مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافتد.

ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

۶۲- هر نفس آواز عشق، می‌ردد از چپ و راست

۱ - نفس: مجاز از لحظه

۲ - آواز عشق: اضافه‌ی تشییه‌ی

۳ - چپ و راست: مجاز از هر طرف

۴ - فلک: مجاز از عالم ملکوت

۶۳- از مه او مه شکافت، دیدن او بر نتافت

مه (اولی): استعاره از چهره‌ی پیامبر

مه (دومی): ماه آسمان

این مصraig اشاره دارد به معجزه‌ی پیامبر (شق القمر: شکافته شدن ماه)

در ضمن مصraig «حسن تعلیل» هم دارد چرا که شاعر علت شق القمر را بی‌تابی ماه در برابر زیبایی پیامبر می‌داند.

مه و مه : جناس تام

باز چو کشتی شکست نوبت وصل ولقات

۶۴- آمد موج الست، کشتی قالب بیست

۱ - الست تلمیح دارد و به آیه‌ی: «الست بربکم، قالو بلی» (خطاب خداوند به انسان در روز خلقت: آیا من پروردگار شما نیستم، جواب آدم: بلی هستی) که از این روز به روز (الست) یاد می‌کنند.

۲ - موج الست: اضافه‌ی تشییه‌ی

۳ - الست: مجاز از عهد و پیمان خدا با بنده در روز ازل

۴ - کشتی قالب: اضافه‌ی تشییه‌ی

۵ - کشتی قالب بیست: کنایه از خلقت انسان

توضیحاتی برای موقیت

۶۵- «سردی و یأس روی قلبش سنگین تر از زنجیر فشار می‌آورد.»

۱ - اینکه سردی و یأس فشار بیاورد تشخیص است.

۲ - کل عبارت کنایه از نهایت ناامیدی تم است.

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

۶۶- «بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

۱ - گور (مصraig اول): گورخر

جناس تام

۲ - گور (مصraig دوم): قبر

گور: مجاز از مرگ

بهرام گور می‌گرفت و گور بهرام گرفت آرایه قلب و عکس

بیت تلمیح به داستان بهرام گور دارد.

مفهوم کلی بیت: ناپایداری مقام و قدرت است.

۶۷- «هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدانمی ازد.»

این عبارت تلمیح دارد به آیه‌ی: «لا تدرکه الابصار و هویدرک الابصار»

یعنی هیچ کس خدا را نمی‌تواند درک کند در حالی که همه‌ی مخلوقات نشانه‌ای از وجود خدا هستند.

این همه را بندۀ‌ی درم نتوان کرد

۶۸- دانش و آزادگی و دین و مروت

درم: مجاز از ثروت

بندۀ کردن چیزی یا کسی: کنایه از به خدمت گرفتن

دین و این: جناس ناقص (اختلافی)

مصراع اول: واج آرایی مصوت کوتاه»^۱

بندۀ کردن دانش و آزادگی و : تشخیص

۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید معجون، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را برابر فشانده است.

۱ - شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشییه شده است.

۲ - مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.

۳ - بید معجون به معشوقة تشییه شده است.

۷۰- «اسب فصاحت در میدان بلاغت راندن و به جولان درآورده است.»

اسب فصاحت: اضافه‌ی تشییه‌ی (فصاحت: مشبه / اسب: مشبه‌به)

میدان بلاغت: اضافه‌ی تشییه‌ی (بلاغت: مشبه / میدان: مشبه‌به)

۷۱- «خطیب تمرین می‌کرده تا مرکب چموش را بر مرکب خموش تبدیل کند و آن‌گاه مند خن را در میدان ذهن و

روح و مستمعان به جولان در می‌آورده»

۱ - چمش و خموش: جناس ناقص و تضاد

۲ - مرکب چموش و خموش: هر دو استعاره از خن

۳ - مند خن: اضافه‌ی تشییه‌ی (خن: مشبه / مند: مشبه‌به)

۴ - میدان ذهن و روح: اضافه‌ی تشییه‌ی (ذهن و روح: مشبه / میدان: مشبه‌به)

۵ - ذهن و روح: تنا ب (مراعات نظیر)

۶ - کل عبارت: کنایه از مهارت سخنوری و تأثیر آن در شنوندگان است.

۷۲- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنها است / با سکوت پاک غمناکش»

باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر

باغ بی‌برگی: پارادوکس (تناقض)

باغ و برگ: تنا ب (مراعات نظیر)

روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه

کوت پاک: حس‌آمیزی

واج آرایی: در صامت «ک»

۷۳- «جامه‌اش شولای عریانی است»

جامه: لباس

شولا: خرقه‌ی درویشان

عریانی: برهنگی

شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عریان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس برهنگی است که این نوع کاربرد «پارادوکس» است.

۷۴- «تو آن بلندترین هرمی که فرعون تخیل می‌تواند ساخت / و من، آن کوچکترین مور، که بلندای تو را در چشم نمی‌تواند داشت.»

۱- تشبیه: تو (علی(ع)) را به بلندترین هرم تشبیه کرده است.

۲- فرعون تخیل: اضافه‌ی تشبیه‌ی (تخیل: مشبه / فرعون: مشبه به)

۳- فرعون و هرم: تلمیح به ساخته شدن اهرام مصر بهو یله‌ی فرعون

۴- تشبیه من (شاعر) به کوچکترین مور

۵- در چشم نمی‌تواند داشت: کنایه از نمی‌تواند درک کند.

۶- بلندترین و کوچکترین: تضاد

۷۵- «ای روشن خدا / در شب‌های پیو ته تاریخ / ای روح لیله‌القدر / حتی اذا مطلع الفجر»

۱- روشن خدا: استعاره از علی(ع)

۲- روح لیله‌القدر: استعاره از حضرت علی(ع)

۳- روح: ایهام ← - روح و روان ۲ - روح القدس

۴- حتی اذا مطلع الفجر: تضمین به آیه‌ای از ورهی قدر

۵- روح لیله‌القدر: اضافه‌ی استعاری و تشخیص

۷۶- «در احد / که گل بو هی زخم‌ها، تنست را دشت شقایق کرده بود / مگر از کدام باده‌ی مهر مست بودی / که با تازیانه‌ی هشتاد زخم، بر خود حد زدی»

روشه‌ای برای موفقیت

۱- گل بو ه: تشبیه (بو هی چون گل)

۲- گل بو هی زخم‌ها: اضافه‌ی تشبیه‌ی (زمزم ها: مشبه / گل بو ه: مشبه به)

۳- تشبیه تن به دشت شقایق (به جهت زخمی شدن)

۴- تلمیح به مجرروح شدن حضرت علی در جنگ احد. (بیش از هشتاد زخم برداشته بود)

۵- باده‌ی مهر: اضافه‌ی تشبیه‌ی (مهر: مشبه / باده: مشبه به)

۶- باده، مست، هشتاد تازیانه و حد: تنا ب (مراعات نظری)

۷- حسن تعلیل: به جهت این که شاعر دلیل هشتاد ضربه خوردن را مست بودن علی(ع) می‌داند.

۷۷- «دری که به باغ بینش ما گشوده‌ای / هزار بار خیری‌تر است / مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو»

- ۱ - باغ بینش: اضافه‌ی تشبیه‌ی (بینش: مشبه / باغ: مشبه‌به)
- ۲ - در باغ بینش گشودن: کنایه از آگاهی بخشیدن
- ۳ - شعر تلمیح دارد به واقعه‌ی فتح خیر به و یله‌ی علی(ع)
- ۴ - خیری‌تر: مجازاً استوارتر، با ارزش‌تر
- ۵ - مرحبا: ایهام تنا ب دارد ← ۱ - آفرین که منظور بیت است ۲ - مرحب اسم پهلوان یهودی که به دست علی(ع) کشته شد و با خیر تنا ب دارد.
- ۶ - بازوان اندیشه و کردار: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (اندیشه و کردار: مشبه / انسان: مشبه‌به که بازو، ویژگی آن است و در شعر حضور دارد).

که خنجر غمت از این خراب‌تر نمی‌زند»

۷۸- «دل خراب من دگر خراب‌تر نمی‌شود

دل خراب: کنایه از اوضاع نامساعد و نابه امان
خراب: آرایه‌ی تکرار

خنجر غم: اضافه‌ی تشبیه‌ی (غم: مشبه / خنجر: مشبه‌به)

خنجر زدن: کنایه از آزار و شکنجه

واج‌آرایی: در صامت «خ»

به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند»

۷۹- «در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند

۱ - رای بی‌کسی: استعاره از ایران استبداد زده

۲ - کسی به در نمی‌زند: سراغی نمی‌گیرد، تلاش برای آزادی نمی‌کند

۳ - واج‌آرایی: در صامت «س»

۴ - دشت پر ملال استعاره از ایران غم زده یا زندگی غم بار شاعر

۵ - پرنده پر نمی‌زند: کنایه از کوت (به جهت خفقان)

۶ - پرنده و پر: تنا ب (مراعات نظری)

۷ - واج‌آرایی: در صامت‌های «پ» و «ر» در مصراع دوم

۸ - در و پر: جناس ناقص (اختلافی)

لِوْجِنْد

۸۰- تا دل به مهرت داده‌ام

چون در نماز استاده‌ام

۱ - دل به هرکسی دادن: کنایه از عاشق شدن

۲ - بحر فکر: اضافه‌ی تشبیه‌ی (فکر: مشبه / بحر: مشبه‌به)

۳ - در بحر فکر افتادن: کنایه از گرفتار فکر و خیال شدن

۴ - نماز و محراب: تنا ب (مراعات نظری)

۸۱- «در یک سو تا چشم کار می‌کند، مزارع خشخاش امتداد دارد.»

و: ایهام تنا ب دارد. ۱ - طرف و جهت (که در جمله حضور دارد) ۲ - روشنایی چشم که با چشم تنا ب دارد.

تا چشم کار می‌کند: کنایه از وعث مزارع خشخاش است (تا جایی که چشم قدرت دیدن دارد)

جنبشی در آدم و حوا نهاد

- ۸۲ «از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت
- ۱ - خمستان: استعاره از عالم ملکوت
- ۲ - خاک، مجاز از دنیا
- ۳ - آدم و حوا: تلمیح دارد
- ۴ - خمستان، جرعه: تنا ب (مراعات نظری)

۸۳- «شمیم و خوانده‌ایم خط رنوشت خویش / مارا برای سوز و گداز آفریده‌اند»

- ۱ - شمیم: تشییه(ما: مشبه / شمع: مشبه به)
- ۲ - خط رنوشت: اضافه‌تشییه‌ی (سرنوشت: مشبه / خط: مشبه)
- ۳ - خط: مجازاً کتاب و نوشته
- ۴ - خواندن خط رنوشت: کنایه از آگاه شدن از رنوشت
- ۵ - شمع و وز و گداز: تنا ب(مراعات نظری)

۸۴- «برو طوف دلی کن که کعبه مخفی است

- ۱ - طوف دل کردن: کنایه از به‌دست آوردن دل و محبت به شخص
- ۲ - مخفی: ایهام، ۱ - پنهان ۲ - تخلص شاعر
- ۳ - تلمیح به حضرت ابراهیم
- ۴ - طوف، خدا، کعبه، خلیل: تنا ب (مراعات نظری)
- ۵ - واج آرایی: در صامت «خ»
- ۶ - لف و نشر(مشوش): دل: لف ، خدا: نشر - کعبه: لف ، خلیل: نشر
(دل را خدا ساخت / کعبه را ابراهیم)

۸۵- مُنْتَ خدای راع و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

- قربت و نعمت: آرایه‌ی سجع
- طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه‌ی ۱۸۳ وره‌ی بقره: إِنَّ قَرِيبَ أُحِبُّ الدَّعْوَةِ الدَّاعِ إِذَا دُعِيَ
- به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح به آیه‌ی ۷ وره‌ی ابراهیم: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُم
- با بیت مولانا: «شکر نعمت نعمت افرون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند» هم معنا ت.

۸۶- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون برمی‌آید مفّح ذات.

- حيات و ذات: سجع
- فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد
- حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

- ۸۷ از دست و زبان که برأید
- دست: مجاز از قدرت و توانایی
- زبان: مجاز از گفتار، سخن
- برآید و درآید: جناس ناقص اختلافی
- دست و زبان: تنا ب (مراعات نظری)

۸۸- اعملوا آل داوَ شکراً و قلیلٌ من عبادی الشّکور

□ آل داود: مجاز از همه‌ی بندگان خدا

□ کل آیه: تضمین ← آیه‌ی یا حدیث عینَ در نوشته آمده است.

۸۹- باران بی رحمت بی حسابش همه را ریشه و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

باران رحمت: تشیبه، رحمت به باران مانند شده است.

خوان نعمت: تشیبه، نعمت به سفره تشیبه شده است.

کشیده و ریشه: سجع

۹۰- فَأَشْبَاهُ صَبَابَةَ زَمَرْدِينَ بَكْسُرَدَ وَ دَاهِيَ إِبْرَ بَهَارِيَ رَا فَرْمُودَهَ تَابَنَاتَ نَبَاتَ دَرَ مَهَدَ زَمَيْنَ بَپَرَوْردَ.

فَأَشْبَاهُ صَبَابَةَ تَشِيهَ ← بَادَ صَبَابَةَ مُثَلَ فَرْشَگَسْتَرِیَ اسْتَ

دَاهِيَ إِبْرَ بَهَارِيَ: تَشِيهَ ← إِبْرَ بَهَارَ رَا مُثَلَ دَاهِيَ دَانِسْتَهَ اسْتَ

بَنَاتَ نَبَاتَ: تَشِيهَ ← گَیَاهَانَ رَا مُثَلَ دَخْتَرَانَ دَانِسْتَهَ اسْتَ

مَهَدَ زَمَيْنَ: تَشِيهَ ← زَمَيْنَ رَا چُونَ گَهُوارَهَ دَانِسْتَهَ اسْتَ

فَرَاشَ وَ فَرْشَ: جَنَاسَ نَاقْصَ افْرَايَشِیَ

فَرْشَ زَمَرْدِينَ: اسْتَعَارَهَ ازْ چَمَنَ وَ بَزَهَ

بَكْسُرَدَ وَ بَپَرَوْردَ: سجع

فَرْمُودَهَ وَ گَفْتَهَ: سجع

فَرَاشَ وَ فَرْشَ بَكْسُرَدَ: تَنَا بَ يَا مَرَاعَاتَ نَظِيرَ

۹۱- درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدموم مو م ریبع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

قبای ورق: تَشِيهَ ← بَرَگَ: مَشْبَهَ - قَبَا: مَشْبَهَ بَهَ

اطفال شاخ: تَشِيهَ ← شَاخَهَهَایَ كَوْچَكَ درخت: مَشْبَهَ - اطفال: مَشْبَهَهَ

کلاه شکوفه: تَشِيهَ ← شَكْوَفَهَ: مَشْبَهَ - کَلاَهَ: مَشْبَهَهَ

در، بر: جناس ناقص اخلاقی - بر، سر: جناس ناقص اخلاقی

گرفته و نهاده: سجع

قدموم بهار: تشخیص (جان بخشی) و شهای برای موفقیت

۹۲- ابر و باد و مه و خورشید و فلك در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

□ ابر و باد و مه و خورشید و فلك: تَنَا بَ و مَجَازَ ازْ هَمَهِ مَوْجُودَاتَ

□ مصراع نخست تلمیح به آیه‌ی ۳۳ ورهی ابراهیم: سخّر لکم الشمس و القمر و دائیین

□ کف: مجاز از دست.

□ نان: مجاز از روزی

۹۳- در خبر است از رور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفات آدمیان ...

رور کاینات: تلمیح به «الولاك لما خلقت الافلاك»

رحمت عالمیان: تلمیح به «ما ار لناک الارحمة للعالمین» آیه‌ی ۷ ورهی انیا

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

۹۴- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
دیوار امت: تشبیه ← امت: مشبه - دیوار: مشبه به
دیوار و پشتیبان، بحر و موج و کشتیان: تنا ب
کلّ بیت آرایه‌ی «اسلوب معادله» دارد.

تلمیح در مصراع اول ← پیامبران همه «نفسی نفسی» می‌گفتند و پیامبر اکرم «امتی امتی» می‌گفت.

تلمیح در مصراع دوم ← به نجات‌بخشی نوح اشاره دارد.
پیامبر به پشتیبان تشبیه شده است.

حسنٰت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله

۹۵- بلغ العلی بكماله، کشف الدّجی بجماله
کمال و جمال: جناس ناقص اختلافی
کماله، جماله و خصاله و آله: سجع (بیت مسجع)
صلوا علیه و آله: آیه‌ی ۵۶ ورهی احزاب ← تضمین

بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز
برنیاید ز کشتیگان آواز

۹۶- گر کسی وصف او ز من پر مد
عاشقان کشتیگان معشوقند ← تشبیه
عاشق کشتیگان معشوقند ← تشبیه
کشتیگان (مصراع دوم) ← استعاره از عاشقان
بیت دوم ← واج‌آرایی در صامت «ش»
بیت اول تلمیح به ← اَنَّ اللَّهُ لَا يوصِّفُ وَ لَا يُدْرِكُ
بیت دوم تلمیح به ← مَنْ عَرَفَ رَبَّهِ كُلَّ لِسَانَهُ: کسی که خدا را شناخت زیانش از بیان او لال می‌شود.
عاشقان و معشوق ← اشتقاد و تنا ب

۹۷- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.
ر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از توجه و تفکر عارفانه داشتن
جیب مراقبت: اضافه‌ی استعاری
بحر مکاشفت: تشبیه ← مکاشفت: مشبه - بحر: مشبه به
در بحر مکاشفت مستغرق شده: کنایه در حال پی بردن به حقایق الهی بودن
فرو برده و شده ← سجع

۹۸- عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معتبر که ما عبدهاک حق عبادتك و واصfan حیله‌ی جمالش به تحریر
منسوب که ما عرفناک حق معرفتک.

کعبه‌ی جلال: تشبیه ← جلال: مشبه - کعبه: مشبه به
حیله‌ی جمال: تشبیه ← جمال: مشبه ← حلیله: مشبه به
جمال و جلال: جناس ناقص اختلافی
عاکف، کعبه، عبادت: تنا ب
ما عبدهاک ...: تضمین

وی قَهْی عرش تکیه‌گاهت

۹۹- ای از مدره شاهراهت

دره: مجاز از آسمان هفتم

قَهْی عرش: اضافه‌ی استعاری - عرش به عمارتی تشبیه شده که گند دارد.

تلمیح به معراج پیامبر سوره اسرا، آیه‌ی ۱

کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر اسلام (ص)

هم شرع خزیده در پناهت

۱۰۰- هم عقل دویده در رکابت

مصراع اول: تشخیص و کنایه از تبعیت عقل از پیامبر

مصراع دوم: کنایه از پیروی دین از پیامبر برای محفوظ ماندن

هم عقل دویده در رکابت

کل بیت موازنہ: ↓ ↓ ↓ ↓

هم شرع خزیده در پناهت

شب طره‌ی پرچم سیاحت

۱۰۱- مه طاسک گردن سمندت

مصراع اول تشبیه ماه را به کاسه‌ی تزئینی گردن اسب پیامبر تشبیه کرده است.

مصراع دوم: تشبیه شب را چون رشته‌های سیاه حاشیه‌ی پرچم دانسته است.

مه طاسک گردن سمندت

کل بیت: موازنہ ↓ ↓ ↓ ↓ ← اغراق

شب طره‌ی پرچم سیاحت

مصراع اول: کنایه از بی ارزشی ماه

مصراع دوم: کنایه از بی اعتباری و بی ارزش شب

ماه، شب، سیاهی: مراعات نظیر (تنا ب)

افلاک حریم بارگاهت

۱۰۲- جبریل مقیم آستانت

مصراع اول تلمیح به حامل وحی بودن جبریل برای پیامبر (ص)

جبریل مقیم آستانت

کل بیت: موازنہ ↓ ↓ ↓ ↓ ← افلاک حریم بارگاهت

مصراع دوم: کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر ای برای موفقیت

عقل ار چه بزرگ طفل راهت

۱۰۳- چرخ ار چه رفیع خاک پایت

چرخ: استعاره از آسمان

خاک پای بودن: کنایه از بی ارزش و پست بودن

طفل راه بودن: کنایه از بی تجربه و ناتمام بودن

مصراع دوم: تشبیه ← عقل: مشبه - طفل راه: مشبه به

کل بیت: کنایه از عظمت و بزرگی پیامبر

چرخ ار چه رفیع خاک پایت

کل بیت: موازنہ ↓ ↓ ↓ ↓ ← عقل ار چه بزرگ طفل راهت

۱۰۴- خوردست خدا ز روی تعظیم
روی (اول) از جهت، به خاطر، روی (دوم) صورت: جناس تام
روی همچو ماه: تشییه
صراع دوم تلمیح به آیه‌ی ۷۲ ورهی حجر: لعمرک ... قسم به جان تو

۱۰۵- ایزد که رقیب جان خرد کرد
خرد را نگهبان جان کرد: تشخیص: نگهبانی خرد
تلمیح به آیه‌ی ۵۵ ورهی مائده: انما ولیکم الله و ر وله
کلّ بیت: اسلوب معادله

۱۰۶- چو شد روز ر تم بپوشید گبر
گبر و بیر: جناس ناقص اختلافی
نگهبان تن کرد: کنایه از برای محافظت از بدن
واج آرایی در صامت «ب» و «ر»
کلّ بیت: کنایه از آمادگی ر تم برای نبرد

۱۰۷- کمندی به فتراک زین بر، بیست
بیامد چنان تا لب هیرمند
بارهی پیل پیکر: تشییه - اسب را از نظر هیکل به فیل مانند کرده است ← اغراق
لب هیرمند: ساحل رود - لب دوم: مجاز از دهان ← جناس تام
دل پر از باد: از اندوهگینی و تُف

۱۰۸- چو بشنید اسفندیار این سخن
شیر: استعاره از پهلوان قوی، ر تم
صفت، پرخاش‌جوی: از آن جهت که قصد جنگ دارد.
صفت، کهن: از آن جهت که پیر و با تجربه است.

۱۰۹- نهاد آن بن نیزه را بر زمین
ز خاک سیاه اندر آمد به زین
نشینید برانگیزد از گور، شور
به سان پلنگی که بر پشت گور
زمین و زمین: جناس ناقص افزایشی
صراع «ز خاک سیاه اندر آمد به زین»، کنایه از وار اسب شدن
بیت دوم: تشییه که مشبه آن به علت آشکار بودن حذف شده است.
گور و شور: جناس ناقص اختلافی
گور و پلنگ: تنا ب (مراعات نظیر)
خاک: مجاز از زمین

ابراهیم توشه

توشه‌ای برای موقت

- ۱۱۰- □ بزد تیر بر چشم اسفندیار
تیر: مجاز از نوک تیر
مصراع دوم: کنایه از کور شدن
□ به باد افره این گناهم مگیر
تیر: ایهام ← تیر، ماه تیر، اشاره به نام دیگر عُطارد
ماه و تیر: مراعات نظری
- ۱۱۱- □ فراموش کردی تو سنگری مگر
کمان: مجاز از قدرت جنگ جوی
بر: مجاز از قدرت بدنه
□ و گرنه که پایت همی گور جُست: کنایه از مُردن
□ تهمتن گز اندر کمان راند رود: گز مجاز از تیر
□ خم آورد بالای سرو هی: سرو هی استعاره از اسفندیار
- ۱۱۲- □ خروش آمد از باره‌ی هر دو مرد
□ بکوبیمت زین گونه امروز یال: یال ← مجاز از وجود ر تم
کلّ مصراع: کنایه از کشتن
□ دو چشم خرد را بپوشی همی: چشم خرد ← اضافه‌ی استعاری
کلّ مصراع: کنایه از عاقلانه عمل نکردن
- ۱۱۳- □ از در مسالمت و ملایمت درآمد: کنایه از خواستار صلح شد.
در مسالمت: اضافه‌ی استعاری
□ خرد را مکن با دل اندر مغاک: کنایه از تباہ نکردن عقل و احساس.
دل: مجاز از احساس
مغاک: مجاز از گور
اندر مغاک کردن: کنایه از تباہ کردن
- ۱۱۴- همی زور کرد این بر آن، آن بر این **ترشیه‌ای برای معرفت زین**
زین و این ← جناس ناقص اختلافی
شیر ← استعاره از پهلوانان
این بر آن، آن بر این ← قلب و عکس
مصراع دوم کنایه از پیروز نشدن هیچ یک از پهلوانان
- ۱۱۵- □ که گفتت برو دست ر تم بیند
چرخ بلند: استعاره از آسمان
چرخ بلند دست مرا بیند: تشخیص و کنایه از اسیر کردن و اغراق
□ شود کوه آهن چو دریای آب
کوه آهن: تشبیه
مصراع اول: تشبیه
مکمل بیت: اغراق

زمین شش شده و آسمان گشت هشت

۱۱۶- ز م ستوران در آن پهن دشت

کل بیت اغراق و واج آرایی در حرف «ش»

زمین و آسمان: مراعات نظیر و تضاد

هشت و دشت و گشت: جناس ناقص اختلافی

شش و هشت: تنا ب

۱۱۷- بعید از ما قدرت مداران هفت خط که تو این بازی قهر و آشتی کوتاه بیاییم

هفت خط: جام شراب که هفت خط داشتم که ادیب فراهانی در شعری گفته: هفت خط داشت جام جمشیدی جور

و بغداد و بصره و رزاق - هر یکی در صفا چو آیینه اشک و کاسه گر و فرودینه

تو این بازی قهر و آشتی کوتاه بیاییم: تشییه قهر و آشتی به بازی - قهر و آشتی: تضاد

کنایه از اهمیت ندادن به بی توجهی هنرمندان به حکومت.

۱۱۸- ما سرمون از پشت هم چشم داره، سردی استادی از نگینی نفس پیدا ت. پیر شدی استاد!

رمون از پشت چشم داره: کنایه از تسلط بر اوضاع

نگینی نفس: حس آمیزی

پیرشدی استاد: کنایه از ناتوانی از انجام کار ← طنز

ردی: کنایه از بی توجهی

به فرش زیر پای خود توجهی نکرم.

۱۱۹- دریغ همه‌ی عمر یک نظر به زیر پا نینداختم: ایهام

کنایه از به زیرستان خود توجهی نکرم.

آب و هوای تبعید بیب رو هم رنجور می‌کند: تشخیص و کنایه از طراوات سیب را از بین می‌برد.

۱۲۰- کباب باب دندون شاه گربه‌های قاجاریه. پهلوی با دندون بیر کباب می‌خوره.

باب دندون: کنایه از مطابق میل

شاه گربه‌های قاجار: تشییه و کنایه از افراد کم قدرت

پهلوی: مجاز از رضاخان

با دندون بیر کباب می‌خوره: کنایه از قدرتمند بودن

۱۲۱- نشان حبس و تبعید را در سینه دارم. با حکم اعدام دیگر سرافرازمان می‌کند.

نشان حبس و تبعید: تشییه ← زندان و تبعید را به مдал مانند کرده است.

در سینه دارم: کنایه از به خاطر داشتن

موجب افتخار و سربلندی ما شوند (کنایه)

رافرازمان می‌کنند: ایهام

سر ما را بالای چوبه‌ی دار برند.

رازمان می‌کنند: ایهام

۱۲۲- پهلوی از قماش شاههای قاجار نیست. پهلوی اهل من بمیرم و تو بمیری نیست. گردن آدمو می‌شکنه.

قماش: مجاز از نوع

پهلوی: مجاز از رضاخان

اهل من بمیرم و تو بمیری: کنایه از اهل خواهش و التماس

گردن آدمو می‌شکنه: کنایه از نابود کردن فرد

۱۲۳- پهلوی عادت به شنیدن نه نداره. حالا امر می کنیم یک «بله قربان» شیرین بگو.
به شنیدن نه عادت نداره: کنایه از عدم اطاعت را نمی پسندد
بله قربان شیرین: حسن‌آمیزی
یک بله قربان شیرین بگو: کنایه از اطاعتِ محض و از رضایت

۱۲۴- رضاخان - این چه سماجتیه که اهل خبر دارند در نبویدن دست قدرت؟
کمال‌الملک - عوام آنها جدا است.
نبویدن دست قدرت: کنایه از احترام نگذاشتن به قدرتمندان
قدرت: مجاز از قدرتمندان
عوالم: مجاز از تفهّرات و روحیات

۱۲۵- رضاخان - پیر و جوان طفلین. از خود راضی.
کمال‌الملک - در خانه هم بچه‌های شیرین بیشتر مورد عنایت پدر هستند.
پیر و جوان: تضاد و مجاز همه هنرمندان
طفلین: کنایه از مغرور و نادانید
خانه: استعاره از دنیا
بچه‌های شیرین: استعاره از هنرمندان - حسن‌آمیزی
پدر: استعاره از خدا

۱۲۶- □ گاو این جاس. بوشو می‌شننم: کنایه از این که وجودش را احساس می‌کنم - بو شنیدن: حسن‌آمیزی
□ حالش سر جانیس: کنایه از حالش مساعد و خوب نیست
□ مشدی تورو به خدا دس وردار: کنایه از انجام کار صرف‌نظر کن
□ عقلاً مونو بریزیم رو هم: کنایه از مشورت کردن

ابران توشه

توضیحاتی برای موفقیت

۱۲۷- مردها نزدیک‌تر و زن‌ها دورتر دور زن مشدی حسن حلقه زدند.
نزدیک‌تر و دورتر: تضاد
دور و دور (به معنای گرد): جناس تمام
دور کسی حلقه زدن: کنایه از جمیع شدن مردم

۱۲۸- □ گنبد عین تخم مرغ خیلی گنده‌ای بر سقف مسجد نشسته بود.
تشیبه گنبد: مشبه - تخم مرغ بزرگ: مشبه به
گنبد نشسته بود: کنایه از قرار داشت و جمله‌ی استعاره‌ی: تشخیص
قفل در پلکان مثل خود در مسجد بود: تشیبه - وجه شباهت: قدر است.
□ سرم را گرداندم مت گل دسته‌های سربریده: تشخیص

۱۲۹- بعد از ظهری بود و بچه‌ها سرشان گرم بود: کنایه از مشغول انجام کاری بودند.
به نفس نفس هم افتاده بودیم: کنایه از خیلی خسته شده بودیم.
تو هیچی سرت نمی‌شه: کنایه از نمی‌فهمی و درک نمی‌کنی.
مدیر برامون خط و نشون می‌کشه: کنایه از مدیر ما را تهدید می‌کند.
مدیر پدرمونو در می‌آره: کنایه از ما تنیبیه می‌کند.

۱۳۰- گل دسته‌ها توی چشمت بود: کنایه از گل دسته‌ها را می‌دیدی
گند چنگی به دل نمی‌زد: کنایه از دلنشین و زیبا نبودن
درهای ورودشان روی بام یاهی می‌زد: کنایه از به طور نامعلومی دیده می‌شد.
اصغر خیلی دل داشت: کنایه از تترس و شجاع بود.

۱۳۱- خیال زورخانه را از کلهات به در کردن: کنایه از فکر زورخانه نباش.
حواله‌ی معلمان سر رفت: کنایه از صبرش تمام شد.
اصغر به دادم رید: کنایه از کمک کرد.
چرا عزا گرفته‌ای: کنایه از ناراحت و غمگینی.
رفتیم توی نخ گلد ته‌ها: کنایه از درباره‌ی گلد ته‌ها کنجکاوی کردیم.

آب: مجاز از رود هیرمند
از آن جهان آمده: کنایه از مرگ نجات یافته
لشکرگاه: مجاز از لشکریان
قلم در نهاد: کنایه از شروع به نوشتن کرد

۱۳۲- آب نیرو کرده بود
امیر از آن جهان آمده
خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود
این مرد بزرگ به نشاط قلم در نهاد

۱۳۳- به کران آب فرود آمدند خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند. نان بخوردند و دولت به شراب کردند.
آب: مجاز از رودخانه
نان: مجاز از غذا
شراب: مجاز از نوشیدنی
دست به شراب کردند: کنایه از شروع کردن به نوشیدن

۱۳۴- نثر وی زنده و پرتحرّک از آب درآمده و به اقضای مقام حرکت و وقار یا اوج و فرودی آشکار دارد و آن‌جا که موضوع مستلزم تأمل و اندیشه است لحن بیهقی آرام است و سنگین:
از آب درآمده: کنایه از این گونه شده، از کار درآمده.
حرکت و وقار - اوج و فرود: تضاد
لحن بیهقی سنگین است: حسن‌آمیزی و کنایه از خن او با صلابت و محکم است.

۱۳۵- غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند.
تاریخ پایه‌ای: منظور تاریخ بیهقی است.
بنایی بزرگ افراشته گردانم: کنایه از اثری بنویسم.
بنا: استعاره از کتاب بیهقی

۱۳۶- بیهقی نویسنده‌ای است چیره دست که عنان قلم را در اختیار داشته و آن را به گردش در می‌آورده است.
عنان قلم را در اختیار داشته: کنایه از مهارت بسیار داشتن
عنان: مجاز از اختیار
عنان قلم: اضافه‌ی استعاری
آن را به گردش در می‌آورده است. کنایه از می‌نوشتمن است.

۱۳۷- تا خفتگان و به دنیا فریته شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد.
خفتگان بیدار شوند: کنایه از غافلان آگاه شوند.

خفته و بیدار: تضاد
امروز: مجاز از دنیا
فردا: مجاز از آخرت
امروز و فردا: تضاد

۱۳۸- همیشه چشم نهاده بودی: کنایه از منتظر بودن
ری می جنبانیدند: کنایه از با مسخرگی ظاهراً او را تُیید می کردند.
متختیر و شکسته دل می رفتند: شکسته دل کنایه از ناراحت و غمگین
امیر مسعود دلش بپیچید: کنایه از ناراحت شدن
دل را در این گیتی خدّار نبود: کنایه از علاقمند شدن به دنیا

۱۳۹- زار زار گریستان نشابوریان و مشتی رند که آنها را سیم دادند که سنگ زند و مرد خود مرده بود که جلا دش ر ن به گلو افکنده بود.

زار زار گریستان: بسیار گریه کردن
مشتی: گروهی
رند: لابالی، کسی که به قوانین اجتماعی بی اعتنای است.
سیم: نقره، مجاز از پول
ر ن: طناب

۱۴۰- دستاری نشابوری مالیده و موزه‌ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده.
مالیده (اول): کنه
مالیده (دوم): مرتب شده ← جناس تام
مالیده (اول) با نو: تضاد
پا و ر: تضاد و تنا ب
دستار و موی سر - موزه و پا: تنا ب

ایران توشه

۱۴۱- □ با اسفندیار با راههای خاکی نمی توان طرف شد. راههای خاکی: استعاره از چاره اندیشی عادی
□ شاهزاده یگه می خورد. شاهزاده: مجاز از اسفندیار یگه می خورد: کنایه از تعجب کردن
□ برای نجات نام بهای گرانی پرداخته: کنایه از برای حفظ اعتبار چیزهای ارزشمندی از دست داده
□ هر که را سر بزرگ درد بزرگ سر مجاز: از اندیشه کنایه از کارهای بزرگ همراه با سختی هاست.
□ و لو کله‌ای بیفتد بر دامان بشریت دامان بشریت: اضافه ای استعاری
کنایه از بشریت روا شود.

۱۴۲- اسفندیار چشم و چراغ خانواده‌ی کیان است: تشییه و کنایه از ارزشمند و عزیز بودن
گوشش به این حرف‌ها بدھکار نیست: کنایه از به این‌ها سخنان توجهی نمی کند.
ر تم باید شکست ناپذیر بماند حتی در برابر تهدید آسمان. آسمان: مجاز از رنوشت تهدید آسمان: تشخیص
شخصیت او مانند قدح نفیس مو برداشته‌ای می شود: تشییه و کنایه از خدشه وارد شدن شخصیت او

۱۴۳-	□ شخصیت ر تم ترکیبی است از نیش و نوش. تا زمانی که به جلب توافق اسفندیار امیدوار است بسیار نرم است.
	وقتی این امید برباد می‌رود محکم می‌ایستد.
	نیش و نوش: تضاد و جناس و کنایه از ختگیری و نرم خوبی
	لف و نشر { نیش و نوش امیدواری به جلب توجه اسفندیار و محکم ایستادن
	مشوش { لف۱ لف۲ نشر۱ نشر۲

- بوته‌ی آزمایش: تشییه - کنایه از آزموده شدن
 کور وی امید: تشییه - کنایه از نامید شدن
 کف: مجاز از د ت دل: مجاز از وجود
 کفی راد دارد: کنایه از بخشنده بودن
 دلی پر ز داد داشتن: کنایه از منصف و حق طلب بودن

- کنایه: با بی تجربگی با حوادث دنیا برخورد کردن
 کنایه از: زال توانست این مشکل را حل کند
 راهی که زیر پایش مانند حریر نرم می‌نماید راه قرق شده مرگ است.
 تشییه ← مرگ به راه تشییه شده است.
- چشم: مجاز از نگاه
 اگر این گره به دست زال گشوده شد.
 گره: استعاره از مشکل
 سخنان او مانند خنجر بر دل شاهزاده می‌نشینند.
 تشییه و کنایه از او را آزار می‌دهد.

- ۱۴۶- زرتشت او را کمربسته خود کرده: کنایه از خادم، فرمانبر و غلام
 گشتساب از تاج و تخت سیری پذیر نیست: کنایه از پیو ته به پادشاهی علاقه‌مند است.
 دودش به چشم او و خانواده‌اش خواهد رفت: کنایه از نتیجه‌ی بد کارش به همه می‌ردد.
 هریک می‌خواهد دیگری را زنده به چنگ آورد: کنایه از به دست آورده.
 این امید را برابر می‌رود: کنایه از او را نامید می‌کند.

توضیعاتی برای موفقیت

- ۱۴۷- □ د ت به بند بده: کنایه از تسییم و اسیر من شو
 پشت پا زدن است به همه‌ی آن چه او در راهش شمشیر زده و جان بر کف نهاده.
 پشت پا زدن: کنایه از کنار گذاشتن و بی توجهی
 در راهش شمشیر زده: کنایه از به خاطرش جنگیده
 جان بر کف نهاده: کنایه از تا دم مرگ پایداری کرده
 تصوّر ش لرزه بر پشت پهلوان می‌افکند: کنایه از او را می‌تراند.

- ۱۴۸- □ روزگار که بازیگر است راه و می در آستین دارد و این که شکارگر آزادی نخست در دامی که نهاده بیفتند.
 بازیگر بودن روزگار: تشخیص
 در آستین دارد: کنایه از در نظر دارد.
 شکارگر آزادی: استعاره از اسفندیار
 شکارگر و دام: تنا ب (مراعات نظیر)
 بند، انکار گوهر پهلوانی اوست.
 گوهر پهلوانی: تشییه

- ۱۴۹- □ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
غصه: استعاره از تعلقات دنیا یی
ظلمت شب: استعاره از عالم مادی
آب حیات: استعاره از معرفت
حر و شب: تضاد تلمیح به داستان آب حیات و یافتن آن برای خضر پیامبر
ظلمت و آب حیات: مراعات نظر
باده: استعاره از معرفت
باده و جام: مراعات نظر
اجر صبری است کزان شاخ نباتم دادند
باشه و شکر کز سخنم می ریزد
دارویی تلخ ← که با شهد و شکر تضاد دارد
 BAM: ایهام تضاد
صبر: شکیبایی

- ۱۵۰- □ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
حر و شب: تضاد تازه برات: استعاره رحمت الهی
تلمیح: شب قدر شب برات آزادی از گناهان است.
آینه‌ی وصف جمال (الهی): استعاره از دل عارف
بعد از این روی من و آینه‌ی وصف جمال
که ز بند غم ایام نجاتم دادند
همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
بند غم: اضافه‌ی تشییه
انفاس: مجاز از دعاها

- ۱۵۱- □ خون روی شیارهای صورت او می‌دوید.
شیارها: استعاره از چین و چروک‌ها
جمله تشخیص و کنایه از خون بر صورتش می‌ریخت.
در میان شن‌های داغ مردی سفیدموی و فیدروی به خاک و خون تپید.

فیدموی و فیدروی: جناس
به خاک و خون تپید: کنایه از شهید شد.
فیدروی: ایهام (آبرومند، از مرگ سفید شده)

- ۱۵۲- □ شب همه جا دامن گسترده بود: کنایه از فرا گرفتن تاریکی و شب
تشخیص دشت سینه‌ی و یعش را در برابر وزش نسیم قرار داد: کنایه از نسیم ملايمی بر دشت می‌وزید.
تشخیص بر سقف نیلگون آسمان ستارگانی دور از چشم ماه جلوه‌گر بودند.
کنایه از جلوه‌گر بودن ستارگان
چشم ماه: اضافه‌ی استعاره‌ی
قف آسمان: تشییه

- ۱۵۳- □ سو سوی چند مشعل پرده‌ی سیاه شب را می‌درید و پیش رفت.
پرده‌ی سیاه شب: تشییه
تشخیص و کنایه: از روشن کردن شب با مشعل‌ها
در درون دیدگانشان صفا و در تی و عشق موج می‌زد: استعاره و کنایه از نگاهشان سرشار از عشق بود.
بذر محبت و عشق در میان این کاروان کوچک و کاروانیان بزرگ پاشیده بودند.
کوچک و بزرگ: تضاد
بذر محبت: تشییه
کنایه از کاروانیان همگی عاشق بودند

□ عشقی که زندگی می‌اخت: تشخیص و جمله‌ی استعاری

□ صدایی گرم و جان‌بخش آرام و آهسته به گوش جام می‌نشست.

صدای گرم: حسن‌آمیزی گوش جان: اضافه‌ی استعاری

جمله: کنایه از صدایش دلنشیش بود.

رنگ غم و اندوه را می‌زدود.

کنایه: از آن‌ها را شاد می‌کرد.

رنگ غم و اندوه: تشبیه

- ۱۵۵

□ نگاه‌ها آرام و پرایید به هم گره می‌خورد: کنایه از ارتباط برقرار کردن از طریق نگاه

□ گل‌های شادی و امید به باع خاطر کاروانیان می‌شکفت.

گل شادی و امید: تشبیه

□ نهال یکتاپر تی و حقیقت‌جویی و صفا و وفا: تشبیه

نهال یکتاپر تی ... صفا و وفا: تشبیه

صفا و وفا: جناس ناقص اختلافی

کنایه: از ایجاد یکتاپر تی کردن

- ۱۵۶ - □ به ناحق بر مستند بزرگ مردی چون او تکیه زده‌اند.

مستند: مجاز از مقام بر مستند تکیه زدن: کنایه از جای او حکومت کردن

□ اشک‌ها بر پیشانی خاک بو ه می‌نهاد.

تشخیص و کنایه از اشک‌ها بر زمین می‌ریخت.

پیشانی خاک: اضافه‌ی استعاری

□ رشته‌ای نامرئی و او را به همه پیوند می‌داد.

رشته‌ی نامرئی: استعاره از ایمان و اعتقاد

- ۱۵۷ - □ از هر دری سخن می‌گفتند از خاطرات تلخ و شیرینشان

از هر دری سخن می‌گفتن: کنایه از هر موضوعی حرف زدن

خاطرات تلخ و شیرین: حسن‌آمیزی

تلخ و شیرین: تضاد

از آسمان آتش می‌بارید.

کنایه از بسیار گرم بودن هوا

کنایه از مبارزه با ستمگر می‌رفت تا دهان ستمگر را در هم کوبد.

در میدان نبرد مبارزه‌ی حق با باطل مرگ به روی پیکارگران بازو گشوده بود.

حق و باطل: تضاد مرگ بازو گشوده بود: کنایه از به استقبال آن‌ها می‌آمد. و تشخیص

- ۱۵۸ - □ خدا خدا می‌کردم تا بتوانیم او را از پا درآوریم.

خدا خدا می‌کردم: کنایه از دعا کردن

کنایه از صحبت کردن سر سخن را با او باز کنم.

رِ سخن: اضافه‌ی استعاری

□ لباسش بر اندام لاگرش زار می‌زد: کنایه از نامتنا ب بودن و تشخیص

کنایه از صبح زود هوا گرگ و میش بود.

کنایه از تعجب کردن جا خورده بودیم.

۱۵۹- □ فاری صحبت کردن مرا دید. ← حسن آمیزی

□ صبح دو مرغ رها / بی صدا / صحن دو چشمان تو را ترک کرد.

دو مرغ رها: استعاره از نور چشم، بینایی

صحن دو چشم: اضافه‌ی تشییه‌ی

کل جمله کنایه از نور چشمان را از دست دادی

□ آفتاب خار و خس مزرعه‌ی چشم تو

تشییه و کنایه از بی ارزشی خورشید



آفتاب مثل خار و خس چشم مثل مزرعه

زان جا به جولان تا خط لبنان برآیم
جولان (دوم) تاختن ← جناس تام
واج آرایی در صامت ج
 بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

۱۶۰- □ جنان من برخیز بر جولان برآیم

جولان (اول) مکانی بین اردن و وریه.

جولان و لبنان: تنا ب

□ جنان من اندوه لبنان کشت ما را

لبنان و دیر یاسین: مجاز از مردم

کشت و پشت: جناس

صراع اول: کنایه از ما را غمگین کرد.

صراع دوم: کنایه از ما را آزرده خاطر کرد.

باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین
گرد: استعاره از غم

۱۶۱- □ باید به مژگان رفت گرد از طور سینین

مژگان: مجاز از همه وجود

صراع اول: کنایه از پاک مازی از اشغال و اغراق

طور سینین: مجاز از فلسطین

به سینه رفت: کنایه از تحمل سختی‌ها

رفت و رفت: جناس ناقص

□ آنک امام ما علم بگرفته بر دوش، کنایه از رهبری قیام را بر عهده دارد.

□ بشنو بانگ چاووش: استعاره از امام خمینی

۱۶۲- □ تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر.

برادر: مجاز از مسلمان

□ تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید.

تخت و نگین: مجاز از فرمانروایی

□ یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد.

کلیم: استعاره از حضرت امام خمینی(ره)

صراع تلمیح آهنگ جان کسی کردن: کنایه

صراع تلمیح و کنایه

اهریمن: استعاره از اسرائیل

امری: استعاره از اسرائیل

صراع تلمیح آهنگ جان کسی کردن: کنایه

خانه: استعاره از کشور فلسطین

□ هامون اگر دریا شود از خون بتازید.

هامون: مجاز از فلسطین

از خون دریا شود: کنایه از زیاد شهید شدن

هامون مثل دریای خون شود: تشبیه و اغراق

□ گر تیغ بارد.

تیغ: استعاره از بختی

تیغ بارد: جمله‌ی استعاری و کنایه از زیاد شدن سختی‌ها / اغراق

□ آن‌جا که هر کویش غمی بنهفته دارد.

هر کوی: مجاز از همه جا / تشخیص

□ بانگ جَرَس بُرخا ت: کنایه از همه آماده حرکت‌اند.

□ من خموشم: کنایه از در غفلتم.

□ پا در رکاب راهوار خویش دارند: کنایه از آماده‌ی حرکت و حمله‌اند.

راهوار: مجاز از اسب تندر و

□ گاه فر شد باره بر دامن برانیم: کنایه از با شتاب حرکت و هجوم کردن.

دامن: مجاز از دشت و صحراء

□ تابو هگاه وادی ایمن برانیم: تلمیح به این که فلسطین جایگاه مقدس و زیارتی است.

موی جلودار است و نیل اندر میان است

□ وادی پر از فرعونیان و قبطیان است

فرعونیان و قبطیان: استعاره از اسرائیلی‌ها

موی: استعاره از امام خمینی(ره)

وادی: مجاز از فلسطین

فرعونیان و موی و نیل: تلمیح و تناوب

نیل اندر میان است: زمینه برای پیروزی بر دشمن فراهم است → کنایه

□ وقت است تا برگ سفره بر باره بندیم
برگ سفر بستن: آماده‌ی حرکت شدن: کنایه

باره و خاره - خار و خاره: جناس و شهادت برای موفقیت

برگ و فر و باره: مراعات و نظری

دَّ خار و خاره: تشبیه

دل بر عبور از ... بستن: کنایه از پیروز شدن بر ...

خار و خاره: استعاره از مشکلات

□ شب دو صف از یاکریم بال به بال نسیم از لب دیوارت پر کشید.

دو صف از یاکریم: استعاره از نور چشم

بال به بال: کنایه از همراه

دیوار دل: استعاره از چشم

کل جمله: کنایه از کاملاً نایینا شدی

□ آبشار موج فرو خفته‌ای از خشم تو

تشبیه - موج فرو خفته: پارادوکس

۱۶۸- □ می شود از باغ نگاهت هنوز
باغ نگاه: تشییه

باغ و میوه و چید: تنا ب
کنایه از به معرفت ر یدن.

□ در نگاهشان ده ها سؤال موج می زد.

جمله‌ی استعاری و کنایه از نگاهشان سرشار از وآل بود.

۱۶۹- □ بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
کنایه مصراع اول و از نگ ناله خیزد ← تشخیص و اغراق
واج آرایی در مصوت آ

□ هر کاو شراب فرقت روزی چشیده باشد.

شراب فرقت: تشییه

کنایه از تحمل جدایی عشق

□ با ساریان بگویید احوال آب چشم

آب چشم: استعاره از اشک

ماریان، شتر، محمل ← تنا ب

محمل بر شتر نبستن: کنایه از حرکت نکردن

تشییه پنهان اشک به باران ← اغراق

گریان چو در قیامت، چشم گناهکاران

۱۷۰- □ بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت

آب: استعاره از اشک

مصراع دوم: تشییه

□ ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد

صبح و شام: تضاد ای صبح: تشخیص

□ سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل

مهری نشسته بر دل: کنایه از علاقه‌مند شدن

□ اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

یک و هزاران: تضاد / اغراق

ایران توشه

توشه‌ای برای موفقیت

۱۷۱- □ از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده را زنhar نیست.

das وقت: تشییه

روینده: مجاز از همه‌ی موجودات

کنایه از مردن هر چیز با گذر زمان

□ مگر ترانه‌ی من که در روزگار مانده بر جای می‌ماند

تا به ناخواست دست جفاپیشه‌ی دهر ارج تو را بستاید.

دست جفاپیشه‌ی دهر: استعاره و تشخیص

کنایه از جاودانگی شاعر با شعرش

۱۷۲- □ همانند امواج که به شن زارهای ساحل راه می‌جویند / دقایق عمر ما به سوی فرجام خویش می‌شتابند.

تشبیه دقایق عمر به امواج دریا

امواج، ساحل: تنا ب

صراع دوم: تشخیص و کنایه از زودگذری عمر

□ دقیقه‌ها به یکدیگر جای می‌پارند / در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.

تشخیص و کنایه از زودگذری عمر

۱۷۳- □ ولادت که روزگاری از گوهر نور بود / به سوی بلوغ می‌خشد.

ولادت مجاز از انسان گوهر نور: استعاره از خدا

□ آن‌گاه که تاج بر سرش نهاد / خسوف‌های کژخیم شکوهش را به ستیز بر می‌خیزند.

تاج: استعاره از جوانی خسوف‌های کژخیم: استعاره از حوادث ناگوار

صراع دوم: تشخیص و کنایه از تهدید کردن حوادث شکوه جوانی را

۱۷۴- □ زمان که بخشندۀ بود موهبت‌های خویش را می‌پژمرد. ← تشخیص و کنایه

بر ابروان زیبا شیارهای موازی در می‌افکند.

شیارهای موازی: استعاره از چین و چروک ابروان: مجاز از پیشانی

جمله تشخیص و کنایه از پیرشدن آدمی

□ گوهرهای نادر طبیعت را در کام می‌کشد.

گوهرها: استعاره از نعمت‌های خدا

صرع: تشخیص و کنایه از بین رفتن نعمت‌ها با گذر عمر

۱۷۵- □ ققنوس در آسمان بی‌رؤیایی ملت‌ها شهبال‌ها می‌گشاید. ← تشبیه

□ ملتی که ققنو ش را به دست خود آتش می‌زند. ← ققنوس: نهاد هیئت و موجودیت آتش می‌زند: کنایه از، از بین بردن

□ در شجره‌نامه‌ی وی اعتقاد به این پرنده ریشه دوانده بود. ← جمله‌ی استعاری و کنایه از کاملاً اعتقاد داشتن

□ آه در بساط نداشت: کنایه از فقیر بودن

۱۷۶- □ به همین زودی دو ه شیرین کاری خواهد آموخت.

شیرین‌کاری: کنایه از کار جالب و حسن‌آمیزی

□ به دلیل سردمهری ناگهانی مردم دشمن خو گشته است.

ردمهری کنایه از بی توجهی و حسن‌آمیزی

□ سرش به تنش نمی‌ارزه: کنایه از ارزش نداشتن

□ پرو بالش به سان اخگرپاره‌ها مثل گذشته می‌درخشد. ← تشبیه

۱۷۷- □ نمی‌توان آنها را با اخلاق مُذْبَانه سر به راهشان کرد.

کنایه از رام کردن.

□ ناگهان جرقه‌ای در ذهنش دمید.

جمله‌ی استعاری کنایه از فکری کرد.

□ ققنوس تمامی شکوه و بی‌رحمی‌های پرلطف شرق باستان را در خود دارد.

بی‌رحمی پرلطف شرق: پارادکس / تشخیص

□ لحظه‌ی حسّاسی که جهان بی‌صبرانه انتظارش را می‌کشید.

جهان: مجاز از مردم

□ اگر پرنده بیشتر از این هم جلو نره.

کنایه از کاری از این بیشتر نکنه

۱۷۸- □ خدایا آنان که همه چیز دارند مگر تو را / به سخره می‌گیرند آنان را که هیچ ندارند مگر تو را

همه چیز و هیچ: تضاد دارند و ندارند: تضاد

تلمیح به سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۴ ← وقتی مؤمنان را می‌دیدند گفتند ایمان آوردیم، وقتی با شیطان‌ها تنها شدند می

گفتند ما با شماییم و مؤمنان را مسخره می‌کنیم.

□ خدا به انسان می‌گوید شفایت می‌دهم از این رو که آسیب می‌رایم.

تلمیح به حدیث البلاء للولاء ← بلا برای دو تان خدامت.

۱۷۹- □ آنان که فانو شان را بپشت می‌برند / ایه‌هاشان پیش پایشان می‌افتد.

فانوس: استعاره از حقیقت / کنایه از گمراه کردن

□ ماه در سراسر آسمان روشنی‌اش را می‌پراکند و لَّهُای سیاهش را برای خود نگه می‌دارد.

تلمیح به «لن تناولوا البر حتی تتفقوا ممّا تحبون» / تشخیص / کنایه از ایثارگری

۱۸۰- □ کاریز خوش دارد خیال کند / رودها برای این هستند که به او آب برانند.

تشخیص و کنایه از خودخواهی بین کاریز و رود آب: تنا ب

□ خدا نه برای خورشید و نه برای زمین / برای گل‌هایی که برایمان می‌فرمود چشم به راه پاخ است.

خورشید و زمین: مراعات نظری و نماد نعمت‌های مادی

گل‌ها: نماد نعمت‌های معنوی مثل عشق
چشم به راه: کنایه از متظر

ورنه بدین شتاب چرا می‌فرمamt
درنگ و شتاب: تضاد

یک یک نگر که بهر دوا می‌فرمamt
دوا: استعاره از پیام معشوق

هم سوی بارگاه صفا می‌فرمamt
واج آرایی در صامت س

۱۸۱- □ جان یک نفس درنگ ندارد گذشتنی است

جان: مجاز از عمر تشخیص در مصراع اول

□ این دردها که بر دل خاقانی آمد ت

درد و دوا: تضاد و تنا ب

دل: مجاز از وجود

□ تو پرتو صفائی از آن بارگاه انس

تشخیص بارگاه صفا: مجاز از معشوق

- ر به مهرنامه: استعاره از راه عشق
دروغزن و راستگو: تضاد و تشخیص
کان جا چو پیک بسته قبا می فر تمت
بسته قبا: کنایه از آماده قبا و زره: تنا ب
نرد گره گشای هوا می فر تمت
گره گشا: کنایه از مشکل گشا
مصراع اول: کنایه دست هوای استعاره
هوای دوم: عشق → جناس تام هوا (اول): هوس
- ۱۸۲ - □ این سر به مهر نامه بدان مهربان ران.
□ باد صبا دروغزن است و تو راستگوی.
□ زین قبا زره زن از ابر سحرگهی
واج آرایی، تشخیص، مصراع دوم تشییه
□ دت هوا به رشتهی جان بر گره زدت
دست هوای استعاره رشتهی جان: تشییه
هوای دوم: عشق → جناس تام هوا (اول): هوس

- به چه ماند؟ به گلزار خزانی
درخت مهربانی: تشییه
درخت مهربانی مثل گلزار خزانی: تشییه و کنایه از بیوفایی معشوق
گل و برگش بر فته خار مانده
□ برهنه گشته و بیبار مانده
خار و بار: جناس گل و برگ و خار: تنا ب
□ منم چون شاخ تشنیه در بهاران ← تشییه و کنایه از مشتاق بودن
تویی همچون هوای ابر و باران ← تشییه و تنا ب
- ۱۸۳ - □ تو را در دل درخت مهربانی
درخت مهربانی: تشییه
درخت مهربانی مثل گلزار خزانی: تشییه و کنایه از بیوفایی معشوق
گل و برگش بر فته خار مانده
□ برهنه گشته و بیبار مانده
خار و بار: جناس گل و برگ و خار: تنا ب
□ منم چون شاخ تشنیه در بهاران ← تشییه و کنایه از مشتاق بودن
تویی همچون هوای ابر و باران ← تشییه و تنا ب

- که تا از من نبرد جان شیرین
مصراع دوم: کنایه از نمردن
□ نترم از تو امید ای نگارین
امید نبردن: کنایه از نامید شدن
جان شیرین: حسن آمیزی
□ که امیدت زندگه بر او آب ← تشخیص و کنایه طراوت بخشیدن امید به جان عاشق
نژدیک آفتاب وفا می فر تمت
□ ای صبح دم بیین که کجا می فر تمت
آفتاب و ماه: استعاره از معشوق
صبح دم: تشخیص
- ۱۸۴ - □ نترم از تو امید ای نگارین
امید نبردن: کنایه از نامید شدن
جان شیرین: حسن آمیزی
□ دهد او را شب و روز آب و دانه
ماه و خورشید: تنا ب / کنایه از تا دنیا ادامه دارد.
□ همیشه تا برآید ماه و خورشید
□ مرا تا عشق صبر از دل برآند ت

- روز و شب: تضاد / مجاز از همه وقت / کنایه از تحمل
شب و روز: تضاد / مجاز از همه وقت
ماه و خورشید: تنا ب / کنایه از تا دنیا ادامه دارد.
تشخیص / کنایه از بیقراری و ناشکیابی عاشق
- ۱۸۵ - □ به روز و شب بود بی خورد و بی خواب
ختیها
□ دهد او را شب و روز آب و دانه
□ همیشه تا برآید ماه و خورشید
□ مرا تا عشق صبر از دل برآند ت

- به چه ماند؟ به سرو بو تانی
درخت مهربانی من مانند رو بو تان: تشییه
نه برگش زرد گردد روز گرما
شاخ و برگ: تنا ب
- ۱۸۶ - □ مرا در دل درخت مهربانی
درخت مهربانی: تشییه
□ نه شاخش خشک گردد روز رما
رما و گرما: تضاد و جناس
کنایه از تازگی عشق و پایداری آن
نه شاخش خشک گردد روز سرما
↓ ↓ ↓ ↓ ↓ ← آرایهی موازن
نه برگش زرد گردد روز گرما

- ۱۸۷- □ اگرچه تلخ باشد فرقت یار
 حس آمیزی و کنایه مصraig اول: ناگواری جدایی
 خوش است اندوه تنها یک کشیدن ← پارادوکس
 □ چه باشد گر خورم صد ال تیمار ← صد ال معجاز از مدت زیاد و اغراق
 □ اگر یک روز با دلب خوری نوش ← یک روز معجاز از مدت کم
 نوش خوردن: کنایه از خوش بودن
 □ نه ای دل تو کمی از باغبانی ← ای دل تشخیص
- ۱۸۸- □ یک شبی پروانگان جمع آمدند
 پروانه: نماد عاشقان شمع: نماد معشوق
 در مضیفی طالب شمع آمدند جمع و شمع: جناس
 دفتر خود باز کرد، کنایه از: به شرح دیده های خود پرداخت.
 بازگشت و دفتر خود باز کرد
 کنایه از: او حقیقت شمع را نشناخته است.
 گفت او را نیست از شمع آگهی
 شمع غالب گشت و او مغلوب شد
 پرزنان در پرتو مطلوب شد
 مطلوب و مغلوب: جناس غالبه و مغلوب: تضاد
 ناقدی کاو داشت در مجمع مهی ناقد: نماد مرشد
- ۱۸۹- □ دین و دل به یک دیدن باختیم و خرندیم
 دین و دل باختن: کنایه از عاشق شدن
 باختن و خرندی: پارادوکس
 قمار عشق: تشبیه
 قمار و باختن: مراعات
 □ ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید
 یه گلیم، کنایه از: بد بخت بهایی، معجاز از: عاشق
- ۱۹۰- □ ساقیا بده جامی زان شراب روحانی
 شراب: استعاره از عشق حجاب ظلمانی
 ساقی، جام و شراب: تنا ب
 این همه پریشانش دیدم و به دل گفتم
 طریقی پریشانش دیدم
 تکرار در کلمه‌ی «پریشانی»: پریشانی اول: آشتفتگی
 پریشانی دوم: یک فرد عاشق
 □ خانه‌ی دل ما را از کرم عمارت کن
 پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی
 خانه‌ی دل: تشبیه عمارت و ویرانی: تضاد
- ۱۹۱- آب چه دانست که او گوهر گوینده شود
 □ آب و خاک مجاز از عناصر طبیعی یا انسان
 هر دو مصraig تشخیص
 گوهر گوینده: استعاره از نفس ناطقه
 غمزه‌ی غمازه شدن: کنایه از بیانگر اسرار الهی شدن
 و تلمیح به خلقت آدمی
 غمزه و غمازه: جناس ناقص
- ناقه‌ی صالح چو ز که زاد یقین گشت مرا
 گوه بی مژده‌ی تو اشتر جمازه شود
 تلمیح و تشخیص و کنایه از پیام تو موجب کمال است.
 مصraig دوم: تشبیه

بی تو اگر سرخ شود از اثر غازه شود

- روی کسی سرخ نشد بی مدد لعل لبت روی سرخ شدن کنایه از ربلند و موفق شدن لعل لب: استعاره از لطف الهی از اثر غازه شود: کنایه از ظاهری و زودگذر بودن روی و لب ← تنا ب
- راز نهان دار و خمسم ور خمشی تلخ بود خمش: ایهام جگر سوز و جگر سازه: جناس و کنایه

آن چه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود
تلخ بودن خمسمی: حس آمیزی

یا همگی رنگ شود یا همه آوازه شود

- خاک سیه بر سر او کزدم تو تازه نشد خاک سیه بر سر کسی: کنایه از بدبخت بودن دم: مجاز از بخن همگی رنگ شود: کنایه از فریب خوردن با نفس کسی تازه شدن: تلمیح به داستان حضرت عیسی یه و رنگ: تنا ب

خاصه که در باز کنی محروم دروازه شود

- در و زر ← جناس در و دروازه و حلقه: تنا ب حلقه در شدن: کنایه از نزدیک شدن حقه زر: استعاره از توفیق الهی حقه زر بردن: کنایه از به مطلوب رسیدن در باز کنی: کنایه از پذیرفتن و توجه کردن

ایران تو توشه‌ای برای موفقیت

در کار است: کنایه از کار آزموده و با تجربه کی خبر یابی ز جانان یک زمان جسم و جان: مجاز از همه وجود

لیک از دود او بر جانش داغی داغ: استعاره از یاهی داخل لاله و کل بیت حُسن تعلیل چو بر شاخ زرد جام باده ← تشییه و استعاره

- پای کوبان بر سر آتش نشست پای کوبان: کنایه از شاد چون گرفت آتش ز ر تا پای او آتش: استعاره از عشق ر و پا: تضاد و تنا ب مصراع دوم: تشییه و کنایه از وختن گفت این پروانه در کار است و بس تا نگردی بی خبر از جسم و جان جسم و جان: مراعات

- در فشان لاله در وی چون چراغی مصراع اول: تشییه جان لاله: تشخیص شقاچیق بر یکی پای ایستاده

تشخیص ورطه: استعاره از گرفتاری
 کنایه: از گرفتن
 کنایه: از رها نکردن
 کنایه از آماده‌ی پرواز شدن
 کنایه از تحت تسلط ماست.
 کنایه از هر چه به ما می‌ردد از خودمان است.

- ۱۹۷ قضای آسمانی مرا در این ورطه کشید
- ایشان را در ضبط آرد
- دل از ما برنگیرد
- و اندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
- امروز همه روی جهان زیر پرمast
- گفتا زکه نالیم که از ماست که بر ماست

-۱۹۸ از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت، تجربه به سلاح تشییه شده است.
 گرم و رد روزگار دیده و خیر و شر احوال مشاهدت کرده

گرم و رد، خیر و شر ← تضاد
 کنایه از با تجربه بودن گرم و رد را دیدن: حسن آمیزی
 زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار جوی‌ها براند
 زه آب دیده: تشییه جمله‌ی اول کنایه از گریستن
 جوی‌ها: استعاره از اشک جمله‌ی دوم: کنایه از بسیار گریستن و اغراق

کنایه از تکبیر کردن
 چرخ: استعاره از روزگار
 خت کمان: مجاز از تیرانداز ماهر
 خاک: مجاز از زمین
 چوب و آهن: مجاز از تیر و کمان

- ۱۹۹ بسیار منی کرد
- بنگر که ازین چرخ جفا بیشه
- ناگه از کمینگاه یکی سخت کمانی
- او را به سوی خاک فرو کاست
- گفتا عجب است این که زچوبی و ز آهن

-۲۰۰ نوروز داستان زیبایی است ← تشییه
 هر سال این فرزند فراموش کار ما در خود را از یاد می‌برد ← فرزند: استعاره از انسان
 مادر: استعاره از طبیعت

چهره‌اش از شادی می‌شکفده، اشک شوق می‌بارد ← استعاره و کنایه از شاد شدن
 با دیدار یو فش بینا و بیدار می‌شود ← یو ف: استعاره از انسان و تلمیح

-۲۰۱ نوروز پیری که غبار قرن‌ها بر چهره‌اش نشسته است. **تشییه نوروز به پیر**
 کنایه از قرنهای بسیار را پشت سرگذاشته است.
 این پیر روزگار آلد با ما زیسته است
 این پیر: استعاره از نوروز
 زدودن رنگ پژمردگی از یمای این ملت است.
 رنگ پژمردگی: تشییه یمای ملت: استعاره
 قومی که بر سر چهار راه حوادث نشسته و تیغ جلادان بند بندش را از هم گستته است.
چهار راه حوادث: تشییه جمله‌ی اول: کنایه از اتفاقات گوناگونی دیده است.
 جمله‌ی دوم: کنایه از موج نابودی او شده است.

□ به پایمردی خیال از صحراءهای سیاه قرون می‌گذریم.

صحرای قرون: تشبیه پایمردی خیال: استعاره

کنایه: قرن‌های تاریخی قبل را از راه خیال پشت سر می‌گذاریم

□ بودن خود را به عنوان ملت در تندباد زمان‌ها خلود می‌بخشیم

تندباد زمان: تشبیه

□ ما را بردهی رام و طعمهی زدوده از شخصیت غرب کرده است.

تشبیه و کنایه ما را مطیع و از خود بیگانه کرده است.

□ امانت عشق را به ودیعه می‌گیریم که هرگز نمی‌میریم

امانت عشق: تشبیه

□ در صحرای عظیم بر صحیفه‌ی عالم خود را ثبت کنیم

صحرای بشری: تشبیه صحیفه‌ی عالم: تشبیه

□ زاغی از آن جا که فراغی گزید

زاغی و راغی: جناس فراغی و راغی: جناس

رخت کشیدن: کنایه از نقل مکان کردن تیزرو و تیزدو و تیزگام

خوش روش و خوش پرش و خوش خرام تیزرو و تیزدو: جناس

واج آرایی و تکرار تیز و خوش با دلی از درد گرفتار او

رفت به شاگردی رفتار او گرفتار کسی: کنایه از عاشق

صراع دوم: تقلید کردن

□ نوروز جشن جهان است و روز شادمانی زمین و آسمان

□ آن چه ثابت است و همواره لایتعییر است تنها تغییر است ← پارادوکس

□ نوروز در چشم مغان عزیز بوده است ← تشخیص

□ عاقبت از خامی سوخته ← پارادوکس

□ رفت بر این قاعده روزی سه چار ← مجاز از مدت کوتاه

□ چه چیز ملتی را در برابر ازابهی زمان مصون می‌دارد. ازابهی زمان: تشبیه

□ صفحات سیاه و فید تاریخ ملت کهن در برابر دیدگانمان ورق می‌خورد.

صفحات تاریخ ملت: استعاره کنایه از تاریخ را مرور می‌کنیم

□ اسکندر چهره‌ی خاک را به خون ملت رنگین کرد.

چهره‌ی خاک: اضافه‌ی استعاری کنایه از کشتن

□ سربازان قتبیه خیمه برافراشته بودند و مهلب خراسان را قتل عام کرد.

خراسان: مجاز از مردم خراسان خیمه برافراشتن: کنایه از لشکرکشی کردن

□ دست زد: کنایه از شروع کرد اور مزد دست به خلقت جهان زد

کنایه از به وجود آمده است و جمله‌ی استعاری □ عشق در این روز ر زده است

هم خطواتش متقارب به هم
کل بیت: ترصیع
کنایه از ادامه ندادن روش خود
کنایه از تقلید کردن
پای و پی: جناس
وز قلم او رقمی می کشید
می کشید (دوم) رم می کرد: جناس تام
و کل بیت ترصیع

- ۲۰۶ هم حرکاتش متنا ب به هم
هم (اول) نیز هم (دوم) همدیگر ← جناس تام
- باز کشید از روش خویش پای
در پی او کرد به تقلید جای
پای و جای: جناس
- بر قدم او قدمی می کشید
قلم و قدم: جناس ناقص
- می کشید (اول) امتداد می داد
هر دو مصراع: کنایه از تقلید کردن

بیا که می رود این شهر رو به ویرانی
شهر: مجاز از دنیا
بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی
کشتی عشق: تشییه

- ۲۰۷ تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد
آباد و ویرانی: تضاد اقلیم و شهر: تنا ب
 کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق
کنار: ایهام > پهلو

مصراع اول: کنایه از مقصد ریدن عشق
مصراع دوم: پارادوکس لنگر، کشتی و کنار: مراعات نظیر

تیغ و نبریدن چه ننگ است این ننگ است
ز همت مشرق جغرافیای عرفانی
طلوع و آفتاب و مشرق: تنا ب
تلیح به این سخن: وجود اما زمان مثل خورشیدی پشت ابر است.

- ۲۰۸ گیتی فسرد از فتنه تا کی خفتنه تو
خفتنه: کنایه از غفلت واج آرایی
- ابرو نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است
رنگ و ننگ: جناس تکرار در رنگ و ننگ
- طلوع می کند آن آفتاب پنهانی
آفتاب پنهانی: استعاره از امام زمان
تلیح به این سخن: وجود اما زمان مثل خورشیدی پشت ابر است.

دوباره پلک دلم می پرد نسانه‌ی چیست؟
کنایه از نگرانی و بی قراری
بز و بهار: تنا ب بهار: نماد طراوت
تشییه و کنایه از آغازگر رهایی است.
فر عشق: تشییه مصراع: کنایه از پایان بخش عشقی
حسن تعلیل و تشخیص
هوای بارانی: استعاره از دل دردمند منتظران
مصراع: کنایه از شاد شدن از ظهور امام

- تویی بنهانی آن ابرها که می گریند
- بیا که صاف شود این هوای بارانی

۲۱۰- □ مردی نهان با روح هم پیمان نشسته

جان

روح: ایهام > نام و امام روح اله

صراع اول کنایه از مردی الهی بود

طوفان: استعاره از حوادث انقلاب

□ مردی به مردی دشنه بر بیدار بسته

مردی «کیسه مرد» با مردی (مردانگی) جناس تام

دشنه بر بیدار بسته، کنایه از مبارزه با ظلم

صراع دوم کنایه از آشکار کردن قیام و اعتراض

اسلام را در خامشی آواز داده

□ مردی تذرو کشته را پرواز داده

تذرو: استعاره از اسلام فراموش شده

صراع اول کنایه از قدرت اسلام را نشان دادن

صراع دوم کنایه از اسلام را معرفی کردن

بیت تلمیح به داستان حضرت ابراهیم

صراع دوم: آواز در خامشی: پارادوکس

بازار گرم عاشقی‌ها سرد می‌شد

□ امیدها در دام حرمان درد می‌شد

دام حرمان: تشییه مصراج دوم: کنایه از نالمید شدن

امید و حرمان، گرم و رد: تضاد

بازار گرم عاشقی: تشییه و کنایه از پررونقی عشق

صراع دوم: کنایه از کسدای عشق

رد و درد: جناس

□ مردی حوادث پایمال همت او

پایمال: کنایه از خوار و زبون بودن

بر خفته‌ی شب شبروی بیدار دیدم

□ دیدم شبان خفته را بیدار دیدم تکرار در دیدم. شبان خفته: تشخیص و نماد ظلم و تم

شبروی بیدار: استعاره از امام

بیدار و خفته: تضاد

□ مردی صفاتی صحبت آیینه دیده

از روزن شب شوکت دیرینه دیده

آیینه: نماد پاکی و کنایه از پاک و بی‌آلایش بودن

شب: نماد ظلم و تم

روزن شب: اضافه‌ی استعاری

این فصل: مجاز از تاریخ انقلاب

□ این فصل را با من بخوان باقی فسانه است

کنایه از همه جا پر از غم و بلا بود

□ شبگیر غم بود و شیخون بلا بود

شیخون بلا: اضافه‌ی استعاری

□ هر روز عاشورا و هر جا کربلا بود

عاشورا و کربلا: تنا ب

تلمیح و کنایه از ادامه‌ی مبارزات مردم

کل مصراج: تشخیص

□ جان از کوت سرد شب دلگیر می‌شد

کتابه از نالمید شدن دلها

کوت سرد: حس‌آمیزی شب: نماد ظلم و تم

□ دل در رکاب آرزوها پیر می‌شد

رکاب آرزوها: اضافه‌ی استعاری

۲۱۵- □ قابیلیان بر قامت شب می‌شنیدند
بین قابیلیان و هابیلیان، می‌تندند و می‌شند: قامت و قیامت: جناس
قامت شب: استعاره و تشخیص
قابیلیان و هابیلیان: تلمیح
مصراع اول کنایه از افزایش ظلم ستمگران
مصراع دوم کنایه از آمادگی برای شهامت
بو شنیدن: حس‌آمیزی
شب: نماد ظلم و تم
قابیلیان: استعاره از تمگران هابیلیان: استعاره از مبارزان

۲۱۶- □ جهان قرآن مصور است تشییه
□ آیه‌ها در آن به جای آن که بنشینند، ایستاده‌اند
آیه‌ها: استعاره از پدیده‌ها بنشیند و ایستاده‌اند: تضاد و کنایه
□ با چشم‌های عاشق بیا جهان را تلاوت کنیم
چشم: مجاز از بینش تلاوت جهان: کنایه از شناخت دنیا
□ دریا یک مفهوم است جنگل و خاک و ابر دریا و جنگل و...: مجاز از پدیده‌ها

۲۱۷- راه تشخیص رباعی از دویتی:
در دویتی هجای اوّل: صامت + مصوّت کوتاه
به صحرابنگرم... ← ب: ص + م. کوتاه
آنان که محیط... ← آ: ص + م. بلند
در رباعی هجای اوّل: صامت + مصوّت بلند
ر بیترین... ← سر: ص + م. کوتاه + ص
صامت + مصوّت کوتاه + صامت

۲۱۸- □ گویند که با نام تو مجنون گم شد
تلمیح در مصراع اول
مصراع اول: کنایه از فراموش شدن هر عشق و عاشقی
مصارع دوم: کنایه از بی‌ارزش شدن خورشید
□ من می‌گوییم ستاره‌ای بود شهید پیدا شد و چرخی زد و در خون گم شد
تصارع دوم: کنایه از شهید شدن
تصارع اوّل: تشییه

۲۱۹- رباعی ← مصارع اوّل و دوم و چهارم هم قافیه‌اند
مشهورترین وزن رباعی معادل جمله‌ی «الاحول ولاقوة الا بالله»
مشهورترین رباعی گویان: عمر خیام، عطار، مولوی، بیدل.

این ساز شکسته‌اش خوش آهنگ‌تر است
ای عشق: تشخیص

۲۲۰- □ بشکن دل بی‌نوای ما را ای عشق
شکستن دل: کنایه از اندوهگین کردن

بی‌صدای
بی‌نو ایهام > درمانده

این ساز: استعاره از دل

دل شکسته و درمانده
شکسته ایهام > نوای شکسته اصطلاحی در موسیقی

کل بیت: حسن تعلیل و تلمیح به این که خدا در دلهای شکسته جای دارد

ر... رازم شکر ته م آه: گز تا

- ۲۲۱- □ سر بزترین بهار تقدیم تو باد
بهار: نماد طراوت هزار: نماد شادابی
آن لحظه هزار بار تقدیم تو باد
گویند که لحظه‌ای است روییدن عشق
روییدن عشق: استعاره کل بیت: کنایه از عاشق بودن
یادت نرود که اجازه از عشق بگیر
در هر نفسی که می‌پسی ای دل من
ای دل: تشخیص

- ۲۲۲- □ با من بیا همسفر باش تا دور تا قله‌ی نور
دور، نور ← جناس قله‌ی نور: تشییه
خورشید و زمین و آسمان غمگین بود
بر دوش زمانه لحظه‌ها سنگین بود
مصراع دوم تشخیص نگینی لحظات: کنایه و حس‌آمیزی
خورشید و زمین و آسمان: تنا ب و مجاز از همه موجودات دوش زمانه: اضافه‌ی استعاری

- ۲۲۳- □ از خون و گل و شکوفه تابوت شهید
موج دست‌ها: تشییه کل بیت: کنایه از با شکوه بودن تشیع پیکر شهید
از خاطر غنچه‌ها دلم تنگ‌تر است
هر چند که از آینه بی‌رنگ‌تر است
مصراع اول: کنایه از پاک بودن (اغراق)
مصارع دوم: کنایه از اندوه‌گینی
خاطر غنچه‌ها: اضافه‌ی استعاری

- ۲۲۴- □ این سر نه سامان پذیرد و این غم نه پایان پذیرد
ر و پر: جناس مرغ آه: تشییه
پر گرفتن مرغ آه: راز و نیاز با خدا در شب
امان گرفتن سر: کنایه از به آرامش رسیدن
فردا که گل زخم‌ها را عشاق شاهد بگیرند
فردا: مجاز از قیامت گل زخم: تشییه زخم به گل

- ۲۲۵- □ این جوشش گرم عشق است آرام منشین و بستاب کاخه شود خاک سردی آرامگاه من و تو
جوشش عشق: اضافه‌ی استعاری
خاک سرد: مجاز از گور مصراع دوم کنایه از مُردن گرم و رد: تضاد
خود چشم‌های زمین است مانده به راه من و تو
آن گورهای نکنده با التهابی مکنده
چشم زمین: استعاره نکنده و مکنده: جناس و جمع
گورهای نکنده: پارادکس
مانده به راه من و تو: کنایه از منتظر بودن التهاب مکنده: کنایه از اشتیاق بسیار

- ۲۲۶- □ سنگین شد ای دل، دل من بار گناه من و تو
بار گناه: تشییه نگین شدن بار گناه: افزایش گناهان (کنایه)
ای دل: تشخیص صبح: استعاره از ر رسیدن به پیروزی
صبح و شام: تضاد شام یاه: استعاره از غفلت شام یاه صبح نشد: کنایه از بی‌خبری باقی ماندن
آرایه‌ی تکرار در «من و تو»

- به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی
دل ابری: کنایه از دل غمگین
- مصraig دوم: پارادکس ابر و باران: تنا ب
کسی که و عت او در جهان نمی گنجد
- مصraig اول: اغراق خانه‌ی دل: تشییه
چه بود صاعقه‌ای کز سر زمانه گذشت
- تشییه امام به صاعقه ر زمانه: اضافه‌ی استعاری
خواب جهان: اضافه‌ی استعاری
- پر است خلوتم از یک حضور نورانی
دو چشم بارانی: کنایه از چشمان گریان
- به خانه‌ی دل من آمد هست مهمانی!
کل بیت: پارادکس
- و یا ز خواب جهان یک عبور طوفانی
صاعقه و طوفان: مراعات نظیر

- غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت
تاریخ و جغرافیا: تنا ب انسان و انسانی: جناس

- نشسته است به جانم همیشه تا هستم
به جانم نشسته است: در جانم جا گرفته است (کنایه)
- هنوز می‌شنود آن صدای محزون را
به روشنی می‌شنود: کنایه و حس‌آمیزی
- غمش اصیل‌تر از یک نیاز روحانی
غمش نشسته است: تشخیص
- دلم به روشنی آیه‌های قرآنی
آیه و قرآن: تنا ب

- قوافلی که در راه مگه رفت و آمد می‌کنند به نظر مورچگان می‌آیند: تشییه
□ مورچگانی که حیاتشان نسبت به ما از نسبت حیات ما به کاینات درازتر است: مورچگان: استعاره از قافله‌ها
- گفتم این کوه آشناي صمیمی دارد و این تنهایی یک رفیق مصاحب: تشخیص جمله‌ی آخر پارادکس
- صدایی که صاف‌تر از قطره‌ی شبنم و نازک‌تر از وزش نسیم و به طرز الهام بلند است.
اغراق بلندی الهام: حس‌آمیزی
- نه گرمانه سرما و نه بادهای تنده که قید می‌کشیدن بادها
رما و گرما: تضاد و جناس تشخیص قید کشیدن بادها

- ماه نور ملايم و نظيف خود را همه جا پخش می‌کرد. حس‌آمیزی
- برای این که این آرامگاه تفگرات او را بینند آرامگاه تفگرات، استعاره از غار حرا
- محمد روز به روز لاغرتر می‌شد و فکرش شعله‌های بلندتری می‌گرفت: استعاره و کنایه
- بدنش آب می‌شد و شعله‌ی جانش روشن تر می‌گشت: استعاره و کنایه
- می‌دید در بند خودش نیست کنایه از اهمیتی به خود نمی‌دهد

- مگه می‌ماند با اراضی سوزان و کوه‌های افسرده رنگ و یاه رو ← تشخیص
- فضای اطراف مگه با کوه‌های بلند و کوتاه آن نمایان است کوه‌های عبوس و بخت ← تضاد و تشخیص
- نور خورشید دیرتر از همه جا آن جا را ترک می‌گوید: تشخیص
- تمام نگ‌ها حالت استماع دارند و منتظرند: تشخیص
- گویی کوه هم با او: خواب رفت: تشخیص

کنایه از ترک کردن

□ تهران را پشت سر گذاشت

□ به سوی بخارا بال پر گشودم

جمله‌ی استعاری و کنایه از یه طرف ایل مشتاقانه حرکت کردن
بخارا: استعاره از ایل و قیله و تلمیح به داستان امیر نصر امانی

□ پدرم رفیق گیر می‌شد کنایه از ناتوان شدن

شهر بی‌مهر: تشخیص

□ باید به همان شهر بی‌مهر بازگردی

شهر و مهر: جناس

□ به آب چشم‌هه دست نمی‌توان بر

کنایه از رد بودن آب

تشیبه و کنایه از قدرتمند بودن
تشیبه و کنایه از ناتوان شدن
کنایه از آرزویشان را داشتن
کنایه از نفت بودن ماست
کنایه از بزرگ شدن
کنایه از متظر بودن

- ۲۳۳ شاهین تیز بال افق‌ها بودم
- زنبوری طفیلی شدم
- آن آب و هوای بهشتی را در خواب می‌دیدم
- ماست را با چاقو می‌بریم
- جوجه کبک‌ها خط و خال اندخته‌اند
- مادر چشم به راه تو ت

تشیبه و کنایه از مشکلات برطرف شد
جمله‌ی استعاری و کنایه از زندگی را شروع کردم
کنایه از ناراحت و غمگین است

- ۲۳۴ رنگ آموی پرنیان شد
- بوی جوی مولیان مدهوشم کرد
- بوی و جوی: جناس، تشخیص و کنایه مرا از خود بی‌خود کرد
- به سوی زندگی روان شدم
- آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود

شیرین و دیرین: جناس
زندگی شیرین، حس‌آمیزی
کنایه از در کوه‌ها ادامه‌ی حرکت دادند
کنایه از شکار کردن

- ۲۳۵ همه‌شان زندگی شیرین و دیرین را از ر گرفتند
- از ر گرفتند: کنایه از شروع کردن
- کوه‌ها مرتفع در آغوششان کشید
- آهوها را به تیر دوختند
- لیسانس نمی‌گذاشت در ایل بمانم
- لیسانس: مجاز از مدرک لیسانس
- کنایه از در فکر و شک بودن

دامن چمن: اضافه‌ی استعاری
درخت بیداد: تشیبه
کنایه از: براندازی ظلم
کنایه از صرف نظر کردن
کنایه از تلاش پسید کردن
قibile: مجاز از مردم قibile
کنایه از خوشحال کرد

- ۲۳۶ در دامن معطر چمن‌ها سفره‌ها را گستردند
- درخت بیداد را از بیخ و بن را ندارم
- از ترقی مدلله چشم پوشیدم
- حلقه‌ها به در کوفتم
- خبر انتصابم قوم و قibile را تکان داد

کنایه با غذا خوردن رفع گر نگی می‌کردم
کنایه: به یاد داشتن
کنایه از احساس لذت کردن
کنایه از مستأجر شدیم
کنایه از مشهور بودن

- ۲۳۷ دلی از عزا در می‌آوردم
- مزه‌ی شیرینی‌ها را زیر دندان دارم
- قند در دلم آب می‌نشد
- کارمان به اتاق کرایه‌ای کشید
- اسب‌هایشان اسم و رم داشتند

زبانرد بودن کنایه از مشهور بودن
قibile: مجاز از مردم قibile
جمله‌ی استعاری و کنایه از حرف‌های تخیلی می‌گفتند
کنایه از آماده‌ی حرکت شدن.

- ۲۳۸ فرش‌های گران بهای چادرش زبانرد قibile بود
- از آینده‌ی درخشنام برایش خیال‌ها می‌بافتند
- من به زبان آمدم کنایه از حرف زدم
- پدرم عرش را سیر کرد کنایه از خیلی خوشحال بود.
- بار سفر را بستند

تشبیه و کنایه از گذرا و هیچ بودن دنیا
از ملک آزاد است کنایه از عدم تعلق به دنیا و تلمیح
روی آب قرار داد
بر آب نهاده است ایهام بی پایه و اساس
خواجه: مجاز از انسان

کنایه از عدم تعلق به دنیا
عروس و داماد و عقد: مراعات نظر
کنایه از شیفتگان دنیا بسیارند

ورنه این شطّ روان چیست که در بغداد است

مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
فرهاد: تلمیح
چند روی چوگل و قامت چون شمشاد است

که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است

شادی جان کسی کاو زجهان آزاد است
زجهان آزاد است کنایه از عدم تعلق به دنیا

روز بس روشن و تو در شب تار
آفتاب: استعاره از خدا
شب: استعاره از جهل شمع جویی: کنایه از دنبال استدلال هستی
روز بس روشن: کنایه از آشکاری حقیقت
پا به راه طلب نه از ره عشق
پا به راه نهادن: کنایه از اقدام کردن

پای اوهام و پایه‌ی افکار
پایه‌ی افکار: اضافه‌ی استعاری

جبرئیل امین ندارد بار

□ پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است.
□ بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است
□ آن که گویند که بر آب نهاده است جهان
□ مشنو ای خواجه تا درنگری بر باد است
□ دل در این پیززن عشهه گرد هر مبند
پیززن عشهه گر دهر: اضافه‌ی تشییه‌ی
□ کاین عروی که در عقد بسی داماد است
داماد: استعاره از هر فری خورده‌ی دنیا

□ خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گردید
تشخیص و حسن تعلیل

□ گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه
حسن تعلیل از راه مرد: کنایه از فریب نخور
□ همچو نرگس بگشا چشم و بیین کاندر خاک
جمله‌ی اول تشییه و کنایه از خوب دیدن
روی مثل گل: تشییه و کنایه از زیبا بودن
قامت چو شمشاد: تشییه و کنایه از قامت بلند
جمله‌ی آخر: کنایه از مُردن همه

□ خیمه‌ی انس مزن بر در این کهنه رباط
خیمه‌ی انس: تشییه

خیمه‌ی انس زدن: کنایه از علاقه‌مند شدن
کهنه رباط: استعاره از دنیا
حاصلی نیست به جز غم زجهان خواجه را
خواجه: تضاد

شادی جان کسی کاو زجهان آزاد است
زجهان آزاد است کنایه از عدم تعلق به دنیا

روز بس روشن و تو در شب تار
آفتاب: استعاره از خدا

□ شمع جویی و آفتاب بلند
شمع: استعاره از دانش و عقل

در شب تار بودن: کنایه از غفلت و جهل
شب: استعاره از جهل شمع جویی: کنایه از دنبال استدلال هستی
روز بس روشن: کنایه از آشکاری حقیقت

□ پا به راه طلب نه از ره عشق
پا به راه نهادن: کنایه از اقدام کردن

□ تا به جایی ری که می‌نرم
پای اوهام: اضافه‌ی استعاری
كل بیت: کنایه از به کمالات غیر قابل تصور رسیدن
□ باریابی به محفلی کان جا
تلمیح به معراج رول اکرم(ص)

عشق را کیمیای جان بینی
نصراع اول کنایه از تحمل سختی های عشق
دل و جان: مجاز از تمام وجود
در تجلی است یا اولی الابصار
در و دیوار: مجاز از همه جا

- ۲۴۴ - □ جان گدازی اگر به آتش عشق
آتش عشق: تشبیه
نصراع دوم تشبیه و کنایه از به کمال ریدن
□ با یکی عشق ورز از دل و جان
□ یار بی پرده از در و دیوار
یار: استعاره از خدا

و عت ملک لامکان بینی

وحده لا اله الا هو ← تضمین
جلوهی آب صاف در گل و خار
گل و خار: تضاد
لاله و گل نگر در آن گلزار

- ۲۴۵ - □ از مضيق حیات در گذری
مضيق و عت: تضاد

- که یکی هست و هیچ نیست جز او
□ چشم بگشا به گلستان و بین
گل و گلستان: تنا ب
□ زان بی رنگ صد هزاران رنگ
لاله و گل و گلزار: مراعات

آن چه نادیدنی است آن بینی

نصراع دوم پارادکس
همه آفاق گلستان بینی
نصراع اول: کنایه از عاشق شدن
نصراع دومخ: کنایه از زیبا بودن دنیا
ر زملک جهان گران بینی

- ۲۴۶ - □ چشم دل باز کن که جان بینی

- چشم، دل: اضافه‌ی استعاری آن و جان: جناس
□ گر به اقلیم عشق روی آری
اقلیم عشق: تشبیه
نصراع دوم: تشبیه آفاق: مجاز از دنیا
□ بی سر و پا گدای آن جا را
نصراع دوم: کنایه از بی‌اعتنایی به دنیا

پای بر فرق فرقدان بینی
فرق فرقدان: اضافه‌ی استعاری
نصراع دوم: به کمال و برتری ریدن
آفتابیش در میان بینی
کل بیت: پارادکس

- ۲۴۷ - □ هم در آن پا بر هنه جمعی را

فرقدان: مجاز از آسمان
پا و فرق: تضاد

- دل هر ذره را که بشکافی
آفتاب: استعاره از حقیقت

ایران توju ایران توju

توشه‌ای برای موفقیت

قالب شعری تشکیل شده از چند بخش

داشتن قافیه‌ای جداگانه برای هر بند

تکرار بیتی عیناً در میان بندها

وحدت موضوع داشتن کل شعر

- ۲۴۸ -

کنایه: به طرف بیابان رفت
گران جانی: کنایه از تمی در عبادت
چالاکی: کنایه از رغبت به عبادت
تشبیه و کنایه از عشق همراه غم است
کنایه از وحی نازل شد
کنایه از به بصیرت رید

- ۲۴۹ - □ سر نهاد اندر بیابان و برفت
□ از گران جانی و چالاکی همه

□ عشق را دریای غم و غمناک نیست

- بر دل موی سخن‌ها ریختند
دیدن و گفتن به هم آمیختند

- بندهی ما را زما کردی جدا
نی برای فصل کردی آمدی
در حق او شهد و در حق تو سم
شهد و م: تضاد
این خطای از صد صواب اولی تر است
هر چه می خواهد دل تنگت بگو
- ۲۵۰- وحی آمد وی موی از خدا
خدا و جدا: جناس
 تو برای وصل کردن آمدی
فصل و وصل: جناس و تضاد
 در حق او مدح و در حق تو ذم
ذم و م: جناس مدح و ذم: تضاد
آرایش تکرار و کل بیت موازن
 خون شهیدان را زآب اولی تر است
اسلوب معادله خطای صواب: تضاد
 هیچ آدابی و ترتیبی مجو
تمثیل (ار مال المثل)

وقت خواب آید برویم جایکت ← کنایه از خدمتگزار توام
ای به یادت هی هی و هی های من
هی هی و هی ها: مجاز از آوازها
چرخ: استعاره از آسمان

کنایه از ناکت شو
آفتاب: استعاره از حقیقت خدا
آتشی آید بسوزد خلق را
آتش: استعاره از عذاب الهی
وز پشمیمانی تو جانم سوختی
نصراع اول: کنایه از صحبت کنی
نصراع دوم: ازده خاطرم کردی

رگ روح: استعاره
رج: مجاز از قلب و باطن
آینه: استعاره از آفرینش انسان
یلد قدرت: استعاره
نصر عشق: تشییه
امانت معرفت: تشییه
حرمت ریویت به سر ملاکیه می گفت
تا شما در این آینه نقش های بوقلمون ببینید
به ید قدرت در گل از گل دل کرد
سرنیشور عشق بر رگ روح زندند
گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعییه کرده بود.
صدف امانت: تشییه
گوهر محبت: تشییه

آن گوهر: استعاره از معرفت و محبت خدا
تشییه
تشییه
کنایه از رد کردن و نپذیرفتن
مجاز از جهانیان
کنایه از جانشین خود کنم

- ۲۵۱- د تکت بو م، بمالم پایکت
 ای فدای تو همه بزهای من
بزهای: مجاز از دانایی
کل بیت کنایه از هر چه دارم فدای تو
 این زمین و چرخ از او آمد پدید
کنایه از خالق همه دنیاست

پنهای اندر دهان خود فشار
آفتایی را چنین هاکی روایت
گر نبندی زین سخن تو حلق را
حلق: مجاز از دهان
نصراع اول: کنایه از صحبت کنی
نصراع اول کنایه از ناکتم کردی
گفت ای موی دهانم دوختی
نصراع اول کنایه از ناکتم کردی

۲۵۴- هیچ کس خزانگی آن گوهر نیافته
 دل را بر مثال کوشکی یافت
 در پیش او می دانی ساخته چون سرای شاهان
دست رد بر رویش باز نهادند
 مردود جهان شد
چون او را بر تحت خلافت نشانم

۲۵۵- □ بار امانت عاشقانه و مردانه در سفت جان کشد

فت جان: اضافه‌ی استعاری

بار امانت: تشییه، تلمیح

کنایه از با جان خود امانت الهی را پذیرد

□ خانه‌ی آب و گل آدم من می‌ازم

تشییه و کنایه از کالبد انسان را می‌آفرینم

□ در او گنج معرفت تعییه می‌کنم

گنج معرفت: تشییه

کنایه از پذیرفتن و راضی شدن

□ خاک تن در نمی‌دهد

کنایه از متعجب و متحیر شدن

□ ملاٹکیه را انگشت تعجب در دندان تحریر بماند

کنایه از عاشق نبودید

□ شما را سر و کار با عشق نبوده است

کنایه از قدرت‌نمایی کردن

□ دست کاری قدرت بنمایم

باران محبت: تشییه

□ از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

۲۵۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

* لب و دندان ← مجاز از کل وجود

* لب - دندان / آتش - دوزخ ← مراعات نظیر (تنا ب)

* روی ← ایهام تنا ب { صورت (که قابل قبول نیست اما با لب و دندان تناسب ایجاد می‌کند.) امید}

* «ش» در بودش ← متمم

همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فرایی

۲۵۸- همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پوشی

* غیبی - عیبی ← جناس

* بدانی، پوشی، بکاهی ← قافیه‌ی میانی

* واج‌آرایی مصوت بلند «ای»

* ترصیع

* تلمیح

ایران توشه

۲۵۹- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد

* بیت آرایه‌ی ار ال‌المثل است.

* بیت اسلوب معادله دارد.

* ماهی - آب ← مراعات نظیر

* روزش دیر شد ← کنایه: ملول و خسته شد.

مر زیان را مشتری جز گوش نیست

۲۶۰- محروم این هوش جز بی هوش نیست

* بیت آرایه‌ی پارادوکس دارد. (نصراع اول)

* هوش: استعاره از عشق

* هوش - گوش: جناس

* بی هوش: استعاره از عاشق

* بیت آرایه‌ی اسلوب معادله دارد.

* بیت آرایه‌ی ار ال‌المثل (تمثیل) دارد.

* زبان - گوش: مراعات نظیر

* هم‌اید: هم‌تشخیص دارد

- ۲۶۱- همچونی زهری و تریاقی که دید؟
 * مصراح اول ← پارادوکس (یا متناقض‌نما: زهری و تریاقی)
 * بیت استفهام انکاری دارد.

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

- ۲۶۲- نی، حریف هر که از یاری بُرید
 * نی ← استعاره از مولوی یا هر انسان عاشق دیگری
 * پرده - پرده ← جناس تام (پرده‌ی اول: پرده‌ی مو یقی - پرده‌ی دوم: راز و رَزْ)
 * پرده دریدن ← کنایه از آشکار کردن راز است.

هر که این آتش ندارد نیست باد

۲۶۳- آتش است این بانگ نای و نیست باد

* نیست باد - نیست باد ← جناس تام

* نیست باد (مصراح اول): نیست ← فعل / باد ← مسنده

* نیست باد (مصراح دوم): نیست ← مسنده / باد ← فعل

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

۲۶۴- کر نیستان تا مرا ببریده‌اند

* نیستان ← استعاره از عالم معنا

* مرد و زن ← مجاز از کل موجودات

۲۶۵- * ما چو ناییم ← تشییه (ما مانند نی هستیم)

* ما چو چنگیم ← تشییه (ما مانند چنگ هستیم)

۲۶۶- با زمزمه‌ی این نوشته‌ها، خواننده دامن از خاک بر می‌چیند و در عالم پاک و روشنای افلاک سیرو فر آغاز می‌کند.

* دامن از خاک برچیدن: کنایه از ترک تعلقات و بی‌توجهی به مادیات

۲۶۷- وا مدار که به ظاهر هوسرخویش، پای بطلان بر عنوان حق گذارم و باطل را برقیم.

* پای بطلان ← اضافه‌ی اقتراضی

* پای بطلان بر عنوان حق گذارم ← کنایه از حق را نادیده گرفتن

* بطلان - باطل ← اشتقاد

* باطل - حق ← تضاد

* گذارم - گزینم ← سجع

* عنوان حق ← اضافه‌ی استعاری

۲۶۸- * دل دو تان بشکند ← استعاره‌ی مکنیه

* لجاج شهوت ← اضافه‌ی تشییه‌ی

* پرده‌ی عفاف ← اضافه‌ی تشییه‌ی

* ظلمات جهل ← اضافه‌ی تشییه‌ی

* چراغ هدایت ← اضافه‌ی تشییه‌ی

۲۶۹- * آورد - ببرد ← سجع

* بشکند - بخشد ← سجع

* سر به دنبال هوسر گذاردن ← کنایه از در پی هوسر بودن

* بیغوله - شاهراه ← تضاد (طبق)

۲۷۰- همه عّی و جلالی، همه علمی و یقینی
* آرایه‌ها:

- واج آرایی «ای»
- ترصیع تلمیح
- تنسیق الصفات
- مراعات نظری (تنا ب)

۲۷۱- تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی، تو سزاوار سنایی
* آرایه‌ها: مراعات نظری - تلمیح - واج آرایی - تنسیق الصفات

ز نیکی نبودی سخن جز به راز
ز نیکی نبودی سخن جز به راز
۲۷۲- شده بر بدی دست دیوان دراز
* بدی - نیکی ← تضاد
* دیوان ← استعاره از حاکمان ظالم
* دراز - راز - جناس
معنی بیت: حگام تمگر دست به تجاوز گشوده بودند و از نیکی جز به پنهانی سخنی به میان نمی‌آمد.

نهان راستی، آشکارا گزند

۲۷۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند
* هنر - جادویی ← تضاد
* خوار - ارجمند ← تضاد
* نهان - آشکارا ← تضاد
* راستی - گزند ← تضاد

بر آن چهر خندانش گریان شدند

۲۷۴- راسر همه دشت بربیان شدند
* بربیان شدند ← کنایه از غمگین شدند
* بربیان - گریان ← جناس
* خندان - گریان ← تضاد

معنی بیت: همه مردم ناراحت شدند و به حال یاوش که چهره‌ای خندان داشت، گریستند.

جهانی خروشان و آتش، دمان

۲۷۵- زمین گشت روشن‌تر از آسمان
* زمین - آسمان ← تنا ب + تضاد

* مصراع اول ← اغراق

* جهان ← مجاز از مردم

معنی بیت: با شعله‌های آتش، گویی آسمان روشن‌تر شد. مردم فریاد می‌کشیدند و آتش همه جا شعله‌ور بود.

دمیدند گفتی شب آمد به روز

۲۷۶- بیامد دو صد مردِ آتش‌فروز
* فروز - روز ← جناس
* شب - روز ← تضاد + تنا ب
* شب آمد به روز ← کنایه از تاریک شدن
* شب آمد به روز ← پارادوکس
* شب آمد به روز ← اغراق (مبالغه)

جهانی نظاره شده هم‌گروه

۲۷۷- نهادند بر دشت هیزم دو کوه

* هیزم دو کوه ← تشبیه (هیزم مانند دو کوه)

* جهان ← مجاز از مردم

* هم‌گروه: همه با هم، یکپارچه

معنی بیت: در میان دشت، هیزم‌ها را به شکل دو کوه قرار دادند و جمعیت بسیاری برای دیدن آمده بودند.

همی هیزم آورد پرخاش‌جوى

۲۷۸- به صد کاروان اشتر سرخ موی

* موی - جوى ← جناس

* مصراع اول اغراق (مبالغه) دارد.

معنی بیت: ساربان با ناراحتی و پرخاش کنان با صد کاروان شتر سرخ‌مو، هیزم می‌آورد.

هیون آرد از دشت، صد کاروان

۲۷۹- به دستور فرمود تا ساروان

* دستور ← ایهام ۱- به وزیر گفت.

* دستور ← ایهام ۲- به صورت دستور گفت.

* ساروان - کاروان ← جناس

* کاروان ← ممیز

که را بیش، بیرون شود کار نفر!

۲۸۰- چو فرزند و زن باشد خون و مغز

* فرزند و زن - خون و مغز ← لف و نشر

* فرزند خون است / زن مغز است ← تشبیه

* مغز - نفر ← جناس

* بیت استفهام انکاری دارد.

* مصراع دوم کنایه است.

* بیت به صورت طنز بیان شده است.

معنی بیت: وقتی که فرزند مثل خون و زن، مثل مغز من است، دیگر برای کسی چیزی عجیب‌تر از این خواهد بود؟
(از این بدتر هم می‌شود؟)

توشه‌ای برای موقیت

۲۸۱- کرین دو یکی گر شود نابکار

* بیت استفهام انکاری دارد.

معنی بیت: اگر یکی از این دو گناه‌کار باشد، دیگر کسی مرا پادشاه نخواهد خواند.

* شهریار ← مسند

* نابکار: گناه‌کار

گنه‌کرده را زود ر وا کند

۲۸۲- مگر کاتش تیز پیدا کند

* آتش پیدا کند / ر وا کند ← تشخیص یا جان‌بخشی

معنی بیت: شاید آتش سوزان، حقیقت را روشن و مشخص سازد و ریع، گناه‌کار را ر وا کند.

همی با سیاوش به گفتن نشاند

۲۸۳- جهان دار، سودابه را پیش خواند

* به گفتن نشاند ← کنایه از رویه‌رو کرد.

معنی بیت: کاووس‌شاه، سودابه را فراخواند و با سیاوش رویه‌رو کرد.

باید زدن سنگ را بر سبوی

۲۸۴- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی

* سنگ را بر سبو زدن ← کنایه از آزمایش کردن

* گفت و گوی: حقیقت

معنی بیت: اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید به آزمایش پردازی.

کز کشیدن تنگتر گردد کمند

۲۸۵- تو نی کردم ندانستم همی * مصراع دوم ← ارال المثل (این مصراع ضرب المثل است و در میان مردم رواج دارد.)

* مصراع دوم ← کنایه از غلبه‌ی عشق بر عاشق

* تو نی: سرکشی، عصیان (صفت اسب)

زهر باید خورد و انگارید قند

۲۸۶- رشت باید دید و انگارید خوب

* رشت - خوب ← تضاد

* زهر - قند ← تضاد

* بیت پارادوکس دارد.

* بیت اسلوب معادله دارد.

* بیت ترصیع (موازنہ) دارد.

کی توان کردن شنا ای هوشمند

۲۸۷- عشق دریایی کرانه ناپدید

* مصراع اول ← تشبیه (عشق مانند دریایی است.)

* دریا - کرانه - شنا ← مراعات نظیر (تنا ب)

* بیت استفهام انکاری دارد.

* بیت ۳ جمله دارد.

بگفت از گردن این وام افکنم زود

۲۸۸- بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟

* وام ← استعاره از ر فرهاد

* مصراع دوم ← کنایه از جانبازی

* به سر یابیش خشنود ← جمله‌ی چهار جزئی با مفعول و مستند

* بین دو مصراع، عبارت سوالی «چه می کنی» به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

معنی بیت: خسرو گفت: اگر او با هدیه گرفتن سر تو خشنود شود، چه کار می کنی؟ فرهاد گفت: بی گمان سر خود را فوراً به او خواهم داد.

* مفهوم بیت: جانبازی

بگفت از دور شاید دید در ماه

۲۸۹- بگفتا گر نیابی سوی او راه؟

* راه - ماه ← جناس ناقص

* ماه ← استعاره از شیرین

* شاید ← ۲ تکواز (شایسته است)

بگفت اندازم این سر زیر پایش

۲۹۰- بگفتا گر خرامی در سرایش؟

* سر - پا ← تنا ب (مراعات نظیر)

* سر - پا ← تضاد (طبق)

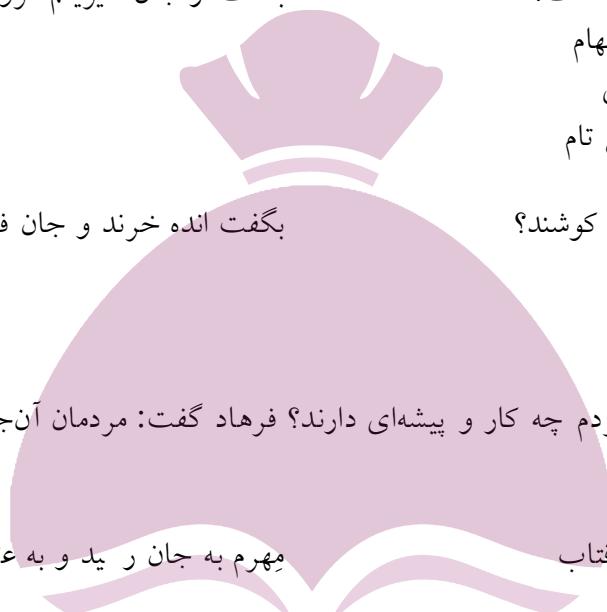
* اندازم این سر زیر پایش ← کنایه از جانبازی

* بین دو مصراع، جمله‌ی «چه کار می کنی؟» حذف شده است. (به قرینه‌ی معنوی)

- ۲۹۱- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟
 * دل ز مهر پاک کردن ← کنایه از فراموش کردن، دست کشیدن از کسی
 * خفته بودن در خاک ← کنایه از مردن
 * پاک - خاک ← جناس

- ۲۹۲- بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟
 * شب - مهتاب - خواب ← مراعات نظیر (تنا ب)
 * مصراع دوم (خواب - خواب) ← تکرار
 * مصراع دوم استفهام انکاری دارد.

بگفت از جان شیرینم فزون است



- ۲۹۳- بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟
 * شیرین (مصطفاع اول) ← ایهام
 * جان شیرین ← حسن آمیزی
 * شیرین - شیرین ← جناس تام

بگفت انده خرنده و جان فروشنده

- ۲۹۴- بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟
 * آن - جان ← جناس
 * جا - جان ← جناس
 معنی بیت:

خسرو گفت: در شهر شما مردم چه کار و پیشه‌ای دارند؟ فرهاد گفت: مردمان آنجا غم می‌خرند و در مقابل جانشان را می‌فروشنند.

مهرم به جان رید و به عوق بر شدم

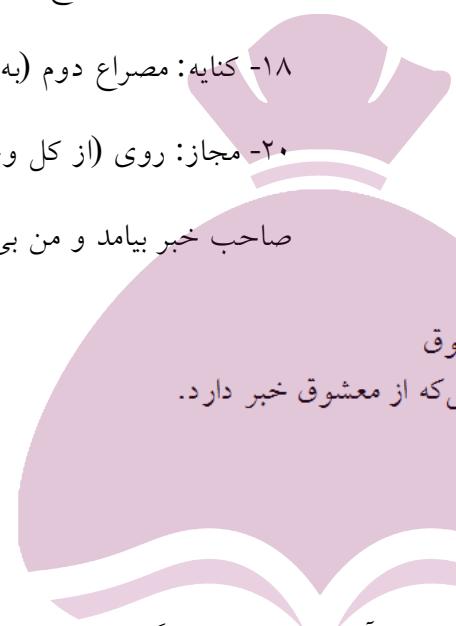
- ۲۹۵- چون شبنم او فتاده بدم پیش آفتاب
 * چون شبنم ← تشییه



- * او فتاده بدم ← ایهام / حقیر
 * آفتاب ← استعاره از محظوظ
 * مصراع اول ← کنایه از حقارت و پستی
 * مهر ← ایهام تنا ب / عشق
 * مهر ← ایهام تنا ب / خورشید

* به عیوق بر شدم ← کنایه از به مراتب بالا ریدن + اغراق

- ۲۹۶- گویند روی سرخ تو، سعدی، که زود کرد؟
* آرایه‌ها:
- ۱- جناس: زر - زرد
 - ۲- جناس: زرد - کرد
 - ۴- تنا ب: مس - زر
 - ۶- کنایه: روی زردی
 - ۸- تشییه: اکسیر عشق
 - ۱۰- واج آرایی
 - ۱۲- استعاره: مس (از وجود بی ارزش)
 - ۱۴- تضاد: مس - زر
 - ۱۶- لف و نشر: سرخ - زرد، مس - زر
 - ۱۸- کنایه: مصراج دوم (به مراتب بالا ریدن)
 - ۲۰- مجاز: روی (از کل وجود)



- ۲۹۷- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دو ت
* گوشم به راه ← کنایه از انتظار
- * صاحب خبر ← ایهام { استعاره از معشوق
 - * مصراج دوم ← پارادوکس { استعاره از کسی که از معشوق خبر دارد.
 - * صاحب خبر - بی خبر ← تضاد
 - * بی خبر شدن ← کنایه از مدهوش شدن
- ۲۹۸- ماه به ان دختران پاک و معصومی که از مستمندی آستین بر چهره می‌گیرند، روی در لَهَی ابرهای تیره می‌کشد.
* حسن تعلیل
- * آستین بر چهره گرفتن ← کنایه از شرمندگی
 - * روی در لکه‌ی ابرها کشیدن ← کنایه از پنهان شدن

ابرار توشه

- توضیح ای برای موفقیت
- عیش این گلشن خماری بیش نیست
- ۲۹۹- لاله و گل زخمی خمیازه‌اند
* لاله - گل - گلشن ← مراعات نظری (تنا ب)
* زخمی ← استعاره از پرپر شدن
* خمیازه ← استعاره از شکفته شدن (تشخیص)
* عیش این گلشن خمار است ← تشییه
* عیش این گلشن خمار است ← پارادوکس (متناقض نما)

شعله، طفل نی واری بیش نیست

- ۳۰۰- برق با شوقم، شراری بیش نیست
* برق - شرار - شعله ← مراعات نظری
* واج آرایی (ش)
* بیت اغراق دارد.
* هر دو مصراج تشییه دارد.

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

۳۰۱- صبح امید که بُد معتکف پرده‌ی غیب

* صبح - شب ← تضاد

* پرده‌ی غیب ← تشییه (اضافه‌ی تشییه‌ی)

* شب تار ← استعاره از دوران امیر پیرحسین

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

۳۰۲- شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه‌ی گل

* کله‌گوشه‌ی گل ← استعاره از شیخ ابواسحاق

* باد دی ← استعاره از امیر پیرحسین

* بیت طنزآلد است.

* بیت پارادوکس دارد.

* نخوت باد دی ← تشخیص

* خار ← ایهام تنا ب

عقابت در قدم باد بهار آخر شد

۳۰۳- آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود

* خزان ← استعاره از امیر پیرحسین

* مصراع اول ← طنزآمیز و تمسخرآور

* بهرا ← استعاره از شیخ ابواسحاق

* خزان - بهار ← تضاد

* خزان و بهار ← تنا ب

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

۳۰۴- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

* روز - شب ← تضاد

* روز - شب ← تنا ب (مراعات نظیر)

* یار - کار ← جناس

* گذشتن اختر ← کنایه از به سامان شدن امور

افسرده مباش، سخن همی گوی

معنی بیت: ای دماوند، سکوت را رها کن و با ما سخن بگو، غم و افسردگی را کنار بگذار و شادمانه بخند.

توشه‌ای برای موفقیت

۳۰۵- خامش منشین، سخن همی گوی

۱- بیت دارای تشخیص است.

۲- خاموش نشستن و خن گفتن متضاد است.

۳- افسرده و خوش خند متضاد دارند.

۴- مفهوم مصرع دوم ایجاد شور و هیجان انقلاب است.

۵- خاموش، افسرده تنا ب دارند.

زین سوخته‌جان شنو یکی پند

۳۰۶- پنهان مکن آتش درون را

معنی بیت: آتش خشم خود را پنهان نکن و از این شاعر دل وخته یک پند و نصیحت را بپذیر.

۱- آتش درون استعاره از خشم است.

۲- وخته‌جان منظور خود شاعر است.

۳- مصراع دوم کنایه است از بدینختی و مصیبت.

۴- واج آرایی در صامت / ن /

۵- آتش و وخته تنا ب دارند.

- کافور بر آن ضماد کردند
معنی بیت: برای آن که درد و ورم و التهاب فروکش کند، مرهمی از برف بر ورم تو نهاده‌اند.
- کافور استعاره از برف است.
 - ورم استعاره از برآمدگی کوه
 - این بیت دارای حسن تعلیل است.
 - ضماد کردن: چیزی بر زخم بستن، مرهم نهادن بر زخم

- وان آتش خود نهفته مپسند
معنی بیت: ای دماوند، ای قلب زمان ما، فوران کن و هرگز راضی نشو که آتش خشم تو پنهان بماند.
- دل زمانه استعاره از دماوند
 - آتش استعاره از خشم کوه
 - مصراع دوم دعوت به قیام می‌کند.
 - شاعر در این بیت روشن‌فکران و مردم را به قیام علیه ظلم و جور فرا می‌خواند.
 - دل زمانه اضافه‌ی استعاری

- از درد، ورم نموده یک چند
۱- مصراع اول تشییه دارد. (تو مانند قلب فسرده‌ی زمین هستی.)
۲- قلب زمین اضافه‌ی استعاری و تشخیص
۳- درد و ورم تنا ب دارند.
۴- ورم استعاره از برآمدگی کوه

معنی بیت: ای کوه تو قلب سخت و منجمد زمین هستی و مدتی است که از شدت درد، ورم کرده‌ای و به صورت برآمدگی از زمین ظاهر شده‌ای.

- ز آهن به میان یکی کمربند
۱- یم استعاره از برف
۲- آهن استعاره از دامنه‌ی کوه که برفی در آن نیست.
۳- رو کله‌خود، میان و کمربند تنا ب دارند.
۴- مصراع اول کنایه است از آماده شدن برای جنگ.

معنی بیت: ای دماوند تو کلاه‌خودی از جنس نقره بر سر گذاشته‌ای.

- ای گند گیتی ای دماوند
۱- دیو سپید پای در بند
۲- پای بند کنایه از اسارت و گرفتاری
۳- گند گیتی استعاره از دماوند
۴- تلمیح به دیو سپید شاهنامه
۵- اغراق
۶- این بیت دارای ۳ جمله است.

- لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است
- ۱- زده است، جناس تام دارد. $\left\{ \begin{array}{l} \text{در مصراع اول} \leftarrow \text{نواخته است} \\ \text{در مصراع دوم} \leftarrow \text{برپا کرده است} \end{array} \right.$
- ۲- گنج فریدون ایهام دارد. $\left\{ \begin{array}{l} \text{نوع موسیقی} \\ \text{ثروت فریدون (پادشاه ایران)} \end{array} \right.$
- ۳- خیمه زدن کنایه است از اکن شدن
- ۴- گل و عندیلیب و بهار تنا ب دارند.

- کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
- ۱- جامه استعاره از بال و پر

- ۲- زده است، جناس تام $\left\{ \begin{array}{l} \text{در مصراع اول} \leftarrow \text{مالیده است} \\ \text{در مصراع دوم} \leftarrow \text{فرو برده است} \end{array} \right.$

۳- مصراع اول و دوم هر دو جداگانه دارای حسن تعلیل هستند.

معنی بیت: انگار که مرغابی سفیدرنگ پر و بال خود را با صابون شسته و کبک وحشی (کبک دره‌ای) پای خود را در کاسه‌ی خون فرو برده است.

بیخته مشک سیاه، ریخته دُر ثمین

- ۱- در دهن لاله باد، ریخته و بیخته
- ۲- ریخته و بیخته دارای جناس اختلافی است.
- ۳- مشک سیاه استعاره از یاهی و طگل لاله
- ۴- دُر ثمین استعاره از باران
- ۵- این بیت دارای تشخیص است.

- وزم اسب سیاه لُلُ تر ریخته
- ۱- ابر بهاری ز دور، اسب برانگیخته
- ۲- مصراع اول دارای واج آرایی / ب / است.
- ۳- اسب سیاه استعاره از ابر بهاری است.
- ۴- لُلُ تر استعاره از باران است.
- ۵- این بیت دارای تشخیص است.

زمی ز اردیبهشت گشته بهشت برین

- ۱- گلبن گوهر \leftarrow استعاره از غنچه، شکوفه
- ۲- زمی ز اردیبهشت گشته بهشت \leftarrow تشبیه (زمین مانند بهشت گشته)
- ۳- مصراع دوم واج آرایی / ش / دارد.

معنی بیت: گل سو ن خشبو شده و بوته‌ی گل غنچه‌های خود را در معرض فروش گذاشته و در فصل بهار زمین مثل بهشت آسمانی گشته است.

zag يه بر دو بال، غالیه آمیخته

- ۱- چوک ز شاخ درخت، خویشتن آویخته
- ۲- مصراع اول دارای واج آرایی / خ / است.
- ۳- آویخته و آمیخته دارای جناس اختلافی است.
- ۴- غالیه، استعاره از یاهی بال زاغ است.
- ۵- این بیت دارای حسن تعلیل است.

کبک فرو ریخته، مشک به سوراخ گوش

- ۳۱۸- کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش
کبک
۱- کرده گلو پر ز باد ← کنایه از آماده شدن برای خواندن آواز
۲- مشک ← استعاره از یاهی گوش کبک
۳- این بیت دارای آرایه‌ی استعاره است.

معنی بیت: قمری خاکستری رنگ خودش را برای خواندن آواز آماده نموده و کبک دانه‌های سیاه مشک را به داخل گوش خود ریخته.

٣١٩ - صور خيال = تشبيه - استعاره - مجاز - کنایه

-۳۲۰- در که ب داریم: از پیله دم حیات تا آن دم که انسان دیده از دیدار آفرینش فرومی بندد.

* دیده از دیدار آفرینش فروبستن: کنایه است از مرگ

۳۲۱- شاهکارهای توصیف در ادبیات فارسی:

الف) شعر ← توصیف میدان‌های رزم و ازویرگ جنگی در شاهنامه‌ی فردوسی

← توصیف عناصر طبیعی مثل بھار و طوفار

← توصیف شور عاشقانه و عارفانه در اشعار حافظ سعدی و مولانا

← تو صیف مجالس، بزم در خمسه‌ی نظامی

ب) نشر: مهم ترین آثار توصیف و نثر فارسی، عبارت اند از کتاب تاریخ سیهقی، کلیله و دمنه، گلستان سعدی و مربیان نامه

-۳۲۲- خیال- این تنها پرنده‌ی نامرئی که آزاد و رها همه جا در کویر جولان دارد- ایهی پردازش تنها سایه‌ای است که بر کویر می‌افتد و صدای سایش بالهایش تنها سخنی است که سکوت ابدی کویر را نشان می‌دهد و آن را پر وزتر می‌کند.

۱- دارای پارادکس

انک خر تو، سار افسار

۳۲۳- خر گم شده را بخواند کای یار

معنی: راعظ به آن شخصی که خوش را گم کرده بود، گفت: اکنون خر تو همین جات. بسیار یو و افسار آن را بیاور.

۱- جز در همه دو مصraig دارای جناس تمام است ← در مصraig اول حیوان، ← در مصraig دوم استعاره از انسانی که از عشق به بهره است.

۲ - خ و افساد تنا ب دا، ند.

۳ - واح آزاد / داری

۴- زاده: ۱۳۵۰، حنایی، ناقص، افزاش، دارا

هـ گـ زـ دـ لـ شـ نـ اـ دـ دـ

۳۲۴- ب خا ت ز حاء، ساده م د

معنی: مرد ساده‌له که هر گز در داشته و عاشق، انجشیده به داد جای خود بخات.

١- مدنی و دینی حزاں اختلاف دارند

۲- دادا تعلیمانه شوکا

۳ آن / زان

۱- موزون زبانه ذهن گشایش را فراهم کنند (گزینه انتخابی شود).

۲- ای فہرست ای افسوس

۳ - زانه از اتفاقات

۳۲۶- باز برای ما چه خوابی دیده اند؟ آنگاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام خود را به مدرسه رساندم.

۲

۱

* ۱ - کنایه از نقشه شوم - توطئه

* ۲ - کنایه از به راه خود ادامه دادن

۳۲۷- نکند کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.
کنایه از اینکه مبادا، حیله و نیرنگی در کار باشد.

۳۲۸- پدرم از بام افتاده بود ولی دست از کمرش برنمی‌داشت.

۱ - از بام افتادن ← کنایه از ورشکست شدن

۲ - دست از کمر برنداشتن: کنایه از به خود فشار آوردن

معنی: پدرم ورشکست شده بود ولی باز هم سخاوتمند و بزرگمنش بود.

مفهوم: بسیار بخشنه و دارای روح بزرگی بود.

۳۲۹- الهی، عاجز و رگردانم، نه آنچه دارم، دانم؛ نه آنچه دانم، دارم.

* دانم و دارم - جناس

* دانم و دارم - کلمات سجع

* آرایه‌ی عکس دارد.

* واج‌آرایی /د/ دارد.

۳۳۰- الهی عمر خود بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم. گفتی و فرمان نکردم. درماندم و درمان نکردم.

* برباد و بیداد ← کلمات سجع

* فرمان و درمان: جناس و جمع

* فرمان نکردم: اطاعت نکردم

* درماندم: عاجز شدم

۳۳۱- چون عقده‌ای به بعض فرو بود حرف عشق

* مصراع اول تشبيه دارد.

* عقده استعاره از عشق است.

* سر مجازاً قصد و تصمیم.

* سر واشنده نداشت کنایه از نمی‌خواست مشکل حل شود.

آینه بود و میل تماشا شدن نداشت

۳۳۲- دل‌ها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ

* سنگ استعاره از تمگران.

* بیت تشبيه دارد.

* آینه میل تماشا داشته باشد تشخیص دارد.

* سنگ و آینه تضاد دارند.

* آینه و صاف و تماشا تناوب دارند.

بی تو ولی زمینه‌ی پیدا شدن نداشت

۳۳۳- گم بود در عمیق زمین شانه‌ی بهار

* نشاندی بهار اضافه‌ی استعاری است.

* زمین و زمینه ← جناس ناقص افزایشی

* گم و پیدا ← تضاد.

* کل مصراع اول کنایه از اینکه انقلاب آماده‌ی پیدا شدن نبود.

حتی علف اجازه‌ی زیباشدن نداشت

۳۳۴- در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار

* کویر سوخته استعاره از جامعه‌ی تحت ستم ایران

* بهار استعاره از انقلاب و آزادی

* خاک بی‌بهار: استعاره از جامعه بدون تحرک و شادابی.

* بهار و علف و کویر تنا ب دارند.

* علف نماد آزادی خواهان گمنام.

اما دریغ، زهره‌ی دریا شدن نداشت

۳۳۵- بسیار بود رود در آن برزخ کبود

* رود استعاره از مبارزان

* برزخ کبود استعاره از جامعه ایران

* رهze نداشتن مجازاً یعنی جرئت نداشتن

* دریا یعنی اتحاد و یکپارچگی

* بود، رود ← جناس ناقص اختلافی

* واج‌آرایی حروف /و/ و /د/

۳۳۶- من شبان و روزان، آشکارا و نهان، شما را به رزم این مردم تیره‌روان خواندم.

شبان و روزان مجاز همیشه

آشکارا و نهان مجاز در همه حال

تیره‌روان کنایه است از افراد ظالم و جاهل

۳۳۷- دل او در پرده‌های گمراهی نهان و حق از او روی گردان، به خواری محکوم و از عدالت محروم

* پرده گمراهی اضافه تشییه‌ی * روی گردان بودن کنایه است از عدم توجه

* حق همان خداوند است * نهان و روی گردان کلمات سجع است

* محکوم و محروم سجع و جناس ناقص اختلافی

۳۳۸- هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند جامه‌ی خواری برتن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در

زبونی و فرمایگی بماند.

* جامه خواری: اضافه تشییه‌ی است

* سر مجازاً از وجود

* کلمات داند، پوشاند و کشاند و بماند دارای آرایه سجع هستند.

۳۳۹- نازک آرای تن ساقی گلی/ که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند.

* گل استعاره از اندیشه و افکار و آرزوهای شاعر

* جان مجاز عشق و علاقه

* ساقه، گل، کشنن و آب مراعات نظری دارد.

شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

- ۳۴۰- پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
- * آب استعاره از انسان‌های آزاده.
- * دریا نماد وحدت.
- * شب استعاره از ظلم و استبداد.
- * فردا استعاره از آزادی و رهایی.
- * مانده بود: کنایه از اینکه صبر کرده بود.
- * آب و دریا / شب و فردا تنا ب دارند.

ثبتات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم

- ۳۴۱- وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم
- * فروغ امید استعاره از معشوق.

- * به سر نبردن: کنایه از عمل نکردن به پیمان
- * نکردی و کردم - تضاد فعلی
- * نبردی و بردم - تضاد فعلی
- * واج‌آرایی

گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم

- ۳۴۲- به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون
- * روی بخت: اضافه استعاری
- * چهر عمر: اضافه استعاری
- * لف و نشر دارد.

- * مصراع دوم دو تا تشییه دارد
- من مانند اشک
- من مانند رنگ
- * واج‌آرایی / لر /

چو گرد در قدم او، دویدم و نر یدم

-۳۴۳- جوانی ام به سمند شتاب می‌شد و از پی

- * سمند شتاب ← اضافه تشییه‌ی است.
- * اینکه جوانی سوار بر اسب حرکت کند ← تشخّص دارد.
- * من مانند گرد بودم ← تشییه دارد.
- * سمند و گرد و قدم تنا ب دارند.
- * واج‌آرایی / د / دارد.

بران توشه

رشه‌ای برای موفقیت

ز دست شکوه گرفتم، به دوش ناله کشیدم

-۳۴۴- نبود از تو گزیری، چنین که بار غم دل

- * بار ایهام دارد
- (ایهام تناسب) ← باری که حمل می‌شود
- * بار غم ← اضافه تشییه‌ی است.
- * دست شکوه ← اضافه استعاری است.
- * بار، دست، دوش ← تنا ب دارند.
- * واج‌آرایی / ش / داریم.

ندامتی که نبردم، ملامتی که ندیدم

- ۳۴۵- به جز وفا و عنایت، نماند در همه عالم
- * وفا و عنایت مراعات نظیر دارند.
- * ملامت و ندامت مراعات نظیر دارند.
- * ملامت ندیده باشم ← حس آمیزی دارد.
- * واج آرایی / م / داریم.

چو بخت جلوه نکردی، مگر ز موی سپیدم

- ۳۴۶- چو شمع خنده نکردی، مگر به روز یاهم
- * در هر مصرع یک تشبیه داریم.
- * روز یاه کنایه از روز بدبخشی و مصیبت است.
- * خنده‌ی شمع تشخیص دارد.
- * موی سپید کنایه از پیری.
- * پارادوکس دارد.

چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم

- ۳۴۷- مرا نصیب غم آمد، به شادی همه عالم
- * در مرا ← را فک اضافه است.
- * غم و شادی تضاد.
- * واج آرایی / م /
- * عالم مجاز مردم عالم
- * بیت حسن تعلیل دارد.

-۳۴۸- لای این شببوها / پای آن کاج بلند

- ← شاعر بین شب بو و کاج به لحاظ کوتاهی یکی و بلندی دیگری تضادی برقرار ساخته است.
- ← لای و پای، جناس ناقص اختلافی
- ← شب بو و کاج بلند: مجازاً کل طبیعت
- ← در این عبارت (از تعابیر عامیانه استفاده شده است)

-۳۴۹- من مسلمانم / قبله‌ام یک گل سرخ / جانمازم چشم‌م / مهرم نور

- ← گل سرخ - گل به رنگ آتش
- ← گل سرخ نمادی از عشق، قلب انسان و زیبایی‌های جهان است.
- ← چشم‌م نماد پاکی، جوشش و لطافت است.
- ← نور نمادی از پرتو ایزدی.

معنی: من به سوی عشق نماز می‌خوانم. من بر روی پاکی و روشنی و پرتو ایزدی سجده می‌کنم.

-۳۵۰- اهل کاشانم / روزگارم بد نیست / تکه نانی دارم / خرده هوشی / ر سوزن ذوقی

- تکه نانی دارم ← اشاره به وضعیت معیشتی شاعر.
- ← کل عبارت نشانه‌ی تواضع شاعر است.
- سر سوزن کنایه از تعداد اندک
- ← تکه نان و ر سوزن تعابیر عامیانه هستند.

-۳۵۱- مادری دارم بهتر از برگ درخت / دو تانی بهتر از آب روان / و خدایی که در این نزدیکی است

- ← برگ نماد سبزی شادابی و مهربانی است.
- ← آب نماد پاکی است.

← عبارت آخر تلمیح داده به آمده ق آذن: «نج: اقدب السکه م: حنا الله بده»

-۳۵۲- الهی در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای دار. الهی، حجاب‌ها از راه بردار و ما را به ما مگذار. معنی: خدایا، در دل‌های ما جز بذر محبت و عشق به خود را مکار و بر جان ما جز نقش مرحمت و لطف خود نقش نزن و برای اعمال ما رحمت و مغفرت را چون بارانی نثار کن و با لطف و کرم خود ما را دستگیری کن و ما را محکم و استوار ساز! پرده‌های نادانی را از راه ما بردار و ما را به حال خودمان رها مکن.

-۳۵۳- آه/ دیگر اکنون آن عmad تکیه و امید ایران شهر/ شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول/ پور زال زر، جهان پهلو/ آن خداوند و وار رخشش بی‌مانند/ آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبس لبخند/ خواه روز صلح و بسته مهر پیمان را/ خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند.
* هول مجازاً تر ناک.

* عmad تکیه استعاره از ر تم.

* ایران شهر مجاز مردم ایران

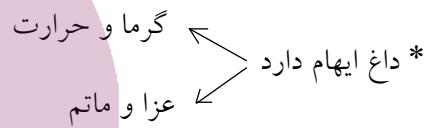
* تشییه دارد. (چون کلید گنج مروارید)

* گنج مروارید استعاره از دندان

* صلح و جنگ تضاد.

* مهر و کین تضاد.

-۳۵۴- این گلیم تیره‌بختی‌هاست/ خیس خون داغ هراب و یاوش‌ها/ روکش تابوت تختی‌هاست
* عبارت اول تشییه دارد.



* سهراب، سیاوش و تختی تناوب دارند.

* تلمیح دارد به ماجراهی کشته شدن سهراب و یاوشن

* واج‌آرایی/ خ/

-۳۵۵- قصه است این قصه، آری قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عيار و شعر محض

خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پیچ عالی نیست

توضیه‌ای برای موفقیت

* مهر و کین تضاد دارد.

* مرد و نامرد تضاد دارد.

* لف و نشر مرکب دارد (مهر و کین، مرد و نامرد = مهر و مرد و کین نامرد)

* واج‌آرایی/ چ/ دارد.

* عبارت آخر تشییه دارد.

* عبارت آخر پارادوکس دارد.

-۳۵۶- نگران با من استاده حر/ صبح می‌خواهد از من/ کز مبارک دم او/ آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر/ در جگر

لیکن خاری/ از ره این سفرم می‌شکند

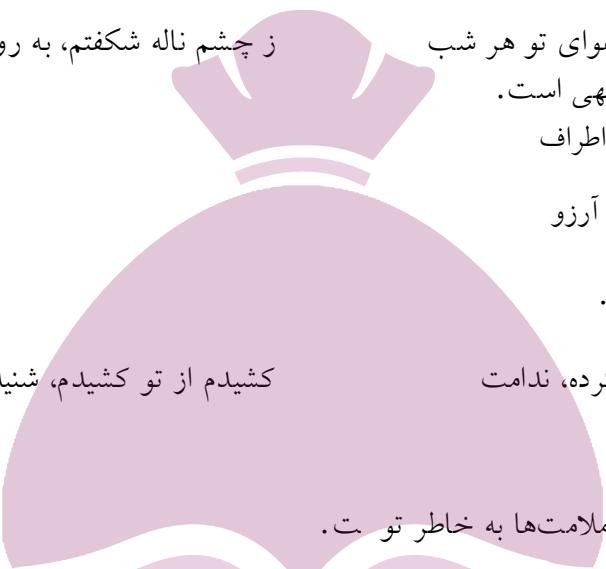
* اینکه سحر نگران باشد تشخیص دارد.

* خار در جگر شکستن کنایه از رنج و بختی کشیدن.

* سفر استعاره بر آرزوها و خواسته‌های شاعر.

- ۳۵۷- نیست یک دم شکنند خواب به چشم کس و لیک / غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند.
- * خواب استعاره از غفلت.
 - * اینکه خواب بشکنند استعاره مکنیه است.
 - * شکستن خواب به چشم کنایه از دوری غفلت از مردم.
 - * اینکه غم خواب را بشکنند استعاره و تشخیص دارد.

- ۳۵۸- می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شب تاب
- * مهتاب دارای استعاره مکنیه است (چکیدن و تراوش کردن از ویژگی مایعات است.)
 - * می‌تراود: می‌چکد، تراوش می‌کند.
 - * شب تاب: نام کرمی که در شب نوری کم و از خود می‌تاباند.

- ۳۵۹- کی ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب
- 
- * شکوفه اشک اضافه‌ی تشبیه‌ی است.
 - * فضای اطراف
 - * هوا ایهام دارد
 - * عشق و آرزو
- * روی شکوه تشخیص دارد.

- ۳۶۰- اگر ز خلق، ملامت و گر ز کرده، ندامت
- 
- * بیت واج‌آرایی دارد.
 - * لف و نشر مشوش دارد.
 - * مفهوم: همه‌ی ندامتها و ملامتها به خاطر تو است.

- ۳۶۱- وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم
- 
- * وفا و جفا: جناس ناقص اختلافی دارند.
 - * وفا و جفا تضاد دارند.
 - * نکردی و کردم، ندیدی و دیدم، شکستی و نشکستم و بریدی و نبریدم همگی تضاد فعلی دارند.
 - * واج‌آرایی / ن / و / د / و / و / دارد.
 - * جفا دیده باشد حس‌آمیزی دارد.
 - * شکستی ایهام دارد: ← دلم را شکستی
 - * عهد را شکستی ←

- ۳۶۲- چوب دستی متتشا مانند در دستش / مست شور و گرم گفتن بود / صحنه‌ی میدانک خود را / تند و گاه آرام می‌پیمود / همگنان خاموش / گرد بر گردش / به کردار صدف برگرد مردوارید / پای تا سر گوش
- * تشبیه دارد.
 - * پای تا سر گوش کنایه از توجه کامل
 - * تند و آرام - تضاد
 - * پا، سر و گوش مراجعات نظیر دارند.
 - * واج‌آرایی / ر /

۳۶۳- مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمتش چونان حديث آشنايش گرم / راه می رفت و خن می گفت.

* نای مجاز از خن و صدا

* دم مجاز از خن

* صدای گرم، نای گرم - حس آمیزی

* صدا، سکوت

* صدا، نای، دم، حديث - مراعات نظیر

* تشییه دارد (دم مانند حديث آشنایی)

۳۶۴- همگنان را خون گرمی بود / قهوه خانه گرم و روشن / مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود.

* خون گرم بود - کنایه از مهربان و صمیمی بودن

* آتشین پیغام - حس آمیزی

۳۶۵- لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و رد، همچون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم.

بیرون مثل ترس بود

* این بند دو تشییه دارد

قهوة خانه مثل شرم بود.

* تیره و روشن - تضاد دارد.

* گرم و رد - تضاد دارد.

* گرم و شرم جناس اختلافی دارد.

۳۶۶- یادم آمد، هان / داشتم می گفتم، آن شب نیز / ورت سرمای دی بیدادها می کرد / و چه سرمایی، چه سرمایی / بادرف و وز وحشتناک

* «سرما بیداد می کرد» تشخیص دارد.

* سورت، سرما، باد و برف و وز مراعات نظیر دارند.

* واج آرایی / س / دارد.

* سورت: تندي، تيزى، شدت اثر

* باد و برف: برف و بوران و کولاک.

۳۶۷- می تراود مهتاب / می درخشد شب تاب / مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله بارش بر دوش / دست او بر در / می گوید با خود / غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می شکند.

* مانده پای آبله از راه دراز کنایه از ناتوانی در ادامه راه.

* کوله بار استعاره از رالت و وظیفه شاعر.

* شاعر با تکرار مجدد «می تراود مهتاب...» نشان می دهد، با وجود همه‌ی خستگی‌ها هنوز امید هست.

۳۶۸- دست‌ها می ایم / تا دری بگشایم / بر عبث می پایم / که به در کس آید / در و دیوار به هم ریخته‌شان / بر سرم می شکند.

* دست‌ها می ایم کنایه از تلاش برای یافتن چیزی.

* دری بگشایم: کنایه از اینکه راه حلی برای بیداری مردم پیدا کنم.

* که به در کس آید: کنایه از اینکه کسی حرفم را بشنود و درک کند.

- ۳۶۹- دست‌ها می‌ایم/ تا دری بگشایم/ بر عبث می‌یابم که به در کس آید/ در و دیوار به هم ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند.
 * در نماد بیداری است.
 * در و دیوار به هم ریخته‌شان نماد از اوضاع نابسامان.

- ۳۷۰- در دل سخن شورانگیز تو گاه موجی از پس موج دگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش تلاطمی می‌کند. اما این موج آتشین مرا در کام فرو می‌برد و غرق می‌کند.
 * اینکه سخن مانند دریا موج داشته باشد ← استعاره مکنیه.
 * دل خن - اضافه استعاری.
 * دریایی از آتش - پارادوکس.
 * موج آتشین ← پارادوکس.

- ۳۷۱- ای حافظ، هم‌چنان‌که جرقه‌ای برای آتش‌زدن و سوختن شهر امپراطوران کافی است، از گفته‌ی شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم نشسته که سراپایی مرا در تب و تاب افکنده است.
 * سوختن شهر امپراطوران تلمیح به سوختن شهرهای آتن و تخت جمشید.
 * کل عبارت تشییه مرکب دارد.
 * تب و تاب جناس ناقص افزایشی.

- ۳۷۲- تو آن کشتی‌ای که در مغرونه باد در بادبان افکنده است، تا سینه دریا را بشکافد و پای بر سر امواج نهد و من آن تخته‌پاره‌ام که بی‌خودانه سیلی خور اقیانو م.
 * سینه دریا اضافه استعاری است.
 * سر امواج اضافه استعاری و تشخیص.
 * اقیانوس سیلی می‌زند ← تشخیص.

- ۳۷۳- (آتش) در شعله شب پرده‌دری می‌کند و عشق نیز چون آتش است که پنهان می‌ماند.
 * پرده‌دری کردن کنایه است از افشاگری و روا کردن
 * تشییه دارد.

- ۳۷۴- بیا از این دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن تا در آن جانسیم روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز، آب خضر جوانت کند. **توشه‌ای برای موفقیت**
 * دوزخ استعاره از مغرب زمین.
 * نسیم روحانیت اضافه تشییه‌ی است.
 * بزم و عشق و می و آواز مراعات نظیر دارد.
 * آب خضر استعاره از آب و هوای شرق
 * آب خضر تلمیح دارد به پیامبری حضرت خضر و چشم‌هه آب حیات.

- ۳۷۵- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته‌اند. تاج‌ها در هم می‌شکنند و امپراتوری‌ها به خویش می‌لرزند.
 * شمال و غرب و جنوب مجازاً مردم شمال و غرب و جنوب.
 * شمال و غرب و جنوب مجازاً همه‌ی جهان و به غیر از شرق.
 * تاج‌ها مجاز حکومت‌ها می‌شود.
 * به خویش می‌لرزند کنایه از ترس و وحشت.

- ۳۷۶- خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پرخون است و ینهام خشم شما مردم دون که پیاپی جرعه‌ی اندوه به کام می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانبی کارها را به هم درمی‌آمیزید.
- * دل پرخون بودن کنایه از دردمندی و ناراحتی.
 - * مالامال: سرشار، پر
 - * دون: پست و فرومایه.
 - * کارها را به هم درمی‌آمیزید: کارها را به هم می‌ریزید، خراب می‌کند.

- ۳۷۷- حالی که آن ستم دیدگان برابر آن متباوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند.
- تم دیدگان، متباوزان ← تضاد.
 - * زاری و رحمت خواستن مانند لاح است (تشییه دارد).

و از خوارمایگی هرکس کار را به گردن دیگری انداخت.

-۳۷۸-

خوارمایگی: حقارت و پستی

* کنایه «از انجام کارها را به دیگران سپردن و خود انجام ندادن.»

- ۳۷۹- آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / ر تم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردن / چاه پستان، چاه بی‌دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش نباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور
- * کوه کوهان - نماد استواری ر تم.
 - * مرد مردستان مظهر جوانمردی برای ر تم.
 - * دارای آرایه‌ی اغراق است.
 - * خط اول دارای اغراق است.
 - * این که چاه بی‌شرم باشد تشخیص دارد.

ایران توشه

توشه‌ای برای موفقیت

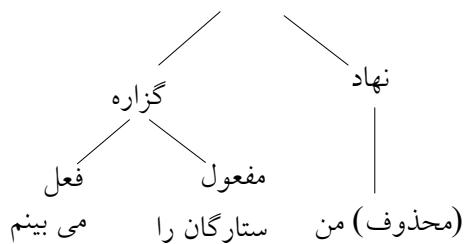
۱- دستور

«در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.»

با توجه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مفعول است:
 نهاد + (گروه اسمی) + (گروه اسمی) + (گروه فعلی)
 من (محذوف) ستارگان را می‌بینم

نکته: بقیه‌ی اجزای جمله، قید است که در شمارش اجزای اصلی جمله، محسوب نمی‌شوند.

جمله‌ی سه جزیی گذرا به مفعول

۲- دستور

«ای عم، به فدات جسم زارم من طاقت تشنگی ندارم»

تعداد ضمیرها: ۱- فدات: ضمیر متصل شخصی ۲- زارم: ضمیر متصل شخصی

۳- «من» ضمیر منفصل شخصی

نکته: در شمارش ضمایر، شناسه‌ی فعلها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

نکته: ۲- این بیت ۳ جمله دارد: ۱- ای عم: منادا

۲- به فدات جسم زارم [باشد]: که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

۳- من طاقت تشنگی ندارم.

۳- دستور

«یا مظہر العجایب، یا والی الولی

این بیت ۴ جمله دارد.

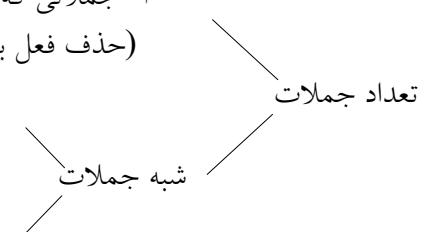
نکته: در شمارش تعداد جملات، منادا را یک جمله محسوب می‌کنیم.

۱- جملاتی که فعل دارند یا باید داشته باشند.

(حذف فعل به قرینه‌ی لفظی یا معنوی)

صوت: هان، آهای، الحذر، هین، ...

منادا: یا مظہر العجایب و ...



۱- یا مظہر العجایب

۲- یا والی الولی

۳- ای باب تاجدار من

۴- ای مرتضی علی

۴- دستور

«چون علم گردد لوای شاهی ام»

- ۱- این بیت دو ضمیر دارد؛ نقش هر یک از آنها از این قرار است: چون لوای شاهی من (مضاف‌الیه) علم گردد [تو] مرا به میدان بلا همراهی کن: مفعول ← چه کسی را + همراهی کن ← مرا (مفعول)

نکته: در شعرها ابتدا باید جملات را مرتب کنیم؛ یعنی: نهاد + ... + فعل

۲- «چون» به معنی «هنگامی که، زمانی که» و حرف ربط وابسته‌ساز است، پس:

چون لوای شاهی ام علم گردد [تو] مرا به میدان بلا همراهی کن

جمله‌ی پایه
(مسئله)

جمله‌ی وابسته
(پیرو)

حرف ربط
وابسته‌ساز

۵- دستور

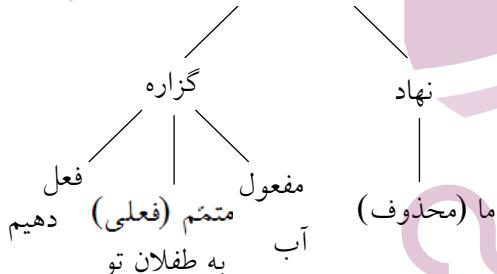
«دهیم آب به طفلان تو در این میدان»

نهاد + مفعول + متهم + فعل

- با توجه به فعل، این جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و متهم است: (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)
[ما] آب به طفلان تو دهیم

نکته: «در این میدان» متهم قیدی است و جزو اجزای اصلی جمله محسوب نمی‌گردد بلکه نقش آن قید است.

جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متهم



ایران توشه

توشه‌ای برای موفقیت

۶- دستور

«انواع را»

«نهنگی بچه‌ی خود را چه خوش گفت

به دین ما حرام آمد کرانه

به موج آویز و از ساحل بپرهیز

همه دریاست ما را آشیانه»

۱- نهنگی به بچه‌ی خود چه خوش گفت: حرف اضافه

۲- همه دریاست آشیانه‌ی ما: فک اضافه («رأیی» که بین مضاف و مضاف‌الیه مقلوب (برعکس) قرار می‌گیرد:

آشیانه‌ی ما ← ما را آشیانه
مضاف مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۷- دستور

تعداد جملات عبارت زیر:

گفتم: «برو سماور را آتش کن، حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند.» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد.
لای قرآن را باز کردم؛ آمد: «والصّافات صَفَا»

- | | | |
|--------------------------|-------------------------------|-------------------------|
| ۳- سماور را آتش کن | ۲- برو | ۱- گفتم |
| ۵- سماور نفتی که روشن شد | ۴- حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند | ۶- گفتم |
| ۸- قرآن آورد | ۷- رفت | ۹- لای قرآن را باز کردم |
| ۱۱- والصّافات صَفَا | ۱۰- آمد | |

۸- دستور

«انواع نقش‌نما»

«در چشم او که خود چشم زمانه‌ی ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است.»

- ۱- در: حرف اضافه
- ۲- چشم: نقش‌نمای اضافه
- ۳- که: حرف ربط وابسته ساز
- ۴- چشم: نقش‌نمای اضافه
- ۵- زمانه‌ی: نقش‌نمای اضافه
- ۶- که: حرف ربط وابسته ساز
- ۷- از: حرف اضافه
- ۸- سر: نقش‌نمای اضافه

نکته: «به» در «به حق» پیشوند است نه حرف اضافه.

ایران توشه

توشه ایران را معرفی

۹- دستور

انواع «چون»:

«چون به بصره رسیدیم، از بر亨گی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم»:

چون: هنگامیکه ← حرف ربط وابسته ساز

نکته ۱: حرف ربط وابسته ساز + جمله‌ی وابسته (پیرو)
+ به بصره رسیدیم
چون

نکته ۲: اگر چون به معنای «مانند، مثل» باشد، حرف اضافه است: بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
حرف اضافه

۱۰- دستور

تعداد ضمایر:

«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید»:

- ۱- من
- ۲- مرا
- ۳- قفس
- ۴- دلم

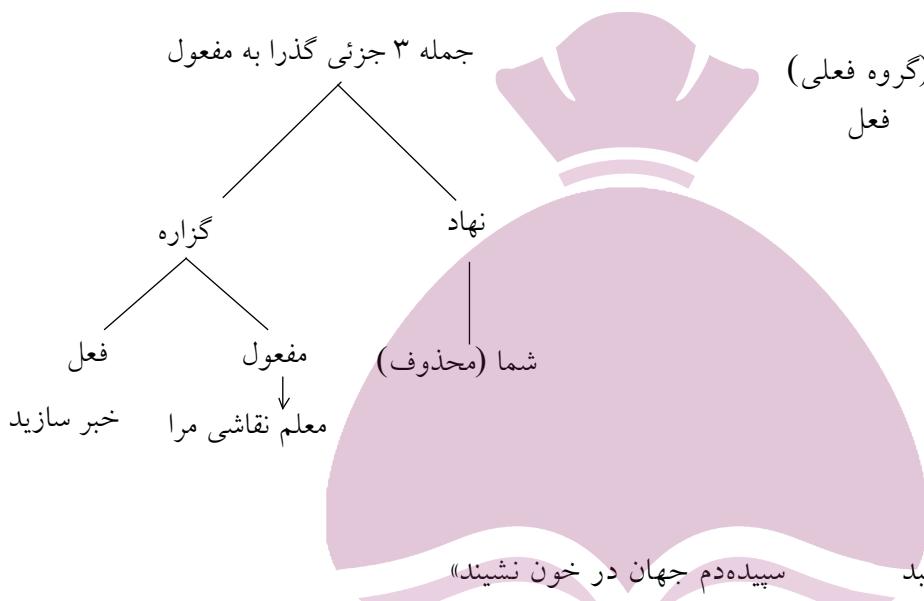
نکته: در تعداد ضمایر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

۱۱- دستور

لیک محال است که من خر شوم
این بیت، ۵ جمله دارد: ۱- لال شوم ۲- کور شوم ۳- کر شوم ۴- محال است
«نکته»: ۱- کور و کر: جناس (ناقص افزایشی)
۲- لال و کور و کر: تناسب (مرااعات نظیر)

۱۲- دستور

«معلم نقاشی مرا خبر سازید.»:
با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مفعول است: چه کس را + خبر سازید؟ ← معلم نقاشی مرا: گروه اسمی
مفعول
جمله ۳ جزئی گذرا به مفعول
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)
نهاد + مفعول + فعل

۱۳- دستور

«اگر یک لحظه امشب دیر جنبد سپیدهدم جهان در خون نشیند»
نهادها به ترتیب عبارتند از: ۱- او (سلطان جلال‌الّاًین خوارزمشاه)

۲- جهان

نکته: یک لحظه، امشب، سپیدهدم: قید بی‌نشانه (قید مشترک با اسم) هستند.

ابران توییچه

توشه‌ای برای موفقیت

۱۴- دستور

«برداشته دل ز کار او بخت»:
قاویه‌ها عبارتند از: بخت و سخت
نقش قاویه‌ها بدین قرار است:
۱) بخت از کار او دل برداشته: نهاد
۲) پدر سخت به کار او درماند: قید بی‌نشانه (قید مشترک با صفت)
نکته: یکی از راههای تشخیص قید، امکان حذف آن از جمله است؛ بدون اینکه معنی جمله ناقص شود.

۱۵- دستور

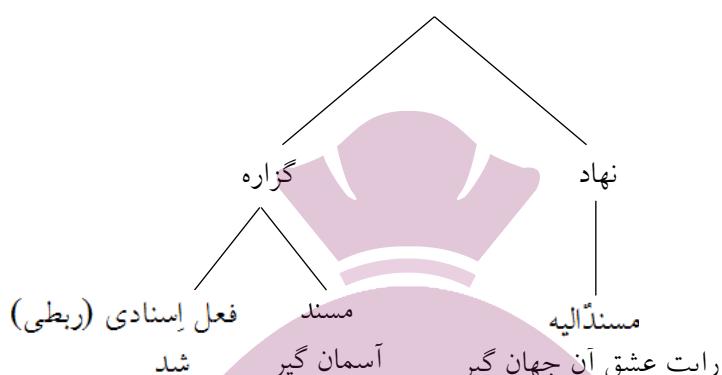
«چون رایت عشق آن جهان‌گیر»:

با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسنند است. جمله را این‌طور مرتب می‌کنیم:

چون رایت عشق آن جهان‌گیر	شده	نهاد
(گروه اسمی)	+ مسنند	اسنادی
(گروه فعلی)	مسنند فعل	نهاد

نکته: «چون (مانند) مه لیلی» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) است.

جمله سه جزئی گذرا به مسنند



۱۶- دستور

«گفت ای پسر این نه جای بازی است

این بیت، پنج جمله دارد به قرار ذیل:

۱- گفت

۲- ای پسر: حرف ندا + منادا

۳- این نه جای بازی است

۴- بشتاب

۵- جای چاره‌سازی است.

ایران توشه

توشه‌ای برای موفقیت

۱۷- دستور

«کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگرچه من نمام»:

مرجع ضمیر «او»: لیلی [عشق به لیلی]

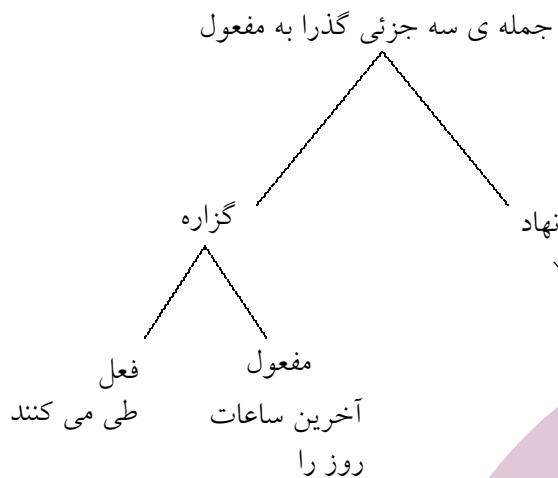
مرجع ضمیر «من»: مجنوں

۱۸- دستور

«بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه‌ی ارondon، آخرین ساعت روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند.»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه‌جزئی گذرا به مفعول است: نهاد + مفعول + فعل
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: بقیه‌ی اجزای جمله، قید است.

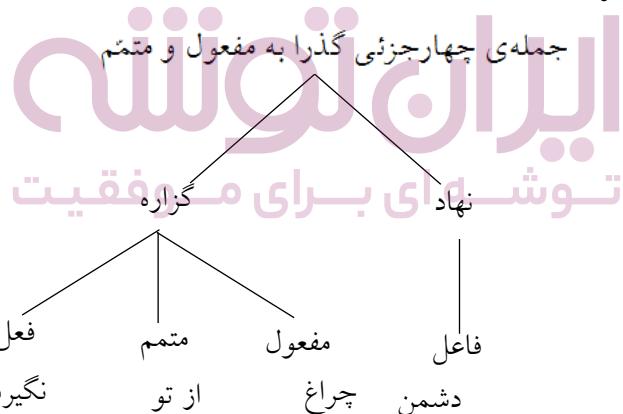


۱۹- دستور

«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقل ساده ۴ جزوی گذرا به مفعول و متمم است: نهاد + مفعول + متمم + فعل
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)
نشانی / چراغ / از تو / دشمن / نگیرد

نکته: «تا» حرف ربط وابسته‌ساز است.



۲۰- دستور

نوع «واو»

«ازدحام است و مهربانی»:

«واو» معیّت: هرگاه «واو» به معنای «همراه با» باشد «واو معیّت» نام دارد.

معنی: ازدحام است همراه با مهربانی.

نمونه‌ای دیگر: همه کار است و صداقت.

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را

تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و هستی (س مدی)

۲۱- دستور

«هوا بس ناجوانمردانه سرد است.»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزئی گذرا به مسنده است: نهاد + مسنده + فعل
هوا سرد است

نکته: «بس» و «ناجوانمردانه» قید هستند.

۲۲- دستور

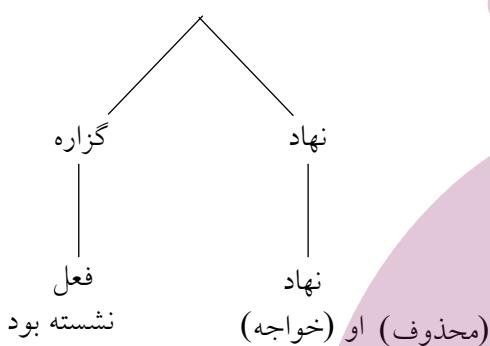
«بعد سه روز و سه شب حیران و زار

نکته: با توجه به فعل جمله که «بنشسته بود» است و از مصدر «نشستن» است، این جمله دو جزئی ناگذراست و بقیه‌ی

اجزای جمله قید هستند: نهاد + فعل

او(خواجه) + نشسته بود

جمله دو جزیی ناگذرا

۲۳- دستور

«طوطی اندر گفت آمد در زمان

این بیت چهار جمله دارد به قرار ذیل:

۱- طوطی اندر گفت آمد در زمان

۲- بانگ بر درویش زد

۳- هی (صوت)

۴- فلان (صوت)

بانگ بر درویش زد که: هی، فلان

در تعداد حملات، صوت یک جمله محسوب می‌شود.

ابران آنلاین
توشه‌ای برای موفقیت

۲۴- دستور

«از سوی خانه بیامد خواجه‌اش

بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش»:

در این بیت، دو جمله وجود دارد: ۱- از سوی خانه بیامد خواجه‌اش: با توجه به فعل، این جمله دو جزئی ناگذراست:

نهاد + فعل
(از سوی خانه: متمم قیدی)

خواجه‌اش بیامد

۲- بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش: با توجه فعل، این جمله نیز دو جزئی ناگذراست:

نهاد + فعل

(محذوف) او(خواجه) بنشست

۲۵- دستور

نوع «را»

«هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بباید نطق مرغ خویش را»

۱- هدیه‌ها می‌داد به هر درویش: حرف اضافه

۲- چه چیز را + بباید؟ ← نطق مرغ خویش را: مفعولی

۲۶- دستور

به تعداد مفعول‌ها در بیت زیر دقت می‌کنیم:

«جامه و رخت و گوهرش برداشت مرد بی‌دیده را تهی بگذاشت»

چه چیز را + برداشت؟ ← جامه و رخت و گوهر

چه کس را + بگذاشت (رها کرد)؟ ← مرد بی‌دیده

چهار مفعول داریم: جامه، رخت، گوهر، مرد بی‌دیده

۲۷- دستور

نقش قافیه‌های بیت، از قرار ذیل است:

«همی‌ریخت خون و همی‌کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب، روی»

قافیه: موی و روی

(۱) چه چیز را + می‌کند؟ موی ← مفعول

(۲) مصraig دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم: سرش پر ز خاک [بود] و روی پر از آب [بود].
نهاد (مسندالیه)۲۸- دستور

به نقش دستوری قافیه، در بیت زیر توجه می‌کنیم:

«دگرگونه‌تر باشد آیین ما

قافیه: آیین و دین

المصraig اوّل و دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم:

آیین ما دگرگونه‌تر باشد

نهاد (مسندالیه)

نقش بمی

اضافه (کسره)

آرایش دین ما جز این باشد، دین ما جز این باشد

مضاف‌الیه

نقش بمی

نهاد (مسندالیه)

۲۹- دستور

صورت مرتب‌شده‌ی المصraig مقابل به قرار زیر است: «ورا نام تهمینه سهراپ کرد.»

تهمینه ورا (وی را) سهراپ نام کرد.

نهاد

نکته: «نام کرد» فعل مرگب است و فقط بنا به ضرورت شری جدا شده است.

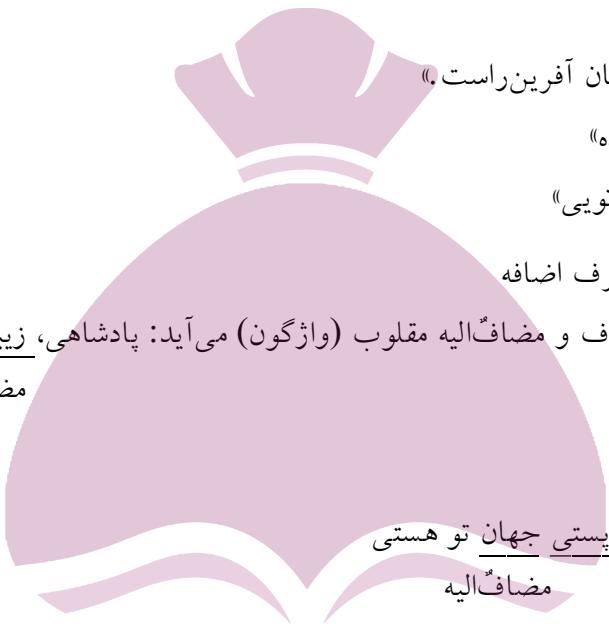
۳۰- دستور

«ای خدا، ای فضل تو حاجت رو
با تو یاد هیچ کس نبود روا»:
 قافیه: روا و روا
 ردیف: ندارد
 ردیف: دو کلمه باید در انتهای مصروعها عیناً تکرار شود: هم از نظر ظاهر (لفظ) و هم از نظر معنا
 از نظر لفظ: روا و روا
 از نظر معنا: ۱- روا: برآورده کننده، اجابت کننده
 ۲- روا: شایسته، سزاوار

۳۱- دستور:

انواع «را»:

- ۱- «سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست».
 ۲- «پادشاهی، او راست زینده»
 ۳- «جهان را بلندی و پستی تویی»
 ۱- «را»: مخصوص، برای: حرف اضافه
 ۲- «را»: فک اضافه: بین مضاف و مضاف‌الیه مقلوب (واژگون) می‌آید: پادشاهی، زینده اوست.



مضاف مضاف‌الیه (او راست زینده)
 ۳- «را» فک اضافه: بلندی و پستی جهان تو هستی
 مضاف مضاف‌الیه (جهان را بلندی و پستی)
 مضاف‌الیه مضاف (مضاف‌الیه را بلندی و پستی)

۳۲- «نوشی تو آب و تشنه شه دین، ولیک، چنین بی وفا مباش»:
 این بیت ۵ جمله دارد به قرار زیر:
 ۱- نوشی تو آب.
 ۲- شه دین تشنه (باشد).
 ۳- رضا مباش.
 ۴- خوش نوکری.
 ۵- چنین بی وفا مباش.

۳۳- نقش کلمات قافیه (رضا، بی وفا) بدین ترتیب است:
 (تو) رضا مباش.

خوش نوکری ولیک چنین بی وفا مباش	[تو] <u>بی</u> <u>وفا</u> <u>مباش</u> .	[تو] <u>رضا</u> <u>مباش</u> .
	مسند فعل اسنادی	مسند فعل اسنادی

۳۴- هان! به خود باز آید و خودستایی ننمایید. این از شما پاکیزه‌تر و گران بهتر است:
۱- این عبارت ۴ جمله دارد از قرار زیر:

۱- هان(صوت است) ۲- (شما) به خود بازآید.

۳- (شما) خودستایی ننمایید. ۴- این از شما پاکیزه‌تر و گران بهتر است.

این عبارت ۳ ضمیر دارد به قرار زیر:

۱) خود(ضمیر مشترک) ۲) این ضمیر (اشاره) ۳) شما (ضمیر شخصی منفصل)

ضمیرها نقش دستوری نیستند اما می‌توانند نقش‌های متفاوتی پذیرند.

۳۵- «یادم نیست که در ماه‌های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد: فقط می‌دانم که دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.»

۱- انواع نقش‌نما در این عبارت از قرار زیر است:

که (نقش‌نما اضافه -) - اویل (نقش‌نما اضافه) - بعد از (نقش‌نما متهم: حرف اضافه) را (نقش‌نما مفعول)

۲- این عبارت چهار جمله دارد به قرار زیر:

۱- یادم نیست ۲- در ماه‌های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد.

۳- فقط می‌دانم ۴- دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.

۳۶- هسته‌ی گروه اسمی نهاد در عبارت زیر بدین ترتیب است:

۱- قدم دوم تحصیلات من خواندن بود: قدم دوم تحصیلات من: گروه اسمی نهاد ← هسته: قدم

۲- کلاس درس ما بیشتر در هوای آزاد بود: کلاس درس ما: گروه اسمی نهاد ← هسته: کلاس

۳- بدین طریق در زندان خاموشی من شکسته شد: در زندان خاموشی من: گروه اسمی نهاد ← هسته: در

۴- با مدد روز بعد معلم مرا به اتفاقش برده: معلم: گروه اسمی نهاد ← هسته: معلم

۳۷- ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است
با توجه به فعل، این جمله سه جزوی گذرا به مسنده است: نهاد(مسند‌الیه) + مسنده + فعل اسنادی
ابتدای زندگی من ساده بوده است
نکته: «مانند دیگران» (قید دارای حرف اضافه) و «بسیار» قید هستند.

۳۸- والدینم سخت مغموم بودند:
این جمله نیز با توجه به فعل (بودند)، سه جزوی گذرا به مسنده است: نهاد(مسند‌الیه) + مسنده + فعل اسنادی
والدینم مغموم بودند

نکته: «سخت» قید بی نشانه(مشترک با صفت) است.

۳۹- «رحمی به صغیری من زار غیر از تو نَبَدْ مرا پرستار»

نکته‌ی (۱): نقش کلمات قافیه بدین شرح است:

۱- زار: صفت (من زار) ۲- پرستار: نهاد (پرستار غیر تو مرا (برای من) وجود ندارد).

نکته‌ی (۲): فعل مصراع دوم نبند از مصدر بودن است ولی با توجه به معنی آن در این مصراع (وجود ندارد)، این جمله دو جزیی ناگذر است:

نهاد + فعل

(گروه اسمی) (گروه فعلی)

پرستار نَبَدْ (وجود ندارد)

«غـ از ته» و «مـ ا = بـ ا، مـ:» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) هستند.

-۴۰- «سرانجام معلم شایسته ای برای من پیدا کردند. مهمترین روز زندگی من که همیشه آن را به یاد دارم، روزی است که معلم نزد من آمد.»

تعداد صفات و ضمایر در این عبارت به قرار زیر است:

۱- صفات: شایسته / مهم‌ترین

ضمیر شخصی ضمیر اشاره ضمیر شخصی ضمیر شخصی منفصل منفصل منفصل

۴۱- «چون بهار فرا می‌رسید، معالم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علفهای گرم، درس خود را درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.»

انواع نقش‌نما در این عبارت به قرار زیر است:

چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را حرف ربط وابسته ساز نقش نمای ↓ نقش نمای متمم نقش نمای نقش نمای نقش نمای نقش نمای نقش نمای (هنگامی که) مفعول حرف ربط (حرف اضافه) متمم (حرف اضافه) اضافه (کسره)

درباره طیب س آغاز می کرد.
نقش نمای متمم (حرف اضافه)

۴۲- «یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بنای‌های باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند، درخور آن‌اند که جلوه‌گاه هنر اسلامی تلقی شوند.»

انواع نقش نمایها در این عبارت به این قرار است:

یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می دهد که این بنایی باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اها شده اند.
نقش نمای متمم (حرف اضافه نقش نمای اضافه) حرف ربط نقش نمای نقش نمای حرف اضافه ↓
وابسته ساز اضافه اضافه حرف ربط نقش نمای اضافه

نقش‌نمای اضافه وابسته ساز

در خور آن اند که جلوه گاه هنر اسلامی تلقی
نقش نمای حرف ربط نقش نمای اضافه
اضافه وابسته ساز

۴۳- «رقص زبان به سازش و آیده به دیده نور»

ابتدا باید جملات را این گونه مرتب کنیم: نهاد + + فعل: این عبارت دو جمله دارد پس دو نهاد نیز دارد:

زبان به سازش رقصد و نور به دیده آید.

پس نهادها عبارتند از: زبان/نور

۴۴- «چون ذههای نور بصر می‌پرستم»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزیی گذرا به مفعول است (با توجه به فعل جمله «می‌پرستم»):
 (من) چون ذره‌های نور بصر آن را می‌پرستم.

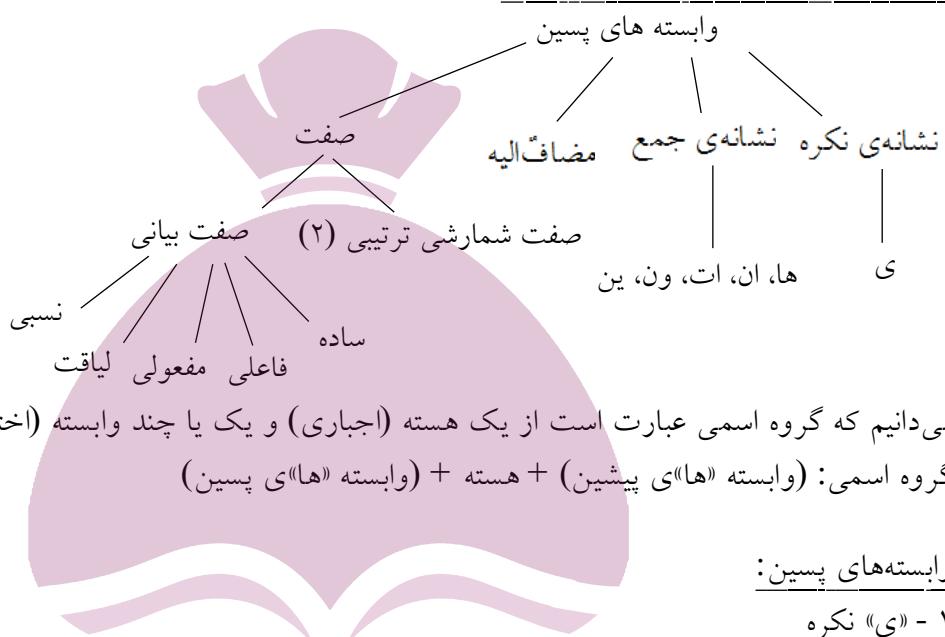
نهاد + مفعول + فعل

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

من آنرا می‌پرستم

نکته: چون (مانند) ذههای نور بصر: قید نشانه دار (دارای حرف اضافه) است.

۴۵- گروه اسمی (۲) - وابسته‌های پسین



می‌دانیم که گروه اسمی عبارت است از یک هسته (اجباری) و یک یا چند وابسته (اختیاری).

گروه اسمی: (وابسته «ها»ی پیشین) + هسته + (وابسته «ها»ی پسین)

۴۶- وابسته‌های پسین:

۱- «ی» نکره

۲- نشانه‌ی جمع: ها، ان، ات، ون، ين: انسان‌ها، ابروان، استحکامات، انقلابیون، معتمدین

۳- مضاف الیه

۴- صفت (بیانی - شمارشی)

۴۷- «ی» نکره: این نشانه که برابر با «یک» نکره است، پس از اسم عام می‌آید و اسم را ناشناس می‌کند: گلی خوشبو = یک گل خوشبو

۴۸- مضاف الیه: وابسته‌های پسین - غیر از نشانه‌ی نکره و نشانه‌ی جمع - یا صفت‌اند یا اسم؛ در صورتی که وابسته‌ی

پسین «اسم» یا چیزی به جای آن باشد، نقش آن مضاف الیه است؛ مانند: کتابِ معلم - کتابِ من.

صفت: ۴۹

الف) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۲): عدد اصلی $+ \text{---} \text{م}$: چهار $+ \text{---} \text{م}$: چهارم: ردیف چهارم، کلاس پنجم، کتاب دوم و ...

نکته: صفت شمارشی ترتیبی بعد از کلمه‌ی «ساعت» به صورت عدد اصلی می‌آید: «ساعت پنج» به جای ساعت پنجم.

ب) صفت بیانی: در گروه اسمی، آنچه پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید، اگر مضاف‌الیه و صفت شمارشی نباشد، صفت بیانی است.

نکته: واژه‌هایی از قبیل «چندم» و «دیگر» هر چند پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند اما صفت بیانی نیستند.

دانش‌آموز خوش‌فکر کلاس

هسته (موصوف) صفت بیانی مضاف‌الیه

۵۰- انواع صفت بیانی:

۱ - صفت بیانی عادی: تشنه، بی‌آلایش، خوب و ...

۲ - صفت فاعلی

۳ - صفت مفعولی

۴ - صفت لیاقت: مصدر + ی: دیدن + ی: دیدنی، گفتنی و ...

۵ - صفت نسبی

۵۱- صفت فاعلی:

الف) بن مضارع $+ \text{---} \text{نده}$: شنو $+ \text{---} \text{نده}$ = شنونده، گوینده و ...

ب) بن مضارع + ان (= حالیه): خند + ان = خندان، گریان و ...

ج) بن مضارع + ا (= مشبهه): توان + ا: توانا، گویا و ...

د) بن ماضی یا مضارع + ار: خریدار، پرستار و ...

۵۲- صفت مفعولی:

الف) بن ماضی + ه: نشست + ه = نشسته، دیده و ...

ب) اسم، صفت + بن ماضی: باد + آورد: بادآورده، خوش‌دوخت و ...  صفت مفعولی مرکب مرخّم

۵۳- صفت نسبی:

الف) اسم + ی: اصفهان + ی = اصفهانی، تهرانی، خانگی و ...

ب) اسم یا صفت + انه: مرد + انه = مردانه، مؤدبانه و ...

ج) اسم + ین/ینه: زرین / زرینه و ...

۵۴- نکته: می‌دانیم هم مضاف‌الیه و هم صفت بیانی بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند.

راه‌های تشخیص دادن مضاف‌الیه از صفت بیانی: ۱) بعد از مضاف «ی» نکره نمی‌آید:

کتاب خوب \leftarrow کتابی خوب ✓

کتاب علی \leftarrow کتابی علی ✗

۲) صفت را نمی‌توان جمع بست:

کیف دانش‌آموز \leftarrow کیف دانش‌آموزها ✓

کیف نو \leftarrow کیف نوها ✗

۳) پس از مضاف‌الیه نشانه‌ی (تکواز) «تر» نمی‌آید: گل لاله \leftarrow گل لالهتر ✗

گل زیبا \leftarrow گل زیباتر ✓

۵۵- ضمیر:

ضمیر واژه‌ای است که معمولاً جانشین گروه اسمی می‌شود؛ به همین دلیل، می‌تواند هسته‌ی گروه اسمی واقع شود و همانند اسم نقش‌های نهاد، مفعول، متمم، مضافُ‌الیه و منادا بگیرد.

ضمیر معمولاً برای جلوگیری از تکرار اسم با گروه اسمی و ... می‌آید؛
مثال: انسان کاوشگر امروز به دنبال کشف حقایق جهان است. او

سعی می‌کند اسرار هستی را کشف نماید و به تعریف و توصیف آن‌ها پردازد.

گاهی استفاده نکردن از ضمیر باعث غیردستوری شدن جمله می‌شود. مانند دو جمله‌ی زیر:
الف) احمد از برادر احمد دو سال کوچک‌تر است.
ب) سرانجام پاییز با طبیعت وداع کرد و جای پاییز را به زمستان داد.

۵۶- مرجع ضمیر:

گروه اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود و بر دو نوع است:
پیش مرجع
پس مرجع

۵۷- پیش مرجع:

مرجع پیش از ضمیر می‌آید. مثال: آرش کمان را گرفت و آن را در دست فشد.

۵۸- پس مرجع: مرجع پس از ضمیر می‌آید (البته در زبان فارسی چندان رایج نیست).

مثال: هنگامی که متولد شد، پدرش نام او را محمد نهاد

۵۹- اسم مبهم:

گاهی ضمیرهایی در کلام می‌آیند که مرجع مشخصی ندارند؛ مانند: «به حرفهای این و آن گوش ندهید.» واژه‌های «این» و «آن» در جمله‌های بالا مرجع مشخصی ندارند و به همین دلیل، «اسم مبهم» نامیده می‌شوند.

۶۰- انواع ضمیر: عبارتند از:

جدا (منفصل)

۱ - ضمیر شخصی
پیوسته (منفصل)

۲ - ضمیر مشترک

۳ - ضمیر اشاره

۴ - ضمیر پرسشی

۶۱- ضمیر شخصی:

این ضمیر را به این دلیل شخصی می‌نامند که جانشین گروه اسمی یا اسم می‌شود و شش شخص ندارد. اگر ضمیر شخصی به صورت مستقل (آزاد) به کار رود، به آن «ضمیر شخصی جدا» می‌گویند و اگر به صورت نشانه (تکواز)‌های وابسته بیاید، «ضمیر شخصی پیوسته» نامیده می‌شود.

پیوسته	جدا	اشخاص
مفرد	جمع	مفرد
- م - مان	ما	من
- ت - تان	شما	تو
- ش - شان	ایشان	او (وی)

۶۲- ضمیر مشترک:

ضمیر «خود» می‌تواند جانشین شش شخص شود؛ به همین دلیل، آن را ضمیر مشترک می‌نامند.

جمع	مفرد	اشخاص
خود می‌روم	خود می‌روم	اول شخص
خود می‌روی	خود می‌روی	دوم شخص
خود می‌رود	خود می‌رود	سوم شخص

در متون ادبی علاوه بر «خود»، «خویش» و «خویشن» نیز به کار رفته است.

ضمیر مشترک «خود»، معمولاً همراه با ضمیرهای شخصی پیوسته به کار می‌رود: خودم، خودت و ...

۶۳- ضمیر اشاره:

واژه‌های «این» و «آن» و صورت‌های جمع این دو «این‌ها، اینان، آن‌ها، آنان» در صورتی که جانشین اسم شوند، ضمیر اشاره به حساب می‌آیند:

کتاب را بگیر و آن را مطالعه کن!

اگر ضمیرهای اشاره به صورت وابسته‌های پیشین اسم بیایند، صفت اشاره محسوب می‌شوند:
این کتاب را بگیر و آن مطلب را مطالعه کن.

صفت اشاره

۶۴- ضمیر پرسشی:

واژه‌های «که» (برای انسان)، «چه» و «چند» (برای غیرانسان) و کدام (برای انسان و غیرانسان) وقتی جانشین اسم شوند

و پرسشی را برسانند، ضمیر پرسشی محسوب می‌شوند:

کتاب را چند خریدی؟ کدام را برداشتی؟ چه می‌خواهی؟ که می‌گوید؟

«کی و کجا» نیز وقتی جانشین اسم شوند، ضمیر پرسشی‌اند اما اگر جانشین قید شوند، قید پرسشی محسوب می‌گرددند:

در زمستان شب از روز طولانی‌تر است. کی طولانی‌تر است؟ (ضمیر پرسشی)
اسم (نهاد)

فردا به مسافرت می‌رویم. کی به مسافرت می‌رویم؟ (قید پرسشی)
قید

به کتابخانه رفتم. (به) کجا رفتی؟ (قید پرسشی)
متهم (قیدی)

کوچه را آسفالت کرده‌اند. کجا را آسفالت کرده‌اند؟ (ضمیر پرسشی)
اسم (مفهول)

۶۵- نکته: هر کدام از ضمیرهای پرسشی اگر وابسته‌ی پیشین اسم باشند، صفت پرسشی نامیده می‌شوند.

چه کتابی را می‌خواهی؟ کدام درس را خوانده‌ای؟ چند نفر آمدند؟

۶۶- بیاموزیم:

بعد از «به قول معروف» باید نمونه‌ای از مثل‌ها، حکمت‌ها و سخنان برجسته بیاید نه یک مطلب معمولی. مثال:

عبارت ردیف «الف» درست و عبارت ردیف «ب» نادرست است:

الف) آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف زبانم مو درآورد.

ب) آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف خسته شدم.

می‌توانیم جمله‌ی «ب» را این‌طور اصلاح کنیم: آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که خسته شدم.

توضیحاتی برای موفقیت

۶۷- زبان‌شناسی چیست؟ (۲)

یکی از مشکلات مطالعه‌ی زبان، گستردگی بیش از حد آن است. زبان‌شناسان برای حل این مشکل، زبان را در سطوح جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند.



۶۸- واج‌شناسی:

زبان‌شناسان در یک سطح، فقط به مطالعه‌ی صدای زبان و قواعد ترکیب آنها به منظور ایجاد ساختهایی آوایی می‌پردازند که به آن «واج‌شناسی» می‌گویند.

نکته: واج‌شناسی به بررسی نظام واجی می‌پردازد که عبارتست از: ۱- فهرست واج‌ها ۲- الگوهای آرایش واج‌ها

۳- قواعد یا فرآیندهای واجی (ابدال، ادغام، کاهش، افزایش و ...)

۶۹- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که خود معنایی ندارد اما می‌تواند تمایز و تفاوت معنایی ایجاد کند.

۷۰- دستور زبان:

زبان‌شناسان بررسی نشانه‌ها (تکوازها) ای زبان و قواعد ترکیب آن‌ها به منظور ساختن کلمات و عبارات و جمله‌های زبان را دستور زبان می‌نامند که به دو بخش صرف (نوع) و نحو (نقش) تقسیم می‌شود.

۷۱- صرف: شناخت تکوازها و راههای ترکیب و تلفیق آن‌ها با یکدیگر برای ساختن واژه‌ها مبحث «واژه‌شناسی» یا «صرف» است.

۷۲- نکته: زمانی که تکوازها را به آزاد و وابسته و هر کدام را به قاموسی و دستوری و ... تقسیم می‌کنیم و از انواع تکوازهای وابسته با نام تصریفی و اشتقاقي سخن به میان می‌آوریم، در حوزه‌ی «صرف» عمل می‌کنیم. همچنین است تجزیه‌ی واژه‌های مشتق، مرکب و ... به نشانه‌ها (تکوازها)‌ی تشکیل دهنده.

آزاد (دارای معنای مستقل)

انواع تکواز

-۷۳

اشتقاقی: -ش، زار، چه، -ک، ار، -ن، گر و ...

وابسته (وند)

در واژه‌ای: کوشش، گلزار، پاغچه، موشک، گفتار، خوردن، کارگر و ...

تصریفی: نشانه‌های جمع (ی) نکره، نشانه‌ی صفت تفضیلی (تر)

و صفت عالی (ترین) و ...

۷۴- نحو (syntax):

از واژه‌ی یونانی به معنای «نظم و ترتیب» گرفته شده است. نحو هر زبان به طور کلی شامل شیوه‌ها و اسلوب‌هایی است که با استفاده از آن‌ها می‌توان واژه‌ها را به گونه‌ای ترکیب کرد که بتوانند واحدهای بزرگ‌تری را بسازند؛ یعنی شیوه‌ی ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه و جمله.

مثال: به سه جمله‌ی زیر توجه کنید:

الف) پلیس جلوی اتوبوس را گرفت و راهبندان شد.

ب) شد اتوبوس و پلیس را جلوی گرفت راهبندان.

ج) شد راهبندان و جلوی را پلیس گرفت اتوبوس.

با این که واژه‌های هر سه صورت یکسان است ولی اهل زبان جمله‌ی اول را با معنی بهشمار می‌آورند و صورت‌های دوم و سوم را بی‌معنا می‌دانند؛ چون بر مبنای قواعد ترکیب زبان فارسی نیستند. توصیف این توانایی اهل زبان، به عهده‌ی دانش «نحو» است.

۷۵- معناشناسی:

در این قسمت زبان‌شناسان به بررسی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها که نشانه‌هایی آوازی و قراردادی هستند، می‌پردازند که به آن «معناشناسی» می‌گویند.

۷۶- روابط واژگانی:

یکی دیگر از راههای بررسی معنایی واژه‌ها، تعیین روابط واژگانی و حوزه‌ی معنایی آن‌هاست. انواع روابط واژگانی عبارتند از:

۱- هم‌معنایی (ترادف (synonymy

۲- تضاد معنایی (Antonymy

۳- مشمول معنایی (تضمن (Hyponymy

۴- هم‌آوایی (Homophony

۵- همنامی (Homonymy

۶- چندمعنایی (Polysemy)

نکته: موارد ۴، ۵ و ۶ فقط برای مطالعه‌ی آزاد است.

۷۷- هم‌معنایی (ترادف (synonymy:

دو یا چند رابطه‌ی معنایی که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل جانشینی با یکدیگرند: عصر و زمانه، زیان و ضرر، پدر و بابا.

۷۸- تضاد معنایی (Antonymy): دو صورت با معناهای مخالف: پیر و جوان، مرده و زنده.

۷۹- هم‌آوایی (Homophony): وقتی دو یا چند صورت نوشتاری دارای تلفظ مشابه باشند: خوار و خار، صفیر و سفیر.

۸۰- همنامی (Homonymy): وقتی یک صورت (نوشتاری و گفتاری) دارای دو یا چند معنای نامرتبط باشند (همان جناس در آرایه‌های ادبی): شیر (حیوان)، شیر (آب)، شیر (نوشیدنی).

۸۱- چندمعنایی (Polysemy): وقتی یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه‌ی آن‌ها به طور گسترده با برنده (چاقوی تیز) یکدیگر مرتبط‌اند: تیز زرنگ و چاپک (بچه‌ی تیزی است).

۸۲- بیاموزیم:

نشانه‌ی مفعولی «را» باید بلا فاصله پس از گروه اسمی مفعولی بیاید، نه با فاصله از آن.

مثال: (جملات گروه «الف» نادرست و گروه «ب» درست است):

الف) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق بر سطح دریا را می‌توان دید.

من مسابقه‌ای که دیروز برگزار شد را دیدم.

ب) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق را بر سطح دریا می‌توان دید.

من مسابقه‌ای را که دیروز برگزار شد دیدم.

۸۳- گروه کلمه چیست؟

- ترکیب‌هایی که نه کلمه‌اند نه جمله، «گروه کلمه» نامیده می‌شوند.

«مضاف و مضاف‌الیه» یا «موصوف و صفت» یا «متراوف» یا «متضاد»

↓ ↓ ↓ ↓ ↓

آمیخته و عجین کیفیت کیفیت معلم

- گروه کلمه یا گروه واژه معمولاً یا

یا ... هستند.

- گروه کلمه‌ها برای املای تقریری جنبه‌ی تکمیلی و ترمیمی دارند.

- به کمک گروه کلمه، متن‌های ساده‌ی املا برای ارزش‌یابی، تعديل و مناسب می‌گردند.

- شاخصه‌ی «گروه کلمه»‌های املا این است که گویا و واضح باشند و به پرسش‌های مقّر ما پاسخ دهند.

۸۴- نامه‌نگاری (۲): نامه نوشتن به دوستان و نزدیکان

- نامه‌های دوستانه در مقایسه با نامه‌های اداری از الگوی خاصی پیروی نمی‌کنند و بیشتر ابتکاری و موافق با ذوق و طبع نویسنده و نوع مناسبات او با مخاطب هستند.

- نامه‌های خصوصی عاطفی‌تر، صمیمی‌تر و بی‌تكلف‌ترند و در آن‌ها حرف‌های خصوصی مطرح می‌شوند.

- اساسی‌ترین ویژگی نامه‌های دوستانه این است که تقليدی نیستند، لحن کلام در آن‌ها صمیمی و خودمانی است و از هر گونه تکلف به دورند. ویژگی دیگر این نامه‌ها قالبی نبودن آن‌هاست.

- حُسن نامه‌ی خصوصی در این است که همه‌ی عناصر آن از تصنیع خالی باشند.

- نکاتی که در نوشتن نامه باید به بدان‌ها توجه کرد، عبارتند از:

۱- رعایت کوتاهی و بلندی متن نامه که نه سبب ابهام و نه باعث خستگی گردد.

۲- انتخاب کاغذ نامه‌ی مناسب و رعایت مسائل نگارشی و پاکیزه‌نویسی، نشانه‌ی حرمت‌گذاری به گیرنده‌ی نامه است.

۳- در نامه‌ی خصوصی، رعایت اعتدال و انتخاب لحن مناسب و پرهیز از شتاب‌زدگی شرط است.

۴- رعایت دقت و سنجیده‌نویسی؛ زیرا نوشته در دست مخاطب، «سنده‌ای اخلاقی» به شمار می‌آید.

۵- شئ نامه این است که در عین سادگی «به زبان معیار» نزدیک باشد.

۶- تهّه و حفظ پیش‌نویس با نسخه‌ای از نامه، ضروری است.

۸۵- بیاموزیم:

تفاوت همزه و حرف «ی میانجی»: همزه «ء» یکی از سی و سه حرف الفبای فارسی است و هر چند به «ی» میانجی کوچک (ء) شباهت دارد اما مستقل از آن است. بهتر است در نوشتار به جای «ی» میانجی کوچک «ء»، شکل بزرگ آن را به کار ببریم؛ زیرا «ی میانجی کوچک» به حرف همزه شباهت دارد و این امر مانع آموزش صحیح می‌شود.

جملات ردیف «ب» بهتر و صحیح‌تر از جملات «الف» است:

الف) ماذَّ مسجد، اسَّاءَ ادب، ارَّاءَ گزارش و ...

ب) ماذنه‌ی مسجد، اسائه‌ی ادب، ارائه‌ی گزارش و ...

۸۶- نقش نما

الف) مردی پلنگی دید. ب) پلنگی مردی دید.

فاعل مفعول

در جملات بالا، نقش فاعل و مفعول با توجه به ترتیب و جایگاه آنها در جمله معلوم می‌شود. در جمله‌ی «الف» «مردی» فاعل است؛ چون مقام است. در جمله‌ی «ب» نیز «پلنگی» فاعل است؛ چون مقدم بر «مردی» آمده است. اکنون به دو جمله‌ی زیر توجه کنید:

ج) رستم سهراب را کشت. د) سهراب را رستم کشت.

مفعول فاعل

در دو جمله‌ی «ج» و «د» با توجه به این که ترتیب عناصر جمله متفاوت است، فاعل و مفعول تغییر نکرده‌اند. چرا؟ «را» عنصری است که نقش مفعولی را مشخص می‌کند و به مفعول امکان می‌دهد که در جاهای مختلف جمله قرار گیرد.

عناصری چون نشانه‌ی مفعول، حروف اضافه، حروف ربط، کسره‌ی (نقش‌نمای) اضافه و نشانه‌ی ندا را «نقش‌نما» می‌نامند؛ زیرا هر کدام نشان‌دهنده‌ی یک نقش دستوری در جمله‌اند:

- ۱ - نقش‌نمای مفعولی
- ۲ - نقش‌نمای اضافه
- ۳ - حروف اضافه
- ۴ - حروف ربط (پیوند)
- ۵ - نشانه‌های ندا

۸۷- نقش‌نمای مفعولی:

یکی از وظایف «را» در جمله، مشخص کردن نقش مفعولی است. وجود این عنصر در برخی جاها الزامی و در برخی جاهای دیگر اختیاری است.

الف) فاطمه غذا را خورد. ← فاطمه غذا خورد.

ب) علی آن کتاب را خواند. ← علی آن کتاب را خواند.

نکته: اگر گروه اسمی مفعول اسم جنس یا اسم نکره باشد، وجود «را» الزامی نیست ولی اگر گروه اسمی مفعول اسم خاص، اسم معرفه یا ضمیر باشد، وجود «را» الزامی است.

۸۸- نقش‌نمای اضافه:

نشانه (تکواز $\rightarrow e$) هر گاه پس از اسم بیاید، کلمه‌ی پس از آن یکی از دو نقش صفت یا مضاف‌الیه را دارد: به گل زیبای باعجه نگریستم.

صفت مضاف‌الیه

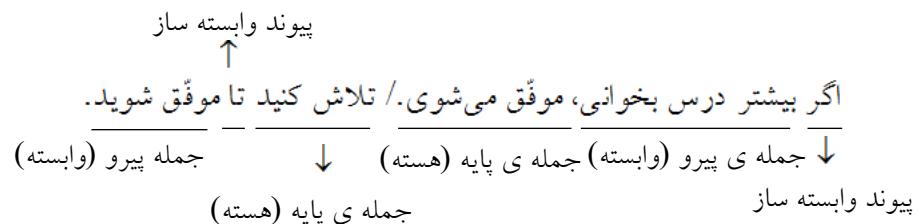
نکته: برخی از حروف اضافه با کسره به کار می‌روند. مانند: برای، به‌، همراه.

۸۹- حروف اضافه:

نشانه (تکواز) هایی چون: به، از، با، در، برای، تا، چون (مثل و مانند) و ... پیش‌وازه‌ی متمم‌ساز هستند و به گروه اسمی پس از خود نقش متمم (فعلی) / متمم قیدی (قید) / متمم اسمی می‌دهند. پس آنها را «نقش‌نمای متمم» می‌نامند.

۹۰- حروف ربط (پیوند):

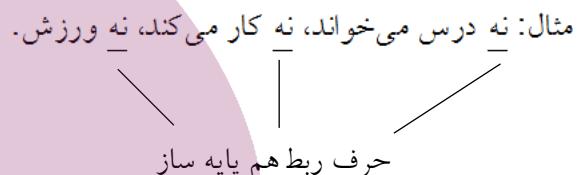
این حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) حروفی که پیش از جمله‌های وابسته قرار می‌گیرند و در اصطلاح «پیوندهای وابسته‌ساز» هستند؛ مانند: که، تا، اگرچه، اگر، برای این که، تا این که، همین که، چون (هنگامی که) و ...:



ب) پیوندهای هم‌پایه ساز: حروفی هستند که جمله‌های هم‌پایه را با هم ارتباط می‌دهند؛ مانند: و، یا، اما، لیکن، پس. دو حرف «و» و «یا» برای ارتباط دادن واژه‌ها و گروه‌ها به یک‌دیگر نیز به کار می‌روند.

مثال: کتاب و دفتر خود را برمی‌دارم و با اتوبوس یا پای پیاده به سوی مدرسه حرکت می‌کنم اما هیچ وقت دیر به مدرسه نمی‌رسم.
حروف ربط هم‌پایه ساز

۹۱- نکته: بعضی از حروف ربط به صورت تکراری در ابتدای جمله‌های هم‌پایه می‌آیند و آن‌ها را به هم ارتباط می‌دهند:
چه..... چه / نه نه / یا یا



۹۲- نشانه‌های ندا: نشانه‌ی (تکواز) های «ای»، «یا» و «ا» در زبان فارسی مشخص‌کننده نقش منادایی هستند. این تکوازها را «نشانه‌های ندا» می‌نامند. «ای» و «یا» پیش از اسم می‌آیند: ای خدای بزرگ، یا حسین شهید/«ا»: پس از اسم می‌آید: س دیا، پروردگارا

در زبان فارسی معاصر از نشانه‌های ندا کمتر استفاده می‌شود و در عوض، با جایه‌جا کردن تکیه‌ی اسم، آن را منادا می‌کنند. در زبان فارسی معمولاً تکیه‌ی اسم بر هجای آخر است و اگر تکیه را به هجای اول منتقل کیم، منادا می‌شود:

توشه‌ای برای موفقیت
منادا / **بهروز بیا!**

۹۳- خلاصه‌نویسی

خلاصه‌نویسی یکی از راههای تمرین نگارش است.

۹۴- بری تهیه‌ی خلاصه‌ی یک اثر، می‌توان قسمت‌های مهم یک مقاله، بندهایی از یک نوشته یا کتاب و هر چیز دیگر را به میزان دلخواه خلاصه کرد.

۹۵- بری کوتاه کردن یک اثر داستانی، هم‌چنین می‌توان پس از خواندن هر بخش از داستان یا کل آن، خلاصه و حاصل داستان را به قلم خود بازنویسی کرد.

۹۶- فایده‌های خلاصه‌نویسی عبارتند از:

- الف) به ما کمک می‌کند که نتیجه‌ی تمامی مطالعات خود را در حجمی اندک حفظ کنیم.
- ب) میزان دقت و تمرکز ما را برای درک و دریافت مفاهیم متن افزایش می‌دهد.
- ج) دست ما را برای نگارش، باز و توانا می‌سازد.

۹۷- پیشنهادهایی برای خلاصه‌نویسی:

- ۱- متن مورد نظر را به دقّت بخوانید تا از موضوع، اهداف و خطوط اصلی آن کاملاً آگاه شوید.
- ۲- روش و میزان خلاصه‌نویسی را معین کنید.
- ۳- مفاهیم و نکات مهم نوشته را مشخص نمایید.
- ۴- از کم و زیاد کردن مفاهیم کلیدی متن بپرهیزید.
- ۵- موارد غیرضروری را حذف کنید.
- ۶- متن اصلی را با خلاصه‌ی آن مطابقت دهید و نکات نگارشی را در آن رعایت کنید.
- ۷- مشخصات متن اصلی را بنویسید و ارزش اثر را نیز یادآوری کنید.

۹۸- در خلاصه‌نویسی باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

- الف) اگر خلاصه‌نویسی مربوط به یک داستان است، توجه به ویژگی شخصیت‌های اصلی و حوادث کلی آن ضروری است.
- ب) در خلاصه کردن نوشته‌ی علمی، باید مفاهیم علمی را به طور دقیق بیان کنیم.
- ج) هر مطلب یا موضوعی قابل‌ت خلاصه شدن را ندارد.
- د) هر گاه غرض از خلاصه‌نویسی، ساده کردن نوشته باشد، باید از آوردن برخی نکته‌های اصلی صرف‌نظر کنیم.
- ه) در خلاصه‌نویسی، عبارات غیرضروری (آرایه‌ها، متراffها و ...) را می‌توانیم حذف کنیم.
- و) برای کوتاهی جملات بهتر است از فعل ساده و کلمات رسماً استفاده کنیم.

۹۹- بیاموزیم:

- در خط فارسی، علاوه بر سی و سه حرفاً الفباء، از این آن نشانه‌ی خطی نیز استفاده می‌شود ^{نیز}.
- از نشانه‌های خطی بیشتر در مواردی استفاده می‌کنیم که رعایت نکردن آن‌ها موجب ابهام و بدفهمی می‌شود.
- مثال: بنا- بنا

تشوههایی برای موفقیت

۱۰۰- جمله

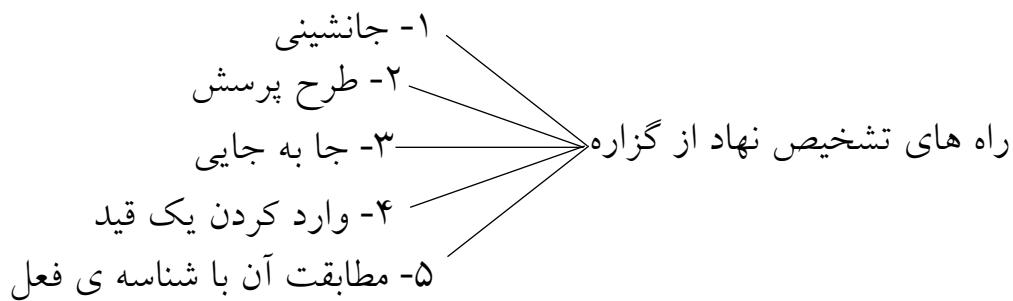
جمله به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش‌پذیر باشد. برای نشان دادن این دو قسمت معمولاً از نمودار درختی استفاده می‌شود.

عضو اصلی نهاد «اسم» یا یکی از جانشینان آن و عضو اصلی گزاره «فعل» است.

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم؛ یعنی «صاحب خبر» است.

گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود.

۱۰۱- راههای تشخیص نهاد از گزاره - که در این درس فقط ۵ راه مورد بررسی قرار می‌گیرد - در زیر آمده است:



نهاد معمولاً از نظر شمار و شخص با فعل مطابقت دارد: آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشایند.
در صورتی که جمله‌ی زیر غیردستوری است (زیرا نهاد آن با فعل مطابقت ندارد) : آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشایند است.

پس فقط نهاد می‌تواند - از نظر شمار (جمع و مفرد) و شخص - با فعل جمله مطابقت داشته باشد:

در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.

در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دوردست با اوضاع پریشانی زندگی می‌کرد.

نهاد مفرد	فعل مفرد	نهاد جمع	فعل جمع
دانش آموز	دانش آموزان	می خندند	می خندند

در مورد اشخاص دیگر فعل نیز این همانگی از نظر شمار، بین نهاد پیوسته (= شناسه‌ی فعل) و نهاد جدا وجود دارد.
نکته: قابل ذکر است که شناسه‌ی فعل ماضی در سوم شخص مفرد، تهی (\emptyset) است (غیر از ماضی التزامی)
و شناسه‌ی فعل مضارع در سوم شخص مفرد ($-d$) می‌باشد.
مثال: آن دختر رفت (\emptyset). / آن دختر می‌رود ($-d$).

برانجیشه تشناسه‌ای برای موفقیت

شناسه‌های
فعل مضارع

فعل جمع	شناسه‌ی جمع	نهاد جمع	شناسه‌ی مفرد	فعل مفرد	نهاد مفرد
یم	می‌رو	ما	م-	من	-
ید	می‌رو	شما	ی	تو	-
ند	می‌رو	ایشان	د-	او	-

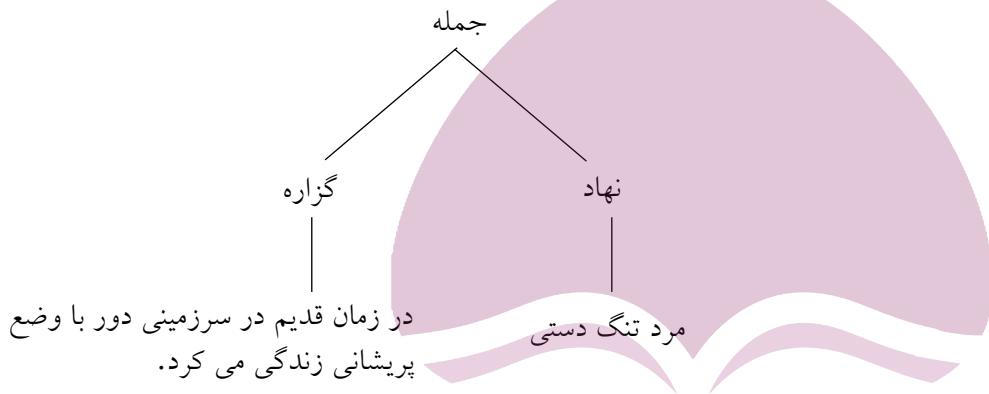
۱۰۲

۱۰۳

فعل جمع		فعل مفرد	
شناسه‌ی جمع	شناسه‌ی مفرد	شناسه‌ی جمع	شناسه‌ی مفرد
شناشهای فعل ماضی	یم	ما	-م
	دید	شما	ی
	ند	ایشان	Ø
			من
			تو
			او

-۱۰۴

- ۱۰۵- نکته: به جز نهاد بقیه‌ی اجزای جمله، اعم از قید، متّم، مفعول و جزء گزاره به حساب می‌آیند.
مثال: در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.



- ۱۰۶- راه شناسایی نهاد: یکی از راه‌ها این است که چون فعل شناسه دارد؛ اگر در جمله‌ای نهاد مذوف باشد، این شناسه است که نهاد مذوف (شخص فعل) را مشخص می‌کند؛ مثلاً در جمله‌های:

توضه‌ای برای موفقیت

الف) کتاب می‌خوانم.

ب) کتاب می‌خواند.

با وجود اینکه نهاد مذوف است، می‌فهمیم که در جمله‌ی الف نهاد «من» و در جمله‌ی ب نهاد «او» است و چون هر فعل ناگزیر از داشتن شناسه است، شناسه را نهاد پیوسته (اجباری) نامیده‌اند؛ در برابر نهاد جدا (اختیاری) که برای گروه اسمی نهاد به کار می‌رود. معمولاً جای نهاد در آغاز جمله است؛ ولی به دلایلی ممکن است در میان یا پایان جمله نیز بیاید.

- ۱۰۷- نکته: هر گروه اسمی که در ابتدای جمله بود، گروه اسمی نهاد نیست. شرط اصلی نهاد بودن - همان‌گونه که گفته شد - تطبیق آن با شناسه‌ی فعل است (و البته نهاد (صاحب خبر) کسی یا چیزی یا حالتی است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم).

مثال: در عهد مسعود غزنوی و دستگاه طغرل سلجوقی و چغربی بیگ، ناصر خسرو تا چهل و سه سالگی، به دبیری و کارهای دیوانی اشتغال داشت.

۱۰۸- جمله و اجای آن

جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای که معنای مستقل و کاملی دارد و فقط یک فعل دارد.
نهاد همواره یک گروه (گروه اسمی) است. گزاره می‌تواند یک یا چند گروه (گروه اسمی - گروه قیدی - گروه فعلی) باشد.

۱۰۹- نکته: منظور از اجزای اصلی جمله، اجزا یا گروه‌هایی است که در صورت حذف آنها، به درستی ساخت دستوری جمله آسیب برسد.

مثال: مادرم بنا به عادت روی زانوهاش نشسته بود.
این مثال یک جمله‌ی مستقل ساده است که چهار گروه زیر را دارد: مادرم / بنا به عادت / روی زانوهاش / نشسته بود

۱۱۰- اگر این جمله را به صورت زیر بنویسیم، باز هم از نظر دستوری صحیح است و آسیبی به اجزای آن نرسیده است:
مادرم نشسته بود.

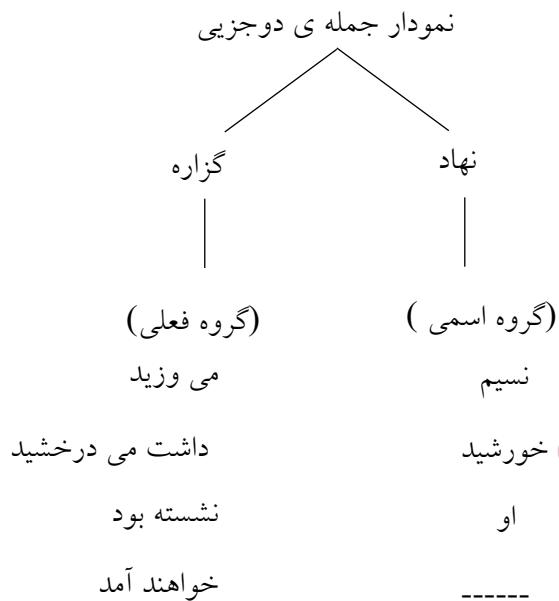
این جمله دو جزئی است. زیرا ارکان اصلی آن فقط گروه اسمی نهاد و گروه فعلی است.

۱۱۱- نکته‌ی مهم: همواره فعل جمله به ما نشان می‌دهد که کدام‌یک از گروه‌های جمله، جزء اجزای اصلی جمله است. به همین سبب است که فعل را هسته‌ی جمله می‌نامیم.



* جمله اگر دو جزیی ناگذر باشد، علاوه بر فعل فقط به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.

۱۱۳- جمله‌ی دو جزیی ناگذر (نهاد + فعل) : فعل این جملات تنها به نهاد نیاز دارند.
(گروه اسمی) (گروه فعلی)



۱۱۴- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول (نهاد + مفعول + فعل) : فعل این نوع جمله‌ها برای تشکیل جمله به جز نهاد به (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

گروه اسمی مفعول هم نیاز دارد. مفعول، گروه اسمی است که پس از آن معمولاً «را» می‌آید یا می‌تواند بیاید.

برای تشخیص جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول، در مقابل فعل جمله عبارت «چه چیز را» یا «چه کس را» قرار می‌دهیم، اگر جواب داشت آن جمله سه‌جزیی گذرا به مفعول است.

مثال: از میان افعال زیر کدام یک می تواند جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول بسازد؟ «می خواستم، رفت، خوردم، جنگید، آمد، دیدی»

البراءة و المغفرة

- ۱۱۵

چه کس را

مثال: ← می خواستم

رفت ← ×

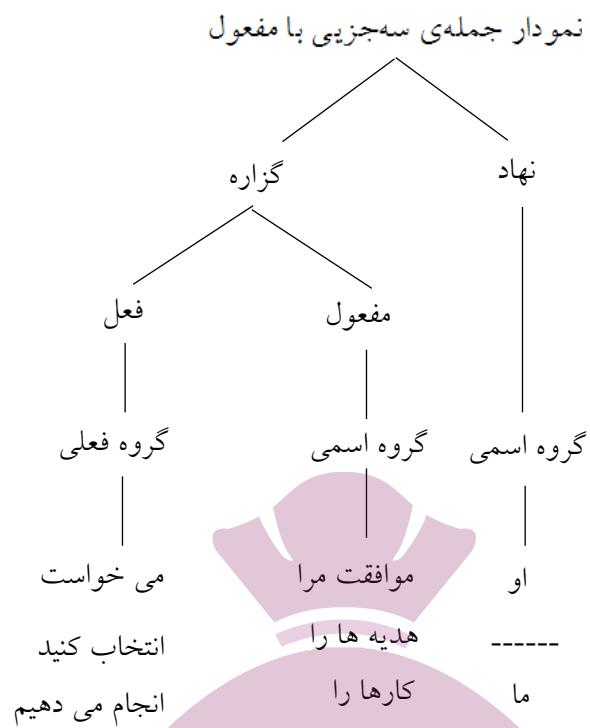
خوردیم ←

X ← جنگید

آمد ← **X**

دیده

1



۱۱۷- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسنند (نهاد + مسنند + فعل) : افعال اسنادی (عام، ربطی) هم‌چون «است، بود، شد، گشت، گردید» (در همه‌ی زمانها و در همه‌ی اشخاص) برای تشکیل جمله علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیاز دارند که مسنند نامیده می‌شود.

(نکته): نهاد را در این جملات مسنندالیه می‌نامیم.

نمودار جمله‌ی سه‌جزیی با مسنند



۱۱۸- نکته: در برخی موارد که این‌گونه افعال در جملات به کار می‌روند، فعل اسنادی نیستند و دیگر جمله‌ی سه‌جزیه گذرا به مسند نمی‌سازند.
آن موارد عبارتند از:

- ۱- فعل «است» و «بود» به معنی «وجود داشتن» باشد: یک کتاب روی میز است. / ابری نیست بادی نیست.
- | | |
|-----------|------------|
| وجود دارد | وجود ندارد |
|-----------|------------|

۱۱۹- فعل «شد» به معنی «رفتن»، سپری شدن «راهی شدن» باشد: خرامان بشد سوی آب روان
رفت، راهی شد

۱۲۰- فعل «گشت» و «گردید» به معنی «چرخیدن و دور زدن» باشد: زمین دور خورشید می‌گردد.
می‌چرخد

۱۲۱- مله‌ی سه‌جزیه گذرا به متمم: نهاد + متمم + فعل. افعال این گروه را باید یاد گرفت. این افعال، فعل‌هایی هستند که حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متمم‌می که با این حروف اضافه ساخته می‌شوند، متمم فعلی نامیده می‌شوند. برخی از این افعال عبارتند از: ترسیدن (از) - نگریستن (به) - جنگیدن (با) - نازیدن (به) - پرداختن (به) و ...

۱۲۲- نکته‌ی مهم: جملاتی که افعال آنها حرف اضافه‌ی اختصاصی ندارد؛ ولی در آن جملات «حرف اضافه + متمم» به کار رفته است، معمولاً آن متمم‌ها متمم‌قیدی هستند و نقش قید دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند و قابل حذف می‌باشند.

ایران توشه

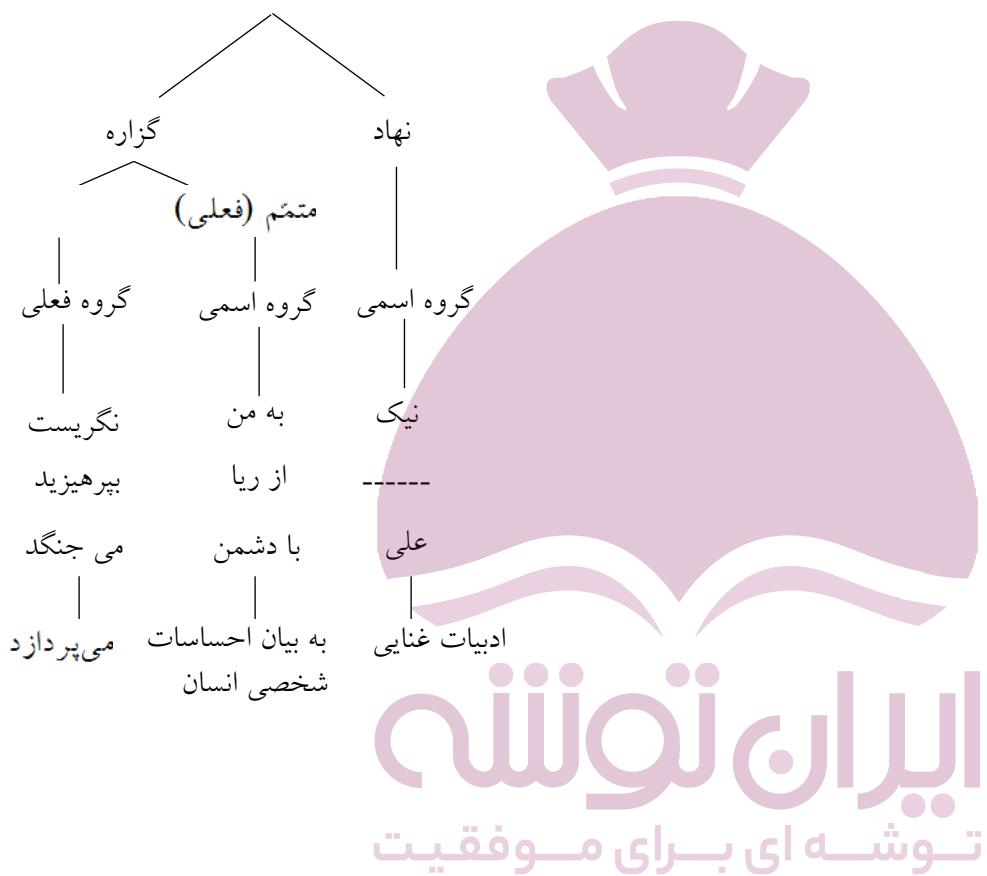
توشه‌ای برای موفقیت

۱۲۳- مثال: جمله‌ی زیر چند جزیی است؟ «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.» اوّلًا این جمله ۴ گروه دارد به قرار ذیل: ۱- ادبیات غنایی ۲- با زبانی نرم و لطیف ۳- به بیان احساسات شخصی انسان ۴- می‌پردازد.

ثانیاً می‌دانیم فعل «پرداختن» حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» دارد . و گروه اسمی بعد از «به» متّم فعلی نامیده می‌شود: «بیان احساسات شخصی انسان». پس این جمله جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به متّم است.

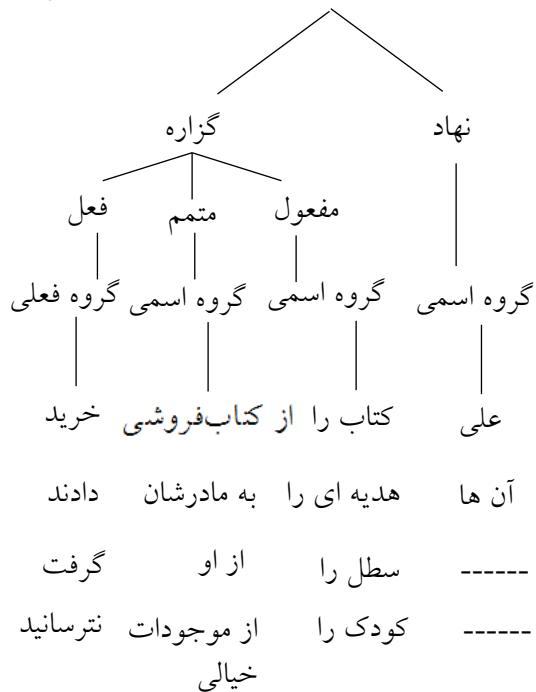
(«با زبانی نرم و لطیف» هم از «حرف اضافه + متّم» تشکیل شده است ولی حرف اضافه‌ی «با» مخصوص فعل «پرداختن» نیست و از جمله می‌تواند حذف شود.)

نمودار جمله‌ی سه‌جزیی با متّم



۱۲۴- جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم $\left| \begin{array}{c} \text{فعل} \\ \text{مفعول} + \text{متمم} \end{array} \right| + \left| \begin{array}{c} \text{نهاد} \\ (\text{گروه اسمی}) \end{array} \right|$: افعال این گروه را نیز باید آموخت. برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، آموختن (یاد گرفتن)، آموختن (یاد دادن)، ترساندن، خریدن و

نمودار جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم



۱۲۵- نکته: قید در هر جای جمله که باشد جزیی (جزء غیراصلی) از اجزای گزاره است.

سالیانی دراز مشرکان بـتـهـا رـا مـی پـرـسـتـیدـنـد. (سـه جـزـیـی گـذـرـا بـهـ مـفـعـولـ)

قـيـد

ایران همیشه سرزمین دلیران بوده است. (سـه جـزـیـی گـذـرـا بـهـ مـسـنـدـ)

قـيـد

* بقیه‌ی جملات چهار جزیی در سال بعد تدریس می‌شود.

۱۲۶- ویژگی‌های فعل (۱)

گروه فعلی مهم‌ترین و اصلی‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم دو نشانه (تکواز) دارد (= بن فعل + شناسه).
 $\text{رفتم} \leftarrow \text{رفت} + \text{م}$

هر فعل دارای پنج ویژگی است: ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- معلوم و مجهول ۵- وجه

۱۲۷- شخص: هر فعل زبان فارسی به وسیله‌ی شناش‌های خود، شش شخص را نشان می‌دهد که عبارتند از:

- ۱- اول شخص مفرد (گوینده)
- ۴- اول شخص جمع (گویندگان)
- ۲- دوم شخص مفرد (شنونده)
- ۵- دوم شخص جمع (شنوندگان)
- ۳- سوم شخص مفرد (دیگران)
- ۶- سوم شخص جمع (دیگران)

۱۲۸- نکته: فعل ناگزیر از داشتن شناسه است.

شناسه: نشانه (تکواز)‌ای است که شخص فعل را معین می‌کند.

جمع	مفرد	
يم	م-	اول شخص
يد	ي	فعل مضارع دوام شخص
ـ ند	ـ د	سوم شخص

جمع	مفرد	
يم	م-	اول شخص
يد	ي	شناسه های فعل مضارع (ب) جز مضارع التزامی)
ـ ند	Ø	سوم شخص

۱۲۹- بن مضارع = مصدر مرخّم: مصدر بدون «ـ ن» پایانی ←
 خوردن: خورد
 بریدن: برید
 بردن: برد

بن مضارع = فعل امر بدون «ب» آغازی ←
 رفتن: ↗ رو : رو
 ریختن: ↗ زیر : زیر
 کوشیدن: ↗ کوش : کوش

صفت مفعولی: بن مضارع (مصدر مرخّم) + ه ←
 مردن ← مرد + ه : مرده
 جنگیدن ← جنگید + ه: جنگیده
 دیدن ← دید + ه: دیده

۱۳۰- زمان: دومین ویژگی فعل، داشتن زمان است؛ مثلاً ما «شنیدن» را فعل نمی‌دانیم، چون مفهوم شخص و زمان در آن نیست اما «شنیدم» فعل است؛ چون هم زمان و هم شخص را مشخص می‌کند. در زبان فارسی، فعل دارای یکی از سه زمان: ۱- گذشته (ماضی) ۲- مضارع ۳- آینده است.

جدول انواع افعال فارسی را (از جهت زمان) در زیر می‌بینید:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف) گذشته	ساده		
	بعید		
	استمراری		
	مستمر		
ب) مضارع		خبری	التزامی
		مستمر	—
ج) آینده	آینده	—	—

۱۳۱- افعال ماضی:

۱- ساده (مطلق) ۲- استمراری ۳- بعید ۴- مستمر ۵- نقلی ۶- التزامی

۱۳۲- ماضی ساده‌ی (مطلق): بن‌ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی: نوشت، نوشته، نوشتم، نوشته‌ی، نوشتیم، نوشتید، نوشتند.

-۱۳۳-

ماضی استمراری: می + ماضی ساده: می خواندم، می خواندی و ...

همی

ساخت قدیمی ماضی استمراری: ماضی ساده + ی (ی) استمرار: خواندمی: می خواندم و

۱۳۴- ماضی بعید: صفت مفعولی + بود + شناسه‌ی ماضی: خوانده بودم، خوانده بودی و

۱۳۵- ماضی مستمر: داشت + شناسه‌ی ماضی + ماضی استمراری از فعل مورد نظر: داشتم می‌دیدم، داشتی می‌دیدی و

۱۳۶- ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند: خورده‌ام، خورده‌ای و

افعال نیشابوری ← صفت مفعولی + ستم، ستی، ست، ستیم، ستید، ستنده: خورده‌تم (خورده‌ام) خورده‌ستی و

۱۳۷- ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند: رفته باشم، رفته باشی و

۱۳۸- ماضی استمراری نقلی: می + ماضی نقلی (ساده‌ی نقلی): می گفته‌ام، می گفته‌ای و ...

۱۳۹- ماضی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام، بوده‌ای، بوده است، بوده‌ایم، بوده‌اید، بوده‌اند: (ظاهراً از این زمان، فقط این دو صیغه کاربرد محدودی دارند). —، —، گفته بوده است، —، —، گفته بوده‌اند.

۱۴۰- ماضی مستمر نقلی: داشته‌ام، داشته‌ای، داشته است، داشته‌ایم، داشته‌اند + استمراری نقلی: (از این زمان نیز این دو صیغه کاربرد دارند). — ، — ، داشته (است) می‌گفته (است)، — ، — داشته‌اند می‌گفته‌اند.

۱۴۱- افعال مضارع: ۱- اخباری ۲- مستمر ۳- التزامی

۱۴۲- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع: می‌روم، می‌روی و

۱۴۳- مضارع مستمر: دارم، داری، دارد، داریم، دارند + مضارع اخباری: دارم می‌روم، داری می‌روی و

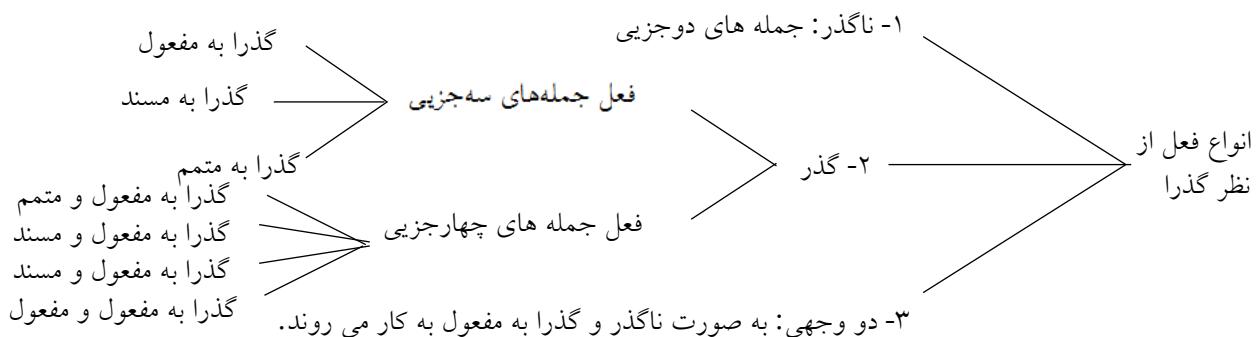
۱۴۴- مضارع التزامی: ب- + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: بروم، بروی و

۱۴۵- چگونگی ساخت فعل آینده (مستقبل):
آینده: خواهم، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + بن ماضی: خواهم رفت، خواهی رفت و

۱۴۶- ویژگی‌های فعل (۲)

۳- گذرا: ناگذرا و گذرا

فعل جمله‌های سه جزیی



بعضی فعل‌های زبان فارسی به تنها یی می‌توانند در قسمت گزاره قرار گیرند و جمله‌ای درست و دستوری بسازند اما برخی دیگر ناگزیر از همراهی یک یا دو گروه اسمی هستند. به این اعتبار، فعل‌ها را به دو نوع گذرا و ناگذرا تقسیم می‌کنند.

۱۴۷- فعل ناگذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری تنها به گروه اسمی نهاد نیاز دارد. مانند: وزیدن، درخشیدن، آمدن، رفتن، گریستان، خوابیدن، دویدن، چرخیدن، نشستن، برخاستن و

۱۴۸- فعل گذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری علاوه بر گروه اسمی نهاد، به یک یا دو گروه اسمی دیگر نیازمند است.

۱۴۹- انواع فعل‌های گذرا: ۱- گذرا به مفعول: فعل این جملات علاوه بر گروه اسمی نهاد، به گروه اسمی مفعول نیز نیاز دارند (نهاد + مفعول + فعل).

برای تشخیص گذرا به مفعول (متعدّی) بودن فعل، از این پرسش استفاده می‌کنند:

چه کسی را (چه چیزی را) + فعل ← مفعول

اگر جواب داشت، مفعول می‌خواهد و گرنّه مفعول نمی‌خواهد؛ مثلاً: «خواند»: چه چیزی را + خواند ←
✓ «دید»: چه چیزی را (چه کسی را) + دید ←
✓

اما فعل‌هایی مثل «می‌وزد» و «آمد» گذرا به مفعول نیست:

چه چیزی را (چه کسی را) + می‌وزد ←
×
 چه چیزی را (چه کسی را) + آمد ←
×

۱۵۰- معمولاً فعل‌هایی که از مصادرهای زیر ساخته می‌شوند، گذرا به مفعول‌اند: پوشیدن، ساختن، برگردان، نوشتن، خواندن، آشامیدن، یافتن، دوختن، دیدن و؛ چون تمامی این مصادر در برابر سؤال «چه چیزی را (چه کسی را) دارای جواب هستند».

۱۵۱- طریقه‌ی گذرا کردن فعل: برخی از افعال ناگذر به روش زیر گذرا می‌شوند:

بن مضارع فعل ناگذر + ان ← بن مضارع (گذرا شده) + د (يد) ← بن ماضی گذرا شده
 مثال: چرخیدن ← چرخ + ان ← چرخان (گذرا شده) + د (يد) ← چرخاند / چرخانید
 کودک خوابید ← خواب + ان ← خوابان (گذرا شده) + د (يد) ← خواباند / خوابانید: مادر کودک را خواباند (گذرا
 به مفعول).
→
 از این قرار است مصادر زیر: رسیدن، پریدن، چکیدن، دویدن، باریدن و

۱۵۲- فعل‌های ناگذری نیز هستند که به روش گفته شده گذرا نمی‌شوند بلکه صورت گذرای آنها فعل دیگری است؛ مثال:

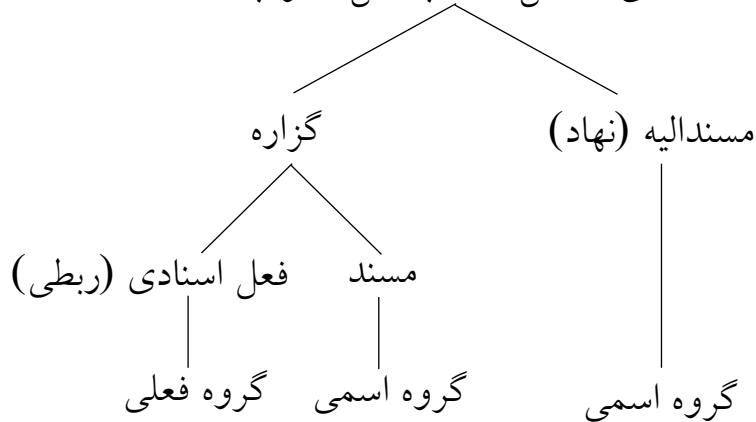
گذرا
 او آمد ← او کتاب را آورد.
 گذرا
 او رفت ← او کتاب را برد.

۱۵۳- نکته: گاهی فعل‌های گذرا با تکواز «ان» دوباره گذرا می‌شوند که در این صورت معمولاً فعل به گروه جدیدی (جزء تازه‌ای) نیازمند می‌گردد.

کودک غذا خورد. (سه جزیی گذرا به مفعول) ← مادر به کودک غذا خوراند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و متّم)
 هوا لطیف می‌گردد. (سه جزیی گذرا به مسند) ← باران هوا لطیف می‌گرداند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند)

۱۵۴- گذرا به مسنده: فعل‌های استنادی (عام، ربطی) که از مصدرهای «بودن، شدن، گشتن و گردیدن» ساخته می‌شوند، علاوه بر گروه اسمی نهاد، به عضو دیگری (گروه اسمی مسنده) نیاز دارند. (نهاد + مسنده + فعل استنادی): گل زیباست.

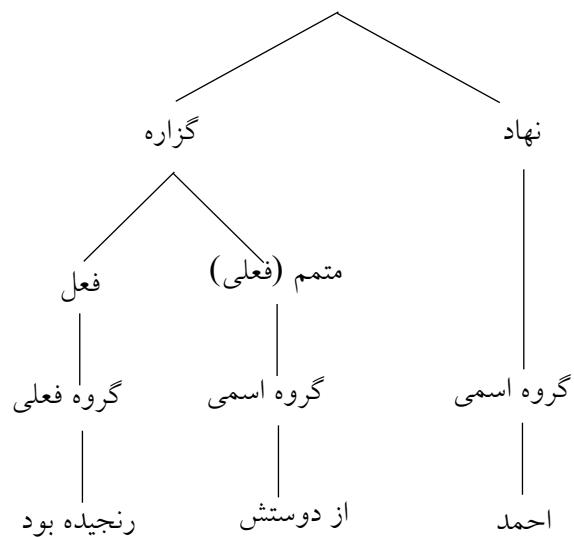
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مسنده



۱۵۵- گذرا به متمم: این‌گونه افعال حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متمم‌ی را که با این حرف اضافه‌ی اختصاصی ساخته می‌شود متمم فعلی می‌نامند. (متمم قیدی متمم‌ی است که فعل به آن‌ها نیاز ندارد یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی فعل ساخته نمی‌شود و قابل حذف است؛ یعنی نقش قید را دارد). (نهاد + متمم (فعلی) + فعل)

۱۵۶- برخی از این افعال با حرف اضافه‌ی اختصاصی خود از این قرارند: اندیشیدن «به»، جنگیدن «با»، نازیدن «به»، رنجیدن «از»، ترسیدن «از»، پیوستن «به»، پرداختن «به»، تاختن «به» و

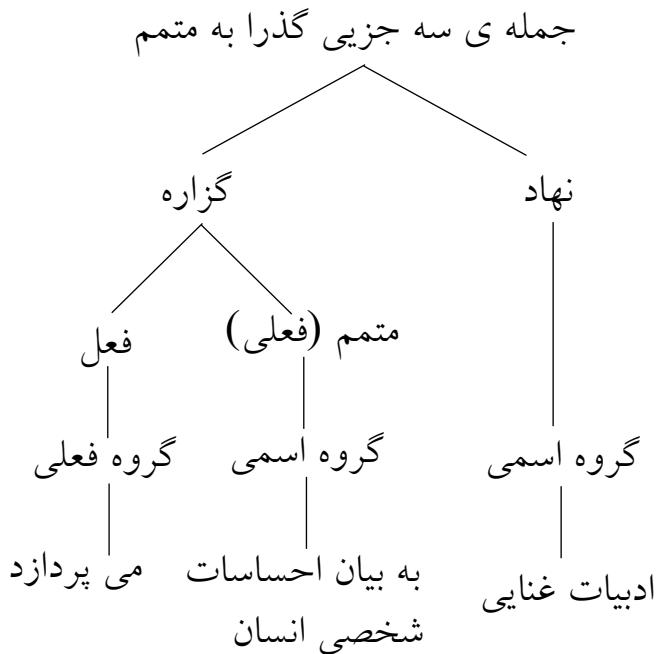
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به متمم



۱۵۷- مثال: «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف، از اعمق وجود خالق آن، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد». با توجه به فعل جمله - که نشان‌دهنده‌ی چندجزیی بودن جمله است - این جمله سه جزیی گذرا به متّم با حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» است.

پرداختن «به» :

نهاد + $(\text{بیان احساسات شخصی انسان}) + \text{فعل}$ به + متّم (فعلی)



نکته: در مثال بالا سه حرف اضافه «با، از، به» و بالتابع سه گروه اسمی متّم وجود دارد، اما با توجه به فعل جمله (پرداختن)، حرف اضافه‌ی «به» مخصوص این فعل است و دو حرف اضافه‌ی دیگر همراه با گروه‌های اسمی‌شان متّم قیدی نامیده شده و قابل حذف از جمله می‌باشند.
 با + زبانی نرم و لطیف: متّم قیدی (قابل حذف)
 از + اعمق وجود خالق آن: متّم قیدی (قابل حذف)
 به + بیان احساسات شخصی انسان: متّم فعلی (غیر قابل حذف)

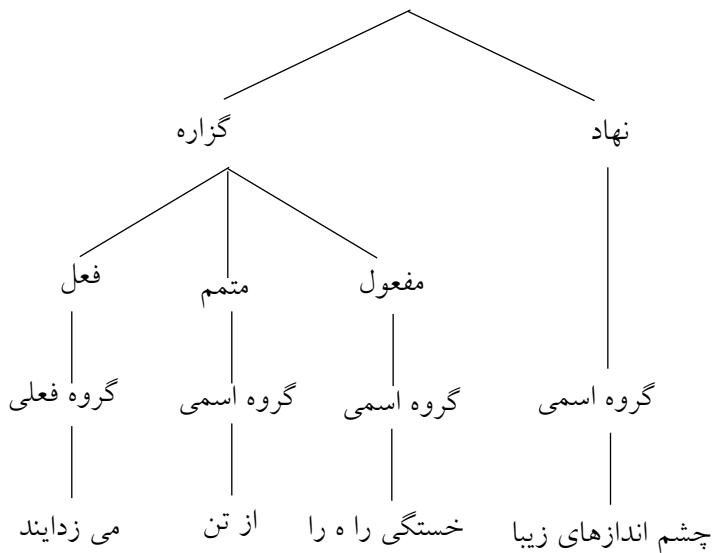
۱۵۸- گذرا به مفعول و متّم: بعضی فعل‌ها برای ساخت جمله علاوه بر گروه اسمی نهاد به دو گروه اسمی دیگر هم نیاز دارند؛ برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، سپردن، زدودن، بخشیدن و ...

مثال: چشم اندازهای زیبا خستگی را از تین می‌زدایند.

نهاد مفعول متّم فعل

پادشاه سیسیل مقداری طلا به زرگری داده بود.
 نهاد مفعول متّم فعل

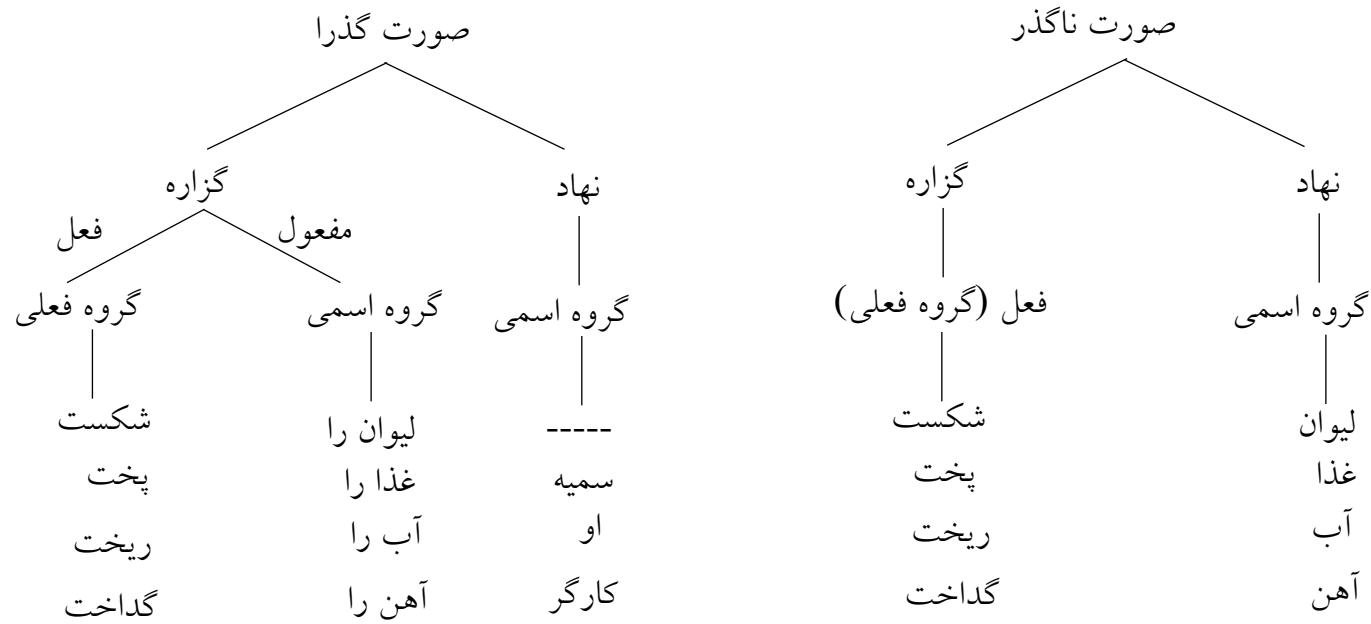
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مفعول و متهم (چهارگزیبی)



-159-

۱۶۰- فعل‌های دو وجهی (ذو وجهتین): فعل‌هایی که از مصدرهایی مانند شکستن، پختن، ریختن، گذاختن، گسترن، سوختن، پژمردن و ساخته می‌شوند، بدون تغییر معنا به دو صورت «گذرا به مفعول» و «ناگذرا» می‌توانند به کار روند.

صورت ناگذرا → جمله با فعل دو وجهی ← صورت گذرا



۱۶۱- ۳- قیدهای پیشوندی: پیشوند + اسم؛ مانند: به سرعت، با شتاب، به چابکی و ...

تفاوت حرف اضافه با پیشوند: الف) «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است. زیرا حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است؛
مثال: به چابکی = چابک، به سرعت = سریع، به کندی = کند و ...

اما حوزه‌ی عمل حرف اضافه، جمله است یعنی در ساختن جمله شرکت می‌کند و متهم می‌سازد.
ب) پیشوند یک نشانه (تکواز) وابسته (وند اشتقاقي) است که معمولاً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند:
به (پیشوند) + سرعت (اسم) ← به سرعت (قید)

در حالیکه حرف اضافه یک تکواز آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد:

به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۱۶۲- دستور

«بدین ترتیب، در زندان خاموشی من شکسته شد»:

در این جمله، هسته‌ی گروه اسمی نهاد به قرار زیر است ← گروه اسمی نهاد: در زندان خاموشی من ← هسته: در

زندان: مضاف‌الیه

خاموشی: مضاف‌الیه — وابسته‌ی پسین

من: مضاف‌الیه

نکته: اسمی که بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره →) می‌آید، یا صفت است یا مضاف‌الیه؛ که راه تشخیص این دو، پیش‌تر ذکر شده است.

۱۶۳- «ای کریمی که بخشنده‌ی عطا‌ی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطابی.»

- ۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.
- ۲ - عطا و خطاب: آرایه جناس ناقص و سجع دارند.
- ۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترصیع دارد.
- ۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به : یا واهب العطایا
- ۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

همه رزمگه کوه فولاد گشت

چو آن آهنین کوه آمد به دشت

- ۱ - آن: صفت اشاره (وابسته پیشین)
- ۲ - آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب (کوه آهنین)
- ۳ - همه: صفت مبهم
- ۴ - کوه فولاد: در نقش مسندي

۱۶۴- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.

- ۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری (باد: مشبه / دریا: مشبه به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است)
- ۲ - خشاخش: نام آواست.
- ۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.

مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۱۶۵- رسول خدا فرمود: حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد.

- دوش: در نقش قیدی به کار رفته است.
فلان و فلانه: ضمیر مبهم هستند که در اینجا در نقش متممی به کار رفته‌اند.

و گر بحری تهی گردی، و گر با غی خزان بینی

که گر عرشی به فرش آیی و گر ماهی به چاه افتی

بیت دارای هشت جمله. (هر مصراع چهار جمله)

«اگر» در هر دو مصراع حرف ربط وابسته‌ساز است.

مفهوم بیت: اگر عظمت و شکوه داشته باشی، روزی درون خاک قرار خواهی گرفت و اگر مانند ماه، زیبا و در اوج آسمان باشی، روزی در قعر چاه قرار خواهی گرفت و اگر مانند دریا، بزرگ و وسیع باشی، روزی خشک خواهی شد و اگر مانند باغ، سر سبز و با طراوت باشی، روزی خزان دیده و پژمرده خواهی شد.

۱۶۸- غلام گفت: «آن کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»

اندرон، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرجعشان خداوند است.

عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نایافتی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بندۀ از درک آن عاجز است.

آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست

۱۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقة‌ای که زلف‌های خود را بر او فشانده است.

۱ - شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشبیه شده است.

۲ - مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.

۳ - بید مجنون به معشوقة تشبیه شده است.

۱۷۰- «چه می‌خواهند بگویند این بوته‌ها و خطها و اسلیمی‌ها که در هم می‌پیچند؟»

عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوته‌ها و خطها چیزی بگویند)

اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به «ی» در اسلامی تبدیل شده است)

۱۷۱- «خدا بیامزد ملاّ نصرالدین معروف را گفتندش: فلاں کس در پشت‌بام معطل مانده و نمی‌تواند پایین بیايد و خلقی در این کار حیران‌اند. چه کنیم؟»

۱ - «ش» در نقش متممی به کار رفته است. (به او گفتند) و مرجع آن ملاّ نصرالدین است.

۲ - «کس» نهاد جمله است و «فلاں» صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۳ - «خلقی در این کار حیران‌اند»: جمله‌ی سه جزوی استنادی است. (خلقی: نهاد / در این کار متمم قیدی / حیران: مسنده مند / اند ← هستند: فعل ربطی)

۱۷۲- اللہ‌اکبر / آیا خدا نیز در تو به شگفتی در نمی‌نگرد؟ /

اللہ‌اکبر: شبه‌جمله است، در مفهوم تعجب

صراع دوم شعر: استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) دارد ← یعنی خداوند نیز در تو حتماً به شگفتی در می‌نگرد.

آزاده من که از همه عالم بریده‌ام

۱۷۳- «ای سرو پای بسته به آزادگی مناز

سر و پای بسته: منادا (ای: حرف ندا)

پای بسته: صفت بیانی برای سرو

آزاده من: جمله‌ی سه جزوی استنادی که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است. (من آزاده هستم)

همه: صفت مبهم (برای عالم) وابسته‌ی پیشین

ایوان مدائن را آیینه‌ی عبرت دان

۱۷۴- «هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان

۱ - هان: شبه‌جمله (حرف تنبیه و آگاهی)

۲ - دل: منادا (ای: حرف ندا)

۳ - عبرت بین: صفت بیانی از نوع فاعلی مرکب مرخم (عبرت بینده)

۴ - بیت پنج جمله دارد: ۲ شبه‌جمله - یک منادا - دو جمله‌ی مستقل

۱۷۵- «اگر ممکن بود چهار دندان مرا بکشند و دندان شاه خوب شود! حاضر بودم»

این عبارت نشان‌گر چاپلوسی و تملق اعتمادالسلطنه است به شاه قاجار (عبارت صفت مذموم چاپلوسی را در زمان قاجار که در دربار رایج بوده، به تصویر کشیده است.)

ای وای امیدهای بسیارم

۱۷۶- «بسیار امید بود در طبعم

۱ - ای وای: شبه جمله «تأسف»

۲ - «م» در بسیار: مضاف‌الیه

۴ - حذف فعل به قرینه‌ی معنوی (در مصراج دوم)

گفتم من و طالع نگونسارم

۱۷۷- «ترسیدم و پشت بر وطن کردم

۱ - «م» در نگونسارم: مضاف‌الیه

۲ - «و» در مصراج دوم: «واو» همراهی است. (من به همراه طالع بد)

از انواع «و»: (برخی از کاربردهای «واو»)

۲ - بین دو جمله: واو ربط (هم پایه‌ساز)

۱ - بین دو کلمه: واو عطف

۴ - واو معیت

۳ - واو حالیه (در حالی که)

غم‌خوارم و اخترست خونخوارم

۱۷۸- «محبوسم و طالع است منحوسم

۱ - «م» در محبوسم: مخفف فعل «هستم»

۲ - «م» در منحوسم: مضاف‌الیه «طالع» (طالع من منحوسی است)

۳ - «م» در غمخوارم: مخفف «هستم»

۴ - «م» در خونخوارم: مضاف‌الیه در خونخوارم

دلم گشت هر گوشه‌ی سنگرت را

۱۷۹- «به دنبال دفترچه‌ی خاطرات

۱ - «ت» در هر دو واژه مضاف‌الیه است.

۲ - «م»: مضاف‌الیه

۳ - دل: نهاد

۴ - هر: صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۵ - گشت: در معنای جست و جو کردن (فعل تام)

۱۸۰- «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تورا شرم، کرم بود.»

۱ - زهی: شبه جمله (تحسین، آفرین)

۲ - الهی: منادا

۳ - مرجع ضمیر «تو»: خداوند

۱۸۱- جمله، سخنی است که از نهاد و گزاره تشکیل شده است.

علی به بازار رفت.

مانند: $\frac{\text{نهاد}}{\text{گزاره}}$

$\frac{\text{نهاد}}{\text{گزاره}}$

۱۸۲- نهاد بر دو نوع است: ۱- نهاد جدا (که معمولاً ابتدای جمله می‌آید) ۲- نهاد پیوسته (شناشه)
دانش‌آموزان آینده سازان این سرزمنی هستند. (نند)
مثال: نهاد پیوسته (شناشه) نهاد جدا

۱۸۳- نهاد جدا، اغلب قابل حذف از جمله هست ولی نهاد پیوسته، اجباری است و قابل حذف نیست.
- موفق و سربلند باشید. (ید)
مثال: نهاد پیوسته

«شما» نهاد جدا است که حذف شده است و با این علامت (-) نشان داده شده است.

۱۸۴- نهاد جدا باید با شناسه مطابقت کند، مانند: آنها درس می‌خوانند.
اما در بعضی اوقات، استثنا وجود دارد که نهاد جدا با شناسه مطابقت نمی‌کند.
مانند: حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) فرمودند.
جمع مفرد

۱۸۵- اگر «من» یا «ما» همراه شخص دیگری، نهاد قرار گیرد، فعل به صورت اول شخص جمع می‌آید.

مانند: من و حسین می‌رویم.
من و تو
علی و ما

۱۸۶- واژه‌های گله، رمه، کاروان و قافله در صورتی که نهاد واقع شوند، فعل مفرد می‌گیرند.
کاروان به سمت مکه حرکت کرد.
مانند: اسم مفرد

۱۸۷- گزاره با توجه به شکل آن دو نوع است: ساده و غیرساده

۱- ساده: آن است که فقط از یک فعل ناگذر درست شده باشد.
نهاد گزاره
علی کتاب را خرید.
نهاد مفعول فعل
گزاره

۲- غیرساده: آن است که علاوه بر فعل دارای جزء دیگری نیز باشد.

۱۸۸- گزاره‌ایی که غیرساده هستند، به دو نوع تقسیم می‌شوند.
۱- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل یک جزء دیگر دارند. (سه نوع)
۲- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل دو جزء دیگر دارند. (چهار نوع)

۱۸۹- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل به یک جزء دیگر نیز نیاز دارند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گزاره‌ای مفعول دار: نهاد + مفعول + فعل

۲- گزاره‌ای متتم دار: نهاد + متتم + فعل

۳- گزاره‌ای مستند دار: نهاد + مستند + فعل

- ۱۹۰- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به دو جزء دیگر نیاز دارند، چهار نوع هستند.
- ۱- گزاره‌های مفعول و متمم‌دار: نهاد + مفعول + متمم + فعل
 - ۲- گزاره‌های مفعول و مستندهار: نهاد + مفعول + مستند + فعل
 - ۳- گزاره‌های مستند و متمم‌دار: نهاد + مستند + متمم + فعل
 - ۴- گزاره‌های مفعول و مفعول‌دار: نهاد + مفعول + مفعول + فعل

۱۹۱- در جمله‌های سه‌جزیی و چهار‌جزیی متمم‌دار، باید توجه داشت که منظور از «متمم»، متمم‌های اجباری است نه متمم‌های قیدی، چرا که متمم‌های اجباری (فعلی) جزء اصلی جمله به حساب می‌آیند ولی متمم‌های قیدی از نوع قید هستند و تنها توضیح بیشتر به جمله می‌دهند و وجود آن‌ها در جمله الزامی نیست.

۱۹۲- تفاوت «متمم قیدی» با «متمم اجباری» در این است که «متمم قیدی» از جمله قابل حذف است و حذف آن آسیبی به جمله نمی‌رساند؛ ولی وجود «متمم اجباری» در جمله الزامی است. «متمم اجباری» در هر جمله فقط یک بار به کار می‌رود ولی «متمم قیدی» بیش از یک بار استفاده می‌شود.

- ۱- متمم قیدی: علی با اتوبوس به همراه دوستش در ساعت ۴ به تهران رفت.
- | | | | |
|-------------|-------------|-------------|---------------|
| <u>متمم</u> | <u>متمم</u> | <u>متمم</u> | <u>(قیدی)</u> |
|-------------|-------------|-------------|---------------|
- ۲- متمم اجباری: علی با دشمن جنگید.
- | | | | |
|--------------------|--|--|--|
| <u>متمم اجباری</u> | | | |
|--------------------|--|--|--|

۱۹۳- مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است که معمولاً با شناسه همراه است و پنج ویژگی دارد:

- ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجھول

۱۹۴- هر فعلی دارای شش شخص است:

<u>جمع</u>	<u>فرد</u>
(گویندگان) اول شخص جمع: یم	(گوینده) اول شخص فرد: -م
(شنوندگان) دوم شخص جمع: ید	(شنونده) دوم شخص فرد: ی
(دیگران) سوم شخص جمع: -ند	(دیگری) سوم شخص فرد: <u>Φ</u> / -د

۱۹۵- فعل سه زمان اصلی دارد: ۱- ماضی (گذشته) ۲- مضارع (حال) ۳- مستقبل (آینده) جز زمان آینده که یک مورد بیشتر نیست، بقیه‌ی زمان‌ها (ماضی و مضارع) هر کدام به چند نوع فرعی دیگر تقسیم می‌شوند.

۱۹۶- فعل گاه فقط به نهاد نیاز دارد که به آن ناگذر می‌گویند، گاه علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیز نیاز دارد که به آن فعل گذرا می‌گویند و گاه به هر دو حالت به کار می‌رود که به آن فعل دو وجهی می‌گویند؛ مثل فعل «شکست»: ۱- شیشه شکست ۲- علی شیشه را شکست.

۱۹۷- پیامی که از به کار بردن فعل، دریافت می‌شود، «وجه فعل» می‌گویند. بدین جهت، فعل در فارسی ممکن است به وجوده مختلف به کار برود: ۱- وجه اخباری ۲- وجه التزامی ۳- وجه امری

۱۹۸- برای فهم بیشتر می‌توان به این نکته توجه داشت که فعل امر، «وجه امری» دارد. فعل‌های ماضی و مضارع التزامی «وجه التزامی» و بقیه‌ی افعال «وجه اخباری» دارند.

۱۹۹- در وجود افعال که مقصود از آن کارکرد فعل است و بر سه نوع است:

یا وقوع فعل از نظر گوینده «مسلم» است: اخباری

یا وقوع فعل از نظر گوینده «نامسلم» است: التزامی

یا وقوع فعل جنبه‌ی «فرمان یا خواهش» دارد: امری

۲۰۰- در زیان فارسی فعل امر(وجه امری) تنها دو ساخت(صیغه) دارد:

۱- دوم شخص مفرد: برو
۲- دوم شخص جمع: بروید

فعل امر برخلاف وجه اخباری و التزامی، پرسشی نمی‌شود.

۲۰۱- قبلًا خواندیم که فعل دارای پنج ویژگی است. یکی از آن ویژگی‌ها، معلوم و مجھول بودن فعل است؛ مانند:

۱- خیاط لباس‌ها را دوخت. (معلوم)
۲- لباس‌ها دوخته شدند. (مجھول)

۲۰۲- اگر فعل گذرا به مفعول، به نهاد آن جمله نسبت داده شود، فعل را معلوم گویند.

علی، کتاب را خواند. ← معلوم
مثال: نهاد مفعول فعل

در جمله‌ی بالا، خواندن کتاب به علی - که نهاد است - نسبت داده شده است و به همین خاطر، فعل «خواند» معلوم است.

۲۰۳- اگر فعل گذرا به مفعول را به نهاد که قبلًا مفعول بوده است، نسبت دهیم، فعل را مجھول می‌گوییم.

مثال: کتاب خوانده شد (مجھول). در جمله‌ی مذکور، خواننده‌ی کتاب ذکر نشده است و «کتاب» که قبلًا مفعول بوده-

(علی کتاب را خواند)- حالا در جایگاه نهاد قرار گرفته است، پس فعل «خوانده شد» مجھول است.

۲۰۴- برای مجھول کردن فعل معلوم، ابتدا نهاد را حذف می‌کنیم، بعد مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم و در صورت وجود

«را» آن را حذف می‌کنیم؛ سپس فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. با استفاده از فعل کمکی «شد» فعلی

متناوب با زمان فعل اصلی می‌سازیم و بعد از صفت مفعولی می‌نویسیم و در پایان شناسه‌ی فعل مجھول را با نهاد

جدید مطابقت می‌دهیم. مثال:

علی غذا خورد.
نهاد مفعول فعل معلوم

غذا خورده می‌شود.
نهاد فعل مجھول

۲۰۵- زمان فعل مجھول باید با زمان فعل معلوم مطابقت کند. یعنی اگر زمان فعل معلوم ماضی استمراری است، زمان فعل

مجھول هم باید بعد از طی مراحل به صورت ماضی استمراری باید و به همین منظور باید فعل کمکی «شد» را با زمان

فعل معلوم مطابقت داد.

۲۰۶- در فارسی، می‌توان با آوردن تکواز منفی‌ساز «ن» هر فعلی را منفی کرد. (گفت ← نگفت) ولی باید توجه داشت که

ماضی و مضارع مستمر، صورت منفی ندارد و برای منفی کردن آنها از معادلهای غیرمستمر استفاده می‌شود. مثال:

دارد کتاب می‌خواند ← کتاب نمی‌خواند.

۲۰۷- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل‌دهنده بر سه نوع تقسیم می‌شود:

۱- فعل ساده ۲- پیشوندی ۳- مرکب

مثال) می‌پرسیدم: ساده برمی‌دارد: پیشوندی اطلاع می‌دهد: مرکب

۲۰۸- فعل ساده: آن است که بن مضارع آن شامل یک جزء(تکواز) باشد؛ مانند: آمده بود ← آ / خواندن ← خوان

فعل پیشوندی: اگر به اول فعل‌های ساده «وند» افزوده شود، این فعل‌ها به فعل پیشوندی تبدیل می‌شوند؛ مانند: آورد ← برآورد / گشت ← بازگشت

فعل مرکب: اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل، فعل مرکب است؛ مانند: شرکت دادند، ایمان آوردم

۲۰۹- باید توجه داشت که هیچ‌گاه فعل ساده یا مرکب را خارج از جمله بررسی و مشخص نمی‌کنیم، چرا که فعل ممکن است در یک جمله، ساده باشد و همان فعل در جمله‌ای دیگر مرکب؛ مثلاً «قرض گرفت» به تنها‌ی ساده است زیرا می‌توان گفت قرض‌ها گرفت اما در جمله‌ی «حسن تعدادی کتاب از دوستش قرض گرفت» فعل، مرکب است.

۲۱۰- برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی مستمر، مضارع مستمر، آینده و همه‌ی فعل‌های مجھول، از فعل‌های خاصی استفاده می‌شود که آن‌ها را فعل کمکی می‌خوانیم. مانند: رفته بودی، داشت می‌رفت، خواهند گفت. فعل‌های کمکی از نظر ساختمان، در فعل تغییر ایجاد نمی‌کنند.

۲۱۱- یکی از موضوعات نادرست نگارشی، استفاده کردن از کلمه‌های زاید و تکراری است. به چنین کلمه‌هایی که مخلّ کلام است و موجب کاهش حسن و زیبایی کلام می‌شود، «حشو» می‌گویند. مثال: «بیایید سوابق گذشته را فراموش کنیم.» در این جمله «سوابق» و «گذشته» در یک معنی است و وجود یکی از آن دو اضافه است و باید از جمله حذف شود. (بیایید گذشته را فراموش کنیم)

۲۱۲- به اول فعل ساده اگر «وند» اضافه شود، فعل پیشوندی ساخته می‌شود. مقصود از «وند»: تکوازی است که معنا و کاربرد مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های مشتق یا فعل‌های پیشوندی به کار می‌رود. و از نظر کارکرد دو دسته‌اند: صرفی-اشتقاقی.

۲۱۳- هر اسم دارای چند ویژگی است که برای نوشتمن نوع اسم از این ویژگی‌ها استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال اسم می‌تواند ساده یا مرکب باشد، مفرد یا جمع باشد؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های اسم ضروری است. از ویژگی‌های اسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- شمار ۲- شناس، ناشناس، اسم جنس ۳- عام، خاص ۴- ساخت

۲۱۴- یکی از ویژگی‌های اسم، شمار است و مقصود از شمار، مفرد یا جمع بودن آن است. مفرد نشانه‌ای ندارد و بر یکی دلالت می‌کند ولی جمع نشانه‌ای دارد و بر بیش از یکی دلالت می‌کند. در زبان فارسی، دو نشانه‌ی جمع وجود دارد، که همه‌ی اسم‌ها را با یکی از آن دو یا با هر دو می‌توان جمع بست. ۱- ان ۲- ها مثال) درخت‌ها، درختان، کتاب‌ها، دختران.

۲۱۵- علاوه بر اسم‌هایی که به وسیله‌ی نشانه‌های جمع فارسی یا عربی جمع بسته می‌شوند، برخی از اسم‌ها نیز که ویژه‌ی کلمات عربی هستند و در فارسی نیز به کار می‌روند در معنای جمع ولی بدون نشانه استفاده می‌شوند که به آن‌ها جمع مکسر می‌گویند. مانند: آثار ← اثر / علوم ← علم / معابر ← معتبر / الوان ← لون

۲۱۶- یکی از ویژگی‌های مهم اسم، ساخت یا اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی آن است که به چهار دسته تقسیم می‌شود. ۱- فقط از یک تکواز ساخته می‌شود. (ساده) ۲- از دو یا چند تکواز مستقل ساخته می‌شود. (مركب) ۳- یک جزء آن معنای مستقل ندارد. (مشتق) ۴- ویژگی مشتق و مركب را با هم دارد. (مشتق مركب)

۲۱۷- صدای طبیعی و بی معنای اطراف خودمان (صدای موجودات زنده و غیرزنده) را «نامآوا» می‌نامند. نامآواها از مقوله‌ی اسم هستند و در جمله نقش گروه اسمی- از جمله نهاد، متمم، مفعول- می‌گیرند. برخی از این صدای عبارتند از: هوهی جغد، جیک‌جیک گنجشک، قارقار کلاخ، واق‌واق سگ و از این قبیل صدای دیگر.

۲۱۸- در هر گروه اسمی، یک اسم به عنوان هسته که وجود آن الزامی است و یک یا چند وابسته که وظیفه‌ی آن‌ها، توضیح برخی ویژگی‌های هسته یا افزودن نکته‌ی تازه به آن و وجود آن‌ها اختیاری است، وجود دارد. این وابسته‌ها یا پیش از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) یا پس از آن (وابسته‌ی پسین).
گروه اسمی: وابسته‌های پیشین / هسته / وابسته‌های پسین

۲۱۹- تمام وابسته‌هایی که قبل از اسم (هسته) می‌آیند (وابسته‌های پیشین)، صفت هستند ولی اگر برخی از همین صفت‌ها بدون اسم بیانند، ضمیر به حساب می‌آیند نه صفت. مانند:
این را خریدم.

صفت اشاره
ضمیر

۲۲۰- تمام صفت‌هایی که پس از هسته به عنوان وابسته‌های پسین عمل می‌کنند (جز صفت شمارشی ترتیبی) صفت بیانی نامیده می‌شوند که خود انواعی دارد: ۱- ساده: سفید ۲- فاعلی: زیبا ۳- مفعولی: شکفته ۴- لیاقت: دیدنی ۵- نسبی: ارغوانی

۲۲۱- صفت‌های بیانی نیز هم‌چون اسم از نظر ساخت به چهار نوع تقسیم می‌شوند: ۱- تنها یک تکواز دارند (صفت ساده) ← ۲- دو یا چند تکواز مستقل دارند (صفت مركب) ← پاپرهن → ۳- یک تکواز مستقل و دست کم یک وند دارند (صفت مشتق) ← بی‌ادب ۴- هم مركب هستند و هم مشتق (صفت مشتق مركب) ← هیچ‌کاره

۲۲۲- در زبان فارسی دو نوع ترکیب داریم: ترکیب وصفی، ترکیب اضافی
۱- ترکیب وصفی: اسم + ـ + صفت ۲- ترکیب اضافی: اسم + ـ + اسم
اولی را موصوف و صفت و دومی را مضارف و مضارف‌الیه می‌گویند. ترکیب اضافی خود بر دو نوع کلی تقسیم می‌شود یا بین مضارف و مضارف‌الیه رابطه‌ی مالکیت یا وابستگی وجود دارد که (تعلقی) می‌گویند یا این رابطه موجود نیست که (اضافه‌ی غیرتعلقی) گویند.

۲۲۳- یکی از انواع «واو» و کاربردهای آن «واو» مباینت یا استبعاد پیامی است که به وسیله‌ی آن می‌توان جمله را کوتاه کرد و بدون فعل نوشت. در واقع این حرف کمک می‌کند تا پیام جمله برجسته‌تر شود.
به عنوان مثال: مسلمان با دروغ میانه‌ای ندارد. ← مسلمان و دروغ؟!

۲۲۴- ضمیر کلمه‌ای است که در جمله جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. اسمی که ضمیر جانشین آن می‌شود، «مرجع ضمیر» می‌نامند، پس ضمیر نیز می‌تواند در نقش هسته‌ی گروه اسمی ظاهر شود.

حقیقت همان اندازه رایج خواهد شد که ما آن را رواج می‌دهیم.

ضمیر
مرجع

۲۲۵- گاهی مرجع ضمیر به قرینه حذف می‌شود. در اول شخص و دوم شخص حذف مرجع ضمیر بسیار رایج است: همیشه در دم را برای خود نگه داشته‌ام. نکته‌ی دیگر این‌که هر گروه اسمی که هسته‌ی آن ضمیر باشد، می‌تواند برخی وابسته‌ها را به همراه داشته باشد. مانند: آن‌ها/ خودِ حسن به من گفت/ من بیچاره

۲۲۶- بعضی از واژه‌ها هستند که به‌تنهایی، همچون جمله‌ای مستقل، مفهوم کاملی را می‌رسانند اما مثل جمله نهاد و گزاره ندارند. گروهی از این‌ها برای بیان عواطف و احساسات اظهار می‌شوند؛ مثل «آه»، «بهبه»، و گروهی دیگر برای راندن و خواندن حیوانات به کار می‌روند؛ مانند «کیش»، «چخ». بعضی از واژه‌های دیگر چون «افسوس» و «سلام» از نظر لغوی معنا دارند؛ اگر به‌تنهایی به کار بروند، مفهوم یک جمله‌ی کامل را می‌رسانند. به این دو دسته واژه وقعتی معنایی مانند جمله دارند، شبیه جمله می‌گوییم.

۲۲۷- گروه قیدی بخشی از جمله است که جمله یا جزیی از آن را توصیف می‌کند و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد. دلیل اصلی قابل حذف بودن قید این است که «قید» جزء اصلی جمله محسوب نمی‌شود. مثال: «دیروز حسن برگشت»؛ که در این جمله «دیروز» قید و قابل حذف است.

۲۲۸- بعضی گروههای قیدی به تمام جمله وابسته‌اند؛ یعنی، توضیحی به کل جمله می‌افزایند. برخی از آن‌ها نیز به جزیی از جمله وابسته‌اند؛ مثلاً در جمله‌ی «علی خیلی خوب می‌دود.»، قید خیلی وابسته‌ی خوب است و قید قید نام دارد.

۲۲۹- در دستور جدید، قیدها را فقط از جهت کاربرد و ظاهر آن بررسی می‌کنیم، نه معنی و مفهوم (البته در دوره‌ی دیبرستان) و بدین منظور قیدها را به دو گروه تقسیم می‌کنیم: ۱- قیدهایی که نشانه‌دار هستند. ۲- قیدهایی که بدون نشانه هستند. هر کدام از این دو گروه نیز به بخش‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. مثل: قید تنوین‌دار، قید مختص، متمم قیدی و

۲۳۰- یکی از انواع قیدها، متمم قیدی (حرف اضافه + اسم / ضمیر) است. همچنین قبلًا آموختیم که یکی از اجزای اصلی جمله نیز «متمم» (متمم فعل) است؛ پس باید دقت کنیم و این دو را اشتباه نگیریم. متمم فعلی قابل حذف نیست و در ضمن فقط یک بار در جمله می‌آید ولی متمم قیدی قابل حذف است و استفاده از آن در جمله محدودیت ندارد.

۲۳۱- فرق گروه قیدی و مسنده هم مثل متمم قیدی با متمم فعلی است. از آنجایی که «مسند» نیز جزء اصلی جمله به حساب می‌آید، قابل حذف از جمله نیست؛ ولی گروه قیدی چون توضیح بیشتر در مورد جمله می‌دهد و جزء اصلی جمله به حساب نمی‌آید، می‌توان آن را حذف کرد و حذف آن خللی به جمله نمی‌رساند. مثال:

الف) علی آرام است.
مسند
ب) علی آرام خوابیده است.
قید (قابل حذف)

۲۳۲- بعضی از فعل‌ها حرف‌اضافه‌ی خاصی دارند و نمی‌توان آن‌ها را با حرف‌اضافه‌ی دیگر به کار برد؛ مثل: ترسیدن از/ افزودن به/ جنگیدن با و... . گاهی یک فعل ممکن است دو یا چند حرف‌اضافه‌ی مخصوص داشته باشد. در این صورت، معنی فعل‌ها با هم فرق می‌کند؛ مانند: آموختن از... (یادگرفتن، تعلم) آموختن به... (یاد دادن و تعلم).

۲۳۳- واژه از واحدهایی تشکیل می‌شود که به آن‌ها «تکواز» می‌گویند؛ مثلاً واژه‌ی «دانشآموز» از سه تکواز «دان» و «ش» و «آموز» درست شده است. خود تکواز، واحد معناداری است که به واحدهای معنی‌دار کوچک‌تر بخش‌پذیر نیست. در واقع، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است.

۲۳۴- تکوازها را بسته به این که به‌نهایی به کار بروند یا نه، به دو دسته تقسیم می‌کنند. اگر تکواز به‌نهایی به کار برود و معنای مستقل داشته باشد، «تکواز آزاد» می‌گویند اما اگر تکواز معنای مستقل نداشته باشد و به‌نهایی به کار نرود «تکواز وابسته» می‌گویند. تکواز آزاد: کتاب- درخت- کار تکواز وابسته: «ش» در دانش/ «گر» در کارگر.

۲۳۵- در واحدهای زبانی مرتبه‌ی بالاتر از تکواز «واژه» قرار دارد که از تکواز آزاد و یا ترکیب تکوازها با هم ساخته می‌شود. به واژه‌هایی که از یک تکواز ساخته می‌شوند، «واژه‌ی ساده» می‌گویند. هرگاه دو یا چند تکواز آزاد با هم ترکیب شوند و یک کلمه بسازند، آن کلمه را «مرکب» می‌نامند. اگر یک تکواز آزاد و یک یا چند تکواز وابسته، با هم ترکیب شوند و واژه‌ی مستقل بسازند، آن را «مشتق» می‌گویند.

۲۳۶- ترکیب تکواز آزاد با یک یا چند وند اشتراقی معمولاً به دو منظور کاملاً متفاوت انجام می‌گیرد: یا این ترکیب به‌خاطر ساختن کلمه‌های ساده است؛ مثلاً از ترکیب دو تکواز «رأی» و «انه» کلمه‌ی «رأيانه» به‌معنی «کامپیوترا» ساخته می‌شود، یا این ترکیب به‌خاطر آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در ساختار نحوی جمله است. مثل «درخت‌ها میوه می‌دهند.» که در این جمله «ها» و «می» کلمه‌ی تازه نساخته‌اند بلکه هدف آن‌ها آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در جمله است.

۲۳۷- در واحدهای زبانی خواندیم که واج کوچک‌ترین واحد زبان است و تکواز، واژه و... از ترکیب واج‌ها با هم ساخته می‌شوند. حال می‌پردازیم به جمله‌ی مستقل که بزرگ‌ترین واحد زبان است و جزئی از ساخت بزرگ‌تر نیست که خود بر دو نوع است یا جمله‌ی ساده (یک فعل دارد) یا جمله‌ی مرکب (بیش از یک فعل دارد).

۲۳۸- جمله‌ی مرکب معمولاً از یک جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله‌ی وابسته تشکیل می‌شود. بخشی از جمله‌ی مرکب که پیوند وابسته‌ساز دارد، جمله‌ی وابسته (پیرو) است و بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، هسته (پایه) است. «که» در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از همه‌ی پیوندهای وابسته‌ساز کاربرد دارد و گاه وجود آن اختیاری است؛ می‌دانستیم (که) می‌آیی.

۲۳۹- در جمله‌ی مستقل مرکب هیچ‌کدام از جمله‌های به‌نهایی جمله‌ی مستقل نیستند. گرچه می‌توانند در خارج از آن جمله، جمله‌ی مستقل باشند ولی در جمله‌ی مذکور، هر دو، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر هستند؛ مانند: «به کتاب‌فروشی رفتم تا کتاب بخرم.». در این جمله، «به کتاب‌فروشی رفتم» به‌نهایی می‌تواند خارج از این جمله یک جمله‌ی مستقل باشد ولی در این جمله، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر است و به‌نهایی جمله‌ی مستقل نیست.

۲۴۰- گروه فعلی

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. «دکتر ناتل خانلری»

۲۴۱- * مهمترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «ن» نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد.

دکتر وحیدیان - عمرانی

۲۴۲- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را بر شمرده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذرا ۴- وجه ۵- معلوم و مجھول

۲۴۳- **(الف) شخص:** شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شناسه	فعل ماضی	شناسه	شناسه	فعل مضارع	شخص و شمار
-م	گفت	-م	گوی	اول شخص (گوینده)	
ی	گفت	ی	گوی	دوم شخص (شنونده)	
ف	گفت	-د	گوی	سوم شخص (دیگری)	
یم	گفت	یم	گوی	اول شخص (گویندگان)	
ید	گفت	ید	گوی	دوم شخص (شنوندگان)	
-ند	گفت	-ند	گوی	سوم شخص (دیگران)	

۲۴۴- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم شخص مفرد مضارع (-د) و سوم شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت φ (=شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۲۴۵- **(ب) زمان:** دو مین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
زمان فعل‌ها در فارسی:

گروه التزامی	گروه نقلی	گروه مطلق	زمان
التزامی	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	ساده - استمراری بعید - مستمر	الف: گذشته
التزامی	--	خبری - مستمر	ب: مضارع
--	--	آنده	ج: آینده

۲۴۶- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسد - بنویسد - بنویس
۲- نوشته بودیم - نوشته بودند - می‌نوشتم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.
* تکواز بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۲۴۷- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواز است: پوش، کار، خور، بین، نویس.
بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: نهانز ← نهانز / بگ ←

۲۴۸- بن ماضی این گونه ساخته می شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ـ ن».

مثال: شنیدن ← شنید

* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

۲۴۹- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: پ + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

۲۵۲- کاربرد زمان افعال

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۲۵۳- ۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:

الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»

ج) آینده‌ی قریب الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۲۵۴- ۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...

الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هریار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

ج) برای بیان آرزوی، انجام عمله. در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافت مـ، فتنه. (د و به)

۲۵۵-۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده) رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی) پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری) در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۲۵۶-۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت به وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساختهای مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک داشتم از توفان‌های حوادث رها می‌شدم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

۲۵۷-۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...

الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا» علی غذاش را خورده است. بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذاش را خورد. ← نقل قول مستقیم)

ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذاش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)
ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خواهد است.

۲۵۸-۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...

برای بیان اعمالی که در گذشته به طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باعچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل در می‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باعچه را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۲۵۹-۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه: «از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نوミدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حتی یکبار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۲۶۰-۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)

الف) برای بیان اعمالی که به طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: داشتند می‌رفتند.

ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتداد که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

۲۶۱- ۹- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...

برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...

علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.

* ای کاش جهان پر حرص و شرهی ما پیام گاندی را شنیده باشد.

۲۶۲- نکته: ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم متراff مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به حساب می‌آید.

* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۲۶۳- ۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...

الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد: چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.

ب) برای بیان حقایق مسلم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر بر می‌آورد.
بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.

ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۲۶۴- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...

برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.

ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.

از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به طرف تعالی روحی و ...

۲۶۵- ۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...

برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...

* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواز التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران بیارد».

* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید برود. ← شاید نرود.

عیید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هر که چنین کند به افلاس گرفتار می‌شود.

* طبق مثال بالا تکواز التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پر کاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرکب حذف می‌شود.

۲۶۶- ۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...

اگر جو فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز خواهد پیوست؛ نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

* بهجای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:

سال آینده به مسافرت می‌روم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

ج) گذر - ۲۶۸

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:
۱- علی می‌خواند.

۲- هر روز می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه طلبی تمدن‌های کهن را می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را بخشدیم.

- ۲۶۹- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفتنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده اجزای جمله است. در جمله‌ی اول و دوم جای مفعول، در جمله‌ی سوم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

- ۲۷۰- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذرا می‌آید. به صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می‌خواند.

۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشدیم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

- ۲۷۱- ناگذرا فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مسند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل \Leftarrow ناگذرا

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + متمم + فعل

نهاد + مسند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

نهاد + متمم + مسند + فعل

نهاد + مفعول + مسند + فعل

نهاد + مفعول + مفعول + فعل

گذرا \Leftarrow



در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذرا بحث می‌شود.

- ۲۷۲- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی گذرا و ناگذرا در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.
مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

۲۷۳- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواز «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذرا افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواز را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع گذرا شده با «ن»	بن مضارع گذرا شده با «ن»	بن مضارع	بن مضارع گذرا شده
پر + ان + د / ید	پر + ان	پر	
خند + ان + د / ید	خند + ان	خند	
دو + ان + د / ید	دو + ان	دو	

۲۷۴- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، ترک، جنب، پوش، جوش، جه، چرخ، چک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۲۷۵- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)
رستن (از) ← رهاندن (را) (از)

۲۷۶- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

خوردن (را) ← خوراندن (را - به)
پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به)
فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)
چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)

۲۷۷- برخی از فعل‌های ناگذرا که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرا آن‌ها به ترتیب از این قرار است:
«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

۲۷۸- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:
خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.
رستم پس از ماجراهای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.
علی کتاب را از دوستش گرفت.
باران گرفت.

۲۷۹- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهار‌جزیی گذرا به مفعول و متمم است.

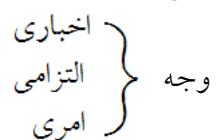
این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین

-۲۸۰ این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

-۲۸۱ پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذرا یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۲۸۲- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.



۲۸۳- وجه اخباری

- ۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخن‌ش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساختهای افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.
- ۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.
- ۳- وجه اخباری در مضارع با تکواز وجهی «می» همراه است.

۲۸۴- وجه التزامی

فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش باید، شاید ناید و ... ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... (به شرط آن که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).

جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی‌ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم.

-۲۸۵- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواز در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:

اگر کتاب داری ... / اگر نتیجه را اعلام کنند ... /

-۲۸۶- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعید ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به کار می‌رود. به این ترتیب:

ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد.

ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد.

ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت.

ماضی بعید: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود.

-۲۸۷- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:

مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود.

مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود.

-۲۸۸- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.

آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود.

-۲۸۹- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی ساز نیز می‌آید که بیشتر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:

نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.

صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:

علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

۲۹۰- وجه امری

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیشتر ندارد:

دوم شخص مفرد ← برو + Ⓛ دوم شخص جمع ← بروید

امر مفرد دارای شناسه‌ی Ⓛ و امر جمع شناسه‌ی «يد» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی ساز می‌آید:

بروید ← امر دوم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوم شخص جمع

-۲۹۱- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواز و جهی «ب» پیش از فعل امر است.

اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «ن» که به جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)

تکواز «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:

بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

۲۹۲- ه) معلوم و مجھول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجھول و روش مجھول‌سازی توجه می‌کنیم.

در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها)ی اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

-۲۹۳- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجھول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجھول داشته باشد: پس فعل مجھول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

-۲۹۴- فعل ناگذار را نمی‌توان در جمله به صورت مجھول به کار برد.
مثالاً «رفته شد» فعل مجھول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذار است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجھول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود. هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجھول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

-۲۹۵- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجھول می‌پردازیم:

- ۱- سیامک ماشینش را فروخته است.
- ۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است:
اولی معلوم است و دومی مجھول.

* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجھول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.

-۲۹۶- جمله چگونه مجھول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

فعل	مفعول	نهاد	مراحل مجھول ساختن جمله‌ی معلوم
دید ϕ	آن دو دوستش را		۱- نهاد را حذف می‌کنیم.
ϕ دید	—	آن دو دوستش	۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.
دیده	—	آن دو دوستش	۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.
دیده شد	—	آن دو دوستش	۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.
دیده شدند	—	آن دو دوستش	۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.

-۲۹۷- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجھول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
— د.	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌بر
شناسه‌ی جمع	نهاد جمع
— ند.	کتاب‌ها به دانشگاه بردہ می‌شو

۲۹۸- مجھول «خریده» در زمان‌های مختلف:

زمان	فعل مجھول	فعل معلوم
ماضی ساده	خریده شد	خرید
ماضی استمراری	خریده می‌شد	می‌خرید
ماضی بعید	خریده شده بود	خریده بود
ماضی مستمر	داشت خریده می‌شد	داشت می‌خرید
ماضی نقلی	خریده شده است	خریده است
استمراری نقلی	خریده می‌شده	می‌خریده
بعید نقلی	خریده شده بوده	خریده بوده
مستمر نقلی	داشته خریده می‌شده	داشته می‌خریده
مضارع اخباری	خریده می‌شود	می‌خرد
مضارع التزامی	خریده شود	بخرد
آینده	خریده خواهد شد	خواهد خرید

مثال

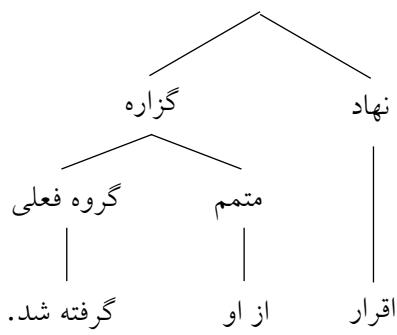
۲۹۹- فعل امر هم به ندرت مجھول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.

در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجھول استفاده نشود:

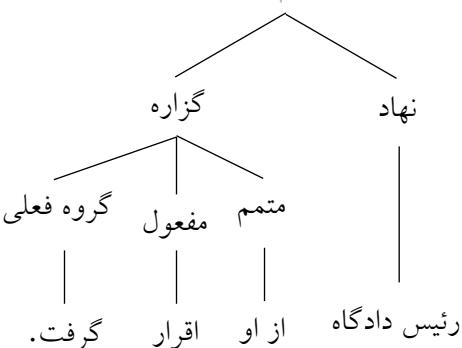
این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۳۰۰- اگر فعل به صورت مجھول به کار رود، نهاد اولیه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:

همان جمله در شکل مجھول



جمله‌ی معلوم چهار جزیی



۳۰۱- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». همچنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرگب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

- ۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.
- ۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

مثال

۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

۳۰۲- منفی کردن فعل‌ها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواز منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد

در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنيامد، فرونرفت، روی نداد.

۳۰۳- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» در می‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خواننده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشت. نشانه‌ی نهی در گذشته، به جای «ن» تکواز «م» بوده است: مکن، مرو، مدان

اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواز «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۳۰۴- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

- ۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟ در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیشتر. آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

۳۰۵- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.
مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه»، به صورت پرسشی درآورد.

- ۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

۳۰۶- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- **صفت بیانی عادی:** این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواز داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید

ب) صفت مرگب: از دو یا چند تکواز آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

۳۰۷- ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواز وابسته بیاید و فقط یک تکواز آزاد داشته باشد: خردمند، کارگاه، شادمان

د) صفت مشتق - مرگب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت و آمد، دوساله

-۳۰۸- **صفت فاعلی:** این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

-۳۰۹- الف) بن مضارع + نده ← شنونده، گوینده، رونده

ب) بن مضارع + ا (= مشبه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا

پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان

ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

-۳۱۰- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز

ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، نااهل، ناوارد

خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندره، خودجوش

-۳۱۱- * اگر پیشوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:
زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

-۳۱۲- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

-۳۱۳- * گاهی ساخت فعل امر به تنها یی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:
بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

-۳۱۴- * از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرگب به دست می‌آید که گروهی آن را مخفف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «ـ نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرگب مرخّم می‌نامند:
دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

-۳۱۵- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:
لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

-۳۱۶- **صفت مفعولی:** که بر دو گونه است:

الف) بن ماضی + ه / ه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده

ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

-۳۱۷- * هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل:

(در) گشوده، (پنجه) بسته، (برچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

-۳۱۸- ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است) بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقبل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجهول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

-۳۱۹- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنها‌یی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرگب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج‌دیده، ستم‌کشیده، مال باخته، بر باد رفته‌اند و صفت مرگب ساخته‌اند.

-۳۲۰- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / مه» از آخر آن می‌افتد:
 گل‌اندوده = گل‌اندود / پشممالود = پشممالود
 و گاهی نمی‌افتد: آبدیده، دلداده

-۳۲۱- **صفت لیاقت:** ساختمان آن چنین است:
 مصدر + ای = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

-۳۲۲- **صفت نسبی:** به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:
 ۱) اسم + ای ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.
 برخی از واژه‌های پایان به «ه / مه» به جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / مه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

-۳۲۳- ۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه
 برخی از واژه‌های پایان به «ه / مه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه
 ۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

-۳۲۴- ۴) اسم + ین / ینه ← زرین، زرینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه
 ۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه
 ۶) اسم + انى ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

-۳۲۵- ویژگی مذکور و مؤث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکور و مؤث نیست جز به ندرت، آن‌هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

-۳۲۶- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است.
 □ دیباچه: مقدمه

□ تحمیدیه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نشر یا نظم
 □ جمله‌ی سه جزوی استنادی با متمم است (به جای مسند، گروه متممی آمده است.)

-۳۲۷- طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

□ طاعتش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: طاعت او

□ شکرش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: شکر او

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

-۳۲۸- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.

حيات و ذات: سجمع

فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد

حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

-۳۲۹- پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

□ هر دو جمله سه جزئی گذرا به مستند: دو نعمت موجود است.

نهاد مستند فعل

شکری واجب است.

نهاد مستند فعل

-۳۳۰- فراش باد صبا را گفته ← را به معنای «به»: حرف اضافه

دایه‌ی ابر بهاری را فرموده ← را به معنای «به»: حرف اضافه

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده ← را به معنای «به»: حرف اضافه

-۳۳۱- بازش بخواند. باز اعراض کند. باز دیگرشن به تصرّع و زاری بخواند ... دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم.

□ باز او را بخواند ← ش: مفعول

بار دیگر او را به تصرّع بخواند ← ش: مفعول

دعوت او را اجابت کردم ← ش: مضاف‌الیه

امید او را برآوردم ← ش: مضاف‌الیه

-۳۳۲- هماوردت آمد، برآرای کار ← هماورد تو ← ت: مضاف‌الیه

برین برزمگیرتنان به جنگ آوریم ← آنها را ← شان: مفعول

تو را گر همی یار باید بیار ← اگر یار برای تو ← تو: متهم

مرا یار هرگز نیاید به کار ← به کار من نیاید ← من: مضاف‌الیه

بکوبمت زین گونه امروز یال ← یال تو ← ت: مضاف‌الیه

-۳۳۳- بونصر را بگوی: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

هزار هزار درم به مستحقان دهنده شکر این را: «را» معنای «برای» می‌دهد ← حرف اضافه

این چه رفت با بونصر فارابی بگفتم: «با» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

آغاچی خادم را گفت: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

در هر سفری ما را از این بیارند: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

۳۳۴- □ بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن.
امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می‌دارد.
مفعول مضافقالیه

□ خویشتن را ضیعتکی حلال خرند.
ضیعتکی حلال برای خویشتن خرند.
مفعول متمم

نیک: قید	۳۳۵- نیک کوفته شد.
نبشته آمد ← فعل مجھول: نوشته شد	نامه نبشته آمد.
داده آید ← فعل مجھول	پیغامی است سوی بونصر تا داده آید.
سخت: قید قید	خداآوند این سخت نیکو کرد.
نیکو: قید فعل	

۳۳۶- □ بونصر گفت: «ای سبحان الله» ← ای سبحان الله: صوت شگفتی
□ خدا خیرتان دهاد ← دهاد فعل در ساخت دعایی: الهی خیر به شما دهد.
□ امیر را هیچ ندیدمی ← هیچ: قید

از غصه: متمم	م ← مفعول	۳۳۷- □ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند.
آب حیات: مفعول	م ← متمم	□ و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند.
خبر: مفعول	م ← متمم	□ که در آن جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند.
این‌ها: مفعول	م ← متمم	□ مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند.
صبر و ثبات: مفعول	م ← متمم	□ که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند.

۳۳۸- □ خسوف‌های کژخیم شکوهش را به سیز بر می‌خیزند.
ش: ضمیر در نقش مضافقالیه / شکوه او
□ آن‌گاه که تاج بر سرش نهادند.
ش: ضمیر در نقش مضافقالیه / سر او
□ در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.
هم: ضمیر مبهم در نقش متمم

۳۳۹- □ اگر با وی نباشد بی وفایی
وی: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی
□ در او شیرین بود امید دیدار
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی
□ گهی پیراید او را گه دهد آب
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل
□ گهی از بهر او خوابش رمیده
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل
□ دهد او را شب و روز آب و دانه
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: بلبل

۳۴۰- □ از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاوس نمودی

آوردن ضمیر «او» برای غیر جاندار

□ او را مطوقه گفتندی ← آوردن «ای» استمرار را بعد از شناسه

□ هر یک خود را می کوشید ← آوردن «رای» حرف اضافه

□ سر خویش گرفت ← حذف شناسه قرینه‌ی لفظی

□ آن موش را زبرا نام بود ← رای فک اضافه

تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست

* تکوازها ← روز / ها / گر / رفت / Ø / گو / Ø / رو / Ø / باک / ز / است / Ø / تو / ب / مان / Ø / ای / آن /

که / چون / تو / پاک / ز / است / Ø (۲۶ تکواز)

* بیت ۷ جمله دارد.

مر زیان را مشتری جز گوش نیست

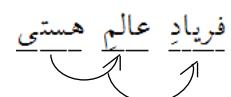
۳۴۲- محرم این هوش جز بی هوش نیست

* مشتری: نهاد

* مر: حرف زینت یا زائد است. از خصوصیات سبکی است. معمولاً با «را» همراه می شود. هر حالتی که آن «را»

داشت، «مر» نیز همان حالت را دارد.

۳۴۳- به نمودار پیکانی گروههای زیر توجه کنید:



۳۴۴- در ادب فارسی، منظومه‌هایی به نام «الهی‌نامه» یا «مناجات‌نامه» به یادگار مانده است که سوز و شور، لطافت و ذوق و زیبایی و رسایی در آن‌ها موج می‌زنند.

* نامه ← ساده

* الهی‌نامه ← مشتق مرکب

* مناجات‌نامه ← مرکب

* زیبایی ← ۳ تکواز

* رسایی ← ۳ تکواز

۳۴۵- از رحمت و مغفرت خداوندی سخن گفتن، بخش عمده‌ی این مناجات‌ها را تشکیل می‌دهد. سپس گوینده به عجز و نیاز می‌پردازد.

* سخن گفتن ← مشتق - مرکب

* مناجات ← ساده

* گوینده ← مشتق

-۳۴۶- پروردگارا، به درگاه تو پناه می‌آورم و تو نیز پناهم بخشن تا موجودی آزمند و خویشتن دوست نباشم. مگذار که صولت خشم، حصار برداری مرا درهم بشکند و حمله‌ی حسد، مناعت فطرت مرا به خفت و مذلت فروکشاند.

* (ا) پروردگارا ← حرف ندا

* آزمند ← مشتق

* صولت خشم ← اضافه‌ی استعاری

* حصار برداری ← اضافه‌ی تشییه‌ی

* حمله‌ی حسد ← اضافه‌ی استعاری

-۳۴۷- همه عزی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
 * جملات: همه عزی / و جلالی / همه علمی / و یقینی / همه نوری / و سروری / همه جودی / و جزایی
 * بیت ۸ جمله دارد.
 * همه عزی: همه ← ضمیر مبهم / عز → مسند

-۳۴۸- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی
 * جملات: ملکا / ذکر تو گویم / که تو پاکی / و خدایی / نروم جز به همان ره / که توام راه نمایی
 بیت، ۶ جمله دارد.

-۳۴۹- «همه» اگر با هسته همراه شود، صفت مبهم است، در غیر این صورت ضمیر مبهم می‌باشد.

-۳۵۰- معرب کلمات زیر در جلوی آنها آورده شده است:

روستا ← روستاق	کیش ← قیس	شوستر ← تستر	ازدها ← ضحاک	تریاک ← تریاق
----------------	-----------	--------------	--------------	---------------

-۳۵۱- دادپیشگی ← مشتق مرکب (عدالت و رزی)

دادگری ← مشتق (عادل بودن)

جورپیشه ← مرکب (ستمگر)

طرد ← ساده (دفع)

-۳۵۲- جا دارد چهره‌ی دلپذیر کاوه نموده شود. یعنی مردی رحمت کش و سال خورد و گوزپشت.

* نموده شود ← ساده

* رحمت کش ← صفت فاعلی مرکب مرخّم

* سال خورد ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

* گوزپشت ← خمیده

-۳۵۳- در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره‌ی انقلابی کاوهی آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنیش فراخواند، درفشی بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.

* بی‌نظیر ← مشتق

* چرمین ← صفت

* جنیش ← مشتق

* انقلابی ← صفت

* ضحاک ← بدل

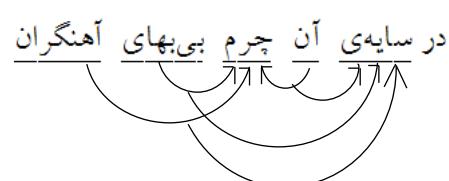
* برافراشت ← فعل پیشوندی

* اساطیر: جمع اسطوره

* درفش: پرچم

-۳۵۴- «در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران»

نمودار پیکانی جمله‌ی بالا به صورت زیر است:



همه شهر ایران به دیدن شدند

-۳۵۵- هیونان به هیزم کشیدن شدند

* «شدند» در هر دو مصراح، استنادی نیست و جمله دو جزئی می‌باشد.

* شهر ← مجاز از مردم

معنی بیت: شترها بارهای هیزم را می‌آوردند و تمام مردم ایران برای دیدن آمده بودند.

زهر باید خورد و انگارید قند

-۳۵۶- رشت باید دید و انگارید خوب

* انگارید خوب ← جمله‌ی ۴ جزئی با مفعول و مسند

(رشت را باید خوب انگارید.)

مسند مفعول

* بیت ۴ جمله دارد.

معنی بیت: باید بدی را دید و آن را خوب انگاشت. تلخی‌ها را چشید و آن را قند شیرین فرض کرد.

-۳۵۷- امروزه، به جای بعضی فعل‌های قدیمی، معادل‌هایی جایگزین شده است. بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از:

* باز رفتند ← برگشتند

* شوریدند ← شورش کردند

* بیرون گرفت ← بیرون آورد

* آواز داد ← فریاد کشید

بگفت از جان صبوری چون توان کرد

- ۳۵۸- بگفتا رو صبوری کن در این درد
- * صبوری (در هر دو مصراج) ← مفعول
- * از ← حرف اضافه (بدون)
- * جان ← متمم
- * درد - کرد ← جناس
- * جان ← استعاره از شیرین

بگفت این از خدا خواهم به زاری

- ۳۵۹- بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟
- * این بیت ۵ مفعول دارد.
- * مفعول فعل گفت، هرچیزی است که گفته شود.
- * داری - زاری ← جناس

بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

- ۳۶۰- بگفتا گر کند چشم تو را پیش؟
- * بیت ۵ جمله دارد. (جمله‌ی «چه کار می‌کنی؟»، بین دو مصراج، به قرینه‌ی معنوی حذف شده اما در شمارش جملات به حساب می‌آید.)
- * «ش» در دارش ← مضاف‌الیه برای «پیش» (جهش ضمیر)

بگفت آری، چو خواب آید، کجا خواب؟

- ۳۶۱- بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟
- * «ش» در شبش ← مفعول
- * بیت ۶ جمله دارد.

معنی بیت: خسرو گفت: آیا هر شب او را در خواب به زیبایی مهتاب می‌بینی؟ فرهاد گفت: آری به شرط آن که خواب به چشمان من بیاید. اما از خواب خبری نیست.

ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم

- ۳۶۲- گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق
- * «ش» در بینمش ← مفعول
- * «م» در مگرم ← مضاف‌الیه برای اشتیاق
- * بیت ۵ جمله دارد.

وای پای پسرم خورد به سنگ

- ۳۶۳- آه دست پسرم یافت خراش
- * آه - وای ← صوت (جمله محسوب می‌شود.)
- * بیت ۴ جمله دارد.
- * دست - پا ← مراعات نظیر

۳۶۴- محاوره نوعی طرز بیان است که در آن جمله‌ها کامل گفته نمی‌شوند و معمولاً کاسته و کوتاه می‌گردند. «مگه چشت کوره؟» که در اصل بوده است: مگر چشم تو کور است. یا مثلاً «می‌خواستی زودتر بگی» که معادل است اگر می‌خواستی باید زودتر بگویی.... در داستان‌ها و رمان‌ها نقل قول مستقیم معمولاً به زبان شکسته نوشته می‌شود.

۳۶۵- نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می‌شکند.

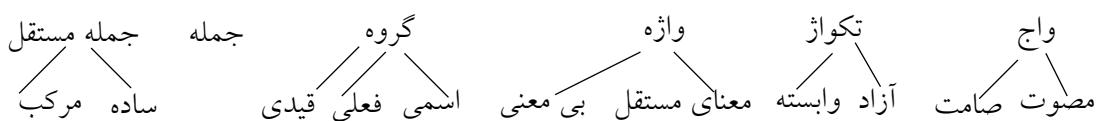
- * جانش ← ش مفعول است.
- * دادمش ← ش متمم است.
- * دریغا شبه جمله و صوت است.

-۳۶۶- دستور علمی است که به نوع و نقش کلمات توجه می کند.

نوع کلمات: اسم، فعل، حرف، صوت، ضمیر، صفت، قید

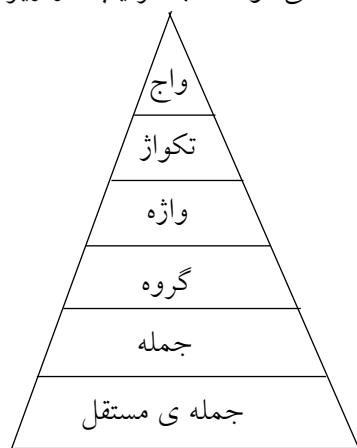
نقش کلمات: فعل، نهاد، مفعول، مسند، قید، صفت، مضافقالیه، متمم، مناد، بدل، شاخص، معیّز

-۳۶۷- واحدهای زبان (زنگیره‌ی گفتار) به ترتیب عبارتند از:



واج (صدا) کوچکترین واحد و جمله‌ی مستقل بزرگترین واحد زبانی است.

-۳۶۸- جمله‌ی مستقل از واحدهای کوچکتری ساخته می‌شود که به ترتیب در زیر نشان داده شده‌اند:



-۳۶۹- یکی از دشواری‌های زبان‌شناسی تعریف مقوله‌ها یا واحدهای زبانی است. می‌توان هر واحد زبانی را با توجه به واحد بالاتر یا پایین‌ترش تعریف و توصیف نمود. برای مثال در تعریف گروه می‌توان گفت:

- آن واحد زبانی است که از یک یا چند واژه تشکیل شده است.

: یا:

- آن واحد زبانی است که بین واژه و جمله قرار دارد.

-۳۷۰- واج: کوچکترین واحد صوتی زبان است که معنایی ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می‌کند.

«واج» صورت گفتاری زبان است در حالی که «حرف» صورت نوشتاری زبان است.

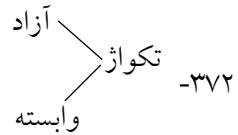
تعداد واج‌ها در زبان فارسی ۲۹ تاست و تعداد حرف‌ها در زبان فارسی ۳۳ تاست (یا همزه)

-۳۷۱- واج‌ها به دو قسمت مصوّت‌ها و صامت‌ها تقسیم می‌شوند:

مصوّت ← ای و

صامت ← ب / پ / ت / پ / ج / ح / خ / د / ذ / ر / ز / ش / ع / غ / ف / ک / گ / ل / م / ن / و / ای
ط س ه ر ظ ض ق

پس ۶ مصوّت و ۲۳ صامت داریم و در مجموع در زبان فارسی ۲۹ واج داریم.



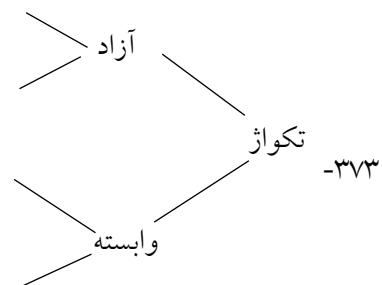
تکواز آزاد: تکوازی است که معنا و کاربرد مستقلی دارد، مانند: گوسفند، بیابان، ابریشم و
 تکواز وابسته: تکوازی است که کاربرد و معنای مستقلی ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. مثل:
 گار ← پرهیزگار / ی ← خوبی / هم ← هم صحبت / ها ← کتابها و

قاموسی: قلم، کیف، درخت، آدم و

دستوری: از، به، با، در، برای و

تصریفی: علامت‌های جمع، ی نکره، تر، ترین، شناسه‌ی فعل،
 (نه) نفی فعل، می، ب (بر سر فعل)

اشتقاقی: ی مصدری - خوبی / گار - آموزگار / ش - دانش / مند -
 هنرمند / با - باکلاس / دان - گلدان و ...



-۳۷۴- تکوازهای وابسته را نیز می‌توانیم «وند» بنامیم. از این نظرگاه سه نوع «وند» داریم:

- ۱ - پیشوند: با ← با ادب / بی ← بی ادب / هم ← هم صحبت و ...
- ۲ - میانوند: ا ← سراسر / و ← گفت و گو / تا ← سرتاسر و
- ۳ - پسوند: بان ← آسیابان / ا ← کوشما / ستان ← کودکستان و

-۳۷۵- * در شمارش تعداد تکوازها، نقش نمای اضافه (کسره ـ) یک تکواز محسوب می‌شود.

* شناسه‌ی تهی (\emptyset) اگرچه نمود آوایی ندارد اما یک تکواز محسوب می‌شود.

-۳۷۶- مثال: رفت ← ۲ تکواز: رفت + \emptyset

* علی مریض است. ۲ تکواز است ← است + \emptyset

* علی مریض بوده است. ۳ تکواز است ← بوده + ه + است

-۳۷۷- * فعل «است» اگر فعل اصلی باشد دو تکواز است (است + ϕ)

* شناسه‌ی فعل یک تکواز محسوب می‌شود.

رفته ام رفتند

۱ تکواز ۱ تکواز

-۳۷۸- * واج میانجی تکواز محسوب نمی‌شود.

دانشجو + صامت میانجی «ی» + ی نکره دانشجویی به کلاس آمد.

-۳۷۹- واژه: واحدی از زبان است که از یک یا چند تکواز تشکیل می‌یابد.

واژه گاهی مفهوم مستقل دارد ← کیف، رفته بودند، کتابها

یا گاهی مفهوم مستقل ندارد ← حروف اضافه، نقش نمای مفعولی «را»،

با، در، حمله، میان، کن ← نقش نمای اضافه (که)، (که)، (که)، (که)، (که)، (که)

* نقش نمای اضافه (کسره) هم یک تکواز و هم یک واژه است.

* حروف ربط و حروف اضافه هم یک تکواز و هم یک واژه محسوب می‌شوند.

* نقش نمای مفعول «را» هم یک تکواز و هم یک واژه است.

* علامت‌های جمع یک واژه محسوب نمی‌شوند: علم = ۱ واژه ← علمها = ۱ واژه

-۳۸۲- گروه: از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود که از یک هسته تشکیل می‌شود و می‌تواند وابسته‌هایی نیز داشته باشد.

* وابسته‌های پیش از هسته را وابسته‌های پیشین می‌نامیم.

* وابسته‌های پس از هسته را وابسته‌های پسین می‌نامیم.

* وجود هسته اجباری و وجود وابسته در گروه، اختیاری است.

-۳۸۳- گروه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

الف) گروه اسمی

ب) گروه فعلی

ج) گروه قیدی

-۳۸۴- * گروه قیدی، نقش قید دارد و می‌توان آن را از جمله حذف کرد زیرا اولاً قید در جمله نقش توضیحی دارد. ثانیاً اگر از جمله حذف شود، به ارکان اصلی جمله آسیب نمی‌رسد و معنی جمله ناقص نمی‌شود: علی دیروز از مدرسه با اتوبوس گازسوز به خانه آمد ← علی آمد.

-۳۸۵- الف) گروه اسمی

وابسته‌های پیشین

۱ - صفت اشاره + هسته

۲ - صفت مبهم + هسته

۳ - صفت پرسشی + هسته

۴ - صفت تعجبی + هسته

۵ - صفت شمارشی + هسته

۶ - صفت عالی + هسته

۷ - شاخص + هسته

۱ - صفت اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان + هسته

۲ - صفت مبهم: هر، هیچ، فلان، چند، مقداری، تعدادی، برحی و ... + هسته

۳ - صفت پرسشی: چند، کدام، کدامیں، چه، چندمین + هسته

۴ - صفت تعجبی: چه، عجب + هسته

اصلی: اعداد اصلی (یک، دو، سه، چهار و) + هسته

۵ - صفت شمارشی

ترتیبی نوع اول: (عدد + پسوند مین) - چهارمین، پنجمین و ... + هسته

۶ - صفت عالی (صفت + ترین) ← عالی‌ترین، زیباترین و ... + هسته

-۳۸۷- ۷ - شاخص: عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نقش نما و نشانه‌ای بلافاصله قبل از هسته می‌آیند.

شاخص نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته‌ی گروه اسمی خود است.

* ۳۸۸- اگر شاخص همراه با نقش‌نما بیاید، دیگر شاخص نیست:
 مهندس احمدی را دیدم (مهندس: شاخص / احمدی: هسته)
 مهندس این ساختمان عمومی حسن است (مهندس: هسته)

- ۳۸۹- بعضی از شاخص‌ها ممکن است بعد از هسته بیاید:
آقا علی را دیدم
 شاخص هسته

علی آقا را دیدم.
 هسته شاخص

* وابسته‌های پیشین هنگامی وابسته نامیده می‌شوند که همراه هسته بیایند و توضیحی به هسته بیفزایند در غیر این صورت وابسته نیستند:
 آن کیف را دیدم (آن: وابسته‌ی پیشین ← صفت اشاره) / آن را دیدم (آن: ضمیر اشاره ← هسته)

- ۳۹۰- الف) چه + هسته
 (صفت پرسشی)
 چه کتابی خریدی؟
 ب) چه + هسته
 (صفت تعجبی)
 چه کتاب جالبی!

- ۳۹۱- الف) چند + هسته
 (صفت پرسشی)
 چند کتاب خریدی؟
 ب) چند + هسته
 (صفت مبهم)
 چند کتاب خریدم.

- ۳۹۲- وابسته‌های پسین
 ۱ - ی نکره
 ۲ - علامت‌های جمع
 ۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲
 ۴ - مضارف‌الیه
 ۵ - صفت بیانی

۱ - «ی» نکره ۳۹۳

«ی» انواع مختلفی دارد که یکی از انواع آن «ی نکره» است.

دانشجویی وارد کلاس شد.

ی نکره

دوران دانشجویی یادش به خیر!
ی مصدری

علامت های جمع فارسی: ها، ان

علامت های جمع غیرفارسی: ين، ات، ون و

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲: (عدد + م) ← دوم، سوم و

۴ - مضاف الیه

۵ - صفت بیانی

برای تشخیص مضاف الیه و صفت بیانی، ابتدا باید انواع ترکیب را بشناسیم:

۳۹۵ - انواع ترکیب:

۱ - ترکیب وصفی (موصوف + نقش نمای اضافه (ـ) + صفت)

۲ - ترکیب اضافی (مضاف + نقش نمای اضافه (ـ) + مضاف الیه)

کتاب زیبا	کتاب علی
صفت	مضاف الیه

۳۹۶ - راه تشخیص صفت و مضاف الیه:

ترکیب وصفی	}
+ است	

ترکیب اضافی	}
ترکیب وصفی	

ترکیب اضافی	}
+ تر	

اگر این دو سوال جواب منطقی داشت، آن ترکیب، وصفی است و در غیر این صورت اضافی است.

کتاب زیبا است ← با معنی
زیبا: صفت ←
کتاب زیباتر ← با معنی

کتاب علی است ← با معنی
علی: مضاف الیه ←
کتاب علی تر ← با معنی

لازم به ذکر است که موصوف و مضاف نقش نحوی نیستند و بنا بر جایگاه قرار گرفتن آنها در جمله نقش‌های متعددی از جمله نهاد، مفعول، مسند و ... می‌گیرند.

-۳۹۸- توجه شود که گروه می‌تواند فقط از یک واژه (هسته) نیز تشکیل یافته باشد و وابسته‌های پیشین و پسین نداشته باشد:

پسر	کتاب	خرید
گروه اسمی	گروه افعالی	گروه اسمی

-۳۹۹- هسته‌ی گروه اسمی به تنها یعنی نقش دستوری نیست و در جایگاه‌های مختلف می‌تواند نقش‌های متفاوتی بگیرد:

* آن پسر کوچک، مؤدب است.

گروه اسمی (هسته = پسر ← نهاد)

* من آن پسر کوچک را دیدم.

گروه اسمی (هسته = پسر ← مفعول)

-۴۰۰- گروه اسمی نیز در جملات گوناگون، نقش‌های متفاوتی می‌گیرد:

* آن چهار کتاب جیبی، خواندنی است.

گروه اسمی (نقش: نهاد)

* آن چهار کتاب جیبی را خواندم

گروه اسمی (نقش: مفعولی)

-۴۰۱- راه تشخیص هسته‌ی گروه اسمی:

هسته در صورتی که وابسته‌ی پیشین و حروف اضافه قبل از آن نیاید، اوّلین کلمه‌ی گروه اسمی است.
پس می‌توان از راست به چپ شروع کرد و وابسته‌های پیشین را حذف نموده (در صورت وجود داشتن) و به هسته رسید.

آن دو کتاب زیبا (آن: صفت اشاره / دو: صفت شمارشی)

-۴۰۲- کتاب‌های دانش‌آموز زرنگِ کلاس پنجم

هسته

چون اوّلین واژه، وابسته پیشین نیست، پس خود هسته گروه اسمی است.

آن را خریدم.

هسته

«آن» هسته است و نه وابسته‌ی پیشین چون همراه جزء دیگری به نام هسته نیامده است که توضیحی به آن بیفزاید.

-۴۰۳- گروه اسمی:

صفت اشاره / صفت پرسشی / صفت مبهم / صفت تعجبی / صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی نوع اول) / صفت عالی / شاخص / هسته / علامت‌های جمع / «ای» نکره / صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم / مضافق‌الیه / صفت یانی

-۴۰۴- ب) گروه فعلی: همان فعل‌های گوناگون می‌باشد.

هسته‌ی هر گروه فعلی «بن فعل» است.

بن ماضی → مصدر بدون (ن) پایانی: گرفتن → گرفت

بن فعل → بن مضارع → فعل امر بدون (ب) آغازی: گرفتن → بگیر → گیر

* بن ماضی را «مصدر مرخم» نیز می‌نامند.

٤٠٥- ج) گروه قیدی:

هسته‌ی هر گروه قیدی، اسم یا قید است.

قیدها یا نشانه‌دار هستند (یعنی از روی ظاهر می‌توان قید بودن آن‌ها را تشخیص داد) یا بی‌نشانه.

٤٠٦- قید

جمله‌ها براساس نوع فعل دارای دو، سه یا چهار جزء اصلی‌اند. علاوه بر اجزای اصلی، می‌توان گروه‌ها و عناصر دیگری را نیز در جمله به کار برد که حذف آن‌ها از جمله، به دستوری بودن آن آسیبی نمی‌رساند.

٤٠٧- مثال: الف) دیروز عصر علی باعجله کتاب را از روی میز مطالعه‌اش برداشت.

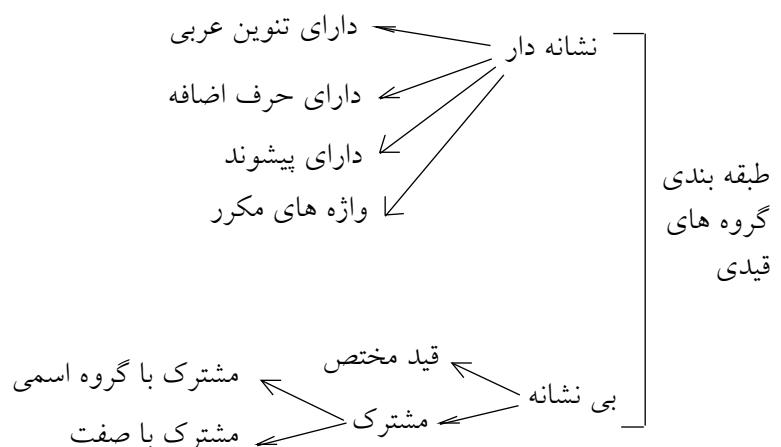
در این جمله با توجه به فعل «برداشت»، اجزای اصلی جمله عبارتند از: نهاد + مفعول + فعل یعنی: ب) علی کتاب را برداشت.

با وجود حذف گروه‌هایی از جمله‌ی «الف» و خلاصه کردن آن به صورت جمله‌ی «ب» باز جمله دستوری است. در حالی که اگر هر کدام از سه جزء «ب» را بدون قرینه حذف کنیم، جمله غیردستوری می‌شود.

گروه‌هایی که در صورت حذف آن‌ها از جمله، جمله غیردستوری نشود- یعنی فعل به آن‌ها نیازمند نباشد- گروه‌های قیدی هستند. گروه‌های قیدی جمله‌ی «الف» عبارتند از:

۱- دیروز عصر ۲- باعجله ۳- از روی میز مطالعه‌اش

٤٠٨- * ساده‌ترین راه شناخت گروه قیدی، امکان حذف آن از جمله است.



٤٠٩- الف) گروه‌های قیدی نشانه‌دار: این طبقه از گروه‌های قیدی علامت صوری دارند و به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- کلمات تنوین‌دار: همه‌ی کلمات تنوین‌دار عربی در این دسته قرار می‌گیرند: مطمئناً، لطفاً، یقیناً، اصلاً، حتماً و ...
- ۲- قیدهای دارای حرف اضافه/ متهم‌های قیدی (= حرف اضافه + اسم) چنانچه گروه «حرف اضافه + اسم» در جمله به گونه‌ای باید که امکان حذف آن وجود داشته باشد و فعل به آن نیازمند نباشد، «متهم قیدی» است و تفاوت آن با متهم (متهم فعلی) این است که حذف «متهم» موجب غیردستوری بودن جمله می‌شود اما متهم قیدی چنین نیست.

۳- قیدهای پیشوندی

پیشوند + اسم، مانند: به تدریج، به ندرت، باشتاب، به سختی و ...

تفاوت‌های حرف اضافه با پیشوند: حرف‌های اضافه از نظر ظاهر مانند پیشوندند اما دارای دو تفاوت زیرند:

الف) حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است، یعنی، پیشوند در واژه‌سازی فعالیت می‌کند. در حالی که حوزه‌ی عمل حرف اضافه جمله است، در ساختمان جمله به کار می‌رود و متهم می‌سازد. به همین دلیل «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است، مثلا: به چابکی = چابک / به کندی = کند و ...

۴۱۰- مثال: او به گل می‌ماند (حذف متمم) ← او می‌ماند

در صورت حذف، جمله غیردستوری می‌شود. پس «به گل» متمم (متمن فعلی) است. او به مدرسه می‌رود (حذف متمم) ← او می‌رود.

با حذف «به مدرسه» جمله باز دستوری است پس «به مدرسه» متمم قیدی است. متمم‌های قیدی، قیدهای نشانه‌دار هستند.

۴۱۱- ب) پیشوند یک تکواز وابسته (وند اشتقاچی) است و معمولاً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند: به (پیشوند) + سخنی (اسم) ← به سخنی (قید)

در حالی که حرف اضافه یک تکواز آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد: به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۴۱۲- جمله

جمله سخنی است که بتوان آن را به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد.

نهاد (صاحب خبر): کسی یا چیزی است که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم:

آن دو پسر از مدرسه آمدند.

نهاد

گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود:

آن دو پسر از مدرسه آمدند.

گزاره

۴۱۳- هر جمله حتماً فعل دارد یا می‌توان به آن فعل افزود.

* من مسلمانم

قبله‌ام یک گل سرخ (سهراب سپهری)

من مسلمانم

قبله‌ام یک گل سرخ (است) ← جمله (چون ۲ فعل دارد)

۴۱۴- فعل به تنهایی می‌تواند یک جمله باشد و به همین دلیل هسته‌ی هر جمله فعل آن است چون بدون فعل، جمله کامل نیست:

۱ - آمد ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)

۲ - کارکنان سازمان آتش‌نشانی در تمام ساعت شبانه‌روز، با دقّت و دلسوزی و تلاش بسیار تمام مطالب و نکات مهم را به دانش‌آموزان و همه‌ی مراجعه‌کنندگان یاد می‌دادند ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)

۴۱۵- راه شناسایی نهاد:

چه کسی یا چه چیزی + فعل جمله ← گروه اسمی نهاد

مثال: لیلی ز گزاف یاوه‌گویان در خانه‌ی غم نشست مویان

چه کسی + (در خانه‌ی غم) نشست ← لیلی (گروه اسمی نهاد)

۴۱۶- راه شناسایی گزاره:

پس از شناسایی نهاد و البته مرتب کردن جمله از نظر دستوری (نهاد + ... + فعل) آنچه باقی می‌ماند، گزاره است.

لیلی ز گزاف یاوه‌گویان، مویان در خانه‌ی غم نشست

گزاره

* ۴۱۷- فعل همواره جزئی از گزاره است یعنی گزاره ممکن است فقط از فعل تشکیل شده باشد یا از فعل و اجزای دیگری (مانند مفعول، مسنده و ...)

* مرتب کردن جمله از نظر دستوری بدین صورت است:
نهاد + + فعل

قبل از مشخص کردن نهاد و گزارهی هر جمله، آن جمله را بدین صورت مرتب می‌کنیم:
نهاد + + فعل

- ۴۱۸- شناسه‌ی فعل را نهاد پیوسته می‌نامیم زیرا همانند نهاد، شخص فعل را مشخص می‌نماید:
آمدم ← نهاد: من

نهاد پیوسته
آمدی ← نهاد: تو
نهاد پیوسته

- ۴۱۹- بدیهی است که در هر جمله اولین گروه آن جمله لزوماً گروه اسمی نهاد نیست. نهاد را می‌توان به راحتی از روی فعل و شناسه‌ی آن تشخیص داد:

به رغم دشمنان بنواز ما را
فعل

صورت دستوری جمله: نهاد + + فعل ← (تو) به رغم دشمنان ما را بنواز
فعل

۴۲۰- جمله‌ی مستقل

جمله‌ای است که معنای کامل و مستقلی دارد.

جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبان است که از اجزای کوچک‌تری تشکیل یافته است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست.

مثال: «اگر خوب درس بخوانید» اگرچه یک جمله است اما مستقل نیست چون معنای کاملی ندارد.

«اگر خوب درس بخوانید، موفق می‌شوید» یک جمله‌ی مستقل است چون معنای کاملی دارد.

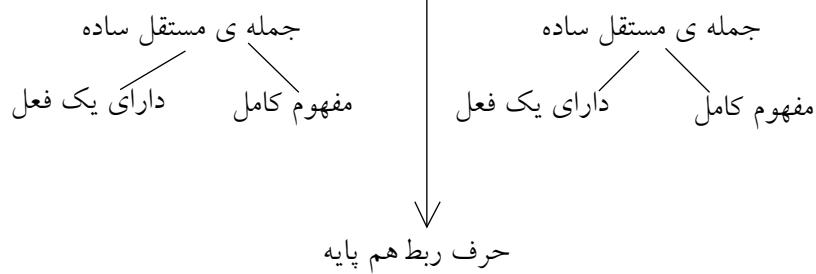
۴۲۱- انواع جمله‌ی مستقل:

۱- جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای است که از نظر معنا کامل است و فقط دارای یک فعل است.

چو (مانند) عیاران سرمست آن پری‌چهر (شیرین) به پای شه در افتاد از سرِ مهر (نظمی)
آن پری‌چهر چو عیاران سرمست از سرِ مهر به پای شه در افتاد.

مفهوم کامل
جمله‌ی مستقل ساده
یک فعل

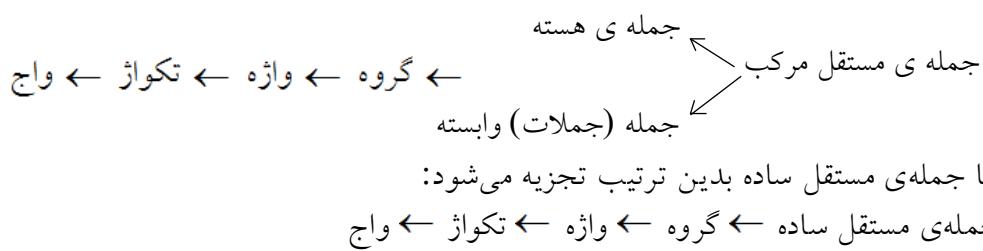
-۴۲۲- جملات مستقل ساده را می‌توان جملات هم‌پایه نیز نامید که بین آنها حروف ربط هم‌پایه می‌تواند بیاید:
 علی از مدرسه به خانه آمد و لی مادر هنوز از سر کار برنگشته بود.



-۴۲۳- جمله‌ی مستقل مرکب:

جمله‌ای با مفهوم کامل است که بیشتر از یک فعل دارد.
 جمله‌ی مستقل مرکب از یک جمله به عنوان جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله به عنوان جمله (جملات) وابسته تشکیل می‌شود.
 * جمله‌ی هسته را پایه و جمله‌ی وابسته را پیرو نیز می‌نامند.

-۴۲۴- جمله‌ی مستقل مرکب بدین ترتیب تجزیه می‌شود:



-۴۲۵- راه تشخیص جمله‌ی هسته و وابسته:

حروف ربط وابسته‌ساز + جمله‌ی وابسته

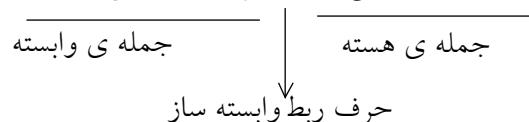
جمله‌ی باقی‌مانده جمله‌ی هسته (پایه) است.

مثال: اگر خوب درس بخوانید، حتماً موفق می‌شوید.

حروف ربط وابسته ساز جمله‌ی وابسته جمله‌ی هسته

-۴۲۶- جمله‌ی هسته می‌تواند جمله‌ی ابتدایی نیز باشد.

مثال: حتماً موفق می‌شوید اگر خوب درس بخوانید.



* حروف ربط وابسته‌ساز عبارتند از: که، تا، اگر، چون، هنگامی که، زمانی که، با این‌که، زیرا، با وجود این‌که، اگرچه، وقتی که، همین که، همین طور که و

-۴۲۷ «چو» و «چون» ← حرف ربط وابسته‌ساز: به معنی «وقتی که، زمانی که»
چون به بصره رسیدیم از بر亨گی و عاجزی به دیوانگان ماننده بودیم.
 وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز)

«چو» و «چون» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): به معنی «مانند، مثل»
 در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست
 از جای چو مار حلقه برجست
 مانند (حرف اضافه)

-۴۲۸ «تا» ← حرف ربط وابسته‌ساز: اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی ندهد.
 به بیمارستان رفتم تا دوستم را عیادت کنم.
 حرف ربط وابسته‌ساز

-۴۲۹ «تا» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی بدهد.
 از پاریز تا پاریس
 حرف اضافه (فاصله‌ی مکانی)
 به شب تا روز گوهر بار بودی
 حرف اضافه (فاصله‌ی زمانی)

* «که» در جملات مستقل مرکب گاهی ممکن است حذف شود.
 من یقین داشتم (که) تو در کنکور موفق می‌شوی.
 * اگر حروف ربط هم‌پایه‌ساز، دو یا چند جمله را به هم ارتباط دهد دیگر جمله‌ی وابسته و هسته نداریم و تمامی آن جملات، جملات مستقل ساده یا همان جملات هم‌پایه هستند.
 حروف ربط هم‌پایه‌ساز: و، یا، اما، لیکن، سپس و
 علی به کلاس آمد سپس سعید آمد اما محمد هرگز نیامد.
 حرف ربط هم‌پایه‌ساز حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۴۳۱- ساختمان فعل:

فعل از نظر اجزای تشکیل دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب.

فعل ساده آن است که بن مضارع آن تنها یک تکواز باشد به عبارت دیگر، ملاک ساده بودن فعل، بن مضارع آن است:

بن شین	خند	آ	خور	گو	بین	فعال
نشین						خوردیم می‌آید
						خندیده بودی می‌نشیند

-۴۳۲ اگر به اول برخی از فعل‌های ساده یک «وند» افزوده شود، به فعل پیشوندی تبدیل می‌گردد.

درآورد، برآورده، باز آورد	آورد	بر	باز	گشت	برگشت	باز، بر	برگشت، برگشت	درآورده، برآورده، باز آورده
برخورد، فروخورد	خورد	فرو	خورد	آمد	درآمد	برآمد	برآمد، باز آمد	برخورد، فروخورد
+ بن ساده	← فعل پیشوندی	بن ساده	فعل	خوردیم	آن	خوردیم	آن	خورد

۴۳۳- تکوازهای «بر، باز، فرود، فرا، پس، و» اگر پیش از فعل ساده بیایند و معنی آن را تغییر دهند یا نه، فعل پیشوندی می‌سازند. گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تاثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند، مثل: شمردن و برشمردن/ افراشتن و برافراشتن که هر دو (چه ساده و چه پیشوندی) یک معنی دارند.
برخی از فعل‌های پیشوندی امروزه به شکل ساده کاربرد ندارند: برخاستن.

۴۳۴- ساختمان فعل‌های پیشوندی:

- ۱ - با پیشوند «بر»: برگرفتن، برچیدن، برافتادن، برخاستن، برداشت، برآشتن، برانگیختن و ...
- ۲ - با پیشوند «در»: درآمدن، دریافتن، در رفت، درگذشتن، درماندن، درگرفتن، در بردن و
- ۳ - با پیشوند «باز»: بازگشتن، بازماندن، باز یافتن، بازآوردن، بازگرداندن، باز فرستادن و
- ۴ - با پیشوند «فرو»: فروگرفتن، فرورفت، فرودادن، فروبردن، فروماندن و ...
- ۵ - با پیشوند «وا»: واماندن، وادادن، واگذاشتن، واخواستن، وارفت، وارفت و ...
- ۶ - با پیشوند «ور»: ورآمدن، ورافتادن، وررفتن.
- ۷ - با پیشوند «فرا»: فراخواندن، فراگرفتن.
- ۸ - با پیشوند «پس»: پس دادن، پس گرفتن، پس افتادن.

۴۳۵- فعل مرکب:

اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل «فعل مرکب» است: حاصل کرد، روی داد، دل بست، گوش داد و ...

۴۳۶- در زبان فارسی بعضی از فعل‌های ساده به دو جزء تجزیه می‌شوند، یک جزء نقش مسندي یا مفعولی یا دارد و جزء دیگر یک فعل عمومی است با معنایی اندک:
کوشید = کوشش کرد
خراشید = خراش داد
می‌سزد = سزاوار است
می‌ماند = مانند است

۴۳۷- فعل‌های ساده‌ای که به دو جزء تجزیه می‌شوند، الزاماً فعل مرکب نیستند، بلکه مرکب بودن ضوابط دیگری دارد. مثلاً در کوشش کرد، «کوشش» مفعول است:
کوششی بکن (مانند) ← کتابی بیاور
کوششی را بکن (مانند) ← کتابت را بیاور
کوشش بکن (مانند) ← کتاب بیاور

۴۳۸- طرز تشخیص فعل مركب

وقتی دو کلمه با هم ترکیب می‌شوند، تشکیل یک واحد می‌دهند و دیگر جزء اول گسترش‌پذیر نیست، مثلاً کلمه‌ی رود که اسم ساده است به تنها ی گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت: رود جاری، رودها، رودی و ... اما وقتی با کلمه‌ی خانه ترکیب شد، کلمه‌ی مركب می‌سازد و دیگر نمی‌توان گفت: رودهای خانه، رود جاری خانه، رودی خانه.

این نکته در مورد فعل مركب نیز صادر است، مثلاً می‌گوییم: «سعادتی بزرگ به من دست داد»

دست داد در این جمله مركب است و نمی‌توان آن را گسترش داد و گفت: سعادتی به من دست‌ها داد/ دستی داد/ دست زیاد داد. اما «کوشش کرد» به این دلیل فعل مركب نیست که می‌توان گفت: کوشش‌ها کرد/ کوششی کرد/ کوشش خود را کرد و ...

۴۳۹- فعل در صورتی مركب است که:

۱- فعل عمومی آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه‌ی نحوی نداشته باشد، یعنی کلمه‌ی همراه فعل، مستند، مفعول و ... نباشد.

۲- جزء پیش از فعل گسترش‌پذیر نباشد. اگر بتوان جزء پیش از فعل را گسترش داد، فعل مركب نیست. زیرا دو واژه که با هم ترکیب می‌شوند، جزء نخست آن گسترش‌پذیر نیست.

۴۴۰- واژه‌ی «کار» در جمله‌ی «او کار کرد» گسترش‌پذیر است زیرا می‌توان گفت: کاری کرد، کارها کرد، کارهایش را کرد پس «کرد» فعل ساده و «کار» در همه مثال‌های بالا مفعول است.

اما واژه‌ی «دریافت» در جمله‌ی «او امانت را دریافت کرد» گسترش‌پذیر نیست مثلاً نمی‌توان گفت: امانت را دریافت کرد یا امانت را دریافت خوبی کرد و ... پس «کرد» در این مثال فعل ساده نیست.

۴۴۱- در فعل مركب دو معیار زیر مورد توجه است:

۱- هر فعل باید دقیقاً در همان جمله و بافتی که به کار رفته در نظر گرفته شود چون در کاربرد دیگر احتمالاً معنایی دیگر خواهد داشت و این دو با شباهت ساختی نباید از یک مقوله تلقی شوند، مثل دو مثال زیر:

۱- علی کتاب را دوست دارد (فعل مركب: دوست دارد)

۲- علی تعداد زیادی دوست دارد. (فعل غیرمرکب: دارد)

۴۴۲- معیار ساده یا مركب بودن، کاربرد طبقه‌ی تحصیلکرده در زبان نوشتاری کتاب‌های درسی است؛ یعنی ساخت مورد نظر باید عملاً به کار رود و تنها کافی نیست که بگوییم اگر به کار رود، مردم آن را می‌فهمند، مثلاً اگر جمله‌ی «علی جشنی ترتیب داد» به صورت «علی جشنی را ترتیب خوبی داد» گفته شود، معنای آن فهمیده می‌شود اما عملاً کاربردی ندارد چون جمله‌ی درستی نیست.

۴۴۳- برخی از افعال مركب در حقیقت عبارات کنایی هستند که امروزه دیگر از نظر ادبی جزء کنایه‌های غیرزايا (= مرده) محسوب می‌شوند، بنابراین افعال مركب را می‌توان بر این اساس تقسیم‌بندی کرد:

الف) فعل مركب با همکرد (فعل عمومی)

ب) فعل مركب (عبارت‌های کنایی مرده یا عبارت‌های فعلی)

۴۴۴- الف) فعل‌های مرکب با فعل عمومی:

* مصدرهای زیر در حکم مثال است. مرکب یا غیرمرکب بودن آنها را باید در جمله بررسی کرد:

- ۱ - «کردن»: بازگو کردن، فروگذار کردن، عوض کردن، مطرح کردن، اداره کردن و ...
- ۲ - «داشتن»: نگاه داشتن، دوست داشتن، وجود داشتن، دریافت داشتن و
- ۳ - «آمدن»: فراهم آمدن، پدید آمدن، سرآمدن
- ۴ - «یافتن»: انتقال یافتن، خلاص یافتن، راه یافتن، دست یافتن، رهایی یافتن و
- ۵ - «دادن»: انجام دادن، راه دادن، سوق دادن، جای دادن و ...
- ۶ - «گذاشتن»: کنار گذاشتن، باقی گذاشتن.
- ۷ - «شدن»: بیان شدن، عوض شدن، حاصل شدن، شروع شدن، قبول شدن و
- ۸ - «ماندن»: باقی ماندن، جا ماندن

۴۴۵- ب) بقیه‌ی فعل‌های مرکب (کنایی و عبارت‌های فعلی):

به حرف آمدن، به سر آمدن، بر هم زدن، از اعتبار افتادن، از رونق افتادن، به تنگ آمدن، به وجود آمدن، به خرج دادن، به صدا درآوردن، به شمار آوردن، دست گذاشتن، دست برداشتن، به گردن گرفتن، به هدر دادن، (ابرو) درهم کشیدن، به جریان افتدن، در نظر گرفتن، به حساب آوردن و

۴۴۶- اصولاً برخی از واژه‌ها که بیش از فعل عمومی می‌آیند، خود گسترش‌پذیر نیستند، مانند «بیدار» در «بیدار شد». به عبارت دیگر، بیدار در این جمله - گرچه گسترش نمی‌یابد- مسند است. زیرا بیدارتر در برابر بیدار وجود ندارد چون انسان یا خواب است یا بیدار. اما صفت بیدار (آگاه و هوشیار) درجاتی دارد که براساس آن معنی می‌توان گفت:
«این ملت کم کم بیدارتر شد»

۴۴۷- **فعل کمکی**: برای ساختن فعل‌های ماضی بعيد، التزامی، نقلی، مستمر و مضارع مستمر و آینده و فعل‌های مجھول علاوه بر فعل اصلی از فعل‌های دیگر نیز به شرح زیر استفاده می‌شود. این فعل‌ها را کمکی می‌خوانیم:

- | | |
|--------------------------------------|---|
| مثال: گفته بودیم (ماضی بعيد) | ۱ - بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند |
| مثال: شاید گفته باشیم (ماضی التزامی) | ۲ - باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند |
| مثال: گفته‌ایم (ماضی ساده‌ی نقلی) | ۳ - ام، ای، است، ایم، اید، اند |

مثال: داشتیم می‌گفتم (ماضی مستمر)

۴ - داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند

مثال: داریم می‌گوییم (مضارع مستمر)

۵ - دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند

مثال: خواهیم گفت (آینده)

۶ - خواهم، خواهدی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند

۴۴۹- **فعل کمکی مجھول**:

(«شدن» در همه‌ی زمان‌هایش): شد، می‌شد، شده باشند، می‌شوی، خواهیم شد و ...

مثال: گفته شد، گفته شده بود، گفته می‌شود و

فعل‌های کمکی و وندهای «ذ»، «می»، «ب» در ساختمان فعل تغییری ایجاد نمی‌کنند، چون در همه‌ی فعل‌های ساده، مرکب و پیشوندی می‌آیند، بنابراین اگر فعل ساده‌ای این وندها یا فعل‌های کمکی را گرفت باز هم ساده است.

-۴۵۰- در فعل مرکب حتماً باید فعل با یک کلمه‌ی غیرفعل ترکیب گردد.

«دیروز در اتوبان حادثه‌ی بدی روی داد» ← «روی داد» ← کلمه‌ی غیرفعل / داد = فعل

فعل مرکب

اما در جمله‌ی «معلم برای من کتاب تاریخ بیهقی را خواهد آورد» ← خواهد آورد ← خواهد = فعل + آورد = فعل
فعل ساده

-۴۵۱- ساختمان واژه

کلمه (واژه) به آن واحد زبان گفته می‌شود که از یک تکواز یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها، کلمه پایین‌تر از گروه و بالاتر از تکواز قرار می‌گیرد.
 تقسیم‌بندی ساخت واژه منحصر به اسم نیست بلکه همه‌ی واژه‌ها را دربرمی‌گیرد.

-۴۵۲- عناصر ساختمانی کلمه: در قشر اول تجزیه، ساختمان کلمه را می‌توان مرکب از سه عنصر دانست: پیشوند، پایه و پسوند.

بارش	(بار + ش)	/	سازگار	(ساز + گار)	/	پرورشگاه	(پرور + ش + گاه)
پایه	پس		پایه	پس		پایه	پسوند ۱

شریابی							
(شرف + یاب + ی) / دوچرخه رانی							
پایه ۱	پایه ۲	پس	پایه ۱	پایه ۲	پس	پایه ۳	پس ۲

-۴۵۳- انواع واژه‌ها

واژه‌ها به دو نوع ساده و غیرساده تقسیم می‌شوند:
واژه‌ی ساده واژه‌ای است که تنها یک تکواز دارد و نمی‌توان آن را تجزیه کرد. مانند: پندار، شکوه، بد، مرگ، ببل و ...
واژه‌ی غیرساده آن است که بیش از یک تکواز دارد و می‌توان آن را به اجزای سازنده تقسیم کرد.
مانند: شادمانی، کردار، پرهیزگار، سربازگیری، سرتاسر و

در مورد واژه‌های غیرساده وضعیت امروز آن‌ها را در نظر می‌گیریم، به این معنا که ممکن است واژه‌ای از نظر تاریخی غیرساده باشد ولی تشخیص اجزای آن در فارسی امروز به سادگی ممکن نباشد. چنین واژه‌هایی را امروزه ساده تلقی می‌کنند.

-۴۵۴- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

سیب زمینی ← سیب + زمین + ی

آمادگی ← آماده + ی

بی حوصلگی ← بی + حوصله + ی

دستاورد ← دست + اورد

-۴۵۵- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

شکیه ← (۱ تکواز)

بستنی ← بست + ن + ی

دارا ← دار + ا

نمک ← (۱ تکواز)

۴۵۶- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

قاصدک ← قاصد + ک

کم حوصله ← کم + حوصله

بی سروسامان ← بی + سر + و + سامان

نادانسته ← نا + دانست + ه

۴۵۷- واژه‌ایی از این قبیل امروزه ساده شمرده می‌شوند: خلبان، شبان، تابستان، دبستان، شبستان، دستگاه، بنگاه، پارچه، کوچه، سنگین، شیرین، نستوه و

واژه‌ای غیرساده را از جهت اجزای سازنده‌ی آن‌ها به سه دسته تقسیم می‌کنند: «مرکب، مشتق، مشتق - مرکب».

۴۵۸- مرکب: واژه‌ای است که در ساختمان آن بیش از یک تکواز آزاد به کار رفته باشد: گلخانه، مداد پاک‌کن، کارخانه، سفیدپوست و

مشتق: آن است که در ساختمان آن فقط یک تکواز آزاد و دست کم یک تکواز وابسته وجود دارد: درازا (دراز + ا)، بی‌ادب (بی + ادب)، کوفته (کوفت + ه)، رفتن (رفت + ن) و ...

۴۵۹- مشتق - مرکب: واژه‌ای است که بیش از یک تکواز آزاد و دست کم یک تکواز وابسته دارد:

دانشنامه (دان + ش + نامه) / بی‌سر و سامان (بی + سر + و + سامان) / سرتا سر (سر + تا + سر)
آزاد وابسته آزاد وابسته آزاد آزاد وابسته آزاد

۴۶۰- در مورد انواع واژه نکات زیر را باید در نظر گرفت:

۱) در واژه‌های غیرساده هیچ تکوازی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد. مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلو، سه گوشه و ..., آوردن گروههای اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است:

۴۶۱- خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس، خوش‌نویس ممتاز
کتابخانه‌ها، این کتابخانه، کدام کتابخانه، کتابخانه‌ی عمومی
دانشسراها، این دانشسرا، کدام دانشسرا، دانشسرای ادبیات

۴۶۲- اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند باید:
خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس
کتاب‌های خانه، کتاب این خانه، کتاب کدام خانه؟ کتاب عمومی خانه

۴۶۳- اگر بتوان در میان دو تکواز، تکواز دیگری قرار داد این امر نشان می‌دهد که تکوازها از هم جدا هستند؛ مثال:

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ

گل‌بنفسه ← گل‌های بنفسه

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌ی ساده از غیرساده به کار برد.

۴۶۴- اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها را اهل زبان، ساده به شمار می‌آورند.

-۴۶۵ چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین واژه‌های مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زنخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

-۴۶۶) می‌دانیم که هر واژه، تنها یک تکیه دارد. اگر واژه‌ی ساده همراه «وند» باید و واژه‌ی مشتق بسازد، باز هم همان یک تکیه را خواهد داشت. تنها ممکن است جای آن تغییر کند:

-۴۶۷ مثلاً واژه‌ی «مرد» یک تکیه دارد و اگر وند صرفی «ان» بگیرد، باز هم یک تکیه دارد اما جای تکیه به هجای پایانی یعنی «دان» منتقل می‌شود: مردان.

اگر به واژه‌ی اخیر وند «ها» بیفزاییم، باز هم تکیه به «ها» منتقل می‌شود: مردانگی‌ها. اما از این پس اگر چیزی به این کلمه افزوده شود تکیه را هم به خود اختصاص نمی‌دهد: مردانگی‌هایی که.... .
اگر به «مرد» وند اشتقادی «انه» بیفزاییم، تکیه روی هجای «نه» قرار می‌گیرد: مردانه و اگر به واژه‌ی اخیر، «گی» بیفزاییم، تکیه روی وند پایانی می‌آید: مردانگی.

-۴۶۸ در مورد واژه‌های مشتق مرکب نیز وضع چنین است.
ریش + سفید پیش از ترکیب، هر کدام یک تکیه دارد اما مجموع این دو یعنی ریش سفید گرچه از دو جزء جدا از هم تشکیل شده، چون فقط یک واژه است تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

-۴۶۹ هم‌چنین اند واژه‌های:
نخست + وزیر ← نخستوزیر
جوش + شیرین ← جوش‌شیرین
کشت + و + کشتار ← کشت و کشتار
آموزش + و + پرورش ← آموزش و پرورش

-۴۷۰) مجموع مضاف و مضافقی با موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی هنگامی که با هم تشکیل یک کلمه بدهند تنها یک تکیه می‌گیرند نه بیشتر؛ در صورتی که پیش از آن، هر یک از تکواژه‌های آزاد آن‌ها یک تکیه داشته است؛

-۴۷۱ پسر دایی، صاحب خانه، شاگرد خیاط، نخود و لوبیا، چلو و کباب و کار دستی در اصل هر کدام دارای دو تکیه بوده‌اند اما پس از آن که با هم تشکیل یک واژه داده اند، تنها آخرین تکیه‌شان باقی مانده است.

-۴۷۲ پسر دایی ← پسر دایی
صاحب خانه ← صاحب خانه
شاگرد خیاط ← شاگرد خیاط

-۴۷۳ ترکیب و صفتی:
کار دستی ← کار دستی
ترکیب عطفی:
نخود و لوبیا ← نخود لوبیا
چلو و کباب ← چلو کباب

-۴۷۴- نکته‌ی دیگر این که در این ترکیب‌ها حذف تدریجی تکواز میانی (وند) صورت می‌پذیرد؛ یعنی، این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پسردایی، صاحب‌خانه، شاگردستی درمی‌آیند.

-۴۷۵- در زیر، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌های «مركب» را بررسی می‌کنیم:
واژه‌های مركب:

۱) **اسم + اسم ← اسم:** کتابخانه، گلخانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، کمربند، گردن‌بند، دست‌بند، شب‌بو، روزمزد، هنرپیشه، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، دست‌مايه، آلو بخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب و... .

-۴۷۶- **(۲) اسم + بن مضارع ← اسم:**
گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دم‌کن، دما‌سنج، خطکش و...

-۴۷۷- **(۳) صفت + اسم ← اسم:**
سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، دو‌پهلو، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل‌چراغ و...

-۴۷۸- **(۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم:**
خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز و...

(۵) صفت/ قید + بن مضارع ← اسم:
زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر و...

-۴۷۹- **(۶) صفت + اسم ← اسم:**
بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان و...

-۴۸۰- **(۷) اسم + صفت ← صفت:**
قدبلند، بالابلند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید، پابرهنه و...

(۸) صفت + اسم ← صفت:
رادمرد، بلندقد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حواله، خوش‌خط، خوش‌برخورد، بدگمان، پرزور، کم‌دوم، کوچک‌سال، بزرگ‌سال و...

-۴۸۱- **(۹) اسم + بن مضارع ← صفت:**
دروغ‌گو، خداشناس، روان‌شناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، تأسف‌انگیز، نفرت‌بار، تعجب‌آور، طالع‌بین، خداپسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، راه‌گذر، محبت‌آمیز، دست‌نویس، راهنمای و...

-۴۸۲- **(۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت:**
خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویشن‌دار، خویشن‌شناس، خویشن‌دوست و ...

-۴۸۳- **(۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت:**
نzdیک‌بین، دوربین، تندنویس، زودگذر، پرخور، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیرپز

-۴۸۴- واژه‌سازی به کمک «وند» ها در زبان فارسی بسیار رایج است. بنابراین شناخت «وند»ها از اهمیت خاصی برخوردار است. وندها را بر حسب اینکه در کجا و از قرار گیرند به سه دسته تقسیم می‌کنند: پیشوند، میانوند، پسوند.

الف) پیشوند:

به + اسم ← صفت / قید: بجا، به سرعت، به دقت.

بی + اسم ← صفت / قید: بی‌سودا، بی‌مالحظه.

ز + اسم و صفت ← صفت / قید: نستجده، نفهم، ندیده.

نا + اسم و صفت ← صفت / قید / اسم: ناسپاس، نادانسته، نادرستی.

هم + اسم ← اسم / صفت: همکار، همسایه، هماهنگ.

با + اسم ← صفت: بالدب، باسودا، بانشاط.

-۴۸۵- ب) پسوند:

اسم + ای ← صفت نسبی: اصفهانی، کتابی

صفت / اسم + ای ← حاصل مصدر: خوبی، مردی، جوانی

مصدر + ای ← صفت لیاقت: دیدنی، رفتنی، خواندنی.

-۴۸۶- صفت + گری ← اسم / اسم مصدر: وحشی‌گری، یاغی‌گری.

اسم / صفت + یت ← اسم: مسئولیت، مأموریت.

بن ماضی + ار ← اسم مصدر: کردار، گفتار، رفتار.

بن ماضی + ار ← صفت فاعلی: خریدار، خواستار.

-۴۸۷- بن مضارع + ا ← صفت فاعلی: گویا، دانا، بینا.

صفت + ا ← اسم: دراز، پهنا، گرما.

بن مضارع + ش ← اسم: خورش، پوشش، گویش.

بن مضارع + ش ← اسم مصدر: گزینش، نگرش.

-۴۸۸- بن مضارع + ان ← صفت فاعلی (بیان حال): گریان، مویان، خندان.

بن مضارع + ه ← اسم مصدر: گریه، ناله، خنده.

بن مضارع + ه ← اسم ابزار: ماله، پوشه، گیره.

بن ماضی + ه ← صفت مفعولی: رفته، خورده، مرده، دیده.

اسم + گر ← صفت شغلی: آهنگر، کوزه‌گر، زرگر، صورتگر.

-۴۸۹- اسم + چی ← اسم / صفت شغلی: درشکه‌چی، تماشچی، معدنجی.

اسم + بان ← اسم / صفت شغلی: دربان، پاسبان، کشتی‌بان.

اسم + دان ← اسم: نمکدان، شمعدان، چینه‌دان.

بن مضارع + نده ← صفت فاعلی: گوینده، شنونده، گیرنده

-۴۹۰- بن فعل + گار ← صفت فاعلی: پروردگار، آموزگار، آفریدگار.

اسم + ستان ← اسم: گلستان، قلمستان، افغانستان.

اسم + گاه ← اسم: خوابگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه.

اسم + زار ← اسم: چمنزار، گندمزار، لاله‌زار، بنفسه‌زار، نمکزار.

-۴۹۱- اسم + یه ← اسم / صفت: ترکیه، جوادیه، خیریه، نقلیه.
 اسم + ک ← اسم: طفلک، شهرک، مردک، عروسک، چشمک.
 صفت + ک ← اسم: زردک، سفیدک، سیاهک.
 اسم + چه ← اسم: قالیچه، دریاچه، ناییچه، بازارچه، صندوقچه.

-۴۹۲- اسم + ور ← صفت: پهناور، بارور، نامور، سخنور.
 اسم + ناک ← صفت: نمناک، سوزناک، خطرناک، اندوهناک.
 اسم + وار ← صفت / قید: امیدوار، سوگوار، علیوار، رودکیوار.

-۴۹۳- اسم + واره ← اسم: گوشواره، جشنواره، ماهواره، غزلواره.
 اسم + گین ← صفت: غمگین، شرمگین.
 اسم / صفت + ین و ینه ← صفت: پشمین، زرین، چوبین، خونین، رنگین، آهین، دروغین.
 صفت شمارشی + گانه ← صفت: دوگانه، هفدهگانه.

-۴۹۴- ج) میانوند

تکوازهایی هستند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنتیت دارند می‌آیند و از اجتماع آنها واژه‌ی جدید ساخته می‌شود از قبیل «ا، تا، در، -، و» برخی از دستورنویسان میانوندها را حرف اضافه می‌دانند (در - تا) یا حرف ربط (و). اولاً دو تکواز (کسره) (= نقش نمای اضافه = کسره) و «ا» از مقوله‌ی حرف ربط و حرف اضافه نیستند، ثانیاً حرف اضافه متمم‌ساز است آن هم در جمله، نه میان دو واژه، حرف ربط هم دو جمله را به هم پیوند می‌دهد یا دو واژه را معطوف می‌سازد بی‌آنکه آن دو واژه به یک واژه بدل شوند.

-۴۹۵- میانوندها

الف «ا»: سراسر، لبالب، دمادم، بناگوش، سراشیب، پیاپی، سراپا و ...
 تا: سرتاسر
 در: پیچ در پیچ، رو در رو و ...
 (کسره) (نقش نمای اضافه): تخت خواب
 و: زد و خورد، دید و بازدید، گفت و گو، کسب و کار.

-۴۹۶- می‌دانیم که تکوازهای وابسته دو دسته‌اند: > اشتقاقي > تصریفی

-۴۹۷- تکوازهای اشتقاقي دو ویژگی عمده دارند:
 الف) نسبت به پایه‌ی واژه، دسته یا مقوله‌ی دستوری واژه‌ی حاصل را متفاوت می‌سازند.
 کار + (گر) ← کارگر
 توان + (مند) ← توانمند
 ب) با همه‌ی پایه‌های واژگانی از یک دسته یا مقوله به کار نمی‌روند.

-۴۹۸- تکوازهای تصریفی:

الف) برای همه‌ی واژه‌های هر دسته یا مقوله به طور یکسان و فعال به کار می‌روند.
 ب) مقوله‌ی واژه‌ی حاصل را نسبت به پایه‌ی واژه تغییر نمی‌دهند.

۴۹۹- تکوازهای زیر تصریفی‌اند:

- ۱- نشانه‌های جمع (ها، ان، ون و) برای واژه‌های اسم: میزها، درختان و ...
- ۲- نشانه‌ی نکره (ی) برای واژه‌های اسم: مانند کتابی، دانشمندی.
- ۳- نشانه‌های برتر (تر) و برترین (ترین) برای واژه‌های صفت: مانند خوب‌تر - خوب‌ترین.
- ۴- نشانه‌های برتر (تر) برای واژه‌های قید: شجاعانه‌تر، سریع‌تر.
- ۵- پیشوندهای فعلی (به، می -، ن و جز اینها) برای واژه‌های فعل: بخوان، می‌گوید، نروید.
- ۶- نشانه‌های ماضی، (-ه) صفت مفعولی و پی‌بندهای فعل ماضی نقلی (ام، ای، است، ایم، ید، ند): خواند، پرسید، گفت، افتاد، خوانده‌ام، گفته‌ایم.
- ۷- شناسه‌های فعل (م، ی، د، یم، ید، ند): گفتم، خواندنده، رفته و

۵۰۰- از دو نوع تکواز وابسته‌ی اشتقاچی و تصریفی تنها نوع اشتقاچی است که واژه‌ای را تبدیل به واژه‌ی مشتق یا مشتق مرکب می‌کند ولی تکواز تصریفی در ماهیت واژه تغییری حاصل نمی‌کند:

کتاب (ساده) ← کتاب‌ها (ساده) ← ها: وند تصریفی
دان (ساده) ← دانش (مشتق) ← ش: وند اشتقاچی

۵۰۱- جمله‌ی ساده و اجزای آن

می‌دانیم که جمله به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم می‌شود.
مجموعه‌ای از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد جمله نامیده می‌شود.
مثال: دانش‌آموزان به کلاس وارد شدند.

۵۰۲- نهاد: کسی یا چیزی یا مفهومی است که کاری یا حالتی به آن نسبت داده شود.

گزاره: قسمتی از جمله است که حکمی را درباره‌ی نهاد بیان می‌کند.

* جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد: نهاد و فعل.

مثال: علی آمد / آن‌ها دویدند.

۵۰۳- گزاره که هسته‌ی جمله است، کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله‌ی آن مطلب اصلی خود را بیان کند.
هسته‌ی گزاره معمولاً فعل یا گروه فعلی است.

معمولًا نهاد پیش از گزاره می‌آید، فعل مرکز جمله و مهم‌ترین بخش گزاره و جمله است.

۵۰۴- ساختمان گزاره:

گزاره با توجه به نوع فعل در جمله‌های متفاوت، ساختمان جداگانه‌ای دارد و در حالت کلی سه نوع است:

۱- گزاره‌ی جمله‌های دو جزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود:

نهاد + گزاره (گروه فعلی)

۲- گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی، علاوه بر گروه فعلی، ممکن است دارای مفعول یا مسنده باشد:

* نهاد + گزاره (مفعول + فعل)

* نهاد + گزاره (مسند + فعل)

* نهاد + گزاره (متهم + فعل)

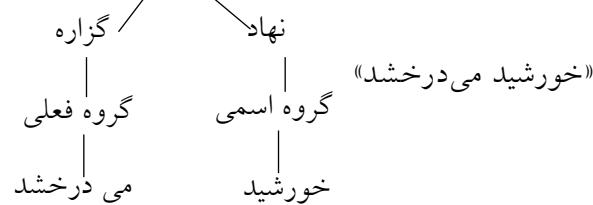
۵۰۶- ۳- گزاره‌ی جمله‌های چهارجزئی، به یکی از حالات زیر است:

- * نهاد + گزاره (مفعول + متمم + فعل)
- * نهاد + گزاره (مفعول + مسنن + فعل)
- * نهاد + گزاره (متمم + مسنن + فعل)
- * نهاد + گزاره (مفعول + مفعول + فعل)

۵۰۷- الف) ساختمان گزاره در جمله‌های دوچرخه‌ی گزاره‌ی جمله‌های دوچرخه‌ی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود، چنین فعلی همیشه ناگذر است.
در چنین جمله‌هایی، گروه فعلی به تنها یک جایگاه گزاره را اشغال می‌کند.

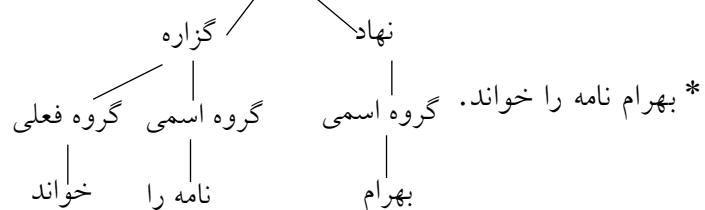
۵۰۸- مثال: «خورشید می‌درخشد» ← خورشید: نهاد / می‌درخشد: گزاره است که فقط دارای گروه فعلی است.

نمودار جمله‌های دوچرخه‌ی



۵۰۹- ساختمان گزاره در جمله‌های سه‌چرخه‌ی گزاره‌ی جمله‌های سه‌چرخه‌ی علاوه بر گروه فعلی ممکن است دارای مفعول یا مسنن یا متمم باشد.

نمودار جمله‌های سه‌چرخه‌ی



۵۱۰- ب) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌چرخه‌ی گذرا به مفعول، علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگری نیز می‌آید که مفعول نام دارد. مفعول گروه اسمی است که پس از آن «را» مفعولی می‌آید یا می‌تواند بیايد.

مصدر فعل‌هایی که جمله‌های سه‌چرخه‌ی با مفعول می‌سازند:

انداختن، افراختن، آوردن، خوردن، دیدن، زدن، ساختن، نشناختن، فرستادن، فریغتن، کاشتن، کشیدن، گذاردن، گذاشت، تراشیدن، تکاندن، بردن، بستن، پاشیدن، پروردن، پستیدن، پوشیدن، پیمودن، تراشیدن، تکاندن، راندن، زدن، دریدن، جویدن و ... و نیز فعل‌هایی که با تکواز سببی گذرا ساز «از» گذرا می‌شوند.

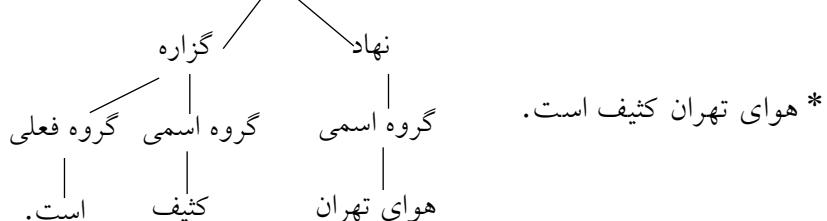
۵۱۱- ج) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌چرخه‌ی با مسنن علاوه بر گروه فعلی، یک گروه اسمی دیگری نیز وجود دارد. این جزء مسنن نامیده می‌شود، مسنن گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.
مثالاً در فارسی امروز دو جمله‌ی «علی شد» و «هوا است» کاربرد ندارد و غلط است و باید به هر یک از این دو جمله، یک جزء یعنی مسنن افزوده گردد تا کامل شوند: «علی مریض شد» و «هوا ابری است»

مسنن مسنن

۵۱۲- فعل‌های اسنادی: «شدن» و هم معنی‌های آن (گشتن و گردیدن) و «بودن» و مشتقات آنها مانند: است، می‌باشد، بود، نمی‌شود، نخواهد گشت و ...

این افعال علاوه بر نهاد «مسند» نیز می‌گیرند و جمله‌های سه‌جزئی مسنددار می‌سازند.

نمودار جمله‌های سه‌جزئی با مسند



* هوای تهران کثیف است.

۵۱۳- لازم به ذکر است که نهاد یا فاعل است یا مسندالیه (نهاد «فاعل و مسندالیه») نهاد را در جمله‌های گذرا به مسند، مسندالیه می‌نامیم و در سایر جملات نهاد را فاعل می‌نامیم.

۵۱۴- دو فعل «است و بود» و مشتقات آن اگر به معنی «وجود داشتن» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* کتابی روی میز است.

وجود دارد

روی میز: متمم قیدی ← قید

۵۱۵- فعل «شد» و مشتقات آن اگر به معنی «رفتن، راهی شدن، روان شدن، رهسپار شدن و» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* آن مرد بسد و طعام بخرید.
رفت

* خرامان بسد سوی آب روان
راهی شد، رفت

۵۱۶- دو فعل «گشت و گردید» و مشتقات آن اگر به معنی «چرخیدن، دور زدن، گشت‌زدن و» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

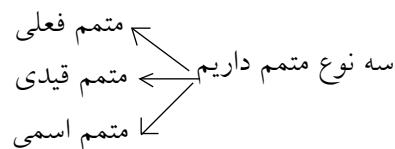
* زمین دور خورشید می‌گردد.
می‌چرخد

* علی در باغ همراه دوستش گشت.

دور زدن، گشت و گذار کردن

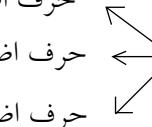
۵۱۷- د) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی با متمم (متمم فعلی) علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگر نیز وجود دارد.

ابتدا باید انواع متمم را بشناسیم:



۵۱۸- هر سه نوع متمم از نظر ظاهر یکسان هستند.

حروف اضافه + متمم فعلی

یعنی 

حروف اضافه + متمم قیدی

حروف اضافه + متمم اسمی

۵۱۹- تفاوت متمم فعلی با قیدی: بعضی از فعل‌ها در زبان فارسی به متمم فعل نیاز دارند یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی

همراهند و با حذف این نوع متمم، جمله ناقص می‌شود: با دانایان درآمیز / از نادانان بپرهیز.

اما متمم قیدی مانند قید جنبه‌ی توضیحی داد و فعل به آن نیاز ندارد. علاوه بر آن، فعل‌هایی که به متمم فعل نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند. این فعل‌ها تنها یک متمم دارند، اما متمم قیدی در هر جمله می‌تواند متعدد باشد:

رضا با اتوبوس از مدرسه به خانه آمد

یا جمله متمم قیدی نداشته باشد:

رضا آمد.

۵۲۰- دو جمله‌ی زیر را مقایسه کنید:

الف) وحید با دسته‌ی گل می‌آید. (دسته‌ی گل: متمم قیدی ← قید)

ب) وحید به دسته‌ی گل می‌ماند. (دسته‌ی گل: متمم فعلی)

«دسته‌ی گل» در هر دو جمله متمم است، چون با حرف اضافه آمده است. با این تفاوت که اگر در جمله‌ی «الف»،

«دسته‌ی گل» را حذف کنیم، به ساخت و معنای جمله آسیبی نمی‌رسد (فعل به آن نیازمند نیست)، حال آنکه در جمله‌ی

«ب»، «دسته‌ی گل» را نمی‌توان حذف کرد، زیرا فعل به آن نیازمند است.

۵۲۱- متممهای قابل حذف از جمله را «متمم قیدی» می‌نامند که «قید» محسوب می‌شوند و همانند قید می‌توان در هر جمله‌ای

یک یا چند متمم قیدی را به کار برد، اما متممی که فعل به آن نیاز دارد، «متمم فعل» نامیده می‌شود و یکی از «اجزای

اصلی» گزاره به حساب می‌آید و هر گزاره یا جمله تنها می‌تواند یک متمم فعل داشته باشد.

۵۲۲- مصدر برخی از فعل‌های گذرا به متمم فعلی با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آنها:

حروف اضافه	مصدر
به	اندیشیدن، بالیدن، نازیدن، نگریستن، برازیدن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، برخوردن، پرداختن
با	جنگیدن، درآمیختن، ساختن (= سازگار بودن)، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)
از	پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن

۵۲۳- متمم اسمی

برخی از اسم‌ها نیز حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی که با این حروف اضافه می‌آیند، متمم اسمی نامیده می‌شوند:

نگاه (به) / برخورد (با) / معاشرت (با) / ترس (از)

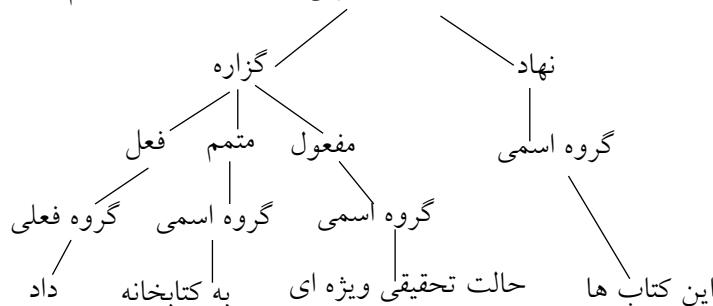
استفاده (از) / سرشار (از) / دشمنی (با) / نفرت (از)

صاحبه (با) / تسلط (بر) / نیاز (به) / علاقه (به) / مهارت (در)

۵۲۴-ه) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم:

* این کتاب‌ها حالت تحقیقی ویژه‌ای به کتابخانه داد.

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم



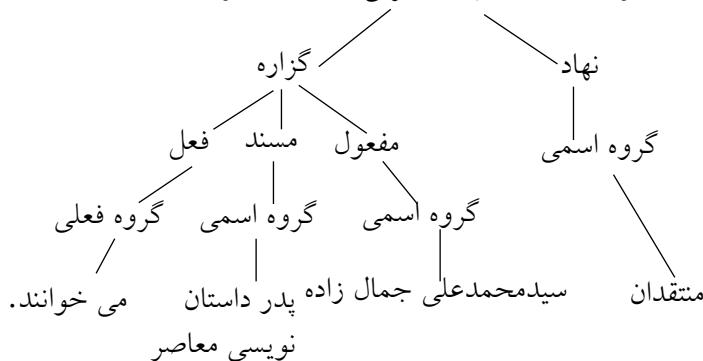
۵۲۵- مصدر فعل‌های با مفعول و متمم (این فعل‌ها علاوه بر مفعول، به متمم هم نیاز دارند و به عبارت دیگر، حرف اضافه‌ی اختصاصی نیز دارند):

حروف اضافه	مصدر
به	آموختن (تعلیم دادن)، آویختن (نصب کردن، وصل کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن
با	اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن
از	پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، ربودن، رهاندن، شنیدن، گرفتن، کاستن، شنیدن، آموختن (فراگرفتن)
در	گنجاندن

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده:

۵۲۶-و) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده:

* متقدان، سیدمحمدعلی جمالزاده را پدر داستان‌نویسی معاصر می‌خوانند.



۵۲۷- عمده فعل‌های جملات چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده از:

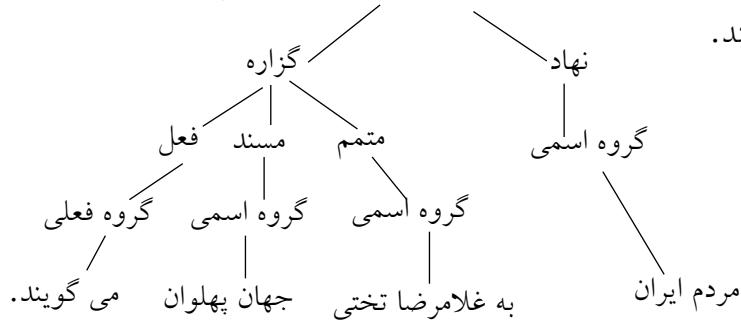
* گردانیدن (= گذرای سببی گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم معنی آن مثل: «نمودن»، «کردن»، «ساختن».

* «نامیدن» و فعل‌های هم معنی آن مثل: «خواندن»، «گفتن»، «صدا کردن/ زدن»

* «پنداشتن» و فعل‌های هم معنی آن مثل: «دیدن»، «دانستن»

۵۲۸- ز) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به متمم و مسنده:

* مردم ایران به غلامرضا تختی «چهان‌پهلوان» می‌گویند.



۵۲۹- * جملات چهارجزئی گذرا به متمم و مسنده فقط با مصدر «گفتن» می‌آید.

* در این گونه جملات معمولاً (متمم = مسنده) است.

۱- سهراب سپهری به این ساختمان متوجه، اتاق آبی می‌گوید.

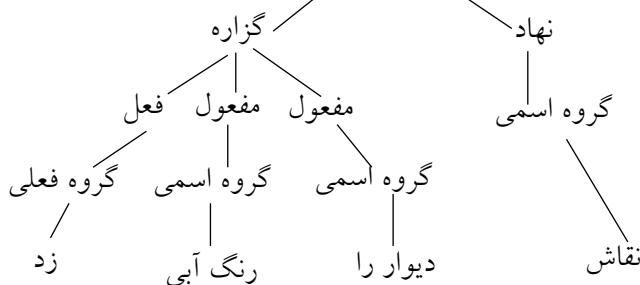
«ساختمان متوجه = اتاق آبی»

۲- سیمین دانشور به این درخت، درخت گیسو می‌گوید.

«این درخت = درخت گیسو»

۵۳۰- ح) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول

نقاش دیوار را رنگ آبی زد.



۵۳۱- * مادر کودک را غذا داد ← چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول

* مادر به کودک را غذا داد ← چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول و متمم

* در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مسنده ← مفعول = مسنده او = علی همه او را علی می‌نامند

* اما در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول ← مفعول ۱ ≠ مفعول ۲
کودک ≠ غذا مادر کودک را غذا داد

۵۳۲- مصدر «ساختن» در جملات گوناگون حالت‌های متفاوتی دارد:

۱- اگر به معنی «درست کردن و ساختن» باشد ← سه جزئی گذرا به مفعول
مثال: مهندس خانه را ساخت.

۲- اگر به معنی «سازش داشتن» باشد، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی است ← سه جزئی گذرا به متمم
مثال: آن زن با شوهرش نمی‌سازد.

۵۳۳- ۳- در حالت زیر جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند داریم:

- الف) «تنوع آثار، تفاوت مکاتب و سبک‌ها و انواع ادبی، اختلاف ذوق و پسند مخاطبان، انتخاب را بسیار مشکل می‌سازد.»
یا:

ب) «شهریار با بهره‌گیری از زبانی صمیمی و عاطفی، ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل‌بیت آشکار می‌سازد.»

۵۳۴- روش شناسایی برخی از اجزای جمله که بدان نیازمندیم:

*نهاد: چه کسی یا چه چیزی + فعل ← گروه اسمی نهاد

*مفعول: چه کسی را یا چه چیزی را + فعل ← گروه اسمی مفعول

*مسند: چگونه یا چطور + فعل اسنادی ← گروه اسمی مسند

*متهم: هر واژه یا گروه اسمی که بعد از حروف اضافه قرار می‌گیرد:

حروف اضافه + گروه اسمی متهم

۵۳۵- ط) فعل‌های دووجهی:

این فعل‌ها بدون تغییر معنی و تغییر شکل به دو صورت گذرا به مفعول و ناگذر به کار می‌رود که در فارسی حدود ۴۲ عدد هستند: شکستن، پختن، ریختن، گداختن، سوختن، پژمردن، گسیختن، برافروختن و ...

مثال: ۱- غذا پخت ۲- مادر غذا را پخت.

۱- شیشه شکست ۲- کودک بازیگوش، شیشه را شکست.

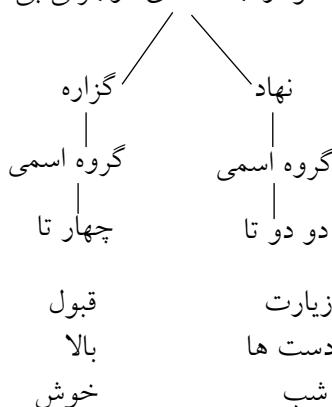
۵۳۶- جمله‌های استثنایی (بی‌فعل)

می‌دانیم که جملات از نهاد و گزاره‌ی دارای فعل تشکیل یافته است اما برخی از جمله‌ها امکان دارد یکی از شروط جمله‌های معمولی را نداشته باشند که به این گونه جمله‌ها، جمله‌های استثنایی می‌گویند.

در اینجا با سه نوع جمله‌ی استثنایی آشنا می‌شویم. گزاره‌ی این سه نوع جمله بدون فعل می‌آید به همین دلیل آنها را «جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل: سلام، به سلامت، احسنت، دریغ، به امید دیدار و ...

ب) جمله‌های دو جزئی بی‌فعل: این جملات تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آنها بدون فعل می‌آید.
نمودار جمله‌های دو جزئی بی‌فعل



۵۳۷- اگر در ساختمان جملات دو جزئی بی‌فعل، فعل به کار رود به جمله‌های سه جزئی با مسند تبدیل می‌شوند:

نوروزتان پیروز ← نوروزتان پیروز باشد.

نهاد مسند فعل اسنادی

توقف ممنوع ← توقف ممنوع است.

نام نهاد فرامایه

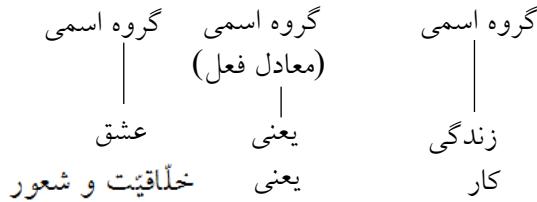
-۵۳۸) جمله‌های سه‌جزئی بی‌فعل: این جمله‌ها نیز بی‌فعلند اما در تمامی آنها واژه‌ی «یعنی» به کار می‌رود که دقیقاً کار فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند.

نمودار سه‌جزئی بی‌فعل

```

graph TD
    A[گزاره] --- B[نهاد]
    A --- C[زندگی]
    B --- D[کار]
    C --- E[کار]
    E --- F[کار یعنی خلاقیت و شعور]
    F --- G[کار یعنی خلاقیت و شعور]
  
```

زندگی یعنی عشق ← زندگی عشق است.
کار یعنی خلاقیت و شعور ← کار خلاقیت و شعور است.



۵۳۹- گروه فعلی

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. «دکتر ناتل خانلری»

-۵۴۰ * مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «ن» نشانه‌ی نقی یا «می» استمرار بگیرد. «دکتر وحیدیان - عمرانی»

-۵۴۱- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را بر شمرده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجھول

-۵۴۲- الف) شخص: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شناسه	فعال ماضی	شناسه	فعال مضارع	شناسه	شخص و شمار
-م	گفت	-م	گوی		اول شخص (گوینده)
ی	گفت	ی	گوی		دوم شخص (شنونده)
ف	گفت	-د	گوی		سوم شخص (دیگری)
یم	گفت	یم	گوی		اول شخص (گویندگان)
ید	گفت	ید	گوی		دوم شخص (شنوندگان)
-ند	گفت	-ند	گوی		سوم شخص (دیگران)

-۵۴۳- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم‌شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم‌شخص مفرد مضارع (-د) و سوم‌شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهري ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت φ (= شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۵۴۴- ب) زمان: دوّمین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:
 گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
 زمان فعل‌ها در فارسی:

گروه التزامی	گروه نقلی	گروه مطلق	زمان
التزامی	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	ساده - استمراری بعید - مستمر	الف: گذشته
التزامی	—	خبری - مستمر	ب: مضارع
—	—	آینده	ج: آینده

۵۴۵- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسنده - بنویسد - بنویس

۲- نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.

* تکواز بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۵۴۶- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواز است: پوش، کار، خور، بین، نویس.

بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

۵۴۷- بن ماضی این‌گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ـن».

مثال: شنیدن ← شنید

* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

۵۴۸- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

۵۵۱- کاربرد زمان افعال

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۵۵۲- ۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:

الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»

ج) آینده‌ی قریب الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۵۵۳- ۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...

الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هریار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکائسه می‌دیدیدم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافت می‌رفتیم. (برویم)

۵۵۴- ۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده)

رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی) پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری)

در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۵۵۵- ۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت به وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساختهای مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک داشتیم از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

۵۵۶- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...

الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا» علی غذاش را خورده است. بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذاش را خورد). ← نقل قول مستقیم)

ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذاش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)

ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خوابیده است.

۵۵۷- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...

برای بیان اعمالی که در گذشته به‌طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باعچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به‌صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل در می‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باعچه را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۵۵۸- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه: «از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نومیدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حتی یکبار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۵۵۹- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)

الف) برای بیان اعمالی که به‌طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: داشتند می‌رفتند.

ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتداد که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

۵۶۰- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...

برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...

علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.

* ای کاش جهان پر حرص و شرهی ما پیام گاندی را شنیده باشد.

۵۶۱- نکته: ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به‌حساب می‌آید.

* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۵۶۲- ۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...

الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد: چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.

ب) برای بیان حقایق مسلم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر بر می‌آورد. بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.

ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۵۶۳- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...

برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.

ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.

از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به طرف تعالی روحی و ...

۵۶۴- ۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...

برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...

* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواز التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران بپارد».

* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید بروم. ← شاید نرود.

عبدی رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هر که چنین کند به افلاس گرفتار می‌شود.

* طبق مثال بالا تکواز التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرگب حذف می‌شود.

۵۶۵- ۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...

اگر جو فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز خواهد پیوست: نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

* به جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است: سال آینده به مسافرت می‌روم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

۵۶۷- ج) گذر

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقیق کنید:

۱- علی می‌خواند.

۲- هر روز می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه‌طلبی تمدن‌های کهن را می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را بخشیده‌ایم.

۵۶۸- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفّنّی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی اجزای جمله است. در جمله‌ی اول و دوم جای مفعول، در جمله‌ی سوم جای مستند و در جمله‌ی چهارم جای متمم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

- ۵۶۹- ویژگی گذرا در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذرا می‌آید. به صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:
- ۱- علی روزنامه می‌خواند.
 - ۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.
 - ۳- رفاه طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می‌کند.
 - ۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.
- تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

- ۵۷۰- ناگذرا فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مستند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل \leftarrow ناگذرا

نهاد + مفعول + فعل
نهاد + متمم + فعل
نهاد + مستند + فعل
نهاد + مفعول + متمم + فعل
نهاد + متمم + مستند + فعل
نهاد + مفعول + مستند + فعل
نهاد + مفعول + مفعول + فعل

} گذرا \leftarrow

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذرا بحث می‌شود.

- ۵۷۱- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی گذرا و ناگذرا در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.
مثال: غذا پخت.
مادر غذا پخت.

۵۷۲- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواز «آن» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذرا افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواز را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع گذرا شده	بن مضارع گذرا شده با «آن»	بن مضارع
پر + ان + د / ید	پر + ان	پر
خند + ان + د / ید	خند + ان	خند
دو + ان + د / ید	دو + ان	دو

- ۵۷۳- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:
پیچ، تَرَک، جُنْب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چَک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رُو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده \leftarrow نش + ان)

- ۵۷۴- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) \leftarrow ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) \leftarrow چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) \leftarrow رهاندن (را) (از)
رسن (از) \leftarrow رهاندن (را) (از)

۵۷۵- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| خوردن (را) ← خوراندن (را - به) | پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به) |
| فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به) | چشیدن (را) ← چشاندن (را - به) |

۵۷۶- برخی از فعل‌های ناگذار که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل‌گذاری آن‌ها به ترتیب از این قرار است:
«انداختن، آوردن، بردن و گذاشت»

۵۷۷- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:

خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.

رستم پس از ماجراهای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.

علی کتاب را از دوستش گرفت.

باران گرفت.

۵۷۸- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهار‌جزیی گذرا به مفعول و متمم است.

این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

۵۷۹- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

۵۸۰- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذار یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۵۸۱- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.

وجه }
 { اخباری
 التزامی
 امری

وچه اخباری- ۵۸۲

- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخشن را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همهٔ ساختهای افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.
- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند) خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.
- وجه اخباری در مضارع با تکواز وجهی «می» همراه است.

وجه التزامی- ۵۸۳

- فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...
- ساختهای فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... (به شرط آن که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).
- جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز (باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...) و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آنها نباشد: رفتم که او را ببینم.

- ۵۸۴- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین (باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند)** پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواز در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:
- | | |
|---------------------|-------------------------------|
| اگر کتاب داری ... / | اگر نتیجه را اعلام کنند ... / |
|---------------------|-------------------------------|

- ۵۸۵- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد.** به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعيد ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آنها به کار می‌رود. به این ترتیب:
- | | |
|--|---|
| ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد. | ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد. |
| ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت. | ماضی بعيد: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود. |

- ۵۸۶- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:**
- | | |
|---|---|
| مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود. | مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود. |
|---|---|

- ۵۸۷- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.**
- | |
|---|
| آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود. |
|---|

- ۵۸۸- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی ساز نیز می‌آید که بیشتر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:**
- | | |
|--|---|
| نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد. | صورت پرسشی برخی از این ساختهای بر کسب اجازه دلالت می‌کند: |
| علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟ | |

۵۸۹- وجه امری

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیشتر ندارد:
 دوم شخص جمع ← بروید + Φ

امر مفرد دارای شناسه‌ی Φ و امر جمع شناسه‌ی «يد» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی‌ساز می‌آید:
 بروید ← امر دوم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوم شخص جمع

۵۹۰- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواز وجهی «ب» پیش از فعل امر است.

اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «ن» که به جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)
 تکواز «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:
 بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

۵۹۱- ه) معلوم و مجھول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجھول و روش مجھول‌سازی توجه می‌کنیم.

در جمله‌ی «نامه‌سان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌سان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها) اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

۵۹۲- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجھول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجھول داشته باشد:
 پس فعل مجھول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۵۹۳- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به صورت مجھول به کار برد.
 مثلاً «رفته شد» فعل مجھول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجھول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود.
 هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجھول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۵۹۴- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجھول می‌پردازیم:

- ۱- سیامک ماشینش را فروخته است.
- ۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است:
 اولی معلوم است و دومی مجھول.

* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجھول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشت.

۵۹۵- جمله چگونه مجهول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

فعل	مفعول	نهاد	مراحل مجهول ساختن جمله‌ی معلوم
دید ϕ	آن دو دوستش را		۱- نهاد را حذف می‌کنیم.
دید ϕ	—	آن دو دوستش	۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم. نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.
دیده	—	آن دو دوستش	۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.
دیده شد	—	آن دو دوستش	۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.
دیده شدند	—	آن دو دوستش	۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.

۵۹۶- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجهول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
— د.	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌بر
شناسه‌ی جمع	نهاد جمع
— ند.	به دانشگاه بردۀ می‌شو

۵۹۷- مجهول «خریده» در زمان‌های مختلف:

زمان	فعل مجهول	فعل معلوم
ماضی ساده	خریده شد	خرید
ماضی استمراری	خریده می‌شد	می‌خرید
ماضی بعید	خریده شده بود	خریده بود
ماضی مستمر	داشت خریده می‌شد	داشت می‌خرید
ماضی نقلی	خریده شده است	خریده است
استمراری نقلی	خریده می‌شده	می‌خریده
بعید نقلی	خریده شده بود	خریده بود
مستمر نقلی	داشته خریده می‌شده	داشته می‌خریده
مضارع اخباری	خریده می‌شود	می‌خشد
مضارع التزامی	خریده شود	بخرد
آینده	خریده خواهد شد	خواهد خرید

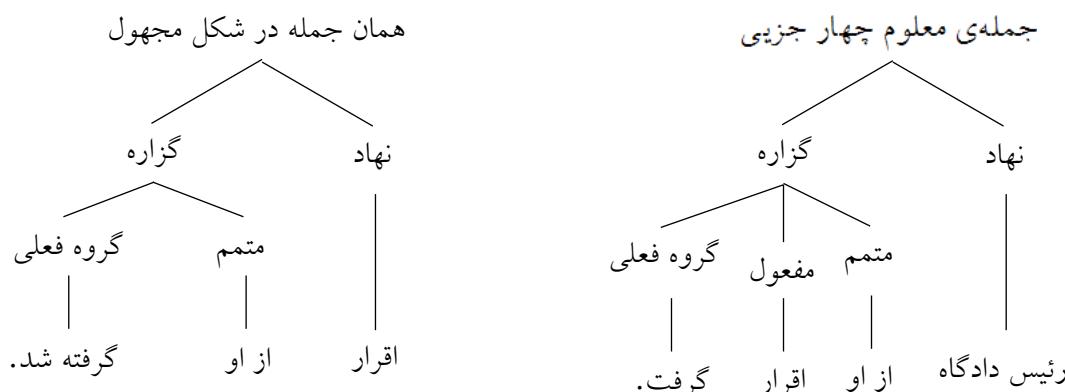
مثال

۵۹۸- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.

در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:

این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۵۹۹- اگر فعل به صورت مجهول به کار رود، نهاد اولیه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:



۶۰۰- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». همچنان که مثلاً در فعل ماضی بعدی «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

- ۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.
- ۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

مثال

۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

۶۰۱- منفی کردن فعلها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواز منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد

در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنيامد، فرونرفت، روی نداد.

۶۰۲- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» در می‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل:

«نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خواننده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشت. نشانه‌ی نهی در گذشته، به جای «ن» تکواز «م» بوده است: مکن، مرو، مدان

اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواز «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۶۰۳- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

- ۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟

در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه پیشتر.

آغاز نظریه انسان‌گردانی

-٦٠٤- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.
مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ای امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه» به صورت پرسشی درآورد.
- ۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

٦٠٥- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- **صفت بیانی عادی:** این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواز داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید

ب) صفت مرکب: از دو یا چند تکواز آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

-٦٠٦- ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواز وابسته بیاید و فقط یک تکواز آزاد داشته باشد:
خردمند، کارگاه، شادمان

د) صفت مشتق - مرکب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت‌وآمد، دوساله

-٦٠٧- ۲- **صفت فاعلی:** این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

-٦٠٨- الف) بن مضارع + نده ← شنونده، گوینده، رونده

ب) بن مضارع + ا (= مشبه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا

پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان

ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

-٦٠٩- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز

ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، ناهم، ناوارد

خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

-٦١٠- * اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفة دلالت می‌کند:
زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

-٦١١- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

-٦١٢- * گاهی ساخت فعل امر به تنها یی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:
بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

* ۶۱۳- از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می‌آید که گروهی آن را مخفف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «ـ نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکب مرخّم می‌نامند:
دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

* ۶۱۴- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:
لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

* ۶۱۵- **صفت مفعولی:** که بر دو گونه است:
الف) بن ماضی + ه / ه (=): گفته، خورده، دیده، رمیده
ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

* ۶۱۶- هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل:
(در) گشوده، (پنجره) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

* ۶۱۷- ب) واژه‌ای که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجھول و ماضی بعيد و التزامی و نقلی و بعيد نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است)
بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجھول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

* ۶۱۸- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنها‌ی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌ای دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرکب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج دیده، ستم کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به کار رفته‌اند و صفت مرکب ساخته‌اند.

* ۶۱۹- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ه» از آخر آن می‌افتد:
گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمaloode = پشمaloode
و گاهی نمی‌افتد: آب دیده، دل داده

* ۶۲۰- **صفت لیاقت:** ساختمان آن چنین است:
مصدر + ه = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

* ۶۲۱- **صفت نسبی:** به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:
(۱) اسم + ه ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.

برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زیان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

* ۶۲۲- (۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه
(۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

۶۲۳-۴) اسم + ین / ینه ← زرین، زرینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه

۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه

۶) اسم + انى ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۶۲۴- ویژگی مذکور و مؤثث بودن در نوع صفت بی تأثیر است اما برخی ترکیب های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقی دارند. گرچه از نظر فارسی زبانان چنین صفت هایی مؤثث شمرده نمی شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکور و مؤثث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیرهای محترمه و در برخی اسم های خاص مثل: وحید ← وحیده / ظاهر ← ظاهره

۶۲۵- گروه اسمی (۲) وابسته های وابسته

جمله اصلی ترین واحد زبان است و اجزایی دارد. بعضی از این اجزا قابل حذف هستند. ← «وابسته» و برخی دیگر غیرقابل حذف اند. ← «هسته»

گاه اجزای اصلی جمله برای برخورداری از وضوح، دقّت و معنای کامل تر به وابسته هایی نیاز دارند. این وابسته ها را می توان از زنجیره کلام حذف کرد؛ مانند: قید، صفت، مضاف ایله و بدل.

۶۲۶- علاوه بر وابسته های یاد شده که با هسته رابطه مستقیم دارند - جز قید - وابسته های دیگری نیز هستند که از طریق وابسته های مستقیم با هسته ی گروه اسمی ارتباط می یابند.

به این گونه اجزا، وابسته های وابسته (وابسته های غیرمستقیم) می گویند:

۶۲۷- ۱- ممیز:

اغلب ممیزها در مورد غیر انسان (حیوان و اشیا) به کار می روند. ظاهراً تنها ممیز مخصوص انسان در زبان معیار امروزی «نفر» است. در گذشته این ممیز برای «شتر» هم به کار می رفت. برخی از ممیزها مثل «تا» میان انسان و غیر انسان مشترک اند؛ مثال:

چندتا آدم تحصیل کرده می شناسید؟

این ممیز از جمله قابل حذف است؛ مثال: چند آدم تحصیل کرده می شناسید؟

۶۲۸- مشهورترین ممیزها عبارت اند از:

- اصله / برای درخت: سه اصله درخت

- باب / برای خانه، دکان، کاروان سرا و ...: دو باب خانه، ده باب مغازه

- بند / برای کاغذ: سه بند کاغذ

- تخته / برای قالی، فرش و پتو و ...: یک تخته قالی و ...

۶۲۹- تن / برای انسان به جای نفر: صد تن سرباز، ده تن آدم

- توپ / برای پارچه: دو توپ فاس توپ

- جلد / برای کفش و جوراب و ...: هفت جفت جوراب

۶۳۰- حلقه / برای چاه و فیلم و نوار: دو حلقه چاه

- دست / برای شش عدد ظرف و قاشق و لباس: سه دست قاشق

- دستگاه / برای اتومبیل، رادیو، تلویزیون: یک دستگاه رادیو

- دوجین / برای هر دسته یا بسته دوازده تایی: یک دوجین قرفه

-۶۳۱ - دهن / برای دکان: یک دهن دکان نانوایی

- رأس / برای گاو و گوسفند و ...: سه رأس گاو

- رشته / برای گردن بند و دست بند و نیز برای قنات و چاه و جز آن (به جای حلقه): سه رشته گردن بند، دو رشته چاه

- زنجیر / برای فیل: چهار زنجیر فیل

- سر / هم برای انسان (به جای نفر) و هم برای گاو و گوسفند: پنج سر عائله، چهار سر گاو

- سنگ / برای آبیاری و آسیا: سه سنگ آب

- شاخه / برای سیم و لوستر و نبات: سه شاخه سیم، چهار شاخه لوستر، پنج شاخه نبات

- طاقه / برای شال و پتو و پارچه: دو طاقه شال

- عدل / برای پارچه و پنبه: یک عدل پنبه

- عزاده / برای توب: دو عزاده توب

- فرونده / برای کشتی و هوایپیما: چهارده فرونده کشتی

- قبضه / برای اسلحه سبک: دو قبضه هفت تیر، سه قبضه شمشیر

- قرص / برای نان: چهار قرص نان

- نفر / برای انسان: چهار نفر انسان

- ورق / برای کاغذ: پنج ورق کاغذ

امروزه به جای اغلب ممیزهای یاد شده «تا» به کار می‌رود که شامل انسان هم می‌شود؛ مثال:

چهار تا فرش، هفت تا گاو، چند تا هوایپیما و ...

-۶۳۵ - نکته

واژه‌هایی مثل «نوع، جور، گونه» نیز ممیز هستند که برای انسان و غیر انسان به کار می‌رond ولی در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور به آن اشاره نشده است؛ مثال:

سه نوع غذا آماده کردیم. / سه جور جوراب داریم. / چهار گونه گیاه در این باغچه دیده می‌شود.

-۶۳۶ - ۲ «صفت صفت»

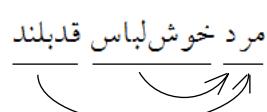
درباره «صفت صفت» دو نکته گفتنی است:

الف) «صفت صفت» را باید با تعدد صفت برای موصوف اشتباه گرفت؛ مثال:

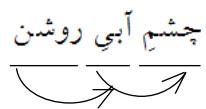
مرد خوشلباس قدبلندي وارد مغازه شد.

در این مثال دو وابسته‌ی «خوشلباس» و «قدبلندي» هر دو به هسته‌ی جمله - یعنی مرد - مربوط‌اند و هیچ‌یک وابسته‌ی

دیگری نیست و نمودار پیکانی آن چنین می‌شود:



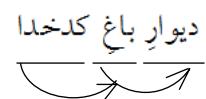
۶۳۷- در مثال: «چشم آبی روشن او به رنگ آسمان بود.»، واژه‌ی «آبی» وابسته‌ی «چشم» و واژه‌ی «روشن» وابسته‌ی «آبی» (وابسته‌ی وابسته) به شمار می‌رود و در نمودار پیکانی این‌گونه نشان داده می‌شود.



ب) «صفت صفت» اغلب درباره‌ی رنگ‌ها به کار می‌رود؛ مانند: پراهن قهوه‌ای تیره.

۶۳۸- ۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه

مضاف‌الیه اگرچه خود وابسته‌ی هسته است اما گاهی مضاف‌الیه دیگری وابسته‌ی آن می‌شود.



«دیوار: هسته / باعث: مضاف‌الیه / کدخدا: مضاف‌الیه مضاف‌الیه = وابسته‌ی وابسته»

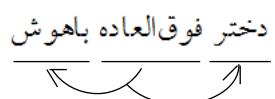
۶۳۹- ۴- قید صفت

گاهی ممکن است بین موصوف (هسته) و صفت قیدی برای توضیح صفت آورده شود که در این صورت، صفت و قید همراه آن، یک‌جا وابسته‌ی هسته (موصوف) می‌شوند.

مثال: دختر باهوش ← دختر: هسته / باهوش: صفت (وابسته)

دختر فوق العاده باهوش ← دختر: هسته / فوق العاده: قید صفت (وابسته‌ی وابسته) / باهوش: صفت (وابسته)

۶۴۰- نمودار «قید صفت» چنین رسم می‌گردد:



* گاهی صفت‌های بیانی نیز که در جایگاه اسم (هسته) قرار می‌گیرند، قید می‌پذیرند:

وقت خیلی دیر است. (صفت «دیر» در جایگاه مسنده)



لقطه بسیار دانا بود. (صفت «دانا» در جایگاه مسنده)



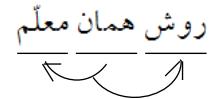
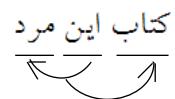
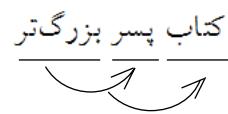
۶۴۱- ۵- صفت مضاف‌الیه

در یک ترکیب اضافی گاهی یک صفت قبل یا بعد از مضاف‌الیه می‌آید و در مورد مضاف‌الیه توضیحی می‌آورد که به آن «صفت مضاف‌الیه» می‌گوییم:

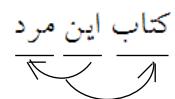
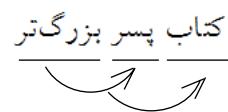
کتاب پسر بزرگ‌تر ← کتاب: هسته (مضاف) / پسر: مضاف‌الیه (وابسته) / بزرگ‌تر: صفت مضاف‌الیه (وابسته) وابسته

۶۴۲- مثال: کتاب این مرد ← کتاب: هسته / مرد: مضاف‌الیه / این: صفت مضاف‌الیه (صفت «مرد»): وابسته‌ی وابسته روش همان معلم ← روش: هسته (مضاف) / معلم: مضاف‌الیه (وابسته) / همان: صفت مضاف‌الیه: وابسته‌ی وابسته

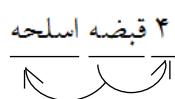
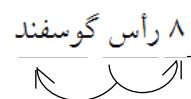
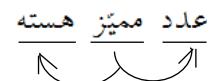
۶۴۳- نمودار مثال‌های قبل، از این قرار است:



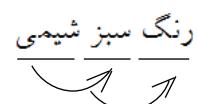
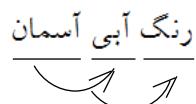
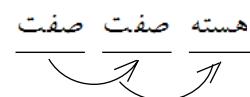
۶۴۴- نمودار «صفت صفت»، «مضاف‌الیه مضاف‌الیه»، «قید صفت» و «ممیز» همواره به یک روش است اما نمودار «صفت مضاف‌الیه» به دو گونه‌ی زیر است:



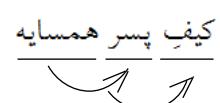
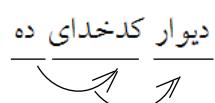
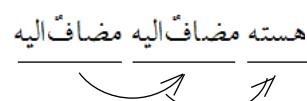
۱- ممیز:



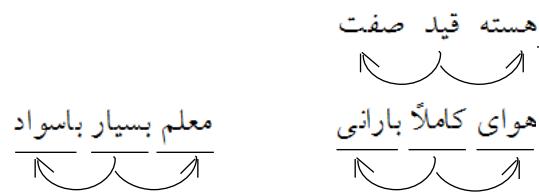
۲- صفت صفت:



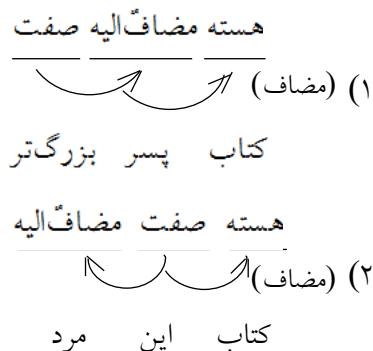
۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه:



۶۴۸- ۴- قید صفت:



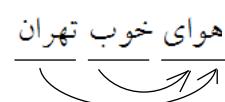
۶۴۹- ۵- صفت مضاف‌الیه:



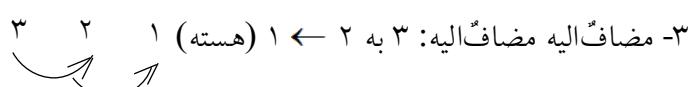
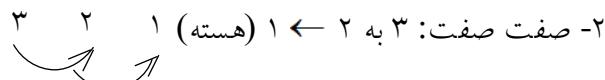
۶۵۰- * لازم به یادآوری است که آخرین فلش هر گروه اسمی در نهایت به هسته ختم می‌شوند:



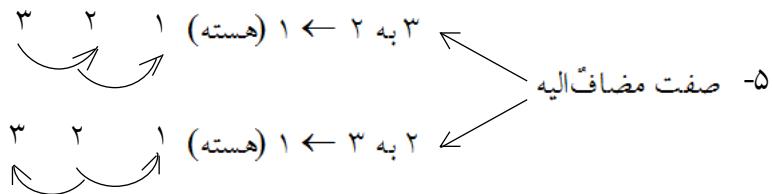
۶۵۱- * این نکته مهم است که «مضاف‌الیه صفت» نداریم؛ یعنی در ترکیب «هوای خوب تهران»، تهران مضاف‌الیه خوب نیست یعنی وابسته‌ی وابسته نیست. تهران و خوب هر دو وابسته‌ی هسته «هو» هستند:



۶۵۲- نمایش عددی رابطه‌ی وابسته و هسته به قرار زیر است:



۶۵۳- قید صفت: ۲ به ۳ ← ۱ (هسته)



۶۵۴- متمم اسم

همان‌طور که می‌دانیم متمم گروه اسمی است که پس از یکی از حروف اضافه می‌آید:

حروف اضافه + گروه اسمی

* سه نوع متمم داریم که همگی از نظر ظاهر مانند فرمول بالا هستند ولی تفاوت‌های عمدی از نظر دستوری با یکدیگر دارند.

۶۵۵- انواع متمم: ۱- متمم فعل ۲- متمم قیدی ۳- متمم اسم

۱- متمم فعل: یکی از اجزای اصلی جمله است (در جمله‌های «سه جزیی با متمم»، «چهار جزیی با مفعول و متمم» و «چهار جزیی متمم و مسنده»).

* خردمندان از جنگ می‌پرهیزنند.

* او کتاب را به دوستش داد.

* مردم به او لسان‌الغیب می‌گفتند.

۶۵۶- ۲- متمم قیدی: قابل حذف از جمله است و وجود و حضور آن در جمله اختیاری است:

علی از مدرسه با اتوبوس به خانه آمد.

علی آمد. (مدرسه و اتوبوس و خانه: متمم قیدی)

۶۵۷- ۳- متمم اسم: گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید. متمم اسم برای اسم در حکم متمم اجباری برای فعل است؛ یعنی بعضی از اسم‌ها به حروف اضافه‌ی اختصاصی نیاز دارند تا معنای کاملی داشته باشند.

۶۵۸- همان‌گونه که متمم اجباری (فعلی) جز با قرینه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف نیست، متمم اسم را هم بدون قرینه از جمله نمی‌توان حذف کرد.

برخی از این اسم‌ها و حروف اضافه‌ی اختصاصی آنها از این قرار است:

مهارت (در)، نفرت (از)، مصاحبه (با)، ترس (از)، دشمنی (با)، گفت‌وگو (با)، آشنایی (با)، انتقاد (از)، جنگ «جنگیدن» (با)، علاقه (به)، نیاز (به) و ...

۶۵۹- متمم‌های اسمی گاه چنان با اسم همراه‌اند که گویی جزیی از آن هستند و بدون آن نمی‌توانند نقش خود را در زنجیره‌ی جمله ایفا کنند؛ مثال:

الف) اشاره‌ای به موضوع می‌کنیم و می‌گذریم. (متمم اشاره)

ب) برای موزخان بزرگ ما، وفاداری به حقیقت امری اساسی است. (متمم وفاداری)

ج) لشکرکشی‌های محمود به هندوستان را غزوات نامیده‌اند. (متمم لشکرکشی)

۶۶۰- همان‌طور که در مثال‌های زیر خواهیم دید، اسم‌هایی که نیاز به متّم دارند، نقش‌های مختلفی چون نهاد، مفعول، متّم و مستند می‌گیرند.

علاقة‌ی او به نقاشی زیاد است. (علاقه: نهاد (مستندالیه))

علاقة‌ی او را به نقاشی می‌ستایم. (علاقه: مفعول)

از علاقه‌ی او به نقاشی سخن‌ها شنیدم. (علاقه: متّم قیدی)

* گاهی میان اسم و متّم آن فاصله می‌افتد؛ مثال:

این مسأله با روش‌های تحقیقی که در دسترس علمای روان‌شناسی است، قابل تحقیق و اندازه‌گیری است. (متّم
اندازه‌گیری)

* بخشی از اسم‌هایی که متّم می‌گیرند، با ممیز می‌آیند. در این حالت، متّم همیشه جمع و حرف اضافه‌ی آن «از» است.

- پنج اصله از درخت‌ها

- چهار نفر از علما

- شش قبضه از اسلحه‌ها

- دو سه فروند از کشتی‌ها

* پاره‌ای دیگر از اسم‌ها بدون ممیز هم متّم می‌گیرند. این متّم نیز نشانه‌ی جمع دارد و این گروه همیشه با حرف اضافه‌ی «از» می‌آیند؛ مثال:

- تعدادی از

- بسیاری از

- عده‌ای از

- رقمی از

- بخشی از

- یکی از

- کسی از

- قدری از

* در بعضی از گروه‌های اسمی همراه با عدد کسری، وجود متّم اسم، اجباری است اما در صورت حذف حرف اضافه‌ی اختیاری به جای آن، نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید و متّم به شکل مضاف‌الیه اسم پیش از خود ظاهر می‌شود.

۶۶۵- مثال:

- یک‌چهارم از باغچه را بیل زدم. = یک‌چهارم باغچه را بیل زدم.

- دو‌سوم از کارها تمام شد. = دو‌سوم کارها تمام شد.

- یک‌صدم از درآمد کارخانه را خرج کرد. = یک‌صدم درآمد کارخانه را خرج کرد.

* گاهی حرف اضافه به نقش‌نمای اضافه (= کسره) تبدیل می‌شود؛ مثال:

از مصاحبت با شما بهره بردم. = از مصاحبتِ شما بهره بردم.

احترام به پدر و مادر واجب است. = احترامِ پدر و مادر واجب است.

یادی از ما نمی‌کنی. = یادِ ما نمی‌کنی.

* گاهی حرف اضافه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف می‌گردد و جزئی دیگر جانشین آن نمی‌شود؛ مثال:

بعضی از مطالب غیر علمی = بعضی مطالب غیر علمی

* ۶۶۸- گاهی متمم اسم می‌تواند متمم داشته باشد که به آن «متمم متمم» می‌گویند؛ مثال:

از آشنایی با شما خوشحال شدیم.

متمم اسم متمم متمم

انتقاد از دیگران نباید با توهین به آنها همراه باشد.

متمم اسم متمم متمم
(همراه)

* ۶۶۹- گاهی متمم اسم - یا به‌طور کلی متمم - به سبب وجود قرینه یا بی‌اهمیت بودن یا مشخص بودن آن، از جمله حذف

می‌شود؛ مثال:

انتقاد (از دولت) سازنده است.

بحث (با تو) بی‌فایده است.

۶۷۰- ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده

می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواز ۳- واژه ۴- گروه ۵- جمله.

نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واج است و سرانجام نیز به واج تجزیه می‌شود.

۶۷۱- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به

صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واج‌ها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواز به دست می‌آید

ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واج‌های /ب/، /ا/، /ر/ ر ترکیب کرد و تکواز

«بار» به دست آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توان این واج‌ها را به صورت /ا/، /ر/، /ب/ کنار هم قرار داد و تکواز

بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۶۷۲- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر

الگوهای یاد شده هستند. علت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واج‌هایی که واج‌هایی مشترک یا نزدیک

به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واج‌های جفت‌های /ب/، /پ/، /ج/،

/ش/، /و/، /ت/، /د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۶۷۳- آموختیم که ابلاغ و انتقال پیام به وسیله‌ی «زبان» صورت می‌گیرد و در این مرحله نیز ما از جمله استفاده می‌کنیم، پس

جمله‌ی (مستقل) بزرگ‌ترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزوی از یک واحد

بزرگ‌تر نیست. مثال:

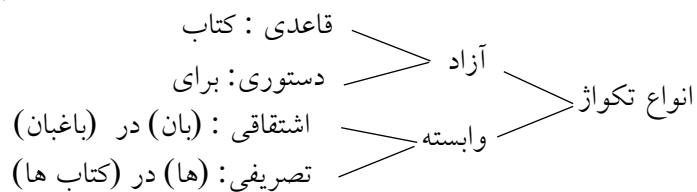
«اختر شناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد.»

۶۷۴- برای بیان هر مطلب قابل انتقال پیامی، ما از واحدهای زبانی استفاده می‌کنیم که هر کدام از این واحدها در ترکیب‌شان

واحد بزرگ‌تر از خود را می‌سازند؛ مثلاً ترکیب واج‌ها با هم «تکواز» را به وجود می‌آورند و یا از ترکیب تکوازها

«واژه» بدست می‌آید. این واحدهای زبانی به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواز ۳- واژه ۴- جمله ۵- جمله‌ی مستقل

۶۷۵- یکی از واحدهای زبانی که به دلیل تنوع در انواع دارای اهمیت خاصی نیز است، «تکواز» است. تکواز، واحد زبانی است که از یک یا چند واژه ساخته می شود که گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد؛ گاهی نیز کاربرد و معنای مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. اگر بخواهیم نمودار انواع تکواز را نشان دهیم، این‌گونه خواهد بود.



۶۷۶- گروههای سازنده جمله به دو شیوه در پی هم قرار می‌گیرند: ۱- شیوه‌ی عادی ۲- شیوه‌ی بلاغی. در شیوه‌ی عادی معمولاً نهاد همه جمله‌ها در ابتدای جمله و فعل آنها در انتهای جمله می‌آید و در صورت سه یا چهار جزئی بودن مفعول بعد از نهاد و متمم و مسند و بعد از مفعول می‌آیند. ولی شیوه‌ی بلاغی بیشتر به طرز نوشتن نویسنده و سبک وی بستگی دارد تا اینکه دستوری باشد. یعنی اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تأثیر بیشتر سخن، جابجا می‌شوند.

۶۷۷- از میان همه‌ی اجزای جمله، نهاد جدا و نهاد پیوسته، در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند، یعنی با فعل مفرد نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع.

به همین جهت، جمع بستن هیچ یک گروههای اسمی جمله، به جز نهاد، در فعل تأثیرگذار نخواهد بود. مثال برای مطابقت نهاد جدا با نهاد پیوسته:

دانش آموزان همگی به اردو رفتند. / علی به تنها یی به مسافرت رفت.

۶۷۸- در برخی موارد به جهت احترام، ضمایر و حتی افعال را نیز تغییر می‌دهیم؛ مثلاً اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به جای ضمیر «تو» از ضمیر «شما» استفاده می‌کنیم و یا به جای ضمیر «او» از ضمیر «ایشان». گاهی نویسنده‌گان و سخنرانان نیز ضمیر اول شخص مفرد را به صورت «ما» استفاده می‌کنند، آن هم به دلیل اینکه خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک بدانند: من معتقدم ← ما معتقدیم.

۶۷۹- گروه فعل مهم‌ترین عضو گزاره است و دست کم از یک فعل و شناسه درست می‌شود. به طور کلی گروه فعلی پنج ویژگی دارد: (شخص، زمان، وجه، گذر و معلوم و مجھول). یکی از ویژگی‌های مهم فعل، زمان آن است. هر فعل ممکن است یکی از سه زمان اصلی ماضی، مضارع و آینده را داشته باشد که جز آینده زمان‌های دیگر هر کدام به انواع مختلف تقسیم می‌شوند. یعنی ماضی به ۶ زمان و مضارع به ۳ زمان تقسیم‌بندی می‌شوند.

۶۸۰- از ویژگی‌های دیگر فعل، گذر است یعنی فعل یا ناگذر است یا گذرا. برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواز «ان» گذرا ساخت. «ان» تکواز سببی گذرا ساز است. این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. مانند: پرنده پرید. ← پرنده را پراند.

همه‌ی فعل‌های گذرا یا ناگذری که تکواز «ان» را می‌پذیرند، گذرای سببی نامیده می‌شوند.

۶۸۱- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن بر سه نوع است: اگر بن مضارع آن فقط یک تکواز باشد، «ساده» می‌نامند؛ اگر پیش از فعل ساده وندهایی از قبیل «بر، در، فرو، ...» بیاید، فعل پیشوندی ساخته می‌شود و در صورتی که به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز آزاد اضافه شود، فعل مرکب خواهد شد.

برای تشخیص فعل ساده از مرکب، به دو ویژگی اساسی باید توجه داشت:

-۶۸۲- هر جمله‌ی ساده از اجزایی تشکیل شده است که حداقل از دو و حداکثر از چهار جزء است و مقصود از چند جزئی بودن جملات هم وجود همین اجزای اصلی در جمله است و تعداد اجزای جمله را فعل آن تعیین می‌کند؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد، زیرا بعضی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی علاوه بر نهاد اجزای دیگری نیز می‌طلبند.

-۶۸۳- جمله‌ی ساده حداقل دو جزء دارد یعنی متشکل از نهاد و فعل است. اگر جمله جزء نهاد و جزء دیگری نیز بخواهد، سه جزئی خواهد شد که بر اساس فعل، سه جزئی با مفعول، متمم یا مسنده می‌شود و اگر به دو جزء نیاز داشته باشد جمله‌ی چهار جزئی می‌شود. جمله‌ی چهار جزئی: مفعول با مسنده - مفعول با متمم - متمم با مسنده و دو مفعولی. پس بزرگترین جمله از لحاظ تعداد اجزا چهار جزئی است.

-۶۸۴- جمله‌های سه جزئی اسنادی دو نوعند: یا با مسنده می‌آیند یا با متمم. فارسی امروز، تنها دو فعل «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن‌ها (مانند: است، می‌باشد، می‌شود و...) علاوه بر نهاد، مسنده می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنendar می‌سازند. در پاره‌ای از جمله‌های سه جزئی (asnadi) گاهی به جای مسنده، متمم می‌آید.

-۶۸۵- متمم دو نوع است: یا متمم فعل است یا متمم قیدی. متمم‌های قیدی نوعی از گروه‌های قیدی هستند و تفاوت‌شان با متمم‌های فعل در آن است که متمم فعل در جمله یکی بیشتر نیست: «با دانایان در آمیز.»، اما تعداد متمم‌های قیدی را می‌توان افزایش داد: «علی به همراه دوستش با اتوبوس از خانه به مدرسه آمد.»، یا آن را از جمله حذف کرد: «علی آمد.»، زیرا متمم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد اما با حذف متمم، جمله ناقص می‌شود: «درآمیز.»

-۶۸۶- یکی دیگر از تفاوت‌های متمم قیدی با فعلی در آن است که فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند اما فعل‌هایی که به متمم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند، مثلاً «رفتن» هم با حرف اضافه‌ی «از» کاربرد دارد، هم «به» و هم «با». مانند علی از خانه رفت، علی به خانه رفت. اما نمی‌توان گفت: علی با پدرش می‌نازد.

-۶۸۷- هر جمله دارای نهاد و گزاره است؛ شرط جمله‌های معمولی هم همین است. اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند. گزاره‌ی این نوع جمله‌ها بدون فعل می‌آید. جمله‌های استثنایی سه نوع‌اند: جمله‌های یک جزئی بی‌فعل، دو جزئی بی‌فعل و سه جزئی بی‌فعل. در جمله‌های سه جزئی بی‌فعل واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر «یعنی» معادل فعل است.

-۶۸۸- هر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته‌ی پسین یا پیشین ساخته می‌شوند که یکی از آن وابسته‌های پیشین «شاخص» است. شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم‌ها می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته‌ی گروه اسمی‌اند. این واژه‌ها خود اسم یا صفت‌اند و در جای دیگر می‌توانند هسته‌ی گروه اسمی قرار گیرند.

-۶۸۹- برای نشان دادن تعدد اسم از وابسته‌های پسین جمع (ها، ان و ...) استفاده می‌شود. برخی از واژه‌ها عربی هستند که به دو صورت مفرد و جمع وارد زبان فارسی شده‌اند. گاهی مفرد این واژه‌ها را با (ها/ان) جمع می‌بنند: علت ← علت/ها / شریک ← شریکان و گاهی نیز جمع عربی آن‌ها یعنی صورت مکسر را به کار می‌برند: علت ← عل/ شریک ← شرکا.

۶۹۰- گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. هر یک از وابسته‌ها در صورت لزوم می‌تواند خود، وابسته داشته باشد. مانند: ممیز، صفت صفت، مضافق‌الیه. یکی از این وابسته‌ها «ممیز» است. بین عدد و محدود (صفت شمارشی و موصوف آن) برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، اسمی می‌آید که وابسته‌ی عدد است و «ممیز» نام دارد. ممیز با عدد همراه خود یک جا وابسته‌ی هسته می‌شود.

۶۹۱- خواندیم که متمم بر دو نوع است: متمم قیدی و متمم فعلی. برخی از متمم‌ها نیز هستند که مانند متمم‌های قیدی قابل حذف نیستند و مثل متمم‌های فعلی نیز وابسته به فعل نیستند. این گروه از متمم‌ها را «متمم اسم» می‌نامند. «متمم اسم» خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، وابسته‌ی اسم قرار می‌گیرد و توضیحی بدان می‌افزاید. مانند: علاقه‌ی او به مطالعه زیاد است.

۶۹۲- نویسنده و گوینده می‌توانند برای جلوگیری از تکرار آنچه را که خواننده و شنونده حدس می‌زنند، حذف نمایند. به این ترتیب، هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف براثر تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را حذف به قرینه‌ی لفظی گویند اما اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، حذف به قرینه‌ی معنوی است.

۶۹۳- واژه ممکن است یک تکواز یا بیش‌تر باشد، با توجه به تعداد تکوازهای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آنها را به واژه‌های ساده و غیر ساده تقسیم کرد. واژه‌ی ساده یک تکواز دارد: آب، ولی واژه‌ی غیر ساده بیش از یک جزء دارد. که به سه صورت: مرکب (کتابخانه)، مشتق (دانشمند) و مشتق - مرکب (دانش آموز) می‌آید.

۶۹۴- در واژه‌های غیر ساده، هیچ تکوازی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد؛ مثلاً در واژه‌ی خوش‌نویسان آوردن گروه اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس و خوش‌نویس ممتاز. اما به شکل‌های رویه‌رو یا مانند آن نمی‌تواند بیاید: خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس و خوش ممتاز نویس.

۶۹۵- اجزای واژه‌های غیر ساده گاه آنچنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیر ساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دُشخوار» از دو جزء «دُش + خوار» ساخته شده است. اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند، چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند، بنابراین واژه‌هایی مثل تابستان، دستان، سیاوش و ... را باید ساده به حساب آورد.

۶۹۶- هر واژه، تنها یک تکیه دارد: گفت. اگر به این واژه، یک «وند» بیفزاییم و از آن کلمه‌ی مشتق بسازیم، باز هم یک تکیه دارد: گفتار و اگر باز هم به آن کلمه یا «وند» دیگری بیفزاییم، به طوری که حاصل آن، یک واژه‌ی مرکب، مشتق یا مشتق - مرکب باشد، باز هم یک تکیه دارد: گفتارها، گفتار درمانی؛ بنابراین هر واژه، گرچه از اجزایی تشکیل شده باشد، چون در نهایت یک کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

۶۹۷- مجموع مضاف و مضافق‌الیه یا موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که به هم می‌پیوندند و تشکیل یک کلمه بدهند، تنها یک تکیه می‌گیرند؛ مثلاً: پسرِ عموماً ← پسر عموماً. «وند» میانی این واژه‌ها به تدریج حذف می‌شود: پسرْ عموماً، کارْ دستی. تکواز میانی این واژه‌ها از نوع نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای اضافه و صفت و نقش‌نمای پیوند و در نتیجه، واژه بوده است، از قبیل تخت - خواب / جست‌وجو اما امروزه با توجه به این که در ساختن واژه‌ی جدید

-۶۹۸- واژه از نظر ساختمان به چهار دسته تقسیم می‌شود: ساده، مشتق، مرکب و مشتق- مرکب. واژه‌های مشتق از یک تکواز آزاد و یک یا چند تکواز وابسته تشکیل می‌شود. تکواز آزاد را «پایه» و تکواز وابسته را «وند» می‌نامند. «وند» را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیش‌وند و میان‌وند و پس‌وند تقسیم می‌کنند.

-۶۹۹- یکی از مهم‌ترین پسوندهایی که در ساختمان واژه از آنها جهت ساختن واژه‌های مشتق و مشتق- مرکب استفاده می‌شود، «ی» است که اگر به اسمی اضافه شود که آن اسم به ه/ه ختم شود، «ی» به «گی» تبدیل می‌شود؛ مثل واژه‌های خانگی، خانوادگی، مردانگی و ... باید به این نکته توجه داشت که در این نوع ترکیب واج آخر (ه/ه) از واژه حذف می‌شود.

-۷۰۰- «گری» یکی دیگر از پسوندهای مهم در ساختمان واژه‌های است. این پسوند با صفت ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد مانند وحشی‌گری، موذی‌گری، یاغی‌گری و البته این واژه‌ها را نباید با واژه‌های دیگر نظیر کوزه‌گری اشتباه گرفت چون پسوند واژه‌های وحشی‌گری، موذی‌گری و ... «گری» است ولی پسوند «کوزه‌گری» تنها «ی» است. چرا که کوزه‌گر به تنها ی استعمال می‌شود اما وحشی‌گر و موذی‌گر مستعمل نیستند.

-۷۰۱- واژه‌های غیرсадه را می‌توان به عناصر سازنده تقسیم کرد. مثلاً واژه‌های «همکاری» و «بی‌سر و سامانی» را می‌توانیم به صورت همکار + ی/بی‌سر و سامان + ی تقسیم کنیم و حتی در تجزیه‌ی بعدی صورت‌های دیگر آنها را می‌توان به شکل رو به رو نشان داد: هم + کار/بی + سروسامان. ولی تجزیه‌ی واژه‌ها به عناصر رو به رو نادرست است: هم + کار/بی‌سر + و + سامانی؛ چون همه‌ی صورت‌های اخیر، رایج نیستند و واژه‌ها همیشه با عناصر رایج زبان ساخته می‌شوند.

-۷۰۲- متون نظم و نثر قدیم از نظر جمله و ویژگی‌های آن با نظم و نثر امروزی متفاوت است. برخی از ویژگی‌هایی که امروزه مردود شمرده می‌شود و عیوب جمله است، در متون گذشته رایج بوده است؛ مثلاً تکرار یکی از مواردی است که در نظم و نثر امروزی تا حد امکان سعی می‌شود از آن پرهیز شود؛ درحالی که در متون گذشته تکرار در جمله رایج بوده است و عیب هم شمرده نمی‌شد. مثال: به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است.

-۷۰۳- مطابقت نهاد با فعل جمله موضوعی است که امروزه کاملاً رعایت می‌شود و عدم رعایت آن (عدم مطابقت نهاد اختیاری با شناسه) موجب نادرستی جمله می‌شود (مگر چند مورد از استثناهایی که قبلًا خوانده شده است).؛ در حالی که این امر در متون قدیم رایج بوده و عیب نیز شمرده نمی‌شده است. مثلاً برای نهاد جمع (انسان) فعل مفرد می‌آورند: خورش‌ها مفرد بیاراست خوالیگران جمع

-۷۰۴- برای بیان جمله نظم و ترتیبی لازم است که تا حد امکان باید رعایت شود، از قبیل ابتدا آمدن نهاد جمله و آمدن فعل در انتهای جمله؛ ولی در متون قدیم گاهی جای اجزای جمله تغییر می‌کرد و ظاهراً نظم امروزی را نداشت که از جمله دلایل آن اقتضای بلاغت کلام و عامل وزن و قافیه بود. مثال: تقدیم مفعول برای تأکید که هم رحم اگر نکند مدعی خدا بکند.

-۷۰۵ در فعل نیز همانند جمله در متون گذشته ویژگی‌هایی بوده است که ما آنها را در متون نظم و نثر قدیم و آثار گذشتگانمی‌بینیم. برای مثال ساختن زمان ماضی استمراری که جز آن چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است: ۱- همی + ماضی ساده (هم‌چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد) ۲- ماضی ساده + ای (وی پاره‌ای حلوا بدو دادی) ۳- همی / می / بـ + ماضی ساده + ای (مادر ابراهیم روز او را شیر همی دادی)

-۷۰۶ روش ساختن مضارع اخباری نیز ویژگی فعلی متون گذشته است که علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوه‌ی دیگر نیز استفاده می‌شده است:

۱- بن مضارع + شناسه ← مردی از در درآید که منظور حق است.

۲- «ب» + بن مضارع + شناسه ← بخواهد هم از تو پدر کین من / چو بیند که خاک است بالین من

۳- می / همی + ب + بن مضارع + شناسه ← پسر گفتش ای بابک نامجوی / یکی مشکلت می‌پرسم بگوی

۴- همی + بن مضارع + شناسه ← دل من همی بر تو مهر آورد / همی آب شرمم به چهره آورد

-۷۰۷ در شعر و نثر کهن، برای دعا نیز فعل خاصی وجود داشته است؛ مثلاً فعل «بادی» برای دوم شخص مفرد در مصراع «همواره جوان بادی و تن درست» از شاهنامه‌ی فردوسی که از «بن مضارع + ای + شناسه» ساخته می‌شد. گاهی نیز تکواز «ا» پس از شناسه می‌آمده است: «منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو / کم بیندا جز من کسی آن روی شهرآرای تو» گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می‌افروده‌اند: «تا باد چنین بادا»

-۷۰۸ قبلًاً خوانده‌ایم که یکی از ویژگی‌های فعل «گذر» یا «ناگذر» بودن آن است یعنی اگر فعل فقط به نهاد نیاز داشته باشد «ناگذر» و اگر علاوه بر نهاد به جزء دیگری هم نیاز داشته باشد «گذر» است. در متون گذشته برخی از فعل‌ها که امروزه گذر استند، به صورت ناگذر نیز به کار رفته‌اند: مثل فعل «افزوبدن» در بیت زیر:

«سنگ بد گوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود»

-۷۰۹ هر گروه اسمی از یک هسته‌ی جدا (اجباری) و یک یا چند وابسته‌ی (اختیاری) تشکیل می‌یابد که برخی از وابسته‌ها قبل از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) و برخی دیگر بعد از هسته (وابسته‌ی پسین) در نظم و نثر کهن وابسته‌ها نیز با متون امروزی تفاوت‌هایی داشته است. مثلاً برای «نکره» در متون گذشته دو نشانه وجود داشته است: یکی وابسته‌ی پسین «ی» و دیگری وابسته‌ی پیشین «یکی» یا «یک» مانند:

«یکی خنجر آبگون بر کشید همی خواست از تن سرش براید»

-۷۱۰ از ویژگی‌های دیگر فعل در متون گذشته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- در ساختن فعل مجھول علاوه بر فعل «شدن» با افعال «آمدن و گشتن»: گفته آمده است ده تن بدست سمک کشته گشتند.

۲- افروden «ب» بر سر انواع فعل حتی فعل‌های منفی: هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

۳- فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار رفته است:

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد، رو

- ۷۱۱- یکی از انواع نقش‌نماها، «را» است که در گذشته انواع گوناگونی داشته است از آن جمله:
- ۱- نشانه‌ی فک اضافه (اضافه‌ی گسته) : او را دلارام نام است = نام او
 - ۲- به جای حرف اضافه‌ی «ب»، «بر»، «برای» و «از» می‌آمده است: تن سرت را که خواهد گریست = بر تن
 - ۳- نشانه‌ی مالکیت: در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقات آن می‌آید: ما به فلک می‌رویم، عزم تماسا که راست؟
 - ۴- نشانه‌ی قید: شب را به بوستان با یکی از دوستان به اتفاق میت افتاد.

۷۱۲- متمم که امروزه با یک حرف اضافه می‌آید، در گذشته گاهی دو حرف اضافه می‌گرفته است. مانند:

بگیر و به گیسوی او بر بدورز
به نیک‌اختر و فال گیتی فروز

گاهی به جای حرف اضافه‌ی ساده‌ی «برای» در متون گذشته، حرف اضافه‌ی مرکب «از برای» می‌آمده است: «این چه سختی و مشقت است که تو از برای دانه‌ای بر خود نهادی؟» و «که» نیز از جمله‌ی نقش‌نماهast و امروزه فقط حرف ربط است اما در گذشته گاهی حرف اضافه نیز بوده است: به نزدیک من صلح بهتر که جنگ (= از جنگ)

- ۷۱۳- حذف در جمله نیز با وجود قرینه در متون نظم و شعر رایج است که در گذشته نیز حذف تمام یا بخشی از جمله، نمونه‌های متعدد و متنوع دارد، از آن جمله:
- ۱- حذف یک جمله که بخشی از یک جمله‌ی مرکب است: بگو اگر بیایی و مسلمان شوی | ____ | و اگرنه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طافت ایشان ندارید.
 - ۲- حذف فعل معین به قرینه‌ی لفظی جمله‌ی هم‌پایه با نام‌پایه: هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده | ____ | .

۷۱۴- از موارد دیگر حذف که می‌توان به آن اشاره کرد، حذف فعل اسنادی به قرینه‌ی معنی از جمله‌هایی که مسند آنها صفت برتر است: از گرسنگی مردن، به که به نان فرومایگان سیرشدن. و هم‌چنین حذف فعل اسنادی از هر دو جمله‌ی هسته و وابسته به قرینه‌ی معنی: نه هرکه به قامت مهتر | ____ | ، به قیمت بهتر | ____ | . شناسه نیز که امروزه حذف آن امکان‌پذیر نیست، در گذشته حذف می‌شد: پیر فرتوت را از میان کار بیرون می‌آورند و زمام کار بدو سپرده [= سپردن] .

۷۱۵- نوع وابسته را در بیت زیر مشخص کنید.
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

۱- املا

قلم روان و رسا/ تلقی شدن/ حل و فصل امور/ بصره، کوفه و فسطاط/ دارالإماره/ اعتکاف صوفیه/ حوزه‌های مقابله و تلاوت/ تجوید و قرائت قرآن/ حلقه‌های اذکار/ مفهوم انتزاعی/ هدف انتفاعی/ ایران و بیزانس/ تطبیق یافتن/ الواح و کتیبه‌ها/ بانگ قاری/ قندیل درخشان/ مجلجأ پاک/ احیای هنر قدیم/ عدل مظفر

۲- املا

به تعداد غلط‌های املایی در عبارت زیر توجه می‌کنیم:
«از خان تو بسی خوردم و از قریب‌نوازی تو بسی آسودم. از من چنان‌که باید سپاس‌گذاری برنمی‌آید؛ مگر آن‌که خدا حق تو را عدا کند.»

۴- ادا

۳- سپاس‌گزاری

۲- غریب‌نوازی

۱- خوان: سفره

۳- چه کلماتی اهمیت املایی دارند؟

- کلماتی اهمیت و ارزش املایی دارند که در ساختمان آن‌ها واج‌های چند شکلی وجود داشته باشد؛ مانند: ذلیل، زیور، ظهر، ضمانت

- بیشتر کلماتی که اهمیت املایی دارند، کلماتی هستند که اولاً عربی رایج در فارسی‌اند؛ ثانیاً یک یا چند حرف از حروف چند شکلی را با خود دارند. به بیان دیگر، کلمه‌ای اهمیت املایی دارد که می‌تواند چند شکل مکتوب داشته باشد و باید شکل صحیح آن را هنگام نوشتمن انتخاب کرد.

- بین «صدا» و «حرف» کلمات غیرعربی، غالباً تطابق یک‌به‌یک وجود دارد؛ بنابراین، در املای آن‌ها مشکل چند شکل‌نویسی نخواهیم داشت.

استثار: مخفی شدن

ستار: پوشاننده

ستره: پوشش، پرده

۴- مستور: پوشیده

سطور: جمع خط؛ خطوط

سطره: خط

مسطوره: نوشته شده

ستور: چهارپا، حیوان

فراغ: آسایش

مفارقت: جدایی

فرقت: جدایی

۵- فراق: دوری

فراغت: آسایش، آسودگی

مذموم: زشت، نکوهیده

مضامین: جمع مضامون

۶- مذموم: محتوى

ضمیمه: پیوست

ذمیمه: زشتی

۷- پروردگارا، روا مدار که سر به دنبال هوسر بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال، از چراغ هدایت به دور افتاد و بیغوله را از شاهراه باز نشناسم.

* لغات مهم املایی: هوسر - بگذارم - ظلمات - ضلال - بیغوله

* زلال: شفاف

* زلال: جمع زلت؛ خطاهای، لغزش‌ها

۸- ضلال: گمراهی

* ذلال: خواری، ذلت

ظلال: تاریکی، سایه‌ها

۹- تاق ← آن‌چه در کویر می‌روید، گز و تاق است.

سفیر ← گویی سفیران عالم دیگرند در کویر...

اسرار ← عصر الهمام در فضای اسرارآمیز آن

سوت ← کلوخ تیپا خوردهای سوت و کور مرگبار

۱۰- گروه کلمات املای شماره‌ی دو

خاصایل و سجایا ← (خاصایل: ج خصلت / سجایا: ج سجیه)

تضریب و سخن‌چین: دو به همزنی، فتنه

سطور کتاب ← ستوران: چهارپایان / مستور: پوشیده و پنهان

زعارت و شرارت ← زعارت: بدخویی، بدخلقی، تندمزاجی

جبهی حبری‌رنگ ← جبهه: جامه‌ی بلند و گشاد که روی لباس‌های دیگر پوشند. / حبری‌رنگ: سیاه‌رنگ

دراعه‌ی پاکیزه ← جامه‌ی بلند که شیوخ و زاهدان پوشند، جبهه، بالاپوش

موزه‌ی میکائیلی ← نوعی کفش

۱۱- جبهی خلق‌گونه ← خلق‌گونه: کنه، ژنده، پوشیده

ستوران لاغر ← ستوران: چهارپایان

محاورات اشخاص ← محاورات: ج محاوره: گفتگو

ایجاز و اطناب ← ایجاز: کوتاه سخن گفتن و فهماندن مطلب در کوتاهترین سخن / اطناب: درازگویی

نکته‌ی عبرت‌آموز

غدّار و فریفتگار ← مکار و حیله‌گر

۱۲- قابل تأمل ← تأمل: تفکر و استنباط

بلیغ و زدوده

طینی خاص ← طینی: آوا، آهنگ، صدا

حسن تأثیف ← پیوند مناسب اجزای سخن با هم. به‌گزین کردن

اقتضای مقام

مستلزم تأمل ← مستلزم: لازم‌دارنده

۱۳- زیب و پیرایه ← زیب: زیبایی و زینت

زرفنگری و استغراق

تهدیب و تربیت

عرفان محض ← محض: خالص، ناب، فقط

توجه و عزلت ← عزلت: گوش‌نشینی برای عبادت

طاعن و ستیزه‌جو ← طاعن: طعنه زننده

۱۴- غایت و فرجام ← نهایت

مأخذ گونه‌گون ← مأخذ: ج مأخذ: منبع، سرچشمہ

جدبیه‌ی روحانی ← جدبیه: کشش

نکته‌سنگی بدیع ← بدیع: نو، تازه

لذّات معنوی

مثابه و مانند ← مثل، بهسان

۱۵- عُجب و خودبینی ← نخوت، تکبر و غرور

فراغِ مُلک ← راحتی و فراخی و گشادگی سلطنت

سلطنت سلطنت ← سطوت: شکوه، غلبه، وقار، حشمت، مهابت

توقُّع و چشم داشت

توصیف ایثارگری

نهضت عاشورا

۱۶- مرثیه‌ی ناسروده ← رثا: سوگواری (رسا: بلند، واضح)

سکوت ابهام‌آمیز

رشته‌ی ناگستنی ← ناگستنی: جدا نشدنی

علاقه‌ی تحسین‌آمیز

نفاق و دوروبی

نگاه تأثیرآمیز

اشاعه و ترویج ← پراکندگی و گسترش

۱۷- رشته‌ی نامرئی

تائی و آهستگی ← وقار و طمأنینه

تحلیل قوا ← قوا: ج قوَه

خار و خاره

فرعونیان و قبطیان

طور سینین

ناحیه‌ی شقیقه

۱۸- اشتهای زایدالوصف ← اشتها: میل

چهره‌ی مصمم ← مصمم: باراده و تصمیم‌گرفته

رفتار ترّحّم‌آمیز

رمق حیات ← حیات: زندگی

شیوه و نسق ← نسق: قاعده و روش

فرقت و جدایی ← فراق: جدایی، دوری / فراغ: راحتی، آرامش، آسایش

۱۹- نمایشنامه‌ی مکبث ← اثر ویلیام شکسپیر

تصاویر بدیع ← بدیع: نو، تازه

غزلواره‌های شکسپیر

نعمت و موهبت

غرّه‌ی جوانی

نظر رایزنان ← رایزن، مشاور

راهب فرزانه

۲۰- اسطوره‌ی ققنوس ← ققنوس: پرندۀ‌ی افسانه‌ای

مرغان خوش الحان ← خوش الحان: خوش صدا، خوش آهنگ / الحان: ج لحن

قانع و متقاعد

دلکش و بهجهت‌انگیز

موّفر و متواضع

توجهات عامة

۲۱- شرح اغراق‌آمیز ← اغراق‌آمیز: مبالغه‌آمیز، بیش از حد متعارف و معمول

حرکات طعن‌آلود

جادبه‌ی سحرانگیز

تیره و بی‌فروغ

لمحه و لحظه ← لمحه: مدت زمانی اندک چون چشم بر هم زدن

شراره‌ی سیال ← سیال: روان، در حرکت

۲۲- بافت ابهام‌آمیز

ثقبه و سوراخ

سفر و حضر ← این دو واژه متضاد هستند.

قلیه‌ی حلوا

اضغاث احلام ← خواب‌های پریشان

حبسیه و بیث الشکوئی ← اشعاری که معمولاً در زندان و در شکایات از اوضاع زندگی سروده می‌شود.

۲۳- وصال و فراق ← این دو واژه متضادند.

عود و ساج

سبز و نغز

حسان عجم ← لقب خاقانی شرونانی شاعر قرن ۶ هـ.ق است.

به رغم و برخلاف

پیک زرین قبا ← زرین قبا: طلایی جامه، دارای لباسی از نوع طلا

۲۴- حماقت و جهالت

استدعا و تمدن

سیاق مطلب ← سیاق: سبک

اصل تنازع ← تنازع: نزاع و جنگ برای زنده ماندن

حظ و بهره ← محظوظ: بهره‌ور

تأملات درونی

۲۵- بقیه‌ی چل تکه

مزهه‌ی لور

مرد موّفر

عزل رئیس‌الوزرا

دقّت و صحّت

سیره و مغازی

۲۶- اطلس‌های تاریخی

قدیس و پاک

اصول ظالمانه

پانسیون ارزان قیمت

برهمن‌های هم‌میهن

صدای به عمد

لذت غریب

۲۷- آرام و بی‌دغدغه

صدرالمتألهین شیرازی

اغراق و بزرگ‌نمایی

تعصّب و غرض‌ورزی

سوء‌ظن

فراست و زیرکی ← دها، ذکاوت.

۲۸- زهاد و عباد ← زهاد: چ زاهد / عباد: چ عابد.

حافظ لسان‌الغیب

معادل و هم‌طراز

خلائقیت و سازندگی

اعصار و قرون

حسن غریب

۲۹- تن‌پوش عزا

عصمت و پاکی

ینبوع و چشممه

متتبه و بیدار ← متتبه: آگاه، هوشیار، بیدار شده

گل و سنبل

شهر خواف

خوالیگر دربار ← خوالیگر: آشپز

بلهوس و غافل

مهیب و وحشتناک

- ۱- علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا
 ۱ - هما پرنده سعادت و خوشبختی است.
- ۲ - شاعر حضرت علی را نشانه‌ی خوبی برای وجود خدا می‌داند.
- ۳ - ماسوا: مخفف ماسوی الله: آنچه غیر از خداست(همه‌ی مخلوقات).
- ۴ - سایه‌ی هما بر کسی افکندن: خوشبخت و سعادتمند کردن کسی.
- شاعر می‌گوید: علی، که همای رحمتی، تو عجب نشانه‌ی بزرگی برای شناخت خدا هستی که سایه‌ی خوشبختی را بر سر همه‌ی موجودات عالم افکندي.
- ۲- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش»
 باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر
 باغ بی‌برگی: پارادوکس (تناقض)
 باغ و برگ: تناسب (مرااعات نظیر)
 روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه
 سکوت پاک: حس آمیزی
 واج‌آرایی: در صامت «ک»
- ۳- وقتی توی حیاط بازی می‌کردی
 حیاط: محوطه‌ی باز خانه
 روی طاق بازارچه می‌پریدم
 روی طاق: ناقلا از کجا آوردیش؟
 ناقلا از کجا آوردیش؟
 شروع کردند به هو کردن
- ۴- زعارتی در طبع وی مؤگد شده
 با آن از خلال سطور کتاب آشنا می‌شویم.
 همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند.
 المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی
 چهره‌ها و سلاح‌ها را پیش چشم ما می‌آموزد.
- ۵- اگر چه تلخ باشد فرقت یار
 کنی تیمار صدساله فراموش
 با دلبر خوری نوش
 گهی از خار او دستش خلیده
 که از بانگش طرب خیزد دلی را
 بدو باشد همیشه خرم و کش
- ۶- همیشه سبز و نغز و آبدار است.
 گهی پیراید او را
 آن‌جا به رغم باد صبا می‌فرستمت
 کند او را ز عود و ساج خانه
 باد صبا دروغزن است
- حیات: زندگی
 طاق: سقف
 ناقلا: کلک، زیرک
 هو کردن: مسخره کردن
- طبع: ذات
 سطور: خطها
 خواستند: خواستند
 ال: درد و رنج
- طبع: نتیجه
 ستور: چارپایان
 خاستند: بلند شدند
 علم: پرچم بیرق
- فرقت: جدایی، دوری
 تیمار: غم
 نوش: شهد، شیرینی
 خلیده: زخمی، زخم شده
- نغز: شاداب
 پیراستن: زینت دادن
 رغم: بر خلاف میل
- کش: خوش و خرم
- عود: درختی که با سوزاندنش بوی خوش پراکنده می‌شود
- ساج: درختی با چوب مرغوب
- دروغزن: دروغگو

مضيف: مهمان خانه، جای ضيافت

مهی: مقام بزرگی

ناقد: سخن شناس

کش: بغل، آغوش

جانان: معشوق

حّقه: قوطی، ظرفی برای گذاشتن جواهر

غمزه: اشاره با چشم و ابرو

غازه: سرخاب، گلگونه

جمازه: شرمندرو

در مضيفی طالب شمع آمدند

ناقدی کاو داشت در مجمع مهی

دست در کش کرد با آتش به هم

کی خبر یابی زجانان یک زمان

هر که شدت حلقه‌ی در، زود برد حقه‌ی زر

خاک چه دانست که او غمزه‌ی جمازه شود

بی تو اگر سرخ بود از اثر غازه شود

کوه پی مژده‌ی تو اشترا جمازه شود

-۸ نومید و خایب باز گردد خایب: بی بهره و نامید

امام: پیشوای رهبر

زه: چشم

ورطه: هلاکت

قضايا: سرنوشت

مظاهرت: پشتیبانی

معونت: کمک

سیادت: سروری

مواجب: وظایف

کبوتران اشارت او را امام ساختند

زه آب دیدگان بگشاد

قضای آسمانی مرا در این ورطه کشید

به معونت و مظاهرت از دست صیاد بجستیم

مواجب سیادت به ادا باید رسانید

اهمال: فروگذاشتن سستی در کار

موافقت: همراهی

فراغ: آسودگی

وقيعه: بدگویی

طاعن: سرزنشگر

-۹ اهمال جانب من جایز نشمری

در وقت فراغ موافقت اولی تر

طاعنان مجال وقیعه یابند

عقیدت ارباب مودت در موالات تو صافی تر گردد.

صافی: خالص

موالات: دوستی

ایمن: در امان

ارباب: صاحبان مودت: دوستی

ثقت دوستان بیفزاید ثقت: اطمینان

مطلق و ایمن بازگشتند مطلق: آزاده و رها شده

-۱۰ رخت خود ازباغ به راغی کشید

شاهد آن روضه‌ی فیروزه فام

هم خطواتش متقارب به هم

خوش روش و خوش پرش و خوش خرام

در پی اش القصه در آن مرغزار

ماند غرامت زده از کار خویش

راغ: صحراء و بیابان

شاهد: زیبارو، محبوب

خطرات: گامها

خرام: با ناز راه رفت

القصه: خلاصه

غرامت زده: توان زده و پشیمان

شیخون: حمله‌ی شبانه

حرمان: نومیدی، بی‌نصیبی

ثناگو: ستایش کننده

بیداد: ظلم و ستم

تذرو: قرقاول

سترگی: بزرگی

قهر: خشم و غضب

اقليم: سرزمین

-۱۱ شیخون بلا بود

امیدها در دام حرمان درد می‌شد

عالم ثناگوی جلال همت او

مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته

مردی تذرو کشته را پرواز داده

آن پهلوانی‌ها سترگی‌ها که کردیم

قهر خدا در خشم حیدر یاد بادا

تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد

- ۱۲ انسان را از عَلَق آفرید عَلَق: خون بسیار سرخ و غلیظ
 مورچگانی که حیاتشان نسبت به ما از نسبت حیات ما به کاینات درازتر است
 کاینات: موجودات
 مصاحب: همنشین
 مراوده: درستی و معاشرت
 جمودت: جامد بودن
 قیه: جیغ کشیدن در جشن
- ۱۳ روز و شب با فخر و مبارکات به تصدیق می‌نگریست مبارکات: فخر کردن، نازیدن
 ایما: اشاره
 کهر: اسبی با رنگ سرخ مایل به تیرگی
 گرده: کتف
 بطالت: بیهودگی
 جنحه: بزه، گناه اجتماعی
- ۱۴ همه آفاق گلستان بینی
 آفاق: کرانه‌ها
 اقلیم: سرزمین
 مضيق: تنگنا، کار سخت و دشوار
 عین اليقین: چشم حقیقت بین
 اولی الابصار: صاحبان بصیرت
- ۱۵ باریابی به محفلی
 باریافت: اجازه حضور پیدا کردن
 ارباب معرفت: عارفان
 مطرب: نوازنده
 زنار: کمریندی که زرتشتیان می‌بندند
 اظهار: بیان، آشکار کردن
- ۱۶ بار امانت در سُفت جان کشد
 اصناف موجودات می‌آفرید
 سُفت: دوش و کتف
 اصناف: انواع
 تعییه: قرار دادن، جاسازی
 طوع: فرمانبردن
 رغبت: رضایت
 اجبار: زور
 اکراه: نارضایتی
 قبضه: مشت از هر چیز
- ۱۷ از نظر خازنان پنهان داشته بود
 خازنان: خزانه دار، نگهبان
 تقرّس: دریافتمن به فراست
 تبلیس: نیرنگ، پنهان کردن حقیقت
 اعورانه: مثل آدم یک چشم
 کوشک: قصر و کاخ
 دفین: پنهان

شقيق: آن‌چه از میان به دو نیم شده	۱۸- شعشعه: پراکنده‌گی نور
طيلسان: ردا، لباس بلند و گشاد که بر دوش اندازند	ضيافت: نگهداري
عثرات: لغش‌ها، خطاهای	عاق: آزاد دهنده‌ی پدر و مادر، ناخوش دارنده
غاشيه: پارچه‌ای رنگارنگ که بر زین اسب اندازند	عليل: بيمار و رنجور
	غايت القصري: کمال مطلوب
امهال: مهلت دادن	۱۹- ازار: لُنگ
استبعاد: دور شمردن	بديع: نو، دانشی که در آن صنایع ادبی و زیبایی‌های کلمات نظم و نثر بحث شود
استنشاق: بوییدن	بوته: ظرفی که از گل مخصوص سازند برای گذاختن طلا و نقره
	پانتوميم: کلمه‌ای فرانسوی نمایش حالات و احساسات با عمل و حرکت
	ترسا: نصرانی، مسیحی
تفاخر: به خود نازیدن، به همدیگر فخر کردن	۲۰- تزار: عنوان پادشاهان روسیه در گذشته
توزی، پارچه‌ی نازک کتانی بافته شده در شهر توز	تفته: بسیار گرم شده، گداخته
جنبيت کش: میرآخور	جنبيت: يدك
	جولاوه: بافنه، نستاج، عنکبوت
محاق: پوشیده شده، احاطه شده، حالات ماده در شب آخر ماه قمری که از زمین دیده نمی‌شود.	۲۱- ماحق: بخشش
مشنگ: خُلُ، ابله	محمل: کجاوه که بر شتر می‌بنند
ملنگ: مست، بی خود بی هوش	معارضه: ستیزه کردن
نهضت: پناهگاه	۲۲- مواهب: بخشش ها
موهبت: بخشش	ورا: عقب، پس، پشت
هميان: کيسه‌ی پول	
چرسی: منسوب به چَرس، کسی که از نوعی ماده‌ی غذر استفاده می‌کند.	۲۳- چَرسی: منسوب به چَرس، کسی که از نوعی ماده‌ی غذر استفاده می‌کند.
چبر: محیط دایره، حلقه، قید، گرفتاری	حبر: کرگب
دگنك: چماق، گرز بزرگ	حضمی: دشمنی، خصومت
رغم: به خاک آلودن بینی، کراhen، بر خلاف میل	دونگ: احمق
رواق: ایوانکی که در طبقه دوم ساخته شود، سایبان، پیشگاه	۲۴- رواق: ایوانکی که در طبقه دوم ساخته شود، سایبان، پیشگاه
ژاژ: بوته‌ی گیاهی بسیار بی‌مزه که شتر هر چه آن را بجود نرم نشود	سبعه: هفت تایي
سدره: نام درختی در آسمان هفتم	سطوت: حشمت، مهابت، غلبه، وقار
سفته: سوراخ کرده، سخن تازه	سلک: رشته و نخ
اعبا: اظهار (بيان کردن) ← میل خود را در تجدید دوره‌ی مشق اظهار داشت / لغت مشابه ← ازهار به معنای شکوفه‌ها	۲۵- اظهار (بيان کردن) ← عبا (نوعی لباس) ← عبایی پوشید / لغت مشابه ← ابا ← سر باز زدن و سرپیچی کردن

- ۲۶- کلمات مشابه املایی:

- ۱ - عَلَم (پرچم، درفش) ← آلم (درد و رنج)
- ۲ - مُهمَل (بیهوده) ← محمل (کجاوه)
- ۳ - روْضَه (آواز مرثیه‌ای که غمناک خوانده شود) ← روزه (امساک و عبادت ماه رمضان)
- ۴ - قَلِيلَان ← غلیان (خشم و عصباًنیت درونی)
- ۵ - قَرِيبَ (نزدیک، حوالی) ← غریب (دور)

۱- لغت

عدو: دشمن/ شیوه‌ی دری: زبان فارسی دری/ تنگ: بار (تنگ شکر: بار شکر) / زیب: آرایش، زیبایی/ نازبوبی: ریحان، شاهسپرم / فار: خوشایند، موافق طبع (فاریدن: خوشایند بودن، موافق طبع بودن، به دل نشستن) / شهد: شیرینی، عسل / بصر: چشم / سما: آسمان / صد مرد معتبر: صدھا بزرگ ادب پارسی / سرسان: در زبان تاجیکی یعنی «سرگردان»

۲- لغت

عشقه: پیچک، گیاهی دارای برگ‌های درشت و ساقه‌های نازک بلند که به اشیا، مخصوصاً درختان می‌پیچد و بالا می‌رود. / ملال انگیز: ناراحت کننده/ تکلم: صحبت کردن/ هجّی کردن: کلمات را بخش‌بخش کردن/ مواهی: جمع موهبت، بخشش‌ها/ تائی: آهستگی / نقایص: جمع نقیصه، عیب‌ها، کاستی‌ها/ جذبه: کشش

۳- لغت

جمیل: زیبا/ جمال: زیبایی/ رنسانس: دوره‌ی تجدّد، تجدید حیات علمی و ادبی در اروپا/ مُشتعل: شعله‌ور، فروزان/ فساطط: شهری از سرزمین مصر که امروزه جزء قاهره است. / دارالإماره: پایتخت/ اعتکاف: گوشنهشینی برای عبادت/ حلقه‌های اذکار: گروه‌های دعاخوان/ اذکار: به یاد کسی آوردن/ انتزاعی: ذهنی، آن‌چه در عالم خارج وجود ندارد و ساخته‌ی ذهن آدمی است. / بیزانس: قسطنطینیه/ اخذ: گرفتن/ الوازن: رنگ‌ها (جمع لون) / قندیل: چراغ و چراغدان شمعدان که از سقف آویزند. / مثبتت‌کاری: ایجاد نقش‌های برجسته به شکل گیاه، گل و... روی چوب/ ملیله: رشته‌ی باریک نقره‌ای یا طلایی که داخل مجوف باشد و با آن روی پارچه نقش و نگار ایجاد کنند/ محوّف: خالی، میان‌تھی/ ملجا: پناهگاه

۴- لغت

یک سره: کاملاً/ اعتدال: میانه‌روی، برابر شدن/ تفریط: کوتاهی در کاری / انگاشتن: پنداشتن/ خطیر: بزرگ و مهم/ حریم: پیرامون جایی، مکانی که دفاع از آن واجب باشد/ غایت: نهایت/ تمتع: برخورداری، بهره‌مندی / ذژ: قلعه/ کرامت: بزرگواری / هویت: آن‌چه موجب شناسایی فرد شود، هستی / هنگفت: زیاد، بسیار/ عریض: پهن، پهناور/ طویل: طولانی و دراز/ صدراعظم: نخست‌وزیر/ تمجید: ستایش و بزرگ داشت/ زربفت: بافته شده از رشته‌های طلا، طلایی/ مسرّت: شادمانی/ خلائق: جمع خلق، آفریده‌ها/ وقار: آرامش و سنجینی / خدمه: جمع خادم، خدمتکاران/ غریبو: شور و فریاد/ سماجت: اصرار و پافشاری/ ملبوس: پوشیدنی، لباس

۵- لغت

زیر پا گزاردن: پیمودن، طی کردن/ بی‌کران: بی‌انتها/ سرحد: غایت، انتهای، مرز / افلاک: جمع فلك، آسمان‌ها/ غایی: نهایی / ذی‌حیات: جان‌دار / عقاب‌آسا: مانند عقاب / لگام: دهن، افسار، عنان / نیاکان: جمع نیا، اجداد/ جذبه: کشش / تاتار: از قبایل مغول / قره‌قورم: دشت وسیعی در ترکمنستان و احتمالاً مغولستان / رب‌النوع: خدای نوع در نظر مشرکان؛ خدای آتش، خدای باد و ... / حکم: داور / ژاله: شبنم / مشاطه: آرایشگر / ازهار: جمع زهر، شکوفه‌ها / مجراء: محل جریان و عبور / تنگ‌چشمی: بُخل، تنگ‌نظری / دنائت: پستی، کم همتی / جیفه: لاشه و مردار (در درس به معنای مال و منال دنیا) / جیبن: پیشانی (جمع جبین: اجبه) / مزعفر: زعفرانی / مضی محل: فاسد و خراب و از میان رفته / حسبه الله: برای رضای خدا (رایگان و مجّانی)

۶- لغت

رذیلت: زشت کاری / رثا: سوگواری / حزین: غمگین و محزون / لوا: پرچم، علم، درفش / خیرالنام: بهترین مردم (لقب پیامبر) / طومار: نامه / ناوک: تیر تیز کوچک / هامون: دشت / جور: ست و بیداد / ذوالجناح: اسب امام حسین (ع) / شرار: شعله‌ی آتش / یمین: جانب راست / یسار: جانب چپ / بی‌عدد: بی‌شمار، زیاد / طالع: نیکبختی و کامروایی / جمال: زیبایی / مأوا: پناه (پناهگاه)، آرامش / عالم ذر: عالم قبل از تولد و هستی (ازل) / آبا: پدران، اجداد / مظہر العجایب: نشانه‌ی شگفتی‌ها / جبان: ستمگران و زورگویان / دغا: فریب کار، مکار و دغل‌باز / اشرار: جمع شریر / احباب: جمع حبیب و حبت / مطابیه: با هم شوخی و مزاح و خوش‌طبعی کردن / ملک: پادشاه

۷- لغت

سمن: گل یاسمن / دیدهور: بینا / کرانه: ساحل / فطرت: سرشت و آفرینش / مشاطه: آرایش‌گر / هامون: دشت و بیابان / اغیار: جمع غیر، دیگران / آهوبرگان: جمع آهوبر، برهی آهو / مأمن: محل امن، پناهگاه / جنون: دیوانگی، زایل شدن عقل / افسون: حیله و نیرنگ / قید: بند، وابستگی / وارسته: آزاد، رها، رهایی یافته

۸- لغت

بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم / شندر غاز: پول اندک و ناچیز (غاز: کوچک‌ترین واحد پول در عهد قاجار) / اخت: مأنوس / خیل: گروه، دسته / بنشن: خوار و بار / تسلا: آرامش یافتن، بی‌غمی / طمأنینه: آرامش و وقار / میراب: نگهبان آب، کسی که آب را تقسیم می‌کند. / تلاجن: نوعی درخت جنگلی

۹- لغت

عاجزی: ناتوانی / ماننده بودیم: شبیه بودیم / لُنگ: ازار، جامه‌ی حمام که بر کمر بندند. / پلامن: جامه‌ی پشمینه و سبیر که درویشان پوشند، نوعی گلیم / ٹکاری: خر بند، کسی که اسب و شتر و الاغ به کرایه دهد یا ببرد. / برنشین: سوار شو / رُقעה: نامه / درحال: فوراً / دین: وام / فرج: گشايش، رهایی / گسیل کرد: روانه کرد / فراغ: آسایش (فراق: دوری) / دلگاک: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده / مسلخ: رخت‌کن حمام / تازی: عربی / شدت: سختی / شارع: خیابان / محشر: جای گردآمدن مردم، روز رستاخیز / اجنبی: بیگانه / مرقد: آرامگاه / ته صدا داشتن: کنایه از کمی صدای خوب داشتن

۱۰- لغت

رمان: داستان بلند / تجار: جمع تاجر / بانگ: فریاد / با تیپ: با آرایش نظامی / کرنش: فروتنی و تعظیم / گویا: مثل اینکه، ظاهراً / حیات: زندگی / شآن: منزلت / جلال: عظمت، بزرگی / جیره: مقدار محدود از مواد غذایی که به صورت مقرری به کسی یا کسانی می‌دهند / مواجب: حقوق / عریضه‌چی: شاکی، شکایت‌کننده / میرآخور: نگهبان اصطبل، رئیس و مهتر اصطبل / فی‌البداهه: فوراً و بدون تفکر و تأمل، سخنی یا شعری که بی‌اندیشه و تأمل گفته شود.

۱۱- لغت

سترگ: عظیم و بزرگ / مرافعه: شکایت به قاضی بردن، داوری / ازرق‌شامی: یکی از سرداران لشکر عمر سعد در واقعه‌ی کربلا، نماد خباثت / دنیای حق: جهان آخرت / رعیت: زیرستان / پتل پرت: تلفظ عامیانه‌ی پظرز بورگ، نام شهری در روسيه / عظم بطن: بزرگی شکم / جاپن: ژاپن / مقتن: قانون‌گذار / جرگه: گروه / مسلک: روش، شیوه، مرام / طرف: کناره / اجانب: بیگانگان (جمع اجنبی) / بیت‌الحزن: ماتم کده

۱۲- لغت

اسلیمی: شکل تغییریافته (مُمال) کلمه‌ی اسلامی، طرح‌هایی مرگب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت است. / بیرنگ: طرح اوّلیه / نقطه چینی: طرح اوّلیه کشیدن / مشوّش: آشفته و پریشان / خلف صدق: جانشین راستین / وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / بهاشاره (لب را بهاشاره صورت داد): فوراً / آخره: چنبره‌ی گردن / غارب: میان دو کتف / گرده: پشت، بالای کمر / گله: برآمدگی پشت پای اسب / رندانه: زیرکانه / مخمصه: گرفتاری و غم بزرگ، گرفتاری / جولاه: بافنده، نساج (عنکبوت) / صیا: (باد) صبحگاه / تفرّج: فرج و گشايش یافتن، مجازاً خرمی و شادی و نشاط / آبگینه: شیشه / ودیعت: سپرده شده / فارغ: آسوده / لاف: گفتار بیهوده و گزاف، خودستایی

۱۳- لغت

مادام: همواره، همیشه (قید) / مغیلان: درختچه‌ای با خارهای بسیار، خار شتر / جل جلاله: بزرگ است شکوه او / جهد: سعی، تلاش / درجه: پایه، مرتبه / تخمه: نژاد، اصل، تبار / شم: بویایی / سمع: شنوایی / بصر: بینایی / ذوق: چشایی / لمس: بساوایی (لامسه) / زُفان: زبان / کامگار: نیکبخت، قادر و موفق / گوهری: نژاده، اصیل

۱۴- لغت

سینه مalan: سینه‌خیز / خرگه: خیمه‌ی بزرگ / تازیک: غیر ترک (به‌ویژه فارسی زبانان) / شفق: سرخی آسمان بعد از غروب آفتاب / عافیت سوز: کشنده / سیماب: جیوه / خود: کلاه جنگی / بادپا: در درس به معنی اسب / پایاب: جایی از رودخانه که از آن بتوان گذشت. / بی پایاب: عمیق و بی‌گدار / افسر: تاج

۱۵- لغت

صدقیق: راستین / محزون: غمگین / تقدير: سرنوشت / مشیت: اراده و خواست / سوله: سالن بزرگ بدون ستون داخلی / مقدم: پیشرو / خور: زمین پست / غفلت: نا‌آگاهی / جبهه: قسمت جلوی جنگ، پیشانی / راست و ریس: هموار و مرتب کردن / نفوس: نفس‌ها / رعب: ترس / آکنده: پر / جنود: لشگریان (جمع جند) / عنان: توامندی، بی‌نیازی / تواضع: فروتنی / تکلف: خودنمایی / فرج: گشايش در کار / نسیان: فراموشی و غفلت / معركه: میدان جنگ / قرب: نزدیکی / وجودان: نفس و قوای باطنی / تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن / گردهی نان: قرص نان

۱۶- لغت

ازدحام: انبوهی، بسیاری جمعیت / طویل: طولانی / معدود: انگشت‌شمار، کم / اشاعه: گسترش / آریایی: ایرانی / ختم: آخر کار / مزین: زینت داده شده / مروت: جوان مردی / هرم: گرمای آتش / آرم: نشانه، علامت خاص حایی یا چیزی / ناب: خالص، اصل / مستدام: پایدار / فلق: سرخی سپیده‌دم / بی‌کران: بی‌انتها / شفق: سرخی آسمان هنگام غروب آفتاب / خزان: پاییز / محو: زایل کردن / تار: تیره

۱۷- لغت

خوش‌نوا: خوش‌آواز / نکته گفتی: شوخی و مزاح می‌کرد / سوداگران: معامله‌گران / ناطق: سخن‌گو / حاذق: ماهر، استاد / صدر: بالا / فارغ: آسوده / کل: کچل / ندامت: پشیمانی / میغ: ابرسیاه / شگفت: نادر و عجیب / جولقی: زنده‌پوش و گدا / طاس: کچلی و بی‌مویی کامل، نوعی ظرف / دلق: جامه‌ی پاره‌پاره / ابدال: مردان حق (جمع بدال)، بدُل، بدیل) / اشیاه: مانندها (جمع شبِه) / معاريف: سرشناسان، آشنايان (جمع معروف) / شبان: چوپان

ثبت طینت: پلیدی ذات / تافته: گداخته و برافروخته / بدسگال: بداندیش، بدخواه / لعل: سنگ قیمتی (یاقوت و ...) / دشنه: خنجر / بعینه: عیناً، مانند / برخوردار: بهرور / مثال: مال و ثروت / مفلس: تهی دست و درویش / خوان: سفره / عزیمت کردن: قصد و آهنگ کردن / مایه: سرمایه / انبان: کیسه‌ی چرمی دباتغی شده / از قضا: اتفاقاً / شوکت: جاه و جلال / تباہ: فاسد و خراب / فراغت: راحتی و استراحت / ملازم: همراه / گهربرده: جواهر از دست داده / مقبل: خوش‌بخت / خیراندیش: خیرخواه

۱۹- سرزمین ما زمرد است / ولی در بیابان‌های تبعید / بهارهای پیاپی / جز زهر بر چهره‌ی ما نمی‌پاشد /

۱ - سرزمین مثل زمرد است: تشییه

۲ - بهارهای پیاپی: مجاز از سال‌های متوالی

۳ - زهر: استعاره از رنج و غربت

۴ - چهره: مجاز از وجود

۲۰- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است.

دیباچه: مقدمه

تحمیدیه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نثر یا نظم

جمله‌ی سه جزئی استنادی با متمم است (به جای مستند، گروه متممی آمده است).

۲۱- منّت خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

منّت: احسان و نیکویی، در این جمله سپاس

عزّوجلّ: گرامی و بزرگ است.

قربت: نزدیکی (هم‌آوا با غربت: دوری از شهر)

مزید: افزونی، زیادی

طاعت: فرمانبرداری، اطاعت

۲۲- هر نفسی که فرو می‌رود ممّ حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات.

ممّ: مدد کننده، یاری رساننده

حیات: زندگی، تضاد با ممات

مفرح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز

ذات: وجود، هستی

نَفَس: دم جمع: انفاس

۲۳- باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دريغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندارد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.

خوان: سفره

بی‌دريغ: بی‌مضایقه

ناموس: قانون، آبرو و حیثیت

گناه فاحش: گناهی که از حد بگذرد

وظیفه: مقرّری، مستمرّی

منکر: زشت

پرده دریدن: رسوا کردن

۲۴- درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ریبع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

خلعت: جامه و لباس دوخته که بزرگی به فردی بخشد

قبا: لباس بلند

بُر: تن

قدوم: قدم نهادن، آمدن

موسم: فصل، هنگام

ریبع: بهار

(ریبع: بهار - صیف: تابستان - خریف: پاییز - شتا: زمستان)

۲۵- شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسم نسیم و سیم

شفیع: شفاقت کننده

مطاع: اطاعت شده، فرمانروای

قسیم: صاحب جمال، زیبا

جسمیم: خوش اندام

نسیم: خوش رایحه

وسیم: دارای نشان پیامبری

۲۶- بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله حستت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله

بلغ: رسید

علی: بلند مرتبگی، مقام والا

كشف: آشکار کرد

دُجی: تاریکی

خصال: خصلت‌ها

صلّوا: درود و سلام فرستید (فعل امر)

بیت درباره‌ی «پیامبر اکرم(ص)» است.

۲۷- ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشی کلاحت

□ طاق نهم: فلک همان فلک‌الافلاک که بر افلک دیگر محیط است.

□ بیت اشاره به عظمت و الامرتبگی پیامبر دارد.

○ چو شد روز رستم بپوشید گبر نگهبان تن کرد بر گبر، بیر

گبر: خفقان، زره، لباس جنگی که درونش را از ابریشم خام پر کنند.

بیر: بیر بیان زره مخصوص رستم در هنگام نبرد.

○ کمندی به فتراک زین بر بیست بر آن باره‌ی پیل پیکر نشست

کمند: طناب حق مانند برای شکار حیوانات

فتراک: ترک‌بند، تسمه‌ای که پشت و جلو زین اسب می‌آویزند.

باره: اسب

- ۲۹- بسفرمود تا جوشن و خود اوی
 ببردند و پوشید روشن برش
 جوشن: رزه، لباس جنگی
 خود: کلاه جنگی
 ترکش: تیردان
 کی: پادشاه

- ۳۰- □ همه گبر و برگستوان چاک چاک:
 برگستوان: پوشش جنگاوران، پوشش فیلها و اسبها در جنگ
 □ زال با سه مجمر و سه تن از دانایان بر پشتہای برآمد:
 مجمر: آتشدان
 پشتہ: تپه
 □ لابه‌ی رستم در اسفندیار کارگر نیفتاد:
 لابه: التماس، تصریع
 کارگر نیفتاد: مؤثر نشد

- ۳۱- □ همی گفت کای پاک دادار هور
 دادار: آفریننده
 هور: خورشید
 فر: شکوه و شان
 □ به باد افره این گناهم مگیر
 باد افره: کیفر، مجازات
 مگیر: موأخذه نکن

- ۳۲- در این روزگار نو که ما کلاه پهلوی رو باب کردیم، گذاشتن این کلاه دمده‌ی سر بر باد ده چه معنا داره؟
 باب کردیم: مُد کردیم
 سر بر باد ده: کشنده، از بین برنده
 دمده: از مُد افتاده

- ۳۳- □ این قدر مهمل گفت ... : مُهمتل: کلام بیهوده و بی معنا
 □ استاد صورتگر تمثالی نیم رخ از شمایل ما بسازه
 صورتگر: نقاش
 تمثال: تصویر
 شمایل: صورت و چهره
 □ خطوط و خطایم با خودم بود - خَبْط: بی راه رفتن، اشتباه

- نفله: تلف، از بین رفته
 تحکم: آمرانه، به صورتی که می خواهد حکم کند.
 پستو: اتاق
 عملگی: کارگری

- ۳۴- □ مشدی حسن نفله شده
 □ کدخدای تحرکم گفت
 □ از دریچه‌ی پستو خیره شد
 □ مشدی حسن رفته عملگی

-۳۵ □ داشت مالبندها را محکم می کرد:

مالبند: قطعه چوبی دراز که جلوی درشکه می بندند و حیوان را به دو طرف آن می بندند.

□ مشهدی حسن پشت به آنها چمباتمه زده بود:

چمباتمه: طوری روی پا نشستن و زانو را در بغل گرفتن

□ علوفه از لب و لوچه اش آویزان بود:

لوچه: اطراف دهان

-۳۶ کی تؤون می داد

قراضه: خراب

زورخونه چه دخل داره به این گلدسته‌ی قراضه دخل: ارتباط

چفت: قلاب پشت در، زنجیر پشت در اتفاق چفت پای در بود.

کشیک: نگهبانی به نوبت کشیک می دادیم.

پاشوره: محلی پایین حوض برای شستن پا نشست لب پاشوره.

-۳۷ مدیر مدام پاپی می شد

گله به گله: قسمت به قسمت، آنجا و اینجا پاپی می شد: پی گیر بود

گنبد آجری با گله به گله سوراخهایی ...

کلیدش دست متولی بود.

کراحت دارد اسم خدا را دست چپ نوشتن

یک سقلمه زد.

سقلمه: ضربهای با گوشی مشت یا آرنج برای هشدار دادن

-۳۸ خیلتشان را گسیل کرده

رقطی نبشت به امیر

اندک مایه ضیعتی دارند

این صلت فخر است

مرا سخت دربایست نیست

وزر و وبال این چه به کار آید

خیلتشان: گروه نوکران و چاکران

رقط: نامه‌ی کوتاه ≠ طومار: نامه‌ی بلند

ضیعت: آب و زمین زراعتی جمع: ضیاع

صلت: بخشش

دربایست: لازم

وزر: گناه

و بال: عذاب

-۳۹ امیر را یافتیم آجا بر زَبر تخت نشسته پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور

زَبر: روی

توزی: پارچه‌ی نازک کتانی بافته شده در شهر توز

مخنقه: گردن‌بند، قلاده

عقد: گردن‌بندی که از قسمت‌هایی تشکیل شده

کافور: ماده‌ای سفیدرنگ که خاصیت سردی و تبزدایی دارد.

-۴۰ بازگشتم با نامه‌ی توقيعی

چون نامه‌ها گسیل کرده شود

گسیل: روانه، فرستاده

این دیبر کافی تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارغ شده بود

دیبر: نویسنده (امروز به معنای معلم دوره‌ی متوسطه)

کافی: با کفايت و کارдан

نماز پیشین: نماز ظهر

مهمات: کارهای مهم

فارغ: آسوده خاطر

کوشک: قصر، کاخ

مثال: فرمان

۴۱- به زودی به کوشک آمد

مثال داد

امیر را تب گرفت. تب سوزان و سرسامی افتاد

چنان که بار نتوانست داد

خیر خیر جواب می‌آوردم

علت و تب تمامی زایل شد

سرسام: سردرد و هذیان‌گویی

بار دادن: اجازه‌ی حضور دادن

خیر خیر: سریع

علت: بیماری

۴۲- چو آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت.

نشستن: فرو رفتن

دریدن: تکه تکه شدن

گرفت: فعل آغازی، شروع کرد

نیرو کرده: طغیان کرده، بالا آمده

۴۳- بانگ و هزاہز و غریو خاست. هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.

بانگ: فریاد

هزاہز: فتنه‌ای که مردم را جنبش درآورد.

غریو: داد و فریاد

خاست: بلند شد، برخاست

هنر: شانس و بخت، فضل خدا

۴۴- ناوی ده بیاوردن. یکی از بزرگتر از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند.

ناو: قایقی کوچک که از درخت میان‌تهی بسازند.

از جهت: برای

جامه‌ها: گستردنی‌ها، بسترها

افگندند: گستردند، پهن کردند

شراع: ساییان، خیمه

۴۵- روز دو شنبه امیر مسعود شبگیر بر نشست و به کران رود هیرمند رفت با یوزان و حشم و ندیمان و مطربان.

شبگیر: صبح زود

برنشست: سوار اسب شد.

کران: ساحل، کنار

حَسَم: چاکران، خویشان و اطرافیان

ندیمان: نزدیکان

مطربان: نوازنده‌گان و خوانندگان

۴۶- حسنک پیدا آمد بی‌بند، جبهه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد، خَلَقْ گونه و درّاوه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده.
بی‌بند: آزاد، در غلّ و زنجیر نبوده
جبهه: لباس گشاد و بلند که روی لباسِ دیگر پوشند.
حبری: کبود

خلق گونه: کهنه، ژنده، پوسیده
درّاوه: لباس بلندِ زاهدان و شیوخ، بالاپوش
ردایی: لباسی که روی لباس دیگر پوشند
دستار: عمامه، سربند
مالیده: مستعمل و نیم‌دار

۴۷- در باب حشمت و فضل و ادب و شرارت و تصریب و خودستایی بوسهل چه تمام سخن رانده است.
حشمت: بزرگی
فضل: دانش
شرارت: بدخواهی، بدی کردن
تصریب: دو به هم‌زنی، فتنه انگیزی
خودستایی: از خود تعریف کردن، تکّر

۴۸- بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل بود، اما شرارت و زعارتی در طبع او مؤکّد شده بود.
امام‌زاده: بزرگ‌زاده، محتشم
محتشم: دارنده‌ی شکوه و حشمت
فضائل: دانا
زعارت: بدخوبی، تندمزاجی
طبع: سرشت
مؤکّد: تثییت شده

۴۹- پادشاهی جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لَت زدی و فرو گرفتی و آلمی بدین چاکر رسانیدی.
جبار: ظالم و ستمگر
چاکر: نوکر
لت: سیلی
فرورفتگی: بازداشت می‌کرد و دستگیر می‌کرد
آلم: درد و رنج

۵۰- □ موزه‌ی میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده، زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می‌بود.
موزه: کفش
مالیده: مرتب شده
دستار: عمامه، سربند
اندک مایه: کسی، مقداری
□ بر خویشتن می‌ژکید.
می‌ژکید: آهسته سخن گفتن زیر لب با خشم، غروُلند کردن

- ۵۱- گرمایی سخت و تنگی نفقة و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن.
 نفقة: انفاق، بخشش، اینجا آن چه صرف هزینه‌ی زن و فرزند شود.
 نایافت: نایاب
 ستوران: چارپایان
 روزه به دهن: گرسنه، روزه‌دار

- ۵۲- زار زار گریستان نشابوریان و مشتی رند که آنها را سیم دادند که سنگ زند و مرد خود مرده بود که جلا دش رسن به گلو افکنده بود.
 زار زار گریستان: بسیار گریه کردن
 مشتی: گروهی
 رند: لابالی، کسی که به قوانین اجتماعی بی اعتنای است.
 سیم: نقره، مجاز از پول
 رسن: طناب

- ۵۳- مغلوب بر زمین افتاد.
 عقل خود را از فرط استیصال از دست می‌دهد.
 رستم مانند هر آدمی زادی دست‌خوش غریزه‌ی حب ذات.
 کورسوی امید خود را از دست می‌دهد.
- استیصال: ناچاری، درماندگی
 حب ذات: دوست داشتن خود
 بزه کاران: گناه کار، مجرم
 راد: جوان مرد، بخشنده، شجاع
 تحرّج: مثل سنگ شدن، شکل‌گیری اندیشه‌ی غیر قابل

- ۵۴- بند را بر دست بزه کاران می‌گذارند.
 کفی راد دارد.
 ثمره‌ی نوی در نظر او تحرّج است.
 تغییر در ذهن فرد
 فرتوتی رستم را تحقیر می‌کند.
 او را پیر کانا می‌خواند.
- فرتوتی: پیری، فرسودگی
 کانا: نادان، احمق

- ۵۵- حمیّت و دلاوری اسفندیار یادآور گذشته‌های اوست. حمیّت: دلاوری، مردانگی، غیرت
 منگ: گیج و سرگشته
 رعشه: لرزش، لرزه
 قرق: منع شده، ممنوع
 قدح: کاسه‌ی بزرگ
- نمیس: ارزشمند و گران‌بها

- ۵۶- جان و جوهر تراژدی رستم را مقاومت تشکیل می‌دهد.
 تراژدی: نوشته و نمایش‌نامه‌ای که موضوع غم‌انگیز دارد.
 جان و جوهر: اصل و خلاصه
 رستم به الحاج از شاهزاده می‌خواهد.
 این کار خطیر است.
 او بزرگ‌ترین قدرت‌ها، دیوسفید و پتیاره‌های هفت‌خان را از پا درآورد.
 پتیاره: مخلوق اهریمنی، زشتی و پستی
- الحاج: پافشاری، اصرار
 خطیر: ارزشمند و بزرگ

کاویدن: جستجو کردن

اشاعه: ترویج

نافذ: مؤثر

تاًئی: درنگ و آهستگی

بدرقه: همراهی

۵۷- جوانان با نگاهشان دل سیاهی را می‌کاویدند.

برای اشاعه‌ی آن‌ها تلاش می‌کرد.

نگاهش چنان نافذ و گیرا بود.

آهسته و با تائی پیش حسین آمد.

نگاه حسین او را بدرقه می‌کرد.

رحیل: کوچ، کوچیدن

جرس: زنگ کاروان

راهوار: تندره، فراخ گام، خوش راه

هامون: زمین هموار، دشت

چاوش: ندا دهنده در جلوی کاروان

فرض: واجب گردانیدن، تعیین کردن

۵۸- بانگ رحیل آید به گوشم.

بانگ از جرس بر خاست.

پا در رکاب راهوار خویش دارند.

همون اگر دریا شود از خون.

بسنو بانگ چاوش.

فرض است فرمان بردن.

بیشه: جنگل کوچک، نیستان

گاه‌گدار: بعضی اوقات به ندرت

شقیقه: گیج‌گاه، قسمت فوقانی خارجی استخوان سر

محاسن: ریش

تناول کردن: خوردن

۵۹- به سقف سبز بیشه نگاه کردم.

گاه‌گداری گوشه از لباسش پیدا می‌شد.

در ناحیه‌ی شقیقه اش یک سوراخ دیده می‌شد.

خون از محاسن می‌ریخت.

گوبی لذیذترین غذاها را تناول می‌کرد.

فرجام: پایان

۶۰- □ دقایق عمر ما به سوی فرجام خویش می‌شتابند.

□ خسوف‌های کژخیم شکوهش را به سیز بر می‌خیزند.

فره: شکوه و فر

□ زمان فره جوانی را می‌پزمرد.

□ از گزند داس دروغ وقت هیچ روینده را زنهار نیست.

جفایشه: ظالم

□ دست جفایشه دهر ارج تو را بستاید.

بدیع: تازه نو

□ این آشیانه آن قدر بدیع بود.

متمامی: دراز، طولانی

□ سال‌های متمامی بود ...

متقادع: کنار گیرنده از کاری، مجانب شده، قانع

□ لرد استرابری را متقادع کند.

بهجهت‌انگیز: شادی آور

□ ققنوس پرنده‌ای دلکش و بهجهت‌انگیز

موقر: باوقار، بزرگوار

□ ققنوس آرام و موقر بود.

می‌بالید: افتخار می‌کرد.

□ این آشیانه آن قدر بدیع بود.

متوفاً: فوت شده، مرده

□ سرگرم تشریفات متوفاً بودند.

. غالباً داوطلبان اعانه بی‌میل نبودند دو شیلینگ و نیم پردازنده.

□ غالباً داوطلبان اعانه بی‌میل نبودند دو شیلینگ و نیم پردازنده.

^۱ شیلینگ: ۲ لیره‌ی استرلینگ

اعانه: کمک و یاری

غالب: اکثر

نزار: ضعیف و لاغر

□ پرندۀ‌ی اصیل هرچند لاغر و نزارتر می‌شد.

اخگر پاره: شراره‌ی آتش
صفیرکشان: سوت زنان
بقیه: جاسازی، آماده، ساخته
طعن‌الولد: همراه با سرزنش
وقت مقتضی: زمان مناسب
تل: تپه و پشتہ

- پر و بالش به سان اخگر پاره برق می‌زد.
- از آن بالا به سان تیری که صفیرکشان رها شود.
- آب پاشی بقیه کرده بود.
- با حرکاتی طعن‌الولد پرنده را مسخره می‌کرد.
- وقت مقتضی برای تبلیغ فرا رسیده است.
- تل هیزم را در خود گرفت.

هین: صوت، آگاه باش
طره: دسته موی پیشانی
عشوه: ناز و کرشمه
عمارت: آبادانی
ساقی: شراب‌دهنده

- هین سخن تازه بگو
- طره‌ی پریشان دیدم
- خنده‌های زیر لب، عشوه‌های پنهانی
- خانه‌ی دل ما را عمارت کن
- ساقیا بدھ جامی زان شراب روحانی

۶۵- آورده‌اند در ناحیت کشمیر متصیّدی و مرغزاری نزه بود.
متصیّد: شکارگاه

مرغزار: چمنزار
نزه: باصفا، خوش آب و هوا
عکس: انعکاس

ریاحین: ج ریحان گیاهان خوشبو
اختلاف صیّادان آن جا متواتر
اختلاف: رفت و آمد

متواتر: پی در پی
زاغی بر درختی گشن خانه داشت
گشن: انبوه، پر شاخ و برگ

جال: دام، تله
باز کشید: پهن کرد
حبه: دانه
ایستاد: شروع کرد

چیادی بد حال، جالی بر گردن
جال بازکشید و حبه بینداخت

سر ایشان کوتیری بود که در مطاوعت او روزگار گذاشتندی
سر: رئیس مطاوعت: فرمان برداری

گرازان به تگ ایستاد گرازان: جلوه کنان
همگنان استخلاص یاران مهم‌تر از تخلص خود شناسند
استخلاص: رهاییدن تخلص: نجات
ستیزه روی: لجوج، گستاخ

- اگر ذرّه‌ای اندر تک دریاست
- بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز
- وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست
- بر اثر ایشان بروم
- ساعتی بود

تک: ته، عمق
جگر دوز: نابود کننده
فرو کاست: پایین انداخت
بر اثر: دنبال
مدّتی متظر ماند

مهیب: ترسناک	-۶۸	<input type="checkbox"/> در کنار شعله‌های مهیبی که زبانه می‌کشید
زدود: پاک کرد		<input type="checkbox"/> اسلام رنگ قومیت را زدود
مصنون: محفوظ		<input type="checkbox"/> از خطر زوال مصنون داشت
اوراد: دعاها		<input type="checkbox"/> مملو از اخلاص همراه اوراد
تجلیل: گرامی داشتن		<input type="checkbox"/> با زبان الله از او تجلیل می‌شد
اهورایی: خدایی		<input type="checkbox"/> آتش اهورایی را برمی‌افروزیم

پایمردی: میانجی گری	-۶۹	<input type="checkbox"/> به پایمردی خیال از صحراء‌های قرون می‌گذریم
خلود: جاودانگی		<input type="checkbox"/> بودن خود را خلود می‌بخشیم
دشمن کام: مطابق میل دشمن		<input type="checkbox"/> در هجوم این قرن دشمن کام پیمان می‌بندیم
قداست: پاکی		<input type="checkbox"/> ریشه در عمق فرهنگی سرشار از غنا و قداست دارد
غنا: توانگری		<input type="checkbox"/> بر صحیفه‌ی عالم ثبت کنیم
صحیفه: کتاب		

کالبد: جسم: تن	-۷۰	<input type="checkbox"/> روحش به کالبدش برگشته است
نقسان: کمی و کاستی		<input type="checkbox"/> خوابش رو به نقسان است
استماع: شنیدن		<input type="checkbox"/> سنگ‌ها حالت استماع دارند
دورا: سرگیجه		<input type="checkbox"/> در سرشن دوار و در گوشش طنین افتاد
آمد و شد: رفت و آمد		<input type="checkbox"/> می‌خواست از علت آمد و شد او آگاه شود

عدلیه: دادگستری	-۷۱	<input type="checkbox"/> از ترقی عدلیه چشم پوشیدم
دلاک: موی تراش، سلمانی، کیسه‌کش		<input type="checkbox"/> شادمان‌تر از همه دلاک جوانی بود
انتصاب: مشغول به کار شدن		<input type="checkbox"/> خبر انتصابم قوم و قبیله را تکان داد
دری: کوهی		<input type="checkbox"/> کبک دری فراوان شده است
مولیان: جیحون		<input type="checkbox"/> بوی جوی مولیان مدهوشم کرد

قاش: قاج، کوهه‌ی زین	-۷۲	<input type="checkbox"/> پشت قاش زین نشستم
تفنگ خفیف: نوعی تفنگ کوچک		<input type="checkbox"/> تفنگ خفیف به دستم دادند
یغما: غارت		<input type="checkbox"/> داروندار ما به دست حضرات دولتی به یغما رفت
حضرات: آقایان		<input type="checkbox"/> کارمان از آن زندگی که خدایی به اتاق کرایه‌ای کشید کدخدایی: اربابی
تصدیق: گواهی نامه‌ی تحصیلی		<input type="checkbox"/> سرانجام تصدیق گرفتم

شُبان: چوپان	-۷۳	<input type="checkbox"/> دید موسی یک شبانی را به راه
چارق: کفش چرمی		<input type="checkbox"/> چارقت دوزم کنم شانه سرت
نمط: روش: طریقه		<input type="checkbox"/> زین نمط بیهوده می‌گفت
خیره سر: گستاخ		<input type="checkbox"/> گفت موسی‌های خیره سر شدی
پا تابه: نواری که با ساق یا پیچند		<input type="checkbox"/> چارق و پاتابه لایق مرتو راست

فشار: بیهوده	-۷۴	<input type="checkbox"/> این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار
ژاژ: سخن بیهوده		<input type="checkbox"/> جامه را بدرید و آهی کرد تقت
تقت: سوزناک		<input type="checkbox"/> نی برای فصل کردن آمدی
فصل کردن: جدایی افکندن		<input type="checkbox"/> در حق او مدح و در حق تو ذم
ذم: نکوهش		<input type="checkbox"/> چون که موسی این عتاب از حق شنید
عقاب: خشم گرفتن، ملامت		<input type="checkbox"/> ملت عشقه از همه ده‌ها حدادست
ملت: مذهب		

۷۵- □ الطاف الوهیت و حکمت و ربویت به سر ملایکه می‌گفت

الوهیت: خدایی پروردگاری

□ ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است

ابد: زمان بی‌پایان

ازل: زمان بی‌آغاز

□ سر نشور عشق بر رگ روح زدن

□ گل آدم در تخمیر انداخته

□ خلق‌الانسان من صلصال کالفخار

نشتر: چاقوی فلزی نوک تیز

تخمیر: سرشتن، مایه زدن

صلصال: گل خشک

فخّار: سفال

قادسک: گل قاصد

کسوت: لباس

فتوت: جوانمردی، مردانگی

کازیه: جاکاغذی

لوکه: تشکی که از پنجه باشد، پنجه ای که هنوز حلّاجی نشده است

متعیّن: ثروتمند، ممتاز، شخصی از طبقه‌ی اعیان

مجلس گفتن: برگزاری مجلس وعظ و پند

استغنا: بی‌نیازی

غَنِي: بی‌نیاز

غَنَا: ثروت

غِنَا: آواز، سرود

مقنّى: چاه کَن

معنّى: آوازه‌خوان

از پا درآوردن ← کنایه از کشتن

۷۷- آبن ← حوض کوچک

ساعتی چند ← چند ساعت (چند: صفت مبهم)

جورپیشگی ← ظالم بودن

مهتران ← بزرگزادگان

کهتران ← کوچکتران

خوالیگر ← آشپز

۷۹- ابلیس ← شیطان

منش ← خوی، خصلت

منش ← خوی، خصلت

خورشگر ← آشپز

۸۰- به نیروی یزدان بر اهریمن بیداد پیروز شد و فریدون و جانشینانش، در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران - که

دست فرسود فردی از عادی مردم بود - به فرمانروایی رسید.

* یزدان: خدا

* اهریمن بیداد: استعاره از ضحاک

* دست فرسود: کهنه

* دست فرسود ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

۸۱- * نوبه‌نو: لحظه‌به‌لحظه

* درفش کاویان: اختر کاویان: درفش ملی ایران در عصر ساسانی

* تأمل: تفکر، درنگ

* هم قدم: مشتق

* فرایح: جمع قریحه (ذوق)

چنین بود آیین و این بود راه

۸۲- بدان گاه سوگند پرمايه شاه

معنی بیت: در آن زمان (در زمان کیکاووس)، راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست‌کار این‌گونه بود. زیرا به اعتقاد آنان، آتش پاک و مقدس بود و هرگز انسان‌های پاک را نمی‌سوزاند.

* این بیت، تأکید بر زمینه‌ی ملی حمامه دارد.

* آیین - راه ← تناسب

* شاه - راه ← جناس

* ۸۳- غنا: در لغت به معنای سرود، نغمه و آواز خوش است.

* لیریک: یعنی شعری که با لیر خوانده می‌شود.

* لیر: نوعی ابزار موسیقی

* ۸۴- آلام: دردها (جمع ال)

* تأثرات: ناراحتی‌ها

* تغزل: سخنان عاشقانه، مقدمه‌ی قصیده

* مرثیه: رثا، سوگواری

* بدايت ≠ نهایت

* ۸۵- خواص: زنبیل‌باف

* حی: قبیله

* احیا: جمع حی، قبیله‌ها

* ضیف: مهمان

* دار ضیف: مهمان‌سرا

* سیاه: غلام

* مسلسل: در زنجیر شده

* مغلول: بسته شده، در گل

* ۸۶- شوریدند: شورش کردند

محن: رنج‌ها (جمع محنت)

خانقاہ: محل اقامت درویش‌ها

درزه: بسته

زکی: پاک

Zahed: پارسا

* ۸۷- عنان: دهن، افسار

آواز داد: فریاد کشید

زنديق: ملحد، دهری، بی‌دین

غیرت: ناموس‌پرستی

رجم: سنگ زدن

* ۸۸- اکسیر عشق

* اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل‌تر سازد، هرچند مفید و کمیاب.

* اکسیر عشق ← اضافه‌ی تشییه‌ی (عشق به اکسیر مانند شده)

* ۸۹- دخمه: گوдал تاریک

کوخ: خانه‌ی محقّر ≠ کاخ

حضریض: جای پست، نشیب ≠ اوج

تهجّد: شب زنده‌داری، شب بیداری

۹۰ - جپن: پیشانی، جبهہ

آژنگ: چین و شکنی که به واسطه‌ی خشم به چهره می‌افتد.

قلماسنگ: فلاخن، قلاسنگ، قلاں سنگ

شنگ: زهر، سم، هرچند تلخ

^{۹۱}- اقبال: خوشبختی، روی آوردن ≠ ادب ار

نحوت: غرور، خودیستندی، تکیر

معتکف: گوشه‌نشین، عزلت‌نشین

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

-۹۲- آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود

* تنعم: در ناز و نعمت زیستن، شاد بودن، تزن آسایی،

* قدم: وارد شدن، آمدن

معنی بیت: پاییز با همه‌ی ناز و خوش‌گذرانی که می‌کرد، سرانجام با آمدن نیمه‌ی بهار به پایان رسید.

۹۳- چند کلمه مترادف در این درس:

خشک = سوخته تفرجگاه = گردشگاه بار = غر رنج = درد

٩٤- نخل: تابوت (سمبل امام حسین)

توفال: تخته‌های نازک و باریک که به سقف اتاق می‌کویند و روی آن کاهگل و پاکچ می‌مالند.

پردو: توفال، تزیین سقف خانه‌ها

نکاس: سرتیرهایی از سرپوشیده‌ی ایوان‌ها بیرون می‌گذارند و به آن‌ها تراش می‌دهند.

^{۹۵}- بعد از ظهر بود، کلاس ما در ارسی قشنگی جا داشت.

* اُرسی: نوعی در قدیمی که عمودی باز و بسته می‌شود. مجازاً به اتفاقی که دارای چنین درهایی بوده، «ارسی» گفته می‌شود.

۹۶- آه / دیگر اکنون آن عمامد تکیه و امید ایران شهر / شیر مرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر، جهان پهلو / آن خداوند و سوار رخش بی‌مانند / آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبس لبخند / خواه روز صلح و بسته مهر سیمان دا / خواه روز حنگ و خود ده بهر کین سوگند.

* عِمَادٌ: سْتُون، بَايْهٌ، تَكْهَهْجَاه

* عرصه: بهنه، میدان

ناورد: نیر د، جنگ و میدان رزم*

* زندگانی

* زال زد بد ستم

100 • JUNE 2000

۹۷- قصه است این قصه، آری قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پوچ عالی نیست

* شعر: مفهوم سخن تخیلی و منظوم که هنر شاعر در آن مورد نظر باشد.

* عیار: ابزار سنجش، سنگ محک

* مهر: مهربانی، محبت، دوستی

* محض: خالص

۹۸- هفت خوان را زاد سرو مرو/ یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد/ آن هریوه‌ئی خوب و پاک‌آئین روایت کرد/ خوان

هشتم را من روایت می‌کنم اکنون/ من که نام ماث

* هفت خوان: هفت مرحله‌ای که رستم قهرمان شاهنامه از آن گذر کرد و عبور از آن در رسیدن به کمال در پهلوانی و جنگ‌گاوری بود.

* زاد سرو مرد: آزاد سرو سیستانی، از راویان شاهنامه و صاحب کتاب اخبار رستم.

* ماخ سالار: یکی از راویان شاهنامه که فردوسی داستان‌های خود را از زبان او نقل می‌کند.

* هریوه: هراتی اهل هرات

* ماث: مهدی اخوان ثالث

۹۹- چوب دستی متشا مانند/ مست شور و گرم گفتن بود/ صحنه‌ی میدانک خود را/ تندوگاه آرام می‌پیمود/ همگنان

خاموش/ گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید/ پای تا سر گوش

* متشا: عصای درویشی

* مست: از خود بی‌خود شده

* میدانک: میدان کوچک

۱۰۰- نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک/ غم این خفته‌ی چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند.

* خفته چند: منظور مردم غفلت‌زده و ناآگاه جامعه، چند خفته.

* دم: نفس و دم، جان‌بخشن مسیحایی.

* چشم ترم: چشم اشکبار

۱۰۱- همگنان را خون گرمی بود/ قهوه‌خانه گرم و روشن/ مرد نقال آتشین پیغام/ راستی کانون گرمی بود.

* همگنان: همانندان

* آتشین پیغام: کسی که سخنان و کلامش گرم و مؤثر است.

* نقال: نقل‌کننده، کسی که داستان‌های شاهنامه را در قهوه‌خانه‌های سنتی با برقا داشتن پرده‌هایی از تصاویر جنگ‌های شاهنامه به زیان آمیخته با شعر فردوسی نقل کند.

* کانون: مرکز

۱۰۲- روزی انوری در بازار بلخ می‌گشت. هنگامه‌ای دید، پیش رفت و سری در میان کرد.

* هنگامه: غوغاء، هیاهو

* سری در میان کرد: کنایه از اینکه وارد جمع شد.

۱۰۳- اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه بمیرد، چه جای ملامت است که در دیده‌ی من شایسته چنین کرامت است.

* کلمات ملامت و کرامت دارای سجع هستند.

* ملامت: سرزنش

* کرامت: احترام، بزرگداشت، تکریم.

* دیده معجازاً عقیده و نظر.

۱۰۴- آری اکنون شیر ایرانشهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر بشو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردان / چاه پستان، چاه بی دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور / و غمانگیز و شگفت‌آور

* تهمتن: قوى جهه، تناور: لقب رستم

* گرد: پهلوان

* سجستانی: اهل سجستان

* دستان: لقب زال

* تک: ته

* ژرف: عمق، گودی

* غدر: حیله و نیرنگ

۱۰۵- «تحمید» در لغت به معنای حمد و ستایش و گفتن الحمد لله است.

- «تحمیدیه» در اصطلاح ادبی، سخنی زیبا به شعر یا نثر است در ستایش خداوند.

- «نعت» ذکر نام و ادای احترام به پیامبر و بزرگان دین و ستون ایشان است و معمولاً در خطبه‌ها و دیباچه‌ی کتاب‌ها می‌آید.

۱- معنی

«دست معلم از وقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند. پس بالا رفت؛ چشم را نشاند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد، از پستی پشت گذشت و گرده را برآورد.»

* معلم از ابتدا شروع به کشیدن فرورفتگی اندام (مانند گودی چشم) اسب کرد؛ پایین آمد. لب را فوراً کشید. فک پایینی را کشید و سپس چنبره‌ی گردن را طراحی کرد. سپس بالاتر رفت؛ چشم را طرح زد؛ دو گوش را نیز کشید؛ از یال و میان‌دو کتف طراحی را ادامه داد؛ پستی و گودی پشت را نیز کشید و سپس پشت (بالای) کمر اسب را طراحی کرد.

۲- معنی

«سمک [با خود]، گفت: در این کار تعییه‌ای هست. این یکی، همچون من می‌نماید که به لشگرگاه ما می‌رود»؛ سمک با خود گفت: نقشه‌ای از پیش برای این کار کشیده شده است. او مانند من نشان می‌دهد که دارد به لشگرگاه می‌رود.

۳- معنی

«بگذار تا فردا داری در میدان فرو بریم و او را بردار کنیم تا ما را از آن نامی بود». اجازه بده تا فردا داری در میدان شهر برپا کنیم و او را دار بزنیم تا با این کار به شهرت برسیم.

۴- معنی

«دو استر به دست آور که تو این جایگاه گستاخی.»؛ «دو قاطر (الاغ) تهیه کن؛ چون با این محل آشنایی بیشتری داری، بهتر می‌توانی کارها را انجام دهی.

۵- معنی

«هر که این می‌شنید، می‌گفت: «هول عیاری‌ای کرده است!» او را قفایی می‌زدند. سمک سراسیمه شد. گفت: «ای آتشک، رها مکن که مرا به سیلی بکشند»؛ هر که این خبر را می‌شنید، می‌گفت: «دستبردی جانانه زده است!» «به او (سمک) پس گردنی می‌زدند. سمک عیار سراسیمه و آشفته شد. گفت: ای آتشک، اجازه مده که دارند مرا با این سیلی‌ها می‌کشند.

۶- معنی

«سمک پیش خورشیدشاه برپایی بود و خدمت می‌کرد.»؛ سمک عیار پیش خورشیدشاه (به خدمت) ایستاده بود و تعظیم و کرنش می‌کرد و احترام می‌گذاشت.

۷- معنی

به تفاوت معنایی واژه‌ی «خیره» در دو مصraع زیر توجه می‌کنیم: چو بشنید رستم، سرش خیره گشت: سرگشته و متجری بکشتنی مرا خیره از بدخوبی: بیهوده و بی‌سبب

۱۴- چو سو فارش آمد به پهنای گوش ز شاخ گوزنان برآمد خروش

۱- سوفار: دهانه‌ی تیر، جایی از تیر که چله کمان را در آن بند کنند.(انتهای تیر)

۲- شاخ گوزن: مجازاً کمان (در قدیم کمان را از شاخ گوزن نیز درست می‌کرده‌اند)

۳- فردوسی می‌گوید: وقتی که انتهای تیر به گوش رستم رسید(چله‌ی کمان را تا ته کشید) از کمان فریادی بلند شد.

۱۵- بیفشد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن

دندان به دندان خاییدن : کنایه از خشم و ناراحتی است.

مفهوم مصراع اول: مصمم بودن و مستحکم بودن قدرت را نشان می‌دهد.

پای خود را همچون کوهی استوار بر زمین فشار می‌داد و از خشم دندان به هم می‌سایید.

۱۶- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب

آداب ضرب: فنون جنگ

ضرب: مجاز از آلت جنگ

هفتاد: نشانه‌ی کثرت

مفهوم بیت اشاره دارد به قدرت جنگاوری علی(ع) و عمرو(به قدری در جنگ ماهر بودند) که هفتاد آلت جنگ از خود دفع کردن.

نکته: به نظر می‌رسد اگر به جای ضرب و حرب در شعر عوض شود معنی بهتر است. یعنی ماهر بودن در آداب جنگ و دفع نمودن ضربه و فنون زیاد

۱۷- عمروبن لیث به در بلخ شکست خورد و هفتاد هزار سوار او به هزیمت رفتند.

یعنی عمروبن لیث نزدیک دروازه‌ی بلخ شکست خورد و هفتاد هزار سوار سپاه شکست خورد و پراکنده گشت.

۱۸- فراش لختی سرگین خشک برچیده، کلوخی دو سه فراهم نهاد تا قلیه‌ای بکند.

خدمتکار مقداری فضلیه چهارپان تهیه کرد و دو سه کلوخی در کنار هم گذاشت تا خوراکی از گوشت درست کند.

۱۹- یکی از حضار که کباده‌ی شعر و ادب می‌کشید، جلو رفته، جبهه‌ی شاعر را بوسید

جبهه: پیشانی / کباده کشیدن: ادعا داشتن

یکی از حاضران که ادعای شعر و ادب داشت، نزدیک رفت و پیشانی او را بوسید

۲۰- صدای گرفته سرما خورده‌ی مأمور در نفیر باد گم شد.

وزش شدید باعث شد که صدای ضعیف مأمور شنیده نشود.

۲۱- «پاسبان‌ها دویدند و در شاهراه صف بستند، اما علامت دیگر به خیابان اصلی پیچیده بود»

یعنی پاسبان‌ها دویدند و در راه اصلی صف بستند، اما عزادارن، دیگر به خیابان اصلی رفته بودند.

۲۲- عیسی بر سبیل تلطیف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت.

عیسی(ع) با مهربانی به او جواب داد، و آن شخص قانع نشد و نپذیرفت.

۲۳- «هر مخلوقی نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد.»

این عبارت تلمیح دارد به آیه‌ی: «لا تدرکه الابصار و هویدرک الابصار»

یعنی هیچ کس خدا را نمی‌تواند درک کند در حالی که همه‌ی مخلوقات نشانه‌ای از وجود خدا هستند.

۲۴- عنان‌گیر تو گر روزی جمال درد دین باشد
عنان‌گیر: هدایت کننده / ابدال: اولیای خدا / هم عنان: همدیف، برابر
مفهوم بیت: اگر از دین پیروی کنی، با اولیای دین هم رتبه و برابر می‌شوی.

۲۵- زیزدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد
ارکان: عناصر چهارگانه (آب، باد، خاک، آتش) / کوته دیدگی: سطحی نگری / بنان: انگشت
آفرینش و خلقت هستی را از خداوند بدان نه از ارکان اربعه و این سطحی نگری است که نوشهای را که محصول عقل
و خرد است از انگشت بدانی.
مفهوم: نفی بی‌تمیزی و گزینش فرع به جای اصل. (تمام امور به مشیت الهی است.)

۲۶- «سه نقش دیگر نیز پر معنایند؛ یکی قاب بندهای محراب شکل، دوم طرّهای کنار سردرها، سوم طاووس‌های سردر
مسجدها»

- ۱ - قاب: آسمانه، قوس بنا از طرف داخل که آن را از چوب می‌سازند.
- ۲ - طرّه: کاشی‌های به‌شکل گیسوی باfte و پیچ در پیچ.
- ۳ - طاووس: مرغ بهشتی، پرنده‌ای که به روایت تفسیرها، شیطان را در ورود به بهشت یاری کرد.

۲۷- «چه می‌خواهند بگویند این بوتهای خطها و اسلیمی‌ها که در هم می‌پیچند؟»
عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوتهای خطها و چیزی بگویند)
اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به «ی» در اسلیمی تبدیل شده است)

۲۸- «قادصد روزان ابری، داروگ، کی می‌رسد باران؟»
روزان: روزها
قادصد: پیام‌آور
داروگ: قورباغه‌ی درختی (اینجا نماد پیام‌رسان آزادی است)
باران: نماد و استعاره از آزادی و رهایی
شاعر چشم به راه آزادی است و از پیام آور آن، خبر رهایی و آزادی جامعه از این استبداد را می‌جوید.

۲۹- «باغ بی‌برگی / روز و شب تنهاست / با سکوت پاک غمناکش»
باغ: استعاره از زندگی و یا جامعه‌ی شاعر
باغ بی‌برگی: پارادوکس (تناقض)
باغ و برگ: تناسب (مراعات نظیر)
روز و شب: تضاد یا مجاز از همیشه
سکوت پاک: حس‌آمیزی
واج‌آرایی: در صامت «ک»

۳۰- «جامه‌اش شولای عربانی است»
جامه: لباس
شولا: خرقه‌ی درویشان
عربانی: برهنگی
شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عربان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس
برهنگ است که این نوع کارهای دیوارادوکس است.

۳۱- فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پرورد. خدا به باد صبا فرموده تا چون فرش‌گستری فرش چمن را بر زمین بگسترد و به ابر بهار فرموده تا چون پرستاری گیاهان تازه روییده را چون دخترانی در گهواره‌ی زمین پرورش دهد.

۳۲- چو بشنید اسفندیار این سخن
شیر: استعاره از پهلوان قوی، رستم
صفت، پرخاش‌جوى: از آن جهت که قصد جنگ دارد.
صفت، کهن: از آن جهت که پیر و با تجربه است.

۳۳- □ مروّت شاهانه نیست خراب کردن این جماعت مجنوں:
آزار دادن هنرمندان عاشق دور از مروّت و جوان مردی است.
□ دست بر قضا بیش تر عوام قصته‌ها را پرداخته‌اند:
اتفاقاً بیش‌تر مردم معمولی درباره‌ی من اظهار نظر می‌کنند.

۳۴- پهلوی عادت به شنیدن نه نداره. حالا امر می‌کنیم یک «بله قربان» شیرین بگو.
به شنیدن نه عادت نداره: کنایه از عدم اطاعت را نمی‌پسندد
بله قربان شیرین: حسن‌آمیزی
یک بله قربان شیرین بگو: کنایه از اطاعتِ محض و از سر رضایت

۳۵- □ زندگی خداوند دراز باد، حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام.
خداوند: منظور سلطان مسعود
خواجه: منظور بونصر مشکان
من: منظور قاضی بست، بوالحسن بولانی

۳۶- □ فراخ‌تر بتوانند زیست: راحت‌تر و بهتر بتوانند زندگی کنند.
□ آن چه دارم از اندک‌کمایه حظام دنیا حلال است: دارایی‌ام از اندک مالِ دنیا حلال است.
□ در عهده‌ی این نشوم: مسئولیت این کار را نمی‌پذیرم.
□ به توقع مؤکّد گشت: با امضای امیر تأیید شد.

۳۷- □ مرا نام باید که تن مرگ راست: جسم نابود شدنی است، من در پی حفظ اعتبارم.
□ تو اندر زمانه رسیده نوی: تو شخص جوانی که رسم جدید بنا کرده‌ای.
□ سوی چاره گشتم ز بیچارگی: از روی ناچاری به دنبال راه چاره (کمک از سیمرغ) بودم.
□ رستم یک آن در دلش می‌گذرد: یک لحظه قصد می‌کند.

۳۸- □ آوای ملکوتی مردی که قرآن می‌خواند آنان را به یاد بزرگ‌مردی انداخت که سال‌ها پیش با پای پرآبله می‌دوید.
مردی: منظور امام حسین (ع)
بزرگ‌مرد: حضرت پیامبر (ص)
□ در خیمه مردی نشسته است که پیوند نزدیکی با محمد دارد. بارها به روی زانوی وی نشسته و در دامن دخترش پرورش یافته
مردی: حضرت امام حسین (ع)
دخترش: حضرت فاطمه (ص)
خبر دارند پیرمردی می‌خواهد با کاروان سالار دیداری کند.
کاروان سالار: منظور امام حسین (ع)
پیرمرد: منظور انس بن حارت

۳۹- □ دلی به وسعت جغرافیای انسانی ← بیانگر سعهی صدر امام

□ غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت ← بیانگر غم‌خوار بشر بودن امام

□ چه بود صاعقه‌ای کز سر زمانه گذشت ← تاثیرگذاری امام در عین کوتاه بودن عمر رهبری

□ و یا ز خواب جهان یک عبور طوفانی ← بیدارگری امام

□ هنوز می‌شنود آن صدای محزون را ← جاودانگی سخن امام

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

* معنی بیت: سنایی با تمام وجود تو را ستایش می‌کند، امید است که برای او از آتش دوزخ رهایی باشد.

* مگر در اینجا یعنی: امید است که، شاید که، برای این که ...

پس سخن کوتاه باید، والسلام

۴۱- درنیابد حال پخته هیچ خام

* معنی بیت: آن که راه عشق نسبرده، از حال عارفِ واصل بی‌خبر است، پس باید سخن را کوتاه کرد و به پایان برد.

هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

۴۲- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد

* معنی بیت: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آبِ عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس از

عشق بی‌بهره باشد، ملول و خسته می‌شود.

* بی‌روزی ← بی‌نوا و درویش

تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

۴۳- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست

* معنی بیت: گذر زمان و سپری شدن آن، اندوهی حاصل نمی‌کند، آن چیزی که نباید برود، عشق و معشوق پاک است.

* روزها گر رفت ← تشخیص یا آدم‌نمایی

مر زیان را مشتری جز گوش نیست

۴۴- محروم این هوش جز بی‌هوش نیست

* معنی بیت: حقیقت عشق را هر کسی نمی‌تواند درک کند، تنها عاشق (بی‌هوش) محروم است، همان‌طور که «گوش» برای ادراک سخنانِ «زبان» ابزاری مناسب است.

روزها با سوزها همراه شد

۴۵- در غم ما روزها بی‌گاه شد

* معنی بیت: عاشق، عمری غمگین است و روزها را با سوز دل به پایان می‌برد.

* روزها بی‌گاه شد ← کنایه از به پایان رسید.

* همراه ← مشتق (۲ تکواز: هم + راه)

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

۴۶- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

* معنی بیت: نی هم زهر است و هم پادزهر. در عین حال دردآفرینی، درمان‌بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد.)

* تریاق: پاد زهر، ضد زهر

قصه‌های عشق مجnoon می‌کند

۴۷- نی حدیث راه پرخون می‌کند

* معنی بیت: نی، داستان راه خوین عشق را بیان می‌کند و از قصه‌ی عشق عاشقانی چون مجnoon - که سراسر درد و رنج است - سخن به میان می‌آورد.

* حدیث: مفعول * قصه: مفعول

۴۸- نی حریف هر که از یاری برید

* معنی بیت: نعمه‌های نی، همدم هر عاشق هجران دیده است و راز او را فاش می‌کند و برای کسی که جویای معرفت است، پرده‌ها و حجاب‌ها را از مقابل چشم برمی‌دارد تا معشوق حقیقی را بیند.

* حریف: همدم، همراه

۴۹- آتش عشق است کاندر نی فتاد

* معنی بیت: صدایی که از نی بیرون می‌آید، به خاطر گرمی عشق است و مستکنندگی می‌شود و شراب نیز به خاطر عشق درون آن است.

* نی - می ← جناس ناقص

۵۰- آتش است این بانگ نای و نیست باد

* معنی بیت: این صدایی که در نی است، باد و هوا نیست، بلکه سوز و آتش است. هر کسی که این سوز و آتش عشق را ندارد، الهی نابود شود.

* «نیست باد» در مصراج دوم، فعل دعایی است به معنی «نابود باد».

۵۱- سر من از نالهی من دور نیست

* معنی بیت: اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد (تنها با چشم و گوش دل می‌توان آن را درک کرد).

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

۵۲- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

* مستور ← اجازه

* معنی بیت: گرچه جان، تن را ادراک می‌کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ‌یک از دیگری پوشیده نیست، اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

از درون من نجاست اسرار من

۵۳- هر کسی از ظن خود شد یار من

معنی بیت: هر کسی در حد فهم خود، با من همراه شد اما حقیقت حال مرا درنیافت.

* ظن: گمان، فهم

* آسرار: جمع سِرّ؛ رازها (اصرار: پافشاری)

جفت بدحالان و خوشحالان شدم

۵۴- من به هر جمعیتی نالان شدم

معنی بیت: من ناله‌ی عشق به حق را برای همه بیان کردم؛ چه آن‌ها که سیر و سلوکشان به سوی حق کند است و چه آن‌ها که از سیر خود به سوی حق خوشحال‌اند و سریع حرکت می‌کنند.

* هر ← صفت مبهم

بازجوید روزگار وصل خویش

۵۵- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

معنی بیت: هر کسی که از جایگاه اصلی خود دور مانده باشد، در جستجوی آن است و در آرزوی بازگشت به سرزمنی اصلی خود می‌باشد.

تا بگویم شرح درد اشتیاق

۵۶- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

* اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در کلام مولانا کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است.

معنی بیت: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق

۵۷- بشنو از نی چون حکایت می کند

معنی بیت: به نالهی غم انگیز نی گوش فرا ده، حکایتش را بشنو که چگونه از جدایی‌ها شکایت می کند.

* نی: استعاره از مولانا، انسان عاشق و آگاه

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

۵۸- کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

* نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند

معنی بیت: از وقتی که مرا از عالم بالا جدا کرده‌اند، همه‌ی موجودات با ناله و زاری من همناله شده‌اند.

۵۹- برشمردن صفات جمال و جلال الهی، تسبیح و تنزیه او:

* صفات جمال ← صفاتی که خداوند آن‌ها را دارد. (صفات ثبوته)

* صفات جلال ← صفاتی که خداوند آن‌ها را ندارد. (صفات سلبیه)

* تسبیح ← حمد و ستایش الهی گفتن (برشمردن صفات جمال)

* تنزیه ← پاک دانستن (برشمردن صفات جلال)

۶۰- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

معنی بیت: وصف و تعریف تو را نمی‌توان بر زبان آورد، چراکه فراتر از فهم و ادراک هستی و نمونه‌ای مثل تو نمی‌توان آورد، زیرا که تو در خیال و تصور هم جای نمی‌گیری.

* بیت آرایه‌های تلمیح و ترصیع (موازنہ) دارد.

۶۱- همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم

معنی بیت: تنها در جست‌وجوی بارگاه تو هستم. تنها در پی فضل تو هستم. تنها تو را به یگانگی می‌پرسم. چراکه سزاوار یگانگی هستی.

* بیت، قافیه‌ی میانی دارد. (جویم، پویم، گویم)

۶۲- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

معنی بیت: ای خدا، تنها نام تو را به زبان می‌آورم، چراکه پاک و مقدس و خدایی و جز به راهی که تو به من نشان می‌دهی، نمی‌روم.

* بیت، آرایه‌ی تلمیح دارد.

۶۳- نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

* عبارت مشخص شده به دو صورت خوانده و معنی می‌شود.

متتم

(۱) تو ام راه نمایی: تو راه را به من نشان می‌دهی.

نهاد مفعول فعل

مضاف الیه

↑

(۲) تو ام راهنمایی: تو راهنمای من هستی.

نهاد مسنده فعل

↑

جز از کشتن و غارت و سوختن

۶۴- ندانست خود جز بد آموختن

معنی بیت: ضحاک، جز کشتار و غارت و نابودی و آموختن بدی به دیگران، چیزی بلد نبود.

* مرجع ضمیر «خود» ← ضحاک

* بد آموختن ← مشتق - مرکب

- ۶۵- هنر خوار شد، جادویی ارجمند
معنی بیت: علم و هنر، بی ارزش گردید درحالی که جادوگری رواج یافت. راستی و درستی ناپدید شد و تجاوز و بدی آشکار شد.
- * بیت اشاره به دوران سیاه حکومت ضحاک دارد.
- ۶۶- نهان گشت آین فرزانگان
معنی بیت: شیوه‌ی خردمندان ناپدید شد و راهورسم بی عقلان رواج یافت.
- * نهان - پراگنده ← تضاد
- * فرزانگان - دیوانگان ← تضاد
- * بیت اشاره به دوران سیاه حکومت ضحاک دارد.
- ۶۷- به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز
معنی بیت: روزگار جمشید، تیره و تار شد و شکوه روزافزونش کاسته شد. (تأیید الهی از او گرفته شد.)
- * روز - فروز ← جناس (ناقص افزایشی)
- ۶۸- چه گفت آن سخن‌گوی با فر و هوش
معنی بیت: آن سخن‌گوی باهوش و آگاه چه خوب گفته است که وقتی پادشاه شدی، بیشتر برای خدا بندگی کن.
(قدرت توأم با عبادت)
- * خسرو: پادشاه
* فر: شکوه
- ۶۹- به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
معنی بیت: هر کس نسبت به خدا ناسپاسی کند، از هر طرف ترس و هراس به جانش رو می‌آورد.
- ۷۰- منی چون بپیوست با کردگار
معنی بیت: وقتی غرور و ناسپاسی به درگاه حق تعالی صورت گیرد، امور نابهشان خواهد شد و شکست و خواری به وجود می‌آید.
- * منی: غرور، من بودن
* برگشت کار: کنایه از نابهشان شدن امور
- ۷۱- پراگنده کافور بر خویشتن
معنی بیت: او (سیاوش) در حالی بود که کافور به خود زده بود، همان‌طور که برای مرده چنین کنند.
- * کافور - کفن ← مراعات نظیر (تناسب)
- ۷۲- بدان‌گه که شد پیش کاووس باز
* برداش نماز: (کنایه از) تعظیم کرد، نیایش کرد
* باره: اسب
- معنی بیت: وقتی سیاوش دوباره پیش پدر آمد، از اسب پیاده شد و تعظیم کرد.
- ۷۳- یکی تازی‌ای برنشسته سیاه
* تازی: عربی (اسب عربی)
- معنی بیت: در حالی که بر یک اسب عربی سیاه نشسته بود، چنان اسب را راند که گردوخاک آن به ماه رسید.
- * مصراع دوم ← اغراق + کنایه (کنایه از سرعت بسیار)

۷۴- نخستین دمیدن سیه شد ز دود

معنی بیت: با اولین دمیدن بر آتش، دود سیاه و تیره‌ای فضا را پر کرد. سپس شعله‌های آتش از میان دود زبانه کشیدند.

* دود - زود ← جناس

* بیت واج‌آرایی «د» و «او» دارد.

دمیدند گفتی شب آمد به روز

۷۵- بیامد دو صد مرد آتش فروز

معنی بیت: دویست مرد برای روشن کردن آتش آمدند و بر آتش‌ها دمیدند. دود بسیاری همه‌جا را فراگرفت و روز مثل شب تاریک شد.

هیون آرد از دشت، صد کاروان

۷۶- به دستور فرمود تا ساروان

* هیون: اسب و شتر بزرگ

معنی بیت: به وزیرش گفت تا رئیس کاروان، صدها شتر بزرگ و چالاک از دشت بیاورد.

بشویم کنم چاره‌ی دل‌گسل

۷۷- همان به کزین زشت‌کردار، دل

معنی بیت: بهتر آن است که از این کار زشت که باعث دل آزردگی و ملال شده است، خاطر خود را آسوده گردان و برای آن چاره‌ای اساسی بیندیشم.

* گسل: شکاف

* دل گسل: دل آزار

* چاره‌ی دل گسل: چاره‌ی این اتفاق دلآزار

* دل بشویم ← کنایه از پاک کردن ذهن

ز فرزند و سودابه‌ی نیک‌پی

۷۸- پر اندیشه شد جان کاووس کی

* نیک‌پی: اصیل (چراکه سودابه دختر شاه هاماوران بود).

معنی بیت: کیکاووس از این داوری بین فرزند و همسرش بسیار نگران شده بود.

که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

۷۹- سیاوش چنین گفت کای شهریار

معنی بیت: سیاوش گفت: ای پادشاه، تحمل آتش دوزخ (جهنم) برایم از این سخن ساده‌تر است.

* خوار: آسان

* بیت اغراق دارد.

ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

۸۰- اگر کوه آتش بود بسپرم

معنی بیت: حاضرم حتی کوهی از آتش را زیر پا بگذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است. (سیاوش اتهام خود را قبول ندارد و برای رفع آن، حاضر است هر کاری بکند تا به دیگران و مخصوصاً پدرش ثابت شود).

* بیت آرایه‌ی اغراق دارد.

که این بد بکرد و تباھی بجست

۸۱- سیاوش را کرد باید درست

معنی بیت: باید سیاوش را اصلاح و تنبیه کرد، زیرا او بد کرده و به دنبال بدی بوده است. (این بیت از زبان سودابه بیان شده است).

۸۲- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نگردد مرا دل، نه روشن روان

معنی بیت: کاووس شاه نهایتاً گفت: نه دل من از این دو نفر ایمن می‌شود نه روحم شاد و آسوده می‌گردد. (این بدینی در جان و روح من باقی می‌ماند)

۸۳- وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشته به دیگر کران

معنی بیت: از طرف دیگر، نسبت به همسرت سودابه، بدگمان شده‌ای.

* به دیگر کران: از طرف دیگر، از سوی دیگر

۸۴- زهر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را باید گذشت

معنی بیت: حالا که سخن به اینجا رسیده است، یکی از آن دو، باید از میان آتش عبور کند.

۸۵- که هرچند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

معنی بیت: هرچند فرزند عزیز است، اما بدگمانی نسبت به او، دل شاه را آزرده خواهد کرد.

* اندیشه: بدگمانی، نگرانی، ترس

۸۶- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان

* موبد: در اینجا یعنی روحانی مشاور در امور سلطنت

معنی بیت: روحانی مشاور به کاووس گفت: درد و اندوه پادشاه پنهان نمی‌ماند.

* سپهبد: رئیس سپه (کیکاووس)

۸۷- توسنى کردم ندانستم همى کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

* توسنى: سرکشى، عصیان (صفت اسب)

معنی بیت: در راه عشق سرکشی و عصیان کردم و نمی‌دانستم که گرهی طناب با کشیدن و سعی و تلاش محکم‌تر می‌شود.

۸۸- عشق را خواهی که تا پایان بربس کس که بپسندید باید ناپسند

معنی بیت: اگر می‌خواهی به پایان راه عشق و وصال معشوق بررسی، باید ناملایمات بسیاری را تحمل کنی.

* که: اگر

* بپسندید - ناپسند ← اشتقاء

* مصراع دوم پارادوکس (تناقض) دارد.

۸۹- عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

معنی بیت: عشق مانند دریایی بی‌پایان و بی‌نهایت است ای انسان عاقل، بدان که نمی‌توانی در دریای عشق شنا کنی زیرا ساحل ندارد و راه عشق با عقل طی نمی‌شود.

(ارتباط معنایی: بروند زین جرگه هشیارها)

* کرانه: ساحل

۹۰- عشق او باز اندر آوردم به بند کوشش بسیار نامد سودمند

معنی بیت: دوباره محبت و عشق او مرا گرفتار کرد و سعی و تلاش زیاد برای رهایی سودمند واقع نشد.

* باز: دوباره (قید)

* به بند آوردن ← کنایه از اسیر کردن

بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

۱۰۰- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟

* ریش: زخمی، مجروح

معنی بیت: خسرو گفت: اگر چشم تو را زخمی کند، چه می‌کنی؟ فرهاد گفت: چشم دیگر را جلو برد و تقدیم می‌کنم.

* مفهوم بیت: جان بازی

بگفت آهن خورد ور خود بود سنگ

۱۰۱- بگفتا گر کسیش آرد فراچنگ؟

معنی بیت: خسرو گفت: اگر کسی او را به دست آورد، چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: اگر از جنس سنگ هم باشد، با آهن او را خواهم زد.

* آهن { آهن

* آهن ← ایهام که مجاز از تیشه (چراکه فرهاد تنديس‌گر بوده است.)

* مفهوم بیت: غیرت

بگفت اندازم این سر زیر پایش

۱۰۲- بگفتا گر خرامی در سرایش؟

* خرامی: با ناز راه رفتن

معنی بیت: خسرو گفت: اگر به سرایش راه یابی، چه کار می‌کنی؟ فرهاد گفت: وجودم را فدایش می‌کنم.

* مفهوم بیت: جان بازی

بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

۱۰۳- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟

معنی بیت: خسرو گفت: کی از عشقش (عشق شیرین) دست می‌کشی؟ فرهاد گفت: زمانی که بمیرم.

* مفهوم بیت: وفاداری

بگفت از جان شیرینم فزون است

۱۰۴- بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟

معنی بیت:

خسرو گفت: عشق شیرین برای تو چگونه است؟ فرهاد گفت: از جان شیرینم هم عزیزتر است.

بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان

۱۰۵- بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟

* سان: گونه

معنی بیت:

خسرو گفت: آیا از صمیم دل عاشق شده‌ای؟ فرهاد گفت: تو می‌گویی دل، من با تمام وجود عاشقم.

بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست

۱۰۶- بگفتا جان فروشی در ادب نیست

معنی بیت:

خسرو گفت: فروختن جان دور از ادب است. فرهاد گفت: این کار از عاشقان عجب نیست.

بگفت از دار ملک آشنایی

۱۰۷- نخستین بار گفتش کز کجایی؟

* دار ملک: پایتخت

معنی بیت:

خسرو به فرهاد گفت اهل کجایی؟ فرهاد گفت: از پایتخت سرزمین آشنایی و عشق هستم.

* بار - دار ← جناس ناقص اختلافی

مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم

۱۰۸- چون شبنم او فتاده بُدم پیش آفتاب

* مهرم به جان رسید: عاشق شدم

معنی بیت: من هم چون شبنمی در مقابل خورشید بودم و به مدد گرمای عشق تو به والاترین مرتبه رسیدم.

* عیوق: ستاره‌ی مظہر دوری، روشی و بلندی

اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

۱۰۹- گویند روی سرخ تو، سعدی، که زرد کرد؟

معنی بیت: از من می‌پرسند چه کسی روی سرخ و شاداب تو را این‌گونه زرد و پریشان کرد؟ در پاسخ می‌گوییم: عشق مانند اکسیری وجود پست و بی‌ارزش مرا چون طلا، زرد و با ارزش ساخت.

* مس ← استعاره از وجود پست

* زر ← استعاره از وجود عالی

ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم

۱۱۰- گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق

* ساکن: آرام

معنی بیت: به گمان خود گفتم اگر او را بینم شاید درد شو قم آرام شود. اما وقتی او را دیدم جوشش درونی و اشتیاق نسبت به او بیش‌تر شد.

صاحب خبر بیامد و من بی خبر شدم

۱۱۱- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست

* که: چه کسی

معنی بیت: مستظر بودم بینم چه کسی از دوست خبری برای من می‌آورد. وقتی که صاحب خبر (معشوق) آمد، من از خود بی‌خود شدم و بی خبر ماندم.

گویی کز این جهان به جهان دگر شدم

۱۱۲- از در درآمدی و من از خود به در شدم

معنی بیت: ای محبوب من، وقتی آمدی من از خود بی‌خود شدم، انگار مُردم.

* مصراع دوم ← کنایه از مُردن

که کسند مادر تو با من جنگ

۱۱۳- داد معشوقه به عاشق پیغام

چهره پرچین و جین پرآژنگ

هر کجا بیندم از دور کند

معنی ایات: معشوقه به عاشق پیغام داد مادر تو با من سر ناسازگاری دارد.

هر جا مرا می‌بیند از خشم گره به ابرو و چین به پیشانی می‌اندازد.

* جنگ ← مفعول

* پرآژنگ ← مسنند

از کف خاکم غباری بیش نیست

۱۱۴- آرزوهای دو عالم دستگاه

* دستگاه: قدرت، شوکت، ثروت، دولت

معنی بیت: ارزش تمام آرزوهای دو عالم در نظر من به اندازه‌ی غبار یک مشت خاک است.

* مفهوم بیت: بلندنظری

شعله، طفل نی‌سواری بیش نیست

۱۱۵- برق با شو قم، شراری بیش نیست

* برق: آذرخش

* با: در برابر

معنی بیت: برق آسمان با تمام درخشندگی اش در برابر شو قم من جرقه‌ای کوچک است و شعله در برابر آن مانند طفلی

نی‌سوار است. (بسیار مشتاق)

۱۱۶- صبح امید که بُد معتکف پرده‌ی غیب
معنی بیت: به آرزوهای حافظ که در پس پرده‌ی ناکامی مانده بودند، بگویید ظاهر شوند، چراکه شب تیره‌ی ظلم به پایان رسیده است.
* پرده‌ی غیب ← اضافه‌ی تشییه‌ی

۱۱۷- شکر ایزد که به اقبال کله‌گوشه‌ی گل
معنی بیت: شکر خدا که به برکت شکفتن گل سرخ و آمدن بهار (حکومت ابواسحاق)، تکبر و خودنمایی باد دی و جلال و قدرت خار (حکومت پیرحسین) به پایان رسید.

۱۱۸- روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
معنی بیت: روز جدایی و شب دوری از یار به پایان رسید. فال زدم، بخت و اقبال مساعد است.
* فال: شگون (پیش‌بینی خوش‌بینانه)
* گذشتگان ستاره‌ها را در تولد و زیستن و مرگ انسان مؤثر می‌دانسته‌اند. در اینجا گذشتگان اختر به معنی تأثیر مثبت ستاره و مساعد آمدن و به سامان شدن کار است.

۱۱۹- با چرخ ستیزه کار مستیز و برو
یک کاسه‌ی زهر است که مرگش خوانند
معنی بیت: با روزگار مقابله نکن، با قضاوقدار مخالفتی نداشته باش، مرگ را پیذیر و برو.
مرگ مانند یک کاسه‌ی زهر است. آن را با شادی سربکش، جرعه‌ای از آن را به جهان بریز و مرگ را پیذیر.

۱۲۰- همی گویم و گفته‌ام بارها
* کیش: آیین، دین، مذهب
* دل دار: معشوق
معنی بیت: اکنون می‌گویم، بارها نیز گفته‌ام، مذهب من علاقه به محبویان است.

۱۲۱- پرستش به مستی است در کیش مهر
جرگه: گروه، زمرة
معنی بیت: در مذهب عشق، پرستش واقعی در حالت مستی عارفانه است. عاقلان در این گروه جای ندارند.
* کی توان کردن شنا ای هوشمند ...
* محرم این هوش جز بی هوش نیست ...

۱۲۲- نی، نی، تو نه مشت روزگاری
معنی بیت: نه ای دماوند تو مشت اعتراض روگار ما نیستی و من از سخن خودم پشیمان هستم.
* دلیل پشیمانی شاعر سکوت دماوند و اعتراض نکردن است.

۱۲۳- تو مشت درشت روزگاری
معنی بیت: تو مشت بزرگ و ارزشمند روزگار ما هستی که پس از گذشت سالیان دراز برای ما به ارث مانده‌ای.
۱- پس‌افکند: ارث و میراث
۲- این بیت دارای آرایه‌ی تشییه است.

- بر وی بنواز ضربتی چند
معنی بیت: ای دماوند، ای مشت زمین، به آسمان برو و چند ضربه‌ی مهلك بر او وارد کن.
- مشت زمین استعاره است از دماوند
 - زمین و آسمان تضاد دارند.
 - مصراع اول دعوت به مبارزه می‌کند.

- چونین خفه و خموش و آوند
معنی بیت: هنگامی که زمین از ظلم و ستم آسمان این‌گونه ساکت و تاریک و معلق شد ...
(این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)
- زمین و گردون تضاد دارند.
 - مصراع اول دارای آرایه‌ی تشخیص است.
 - خفه و خموش و آوند دارای آرایه‌ی تناسب هستند.
 - آوند: معلق، آویزان

- آن مشت تویی، تو ای دماوند
معنی بیت: ... از روی خشم و عصبانیت مشتی بر آسمان کوید که آن مشت تو هستی ای دماوند.
- این بیت دارای آرایه‌ی واژ‌آرایی / ت / است.
 - این بیت دارای ۴ جمله است.

- وین مردم نحس دیومانند
معنی بیت: ای دماوند، برای آن‌که بتوانی از معاشرت و هم‌دمی با این مردم شوم و دیوصفت و ابله آزاد شوی ...
(این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است.)
- ستوران: استعاره از مردم پست
 - نحس: شوم
 - دیومانند: مانند دیو ← تشبیه

- با اختر سعد کرد پیمان با اختر سعد کرد پیوند
معنی بیت: ... با خورشید که شیر آسمان است و سیاره‌ی مشتری که نشانه‌ی خوشبختی و سعادت است طرح دوستی ریخته‌ای.
- اختر سعد: سیاره‌ی مشتری
 - شیر سپهر: استعاره از خورشید، آفتاب (به اعتبار آن‌که برج اسد خانه‌ی او است.)

- بنهفته به ابر، چهر دلند
معنی بیت: برای آن‌که چشم انسان‌ها نتواند چهره‌ی زیبای تو را ببیند، آن را پشت ابر پنهان کرده‌ای.
- در فعل نبیند ← «ت» نقش مضافق‌الیه دارد.
 - در مصراع اول «روی» نقش دستوری مفعول دارد.
 - بیت دارای آرایه‌ی حسن تعلیل است.

- ای گند گیتی ای دماوند
معنی بیت: ای دماوند تو مانند دیو سپیدی هستی که گرفتار شده‌ای و هم‌چنین تو بلندترین نقطه‌ی جهانی.

۱۳۱- بر گل تر عنده‌لیب، گنج فریدون زده است
معنی بیت: بلبل بر روی شاخه‌ی زیبای گل سرخ آواز می‌خواند و در فصل بهار سبزه و چمن‌زار در دشت و صحراء ساکن شده است.
* گل در ادب فارسی هرجا تنها به کار رود به معنی گل سرخ است.

۱۳۲- در دهن لاله باد، ریخته و بیخته
معنی بیت: باد بهاری در دهان لاله دانه‌های سیاه مشک را غربال کرده و بر روی آن مرواریدهای گران‌بها ریخته است.

۱۳۳- ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته
معنی بیت: ابر بهاری از فاصله‌ی دور مانند اسبی در حال تاخت و تاز به نظر می‌رسد که از زیر سم این اسب قطرات باران در هوا پخش می‌شود.

۱۳۴- چوک ز شاخ درخت، خویشن آویخته
معنی بیت: مرغ شب‌آویز (جغد) خود را از شاخه‌ی درخت آویزان نموده و زاغ سیاه‌رنگ به بالهای خود دانه‌های سیاه و خوش‌بوی غالیه مالیده است.

۱۳۵- بدلکان با نشاط، قمریکان با خروش
در دهن لاله مشک، در دهن نحل نوش
۱- در دهن لاله مشک ← استعاره از سیاهی وسط گل لاله
معنی بیت: پرندگان زیبا با شور و نشاط آواز می‌خوانند در حالی که وسط گل لاله دانه‌های سیاه مشک و در دهان زنبور عسل دیده می‌شود.

۱۳۶- «غلب مذهبی هستند و قسم دائمی آن‌ها «به جدم» است.»
نشان‌گر آن است که غالب مردم از نژاد و تبار سادات هستند.

۱۳۷- الماس‌های چشمک زدن و بازیگر ستارگان، نه دیگر روزنه‌هایی بر سقف شب نه فضای ابدیت، پنجره‌هایی بر حصار عروس غربت من
معنی: ستارگان که مانند الماس‌هایی درخشان چشمک می‌زندند مانند این بود که در حرکت بودند و دیگر در فضای جاودانگی ذهن من چون روزنه‌هایی بر سقف سیاه نبودند بلکه همانند پنجره‌هایی بودند بر دیوار غم گرفته و اندوه بارتهاییم.
(۱) اضافه تشییه‌ی است.
(۲) سقف شب اضافه استعاری است.
(۳) حصار غربت اضافه تشییه‌ی است.

۱۳۸- لطافت زیبای گل در زیر انگشت تشریح می‌پژمرد.
۱- انگشت تشریح اضافه استعاری است
معنی: نرمی و لطافت زیبای گل در زیر دستانی که گل را تشریح و کالبدشکافی می‌کند پژمرده می‌شود.
مفهوم: بیان ناتوانی علم و عقل از درک زیبایی‌های طبیعت

۱۳۹- در پازه‌ی آن مشرعه‌ای ساخته‌اند که به پنج نایژه، آب بسیار بیرون می‌آید که مردم بر می‌گیرند و فاضل بر زمین می‌گذرد.

معنی: در دیواره‌ی آن حوض محلی برای نوشیدن آب درست کردند که به وسیله‌ی ۵ لوار، آب فراوانی از آن بیرون می‌آمد. مردم از آن استفاده می‌کردند و آب اضافی بر زمین می‌ریخت و جاری می‌شد
فاضل: فاضلاب مشرعه: جای نوشیدن آب

۱۴۰- از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست؛ مگر مشهدی دو سه، چنان که ذکر رفت.

معنی: در خارج از دیوار شهر طرابلس هیچ خانه‌ای وجود ندارد مگر دو سه جایگاه تجمع مانند رباط و... آن‌گونه که ذکر کردم.

ملاقات: دیدار

مشهد: محل شهود

رباط: کاروانسرا

۱۴۱- جانب شرقی بارو از سنگ تراشیده است و کنگره‌ها و مقاتل هم‌چنین عراده‌ها بر سر دیوار نهاده. خوف ایشان از طرف روم باشد که به کشتی‌ها قصد آن‌جا کنند و مساحت شهر هزار آرش است در هزار آرش.

معنی: سمت شرقی برج از سنگ تراشیده شده است و دندان‌های روی دیوار و مکان ما جنگ وسایلی مانند منجیق بر روی دیوارها گذاشته شده است و ترس آنان از سمت کشور روم است که با کشتی به ایشان حمله می‌کنند و مساحت شهر هزار آرش (واحد طولی معادل ۵۰ سانتی‌متر) است در هزار آرش

۱۴۲- شهری خوش و آبادان بر لب عاصی. این آب را از آن عاصی گویند که به جانب روم می‌رود؛ یعنی چون از بلاد اسلام به بلاد کفر می‌رود، عاصی است و بر این، دولاب‌های بسیار ساخته‌اند.

۱- عاصی: گناهکار

۲- دولاب: نوعی چرخ آب کشی

۳- عبادت فوق دارای حسن تعلیل است

معنی: شهری زیبا و آباد بر لب آب گناهکار و به این دلیل این آب را گناهکار می‌گویند که به سمت روم می‌رود. به این معنا که به دلیل این‌که از سرزمین‌های اسلامی به سوی سرزمین‌های کفار و ملحدان می‌رود گناهکار است. و بر روی این رودخانه چرخ‌های آب کشی بسیاری ساخته‌اند.

۱۴۳- پس از آن راه دو می‌شود و آن غربی شام است و یکی جنوبی به دمشق می‌رود.

۲

۱

(۱) راه دو می‌شود: دو راهه می‌شود.

(۲)

آن غربی شام است: در غرب شام واقع است.

۱۴۴- «خط شکسته را از درویش هم بهتر و بامزه‌تر و محکم‌تر نوشته است.»

این‌که با مزه نوشته شود ← حس‌آمیزی است.

معنی: خط تحریر را از درویش (یکی از خوش‌نویسان) زیباتر و چشم‌نوازتر و استوارتر می‌نوشت.

۱۴۵- «یک قلم، یک کلمه را تمام می‌کرد.»

معنی: بدون برداشتن قلم از روی کاغذ نوشتن یک کلمه را به پایان می‌رساند.

* مطلب فوق کنایه است از مهارت در نویسنده‌گی یا خوش‌نویسی

۱۴۶- «بعد از برداشتن قلم نفسه می‌زد.»

معنی: بعد از برداشتن قلم از روی کاغذ نفس عمیق می‌کشید (نفسی تازه می‌کرد)

* نفسه زدن: نفس نفس زدن

نفس را در سینه حبس کردن: کنایه از دقت فراوان

۱۴۷- در کتاب داریم: «چون زمینه خلق و خوی میرزا در دستش بود و می‌دانست اصرار به خرج او نمی‌رود.»

اصرار به خرج کسی نرفتن کنایه است از این‌که پافشاری و اصرار در او تأثیر نمی‌کند.

معنی: چون نسبت به اخلاق میرزا آشنایی داشت و می‌دانست که اصرار و پافشاری در مورد او بی‌فایده است.

- ۱۴۸- در کتاب داریم: «میرزا لباس راسته و بر روی لباس عبایی می‌پوشید، یک چشمش پیچیدگی کمی داشت. گوش‌هایش سنگین و قدش متوسط بود.»
- * راسته: لباس دراز بدون چین
 - * پیچیدگی: کج‌بینی، کاژ بودن (برای چشم)
- معنی: میرزا لباس درازی و بدون چین و مرتب می‌پوشید و بر روی آن عبا می‌انداخت. یکی از چشم‌های میرزا چپ بود و شفواهی اش کم بود و بلندی قد او متوسط بود.»
- ۱۴۹- کان کس منم ای ستوده‌ی دهر
کز عشق نبوده هرگز بهر
- معنی: ای واعظ، ای ستایش شده‌ی روزگار، من آن کسی هستم که از عشق و عاشقی هرگز بهره‌ای نبرده‌ام.
- ۱ - دهر مجازاً مردم است.
 - ۲ - دهر و بهر جناس اختلافی دارند.
- ۱۵۰- زد بانگ که کیست حاضر امروز
کز عشق نبوده خاطرافروز
- معنی: واعظ با صدای بلند گفت که امروز چه کسی در این مجلس است که هرگز عشق خاطر و ذهن او را روشن نکرده باشد.
- ۱۵۱- نی محنت عشق دیده هرگز
نی جور بتان کشیده هرگز
- معنی: واعظ گفت: کیست که هرگز رنج و سختی عشق را نچشیده باشد و ستم و ظلم زیبا رویان را تحمل نکرده باشد.
- ۱ - محنت و جور دارای تناسب هستند.
 - ۲ - بتان استعاره از معشووقان
- ۱۵۲- آرند که واعظی سخن ور
بر مجلس وعظ، سایه‌گستر
- معنی: روایت می‌کنند که شخصی سخنران که در سخنرانی و سخنوری مهارت داشت و به پند و نصیحت و سخن گفتن مشغول بود.
- ۱ - واعظ و وعظ ← جناس افزایشی
 - ۲ - سایه‌گستر ← کنایه از تسلط و مهارت
- ۱۵۳- خر گم شده‌ای بر او گذر کرد
وز گم شده‌ی خودش خبر کرد
- معنی: شخصی که خرس را گم کرده بود، از کنار مجلس او می‌گذشت وقتی آنها را دید از گم شدن خرس آنها را آگاه کرد.
- * مرجع ضمیر «ش»، واعظ است.
 - * خر و خبر جناس ناقص افزایشی دارند.
 - * واج آرایی / ب / دارد.
- ۱۵۴- خاله‌ام برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایره‌ی مسائل روزمره و مذهبیات خارج نمی‌شد ولی از،
معنی: خاله‌ام برخلاف مادرم که اهل مزاح و شوخی نبود و جز درباره‌ی مسائل روزمره‌ی زندگی و امور مذهبی سخن نمی‌گفت او از (مسائل مختلف زندگی سخن می‌گفت)
- ۱ - دایره مسائل اضافه‌ی تشییه‌ی است.

۱۵۵- سعدی که انعطاف جادوگرانهای دارد آنقدر خود را خم می‌کرد که به حد ناچیز کودکانه من برسد.
مفهوم: زبان و کلام سعدی بسیار ساده و برای همه قابل فهم بود (حتی برای من کودک).

۱- سعدی - مجاز از کلام سعدی

۲- این که کلام سعدی خود را خم کند ← تشخیص است.

۱۵۶- از صفحه ضمیرم یکباره محظوظ کرد.

صفحه ضمیر: اضافه تشبیه‌ی ← ضمیر من مانند یک صفحه است.

معنی: به یکباره از خاطرم پاک کرد.

۱۵۷- مثل قول‌ها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟

معنى: مانند بازیگران نمایش، نقاب بر چهره گذاشته‌ای؟ مگر گروه نمایش را به اینجا آورده‌اند؟

* قول: در اینجا مقصود بازیگر نمایش دوره‌گردی است.

* هفت صندوقی: گروه نمایشی دوره‌گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های روحوضی اسباب سرگرمی و خنده‌ی مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسایل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهادند، پرجاذبه‌ترین و کامل‌ترین گروه آنایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند.

۱۵۸- مثل حاصل سن‌زده، سال به سال شاگردانش درمی‌رفتند و تهیه نان سنگک را بر خواندن تاریخ و ادبیل رجحان می‌دادند:

معنى: شاگردان مدرسه مثل محصولی که آفت‌زده باشد ترک تحصیل می‌کردند و تهیه‌ی غذا را برای خانواده خود بر درس خواندن ترجیح می‌دادند.

مفهوم: فقر و نداری باعث می‌شد که خانواده‌ها فرزندانشان را به کار برای تأمین مخارج زندگی وادادند.

۱۵۹- چهره‌ی معصوم همکلاسی‌ها مثل نگین‌های خوشگل و شفاف یک انگشت‌تر پربها به ترتیب به چشم می‌خورد.

* جمله تشبیه دارد. (چهره‌ها مثل نگین‌ی خوشگل و شفاف بود)

معنى: چهره‌ی بی‌گناه و معصومانه‌ی همکلاسی‌ها، مانند نگین‌های شفاف انگشت‌تری گران‌قیمت به ردیف دیده می‌شد.

۱۶۰- دو برادری مثل علم یزید می‌مانید. دراز دراز می‌خواهید بروید آسمان، شوربا بیاورید.

۱

۱- این جمله تشبیه دارد. ۲- علم یزید نشان بلندی است. ۳- مفهوم: اشاره به قدبلنده‌ی مخاطب دارد. ۴- شوربا: نوعی آش

معنى: شما دو برادر قدتان خیلی بلند است. مگر می‌خواهید بروید آسمان آش بیاورید که آنقدر قدتان بلند است.

۱۶۱- در خانه هم بی‌دشت نبودم:

معنى: در خانه هم (از تنبیه) بی‌بهره و بی‌نصیب نبودم.

مفهوم: نویسنده به طنز کتک خوردن خود را نوعی کاسبی هر روزه می‌داند.

* دشت: دست‌لاف، پیش‌مزد، فروش اول هر کاسب

۱۶۲- به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام روشن و پرپروغ مثل روزی می‌درخشید. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه اول حافظه‌ام باقی است.

* تاریکی حافظه: اضافه استعاری

* سطر اول تشبیه دارد.

معنى: همه جزئیات این حادثه در ذهن من باقی مانده است.

۱۶۳- الهی، اگر تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی.

معنی: خدایا! اگر تو خواهان من هستی، من نیز هرچه تو برایم بخواهی طلب می‌کنم.

* مفهوم راضی بودن به رضای خدا (توکل)

۱۶۴- الهی عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم، دانم؛ نه آنچه دانم دارم.

معنی: خدایا من ناتوان و حیران مانده‌ام. آنچه تو به من داده‌ای نمی‌شناسم و آنچه را که می‌دانم و می‌شناسم در دست ندارم.

۱۶۵- الهی به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی

معنی: الهی، تو را به احترام آن اسمی که بر بندگانت قرار می‌دهی و به احترام آن صفت و خصوصیت که تو خود بر آن هستی، سوگند می‌دهم که ما را یاری کن چون که تو توانا و قادر هستی.

۱۶۶- چون عقده‌ای به بعض فرو رفته بود حرف عشق

این عقده تا همیشه سر واشدن نداشت
معنی: سخن از عشق و آزادی گفتن مانند بعضی بود که در گلوی مردم گیرکرده بود و این گره هرگز قصد واشدن نداشت.

۱۶۷- دلها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ

آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
معنی: دل آزادی‌خواهان اگرچه مثل آینه پاک و با صداقت بود ولی از ترس ظلم شکنجه هرگز تمایلی به جلوه‌گری نمایان شدن نداشت.

۱۶۸- گم بود در عمیق زمین شانه‌ی بهار

معنی: آزادی و رهایی و زیبایی‌های آن در عمق خفقان و استبداد گم شده بود و هرگز زمینه‌ای برای ظهور نداشت.

مفهوم: شاعر می‌گوید زمینه‌های انقلاب مهیا بود ولی بدون امام خمینی انقلاب میسر نبود.

۱۶۹- در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار

حتی علف اجازه‌ی زیباشدن نداشت
معنی: در کشور ایران که چون کویر، خشک و سوخته می‌نمود و بدون هرگونه آزادی و شادابی بود، حتی علف نیز فرست نمایان شدن نمی‌یافت.

مفهوم: خفقان و استبداد زیاد.

۱۷۰- بسیار بود رود در آن بربخ کبود

اما دریغ زهره‌ی دریا شدن نداشت
معنی: پیش از تو در سرزمین بربخ‌گونه‌ی ایران، مبارزان فراوانی به مبارزه می‌پرداختند اما افسوس که قبل از تو توان و جرئت اتحاد و وحدت را نداشتند.

۱۷۱- هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند جامه‌ی خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند.

معنی: هر کسی که جنگ در راه خدا را رها کند و آن را خوشایند نداند، خداوند او را خوار و خفیف می‌کند و مجموعه‌ای از بلاها و مصیبت‌ها را بر سرش می‌ریزد و چنین شخصی همیشه در پستی و ذلت خواهد ماند.

۱۷۲- (جهاد) جامه‌ی تقواست که بر آنان پوشیده است.

* جامه تقوا: اضافه تشییه‌ی است. تقوا مانند جامه است.

معنی: خداوند جهاد را مانند جامه‌ی پرهیزگاری بر آنان پوشانده است.

* واژگان گشوده و پوشیده سجع دارند.

۱۷۳- زره استواری است که آسیب نبیند و سپر محاکم اوست که تیر در آن ننشینند.

* تشییه دارد.

* کلمات نبیند و ننشینند سجع دارد.

* زره، سپر و تیر دارای مراعات نظری هستند.

معنی: (جهاد) ماننده زره استواری است که آسیب و صدمه‌ای نمی‌بیند و همانند سپری محاکم است که هیچ تیری بر آن اثر نمی‌کند.

۱۷۴- نازک‌آرای تن ساقی گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می‌شکند.

معنی: افسوس! آرزوی‌های من برای بیداری جامعه که همانند ساقه‌ی نازک و ظریف گل است و من آن را با تمام وجودم پرورش دادم و آیاری کردم، در برابر چشمانم نابود می‌شود.

شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

۱۷۵- پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت

معنی: ای امام، قبل از تو مردم هرگز حتی تصور اتحاد را هم نداشتند و ظلم و ستم بر همه‌جا حاکم بود و هرگز خبری از آزادی و رهایی شنیده نمی‌شد.

ثبتات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم

۱۷۶- وفا نکردی و کردم، به سر نبردی و بردم

* معنی: ای معشوق تو بی‌وفایی کردی و عشق را به ثمر نرساندی ولی من در راه عشق تو پایدار بودم و تو پایداری مرا در راه عشق خودت دیدی.

* ثبات: پایداری، استقامت

* به سر نبردن: به پایان نرساندن.

گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم

۱۷۷- به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون

* معنی: من مانند قطره اشکی بودم که بر چهره‌ی روزگار نشستم و یا مثل رنگی بودم که از چهره روزگار پریدم و نابود شدم.

* مفهوم: طی روزگاران جوانی و عدم کامیابی.

چو گرد در قدم او، دویدم و نرسیدم

۱۷۸- جوانی ام به سمند شتاب می‌شد و از پی

معنی: جوانی من چنان‌که گویی بر اسب تیزرو سوار باشد، به سرعت گذشت و سپری شد و من همچون گرد و غباری که از پی سوار بر می‌خیزد به دنبال او دویدم ولی به او نرسیدم و این دویden بی‌فایله بود.

* سمند: اسب زردنگ.

ز دست شکوه گرفتم، به دوش ناله کشیدم

۱۷۹- نبود از تو گزیری، چنین که بار غم دل

معنی: ای معشوق من، هرگز چاره‌ای برای فرار از عشق تو نداشته‌ام، به طوری که بار غم این عشق را با گلایه و شکایت می‌پذیرفتم و با عذاب و سختی تحمل می‌کردم.

ندامتی که نبردم، ملامتی که ندیدم

۱۸۰- به جز وفا و عنایت، نماند در همه عالم

معنی: من در این جهان به تمام آرزوهای خود دست یافتم و همه چیز نصیب من شد به غیر از عشق و عنایت تو.

* عنایت: توجه

* ندامت: پشیمانی

* ملامت: سرزنش

۱۸۱- چو شمع خنده نکردى، مگر به روز سیاهم
معنى: اى معشوق، تو مانند شمعی بودی که فقط به بدختی من لبخند زدی و مانند بخت و اقبالی بودی که فقط به شکل موی سپید در روزگار پیری نصیب شد.
مفهوم: از طی شدن روزگار جوانی سخن گفته است.

۱۸۲- مرا نصیب غم آمد، به شادی همه عالم
معنى: از بین شادی‌های جهان فقط غم و غصه نصیب من شد، چرا که در همه‌ی دنیا فقط به دنبال عشق و محبت تو بودم.

* نصیب: بهره، قسمت

* به (در مصراج اول) ← در برابر، در عوض

۱۸۳- الهی در دلهای ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای دار. الهی، حجاب‌ها از راه بردار و ما را به ما مگذار.

* تخم محبت: اضافه تشییه‌ی.

* کشت‌ها: استعاره از اعمال.

* باران رحمت: اضافه تشییه‌ی.

۱۸۴- این گلیم تیره بختی‌هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها / روکش تابوت تختی‌هاست.

* معنی: شاعر شعر خود را گلیم تیره بختی‌ها و رنج این جامعه می‌داند که به خون قهرمانانی چون سهراب و سیاوش و تختی آغشته شده است.

۱۸۵- اندکی استاد و خامش ماند/ پس هم آوای خروش خشم/ با صدای مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود خواند.

* معنی: مرد نقال اندکی ایستاد و ساكت ماند سپس با صدایی که از خشم می‌لرزید و با لحنی رجزمانند و دردناک گفت:

۱۸۶- قصه است این قصه، آری، قصه‌ی درد است/ شعر نیست/ این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ بی‌عيار و شعر محض خوب و خالی نیست/ هیچ همچون پوچ عالی نیست.

معنى: شاعر می‌گوید: شعر من تنها یک سخن منظوم نیست بلکه قصه‌ای واقعی از درد و رنج مردم ایران است و سخنان من راوی مهر و محبت هر مرد و کینه و قساوت هر نامرد است. شعر من شعری متعدد و لبریز از حقیقت است و هرگز همچون پوچ نیست که بی‌ارزش باشد، بلکه عالی است.

۱۸۷- هم چنان می‌رفت و می‌آمد/ هم چنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد.

* معنی: مرد نقال هم چنان در قهوه‌خانه قدم می‌زد و داستان‌های (روایت مرگ رستم) را روایت می‌کرد.

۱۸۸- چوب دستی متندا ماند/ مست شور و گرم گفتن بود/ صحنه‌ی میدانک خود را/ تند و گاه آرام می‌پیمود/ همگنان خاموش/ گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید/ پای تا سر گوش

* معنی: مرد نقال در حالی که عصایی در دست داشت و با شور و حرارت گرم گفتن بود، میدان کوچک خود را (قهوه‌خانه) گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود. از سویی دیگر همه‌ی حاضران، مانند صدف‌هایی که دور مروارید هستند، خاموش و ساكت و با تمامی وجود به سخنانش توجه می‌کردند.

۱۸۹- نگران با من استاده سحر/ صبح می‌خواهد از من/ کز مبارک دم او/ آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر/ در جگر لیکن خاری/ از ره این سفرم می‌شکند

معنى: سحر و سپیده‌دم همراه با من، نگران و مضطرب است و صبح از من می‌خواهد که با نفس روح‌بخش او این

۱۹۰- می تراود مهتاب / می درخشد شبتاب / نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک / غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند.

معنی: نوری کم از ماه نمایان است و تابشی بی فروغ از کدام شب تا پدیدار است و در این میان دم روح بخشی وجود ندارد که بتواند خواب غفلت را از چشم این مردم به دور کند.

۱۹۱- کی ام؟ شکوفه اشکی که در هوای تو هر شب ز چشم ناله شکفتم، به روی شکوه دویدم
معنی: من کیستم؟ قطره اشکی هستم که هر شب در آرزوی تو از چشم سرازیر شده با شکوه و ناله بر روی زمین
چکیدم.

۱۹۲- اگر ز خلق، ملامت و گر ز کرده، ندامت کشیدم از تو کشیدم، شنیدم از تو شنیدم
معنی: اگر از مردم سرزنش‌ها شنیدم و یا از اعمال و رفتار خود پیشمان هستم فقط به خاطر تو بوده است.

۱۹۳- وفا نکردنی و کردم، جفا ندیدی و دیدم
شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
معنی: ای معشوق تو وفادار نبودی ولی من پایدار ماندم، تو عهد و دوستی را شکستی و پیمان عشق را بریدی و من هرگز:

۱۹۴- مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتیش ساکت و گیرا / و دمش چونان حدیث آشنایش گرم / راه می‌رفت و سخن می‌گفت.

معنی: مرد نقال که صدا و نوایی گرم و دلنشین داشت، سکوت و خاموشی اش نیز سنگین و گیرا و سخن‌ش همانند داستان و روایت آشنای او جذاب بود، در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت.

۱۹۵- همگنان را خون گرمی بود / قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود.
معنی: همگی نسبت به هم، صمیمیت و صفا و یکدیگر داشتند، فضای قهوه خانه گرم و روشن. مرد نقال هم سخنانش
گرم و گیرا بود. به راستی که مجمع و مجلسی صمیمانه بود.

۱۹۶- لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچون شرم.

* معنی بند: اما سرانجام جایی را برای سرپناه پیدا کردم هرچند که بیرون از آن سرپناه، فضایی تیره و سرد و بی‌روح، همانند ترس و هراس ولی داخل قهوه‌خانه چون شرم و حیا، گرم و روشن بود.

۱۹۷- یادم آمد/ داشتم می گفتم، آن شب نیز/ سورت سرمای دی بیدادها می کرد/ چه سرمایی، چه سرمایی.
معنی: آری به یادم آمد، داشتم این را می گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای دی ما شدت داشت، آن چه سرمایی،
تند، برف و بوران بود و سوز و سرمای زمستان.

۱۹۸- می تراود مهتاب / می در خشد شب تاب / مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله بارش بر دوش / دست او بر در / می گویند با خود / غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکنند.

معنی: هنوز نور کم‌سوی ماه و تابش کم‌فروغ شب‌تاب نمایان است. مردی تنها، خسته و رنجور در حالی که در راه بیداری مردم ناتوان مانده است بر دم دهکده با کوله‌بار آرزوهای خویش دست بر در نهاده و با خود این گونه زمزمه می‌کند، غم و اندوه این مردم غفلت‌زده، خواب و آرام را از چشمان اشک‌بار من گرفته است.

-۱۹۹- دست‌ها می‌سایم / تا دری بگشایم / بر عبیث می‌پایم / که به در کس آید / در و دیوار به هم ریخته‌شان / بر سرم می‌شکند.
معنی: برای اینکه بتوانم دری به سوی بیداری و آگاهی مردم جامعه بیابم، دست به جست‌وجو و تلاش می‌زنم بیهوده
منتظر هستم تا کسی در را بگشاید و در میان اوضاع آشفته‌ی جامعه مردم باعث رنج و عذاب من می‌شوند.

- ۲۰۰- در دل سخن شورانگیز تو، گاه موجی از پس موجی دگر می‌زاید و گاه دریایی از آتش تلاطم می‌کند. اما این موج آتشین مرا در کام فرو می‌برد و غرقه می‌کند.
- * معنی: از میان سخنان شورانگیز تو تأثیرات پی در پی بر ذهنم می‌رسد و گاهی دریایی از سور و هیجان در من ایجاد می‌کند، اما این تأثیرات پرشور سخن تو عاقبت مرا در خود غرق خواهد ساخت.
- ۲۰۱- بیا از این دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن تا در آنجا نسیم روحانیت بر تو بوزد و در بزم عشق و می و آواز، آب خضر جوانت کند.
- * معنی: بیا از این جهنم بگریز و قصد سرزمین شرق دلپذیر کن تا در آن سرزمین نسیم روح‌بخش معنویات بر تو بوزد و در مجلس بزم و خوشی عشق و شراب و آواز، آب و هوای شرق، چون آب زندگانی دوباره تو را جوان کند.
- ۲۰۲- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته‌اند. تاج‌ها در هم می‌شکنند و امپراتوری‌ها به خویش می‌لرزند.
- معنی: همه‌ی سرزمین‌ها یعنی از سرزمین‌های شرق همگی دچار پریشانی و آشفتگی هستند و شکوه و عظمت شاهان در حال فروریختن و فرمانروایی‌ها در تزلزل و شکستن می‌باشند.
- * امپراتوری: سرزمین کشوری که در آن امپاطور (لقب فرمانروایان دوم) حکومت کند.
- ۲۰۳- خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پرخون است و سینه‌ام خشم شما مردم دون که پیاپی جرعه‌ی اندوه به کام می‌ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانبم کارها را به هم درمی‌آمیزید.
- * معنی: امیدوارم که خداوند شما را بکشد، زیرا از دست شما بسیار ناراحت و دردمند و نسبت به شما مردم پست و فرومایه خشمگینم چرا که پی در پی اندوه و غم را به مانند زهری به من می‌چشانید و با کوتاهی کردن در حق من و نافرمانی من باعث به هم ریختن کارها می‌شوید.
- ۲۰۴- زشت بادید و از اندوه برون نیایید، که آماج تیر بلاید.
- * بادید، نیایید و بلاید سجع است.
- * تیر بلا ← اضافه تشییه‌ی دارد.
- * معنی: الهی زشتی نصیبتان شود، الهی که در غم و غصه بمانید و از آن رهایی پیدا نکنید، زیرا انبوه بلاها و مصیبت‌ها به مانند تیری به سوی شما نشانه‌گیری شده است.
- ۲۰۵- ای مردان به صورت مرد و ای کم خردان نازپرورد.
- * ای کسانی که فقط به ظاهر مرد هستید و مرد راستین نیستید و ای نادانان نازپرورد و سختی نکشیده...
- * مهر و پردرد دارای آرایه جناس هستند.
- ۲۰۶- غارتگران، پشتواره‌ها از مال مسلمانان بر پشت بستند، نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشتند.
- * بسته و خسته سجع دارد.
- * معنی: متジョزان مال مسلمانان را برداشتند در حالی که کشته و زخمی‌ای بر جای نگذاشتند.
- * مفهوم: عدم جهاد و مقاومت مردم در برابر متجوزان.
- ۲۰۷- حالی که آن ستم دیدگان برابر آن متجوزان، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته‌اند.
- معنی: در حالی که آن مظلومان در برابر متجوزان، اسلحه‌ای جز التماس و زاری نداشتند.
- ۲۰۸- دل او در پرده گمراهی، نهان و حق از او روی‌گردن، به خواری محکوم و از عدالت محروم.
- معنی: هر کس جهاد نکند در جهل و گمراهی پنهان می‌شود و خداوند به او توجهی نمی‌کند و او محکوم به این است که خفت و خواری را تحمل کند و از عدالت و انصاف بی‌بهره خواهد ماند.

۲۰۹- آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مرستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردن / چاه پستان، چاه بی دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش نباور / و غمانگیز و شگفتآور معنی: آری، اکنون رستم، شیرمرد ایران، مرد قوی جشه سیستانی، مظهر استواری مردانگی در ته چاه تاریک و پهناوری که درونش از هر سو نیزه و خنجر کاشته شده اسیر گشته است. چاه مکر و حیله ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی دردان، چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باورنکردنی غمانگیز و شگفتآور است.

۲۱۰- آه / دیگر اکنون آن عمد تکیه و امید ایران شهر / شیرمرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر جهان پهلو / آن خداوند و سوار رخش بی مانند / آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی شد از لبس لبخند / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند معنی: آه دیگر آن تکیه گاه امید مردم ایران و شیرمرد جنگ های ترسناک، فرزند پهلوان جهان زال، آن صاحب رخش بی مانند و آن کسی که چه در روز صلح و چه در روز جنگ خنده از روی لبانش به کنار نمی رفت....

١- مفهوم

«زیب از بنسه دارد و از نازبوی، بوی / صافی ز چشمہ جوید و شوخی ز آب جوی»:

زبان فارسی دری زیبایی و آرایشش را از بفسه و بویش را از ریحان گرفته است. این زبان مثل چشم، زلال و پاک و مانند آب جوی شاداب است.

۲ - مفهوم

«سرسان مشو، عدو/ قبھی ز من مجو/ کاین عشق پاک در، دل دلپرور جهان/ مائند همی جوان»
ای دشمن زبان فارسی، سرگردان مشو! بر من خردہ مگیر که این عشق پاک به زبان فارسی در این جهان عشق پرور،
جوان و تازه و پایدار می‌ماند.

٣- مفهوم

«هر دم به روی من / گوید عدوی من / کاین شیوه‌ی درتی تو چون دود می‌رود.»

دشمن هر لحظه در مقابا می‌گوید: که زبان فارسی در حال نابودی است.

نکته: کاین شیوه‌ی درّی تو چون دود می‌رود: تشبیه ← این شیوه‌ی درّی تو: مشبه / دود: مشبهُ به / چون (مثل و مانند): ادات تشبیه / وجه شبه: از بین رفتن

-۴- «لفظی که از لطافت آن جان کند حضور/ رقصد زبان به سازش و آید به دیده نور»:
الفاظ زبان فارسی به لطافت جان است؛ زبان به واسطه‌ی آهنگ آن به رقص در می‌آید و چشم به خاطر آن روشن می‌شود.

نکته: ۱- لفظی که از لطافت ... : حس‌آمیزی (لفظ: شنوایی) / لطافت: لامسه)

^۲- رقصد زیان به سازش: تشخیص (آدم‌نماهی personification): رقصیدن مخصوص انسان است نه «زیان»

٥- مفهوم

«هنر معماری مفهوم انتزاعی را با هدف انتفاعی در هم آمیخت.»:

هنر معماری مفاهیم مجرّد و ذهنی را برای انسان ملموس و عینی و سودبخش کرد.

۶- «... و شعر، موعظه‌ها و ماده تاریخ‌ها را عرضه داشته است»:

ماده تاریخ، مصraig یا بیت و یا جملهای است که بر اساس حروف ابجده سال وقوع یک حادثه یا موضوع را بیان می‌کند.

نکته: حروف ایجاد یه ترتیب ذیا، عیارتند از:

ابجد ٤٣٢١ سعفصن ٥٠٦٠ كلمن ٤٠٣٢٠ حطٰي ١٠٩٨ هوز ٧٦٥

قرشت ۲۰۰۱۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ قرض ۱۰۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ضطغ ۱۰۰۰

مفهوم - ۷

«لیاس، انسان، یہ چم کشور وجود اوست۔»:

لباس انسان بیانگر شخصیت و نشانگر هویت اوست و این که انسان از چه فرهنگی تبعیت می‌کند؛ مانند پرچم کشور که هر ملتی، با وفاداری به آن پرچم، اعتقاد و آرمانش را به هویت ملی و سیاسی خود بیان می‌نماید.

۸- مفهوم

«لباس، پوست دوام انسان نیست؛ خانه‌ی اول اوست.»

لباس تنها وجود انسان را از گرما و سرما حفظ نمی‌کند بلکه کمال انسان در لباس است. لباس، انسان را از خطر بی‌فرهنگی و به عبارتی بر亨گی فرهنگی نجات داده و بر ارزش درونی او می‌افزاید. لباس اوّلین پناهگاهی است که انسان را در برابر دیگران محافظت می‌کند.

۹- مفهوم

«قوّت افرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌ساید، نه ملبوس فرنگ»

توانمندی جوامع غربی به خاطر داشتن علم و فن‌آوری است و تنها با این عامل توانسته‌اند به پیشرفت و تکامل برسند. انسان برای اینکه به پیشرفت و فن‌آوری غربیان برسد، باید از علوم و فنون و مغز آنان الگوبرداری کند، نه این که ظاهر خود را مانند آنان نماید و مانند آنها لباس بپوشد.

۱۰- مفهوم

«چنان نباشیم که خود را فقط تن بینگاریم.»:

آن چنان نباشیم که تنها به جسم و خواهش‌های جسمانی خود بیندیشیم.

انگاشتن: پنداشتن

۱۱- مفهوم

«شما شرک یزدان و کین بر رسول نهادید در عالم ذر قبول»

شما بر خلاف بقیه‌ی انسان‌ها - که از روز ازل (دنیای قبل از تولد و حیات) وحدانیت خدا را قبول می‌کنند - بر خدا و پیغمبر شرک و کینه ورزیدید.

۱۲- مفهوم

«چو رخت خویش بربستم از این خاک

همه گفتند با ما آشنا بود»:

پس از مرگ من همه می‌گفتند که او را می‌شناخیم و با افکارش هم عقیده و آشنا بودیم.

نکته: رخت خویش از خاک بربستن: کنایه از مردن است.

۱۳- مفهوم

«ولی با من بگو آن دیده‌ور کیست

که خاری دید و احوال چمن گفت»:

اما آن شخص بینا و خردمند چه کسی بود که با همه‌ی رنج‌ها و سختی‌ها از زیبایی و امید و خوش‌بختی سخن گفت.

۱۴- مفهوم

«جوش می و مستی بین در چهره‌ی گلگونم

DAG است نشان عشق در سینه‌ی پرخونم»

سرخی چهره‌ی من به‌خاطر عشق و مستی من است و DAG سینه‌ی من نشانه‌ی عاشقی من است.

۱۵- مفهوم

«سوزنده چراغستم در گوشه‌ی این مامن

پروانه بسی دارم، سرگشته به پیرامن»

در گوشه‌ی این دشت آرام، مانند چراغی فروزان هستم و پروانه‌های عاشق بسیاری اطراف من می‌گردند.

نکته: سوزنده چراغستم: تشبيه → من مانند چراغ سوزنده هستم ← من: مشبه / سوزنده چراغ: مشبه به

۱۶- مفهوم

«پیرمرد چشم ما بود.»:

- ۱- پیرمرد (نیما یوشیج) همچون چشم عزیز بود.
- ۲- پیرمرد (نیما یوشیج) چشم بیدار روزگار ما بود.

۱۷- مفهوم

«نیما چون مروارید در دل صدف کج و کوای سال‌ها بسته ماند.»:
نیما وجود ارزشمندی بود که در جامعه‌ی نا به سامان آن دوران ناشناخته ماند.

۱۸- مفهوم

«من جوانکی بودم که توی آن جماعت بُرخورده بودم.»:
من (جلال آل احمد) جوانی بودم که بر حسب اتفاق در میان آن جمع قرار گرفته بودم.

۱۹- مفهوم

«باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.»:
باشد (به این امید) که به ما مقداری بیشتر اجازه دهد که در حمام بمانیم تا چرک و آلو دگی را از بدنمان پاک کنیم.

۲۰- مفهوم

«مرا با مرد پارسی که از اهل فضل بود، آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بود و این [مرد] پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.»:
با مرد ایرانی (پارسی) که فاضل و ادیب بود، آشنا شدم و این مرد فاضل با وزیر مجالست و همنشینی داشت و این مرد ایرانی فقیر و بی‌چیز بود و وضع مالی خوبی نداشت که به حال من رسیدگی کند.

۲۱- مفهوم

«تقدیر چنین شد که اینک نیز آفتاب سنگ مزارش باشد.»
سرنوشت چنین خواست که (امام سجاد) سنگ قبر نداشته باشد و آفتاب سوزان مدینه سنگ مزار او گردد.

۲۲- مفهوم

«همه برپایی خاستند و بایستادند چندان که ما در حمام شدیم. و دلّک و قیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلح گرمابه بود، همه برپایی خاسته بودند.»
همه به نشانه‌ی احترام سرپا ایستادند تا اینکه ما به داخل حمام رفیم؛ و کیسه‌کش و مشت و مال دهنده‌ی حمام وارد شدند و احترام گزارند و وقتی از داخل حمام بیرون آمدیم، همه‌ی آنهایی که در رخت‌کن حمام بودند، به احترام ما همه ایستاده بودند.

۲۳- مفهوم

«اسبی را نزدیک من فرستاد و گفت: در حال، چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی.»:
[وزیر] اسبی را به نزد من فرستاد و گفت: فوراً، در همان حالی که هستی سوار شو و پیش من بیا.
نکته: این عبارت، پنج جمله دارد.

-۲۴- مفهوم

ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید»:
 بی عدالتی و ستم عمر جوانان را کوتاه می کند؛ ای بزرگان مملکت به خاطر خدا عدالت بورزید.
 (به خاطر خدا جوش و خروش و فریاد عدالت خواهی سر دهد.)

-۲۵- مفهوم

«آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
 فکر ویران شدن خانه‌ی صیاد کنید»
 اگر من زندانی و گرفتار هستم و خانه‌ام در آتش ظلم و جور سوخت، مهم نیست؛ شما سعی کنید که خانه‌ی ستمکار را ویران کنید.
 توصیه‌ی شاعر: ایثار و فدا شدن در راه آزادی و وطن
 نکته: آرایه‌های ادبی بیت:
 ۱- من بی‌چاره: استعاره از شاعر (محمد تقی بهار) / صیاد: استعاره از ظالمان و جابران
 ۲- سوختن و ویران شدن: تناسب (مراعات نظیر) / آشیان و خانه: تناسب (مراعات نظیر)
 ۳- مصراج دوم: کنایه از سعی در براندازی حکومت ظالمان و جابران

-۲۶- مفهوم

«الهی همیشه نانسواره باشد و او پیاده»:
 الهی همیشه در جست و جوی نان باشد و به آن نرسد؛ همیشه گرسنه و بدبخت بماند.
 نکته ۱: سواره و پیاده: تضاد
 نکته ۲: کل عبارت کنایه از اینکه بدبخت و گرسنه بماند. (آرزوی منفی)

-۲۷- مفهوم

«جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / به در آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است»:
 کسی که جان خود را در راه وطن ندهد از مرده هم کمتر است و لباس او ارزشی کمتر از کفن مردگان دارد.
 نکته: در این بیت، ناسیونالیسم افراطی یا «میهن‌پرستی» دیده می‌شود.

-۲۸- مفهوم

«آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است»
 آن پادشاهی (محمد علی‌شاه) را که در این سرزمین به شاهی رساندیم، اکنون مردم فهمیدند که او بیدادگر و ستمکار است.
 اهرمن: استعاره از محمد علی‌شاه

-۲۹- مفهوم

«کارش نگارش نقشه‌ی قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش‌بندی‌اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می‌ریخت.»
 کارش (معلم سهراب) کشیدن نقشه‌ی قالی بود و در کشیدن نقشه‌ی قالی هنرمندی و ظرافت داشت. نقشه کشیدنش جذاب و روح‌نواز بود و رنگ را به زیبایی و هنرمندانه به کار می‌برد.

۳۰- مفهوم

«معلم مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنای رقم می‌زد، خرگوش را چابک می‌بست، سگ را روان‌گرته می‌ریخت اما در بینگ اسب حرفی به کارش بود.»

معلم مرغان را واضح و خوب می‌کشید؛ گوزن را رعنای خوش قدو قامت طراحی می‌کرد؛ خرگوش را فرز و چابک می‌کشید. تصویر سگ را آسان طراحی می‌کرد اما در کشیدن طرح او لیه‌ی اسب جای حرف داشت (مشکل داشت).

۳۱- مفهوم

«ما را به رونگاری طرح جانوری می‌نشاند و خود به نقطه‌ی چینی نقشه‌ی خود می‌نشست.»
ما را به کشیدن از روی طرح جانوری موظف می‌کرد و خود (معلم) به کشیدن طرح او لیه‌ی نقشه‌ی خود می‌پرداخت.

۳۲- مفهوم

«پی بردم راه دست خودش هم نیست و این‌بار اتاق از جا کنده شد. همه باهم دم گرفتیم: «اسب، اسب»؛ فهمیدیم خودش هم در آن کار مهارت ندارد و این‌بار همه‌ی بچه‌ها داد زدند و با هم بلند تکرار کردند: «اسب، اسب»

۳۳- مفهوم

«هرگز جانوری جز از پهلو نکشید؛ خلف صدق نیاکان هنرور خود بود. اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.»

معلم جانوران را فقط از پهلو و نیم‌رخ می‌کشید (در سنت نگارگری شرق به دلیل انتخاب زاویه‌ی ساده معمولاً نقش‌ها از پهلو کشیده می‌شد). جانشین راستین اجداد خود بود. کشیدن اسب از نیم‌رخ زیباتر است و تناسب اندام حیوان را بهتر نشان می‌دهد.

۳۴- مفهوم

«اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنرنشاشد، صحبت هیچ‌کس را به کار نماید. در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید.»:
اگر کسی با وجود اصالت خانوادگی، هنر و فضیلت و معرفتی نداشته باشد، دوستی با او برای هیچ‌کس سودی ندارد.
[ولی] در هر کسی که این دو برتری را دیدی، با او دوستی کن و او را از دست مده زیرا که برای همه سودمند است.

۳۵- مفهوم

«جهد کن که اگرچه اصیل و گوهری باشی گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود؛ چنان که گفته‌اند: بزرگی، خرد و دانش راست، نه گوهر و تخمه را»:
گرچه اصیل و با اصل و نسب هستی، تلاش کن که وجودت نیز مثل گوهر ارزشمند باشد زیرا ارزش‌های وجودی انسان برتر از ارزش‌هایی است که به خاطر داشتن خانواده کسب می‌شود. آنچنان که گفته‌اند: بزرگی و اعتبار نتیجه‌ی دانش و خردمندی است و نه اصل و نسب و نژاد.

۳۶- مفهوم

«چو دیدش به خدمت دوتا گشت و راست دگر روی بر خاک مالید و خاست»:
وقتی آن فرد سلطان خوارزمشاه را دید، در برابر او تعظیم کرد و به خاک افتاد و بلند شد.
نکته: روی بر خاک مالیدن: کنایه از سجده کردن و به خاک افتادن
راست و خاست: جناس (ناقص اختلافی)

- | | | |
|------------------------|---------------------|---------------------|
| ۳- راست [گشت] | ۲- به خدمت دوتا گشت | ۱- چو دیدش |
| | ۵- خاست | ۴- روی بر خاک مالید |
| این بیت پنج جمله دارد: | | |

۳۷- مفهوم

«جوانی نکودار کاین مرغ زیبا نماند در این خانه‌ی استخوانی»:
قدر ایام جوانی را بدان که همچون پرنده‌ی زیبایی که از قفس می‌برد، جوانی تو نیز در این جسم باقی نخواهد ماند.
نکته: مرغ زیبا: استعاره از جوانی
خانه‌ی استخوانی: استعاره از جسم

۳۸- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی»
روزگار به این دلیل جوانی مرا ربود که من به هنگام نگهداری از آن در غفلت و بی‌خبری بودم.
آرایه‌ی ادبی:
۱- گنج: استعاره از جوانی
۲- دزد گیتی: اضافه‌ی تشییه‌ی (تشبیه): گیتی: مشبه / دزد: مشبه به
۳- مصراع دوم: کنایه از غفلت و بی‌خبری
۴- گنج و دزد و پاسبان: تناسب (مراعات نظیر)
۵- دزد و پاسبان: تضاد / گنج و دزد: تضاد

۳۹- مفهوم

«با همه‌ی هنرها جهد کن تا سخن به جایگاه گویی که سخن نه بر جایگاه، اگرچه خوب باشد، زشت نماید. و از سخن بی‌فایده دوری گزین که سخن بی‌سود، همه زیان باشد و سخن که از او بوى دروغ آيد و بوى هنر نیاید، ناگفته بهتر.»:
با تمام هنرهایت تلاش کن که سنجیده و بهجا سخن بگویی زیرا سخن بی‌جا اگرچه درست هم باشد، زشت جلوه می‌کند و از گفتن مطالب بی‌فایده دوری کن چراکه سخن بی‌فایده کاملاً زیان‌آور است و سخنی که به نظر دروغ و ناشایست باشد و رنگ و بوى فضیلت و معرفت نداشته باشد، نگفتنش بهتر است.

۴۰- مفهوم

«فرو می‌ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران»:
خورشید، آفتاب زردرنگ غروب را به روی نیزه‌ها و سپاهیان که نیزه داشتند، می‌ریخت.
نکته: گردی زعفران رنگ: استعاره از آفتاب زردرنگ غروب

۴۱- مفهوم

«در آن دریای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشن دید»:
وقتی به سرخی آسمان و غروب آفتاب نگاه می‌کرد احساس کرد که عمر او و نیز عمر سلسله‌ی خوارزمشاهی در حال غروب و نابودی است.

۴۲- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

دل شب می‌درید و پیش می‌رفت»:
 «خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود
 رود سند خروشان و عمیق و عریض و کف‌آلوده بود و در تاریکی شب به جلو می‌رفت.
 نکته: دل شب: اضافه‌ی استعاری و تشخیص (آدم‌نمایی)
 خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف‌آلود: تنسیق‌الصفات: آوردن صفت‌های پیاپی برای یک چیز یا کس.

۴۳- مفهوم

«زنان چون کودکان در آب دیدند چو موی خویشتن در تاب رفتند»:
 هنگامی که زنان، فرزندان خود را در میان امواج و در حال غرق شدن دیدند، مانند گیسوی پیچیده‌شان، آشفته و پریشان شدند.

۴۴- مفهوم

«چو لشگر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند»:
 هنگامی که سپاه چنگیز، سلطان جلال‌الدین را محاصره کردند، اسب خود را مثل یک کشتی، در رود انداخت.

۴۵- مفهوم

«چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مه لیلی آسمان‌گیر»:
 وقتی آوازه‌ی عشق مجنون همچون زیبایی لیلی در جهان پیچید،
 (این بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی است).

۴۶- مفهوم

«از جای چو مار حلقه بر جست در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست»:
 مجنون مانند مار حلقه زده به سرعت از جایش بلند شد و حلقه‌ی در خانه‌ی خدا را (که با پارچه‌ی سیاه پوشیده شده بود)، گرفت.

۴۷- مفهوم

«می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در»:
 مجنون درحالی که حلقه‌ی در کعبه را در بغل گرفته بود، می‌گفت که امروز من نیز مانند این حلقه به در کعبه متوصل شده‌ام و راهی به داخل خانه و وصال محبوب ندارم.

۴۸- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

«حسرت نبرم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته است»:
 من به غفلت‌زدگی مردم روزگار که خیلی آرام و راحت در فضای ستم‌آلوده خاموشند و همچون مرداب ساکن و بی‌حرکتند، حسرت نمی‌خورم.
 نکته: دشت شب: اضافه‌ی تشیهی (تشییه) است: شب: مشبه / دشت: مشبهُ به

۴۹- مفهوم

«خانمی می‌گوید: چارچار است. به قول اخوان: «هوا بس ناجوان مردانه سرد است.»:

خانمی می‌گوید سرمای شدیدی است. [هم از نظر دما (ظاهر) و هم از نظر اوضاع نا به سامان قبل از انقلاب (باطن)] چارچار: چهار روز آخر چله‌ی بزرگ (۷ تا ۱۰ بهمن) و چهار روز اول چله‌ی کوچک (۱۱ تا ۱۴ بهمن): (۷ تا ۱۴ بهمن)

به قول مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷- ۱۳۶۹ ش): هوا بسیار سرد است (اوضاع بسیار نا به سامان است).

۵۰- مفهوم

«گرچه گاهی شهابی / مشق‌های شب آسمان را / زود خط‌می‌زد و محو می‌شد / باز در آن هوای مهآلود پاک‌کن‌هایی از ابر تیره / خط خورشید را پاک می‌کرد»

اگرچه گاهی مبارزانی پیدا می‌شدند که به مخالفت علیه رژیم برخیزند، اما در آن محیط خفقان‌زده و پر از استبداد پلیدی‌ها و ناپاکی‌های آن دوران (مزدوران رژیم)، بهزودی آن‌ها را از بین می‌برند و شهید می‌کرند.

۵۱- مفهوم

«ریش برمی‌کند و می‌گفت: ای دریغ!

بعقال از پشمیمانی بی‌تابی و پریشانی می‌کرد و می‌گفت ای افسوس که طوطی خوش‌بیانم لال شده و نعمتم از من روی برگردانده است.

نکته: این بیت چهار جمله دارد: ۱- ریش برمی‌کند ۲- می‌گفت ۳- ای دریغ ۴- کافتاب نعمتم شد زیر میغ

۵۲- مفهوم

«می‌نمود آن مرغ را هرگون شگفت

بعقال برای طوطی کارهای شگفت‌انگیز نشان می‌داد (ادا و شکلک در می‌آورد) تا شاید سخن بگوید.

۵۳- مفهوم

«جمله عالم زین سبب گمراه شد

مردم جهان از چنین سنجش‌ها و قیاس‌های ناروایی به گمراهی افتادند. کمتر کسی است که مردان حق را بشناسد و به مرتبه‌ی آن‌ها پی ببرد. (مولانا برای پرهیز از قیاس‌های ناروا مثال‌های زیادی برمی‌شمارد.)

۵۴- مفهوم

«حالی آن لعل آبدار گشاد

فوراً آن دو لعل درخشنان را از لباس خود درآورد و در برابر آن سنگ‌دل (شر) که آب همراه داشت، قرار داد.

۵۵- مفهوم

«تو مرا کشتی و خدای نکشت

مُقبل آن کز خدای گیرد پشت»:

تو می‌خواستی من را بکشی اما خدا نمی‌خواست که من کشته شوم؛ خوش‌بخت کسی است که از جانب خدا حمایت شود.

مُقبل: خوش‌بخت ≠ مُدر

۵۶- مفهوم

«قطران بر خود گرفت که این کار بکند و دل آرام به زنی به من دهد و انگشتربه من داد تا چون تو را پیش وی برم از عهدهی کار من بیرون آید.»:

قطران تعهد کرد و قول داد که این کار را انجام دهد و دل آرام را برای من خواستگاری کند و انگشتربه خود را به نشانهی تعهد به من سپرد تا هنگامی که تو (سمک) را پیش او ببرم، خواستهی من را برآورده کند.

۵۷- آرایه‌های ادبی

چو شیری که بر پیش آهو گذشت»

«رها کرد زو دست و آمد به دشت

۱- دست و دشت: جناس(ناقص اختلافی)

۲- سهراب چو شیر: سهراب: مشبه / شیر: مشبه به / چو (مانند): ادات تشبيه

۳- شیر و آهو: تناسب (مراعات نظير)

۴- شیر و آهو: تضاد (طبق)

۵۸- مفهوم

چنان چون شده باز جوید روان

«خرامان بشد سوی آب روان

rstم به آهستگی و تائی به سوی آب جاری (رود) رفت، همچون مردهای که زنده شده باشد.

(شده: رفته، مرده / روان و روان: جناس تام)

۱- روان: جاری

روان و روان: قافیه

۵۹- مفهوم و آرایه‌ی ادبی

بدانست کاو هم نماند به زیر»:

«زدش بر زمین بر، به کردار شیر

rstم مثل شیر، سهراب را به زمین کوبید اما می‌دانست که در خاک نخواهد ماند (خود را از زیر پیکر رستم بیرون خواهد کشید).

۱- جناس (ناقص اختلافی): شیر، زیر

۲- تشبيه:rstم: مشبه / شیر: مشبه به / به کردار (مانند): ادات تشبيه

نکته: زدش بر زمین بر: در قدیم گاهی دو حرف اضافه برای یک متمم می‌آمد.



حرف اضافه

۶۰- مفهوم

زمانه به دست تو دادم کلید»

«bedo گفت کاین بر من از من رسید

سهراب گفت: من خود باعث نابودی خودم شدم. روزگار کلید مرگ و زندگی مرا در اختیار تو نهاد. (تقدیر این بود که به دست تو کشته شوم.)

۶۱- مفهوم

مفهوم لغات مشخص شده به قرار زیر است: مگر کان دلاور گوسال خورد

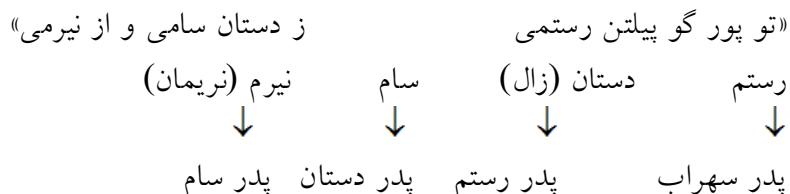
گوسال خورد:rstم

شیر مرد: سهراب

شود کشته بر دست این شیر مرد

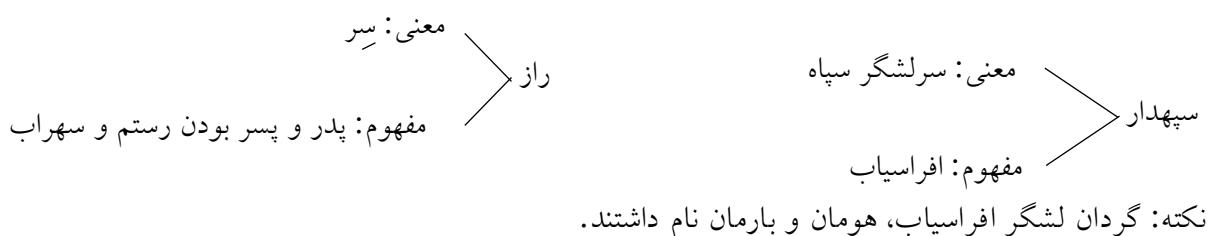
۶۲- مفهوم

نام پیشینیان سهراب با توجه به بیت زیر:

۶۳- مفهوم

«به گردان لشگر سپهدار گفت

افراسیاب به پهلوانان لشگر گفت که این راز باید که ماند نهفت»:

۶۴- مفهوم

تفاوت معنایی واژه‌ی مشخص شده در دویست زیر را ملاحظه می‌کنیم:

«ز کشتی گرفتن سخن بود دوش نگیرم فریب تو زین در مکوش»

تلاش و کوشش مکن

که فرمان ورای جهانبان بود»

بکوشیم فرجام کار آن بود

بحنگیم

۶۵- مفهوم

«ز کف بفکن این گرز و شمشیر کین

برن جنگ و بیداد را بر زمین»:

این گرز و شمشیر را بر زمین بینداز و کینه را رها کن و جنگ و نبرد را کنار بگذار.

۶۶- مفهوم

«قطرهی علم است اندر جان من

وارهانش از هوا وز خاک تن»:

آن دانش اندک مرا از هوا و هوس و اسارت تن رهایی بخش.

۶۷- مفهوم

«تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخصار همبستر خار»:

تا وقتی که هستی ادامه دارد و جهان پایدار است (تا روز قیامت).

۶۸- مفهوم

«صدهزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریصی، بی‌نوا»:

ای پروردگار، دام و دانه‌های (مشکلات و موانع) بسیاری برای رسیدن به ذات تو وجود دارد و ما مانند مرغان آزمند و

حریص تنگ‌دستی هستیم (که هر لحظه امکان دارد به طمع ذات گرفتار و اسیر این دام‌های دنیوی شویم).

نکته: دام و دانه: تناسب (مرااعات‌نظیر) تشبیه ← ما: مشبه / مرغان: مشبه به / چو (مانند): ادات تشبیه

۶۹- مفهوم

بداد و ببود این سخن دل‌پذیر»:
سهراب تسلیم گفتار پهلوان‌پیر (رستم) شد (سخن او را پذیرفت) البته از روی میل.

۷۰- اهل حدیث حلقه‌های خود را در مسجد بر پا می‌کردند:
آنان که به سخن پیامبر اعتقاد داشتند و راویان حدیث آن حضرت بودند، اجتماع خود را در مسجد تشکیل می‌دادند.

۷۱- ۱- نویسنده، سازندگان بی‌نام و نشان مساجد را با استادان رنسانس مقایسه کرده است.
۲- پروفسور آرتواپهام با دیدن مسجد جامع اصفهان وصیت کرده است که بعد از مردن، جسدش را در آنجا دفن کنند.

۷۲- به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت
۱- به دو چشم خون فشاندن: خون گریه کردن(شدت ناراحتی و درد و غم)
۲- هله: آگاه باش(حرف تنبیه)
۳- نسیم: خبر رسان بین عاشق و معشوق
۴- توتیا: اکسید طبیعی و ناخالص روی که محلول آن گندزدایی قوی است، در قدیم برای بیماری‌ها چشم استفاده می‌شد.

با دو چشم خون‌فشانی می‌کنم، ای نسیم رحمت، آگاه باش که گرد و غباری از کوی معشوق(علی(ع)) به عنوان توتیا (روشنایی چشم، داروی چشم) برای من بیاوری.

۷۳- «قضا گفت گیر و قدرگفت ده
فلک گفت احسنت و مه گفت زه»

این بیت بیانگر «تقدیرگرایی و اعتقاد به سرنوشت» است که فردوسی در جای جای شاهنامه به این موضوع اشاره می‌کند و فرار از آن را کاری غیر ممکن می‌داند.
در جایی می‌گوید:

همه عاقلان کور گردن و کر
قضا چون زگردون فروهشت پر

۷۴- بیفسرد چون کوه پا بر زمین
بخایید دندان به دندان کین
خاییدن: جویدن، به دندان نرم کردن
دندان به دندان خاییدن : کنایه از خشم و ناراحتی است.
مفهوم مصراع اول: مصمم بودن و مستحکم بودن قدرت را نشان می‌دهد.
پای خود را همچون کوهی استوار بر زمین فشار می‌داد و از خشم دندان به هم می‌سایید.

۷۵- پرید از رخ کفر در هند رنگ
شاعر در این بیت عظمت و حساسیت جنگ و کار علی(ع) را نشان می‌دهد به طوری که با زدن شمشیر به سر عمر و تمام کفار در دنیا بر خود لرزیدند و هراسناک شدند و بتخانه‌ها نیز به لرزو درآمدند(چرا که پیامبر این جنگ را، جنگ بین کفر و اسلام خوانده بود.)

۷۶- «اصْبَحْتُ امِيرًا وَ أَمِيسْتُ اسِيرًا»
این عبارت عربی (صبح امیر و فرمانروا بودم و شب اسیر شدم) به نایابداری دنیا اشاره می‌کند که نباید به این دنیا دل بست. مصدق کلام سعدی: «هر آنچه را که نپاید، دلبستگی را نشاید.»

۷۷- عمر و بن لیث گفت: من آن مردم که بامداد مטבח مرا هزار و چهار صد شتر می کشید.
این عبارت اشاره به شوکت و عظمت عمر و بن لیث دارد که فقط هزار و چهار صد شتر و سایل آشپزی سپاه اورا حمل می کند.

۷۸- یکی از حضار که کباده‌ی شعر و ادب می کشید، جلو رفته، جبهه‌ی شاعر را بوسید
جبهه: پیشانی / کباده کشیدن: ادعا داشتن
یکی از حاضران که ادعای شعر و ادب داشت، نزدیک رفت و پیشانی او را بوسید

۷۹- «تیری که از شست رفته باز نمی گردد»
اشاره به این مصراع دارد که اگر کلامی گفته شده یا کاری انجام داده شد دیگر جای برگشت ندارد و پیشمانی آن سودی نخواهد داشت(قبل از گفتن هر سخن و انجام هر کاری باید در مورد آن فکر کرد)

۸۰- صدای کشیده‌ی آب نکشیده‌ای به قول متعددین طین‌انداز گردید و پنج انگشت دعا گو به معیت مج و کف و مایتعلق به، بر روی صورت گل انداخته‌ی آقای استادی نقش بست.
صدای کشیده‌ی آب نکشیده: کشیده‌ی محکم
پنج انگشت دعا گو به معیت مج و مایتعلق به: تمام کف دست و مج به اضافه‌ی تمام وابسته‌های آن.
صورت گل انداخته: صورت سرخ و گلگون

۸۱- سر سوزنی خود را از تک و تا نینداخت.
کنایه از اینکه ذره‌ای خون سردی خود را نباخت(کاملاً عادی رفتار کرد)

۸۲- در کمر کش دوازده حلقوم و کتل و گردنی یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و هضم و تحلیل را پیمودند.

۱ - کمرکش دوازده حلقوم: اضافه‌ی تشییه (دوازده حلقوم: مشبه / کمرکش: مشبه‌به)
۲ - کتل و گردنی یک دوجین شکم و روده: اضافه‌ی تشییه و لف و نشر (تشییه شکم به کتل: تپه و روده به گردنی)
کتل لف ۱ - گردنی لف ۲ / شکم نشر - روده نشر ۲

۸۳- چه قدر همین خود تو، منو تلکه کردي.
یعنی پول یا مالی را با فریب از من گرفتی.

۸۴- ۱ - قرآن را مهر کردن: پیمان بستن، سوگند دادن.
۲ - رجز خواندن: خودستایی کردن(در این درس تمسخر و تحقیر است)

۸۵- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می شد.
۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری(باد: مشبه / دریا: مشبه به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است)
۲ - خشاخش: نام آواست.
۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.

مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می شد، سپس شدت می یافت.

۸۶- از جنگل صدای زنی که جیغ می زند، می آید.
این عبارت به کرات در متن درس تکرار شده که بیانگر «درون بی قرار و پریشان گیله مرد است به جهت کشته شدن

۸۷- «هر که آنجا تشنید که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود» این عبارت در سرزنش کسانی است که مطابق خواست قلبی خود رفتار می‌کنند و بلند پروازی می‌کنند و به توانایی خود و جایگاه خود دقت نمی‌کنند.(نفی طمع و بلند پروازی)

۸۸- ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم
بیت اشاره دارد به مفهوم «کل شیء یرجع الی اصله» و «انا لله و انا اليه راجعون» دعوت انسان است به عروج و عالم ملکوت.

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

۸۹- از مه او مه شکافت، دیدن او بر نتافت
مه (اولی): استعاره از چهره‌ی پیامبر
مه (دومی): ماه آسمان
این مصraig اشاره دارد به معجزه‌ی پیامبر(شق القمر: شکافته شدن ماه)
در ضمن مصraig «حسن تعلیل» هم دارد چرا که شاعر علت شق القمر را بی‌تابی ماه در برابر زیبایی پیامبر می‌داند.
مه و مه : جناس تام

۹۰- «این سرزمین را سرشار خواهیم کرد، از شادی لذت بخش و زرین چون خوشی گندم»
یعنی شیلی را پر از شادی و نشاط خواهیم کرد و آن را مثل خوشی گندم که زیبا و طلایی است بارور، زیبا و ثروتمند خواهیم کرد.

۹۱- لگری گفت: حالا دیگر مسیح تو من هستم.
تم، اعتقاد به مذهب داشت و مسیحی بود و در برابر مشکلات به دعا می‌پرداخت، لگری با بیان این مطلب می‌خواهد بگوید که از این به بعد پیشوا و مقتدای تو من هستم، هرچه من بگویم باید عمل کنی.

۹۲- ماه ایارش، آواز ماست / که وقت ظهر در سایه‌ی آبی‌رنگ / میان مزارع زیتون می‌خوانیم.
زیتون در این شعر نماد صلح و آرامش و همچنین نشان کشور فلسطین است.

۹۳- آیا از سرزمین تو بود که فرشتگان / سرودهای صلح و شادی انسان را برای چوپانان خواندند؟
این قطعه اشاره به نزول وحی بر پیامبر در سرزمین فلسطین دارد.
سرودهای صلح و شادی: وحی الهی
چوپانان: پیامبران

۹۴- «بر دهانش زنجیر بستند»
این عبارت بیانگر اختناق و اجازه ندادن به کسی جهت بیان خواسته‌ها یا به عبارت دیگر عدم آزادی بیان است.

۹۵- «غذاش را، تن پوشش را و پرچمش را ربوند». در مفهوم کلی یعنی هویت، هستی، فرهنگ و دارایی‌هایش را از او گرفتند. (منظور مردم فلسطین)

۹۶- «نرون مرد، ولی رم نمرده است»

(نرون امپراتور ستمگر روم بود که قدرت را از دست ما گرفت و سپس مادر و همسر خود را کشت و رم را به آتش کشید و به آزار مسیحیان پرداخت) نرون نماد ظلم و ستم است.

مفهوم کلی عبارت اینست که سرانجام ستمگران نابود خواهند شد ولی مظلومان خواهند ماند و پیروزی از آن آنهاست.

۹۷- «باد سردی از جلگه می‌وزید، بیشه ظلمانی بود. چند خلنگ که گویی به دست باد رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند، از هر طرف فضاهای غم‌انگیز ادامه داشت.»

این جمله‌ها صحنه‌سازی ویکتور هوگو، برای نشان دادن حالت «ترس» کوزت است.

۹۸- «کوزت با صدای بلند به شمردن پرداخت: یک، دو، سه، تا ده و چون به «ده» رسید باز از سر گرفت» این کار از جانب کوزت به جهت غلبه بر ترسش بود که در جنگل بر او عارض شده بود.

۹۹- «ناتائقیل ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه در آن چیزی که به آن می‌نگری» در این عبارت، نویسنده، به نحوه‌ی نگرش تأکید دارد.

۱۰۰- «برای من خواندن این که شن ساحل‌ها نرم است، کافی نیست، می‌خواهم پای برهنام این نرمی را حس کند.» نویسنده بر این عقیده است که برای فهم هر چیزی باید آن را خود، تجربه کنم و صرفاً مطالعه‌ی آن کافی نیست.

۱۰۱- گفت: «هیچ چیز از او ذخیره مگذار»
یعنی اینکه هیچ چیز را از او (مهمان) دریغ مکن. (هرچه هست برای او بیاور)

۱۰۲- «برخیز و کودکان را به تعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان»
برخیز و کودکان را با بهانه‌ای از خوردن غذا منصرف کن.

۱۰۳- «می‌بهشت ننوشم، زجام ساقی رضوان»
در این مصraig اشاره دارد به اعتقاد شیعیان در روز پاداش عمل که ساقی رضوان حضرت علی(ع) است.

۱۰۴- «هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
مفهوم «به سوی تو باشم» در این بیت یعنی این که «خود خواه و بی وفا هستم»

۱۰۵- «به خوابگاه عدم گر هزار سال بحسبیم
در این بیت به مسئله‌ی بوی موی (آرزوی وصال معشوق و رسیدن به زیبایی‌های آن) اصالت داده شده است.

۱۰۶- «دل می‌رود زدستم صاحب دلان، خدا را»
«خدا» در این مصraig در مفهوم «خدا را شاهد می‌گیرم» آمده است (سوگند به خدا)

۱۰۷- «دلبر که در کف او موم است سنگ خوار»
با توجه به مفهوم مصraig، و بگ «قاد، مطلة» به دن، دا، ای، دلی (محبه) قائماً است.

۱۰۸- «ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران، فرصت شمار یارا»
بیت در مفهوم اغتنام فرصت، ناپایداری دنیا و گذرا عمر به کار رفته است.
(به جای) در این بیت به معنی (در حق) به کار رفته است.

۱۰۹- جهانی، کاندرو هرجان که بینی، شادمان بینی
مقصود شاعر از جهان در این بیت، جهان معنوی و سرزمین عشق است که در آن همه چیز مطابق میل انسانها است.

۱۱۰- عنان‌گیر تو گر روزی جمال درد دین باشد
عنان‌گیر: هدایت کننده / ابدال: اولیای خدا / هم‌عنان: همردیف، برابر
مفهوم بیت: اگر از دین پیروی کنی، با اولیای دین هم‌رتبه و برابر می‌شوی.

۱۱۱- زیدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد
ارکان: عناصر چهارگانه (آب، باد، خاک، آتش) / کوته دیدگی: سطحی‌نگری / بنان: انگشت آفرینش و خلقت هستی را از خداوند بدان نه از ارکان اربعه و این سطحی‌نگری است که نوشهای را که محصول عقل و خرد است از انگشت بدانی.
مفهوم: نفی بی‌تمیزی و گزینش فرع به جای اصل. (تمام امور به مشیت الهی است).

۱۱۲- غلام گفت: «آن‌کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»
اندرون، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرجعشان خداوند است.
عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نایافتی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بندۀ از درک آن عاجز است.
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست

۱۱۳- «به سرش ندا آمد که با یزید، هنوز توبیی تو همراه توست.»
یعنی به با یزید الهم شد که هنوز خودخواهی.

۱۱۴- من آنم که در پای خوکان نریزم
در این بیت شاعر (ناصر خسرو) از مدیحه سرایی و ستایش شاهان ستمگر و چاپلوسی خود را مبرا می‌داند، این عمل (اطاعت از زور و حمایت از ستمگر) را بسیار ناپسند و مذموم می‌داند.

۱۱۵- به دیدارت آرایش جان کنم
زمن هر چه خواهی تو فرمان کنم
مگر بند، کز بند عاری بود
شکستی بود زشت‌کاری بود
این دو بیت خطاب رستم به اسفندیار است. در جواب اسفندیار که خواهان اسیر شدن رستم بود. رستم در این شعر مرگ را بر ننگ و پذیرفتن بند ترجیح می‌دهد و برای حفظ نام و آبرو، حتی راضی به جنگ با شاهزاده می‌شود.

۱۱۶- دمده‌های اردیبهشت، اصفهان چون شاهزاده‌ای افسون شده‌ی افسانه است که طلسمش را شکسته‌اند و آرام آرام از خواب بیدار می‌شود.

طلسم: اصلاً یونانی است به معنی «نقش‌ها و دعاها» که به وسیله‌ی آن کاری خارقالعاده انجام دهنده
نویسنده اصفهان را به شاهزاده‌ی سحر شده تشییه کرد که جادوی آن (طلسمش) شکسته و بیدار گشته است (اشاره به طبیعت در فصل بهار)

۱۱۷- چنان که گویی کالبد بنا، مینایی است که روح ایران را در آن حبس کرده‌اند.
این عبارت اشاره دارد به اعتقاد قدما که در آن روح انسان را در شیشه‌ای حبس می‌کردند تا از مرگ در امان بماند و
براین باور بودند که تا این شیشه نشکند شخص زنده می‌ماند.

۱۱۸- «سه نقش دیگر نیز پر معنایند؛ یکی قاب بندهای محراب شکل، دوم طرّهای کنار سردرها، سوم طاووس‌های سردر
مسجدها»

- ۱ - قاب: آسمانه، قوس بنا از طرف داخل که آن را از چوب می‌سازند.
- ۲ - طرّه: کاشی‌های به‌شکل گیسوی بافته و پیچ در پیچ.
- ۳ - طاووس: مرغ بهشتی، پرنده‌ای که به روایت تفسیرها، شیطان را در ورود به بهشت یاری کرد.

۱۱۹- «بیاموزمت کیمیای سعادت زهم صحبت بد جدایی جدایی»

این بیت تأکید دارد بر دوری کردن و پرهیز از مصاحب و همنشین بد و یادآور ضربالمثل «با بدان سر مکن که بد گردی» است.

۱۲۰- «آن که حزم زیاد داشت و بارها دست برد زمانه‌ی جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد»
عبارت تأکید بر دوراندیشی و تجربه‌ی زیاد دارد.
آن که دور اندیش‌تر بود و به کرات، حوادث روزگار حفاکار را تجربه کرده بود، فوراً شروع به کار کرد.

۱۲۱- «آن که غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و مدهوش در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.»

نویسنده در این متن دلیل گرفتار شدن ماهی را در دام صیادان غفلت ورزیدن و عاجز بودن و درماندگی او می‌داند.

۱۲۲- پشت دریاها شهری است / که در آن وسعت خورشید به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان است / شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.
شاعر در این قطعه بینش و نگاه عظیم مردم و پاکی و خردورزی آنان را بیان می‌کند.

۱۲۳- «دست هر کودک ده‌ساله‌ی شهر، شاخه‌ی معرفتی است / مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند / که به یک شعله، به یک خواب لطیف / خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود.»

شاعر در این شعر، تمام مردم سرزمین (سرزمین عشق، سرزمینی که در تخیل شاعر است) را دارای معرفت می‌داند.
مردم همه‌ی پدیده‌ها را زیبا و با ارزش می‌بینند و همه چیز حتی غیر جاندار نیز در آن سرزمین احساس دارد.

۱۲۴- «قایق از تور تھی / و دل از آرزوی مروارید / هم‌چنان خواهم راند / نه به آبی‌ها دل خواهم بست / نه به دریا - پریانی که سر از آب به در می‌آرند.»

شاعر در این شعر تمامی دلبستگی‌ها را از خود دور می‌کند و بر این باور است که به هیچ چیز دل نخواهد بست تا
اینکه به آرمان شهر خود برسد.

تا ز اندک تو جهان شود پر
آن خشت بود که پرتوان زد
نظمی در این شعر آدمی را به سنجیده گویی و کم حرفی توصیه می‌کند و شخص را از پر حرفی که منجر به رسایی و پدید آمدن عیوب‌های او می‌شود بر حذر می‌دارد.
مصدق بیت سعدی: کم آواز هرگز نبینی خجل
جوى مشك بهتر که يك توده گل

۱۲۵- «فی الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد.»
در مفهوم کلی یعنی این که خسرو مرتكب هر گناه و فسادی شد.

۱۲۶- «اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را، کثر طبع جانوری»
این بیت از سعدی تأکید بر تأثیر موسیقی است تا جایی که اشاره می‌کند موسیقی در حیوان(شتر) نیز مؤثر است.
این بیت اشاره به حدی خوانی ساربانان عرب دارد که با خواندن سرود ساربانان، شترها سریع‌تر حرکت می‌کردند به جهت شادابی و نشاطی که موسیقی به آنان می‌بخشد.

۱۲۷- «خشک آمد کشتگاه من در جوار کشت همسایه»
در این شعر، نیما، کشور ایران را در برابر همسایه (شوری ساق) فقیر و محروم می‌داند به جهت ظلم و استبدادی که در این کشور پیش گرفتند. (شاعر، عصر سیاه حکومت استبدادی دوران خود را به تصویر می‌کشد.)

۱۲۸- «قادص روزان ابری، داروگ، کی می‌رسد باران؟»
روزان: روزها
قادص: پیام‌آور
داروگ: قورباغه‌ی درختی (اینجا نماد پیام‌رسان آزادی است)
باران: نماد و استعاره از آزادی و رهایی
شاعر چشم به راه آزادی است و از پیام آور آن، خبر رهایی و آزادی جامعه از این استبداد را می‌جوید.

۱۲۹- «جامه‌اش شولای عربانی است»
جامه: لباس
شولا: خرقه‌ی درویشان
عربانی: برهنگی
شاعر باغ پاییز را به جهت نداشتن برگ و یا حداقل برگ سبز، برهنه و عربان می‌داند و می‌گوید لباس پاییز لباس برهنگی است که این نوع کاربرد «پارادوکس» است.

۱۳۰- «به کجا چنین شتابان؟» / گون از نسیم پرسید /
در این شعر، گون، نماد انسان‌های اسیر و گرفتار است که توان حرکت ندارند و نسیم نماد انسان‌های آزاد که همیشه در حال حرکت و پویایی هستند.

۱۳۲- «چگونه شمشیر زهرآگین / پیشانی بلند تو - این کتاب خداوند را از هم می‌گشاید / چگونه می‌توان به شمشیری، دریابی را شکافت!»

در این قطعه شاعر به عظمت علی(ع) اشاره می‌کند و او را در تشبیه اغراق‌آمیز با دریا می‌آورد (دریا: استعاره از علی) و از شکافته شدن سر مبارک حضرت به دست ابن‌ملجم تعجب می‌کند و هم‌چنین پیشانی آن حضرت را (مجازاً سر) کتاب خداوند(قرآن) می‌داند (به دلیل قرآن ناطق بودن)

۱۳۳- «صولت حیدری را / دست مايهی شادی کودکانه‌شان کردی / و بر آن شانه، که پیامبر پای ننهاد / کودکان را نشاندی» این قطعه بیانگر آمیخته شدن صولت (قدرت) و رحمت حضرت علی(ع) دارد.

شاعر اشاره کرده به ماجراهی فتح مکه، که پیامبر (برای احترام) پای بر شانه‌ی علی(ع) به جهت شکستن بت‌ها نگذاشت ولی وی بچه‌های یتیم را بر آن شانه نهاد و با آن‌ها بازی کرد.

۱۳۴- «شعر سپید من، رو سیاه ماند / که در فضای تو، به بی‌وزنی افتاد / هرچند، کلام از تو وزن می‌گیرد» شاعر در این شعر به قالب شعر خود اشاره می‌کند که سپید است و وزن عروضی ندارد و از این موضوع بهره جسته و عظمت علی(ع) اشاره می‌کند که دلیل بی‌وزنی و بی‌ارزشی شعر او همان بزرگی علی(ع) است، گرچه خود کلام، با وجود علی(ع) ارزش پیدا می‌کند.

اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند»

۱۳۵- «نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست

شاعر در این بیت «بیهودگی و بی‌ثمری» را مستحق شکنجه و نیستی در آدمی می‌داند یعنی هر انسان بی‌ثمری چون درخت بی‌سایه و بی‌بر باید از بین برود.

چون اشک در فضای تو با سر دویده‌ام»

شاعر در این بیت دو مفهوم «درماندگی» و «شوق» را بیان می‌کند.

از پای افتادن: درماندگی

با سردویدن: شوق

برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی‌زند»

۱۳۷- «چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات

مفهوم این بیت «بیهودگی تلاش برای بیدار کردن مردم غافل» است.

شاعر انتظار پاسخ مردم غافل روزگار خود را برابر با انتظار پاسخ از آدم کر می‌داند.

نه چون گوسفندان مردم درید»

۱۳۸- «سر گرگ باید هم اول برید

در این بیت، گرگ و گوسفندان، هر دو نماد هستند و مفهوم کلی، آنست که باید قبل از وقوع خطر و ظلم و ستم از آن پیشگیری کرد نه دفع آن بعد از حادثه.

۱۳۹- «گذرگهی است پر ستم که اندو به غیر غم / یکی صلای آشنا به رهگذر نمی‌زند»

شاعر در این بیت احاطه‌ی غم و اندوه و فraigیر شدن آن را در اثر ظلم و ستمی که حاکمان بر جامعه روا داشته‌اند، بیان می‌کند. در نظر شاعر تنها صدای آشنا همان صدای غم و اندوه است.

هم‌چون بنفسه سر به گربیان کشیده‌ام»

۱۴۰- «با یاد رنگ و بوی تو ای نوبهار عشق

مفهوم بیت، بیانگر «حضرت و اندوه شاعر از ایام جوانی» است که سپری شده است.

۱۴۱- «شیخ مردی بود با مکارم اخلاق و فضایل بسیار و جامع بین مراتب دین و دانش» نویسنده، شیخ را با اخلاق و با فضیلت و مردی کامل، در مراحل مختلف دین و دانش می‌داند.

۱۴۲- «شیخ مزبور، هم از حیث صورت و هم از جهت سیرت ممتاز بود.» در این عبارت شیخ هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ باطن برتر و برگریده یاد شده است.

۱۴۳- «شیخ سخن خود را با اشاراتی از فنون مختلف تفسیر و حدیث و غیره چاشنی می‌داد.» یعنی این‌که شیخ، سخنان خود را با فنون مختلف علم تفسیر و حدیث همراه می‌کرد تا دلنشین و مؤثر باشد.

۱۴۴- «نرود میخ آهنین در سنگ»

این عبارت تمثیلی است و بیانگر «کار بی حاصل و بی نتیجه» است.

۱۴۵- «امروز آشپزان است، به رسم معموله‌ی همه ساله، اعاظم اهل اردو و تمام ملتزمین حاضر بودند. رجال دولت سبزی پاک می‌کردند!»

نویسنده در این حکایت به پرداختن رجال دولتی به امور پیش پا افتاده نظر داشته، که در دولت قاجار، رجال دولتی به جای امور مملکتی به اموری بسیار معمولی می‌پرداختند.

۱۴۶- «صبدم چون کله بندد آه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم خون پالای من»

این بیت از خاقانی بیان‌گر شدت غم و اندوه او و تأثرش از بلاها و مصیبت‌هایی است که در زندان کشیده است.

۱۴۷- «برای آن‌ها که به «روزمرگی» خو کرده‌اند و با خود ماندگارند، مرگ، فاجعه‌ای هولناک و شوم و زوال است.»

شروعتی در این عبارت زندگی صرفاً مادی و تکراری و یکنواخت را مصیبتهایی هولناک می‌داند که برای صاحبان این طرز زندگی نابودی همه چیز است

۱۴۸- «دود اگر بالا نشیند کسر شان شعله نیست جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است»

این بیت بیان‌گر این مسئله است که مقامات و مناصب اجتماعی، نشان دهنده‌ی شایستگی واقعی و برتری داشتن آن‌ها بر دیگران نیست.

۱۴۹- «بی کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود پسته بی‌مغز چون لب واکند رسوا شود»

شاعر در این گفتار و نوع سخن گفتن افراد اشاره می‌کند که گفتار هر شخص، معرف شخصیت و خرد اوست.
«تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد»

۱۵۰- «عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را»

این بیت به «تقابل عقل و عشق» اشاره می‌کند. از شاعران (به ویژه در عرفان) عقل در مقابل عشق ناچیز است و عشق به جایی می‌تواند برسد که عقل از رسیدن به آن عاجز است. مصدق بیت: آن‌جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست / غوغای بود دو پادشه اندر ولایتی نکته: البته لازم به ذکر است که در این سخن، مقصود از عقل، عقل معانی است نه عقل کل یا معاد

۱۵۱- «همان دستمالی که پولک نشان شد / و پوشید اسرار چشم ترت را»

شاعر اشاره می‌کند به دستمال هم‌زرم خود که اشک هایش را با آن دستمال پاک می‌کرد تا کسی گریه‌ی او را نبیند
(دستمال وسیله‌ای برای پوشش اسرار او بود)

۱۵۲- «و با غربتی کهنه تنها نهادی / مرا آخرین پاره‌ی پیکرت را»

شاعر در این بیت خود را پاره‌ای از وجود دوست شهید خود می‌داند و رفتن اور اضریه‌ای سنگین بر خود می‌داند که او را با این درد کشنده تنها گذاشته است.

گهواره‌ی بصیرت مردان نهفته است»

۱۵۳- «در تنگنای سینه‌ی حسرت کشیده‌ام

شاعر سینه‌ی خود را گهواره بصیرت مردان دانسته است، یعنی براین باور است که سینه‌ی او سرشار از بصیرت و دانش است.

۱۵۴- منّت خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

قربت و نعمت: آرایه‌ی سجع

طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه‌ی ۱۸۳ سوره‌ی بقره: إِنَّ قَرِيبَ الْدُّعَوَةِ إِذَا دُعِيَ عَنْ

به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح به آیه‌ی ۷ سوره‌ی ابراهیم: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ

با بیت مولانا: «شکر نعمت نعمت افرون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند» هم معناست.

کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

۱۵۵- از دست و زبان که برآید

مفهوم: ناتوانی انسان در عمل و گفتار برای شکرگزاری خدا

هم معنا با:

يا کيست که يکي که شکر از هزار کرد

فضل خدای را که تواند شمار کرد

يسکی شیکر تو از هزار نستوانم کرد

گر بر سر من زبان شود هر موئی

۱۵۶- باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده: صفت رحمانیت خدا را مطرح می‌کند.

خوان نعمت بی‌دريغش همه‌جا کشیده: صفت منع بودن خدا

پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: صفت ستار العیوب بودن خدا

وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد: صفت رزاق بودن خدا

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

۱۵۷- همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

مفهوم: نکوهش انسان برای غافل بودن از یاد خدا

قربات معنایی با بیت‌های:

مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

گفتم این شرط آدمیت نیست

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

توحید‌گوی او نه بنی‌آدمند و بس

۱۵۸- بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله
 بلّغ: رسید
 علّی: بلند مرتبگی، مقام والا
 کشف: آشکار کرد
 دُجی: تاریکی
 خصال: خصلت‌ها
 صَلُوَا: درود و سلام فرستید (فعل امر)
 بیت درباره‌ی «پیامبر اکرم(ص)» است.

۱۵۹- دعوتش اجبات کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.
 مفهوم: تأکید بر رحمت و بخشایش الهی
 هم معنا با:
 «زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود.»
 «قبول است اگر چه هنر نیستش
 که جز ماهی پناهی دگر نیستش»

۱۶۰- آن‌گه که از این معاملت باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه کرامت کردی؟
 معاملت: کار، عمل عبادی در اینجا: مکافحت و مراقبت
 بوستان: حالت خوش معنوی از خود بی‌خود شدن که فرد دست داده بود، معرفت الهی

۱۶۱- گفت: به خاطر داشتم چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را. چون بررسیدم بوى گلم چنان مست
 کرد که دامن از دست برفت.
 درخت گل: معرفت الهی، مشاهده‌ی جمال حق
 بوى گل: حالت خوش حاصل از دریافت معارف الهی
 دامن از دست برفت: از خود بی‌خود شدن، به مرتبه‌ی فنا رسیدن
 هم معنا با:
 هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی برکند
 وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

۱۶۲- گر کسی وصف او ز من پرسد
 عاشقان کشتگان معشوقد
 بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز
 برنسیاید ز کشتگان آواز
 مفهوم بیت اول: وصف ناپذیری خداوند ← توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
 مفهوم بیت دوم: پاکبازی و بی‌ادعایی عاشقان حقیقی ← کان سوخته را جان شد و آواز نیامد.

۱۶۳- این مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 این مددعیان در طلبش بی‌خبرانند
 مرغ سحر: نماد عاشق مدعی
 پروانه: نماد عاشق حقیقی
 مفهوم: شرط کمال عاشق حقیقی را آشنایی با محظوظ همراه سرمیستی و بی‌ادعایی می‌داند و به مقام رضای عاشق اشاره
 دارد. و پاکبازی و رازداری را از نشانه‌های عاشق می‌داند.
 هم معنا با بیت:
 آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر
 از میان جمله او دارد خبر

وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
ما هم چنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

۱۶۴- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
بیت اوّل ← درباره‌ی خداست
مفهوم بیت‌ها: وصف‌ناپذیری خدا و هم معنا با بیت‌های:

نه با چون و چراش عقل را کار
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

نه در ایوان قربش وهم را بار
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

وی قبه‌ی عرش تکیه‌گاهت

۱۶۵- ای از سدره شاهراهت

مفهوم: با توجه به معراج پیامبر (ص) به عظمت و بزرگی ایشان اشاره دارد که در معراج از آسمان هفتم فراتر رفت.
هم معنا با بیت:

به تمکین و جاه از ملک درگذشت

شبی برنشت از فلک برگذشت

۱۶۶- واصfan حليه‌ی جمالش به تحریر منسوب که ماعرفناک حق معرفتک

ناتوانی انسان از شناخت خدا هم معنا با:

«ای صمدی که از ادراک خلق جدایی»

«ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم»

۱۶۷- ای طاق نهم رواق بالا

طاق نهم: فلک‌الافلاک که بر افلاک دیگر محیط است.

بیت اشاره به عظمت و والامرتگی پیامبر دارد.

تویی آفریننده‌ی ماه و تیر

۱۶۸- به باد افره این گناهM مگیر

رستم کشن اسفندیار را امری از جانب تقدیر و سرنوشت الهی می‌داند و از طرفی می‌داند کشن او گناهی است که خدا از او انتظار ندارد و از خدا طلب بخشایش می‌کند.

و گرنه که پایت همی گور جست

ز نیرنگ زالی بدین سان

اسفندیار به جادوی زال، تندرستی رستم در نهایت پیری اشاره دارد.

۱۶۹- آن روزها من یک شاگرد مدرسه‌ی ساده بودم. آدم دربار. خط و خطایم با خودم بود. امروز معلم، آشنای مردم.

کمال‌الملک علّت سرباز زدن از فرمان رضاخان در نکشیدن تابلو را، تعلق نداشتن به دربار و توجه کردن به نظر و عقیده‌ی مردم می‌داند.

۱۷۰- امروز امر، امر ماست. مجلس و عدله و دولت تعارفه: استبداد رضاخان

گوشت بشه به تتنون: بیانگر تمّلّق و چاپلوسی تدین

آدم‌های بدريخت و بدقواره اجاره‌ی شرف‌یابی به خواب همایونی ندارند: بیانگر تمّلّق و چاپلوسی

می‌تونیم امر کنیم همین فردا ریز و درشتون رو بین زراعت: بیانگر استبداد رضاخان

۱۷۱- در این عصر نو که اعلیٰ حضرت اصول نوینی بنا می‌کنند حقاً رسم تازه‌ای که ملوک مددکار ملک‌الموت باشند.

کمال‌الملک با لحن طنزآمیز رضا خان را تحقیر می‌کند که اصول نوین تو کاری برای مردم انجام نداده و کشن من هم یکی از این اصول و رسوم است.

- ۱۷۲- □ هیچ نمانده بود از غرقه شدن، اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت.
 مفهوم: با لطف الهی امیر از غرق شدن نجات یافت ← فرج بعد از شدت
 □ بونصر را بگویی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است.
 مفهوم: از واژه‌ی «غزو» به جای غارت استفاده کرده تا به نوعی اسلامی بودن جنگ‌های محمود را نشان دهد.

- ۱۷۳- جمله‌ی «سخنی نرانم تا خوانندگان این تصنيف گویند شرم باد این پیر را»:
 از ابوالفضل بیهقی بیانگر مسئولیت و دقت و صداقت او در بیان است.
 مفهوم: با بیان حقیقت، نکوهش دیگران را از خود دور می‌کنم.

- ۱۷۴- □ «احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدّار بند و نعمت و جاه و ولایت او را هیچ چیز شمرد»
 هم مفهوم با بیت:
 مباش غرّه بدین پنج روز نقد حیات
 □ غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند
 هم مفهوم با بیت:
 که از باد و باران نیابد گزند
 پی افکنندم از نظم کاخی بلند

- ۱۷۵- □ اگر کرد، دید و چشید.
 نهادش بوسه‌ل زوزنی است که بیهقی معتقد است دنیا دار مكافات است، اگر بوسه‌ل کار بدی کرد خودش هم نتیجه‌ی آن را دید. او موجب زندانی شدن افراد زیادی شد. خود در زمان مسعود مدّتی زندانی شد. و البته از این که به مكافات رسیده است خشنود است.

- ۱۷۶- □ از گزند داس دروغگر وقت هیچ روینده را زنهار نیست. / مگر ترانه‌ی من که در روزگار نامده بر جا می‌ماند.
 هم معنا با بیت:
 وین گلستان همیشه خوش باشد
 که از باد و بوران نیابد گزند
 □ از گزند داس دروغگر هیچ روینده را زنهار نیست.
 آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
 بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد.

- ۱۷۷- □ خویشن گم کرد با او خوش به هم
 فناء فی الله ←
 □ سرخ شد چون آتشی اعضای او
 آن که شد هم بی خبر هم بی اثر
 از میان جمله او دارد خبر ← شرط کمال عشق سرمستی و بی‌ادعایی است.
 □ روى کسی سرخ نشد بی مدد لعل لبت ← موفقیت‌های هر عاشق از لطف بی‌پایان خداست.
 □ ناقه‌ی صالح چو ز که زاد یقین گشت مرا
 کوه پی مژده‌ی تو اشتر جمازه شود
 هم مفهوم با: جسم خاک از عشق بر افلات شد

- ۱۷۸- □ در پیش جمال او دم طاووس به پرزاغ مانستی ← در مقابل زیبایی شکارگاه همه زیبایی زشت جلوه می‌کرد.
 □ از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت ← از تجربه‌ی دیگران باید برای رفع مشکلات بهره گرفت.
 □ امروز همه‌ی روی جهان زیر پر ماست ← غرور و تکبر
 □ بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز می‌بینیم اگر ذره‌ای اندر تک دریاست ← تیزبینی و غرور
 □ از ماست که بر ماست ← شکست آدمی ریشه در کارهای خود او دارد

- ۱۷۹- □ مردی صفائ صحبت آیینه دیده ← پاک و بی‌آلایشی امام
 □ از روزن شب شوکت دیرینه دیده ← توجه به گذشته‌ی درخشان اسلام در اوج ظلم
 □ مردی حوادث پایمال همت او ← بلند همتی امام
 □ ابر و نباریدن چه رنگ است این چه رنگ است ← دعوت به قیام مبارزه
 □ بیا که می‌رود این شهر رو به ویرانی ← اندوهگینی مسلمانان متظاهر از طولانی شدن غیبت امام زمان
 □ کسی که سبزتر است از هزار با بهار ← طراوت بخشی حضور امام
- ۱۸۰- □ فردا که گل زخم‌ها را عشاقد شاهد بگیرند
 واحسرتا نیست ای دل زخمی گواه من و تو ← محاکمه‌ی درونی شاعر
 □ کاخر شود خاک سردی آرامگاه من و تو ← هر نفسی مرگ را می‌چشد
 آوای خوش هزار تقدیم تو باد
 □ سرسبزترین بهار تقدیم تو باد ← همیشه شاد و شاداب باشی...
- ۱۸۱- □ این کوه را از مگه بگیرید چیزی باقی نمی‌ماند جز یک مشت افسانه‌ی در هم و بر هم:
 مگه بدون کوه نور هیچ ارزشی ندارد
 □ محمد روز به روز لاغرتر می‌شد و فکرش شعله‌های بلندتری می‌گرفت.
 پیامبر از نظر جسمی ضعیف می‌شد و افکارش به تعالی می‌رسید
 □ آه مظلومان و نعره‌ی مستانه‌ی ستمگران گویی بر آسمان آن نقش بسته بود.
 ظلم و ستم هر روز بیشتر می‌شد.
 □ چشمها ای از قلب محمد بیرون جهید و این کلمات را با فرشته گفت
 بینش محمد به کمال رسید و با فرشته هم کلام شد.
- ۱۸۲- □ پدرم مرد مهمی نبود اشتباهآ تبعید شد. داروندار ما هم اشتباهآ به دست حضرات دولتی به یغما رفت.
 تبعید پدرم و غارت اموال ما توسط دولت نا حق بود
 □ در دفتری یا اداره‌ی محبوس شوی تا ترقی کنی
 به طنز علّت پیشرفت را کارمند شدن می‌داند
 □ نامه‌ی برادر با من همان کرد که چنگ رودکی با امیر سامانی
 بیان تاثیر نامه‌ی برادرش در بازگشت او به ایل
- ۱۸۳- □ گر به اقلیم عشق روی آری
 همه آفاق گلستان بینی ← با عشق همه پدیده‌ها زیبایند.
 □ بر همه اهل این زمین به مراد
 گردش دور آسمان بینی ← در سرزمین عشق همه چیز بر رونق مراد عاشقان است.
 از جهان و جهانیان بینی ← وحدت وجود
 که بود نزد بس دشوار ← تقابل عشق و عقل
 جبرئیلی امین ندارد یار ← عشق فرد را به کمال می‌رساند
 □ تا به جایی رساند که یکی
 □ شود آسان ز عشق کاری چند
 □ باریابی به محفلی کان جا

۱۸۴- □ تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت ← حاضرم خدمتگزارت باشم.

□ ای فدای تو همه بزهای من

ای به یادت هی هی و هی های من ← تمام زندگی ام را برای تو نثار می کنم.

□ گر نبندی زین سخن تو حلق را

آتشی آید بسوزد خلق را ← سخنان کفرآمیز است غذاب آور است.

□ هر کسی را سیرتی بنهادهام

هر کسی را اصطلاحی داده ام ← روش ارتباط هر کس با خدا منحصر به فرد است.

□ بر دل موسی سخن‌ها ریختند

دیدن و گفتن به هم آمیختند ← با آمدن وحی موسی به بصیرت رسید.

۱۸۵- دو بیت زیر، به نوعی با هم هماهنگی مفهومی دارند:

همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فرایی
یکسی را به خاک اندر آرد ز تخت

* همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پوشی

* یکسی را به سر بروزنهاد تاج بخت

نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

۱۸۶- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

* بیت فوق با ابیات و عبارات زیر، ارتباط معنایی دارد:

وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

- واصفان حلیه‌ی جمالش به تحریر منسوب

- ای صمدی که از ادراک خلق جدایی

جفت بدحالان و خوشحالان شدم

۱۸۷- من به هر جمعیتی نالان شدم

* بیت فوق ناظر بر عمومیت و فراگیری نی می‌باشد.

۱۸۸- ابیات زیر هم مفهوم‌اند:

- هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

- آتش است این بانگ نای و نیست باد

۱۸۹- دو بیت زیر با هم قرابت معنایی دارند:

- ماز دریاییسم و دریا می‌رویم

- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش

ماز بسالاییسم و بالا می‌رویم

بازجوید روزگار وصل خویش

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

۱۹۰- سر من از ناله‌ی من دور نیست

* هم مفهوم است با بیت زیر:

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل

* لیک: حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۱۹۱- بیت‌های زیر با هم، هم مفهوم‌اند:

- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

- سر من از ناله‌ی من دور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

بازجوید روزگار وصل خویش

۱۹۲- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش

* اشاره به این سخن مشهور است: «کل شیء یرجع الى اصله»، هرچیزی سرانجام به اصل و ریشه‌ی خویش بازمی‌گردد و اصل خویش، در اینجا بازگشت به سوی خدا است.

* بیت هم مفهوم:

روم به روپهی رضوان که مرغ آن چمنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

۱۹۳- دو بیت زیر هم مفهوم هستند:

تسا بسگ‌ویسم شرح درد اشتیاق
تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد

* سیننه خواهیم شرحه شرحه از فراق

* حال شب‌های مرا هم چو منی داند و بس

۱۹۴- دو بیت زیر با هم، هم مفهوم‌اند:

زاری از مانی تو زاری می‌کنی
ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

* ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی

* ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

۱۹۵- دو بیت زیر معادل‌اند:

که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

- سیاوش چنین گفت کای شهریار

- اگر کوه آتش بود بسپرم

(در هر دو سیاوش می‌گوید: برای رفع اتهام، حاضرم هر کاری بکنم.)

که بر بی‌گناهان نیاید گزند

۱۹۶- چنین است سوگند چرخ بلند

* مفهوم مقابل:

جام بلا بیشترش می‌دهند

هر که در این بزم مقرب‌تر است

* چرخ بلند: استعاره از روزگار

معنی بیت: رسم روزگار چنین است که به بی‌گناهان، آسیبی نمی‌رسد.

۱۹۷- دو بیت زیر ارتباط معنایی نزدیکی با هم دارند:

بس که بسیسندید باید ناپسند

- عشق را خواهی که تا پایان بری

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان، غم مخور

- در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

۱۹۸- هرکس بر حسب اعتقاد خود سخن گفته‌اند و مرا لقبی نهاده‌اند.

عبارت بالا با مصراج زیر ارتباط معنایی دارد:

* هرکسی از ظن خود شد یار من

اگر آن بیچاره نیز بر حسب عقیدت خود سخن گفت و مرا لقبی نهاد، این همه خصومت چرا انگیختی؟

* منظور از آن بیچاره، آن فرد است که به ابوطاهر حرمی توهین کرد.

۱۹۹- ابوطاهر حرمی می‌خواست لقب‌هایی را که به او داده‌اند، به مرید نشان دهد پس نامه‌ها را به او نشان داد. اما وی، خود را لایق هیچ کدام از آن‌ها نمی‌دانست و گفت: «من این همه نیستم». یعنی من شایسته‌ی این همه ستایش و تعریف نیستم.

-۲۰۰- دو بیت زیر با هم، هم مفهوم‌اند:

- بگفتارو صبوری کن در این درد

- بگفت از صبر کردن کس خجل نیست

-۲۰۱- ایات زیر قربت معنایی دارند:

- بگفت آسوده شو کاین کار خام است

- مازنده بسر آئیم که آرام نگیریم

-۲۰۲- تمام ایات زیر به نوعی با هم، هم مفهوم هستند:

- بگفتا جان فروشی در ادب نیست

- بگفتا گر خرامی در سرایش؟

- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟

- بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟

- بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟

(مفهوم همه‌ی ایات جان‌بازی و پاک‌بازی است.)

-۲۰۳- ایات زیر معادل‌اند:

- بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟

- ماسیمه گلیمان را جز بلا نمی‌شاید

-۲۰۴- دو بیت زیر با هم، هم مفهوم‌اند:

- از در درآمدی و من از خود به در شدم

- گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست

-۲۰۵- بیت‌های زیر هم مفهوم هستند:

- چه فرهادها مرده در کوهها

- به خون خود آغشته و رفته‌اند

- سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت ...

- عاشقان کشتگان معشوقدند

-۲۰۶- دو بیت زیر قربت معنایی دارند:

- ولی رادمردان و وارستگان

- مهین مهرورزان که آزاده‌اند

-۲۰۷- ایات زیر مفهومی مشترک دارند:

- پرسش به مستی است در کیش مهر

- به یاد خس ابروی گل رخان

- گرمه را ز راز جهان باز کن

بگفت از جان صبوری چون توان کرد
بگفت این، دل تواند کرد، دل نیست

بگفت آسودگی بر من حرام است
موجیم که آسودگی ما عدم ماست

بگفت از عشق بازان این عجب نیست
بسگفت اندازم این سر زیر پایش
بگفت این چشم دیگر دارمش پیش
بگفت این از خدا خواهم به زاری
بسگفت از گردن این وام افکنم زود

بگفت اnde خرنده و جان فروشند
بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی

گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
صاحب خبر بیامد و من بی خبر شدم

چه حلاج‌ها رفته بدرهای
چه گلهای رنگین به جوبارها
بر نیاید ز کشتگان آواز

نبازند هرگز به مردارها
بریزند از دام جان تارها

برون‌اند زین جرگه هشیارها
بکش جام در بزم می‌خوارها
که آسان کند باده دشوارها

۲۰۸- بیت‌های زیر همگی به نوعی یک مفهوم را بیان می‌کنند:

کزو چشمت همین بر زلف و رویی است
تسو ابرو او اشارت‌های ابرو
تلوب می‌بینی و دندان که چون است
تسو چشم و او نگاه ناوکانداز

- تو کی دانی که لیلی چون نکویی است
- تو مو بیینی و مجنون پیچش مو
- دل مجنون ز شکرخنده خون است
- تو قد بینی و مجنون جلوه‌ی ناز
(نفی ظاهرینی)

۲۰۹- دو بیت زیر هم مفهوم‌اند:

تفاوت از زمین تا آسمان است
نه آن لیلی است کز من برده آرام
معنی بیت دوم: آن کسی که تو او به عنوان لیلی می‌شناسی، آن لیلی‌ای نیست که آرام و قرار مرا برد است و مرا عاشق خود ساخته است.

- میان ماه من تا ماه گردون
- کسی کاو را تو لیلی کرده‌ای نام

۲۱۰- دو بیت زیر فرابت معنایی دارند:

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
فرصت ما نیز باری بیش نیست

- ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
- ای شرر، از همراهان غافل مبایش

۲۱۱- آیات زیر هم مفهوم‌اند:

به غیر از خوبی لیلی نبینی
دوست نبیند مگر آن یک هنر

- اگر در دیده‌ی مجنون نشینی
- گر هنری داری و هفتاد عیب

۲۱۲- ۳ بیت زیر هم مفهوم‌اند:

کاین گلستان خنده‌واری بیش نیست
ما و من آیینه‌داری بیش نیست
عیش این گلشن خماری بیش نیست

- می‌رود صبح و اشارت می‌کند
- تا به کی نازی به حسن عاریت
- لاله و گل زخمی خمیازه‌اند

۲۱۳- بیت‌های زیر معادل‌اند:

از تنک آبی، کناری بیش نیست
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

- غرقه‌ی وهمیم ورنه این محیط
- آنان که محیط فضل و آداب شدند
- ره زین شب تاریک نبردند بیرون

۲۱۴- دو بیت زیر هم مفهوم هستند:

گو برون آی که کار شب تار آخر شد
پایان شب سیه سپید است

- صبح امید که بُد معتکف پرده‌ی غیب
- در نومیدی بسی امید است

۲۱۵- نوع توصیف:

- گویی بط سفید ← تخیلی
- مست و هشیار ← نمادین
- راه بی‌نهایت ← نمادین
- شب کویر ← نمادین
- سپیده آشنا ← واقعی - نمادین

۲۱۶- در سروden اشعار وصفی، محسوسات در تصویرنگاری شاعر و پیدایی صور خیال او نقش مهمی دارند زیرا سرایندگان توانا به مدد نیروی ذوق، هر آنچه از اشخاص، صحنه‌های زندگی و طبیعت احساس می‌کنند یا به کمک نیروی تخیل بازآفرینی می‌نمایند، به تصویر می‌کشند.

۲۱۷- به حرص از شربتی خوردم، مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
مفهوم: ۱- مقصود ناگزیری شاعر است.

۲- چون زمینه‌ها و انگیزه‌های گناه فراهم بود از ارتکاب خطأ گریزی نبود.

۳- نویسنده از روی کرامت نفس از نوشته‌ها و آثار خود خشنودی کامل ندارد.

* استسقا: عطش

* ۷ جمله است.

۲۱۸- الهی به بهشت و حور چه نازم، مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم.

مفهوم نزدیک دارد با:

← چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید

← ای کاش عظمت در نگاه تو باشد، نه در آنچه که بدان می‌نگری.

۲۱۹- می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شب تاب / نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک / غم این خفته‌ی چند / خواب
در چشم ترم می‌شکند.

مفهوم: شاعر می‌گوید غم و غصه‌ی این مردم غفلت‌زده خواب را از چشمان اشکبار وی می‌رباید. شاعر از دردهای جامعه خبر دارد و از اینکه دیگران درک این دردها را ندارند غصه‌دار است.

۲۲۰- می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شب تاب / مانده پای آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله‌بارش بر دوش / دست
او بر در / می‌گوید با خود / غم این خفته‌ی چند / خواب در چشم ترم می‌شکند.

مفهوم: شاعر از ادامه‌ی تلاش خسته و ناتوان گشته اما در عین حال امید خود را برای بیداری مردم از دست نداده است.

۲۲۱- نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می‌شکند.
مفهوم: امیدهای شاعر برای بیداری جامعه در حال از بین رفتن است. (آرزوهایم را از دست رفته می‌بینم).

۲۲۲- گوته مفهوم «آب خضر» را از حافظ گرفته است. در دیوان حافظ ابیاتی داریم مانند:
- طی این مرحله بی‌همراهی خضر نکن
- ظلمات است بترس از خطر گمراهی
قد تو سرو و میان موی و بر به هیات عاج
- لب تو خضر و دهل و آب حیوان است

۲۲۳- تو آن کشتی‌ای که مغوروانه باد در بادبان افکنده است، تا سینه دریا را بشکافد و پای بر سر امواج نهد و من آن تخته پاره‌ام که بی‌خودانه سیلی خور اقیانوسم.

مفهوم: شاعر کوچکی و بی‌مایگی خود را در مقابل عظمت حافظ‌بیان می‌کند و حافظ را چون کشتی قدرتمند و خود را تخته پاره‌ای سرگردان معرفی می‌کند.

۲۲۴- هیچ کلامی را دو بار در قافیه نیاورم مگر آنکه با ظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشند.

مفهوم جناس تمام است و مصدق این بیت از حضرت مولاناست:

هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش است این بانگ نای و نیست باد

۲۲۵- آن را که فرمان نبرند، سر رشته‌ی کار از دستش بروند است.

* سر رشته‌ی کار: اضافه تشبیه‌ی.

* معنی: فرماندهی که از او اطاعت نکنند، نمی‌تواند کاری انجام دهد.

* مفهوم: به نظر امام علی (ع)، شرط اصلی موفقیت یک فرمانده، اجرای کامل دستوراتش از طرف زیرستان می‌باشد.

۱- زبان

«زبان چیست؟» این پرسش را می‌توان با پرسشی که چارچوب کار زیست‌شناسان را مشخص کرده است، مقایسه نمود. آن پرسش این است: «زندگی چیست؟»

وقتی از زبان نام می‌بریم، توانایی و مهارتی را در نظر می‌گیریم که مختصّ انسان است و او را از دیگر حیوانات متمایز می‌سازد. زبان درک و احساس انسان را توانا می‌سازد تا ماهیّت ویژه‌ی خرد و تفکّر را کسب کند.

-۲ ما انسان‌ها به دلیل اینکه توانایی استفاده‌ی آسان از زبان را از سال اوّل زندگی و به طور طبیعی فرا گرفته‌ایم، می‌پنداریم که خود زبان و ماهیّت آن را نیز شناخته‌ایم؛ در حالی که استفاده از زبان یک چیز است و شناخت آن به دلیل پیچیدگی و گسترده‌ی بیش از حد آن چیز دیگری است.

-۳ انسان موجودی است با ذهنی پیچیده و زبان وسیله‌ای است که ذهن را با تمام پیچیدگی‌هایش در خود جای می‌دهد. پس پیچیدگی زبان ناشی از پیچیدگی ذهن است.

گسترده‌گی زبان نیز از آن‌جا ناشی می‌شود که زبان باید همه‌ی جلوه‌های دیگر هستی را در خود بگنجاند؛ خواه پدیده‌ها و جلوه‌های انسانی، خواه اجتماعی و خواه طبیعی.

-۴ شناخت زبان - با آن همه پیچیدگی و گسترده‌گی - بیشتر از هر موضوع دیگری به صرف وقت، فکر و نیرو نیاز دارد. از طرف دیگر تا کسی زبان را به خوبی نشناسد، نمی‌تواند از آن استفاده‌ی خوبی برای شناخت موضوعات دیگر بکند. اگر در یک زبان برای «چیزی» کلمه‌ای به کار رود، اهل آن زبان برای آن چیز وجود خارجی قائل می‌شوند. مثلاً پیش ز وارد شدن کلمه‌ی کامپیوتر یا کیوی در فارسی، بود و نبود آن برای فارسی‌زبانان یکسان بود. عجیب‌تر آن که اگر اهل همان زبان کلمه‌ای را به کار ببرند که آن کلمه وجود خارجی نداشته باشد، آنان برای آن کلمه وجود خارجی قائل می‌شوند؛ مثل سیمرغ، پری دریایی و ...

-۵ پرسش‌هایی نیز وجود دارند که جواب آن‌ها فقط در گرو شناخت زبان است؛ مثلاً چرا ما انسان‌ها صحبت کردن را به تدریج و به طور طبیعی یاد می‌گیریم ولی نوشتن را باید در مدرسه آموخت؟ یا چرا گفتن از نوشتن آسان‌تر است؟ و... پس شناخت زبان به هیچ‌وجه با توانایی استفاده از آن یکی نیست.

-۶ تعریف زبان: مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که طبق قواعد و قوانین خاصی با یک‌دیگر در ارتباطند و روی هم رفته دستگاه یا نظام منسجم مرتبطی را تشکیل می‌دهند. مهم‌ترین ارکان تعریف زبان را می‌توان به شرح زیر استخراج کرد: ۱- زبان نظام یا دستگاهی منسجم است. ۲- این نظام از نشانه‌های آوایی تشکیل شده است. ۳- قراردادی است. ۴- نهادی اجتماعی است که وظیفه‌ی اصلی آن ایجاد ارتباط است. ۵- منحصر به انسان است.

-۷ اجزای سازنده‌ی نظام زبان در درجه‌ی اوّل نشانه (تکواز) است. نشانه هر لفظی است که معنایی داشته باشد و البته این نکته مهم است که نشانه (تکواز) می‌تواند بی‌معنی (وند) نیز باشد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار رود، مانند «گر» و «ش» در واژه‌های: کارگر و کوشش.

۸- انتقال پیام در ارتباط زبانی معمولاً در قالب جمله صورت می‌گیرد. پس هر جمله نمونه‌ای کوچک از نظام بزرگ زبان است که می‌تواند به نشانه‌هایی (تکوازهایی) تجزیه گردد.

مثالاً جمله‌ی «قدر جوانی را بدان» در حدّ خود یک نظام است؛ چون می‌تواند دست‌کم بین دو نفر انسان رابطه برقرار نموده و پیامی را منتقل کند. این جمله به نشانه‌ها نیز (تکوازهایی) تجزیه می‌گردد: قدر + — + جوان + ئی + را + ب + دان.

۹- زبان نه توده‌ای بی‌نظم و قاعده از کلمات است و نه مجموعه‌ای از قواعد دستوری است که آن را بی‌هیچ نظام و ترتیبی به حافظه سپرده باشیم؛ بلکه دقیقاً یک نظام واحد است.

۱۰- بیاموزیم

در زبان فارسی - بر خلاف زبان عربی - مطابقت بین صفت و موصوف وجود ندارد؛ یعنی، موصوف چه مرد باشد و چه زن، صفت آن مذکور است: مرد زیبا - زن زیبا هم‌چنین به کسی که شعر بگوید - چه مرد، چه زن - «شاعر» و به کسی که محلی را اداره کند نیز «مدیر» می‌گویند. پس کاربرد کلماتی چون شاعره، مدیره، محترمه، این‌جانبه و برای زن نامناسب است.

مثال ۱: پروین اعتضامی ~~شاعره~~
شاعر بر جسته‌ی ایرانی است.

مثال ۲: خانم کمالی ~~مدیره~~
مدیر دبستان فردوسی است.

مثال ۳: خانم اکبری ~~لیسانسیه~~
لیسانس زبان و ادبیات فارسی است.

۱۱- مروری بر نگارش دوره‌ی راهنمایی

تبديل گفتار به نوشتار : مهارت‌های چهارگانه‌ی زبان به ترتیب سیر طبیعی و منطقی فراگیری عبارتند از: گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، نوشتمن.

بنابراین «گفتار» و «نوشتار» دو مهارت اصلی زبان هستند؛ با این تفاوت که «گفتار» به طور طبیعی و همراه با رشد انسان فرا گرفته می‌شود اما «نوشتار» از نظر دانش زبان آموختن در آخرین مرحله قرار دارد و امری کاملاً اکتسابی است که باید فرا گرفته شود. نوشتار پیچیده‌ترین و دشوارترین مهارت زبانی است.

۱۲- در نوشتمن باید به اصل ساده‌نویسی و کوتاهی جملات توجه کنیم.

۱۳- نوشه‌ی ما باید اجزای اصلی چیزی را که درباره‌ی آن می‌نویسیم، دربرگیرد؛ آنچنان که گویی خواننده آن را در مقابل خود می‌بیند.

۱۴- برای توصیف باید به اندازه، رنگ، بو، لطافت و زبری، دوری و نزدیکی و سایر خصوصیات آن توجه کنیم. یکی از رموز ماندگاری و اثربخشی یک نوشتہ، بهره‌گیری نویسنده‌ی آن از عنصر توصیف است.

در توصیف یک صحنه یا منظره علاوه بر وصف کلی اشیا به طرز قرار گرفتن آنها، دوری و نزدیکی و رابطه‌ی آنها با هم توجه می‌کنیم.

برای نشان دادن ظاهر یک فرد از ویژگی‌های ظاهری او صحبت می‌کنیم و برای توصیف حالات روحی و عاطفی فرد، به رفتار او با دیگران توجه می‌کنیم.

۱۵- هر کس در نوشتن شیوه‌ای دارد. در حقیقت نوشتہ‌ی هر کس همان امضای اوست.

۱۶- یکی از راههای مؤثر و ساده برای تقویت مهارت نویسنده‌ی، یادداشت کردن خاطرات و نیز شرح حال نویسی است.

۱۷- یکی از اساسی‌ترین عناصر که سبب تأثیرگذاری و خیال‌انگیزی اثر می‌شود، جان بخشیدن به اشیا (تشخیص = آدم‌نمایی = personification) است که سبب پرورش ذهن می‌شود.

موضوعات دیگر این درس عبارتند از: بازسازی واقعی، گزینش واژه‌های مناسب، شناخت عناصر زیبایی سخن (آرایه‌های ادبی)، نامه‌نگاری - که بر حسب نوع نگارش و گیرنده‌ی آنها به نامه‌های دوستانه، رسمی و اداری تقسیم می‌شوند - و خلاصه‌نویسی.

۱۸- در مهارت تبدیل گفتار به نوشتار به نکات زیر توجه داریم:

- ۱- کلمات را شکسته به کار نبریم.
- ۲- مطالب زاید (حشو) را حذف کنیم.
- ۳- از تکرار بی‌مورد بپرهیزیم.
- ۴- اصل رسایی نوشتہ را رعایت کنیم.

۱۹- بیاموزیم

حرف همزه (ء) که یکی از حروف الفبای فارسی است، وقتی می‌تواند حرکت بگیرد که کلمه‌ی مختوم به همزه، مضاف یا موصوف باشد. مانند: سوء‌هاضمه - جزء اول .

در غیر این صورت گذاشتن حرکت همزه زاید است. مثال: صورت صحیح کلمات

«سوآل - پروتئین - لولو - موڈب» از این قرار است: «سوآل- پروتئین - لولو - موڈب».

۲۰- ویرایش

هر نوشتہ باید از دیدگاههای گوناگون (محتوها و درونمایه، بیان، صحّت و اعتبار، دقت، نظم، رعایت مسائل نگارشی) بازنگری شود. به مجموع این عملیات که طی آن، یک نوشتہ بازنگری، بررسی و اصلاح می‌شود، «ویرایش» می‌گویند.

کسی که کار ویرایش را انجام می‌دهد، «ویراستار» نامیده می‌شود.

۲۱- ویراستار باید ضمن رعایت سبک صاحب اثر، نوشتہ را از هرگونه لغرض و خطای سامان دهد و اصلاحاتی را در آن اعمال کند تا متن، ساده و آراسته شود.

۲۲- انواع ویرایش

۱- ویرایش فنی

۲- ویرایش تخصصی

۳- ویرایش زبانی و ساختاری

۲۳- ویرایش فنی: آراستن ظاهر نوشته و نظم و سامان بخشیدن به آن است. عموماً اثر در پرتو ویرایش فنی ارزش تازه‌ای پیدا می‌کند و در همان نگاه اوّل و تورّق صرف، خواننده را مجدوب می‌سازد.
 (در ویرایش فنی عمدتاً کارهای زیر انجام می‌گیرد: یک‌دست کردن شیوه‌ی املایی / آوانویسی، حرف‌نویسی، اعراب‌گذاری، کاربرد اختصاری‌ها و رمزها / تنظیم پانوشت‌ها / تنظیم و وارسی نشانه‌های مأخذ و)

۲۴- ویرایش تخصصی: در این نوع ویرایش، متن از دید علمی و تخصصی بررسی می‌شود تا ارزش و اعتبار آن حفظ گردد.

۲۵- ویرایش زبانی و ساختاری: در آن به جنبه‌های دستوری و نگارشی و املایی نوشته توجه می‌شود تا آن را از هرگونه لغزش و خطای پاک سازد.

۲۶- یکی از کارهایی که در ویرایش فنی صورت می‌پذیرد، تقطیع نوشته به چند بند (پاراگراف) است. بند مجموعه‌ای از چند جمله است که مطلبی خاص را بیان می‌کند؛ بنابراین جملات بند با یک‌دیگر پیوند معنایی دارند و مجموعه‌ی بندها نیز دارای پیوند موضوعی هستند. از نظر رعایت سطربندی نیز نخستین سطر هر بند باید به اندازه‌ی یک سانتی‌متر بیش‌تر از سایر سطرهای از حاشیه فاصله داشته باشد.

۲۷- یکی دیگر از جهات ویرایش فنی رعایت نشانه‌های نگارشی (علامیم سجاوندی) است.
 مثال: جمله‌ی زیر را به چند شکل می‌توان نشانه‌گذاری و معنی کرد؟ «پدر معلم از راه رسید».
 ۱) پدر، معلم از راه رسید.
 ۲) پدر، معلم از راه رسید؟
 ۳) پدرِ معلم از راه رسید.
 ۴) پدرِ معلم از راه رسید؟

۲۸- امروزه در جهان، نشانه‌گذاری در خط، ضوابط و قواعد خاصی دارد. اکثر این علامت‌ها که امروزه در خطهای گوناگون به کار می‌رود، در جهان هم‌چون علامت راهنمایی و رانندگی مفهوم مشترک پیدا کرده و کاربرد یکسان یافته است. نقش این علامات و نشانه‌ها - که در بهتر خواندن و درک متن به خواننده کمک می‌کند - بسیار با اهمیت تلقی شده است، چنان‌که بعضی‌ها کلمات را جسم کلام و علامات و نشانه‌ها را روح و جان آن دانسته‌اند.
 نشانه‌گذاری در خط را به تعبیری می‌توان «تنفس جمله» نام نهاد.

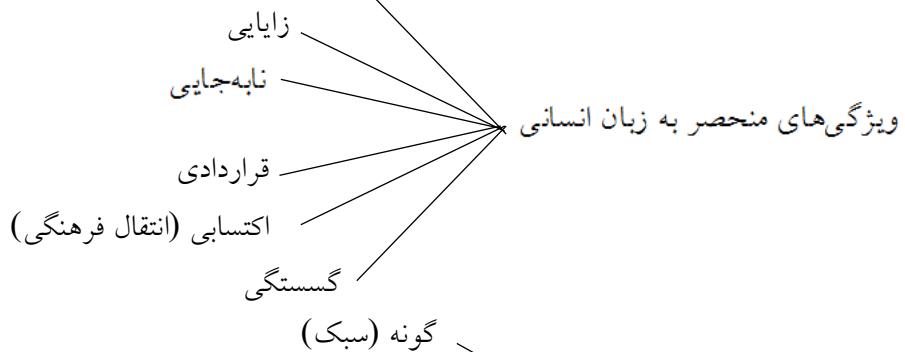
نکته: صفحات ۲۶ تا ۲۹ برای جلوگیری از تکرار آورده نشده است. این چهار صفحه حتماً مطالعه شود.

۲۹- شکل‌های زبان

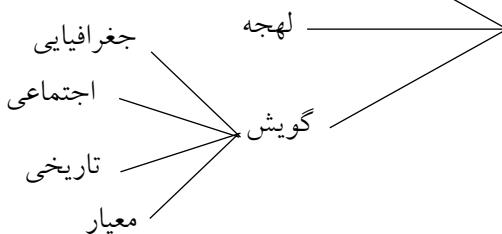
مفاهیم و نکات اساسی:

۱- تفاوت کاربرد زبان در معانی واقعی با مفهوم استعاری

۲- دوساختی (دوگانگی، تجزیه‌ی دوگانه)



۳- شکل‌های گوناگون زبان



۳۰- وقتی از زبان سخن می‌گوییم، مقصود ما نظام پیچیده‌ای است که از نشانه‌های آوایی قراردادی که انسان‌ها برای ایجاد ارتباط به کار می‌برند. این تعریف، کاربرد واقعی زبان را از کاربرد استعاری آن - که در پدیده‌هایی چون زبان زنبورعسل، زبان رایانه، زبان رنگ‌ها، زبان ریاضیات، زبان پرندگان و دیده می‌شود - متمایز می‌کند.

۳۱- ویژگی‌های زبان انسان:

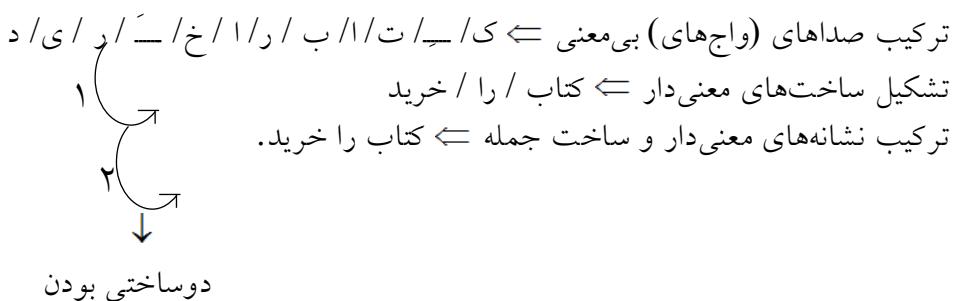
۱- دوساختی بودن

۲- زایایی

۳- نابه‌جایی

-۳۲- دوساختی بودن زبان: مهم‌ترین ویژگی زبان انسان است. برخلاف زبان‌های دیگر که همگی تک‌ساختی‌اند، در زبان‌های انسانی یک بار صدای (واج‌های) بی‌معنی باهم ترکیب می‌شوند و ساختهای معنی‌دار را می‌سازند که به آنها نشانه (تکواز) می‌نامیم؛ بار دیگر این نشانه‌های معنی‌دار با هم ترکیب می‌شوند و در نهایت، پیام‌های کاملی را می‌سازند که به آن «جمله» می‌گوییم.

مثالاً در زبان فارسی ما یک‌بار صدای (واج‌های) فاقد معنی: «ک/ـ/ت/ا/ب» را باهم دیگر، صدای (واج‌های): «ر/ا» را با یک‌دیگر و صدای (واج‌های): «خ/ـ/ر/ای/د» را در مرحله‌ی نخست با هم ترکیب کرده و نشانه‌های: «کتاب»، «را»، «خرید» را می‌سازیم. بار دیگر این نشانه‌های معنی‌دار را باهم ترکیب کرده و جمله‌ی «کتاب را خرید.» را می‌سازیم.



-۳۳- زایایی: به سبب این ویژگی، ما می‌توانیم به کمک نظام محدود زبان، جملات نامحدود بسازیم؛ حتّی جملاتی که از پیش وجود نداشته‌اند؛ مثل جمله‌ی «درختان کهن به جان یکدیگر افتدۀ بودند.» یا جمله‌ی «غرش باد آوازهای خاموشی را افسار گسیخته کرده بود.»

-۳۴- نابهایی: به سبب این ویژگی، ما می‌توانیم درباره‌ی چیزهایی صحبت کنیم که اکنون حاضر نیستند یا اصلاً وجود ندارند، مثلاً درباره‌ی زندگی مولانا که اکنون درمیان ما حضور ندارد یا پری دریایی که اصلاً وجود نداشته است، صحبت کنیم.

-۳۵- انواع شکل‌های یک زبان:

۱- گونه ۲- لهجه ۳- گویش

-۳۶- گونه‌ی زبان: شکلی که در جا و موقعیت معینی و در مقابل افراد مختلفی - مانند معلم، والدین، دوستان و - به کار می‌رود.

-۳۷- لهجه: شکلی از زبان است که فقط در تلفظ کلمات باهم فرق دارد؛ مثلاً، صحبت کردن یک اصفهانی به فارسی تهرانی.

-۳۸- گویش: شکلی از زبان است که علاوه بر تفاوت در تلفظ کلمات، در انتخاب کلمات و قواعد دستوری نیز باهم فرق می‌کند.

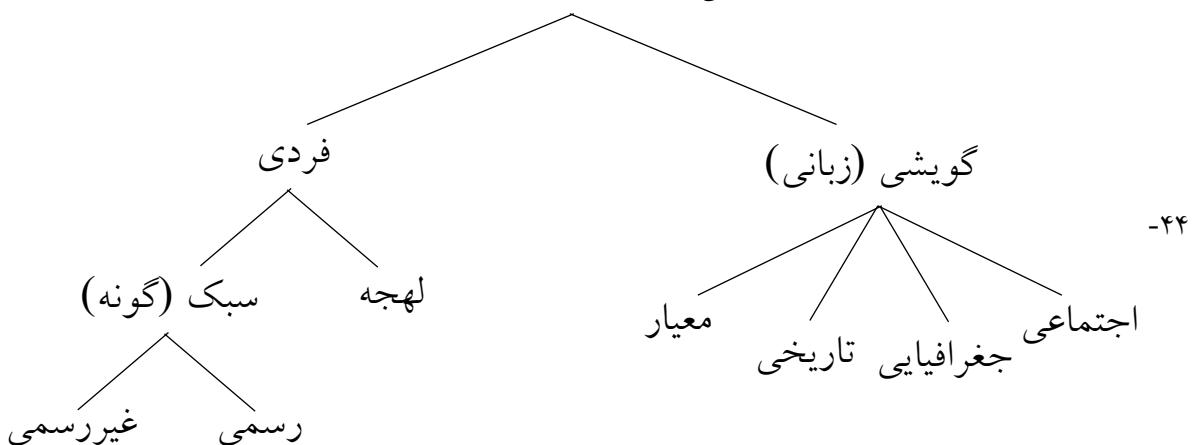
-۳۹- انواع گویش‌های یک زبان: ۱- جغرافیایی ۲- اجتماعی ۳- تاریخی ۴- معیار (استاندارد)

-۴۰- گویش جغرافیایی: به ناحیه‌ی خاصی تعلق دارد، مثل گویش‌های اصفهانی، یزدی، شیرازی و ...

-۴۲- گویش تاریخی: که هریک مختص دوره‌ی خاصی از ادوار گذشته‌ی یک زبان است؛ مثل گویش‌های فارسی در دوره‌های پیش یا پس از حمله‌ی مغول، قبل از قاجار و ... (زبان فارسی امروز نه تنها با زبان فارسی زمان رودکی، سعدی و مولانا بلکه حتی با زبان فارسی ده سال پیش نیز متفاوت است؛ هرچند این تفاوت چندان محسوس نیست. هر زبانی در تغییر و تحول دائمی است و شکل گذشته‌ی آن، گویش تاریخی زبان مورد نظر محسوب می‌گردد.)

-۴۳- گویش معیار (استاندارد): شکلی از زبان است که در هر دوره و منطقه‌ای به عنوان زبان رسمی هر کشور یا منطقه به حساب می‌آید و رسانه‌ها و مراکز آموزش رسمی کشور از آن استفاده می‌کنند.

شکل‌های گوناگون یک زبان



۴۵- چرا املا می‌نویسیم؟

مفاهیم و نکات اساسی درس:

- آشنایی با تلفظ معیار: معلم به هنگام املای تقریری، متن را با صدای رسا و تلفظ معیار می‌خواند و دانش‌آموز سعی می‌کند تلفظ درست واژگان را با پیروی از او بیاموزد.

- املا یکی از دشوارترین مهارت‌های نوشتاری زبان به شمار می‌آید؛ بهمین دلیل، هنگام تبدیل «گفته» به «نوشته» بسیاری از توانایی‌های ذهنی و رفتاری به کار گرفته می‌شود. از این رو هرگاه معلم املا می‌گوید، به آن «گوش می‌دهیم»، درباره‌ی جملات «می‌اندیشیم»، به معنای هر کلمه و جمله «توجه می‌کنیم» و آن را «می‌نویسیم» و پیش از تحويل دادن، آن را «بازخوانی» و «اصلاح» می‌کنیم.

- «تقریر» به معنای «بیان کردن» است و املای تقریری آن است که معلم متن املا را به تدریج قرائت کند تا دانش‌آموز آن را بنویسد.

- سنجیده آن است که معلم هر جمله را پیش از دوبار تکرار نکند تا این طریق، دقت دانش‌آموزان بیشتر شود و آنان از نیروی حافظه کمک بگیرند و بر سرعت عمل خود بیفزایند.

۴۸- فواید املای تقریری:

- ۱- کسب مهارت گوش کردن
- ۲- آشنایی با تلفظ صحیح کلمه‌ها و جمله‌ها
- ۳- تقویت دقّت و حافظه
- ۴- درک بهتر شنیده‌ها
- ۵- تبدیل گفتار به نوشتار
- ۶- درست، زیبا و خوانا نوشتمن شنیده‌ها

۴۹- نگارش علمی، نگارش ادبی

- زبان به اعتبار شیوه‌ی زبان به دو گونه‌ی علمی و ادبی تقسیم می‌شود.
- زبان نوشه‌های علمی صریح، گویا، دقیق و بی‌ابهام است و در آن هیچ‌یک از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی دیده نمی‌شود بنابراین در نوشه‌های علمی، چند پهلو نوشتمن عیب و نقص بهشمار می‌آید.
- زبان نوشه‌های ادبی غیرصریح و غیرمستقیم است. این گونه نوشه‌ها به آفرینش زیبایی‌های ادبی اختصاص دارند و از آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی برای توصیف و تصویر معانی ذهنی و بیان عواطف و احساسات درونی بهره می‌گیرند؛ یرا زبان معمولی به خوبی از عهده‌ی بیان تجربیات عاطفی، هنری، دینی و عرفانی برنمی‌آید. زبان ادبی تنها مراد و مقصد نویسنده را نمی‌رساند، بلکه می‌کوشد بر رفتار مخاطب اثر بگذارد و حتی او را به واکنش و هم‌حسّی وا دارد و با خود همراه و همدل سازد.

- در زبان علمی، «سر» نام درختی است؛ «عل» جواهری قرمز رنگ است و «سنبل» نام گلی است؛ حال آن‌که، در زبان ادبی، «سر» بر قامت راست و کشیده و مناسب، «عل» بر لب و «سنبل» بر موی تابدار دلالت دارد.

۵۲- بیاموزیم:

- ۱- نشانه‌ی تنوین مخصوص کلمات عربی است. پس کلماتی مانند: «گاهاً، ناچاراً، زباناً، جاناً، دوماً و» را به کار نمی‌بریم و به جای آن‌ها می‌گوییم: «گاهی، بهناچار، زبانی، جانی، دوم و»
- ۲- کلماتی مانند «تلفناً و تلگرافاً» نیز درست نیستند؛ زیرا «تلفن» و «تلگراف» کلمات دخیل غیرعربی هستند و آن‌ها را نباید با تنوین به کار برد.
- نکته:** دخیل: به کلمه‌ای که فارسی نیست ولی در زبان فارسی رایج شده «دخیل» می‌گویند. کلمه‌ی دخیل عربی مانند: کتاب، مداد و کلمه‌ی دخیل غیرعربی مانند: موبایل، کلاس، مانتو، کادو و

۵۳- مقایسه:

- یکی از راههای پرورش معانی به هنگام نگارش مقایسه است. نکته‌ی قابل توجه این است که مقایسه معمولاً بین دو یا چند پدیده صورت می‌گیرد که از هر نظر قابل سنجش باشند؛ یعنی، میان آن‌ها هم‌گونی و سinxیت وجود داشته باشد.

- هدف از مقایسه آشکار کردن موضوع و مفهوم مورد نظر یا بیان شباهت‌ها، تفاوت‌ها و درجات پدیده‌های است.

- گاهی غرض از مقایسه، تشخیص وجود مشترک و شباهت‌های است. این حالت زمانی پیش می‌آید که نویسنده بخواهد مفاهیم مجرّد را محسوس و ملموس سازد. در این گونه موارد، مقایسه حکم تمثیل پیدا می‌کند. در مثنوی مولانا، مفاهیم والای عرفانی با بهره‌گیری از تمثیل به بیانی درآمده است که به ذاته‌ی عامله خوش‌گوار است.

۵۶- در قرآن نیز برای افاده‌ی معانی بلند، بارها شیوه‌ی مقایسه و تمثیل به کار رفته است. در انجیل هم سخنان خلاف عرف به زبان تمثیل، آشنا و پذیرفتی شده است.

برتولد برشت آلمانی، نمایشنامه‌های «حماسی» و «درام» را با هم این‌گونه مقایسه کرده است:

حمسه

صحنه‌ی حادثه را حکایت می‌کند و تماشاگر را به حال خود باقی می‌گذارد.
تماشاگر را به تصمیم‌گیری و امی دارد.
به تماشاگر معرفت می‌بخشد.

درام

صحنه‌ی حادثه را مجسم می‌کند.
احساسات تماشاگر را جلب می‌کند.
به تماشاگر تجربه می‌آموزد.

۵۷- بیاموزیم

هرگاه بخواهیم جمله‌های دعایی عربی را در فارسی به کار ببریم، باید آن‌ها را به طور کامل نقل کنیم.

مثال: پیامبر اسلام - صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ - فرمود: من «معلم» بранگیخته شدم.

خانه‌ی خواجهی من بنده - رَزَقَ اللَّهُ سَعَادَةَ الدَّارِيْنَ - قبله‌ی احرار بود. (کلیله و دمنه)

گاهی به جای کلّ یک جمله‌ی دعایی از نشانه‌ی اختصاری ویژه‌ی آن کمک می‌گیریم. در این صورت نیز لازم است جمله‌ی دعایی مورد نظر که به اختصار نوشته شده است، به طور کامل تلفظ گردد.

۵۸- با چه خطی بنویسیم؟

خط شبه نسخ: برای چاپ کتاب و مطبوعات مناسب است و عمل «خواندن» را آسان می‌کند؛ این خط زاویه‌دار و یکنواخت است و در آن، حرف‌ها کنار هم چیده می‌شوند. از مزایای خط شبه‌نسخ این است که در آن، حروف به شکل واضح و برجسته در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. به همین دلیل، برای یادگرفتن الفبای فارسی در پایه‌ی اول بستان چنین خطی را پیشنهاد کرده‌اند. این خط را به دلیل شباهت به خط نسخ، «شبه نسخ» می‌گویند. البته این خط موجب کندی در نوشتن می‌شود.

۵۹- خط تحریری: در این خط شکل حروف و کلمات ظریف، منحنی و متعادل است؛ حروف‌ها با یکدیگر تناسب و تقارن دارند و «نوشتن» آن‌ها سریع‌تر انجام می‌گیرد؛ زیرا حروف به جای «زاویه» قوس دارند. به همین سبب برای نوشتن، خط تحریری توصیه می‌شود. «تحریر» در لغت به معنای نوشتن است. خط تحریری در اصطلاح، خط نوشتن با دست است.

۶۰- خط تحریری هرچند به خط نستعلیق ریز نزدیک است و از لوازم مهارت نوشتن بهشمار می‌رود، نباید صرفاً خط هنری و خوش‌نویسی تلقی شود.

- خط تحریری به سبب ظرافت، زیبایی و سرعتی که در نوشتن آن است، برای دست‌نوشته‌های ما خط «معیار» به شمار می‌رود.

۶۱- توصیف

- «توصیف» یکی از راههای رایج پروردن مطالب است و تنها در نوشته‌های داستانی و شعر یا گزارش و سفرنامه کاربرد ندارد بلکه در علوم و فنون هم به‌گونه‌ای مؤثر و فعال به کار می‌رود. در علوم تجربی گاه به جای تعریف یک شیء یا پدیده به توصیف آن می‌پردازیم.

۶۲- عناصر خیال در توصیف نقش اساسی دارند. در توصیفات ادبی برای آن که موصوف در برابر مخاطب مجسم گردد و تصویری زنده از آن ارائه شود، از عناصر خیال استفاده می‌کنیم.

- ۶۴- حواسّ پنج‌گانه و تجربه‌های حسّی و عاطفی، موادّ توصیف را می‌سازند.

- ۶۵- به کارگیری واژگان مناسب به ساخت فضای خاص کمک فراوان می‌کند؛ بنابراین نویسنده برای بیان هریک از گونه‌های وصف یا کیفیت‌ها و حالت‌های گوناگون، به گنجینه‌ی واژگان درخور و متناسبی نیازمند است.

- ۶۶- در توصیف، استفاده از هرگونه صفت، فعل و قید مناسب ضروری است. از این‌رو، نویسنده باید ضمن بهره‌مندی از هنر مشاهده، الفاظ کافی و درخوری را در ذهن داشته باشد تا بتواند در هر موقع و مقام، تعبیری مناسب بیاورد.

- ۶۷- در توصیف نباید از همه‌ی جزئیات سخن گفت بلکه باید تنها به آن دسته از جزئیات پرداخت که به روشن‌تر شدن مقصود کمک می‌کنند.

۶۸- ساده نویسی

- ساده نویسی یکی از فنون و مهارت‌های نگارشی است.

- ویژگی‌های یک نوشه‌ی ساده عبارتند از:

۱- برخورداری از زبانی صمیمی و نزدیک به زبان گفتار

۲- سادگی، روانی و کوتاهی جمله‌ها

۳- پرهیز از به کارگیری عبارت‌های دشوار و زاید (حشو)

۴- قابل فهم بودن نوشه

- نکاتی که در ساده نویسی، توجه بدان‌ها ضروری است:

الف) نزدیکی زبان نگارش به زبان گفتار که به نوشه روح و تحرّک بیش‌تری می‌بخشد.

ب) نقل مطالب پس از فهم دقیق به زبان خودمانی که سبب افزایش صداقت و صمیمیّت می‌شود.

ج) پرهیز از جملات بلند؛ زیرا هرچه جمله‌ها کوتاه‌تر باشند، مفهوم را زودتر و بهتر می‌رسانند.

د) خودداری از شاخ و برگ دادن بی‌مورد به مطالب و دوری کردن از کاربرد عبارت‌های فضل فروشانه

ه) پرهیز از کاربرد واژگان و عبارت‌های زاید و کلّی گویی‌ها و ابهام

و) پرهیز از به کار گرفتن آرایه‌های ادبی در نوشه‌های علمی و غیرادبی

۷۰- خاطره‌نویسی / یادداشت روزانه

- خاطره‌نویسی عام‌ترین و صمیمانه‌ترین نوع نوشتمن است. خاطره‌نویسی سبب می‌شود که از مراحل و ایام زندگی آثاری جاندار و روشن بر جای بماند.

- خاطره‌نویسی یکی از مهارت‌های نگارشی است.

- ۷۲- موضوع خاطره می‌تواند از هرچیز انتخاب شود؛ مانند: شنیدن یک سخن، تأثیرپذیرفتن از یک نوشه، دیدن یک فیلم، بروز یک حادثه و دقت داشته باشید که در ثبت وقایع، «جدول ضربی» عمل نکنید؛ یعنی، تنها حوادث یا مواردی را که از ویژگی یا اهمیّتی برخوردارند، یادداشت کنید.

- ۷۳- یادداشت‌ها گاه کوتاه و گاه بلندند و از نظم منطقی خاصّی پیروی نمی‌کنند اما به هر حال، محتوای آنها باید اثربخش باشد و در خواننده هم حسّی پدید آورد.

-۷۴- برای نوشتن خاطره و یادداشت روزانه، بهتر است رئوس مسائل مهمی را که در طول روز برایتان پیش آمده است، یادداشت کنید. در نوشتن یادداشت می‌توانید از شیوه‌ی «طرح سوال» نیز استفاده نمایید.

-۷۵- خاطرنهویسی به ما فرصت می‌دهد تا از آن چه در زمینه‌های وصف، ساده‌نویسی، مقایسه و خلاصه‌برداری و ... آموخته‌ایم، به خوبی استفاده کنیم و به این ترتیب، گنجینه‌ای گران‌بها از «پیمانه‌ی ایام» خود گردآوریم.

۷۶- نامه‌نگاری

- نامه‌ها بر دو نوع‌اند: ۱- نامه‌های خصوصی و دوستانه، ۲- نامه‌های رسمی و اداری.

-۷۷- نامه‌های رسمی و اداری از چند قسمت تشکیل می‌شود: ۱- سرآغاز ۲- تاریخ ۳- موضوع نامه (تقاضای مخصوصی / تقاضای انتقال و)، ۴- عنوان ۵- کلمات احترام آمیز ۶- متن نامه ۷- امضا

-۷۸- هنگام نوشتن نامه‌ی اداری و رسمی، توجه به نکات زیر ضروری است:
الف) نامه کوتاه و صریح و بی‌ابهام باشد.

ب) در آغاز و پایان اصل احترام رعایت شود و در عین حال، از چاپلوسی پرهیز گردد.

پ) مسائل مطرح شده در نامه با اسناد و مدارک لازم همراه باشد.

ت) نوع کاغذ نامه مناسب و درخور مخاطب باشد.

ث) متن نامه پاک‌نویس گردد و نشانه‌های نگارشی در آن به درستی به کار گرفته شود.

ج) گذاشت تاریخ نامه (در سمت چپ بالا) و امضا (در گوششی سمت چپ پایین) لازم است.

چ) نام و نشانی و دیگر اطلاعات در نامه ذکر شود.

ح) از نامه‌ی ارسالی کپی تهیه شود.

۷۹- بیاموزیم:

- توجه به کاربرد صحیح واژه‌های «له» و «علیه»: کلمه‌ی «علیه» عربی و به معنای: «بر ضد او، بر او» است. ترکیب «برعلیه» درست نیست: چون اضافه شدن «بر» به «علیه» حشو به شمار می‌آید. کلمه‌ی «له» نیز بدون «بر» باید به کار رود.

-۸۰- زبان و گفتار دو مقوله‌ی جدا از هم هستند و نباید آنها را یکی دانست. برای روشن شدن مطلب می‌توان به دوگانگی درآن اشاره کرد. برای همه پیش می‌آید که هنگام سخن گفتن دچار اشتباه شوند و بلافصله متوجه اشتباه خود شوند و آن را اصلاح کنند پس اگر اشتباه ناشی از ناآگاهی نبوده، چرا آن را به کار برده است؟ زبان‌شناسان حل این دوگانگی را با «زبان و گفتار» و تمایز آن دو یاد می‌کنند. بر اساس این تمایز، زبان یکی از توانایی‌های ذهن انسان است در حالی که گفتار، فقط نمود آوازی این توانایی است.

-۸۱- در تفاوت زبان و گفتار به این نکته نیز می‌توان اشاره کرد که ما، حتی زمانی که صحبت نمی‌کنیم و یا در حال فکر کردن هستیم، باز هم از توانایی زبان برخورداریم؛ بی‌آن‌که ضرورتاً پای گفتار در میان باشد.

-۸۲- زبان، از آنجایی که یک توانایی ذهنی است، هرگز خطأ و اشتباه در آن راه ندارد؛ اما ممکن است موقع استفاده از آن به صورت گفتار(نمود حرکتی)، خطأ در آن راه یابد و رفع و اصلاح آن خطأ نیز با خود زبان امکان‌پذیر است.

۸۳- زبان و گفتار را می‌توان با جدول ضرب و عمل به آن مقایسه کرد، به این صورت که زبان مانند جدول ضرب و قوانین آن هیچ خطای ندارد، ولی گفتار که همانند عمل به جدول ضرب است، دارای اشتباه و خطاست و ممکن است شخص در هنگام جواب دادن به عمل جدول ضرب، اشتباه کند و مثلاً به جای $(\times 8 = 32)$ بگوید (34) ، گفتار نیز همانند آن است که شخص به دلایل مختلف در بیان آن دچار اشتباه می‌شود.

۸۴- اجرای پانتومیم (نمایش صامت)، یکی دیگر از راههای درک تفاوت میان زبان و گفتار است. چرا که ما در این حالت بدون آن که حرفی بزنیم (گفتار) توانایی ذهنمان (زبان) را برای مخاطب انتقال می‌دهیم؛ با این تفاوت که به جای نمود آوابی از نمود حرکتی، استفاده می‌کنیم.

۸۵- یکی از مشکلات زبان فارسی، نفوذ بیش از حد کلمات و قواعد عربی در آن است و تا جایی که ممکن است، باید از استفاده‌ی آن پرهیز کرد. یکی از آن موضوعات، ترکیب پسوند مصدرساز عربی (یت) با کلمات فارسی است. به عنوان مثال: دویت و خوبیت صحیح نیستند چرا که «دو» و «خوب» فارسی هستند ولی «یت» پسوند عربی است و می‌توان به جای آن از «دوگانگی» و «خوبی» یا «خوب بودن» استفاده کرد.

۸۶- هر نوشته باید از جهات گوناگون محتوا، بیان، صحّت و اعتبار، دقّت، نظم، آراستگی علائم نگارشی و... مورد بازبینی قرار گیرد. این بازبینی را «ویرایش» می‌نامند.

۸۷- هیچ نوشته‌ای را نباید پیش از بازخوانی، اصلاح، کاستن‌ها و افزودن‌های لازم، تغییرها، جابه‌جایی مطالب و آراستن و پیراستن عرضه کرد.

۸۸- باید توجه داشت که در ویرایش نوشته، دقّت در ارتباط و انسجام بندها نیز کاری اساسی و مهم است.

۸۹- نوشتن، محصول آگاهی، خلاقیت، دقّت، حوصله، عشق، علاقه و توجه به ویرایش و پیراستن نوشته از نقایص احتمالی است.

۹۰- پس از نوشتن، مطلب، باید یک بار دیگر بازخوانی شود که در آن مواردی چون حشوها، تکرارها، نایپیوستگی، زیاده‌نویسی، غلط‌های املایی و... خود را نشان می‌دهند. نوشته پس از ویرایش به جاده‌ای می‌ماند که بارها و بارها کوییده و صاف و هموار شده باشد.

۹۱- در ویرایش ساختاری به مباحثی چون: ۱- پرهیز از شکل شکسته‌ی کلمات ۲- استفاده نکردن از علایم جمع عربی با کلمه‌های فارسی ۳- کوتاه نویسی ۴- پرهیز از حذف افعالی که نهاد آنها یکی نیست و... پرداخته می‌شود.

۹۲- نوشته‌ها با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت ممکن است در زبان، بیان، قالب، مخاطب و موضوع آنها باشد، بهمین جهت یک نوشته را از جهات مختلف می‌توان بررسی کرد، از جمله: زبان، بیان و قالب نوشته.

۹۳- باید توجه داشت که پیش از نوشتن، نوع زبان، بیان، قالب، سطح، حجم و موضوع را باید تعیین کرد و به تناسب آن برای نوشته‌ی موردنظر از مهارت‌ها استفاده کرد.

۹۴- اگر بخواهیم نوشته‌ها را گروه‌بندی کنیم، باید این عمل را به چند اعتبار انجام دهیم:
۱- به اعتبار گونه‌های زبان ۲- به اعتبار طرز بیان ۳- به اعتبار قالب

- ۹۵- گونه‌ی مطبوعاتی همان زبان رسانه‌های گروهی بهویژه روزنامه‌ها و مجلات کثیرالانتشار است. مخاطب روزنامه‌ها عموم مردم هستند. چون برای آماده‌سازی هر شماره‌ی روزنامه فرصت محدود است، نگارش مواد آن نیز نیازمند کاربرد و مهارت ویژه‌ای است که به سبک روزنامه‌نگاری (ژورنالیستی) معروف است.
- ۹۶- گونه‌ی گفتاری، همان زبان محاوره است که در برخی داستان‌ها از آن استفاده می‌شود و در آن کلمات، شکسته می‌شود و زبان آن ساده، بی‌تكلف و قابل فهم است.
- ۹۷- هرچه نوشته‌ها به زبان محاوره نزدیک‌تر باشند، ساده‌ترند و بهتر می‌شود آن‌ها را دریافت. اما به خاطر داشته باشید که در نوشته نباید از زبان محاوره استفاده کرد و فقط در نقل قول‌های نمایشنامه‌ها و داستان‌ها می‌توان از آن بهره گرفت.
- ۹۸- همان‌گونه که گفتار نمودآوایی زبان است، خط‌نیز نمود نوشتاری آن است؛ ولی با این تفاوت که برای یادگیری گفتار نیاز به آموزش نداریم و برای فراگرفتن خط و نوشتار از درس و کلاس و معلم، کمک می‌گیریم.
- ۹۹- زبان گفتار، ریشه در ذات و طبیعت انسان دارد، حال آن‌که خط و نوشتار ذاتی و طبیعی انسان نیست و ریشه در اجتماع و فرهنگ او دارد.
- ۱۰۰- انسان همواره از نعمتِ زبان و گفتار برخوردار بوده است؛ بنابراین، سابقه‌ی زبان و گفتار به میلیون‌ها سال پیش بازمی‌گردد ولی خط و نوشتار پدیده‌ای بسیار تازه است و سابقه‌ی آن به زحمت به ده هزار سال پیش می‌رسد.
- ۱۰۱- خط و نوشتار، خاستگاه اجتماعی و فرهنگی دارد و ساخته‌ی خود انسان است. در نتیجه برای یادگیری آن ما به استعداد طبیعی خاصی مجهز نیستیم بلکه باید آن را، مثل همه‌ی چیزهای دیگری که ساخته‌ی انسان‌اند، به کمک هوش و حافظه و از طریق درس و مدرسه بیاموزیم.
- ۱۰۲- از دلایل پیدایش خط و نوشتار می‌توان به این مورد اشاره کرد که، همیشه برای ایجاد ارتباط و انتقال پیام، امکان گفت‌و‌گو وجود ندارد، از این‌رو انسان در پی اختراع خط و نوشتار برآمد تا بتواند دانسته‌های خود را به دیگران انتقال دهد و آن را به صورت مکتوب ثبت و ضبط کند.
- ۱۰۳- یکی دیگر از دلایل آموختن خط و نوشتار این است که زبان پس از آن‌که از طریق گفتار به‌شکل نوشتار درمی‌آید، کم کم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان، شکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند.
- ۱۰۴- باید توجه کنیم که هریک از انواع خط‌ها (تحریری، نسخ و...) برای خود اصول و ضوابطی دارد که لازم است رعایت شود؛ مثلاً کسی که به خط شبه نسخ می‌نویسد، نباید از «س» و «ش» کشیده استفاده کند.
- ۱۰۵- الفبای خط فارسی در مقایسه با الفبای خط‌های مشهور دنیا، پرنقطه‌ترین است؛ بنابراین در نوشتن املا باید حرف‌های یک نقطه‌ای، دونقطه‌ای و سه نقطه‌ای را دقیقاً بشناسیم و نقطه‌ی هر حرف را درست و درجای خاص آن قرار دهیم. مثال: پیچ پیچان
- ۱۰۶- بعضی از حروف، سه دندانه‌ای «س» و بعضی یک دندانه‌ای «ص» هستند. رعایت تعداد دندانه‌ها کاملاً ضروری است. در خط تحریری «س» و «ش» نیز کشیده نوشه می‌شوند. این کشیده‌نویسی بر سرعت نوشتمن و زیبایی خط می‌افزاید.

- ۱۰۷- یکی از تصریفات فارسی‌زبانان در حروف الفبای عربی استقلال دادن به حرف «گ» است که با افزودن سرکج «سرکش» به حرف «ک» ساخته شده است. این تصرف را در حروف‌های «پ، چ، ژ» نیز می‌بینیم. هنگام نوشتمن، بی‌توجهی به تعداد سرکج (سرکش)، در نوشتمن مشکل و ابهام ایجاد می‌کند.
- ۱۰۸- نوشتمن نیز مثل هر کار و فعالیت دیگری مستلزم داشتن طرح قبلی، مصالح و ابزارها و مواد خاصی است. نویسنده باید بدانند که هدف از نوشتمن چیست و مخاطب آن چه کسی است. در این صورت می‌توانند طرح مناسبی ارائه دهد.
- ۱۰۹- کار نویسنده در دو مرحله صورت می‌گیرد: مرحله‌ی اول نگارش بدنی نوشتمن و مرحله‌ی دوم اصلاح و ویرایش آن نوشتمن از جنبه‌های مختلف همچون ساختاری، فنی و تخصصی.
- ۱۱۰- طرح نوشتمن، با توجه به زبان و قالب آن متفاوت است؛ مثلاً طرحی که درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی یک شخصیت ادبی و فرهنگی از ولادت تا وفات نوشتمن می‌شود، با طرحی که درباره‌ی بازدید علمی از یک کارخانه تهیه می‌گردد، کاملاً متفاوت است.
- ۱۱۱- هر نوشتمن به «طرح» نیاز دارد. این طرح در نوشتمن‌های کوتاه، ممکن است ذهنی باشد ولی در نوشتمن‌های بلند، باید عینی و مکتوب باشد. چرا که این گونه نوشتمن‌ها زمانبر است و در طول نوشتمن و فاصله‌ی زمانی زیاد، ذهن، یارای حفظ و ضبط همه‌ی موارد را خواهد داشت.
- ۱۱۲- یکی از لوازم تهیه‌ی طرح، فکر کردن درباره‌ی ابعاد و جوانب مختلف موضوع موردنظر است تا با این روش، احاطه‌ی کامل بر موضوع داشته باشیم و یافته‌های خود را در قالب نوشتمنی خود برجیزیم. در این راستا یکی از ساده‌ترین راه‌هایی که ما را به سمت تهیه‌ی طرح سوق می‌دهد، ایجاد سؤال و پرسش در مورد موضوع موردنظر است.
- ۱۱۳- پس از گردآوری اطلاعات و مواد لازم، مطابق با مراحل پیش‌بینی شده، پیش‌نویس طرح را آماده می‌کنیم؛ سپس آن را ویرایش می‌کنیم. آن‌گاه بار دیگر آغاز و پایان آن را بررسی می‌کنیم. و عنوان مناسبی برای آن انتخاب می‌کنیم و یک بار با صدای بلند می‌خوانیم و سرانجام پاکنویس می‌کنیم.
- ۱۱۴- از جمله مواردی که در امر نگارش مهم است، نحوه‌ی شروع و پایان آن است. اگر نوشتمن به زیبایی شروع شود، رغبت خواننده نسبت به خواندن مطالب بیشتر خواهد شد و با اشتیاق خاصی آن را خواهد خواند و اگر پایان آن نیز به‌طور مطلوب و تأثیرگذار باشد، خاطره‌ی خوشی در ذهن خواننده خواهد گذاشت.
- ۱۱۵- آغاز نوشتمن بسیار مهم است، چرا که به نوشتمن جهت می‌دهد و آن را منسجم می‌سازد. در واقع آغاز نوشتمن می‌تواند زمینه‌ساز بعدی نوشتمن باشد و نتایج اجتماعی آن را در قالب کلمات، جملات و توصیفات، منعکس کند که به کارگیری این شیوه را «فضاسازی» می‌گویند.
- ۱۱۶- از آنجا که آغاز نوشتمن از اهمیت خاصی برخوردار است، باید سعی کرد که آن را به نحو احسن بیان کرد و متناسب با موضوع نوشتمن که زمینه‌ساز سیر آتی نوشتمن می‌باشد، به نوشتمن تحرک بخشید و نظر خواننده را جلب کرد و در او تأثیر گذاشت مثلاً می‌توان با ایجاد تصاویری چون غروب خورشید، فروریختن گردی زعفران رنگ، نیزه و نیزه‌زار، مرگ و نیستی و نبرد زودهنگام را تصویر کرد:
- نهان می‌گشت پشت کوه‌ساران
بسه روی نیزه‌ها و نیزه‌داران
- به مغرب سینه‌مالان، قرص خورشید
فرسومی‌ریخت گردی زعفران رنگ

۱۱۷- فضاسازی یعنی این که به فراخور محتوای نوشته، زمینه‌های مناسب روانی را در خواننده یا شنوونده ایجاد کنیم. فضاسازی عنصری است که شاعران و نویسنده‌گان برای مؤثر جلوه دادن آثار خود از آن بهره می‌برند. به عنوان مثال «حسن مطلع» که بیت آغازین قصیده است، همان کاربرد فضاسازی را داشته است. ادبی قدمی، فضاسازی را «براعتِ استهلال» می‌گفتند.

۱۱۸- عنوان نوشته و نحوه انتخاب آن برای هر نوشته‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است و نیازمند دقت و مهارت خاصی است. نام مناسب علاوه بر آن که نشان‌گر ذوق و هنرمندی نویسنده است، باعث جلب توجه خواننده نیز می‌شود. عنوان نوشته باید به خوبی با محتوای آن هم خوانی داشته باشد. پس نام مناسب می‌تواند گویا و معروف نوشته باشد، هنر و ذوق نویسنده را نشان دهد و بر حسن تأثیر نوشته بیفزاید.

۱۱۹- در برخی موارد می‌توان یکی از اجزای جمله، مثلًا فعل را حذف کرد ولی حذف هر کدام از آن‌ها نیاز به قرینه دارد و بدون آن حذف، نادرست است. اگر با وجود کلمه‌ای در جمله جزیی را حذف کنیم، به قرینه لفظی است و اگر با توجه به معنی و مفهوم، کلمه‌ای را حذف کنیم، به قرینه معنی است. مثال برای حذف درست: دانشمندان، زندگی خود را به کسب علم اختصاص و آثار خود را برای خدمت به مردم انتشار می‌دهند. فعل «می‌دهند» در جمله‌ای اول به قرینه فعل دوّم حذف شده است. (قرینه لفظی)

۱۲۰- نشانه‌ی تشديد، مخصوص کلمات عربی رایج در فارسی است، هرچند تعداد محدودی از کلمات فارسی نیز، مانند پله، دره، یگه و... تشديد می‌گيرند. در درس املا، نشانه‌ی تشديد متناسب با تلفظ رسمي و معیار، در همه‌جا باید رعایت شود. مانند: اَرَه (اره)- او سد ساخت(او سد ساخت)- سد كرج (سد کرج)

۱۲۱- در خط فارسی نشانه‌ی تنوین در شکل ፲ (نصب) بیش از دو شکل دیگر ፻- (رفع و جر) رایج است. تنوین نصب همیشه باید با کرسی الف همراه باشد؛ بنابراین، باید بنویسیم: مثلاً، نسبتاً، ندرتاً (به جای: مثل، نسبة، ندرة)

۱۲۲- اگر جزء دوم یک کلمه‌ی مرکب با صوت بلند آغاز شود(نه با همزهی قبل از آن)، نشانه‌ی مد به کار نمی‌رود؛ ضمناً در کلمات مرکب طولانی، نشانه‌ی مد غلبه دارد؛ مانند: محبت‌آمیز- تعجب‌آور کلماتی مانند: خوش‌آواز- سرآمد و... نشانه‌ی مد دارند؛ اما کلماتی مانند: دستاورد، سردابه و... به نشانه‌ی مد نیاز ندارند.

۱۲۳- نشانه‌های ፻ ፻ نیز جزء نشانه‌های خط فارسی هستند. این نشانه‌ها در زنجیره‌ی خط فارسی قرار نگرفته‌اند و به کار بردن آن‌ها رایج نیست و تنها در مواردی که نقش ابهام‌زدایی دارند، مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثال: «گل» که هم «گل» خواننده می‌شود، هم «گل».

۱۲۴- «ی» میانجی(بزرگ یا کوچک) باید در همه‌جا رعایت شود. در کتاب‌های «درسی»، «ی» میانجی بزرگ بر شکل کوچک

آن(ء) ترجیح داده شده است. ~~نامه دوست ← نامه دوست (صحیح)~~

بعضی از حروف میانجی: دانایی راز، ستارگان(گ)، نیاکان(ک)، ساوجی(ج)

۱۲۵- رعایت فاصله‌ی بلند بین دو کلمه‌ی مستقل لازم است؛ بنابراین، «کتاب را، جناب عالی، بانک ملی» صحیح هستند و نباید بنویسیم: «کتابرا، جنابعالی، بانکملی»؛ همچنین است در مثال‌های «گرامی باد و مبارک باد» که جزء دوم آنها فعل است.

۱۲۶- پژوهش‌گران برای آنکه بتوانند با صرف کمترین وقت، بهترین و گزیده‌ترین اطلاعات را درباره‌ی یک موضوع تحقیقی به دست آورند، باید با روش‌های دست‌یابی به مراجع و مأخذ و نحوه استفاده از آنها آشنا باشند.

۱۲۷- روش‌های تحقیق هر موضوع، متفاوت است؛ مثلاً در موضوعات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی عمدتاً از روش‌های مشاهده، مصاحبه، پرسش‌نامه، آمار، تحلیل و... استفاده می‌کنند یا در علوم پزشکی، فیزیک، شیمی و... از روش تجربه و آزمایش بهره می‌گیرند. در علوم انسانی بیشتر از مشاهده‌ی علمی و منابع تحقیق و همچنین مطالعه سود می‌برند.

۱۲۸- یکی از روش‌های تحقیق، پرس و جو کردن و مصاحبه است. برای مصاحبه، سوالات را از قبل آماده می‌کنیم. سؤال باید دقیق و روشن و بی‌ابهام باشد و به‌گونه‌ای تنظیم شود که بتوان اطلاعات موردنظر را از آنها استخراج کرد. لازم است قبلاً از مصاحبه‌شونده وقت بگیریم و هدف مصاحبه را برای او روشن کنیم.

۱۲۹- هنگام مصاحبه، اصول اخلاقی و ادب را رعایت می‌کنیم. از طرح سوالات بی‌همیت و جزیی می‌پرهیزیم. هنگام استفاده از نتیجه‌ی مصاحبه نه بر گفته‌ها می‌افزاییم و نه از آنها می‌کاهیم. لازم است در پایان مصاحبه نام مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده و موضوع و زمان مصاحبه ثبت شود.

۱۳۰- کتاب‌خانه یکی از ابزارهای مهم مرجع‌شناسی است. کتاب‌خانه‌ها انواع گوناگون دارند و معمولاً به شیوه‌ی قفسه‌ی بسته اداره می‌شوند؛ یعنی، مراجعه‌کننده برای دست‌یابی به کتاب موردنظر خود باید ابتدا به برگه‌گردان رجوع کند. برگه به صورت موضوعی به نام مؤلف و عنوان کتاب در کتاب‌خانه‌ها موجود است.

۱۳۱- در جمله‌هایی که در آنها «نهاد» حضور دارد، نباید فعل جمله را به صورت مجھول به کار ببریم. مثال: «شاہنامه» به‌وسیله‌ی «فردوسی» سروده شده است. در این جمله، فردوسی، سراینده‌ی شاهنامه است که «متهم» قرار گرفته است؛ پس بهتر است بنویسیم: «فردوسی، شاهنامه را سروده است.»

۱۳۲- زبان‌شناسان نظام زبان را به‌دلیل پیچیدگی بیش از حد آن به‌طور یک‌جا مطالعه نمی‌کنند؛ بلکه آن را در سه سطح واج‌شناسی، دستور زبان و معناشناسی به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند و همچنین دستور زبان را به دو بخش صرف و نحو تقسیم می‌کنند.

۱۳۳- در نظام آوایی زبان، واج، کوچکترین واحد زبانی است که به‌نهایی معنا ندارد ولی تمایز معنایی ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، (گ) یک واج است که معنی ندارد ولی اگر در واژه‌ی «گل» به جای «گ» بنویسیم، واژه را به «گل» تبدیل می‌کند.

۱۳۴- باید توجه داشت که واج از حرف متفاوت است. واج، صورت ملفوظ است ولی حرف صورت نوشتاری آن است و به‌همین جهت، واج را با این علامت / ب / نشان می‌دهند. این علامت موجب می‌شود تا حروف معمولی از واج بازشناخته شوند.

۱۳۵- در زبان فارسی گاه بهازای یک واژ، دو یا چند حرف در نوشтар وجود دارد. البته این موضوع در برخی زبان‌ها رایج است. مثلاً بهازای واژ / س / در زبان فارسی سه حرف «س» و «ص» و «ث» را در نوشtar فارسی داریم. گاه نیز در یک زبان بهازای چند واژ فقط یک حرف در نوشtar آن زبان موجود است. چنان‌که بهازای واژ دوم در کلمه‌ی / تور / و واژ اوّل در کلمه‌ی / وام / ما فقط یک حرف «و» در نوشtar فارسی داریم.

۱۳۶- واژ‌ها با هم ترکیب می‌شوند و ساختهایی را به وجود می‌آورند که به آن‌ها «هجا» یا بخش می‌گوییم. چنان‌که در مثل قبل واژ‌های / ب /، / ر /، / بار / را هم ترکیب شدند و هجای / بار / را ساخته‌اند. هر هجا به‌نهایی می‌تواند ساخت آوایی یک کلمه را تشکیل دهد. مثل همان هجای / بار / که خود یک کلمه است. این قبیل کلمات را کلمات تک‌هنجایی می‌نامند.

۱۳۷- برخی از جمله‌ها به‌گونه‌ای نوشته می‌شوند که به درستی منظور آن‌ها قابل فهم نیست و می‌توان چند مفهوم از آن‌ها برداشت کرد و برای رفع این مشکل باید آن‌ها را ویرایش کرد. این نوع جمله‌ها را اصطلاحاً «کژتابی» می‌نامند. مثال: «حسین دوست پنج ساله‌ی من است». که معلوم نیست منظور گوینده این است که حسین پنج سال است که دوست من است یا دوست من، حسین، پنج ساله است.

۱۳۸- یکی از مباحث مهم املایی کلماتی هستند که از دو مصدر «گذاشتن» و «گزاردن» نوشته می‌شوند، پس باید دقت کنیم و این دو را به‌جای هم استفاده نکنیم. همان‌طور که می‌دانیم «گذاشتن» در معنای حقیقی کلمه «قرار دادن به‌طور عینی و مشهود» است. چنان‌که در جمله‌ی «کتاب را روی میز گذاشتم» ملاحظه می‌شود، کلمه‌ی «گذاشتن» مجازاً به‌معنی «قرارداد کردن، وضع کردن، تأسیس کردن» نیز هست مثل «بنیان‌گذار» اما «گزاردن» به‌معنای «به‌جا آوردن، ادا کردن، برپا کردن، اجرا کردن» است؛ بنابراین نمازگزار به‌معنی اداکننده‌ی نماز و خدمت‌گزار به‌معنی انجام‌دهنده‌ی خدمت است.

۱۳۹- یادداشت‌برداری ساده‌ترین راه ثبت یافته‌ها و نکته‌های مهم است. در یادداشت‌برداری با توجه به ارزش منابع فراهم آمده، ابتدا به سراغ منابع دست اوّل می‌رویم و درباره‌ی موضوع موردنظر یادداشت‌هایی تهیه می‌کنیم. استفاده از منابع معتبر و دست اوّل به ارزش تحقیق می‌افزاید.

۱۴۰- برای نوشتن یادداشت‌ها از برگه (فیش) که در ابعاد مختلف هستند، استفاده می‌کنیم. هر برگه سه قسمت دارد: عنوان، متن، مأخذ. هم می‌توانیم نوع چاپی آن‌ها را به‌کار ببریم و هم می‌توانیم خود تهیه کنیم. برگه‌ها را نیز می‌توان به شکل‌های مختلف تنظیم کرد.

۱۴۱- یادداشت‌برداری به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد: یا عین متن را در نوشته‌ی خود نقل می‌کنیم که به آن «نقل مستقیم» می‌گویند یا خلاصه‌ای از متن را می‌نویسیم که نقل به تلخیص می‌شود یا برداشتی از آن را می‌نویسیم که نقل به مضمون می‌گویند و به صورت ترجمه می‌توان استفاده کرد.

۱۴۲- باید توجه داشت که یادداشت‌ها با دقت فراهم آمده باشند؛ دارای مشخصات دقیق باشند و به درستی رده‌بندی شده باشند تا هنگام نیاز بتوان به راحتی به آن‌ها دست یافت و در ضمن، هنگام مراجعه به منابع، همواره باید منابعی را انتخاب کرد که از نظر علمی تازه، دقیق، روش‌مند و دستاورده نویسنده‌گانی معتبر و مشهور باشند.

۱۴۳- تحقیق و پژوهش حاصل به هم پیوستن چند یادداشت نیست. مقاله‌ی تحقیقی که این‌گونه تهیه شود، ارزشی ندارد. تحقیق و پژوهش زمانی ارزشمند است که حاصل تأمل، مطالعه و بررسی و تحلیل باشد و نکته یا نکاتی تازه را بنمایاند یا گرهی را بگشاید. یادداشت‌های فراهم شده تنها می‌تواند ما را در مستند ساختن نوشه یاری دهد.

۱۴۴- برخی از کلمات عربی که در زبان فارسی رایج شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند در طول تاریخ زبان فارسی به دو شکل و با دو معنی مستقل به کار می‌روند؛ بنابراین باید این‌گونه کلمات را به درستی بشناسیم و آن‌ها را در گفتار و نوشتار خود درست به کار ببریم. مانند: اقامت: سکونت کردن / اقامه: برپایاداشتن

۱۴۵- نویسنده برای نوشتمن، مطالب خود را از منابع و مأخذ پژوهشی چون کتاب، مقاله، مجله استفاده می‌کند؛ یعنی، نویسنده هم از معلومات خود استفاده می‌کند و هم از نوشهای گفته‌های دیگران بهره می‌برد، بنابراین قدم اول در تحقیق و پژوهش بهره‌گیری از منابع است و آن دو شرط دارد: ۱- شناختن منابع ۲- آشنایی با طرز استفاده از آن‌ها

۱۴۶- یکی از انواع کتاب‌های مرجع، «واژهنامه‌ها» هستند؛ مثل لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین. نویسنده در نوشهای خود نیازمند مراجعه به این مراجع است به فرض مثال ما در لغت‌نامه می‌توانیم، معنی یا معانی گوناگون، املای درست، تلفظ، ریشه، ارزش دستوری، تعریف یا توصیف، شکل، نام‌های دیگر، گونه‌ها و اطلاعات دیگری به دست بیاوریم، آن هم به صورت فشرده و در یک جا.

۱۴۷- ترتیب قرار گرفتن کلمات در واژهنامه براساس حروف الفباءست. برخی واژهنامه‌ها عمومی‌اند؛ مثل «فرهنگ معین». برخی نیز تخصصی هستند؛ مانند «فرهنگ اصطلاحات علمی» زیر نظر پرویز شهریاری. در کنار این واژهنامه‌ها، فرهنگ‌های دو یا چند زبانه نیز داریم؛ مثل فرهنگ انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی «حیم».

۱۴۸- در میان منابع پژوهشی، کتاب‌های مرجع جایگاه ویژه‌ای دارند؛ زیرا در کوتاه‌ترین زمان اطلاعات دقیق، جامع و اساسی را درباره‌ی یک واژه، مفهوم، موضوع، شخص، مکان و... در اختیار مراجعه‌کننده قرار می‌دهند. از انواع کتاب‌های مرجع، می‌توان به واژهنامه‌ها، فرهنگ‌ها، دانشنامه‌ها، زندگی‌نامه‌ها، تواریخ و... اشاره کرد.

۱۴۹- باید توجه داشت که کلمه‌ی «برخوردار» به معنی «بهره‌مند» است و در جایی به کار می‌رود که مفهوم مثبت و مفید داشته باشد و استفاده از آن در جایی که مفهوم آن منفی است، نادرست است. مثال: این بیمار از ضعف و کم‌خونی برخوردار است. (نادرست) ضعف و کم‌خونی مفهوم منفی است. این کودک از سلامت کامل برخوردار است. (درست) سلامت کامل مفهوم مثبت و مفید است.

۱۵۰- قبلًا خواندیم که برای نمایش برخی از واچ‌های زبان به صورت نوشتار، از چند شکل نوشتاری و حرف استفاده می‌کنیم. مثلاً حرف «ء» و «ع» نماینده‌ی واچ یا صدای /ء/ هستند و باید موارد استفاده از هریک را بیاموزیم. برای نگارش همزه‌ی آغازی از حرف «الف» استفاده می‌کنند؛ مانند: ابر

۱۵۱- حرف‌های «ت» و «ط» نماینده‌ی واچ یا صدای /ت/ هستند. در گذشته برای نگارش کلماتی مثل «اتاق» و «توس» از شکل نوشتاری «ط» استفاده می‌کردند. ولی امروز گرایش به نوشتمن با حرف «ت» رایج‌تر است؛ مگر در مورد اسم‌های خاص که باید با شناسنامه‌ی افراد باشد.

- ۱۵۲- ما از چند راه می‌توانیم املای صحیح واژه‌ها را انتخاب کنیم؛ به عبارت دیگر ملاک ما در «انتخاب» و «گزینش» صحیح می‌تواند این چند مورد باشد که ذکر می‌شود:
- از راه دیدن شکل صحیح کلمات
 - از راه شناخت اشتقاق و هم‌خانواده بودن کلمه‌ها
 - از راه پی بردن به معنی کلمه‌ها

۱۵۳- کلماتی اهمیت املایی دارند که دارای یک یا چند حرف از گروه‌های شش‌گانه باشند. حرف‌های همزه «ء» و عین «ع» و حرف‌های «ت» و «ط» دو گروه از همان گروه‌های شش‌گانه‌اند. همچنین است گروه سه حرفی «ث»، «س» و «ص» که نماینده‌ی واژ / س / است.

۱۵۴- مقاله یکی از قالب‌های نگارشی است و هر مقاله دارای ویژگی‌هایی است که باید رعایت شود از جمله: ۱- داشتن هدف و مقصود خاص ۲- حجم و اندازه‌ی آن‌ها بین ۵۰۰۰ تا ۵۰۰ کلمه است. ۳- پیروی کردن از نظر خاص و طرحی مشخص و سیری منطقی ۴- داشتن هماهنگی و ارتباط میان بخش‌های متفاوت آن‌ها ۵- استفاده کردن از منابع و مأخذ معتبر

۱۵۵- برای نگارش مقاله باید نخست درباره‌ی ابعاد مختلف موضوع بررسی کنیم. یکی از بهترین راه‌ها برای این کار، طرح سؤال است. می‌توان برای یافتن سؤال‌ها به سراغ منابع و مأخذ رفت و سپس با توجه به پرسش‌های طرح شده یک جنبه یا جوانب موضوع را مورد تحقیق قرار داد.

۱۵۶- کار یادداشت‌برداری را تا جایی انجام می‌دهیم که مطمئن شویم می‌توانیم براساس یادداشت‌ها مقاله‌ای بنویسیم. آن‌گاه یادداشت‌ها را براساس عنوان‌های اصلی و فرعی تنظیم می‌کنیم؛ مثلاً درباره‌ی سابقه‌ی «سرکشی» در ادبیات ایران ده یادداشت تهیه کردایم. پس از مطالعه‌ی دقیق یادداشت‌ها، حاصل و چکیده‌ی مطالب را می‌نویسیم.

۱۵۷- برای تهیه‌ی یک مقاله باید مراحلی را پشت سر بگذاریم؛ از جمله: انتخاب موضوع مقاله، مطالعه‌ی دقیق و تفکر درباره‌ی موضوع، تهیه طرح و چهارچوب کلی، جمع‌آوری اطلاعات و یادداشت‌برداری، تنظیم یادداشت‌ها و نگارش بخش‌های گوناگون مقاله، بازخوانی و اصلاح پاک‌نویس و سرانجام ذکر کردن منابع و مأخذی که در مقاله از آن‌ها استفاده کردیم.

۱۵۸- قبل آموختیم که زبان‌شناسان، زبان را در سه سطح بررسی می‌کنند: واژ‌شناسی، دستور زبان و روابط معنایی. در ضمن خواندیم که سطح دستور زبان را نیز به دو بخش صرف و نحو تقسیم و هر یک از آن دو را جداگانه بررسی می‌کنند؛ که در این بخش به قسمت صرف می‌پردازیم. در بخش صرف به مطالعه‌ی ساخت درونی واژه می‌پردازند؛ به همین دلیل بخش صرف را ساخت واژه نیز می‌گویند.

۱۵۹- ضمیرهای «این» و «آن» جانشین اسم انسان نمی‌شوند اما به عنوان صفت پیشین به همراه اسم می‌آیند؛ بنابراین، جمله‌ی «معلم را دیدم و به آن سلام کردم». نادرست است و به جای «آن» باید از ضمیر «او» استفاده کنیم.

۱۶۰- مقاله‌ی خوب ویژگی‌هایی دارد که می‌توان به چند مورد آن اشاره کرد:

مقالاتی خوب، جامع و خالی از تکرار است. - بین بخش‌های گوناگون مقاله پیوستگی کامل وجود دارد. - آغاز و پایان مناسبی دارد. - زبان و بیان آن گویا، ساده، بی‌ابهام و بی‌پیرایه است. - نویسنده در کلام خود از منابع معتبر بهره می‌جويد.

۱۶۱- نویسنده‌ی یک مقاله‌ی خوب می‌کوشد متناسب با درک و نیاز خوانندگانش بنویسد. حجم مقاله نیز به موضوع و سطح مخاطبان آن بستگی تام دارد اما به هر حال، پرهیز از درازگویی پسندیده‌تر است. نویسنده باید با ارائه‌ی دلایل کافی و مثال‌ها و آمار و ارقام یا به هر وسیله‌ی دیگر، موضوع موردنظر خود را به‌طور عینی، ملموس، علمی و مستدل مطرح کند.

۱۶۲- شرط اساسی برای نوشتمن مقاله احاطه‌ی کامل بر موضوع مقاله است؛ این امر به‌ویژه در نگارش مقاله‌های فنی و تخصصی اهمیتی خاص می‌یابد. در مقالات اجتماعی، انتقادی، اخلاقی، خانوادگی، دینی و... رعایت جانب انصاف لازم است. نویسنده‌ی این‌گونه مقالات باید در کمال صداقت و ایمان و به نیت خدمت به جامعه و مردم قلم به دست گیرد.

۱۶۳- گام اوّل در نگارش مقاله انتخاب موضوع است. موضوع مقاله باید جذّاب، مفید، شوق‌انگیز، آگاهی‌دهنده و متناسب با نیازهای جامعه باشد. همه‌چیز به شرط اندکی دقت در دیده‌ها، شنیده‌ها، خوانده‌ها، تجربه‌ها و... می‌تواند موضوع مقاله باشد. همچنین مقاله می‌تواند در موضوعات گوناگون علمی، فنی، هنری، ادبی، فرهنگی، کشاورزی، اقتصادی و... نوشته شود.

۱۶۴- گزینش املای صحیح کلمات زمانی دشوارتر می‌شود که هر دو یا چند شکل یک کلمه استقلال معنایی داشته باشند. برای مثال، تلفّظ دو کلمه‌ی «قدر» و «غدر» یکسان است اما ما به‌دلیل آشنایی با این دو کلمه و معنی هر یک و نیز قرینه‌ها و شم زبانی، هر یک از این دو را در جمله‌های «قدر جوانی را بدان» و «از غدر به دوست پرهیز کن» به درستی می‌نویسیم.

۱۶۵- علاوه‌بر گروه‌های شش گانه (مثل «ز- ذ- ض- ظ» یا «س، ص، ث») که در مورد آنها به «انتخاب» و «گزینش» صحیح نیازمندیم، چند گروه فرعی نیز وجود دارند که به دو شکل نوشته می‌شوند و باید شکل درست آنها را گزینش کنیم. مثال: کلمات تنوین‌دار: رسمًا - کلاً / کلمات شمارشی: هفت به‌جای ٧ / استفاده‌ی درست از کلمات اختصاری.

۱۶۶- باید به این نکته توجه کنیم که به‌کار بردن شکل اختصاری یک کلمه برای بار دوم به بعد در املاء صحیح است. به عنوان مثال برای بار اوّل می‌نویسیم: علی - علیه‌السلام - فرمود... و در صورت تکرار این کلمه در همان املاء می‌نویسیم: علی(ع) فرمود...

۱۶۷- بعضی از کلمات هستند که دو شکل نوشتاری دارند و هر دو کلمه می‌توانند جانشین یک‌دیگر شود؛ یعنی این‌که در جمله ارزش یکسان دارند. تفاوت موجود میان این جفت واژه‌ها غالباً تفاوت سبکی است و بر ساخت و بافت جمله تأثیر نمی‌گذارد اما بدان شکل قدیمی‌تر یا ادبی‌تر می‌دهد. مثلاً صورت‌های «میهمان، جاروب و آسیاب» قدیمی‌تر هستند و صورت‌های «مهمان، جارو و آسیا» ادبی‌تر هستند.

۱۶۸- گزارش یکی از قالب‌های نگارشی است که از نظر اندازه، موضوع، چگونگی تهیه و... انواعی دارند: برخی از گزارش‌ها رسمی و اداری هستند و برخی جنبه‌ی رسمی ندارند. بعضی از آنها از نظر حجم کوتاه و اجمالی هستند، برخی دیگر مفصل و بلند هستند که ممکن است برای تهیه‌ی این‌گونه گزارش‌ها ماهها و سال‌ها وقت صرف شود و شرح آنها نیز از ده‌ها صفحه بگذرد.

۱۶۹- پس از آن که موضوع، مخاطب و هدف گزارش مشخص شد، دربارهٔ مسئلهٔ مورد نظر خوب می‌اندیشیم و با دقت راههای پژوهش آن را بررسی می‌کنیم؛ زیرا تهیهٔ هر نوع گزارشی روش خاصی دارد. نخست باید به گردآوری اطلاعات بپردازیم. اطلاعات مربوط به هر گزارشی بنابر نوع آن، به شیوه‌های مختلفی گردآوری می‌شود. روش گردآوری یا به صورت مشاهده یا پرس‌وجو و مصاحبه و یا مطالعه و مراجعه به مأخذ و منابع است.

۱۷۰- در یک تحقیق ممکن است به تناسب نوع گزارش از دو یا سه روش گردآوری اطلاعات استفاده کنیم. پس از آن که اطلاعات لازم را به دست آورده‌یم، طرح کلی گزارش را تهیه می‌کنیم؛ زیرا طرح در حکم استخوان‌بندی گزارش است. باید توجه داشته باشیم که طرح گزارش زمانی تهیه می‌شود که مطالعات اوّلیه دربارهٔ موضوع موردنظر صورت گرفته و اطلاعات لازم گردآوری شده باشد.

درس سوم

-۱۷۱

ویرایش

ویرایش واژه‌ای فارسی است که در برابر کلمهٔ «Editing» انگلیسی نهاده شده است.

ویرایش در کار نشر به معنای افزودن یا کاهش مطالب یا تصحیح متن‌هایی است که برای چاپ و نشر آماده می‌شوند. واژهٔ ویرایش به معنای Edition یک کتاب نیز به کار می‌رود.

۱۷۲- اگر کتابی بار دیگر بدون تغییر، چاپ شود، برای مشخص کردن آن چاپ، برحسب شمارش دفعات چاپ، عبارت‌های چاپ دوم، چاپ سوم و ... به کار می‌رود. اگر در متن کتاب تغییرهایی رخ دهد و مطالب جدیدی بر آن افزوده و یا از آن کاسته شود برای مشخص کردن آن چاپ عبارت‌های ویرایش دوم، ویرایش سوم و ... به کار می‌رود. برای عمل ویرایش کردن، مصدر ویراستن به کار رفته است و عامل آن ویراستار یا ویرایش‌گر نام گرفته است.

۱۷۳- ویرایش را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم.

هر نوشه‌ای باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی، رعایت عالائم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی بازیینی شود. بازیینی نوشته ویرایش نام دارد. ویرایش باید پس از نگارش صورت بگیرد؛ زیرا به هنگام نگارش نویسنده از حالت طبیعی و عادی خود جدا شده و بیشتر به تفکر، خلاقیت و آفرینش توجه می‌کند. پس از این مرحله باید نوشه از جهات گوناگون اصلاح و ویرایش شود. بسیاری از ما از ترس این که مطلبمان نادرست باشد یا مورد پسند دیگران قرار نگیرد، نمی‌نویسیم. ترس از نوشتمن مانع تفکر و بروز خلاقیت می‌شود اما پس از نگارش می‌توان خطاهای نگارشی و دستوری را اصلاح کرد.

۱۷۴- انواع ویرایش:

- ۱- ویرایش فنی
- ۲- ویرایش زبانی و ساختاری
- ۳- ویرایش تخصصی

۱۷۵- ۱- ویرایش فنی

این مرحله از کار شامل تمام یا قسمتی از مسائل زیر است:
به کارگیری قواعد رسم الخط، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک‌دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عنوانین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات ...

۱۷۶- ... به دست دادن ضبط لاتینی نام‌ها یا معادل فرنگی اصطلاحات فنی، تعیین محل تصاویر و اشکال و جداول‌ها، مراعات شیوه‌های مناسب برای معرفی مشخصات کتاب‌شناسی، تهیهٔ فهرست مندرجات، فهرست تفصیلی، واژه‌نامه و

۱۷۷- ۲- ویرایش زبانی و ساختاری

شامل اصلاح خطاهای دستوری، رفع حشو و زواید، اصلاح واژگان و تعبیرات و ساختار جملات، تصحیح خطاهای منطقی.

۱۷۸- ۳- ویرایش تخصصی

شامل اصلاح معایب و مسامحات و بی‌دقّتی‌های علمی و فنی که معمولاً به کمک متخصصان انجام می‌گیرد.

۱۷۹- ۱- ویرایش فنی

نشانه‌گذاری: از مهم‌ترین موارد توجه در ویرایش فنی، رعایت متناسب و درست نشانه‌گذاری است. هر نوشته‌ای که قادر نشانه‌های سجاوندی باشد، به دشواری خوانده می‌شود و قدرت ایجاد ارتباط با خواننده را از دست می‌دهد. نوشته‌ی بدون ویرایش ممکن است به چند شکل متفاوت خوانده شود.

۱۸۰- در نوشتار به دلیل آن‌که آهنگ و تکیه و مکث را نمی‌توان با حروف الفبا منعکس کرد، از نشانه‌های سجاوندی استفاده می‌کنیم. این نشانه‌ها بخش‌های مختلف کلام را به جمله و گروه تقسیم می‌کنند و روابط اجزای جمله را برای خواننده روشن می‌سازند.

۱۸۱- با کمک عالیم نگارشی می‌توانیم:

- تکیه‌ها و آهنگ کلام نوشته را رعایت کنیم.
- نوشته‌ها را با سرعت و دقت و به راحتی بخوانیم.
- مفهوم نوشته‌ها را به خوبی دریابیم.

۱۸۲- عالیم نگارشی از قرار زیر هستند:

۱- نقطه .	۲- ویرگول ،	۳- دو نقطه :	۴- علامت سوال ؟
۵- علامت تعجب !	۶- گیوه « »	۷- نقطه ویرگول :	۸- خط فاصله -
۹- سه نقطه ...	۱۰- قلاب []	۱۱- کمانک (پرانتر) ()	۱۲- ممیز (خط مورب) /
۱۳- ستاره *	۱۴- پیکان ←	۱۵- ایضاً //	۱۶- آکلاڈ { }
۱۷- تساوی =			

۱۸۳- ۱- نقطه (.)

- ۱- در آخر همهی جمله‌ها به جز جمله‌های پرسشی و تعجبی: مدرسه تعطیل شد. شاید همه این موضوع را بدانند.
- ۲- پس از حرفی که به صورت نشانه اختصار به کار رفته شد: دکتر م.ع. اسلامی ندوشن کتاب «روزها» را نوشته‌اند.

۱۸۴- ۲- ویرگول ()

- ۱- میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع جمله‌ای کامل می‌سازند: ایرانیان با کوشش هنری خود، آثار معروفی آفریده‌اند.
- ۲- پس از منادا: پروردگار، ما را هدایت کن.

۱۸۵- ۳- بین واژه‌های هم‌پایه:

- ایران، عراق، پاکستان، افغانستان و ترکیه از کشورهای تمدن‌ساز هستند.
- ۴- بین دو کلمه که ممکن است خواننده آنها را با کسره‌ی اضافه بخواند:
معلّم، علی را به پای تخته فراخواند.
- ۵- به جای مکث کوتاه در جمله:
اگر یار اهل است، کار سهل است.

۱۸۶- ۳- دو نقطه (:)

- ۱- قبل از نقل قول: دانش‌آموزان می‌گویند: از برنامه راضی نیستیم.
- ۲- هنگام برشمردن اجزای یک چیز:
پایه‌های موقّتیت عبارت است از: سخت‌کوشی، برنامه داشتن، اعتماد به نفس و
- ۳- مقابله کلماتی که می‌خواهیم آنها را معنی کنیم:
مینا: آبگینه، شیشه.

۱۸۷- ۴- علامت سؤال (?)

- ۱- در پایان جمله‌های پرسشی: آیا از جوانی لذت می‌برید؟
- ۲- برای نشان دادن مفهوم تردید یا استهزاء: سال تأسیس این شرکت ۱۳۵۲ (?) است.
تمام هم‌کلاسی‌های من نابغه (?) هستند.

۱۸۸- ۵- علامت تعجب (!)

- ۱- در پایان جمله‌ی تعجبی، تأکیدی و عاطفی: عجب شعری است!
- ۲- پس از اصوات: هان! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!

۱۸۹- ۶- گیوه «»

- ۱- سخنی که به‌طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود:
به قول سعدی: «هر که دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.»
- ۲- اسمی و عنایی و اصطلاحات علمی و فنی (فقط بار اول):
«زاویه‌ی دید» در ساختار آن داستان، ایرادهایی داشت.

۱۹۰- نقطه ویرگول (؛)

- ۱- برای جدا کردن جمله‌هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند اما در یک عبارت طولانی، با یک دیگر بستگی معنایی دارند:
برای اجرای این طرح باید برنامه داشت؛ سرمایه‌گذاری کرد؛ مشاور متخصصی داشت و ...
- ۲- در پایان توضیح و مثال پیش از کلمه‌های «مثلًا»، «فرضًا»، «یعنی» و ...

۱۹۱- خط فاصله (-)

- ۱- برای جدا کردن جمله‌های معتبرده: حافظ شیرازی - لسان‌الغیب - قرآن را از حفظ داشت.
- ۲- هنگامی که دو کلمه بر روی هم دو جنبه‌ی مختلف از یک منظور را نشان دهند: مباحث هنری - ادبی نزدیکی و قربات خاصی با هم دارند.
- ۳- به معنی «تا» و «به» برای بیان فواصل مکانی و زمانی: قطار تهران - مشهد وارد ایستگاه شد.
- ۴- حتی گروههای سنی ۷-۱۳ سال هم می‌توانند از گلستان سعدی به خوبی استفاده کنند.
- ۵- در مکالمه بین اشخاص داستان‌ها یا نمایشنامه‌ها یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای خط و از سر سطر به جای نام گوینده:

 - در مقابل فرمانروا تعظیم کن!
 - ساكت شو!
 -

۱۹۲- هرگاه کلمه‌ای در آخر سطر نگنجد، با قرار دادن یک خط فاصله، بقیه‌ی آن را در سطر بعدی می‌نویسیم:

- به خاطر داشته باشیم که نوشتن در صورت خواندن کتاب تحقیق پیدا - می‌کند.

۱۹۳- ۹- سه نقطه (...)

- ۱- برای نشان دادن جملات و کلمات محذوف یا ادامه‌دار: ویرایش انواعی دارد: زبانی، فنی و ...
- ۲- سخن ناتمام: می‌خواست بگوید که ...
- ۳- برای نشان دادن کشش هجا در گفتار: با صدای بلند گفتم ماد...ر کجایی؟
- ۴- برای نشان دادن افتادگی کلمه یا کلمات از یک نسخه‌ی خطی

۱۹۴- ۱۰- قلّاب []

- ۱- مطلبی که جزء اصل کلام نباشد: کمال‌الملک وارد تلاار شد [آدای احترام تدیّن] و در گوشه‌ای ایستاد.
- ۲- در تصحیح متون قدیم، کلمات الحاقی یا توضیحات احتمالی در قلّاب گذاشته می‌شود: گفت: او را دست، افگار [زخمی] شد.
- ۳- دستورهای اجرایی در نمایشنامه و فیلم‌نامه‌ها:
- ۴- کمال‌الملک [با لحن قاطع]: به مولا دستم را قطع می‌کنم.

۱۹۵- ۱۱- کمانک یا پرانتر ()

- ۱- معنی و معادل یک کلمه: وند «لاخ» جزو وندهای نوتر (خشی) است.
- ۲- توضیح بیشتر: فرخی سیستانی (بیشی در شعر و احوال و روزگار شاعر) از آثار شادروان دکتر یوسفی است.
- ۳- ذکر تاریخ، شهرت، تخلص، نام سابق و ... اردبیل (آرتاویل) از شهرهای باستانی ایران است.

(۱۹۷-۱۲- ممیز یا خط مورب (/)

۱- برای جدا کردن روز، ماه، سال: ۲۷ / ۵ / ۱۳۸۵

۲- برای جدا کردن مصروعهای یک بیت (وقتی قرار است پشت سر هم نوشته شود):
برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را / تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

(۱۹۸-۱۳- ستاره (*)

۱- برای توضیح یک کلمه در پاورقی

۲- در آغاز یک سطر به نشانه‌ی شروع مطلب جدید

(۱۹۹-۱۴- پیکان (←))

۱- برای نشان دادن نتیجه:

از سر وا کردن چند جزء را دارا است. ← از (حرف اضافه) + سر (اسم) + وا (وند) + کردن (مصدر).

۲- در معنی «رجوع کنید»: ابن سینا ← حجّة الحق

(۲۰۰-۱۵- ایضاً (//))

علامت و جملات و کلمات مشابه:

садه‌نویسی یعنی خودداری از کاربرد کلمات پیچیده.

// // // // مفاهیم بیگانه.

// // بیان ساده و صمیمی.

(۲۰۱-۱۶- آکلاد { })

برای نشان دادن انشعاب:

{ ۱- حماسه‌ی طبیعی و ملّی
۲- حماسه‌ی مصنوع } حماسه‌ها بر دو نوع‌اند:

(۲۰۲-۱۷- تساوی (=))

برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:

هر که فهمید مرد، هر که نفهمید بُرد = خوش به حال کسی که نمی‌فهمد.

(۲۰۳-۱۸- شیوه‌ی خط فارسی):

یک‌دست کردن شیوه‌ی خط فارسی ضرورتی است که مدت‌ها است به عنوان اصلی‌ترین موضوع فرهنگستان زبان فارسی مورد توجه است. رعایت این یک‌دستی، در سهولت خواندن متن‌ها کمک شایانی به خواننده خواهد نمود.

(۲۰۴- یکی از این موارد جدانویسی است. با جدانویسی کلمات و رعایت قواعد شیوه‌ی املا از چندگانگی پرهیز می‌شود و در نتیجه کار انتقال پیام آسان‌تر می‌گردد. در این قسمت برخی از نکات مهم برای یک‌دست کردن شیوه‌ی خط فارسی ذکر می‌شود.

این شیوه بنابر چند اصل بنیان نهاده شده است:

- ۲۰۵- رعایت موازین دستور فارسی
 -۲- استقلال کلمات
 -۳- مطابقت نوشتار و گفتار
 -۴- تبعیت واژگان بیگانه از شیوه‌ی املای فارسی
 -۵- سهوالت در خواندن

□ رعایت استقلال کلمات:

هر کلمه دارای معنی مستقلی است و در جمله نقش دستوری خاصی دارد؛ پس استقلال آن، هنگام نوشتن باید حفظ شود. در موارد زیر بهتر است دو بخش ترکیبی، جدا نوشته شوند:

□ کلمات مرگب

نگاهداشت ← نگاهداشت	شورایعالی ← شورایعالی
خرمنکوب ← خرمنکوب	چشمپوشی ← چشمپوشی
رواننویس ← رواننویس	برونگرا ← برونگرا
تکمحصولی ← تکمحصولی	تصنیفخوان ← تصنیفخوان
پنجچایه ← پنج پایه	دلداده ← دلداده
زبانشناسی ← زبانشناسی	سخندان ← سخندان

-۲۰۸- **تبصره‌ی ۱:** کلماتی که شکل ترکیبی آنها کاملاً پذیرفته شده است، به همان شکل پیوسته نوشته می‌شوند؛ مثل:
 کتابخانه، آبجوش، آبرو.

تبصره‌ی ۲: هرگاه جزء دوم کلمه‌ی مرگب با «آ» آغاز شود کلمه، پیوسته نوشته می‌شود و مد (ـ) از الف حذف می‌گردد.

پیش‌آهنگ ← پیش‌آهنگ / هم‌آیش ← همایش / شب‌آهنگ ← شب‌آهنگ

□ ترکیب‌های عربی پرکاربرد در فارسی:

معهذا ← مع هذا	عنقریب ← عن قریب
منجمله ← من جمله	انشاء الله ← ان شاء الله
معدلك ← مع ذلك	علیحده ← على حده

□ «را» نشانه‌ی مفعول:

آنرا ← آن را	کرا ← که را	کتابرا ← کتاب را	ترا ← تو را
توجه: «چرا» و «زیرا» به صورت پیوسته نوشته می‌شوند.			
آنها ← آنها		کتابها ← کتابها	
ایرانیها ← ایرانیها		قلمها ← قلمها	

□ ۲۱۱ که

چنانکه ← چنان که
 اینستکه ← اینست که
 همینکه ← همین که
 توجه: «بلکه» پیوسته نوشته می شود.

□ «می» نشانه‌ی استمرار

میروم ← می روم
 میگذرد ← می گذرد
 میبرد ← می برد
 میشود ← می شود

□ ۲۱۲ تر و ترین

مهربانتر ← مهربان تر
 خوبتر ← خوب تر
 استشنا: بهتر، بیشتر، مهتر، کهتر، کمتر
 □ این و آن
 آنگاه ← آن گاه
 اینگونه ← این گونه

□ ۲۱۳ هم

همسال ← همسال
 همبازی ← هم بازی
 همکلاس ← هم کلاس
 همشاگردی ← هم شاگردی

توجه: چون «هم» در کلمات همسر، همسایه، همشیره و ... با جزء دوم خود آمیختگی معنایی پیدا کرده است، پیوسته نوشته می شود.

□ چه ۲۱۴

چقدر ← چه قدر
 چکاره ← چه کاره
 □ بی
 بیکس ← بی کس
 بیازار ← بی آزار
 بیچون و چرا ← بی چون و چرا

توجه: «بی» در کلماتی که جزء دوم آنها معنی مستقل ندارد، پیوسته نوشته می شود: بیمار، بیدار، بیهوود

□ «ای» نشانه‌ی ندا

ایکاش ← ای کاش
 □ یک
 یکجا ← یک جا
 یکطرفه ← یک طرفه
 □ (ب) صفت‌ساز و قید‌ساز
 براحتی ← به راحتی
 بویژه ← به ویژه
 بسزا ← به سزا

۲۱۶ - □ (ب) حرف اضافه

باو ← به او	بعکس ← به عکس
دربدر ← در به در	لابلا ← لابلا

توجه ۱: (ب) در آغاز بعضی ترکیب‌های عربی، جزء کلمه‌ی عربی است و پیوسته نوشته می‌شود:
بغیر، بلا تکلیف، بلا فصل

۲۱۷ - توجه ۲: (ب) جزء پیشین فعل و مشتقات آن همواره به فعل می‌پیوندد:

به بینم ← بینم	به ساز و به فروش ← بساز و بفروش
به رفت ← بر فت	
* آید ← باید ← بیايد	
آمد ← نامد ← نیامد	
	* «ه / ه»ی بیان حرکت

۲۱۸ - □ «ه» بیان حرکت (های غیر ملفوظ) به جزء بعد نمی‌پیوندد:

علا قمند ← علاقه مند	گلمند ← گله مند
جامها ← جامه ها	
و: بهره مند، لاله گون، سایه دار، یونجه زار، گله دار ...	

۲۱۹ - □ کلماتی که به «ه / ه» بیان حرکت ختم می‌شوند، در صورتی که با «ان» جمع بسته شوند یا «ی» حاصل مصدری بگیرند، به جای «ه»، «گ» می‌گیرند و پیوسته نوشته می‌شوند:

شرکت کننده + ان ← شرکت کنندگان	طلبه + ی ← طلبگی
و: طلا یگان، نخبگان، شنوندگان ...	

۲۲۰ - توجه: این قاعده شامل «ه ملفوظ» نمی‌شود:

مهوش، دهگان، بهداشت	
و: مهتر، شهرپر، مهشید، مهتاب، کهربا، بهیار، رهبر، زهتاب، مهسا ...	

۲۲۱ - □ «ی» نکره یا وحدت پس از «ه»ی بیان حرکت به «ای» تبدیل می‌شود:

دسته + ی ← دسته ای	خانه + ی ← خانه ای
روزنامه + ی ← روزنامه ای	آزاده + ی ← آزاده ای

۲۲۲ - «ة منقوط» (نقطه دار) که در پایان برخی کلمات عربی وجود دارد، در فارسی به «ت» بدل می‌شود: رحمة ← رحمت
مساعدت، صلات، نعمت، نصرت، دعات، زکات و ...

توجه: «ة» در آخر برخی کلمات به همان شکل باقی می‌ماند:
دایرة المعارف و عاقبة الامر

و گاه به صورت (ه / ه) نوشته می‌شود: علاقه، معاوضه، خیمه، معاینه.

۲۲۳- * پسوندها

پسوندها پیوسته نوشته می‌شوند:

گرم‌سیر ← گرم‌سیر	گلزار ← گلزار
تنگنا ← تنگنا	نمکدان ← نمکدان
سوگوار ← سوگوار	ستم‌کار ← ستمنکار

۲۲۴- ضمایر ملکی (ـم، ـت، ـش، مان، تان، شان): این ضمایر پیوسته نوشته می‌شوند:

دست‌تان ← دستستان صدای‌مان ← صدای‌امان

□ این ضمایر اگر پس از کلماتی بیایند که به «ه» بیان حرکت (مثل جامه) مصوّت «ُ» (مثل تابلو) یا مصوّت «ی» (مثل آسمانی) ختم می‌شوند، به صورت (ام، ات، اش، مان، تان، شان) به کار می‌روند:

جامه ← جامه‌ام	آسمانی ← آسمانی‌اش
تابلو ← تابلوات	

۲۲۵- □ فعل‌های (ام - ای - است - ایم - اید - اند):

این افعال در صورتی به کلمه‌های قبل از خود می‌چسبند که این کلمه‌ها به صامت ختم شده باشند:

خوشحال‌ام ← خوشحال پاک‌اید ← پاکید خوشنویدیم ← خوشنویدیم

۲۲۶- □ همزه

هرگاه «ب، ن، م» بر سر افعال همزه‌دار درآید، همزه در کتابت به «ی» تبدیل می‌شود:

ب + انداخت ← بانداخت ← بینداخت

ن + اندوز ← ناندوز ← نیندوز

م + انداز ← مانداز ← مینداز

و: بیفکن، نیفتاد، بیفرشت، نیفکن، نینداخت ...

۲۲۷- توجه: هرگاه فعل با «ا» یا «ای» آغاز گردد، این حروف پیوسته نوشته می‌شوند:

ایستاد ← بایستاد

□ همزه‌ی پایان برخی کلمات عربی در فارسی حذف می‌شود:

ابتداء ← املا انشاء ← انشا

املا ← ابتدا

۲۲۸- تبصره‌ی ۱: این‌گونه کلمه‌ها هرگاه مضاف و موصوف واقع شوند، به جای کسره‌ی اضافه به آن‌ها «ی» اضافه می‌کنیم:

ابتداء کار ← ابتدای کار انشاء روان ← انشای روان

تبصره‌ی ۲: این‌گونه کلمه‌ها وقتی با «ی» وحدت یا نسبت به کار روند، همزه در آن‌ها به «ی» بدل می‌شود:

ابتدائی ← ابتدایی شعرایی ← شعرایی

۲۲۹- تبصره‌ی ۳: همزه‌ی پایانی برخی کلمات، اصلی است و نباید حذف یا بدل شود، جزء، سوء.

□ همزه معمولاً در زبان فارسی برای سهولت و تلفظ به «ی» تبدیل می‌شود:

شائق ← شائق زائد ← زاید دائره ← دائره

۲۳۰- تبصره: برخی از همزه‌ها با شکل اصلی خود به کار می‌روند: قرائت، قائم مقام، رئیس، جزئی، صائب و ...

□ همزه‌ی کلمات بیگانه روی کرسی «ئ» نوشته می‌شود: زئوس، بمبئی، تیروئید، رئالیست، نئاندرتال و ...

□ همزه‌ی ساکن در وسط یا پایان کلمه‌ی ماقبل مفتوح (ـ) روی کرسی «ا» نوشته می‌شود: ملجا، رأس، مأخذ، تأليف، رافت، یاس، تأثیر و ...

۲۳۱- □ همزه‌ی ماقبل مضموم (ـ) روی کرسی «و» نوشته می‌شود: مؤمن، رؤیا، مؤدب، فواد، رؤسا، مؤاخذه و ...

□ همزه‌ی ماقبل مكسور (ـ) روی کرسی «ي» نوشته می‌شود: سیئه، توطئه، بئر، لئام و ...

۲۳۲- نشانه‌ی «كسره‌ی اضافه» که به آن «ي» میانجی کوچک می‌گویند.

□ «ي» نشانه‌ی اضافه بر روی «ه» بیان حرکت معمولاً با (ء) بالای «ه» نشان داده می‌شود، مثل: خانهٔ محمد چون ممکن است این علامت با همزه اشتباه شود، می‌توان به جای آن از «ي» میانجی بزرگ استفاده کرد: خانه‌ی محمد نامهٔ دوستانه ← نامه‌ی دوستانه پارچهٔ نخی ← پارچه‌ی نخی

۲۳۳- □ نشانه‌ی اضافه (كسره) در حکم یک تکواز است و باید به دنبال موصوف و مضاف قرار گیرد. در این صورت، خواندن آسان‌تر خواهد شد:

كتابِ محمد، درسِ ادبیات، گلِ زیبا.

□ کلمات مختوم به مصوّت کوتاه «و ← ئ» مثل (رادیو، تو، دو) و مصوّت مرگِ «ـ و» مثل (جلو، رو)، وقتی مضاف واقع می‌شوند، «ي» به آن‌ها افزوده می‌گردد:

جلوِ خیابان ← جلوی خیابان دوِ ماراتن ← دوی ماراتن

۲۳۴- □ از نشانه‌های تنوین و تشديد معمولاً براساس ضرورت استفاده می‌شود: بُنَّ، نجَّار، شدَّت

توجه: تنوین مخصوص کلمات عربی است؛ بنابراین، کاربرد آن با کلمات فارسی یا دخیل غیرفارسی درست نیست: تلفنا، زباناً.

علامت تنوین نصب روی حرف الف گذاشته می‌شود: عمدًا، حقیقتاً.

۲۳۵- □ الف مقصوره

الف مقصوره در پایان کلمات به صورت «ا» درمی‌آید: اعلا، کسراء، کبرا، تقوا.

کلمات عیسی، موسی، حتی، یحیی، مرتضی و الی از این قاعده مستثنی هستند.

۲۳۶- این‌گونه کلمات نیز هنگامی که مضاف واقع می‌شوند «ي» حاصل مصدر، نکره و نسبت می‌گیرند و «ي» در آن‌ها به «ا» بدل می‌شود: موسای کلیم، عیسای مسیح

۲۳۷- عملکرد «ي» نسبت در مورد همه‌ی کلمات مختوم به الف مقصوره یکسان نیست، مثلاً:

عیسی + ي ← عیسوی موسی + ي ← موسوی ری + ي ← رازی

- ۲۳۸ □ کلمات رحمان، هارون، اسماعیل و ... به همین شکل نوشته می‌شوند.
 □ کلمه‌های داود، طاووس، سیاوش و مانند این‌ها به همین شکل - با دو واو - نوشته می‌شود.

۲۳۹- املای درست واژگان

با توجه به اهمیت درست نوشتن شکل کلمات فارسی چه در حوزه‌های آموزشی ارزشیابی رسمی، کنکور و ... و چه در بخش‌های عمومی جامعه، هر انسانی ناگزیر است که کوشش‌های خود را در این زمینه بیشتر نماید. بودن غلطهای املایی در نامه‌های یک مسئول اداری یا یک قاضی دادگاه یا وزیر یک وزارت خانه، در میزان شان و منزلت آنان بی‌شك تأثیر منفی ایجاد می‌نماید.

- ۲۴۰ نوشته‌ای که حتی موضوعی متین و علمی یا ادبی و تحقیقی داشته باشد با وجود غلطهای املایی، کم اعتبار خواهد بود؛ پس لازم است که نوشته‌ی خود را از این بابت نیز دائم در کنترل خویش داشته و آن را از هرگونه غلطهای املایی دور گردانیم.

بخشی از مهم‌ترین غلطهای املایی و نکات رسم الخطی در جداول زیر آورده می‌شود:

۲۴۱- کلماتی که باید آن‌ها را به جای هم به کار برد:

عاج = دندان فیل	آج = برجستگی روی سوهان، آج لاستیک
آزر = عموی ابراهیم (ع)	آذر = نام نهمین ماه سال شمسی
پیرایه = کاستن زواید برای زیبایی	آرایه = افزودن زیور برای زیبایی
اطلال = ویرانه‌ی خانه	آتلال = پشت‌های تودهای خاک (جمع تل)
اساس = پایه و بنیاد	اثاث = لوازم خانه

إثنا = (اثنا عشر = دوازده)

احسن = نیکوتر

إحياء = زنده کردن

إخبار = آگاهی دادن - خبر دادن

إخوان = برادران

آثنا = وسط میان

احسنت = آفرین

آحیا = زندگان (جمع حی)

أخبار = جمع خبر

آخوان = دو برادر

استیجار = اجره کردن

استیفا = بازپس گرفتن تمام و کمال

إشعار = اطلاع

إعلام = آگاه کردن

استجاره = پناه بردن

استیفا = درخواست کناره‌گیری از کار

أشعار = جمع شعر

اعلام = جمع عالم

اعلان = علنی کردن

تقریط = کوتاهی

افگار = زخمی، آزرده

آقدام = جمع قدم = گامها

اکثریت = وضع و کمیت بیشتر

القا = تلقین و آموزش دادن، آموختن

افراط = زیاده‌روی

افکار = جمع فکر

اقدام = قدم پیش گذاشتن

اکثر = بیشتر

الغا = لغو کردن

الله = خدا	-۲۴۵- الله = فرشته
امارت = حکومت امیر	امارات = نشانه‌ها
عِمارت = خانه، بنا	امارت = امیری
عمل = کار	أمل = آرزو
انتصاب = نصب کردن، گماشتن	انتساب = نسبت داشتن
علم = بیرق، درفش	-۲۴۶- الم = درد و رنج
انتهی = تمام شد	انتها = پایان
إنعام = بخشش	أنعام = چهارپایان
بالطبع = در نتیجه	بالطبع = از روی طبع و میل
بخشیدن = دهش، عطا	بخشودن = عفو کردن
برائت = بیزاری جستن	-۲۴۷- براءت = کمال فضل و ادب
بلوک = گروه، جبهه، بلوک شرق	بلوک = چند قریه
بیدق = پیاده	بیرق = علم
پرتغال = نام کشور	پرتقال = نام میوه
تحسّر = افسوس	تأثير = رنج بردن
تعلّم = آموختن علم	-۲۴۸- تاًلم = رنج بردن
تهليل = لا إله إلا الله گفتن	تحليل = تجزیه کردن
طراز = ردیف	تراز = از ابزار بنایی
ترکه = اموالی که از مرده باقی می‌ماند.	ترکه = شاخه‌ی باریک بریده از درخت
ازدواج = انتخاب همسر	تزوج = به همسری دادن
تسویه حساب = مساوی کردن حساب	-۲۴۹- تصفیه حساب = پاک کردن حساب
تحدید = حد و مرز را مشخص کردن	تهدید = ترساندن
سمن = نام گلی (یاسمن)	ثمن = قیمت
سمین = فربه، چاق	ثمين = گرانبها
صواب = راه درست و صحیح، مناسب	ثواب = پاداش اخروی
جزر = پسرفت آب دریا مقابل مد	-۲۵۰- جذر = ریشه گرفتن
هایل = ترسناک	حایل = آنچه میان دو چیز واقع شود.
حکم = داور / حِکم = جمع حکمت	حُكم = فرمان
حوضه = حوض	حوزه = ناحیه
حياط = محوطه‌ی جلوی خانه	حيات = زندگی
خاتِم = ختم کننده	-۲۵۱- خاتِم = انگشتی
خزینه = مخزن آب گرم	خزانه = مجموع اموال
خلط = ترشحات مجاری تنفس	خلَط = آمیختن (خلط مبحث)
دعوا = دادخواهی	دعوى = ادعا
دماغ = بینی	دماغ = معز - مُحْ

۲۵۲- دُوران = چرخش
ذقن = چانه
ذکی = تیزهوش
ذلّت = خواری
رسنن = رهایی

دوران = عصر و زمان
زغن = نوعی زاغ
زکی = پاکدامن
زلّت = لغزش، خطأ
رسنن = رویدن

۲۵۳- رُمان = انار
زرع = کاشتن، زراعت
زَوَار = بسیار زیارت‌کننده
سفیر = پیام‌آور
صلاح = اسلحه

رُمان = داستان بلند
ذرع = واحد طول
زوّار = جمع زائر
صفیر = صدای پرنده‌گان - صفیر گله
صلاح = نیکی

۲۵۴- سُموم = (جمع سم) = زهرها
سِهام = تیرها
شَبَح = سیاهی از دور
صخره = تخته سنگ
صدیق = دوست یک‌رنگ

سُموم = بادهای سوزان
سِهام = جمع سهم
شَبَه = سنگ سیاه
صخره = مسخره و ریشخند
صدیق = بسیار راست‌گفتار

توفان = توفنده و غرّان
طیّب = پاک و پاکیزه
عُدّه = ملزومات و سازوبیرگ
عصبی = ناراحتی و فشار روانی
علوی = بهترین هر چیز منسوب به (علو)

۲۵۵- طوفان = باد و باران
طیب = بوی خوش
عِدّه = شماره‌ی افراد
عصبانی = خشمگین
علوی = بلند (صفت از علو)

إِمَارت = فرمانروایی
عُمَان = نام دریای معروف
عِمَران = نام پدر موسیٰ (ع)
أَمْلَ = آرزو
غِرَّه = فریب‌خورده، مغروف

۲۵۶- عمارت = آباد کردن
عَمَان = نام پایتخت اردن
عِمَران = آباد کردن
عَمَل = کار
غُرّه = روز اول ماه قمری

غِنا = آواز خوش، آوازخوانی
فَتَرت = فاصله‌ی میان دو چیز
غدر = مکر و خدعا
غِياث = فریادرسی
كَانَدِيدا = داوطلب، نامزد

۲۵۷- غَنَا = توانگری، بی‌نیازی
فِطْرَت = سرشت
قدَر = ارزش
قياس = استدلال از کلی به جزیی، مقایسه
كانَدِيد = ساده‌دل

گریز = فرار
معمور = آبادان
متبع = مورد تبعیت
مضمضه = گرداندن آب در دهان
مزدگانی = انعامی که به آورنده‌ی خبر خوش می‌دهند.

۲۵۸- گَزِير = چاره
مأموم = کسی که انجام‌وظیفه می‌کند.
مطبوع = خوشایند طبع
مزمه = چشیدن
مزده = خبر خوش

مسطور = نوشته شده
 مسح = مالیدن دست آغشته به آب و ضو بر سر یا پا
 ماثر = کارهای نیک و بزرگ
 معظم = مورد تعظیم، بزرگداشت
 مثونت = خرجی

۲۵۹- مستور = پوشیده، پنهان
 مس = دست مالیدن
 معاصر = هم عصر
 مُعْظَم = بزرگ
 معونت = کمک، یاری

مفروز = جدا شده
 مقام = اقامت
 مُقْدِم = پیشین، جلو
 مَلِك = پادشاه
 مَلِكَة = شهبانو

۲۶۰- مفروض = فرض شده
 مقام = درجه، پایه، محل اقامت
 مقدم = از راه رسیدن
 مَلِك = فرشته
 مَلِكَة = کیفیتی نفسانی که ثابت و تغیرناپذیر باشد.

ملک = زمین زراعی
 منطفی = خاموش
 منصوب = گماشته شده
 مُنْكَر = رشت، قبیح
 موڑخ = تاریخ دار

۲۶۱- ملک = سلطنت
 متفی = نابود شده
 منسوب = نسبت داده شده
 منکر = انکار کننده
 موڙخ = تاریخ نگار

مهر = محبت، خورشید، نام یکی از ماهها
 نُبی = قرآن
 نسب = اصل، نژاد
 نفحه = نفس
 نُوَّاب = جمع نایب
 نواهی (جمع ناهیه) = نهی شده‌ها

۲۶۲- مهر = کایین
 نبی = پیامبر
 نصب = گماشتن
 نفحه = بوی خوش
 نوَّاب = عنوان شاهزادگان ایرانی
 نواحی (جمع ناحیه) = ناحیه‌ها

۲۶۳- کلماتی که در کاربرد می‌توانند جانشین همدیگر شوند (ارزش هم‌سان دارند):
 نامید ← نومید
 ثمر ← ثمره
 جانان ← جانانه
 جزو ← جزو
 خورش ← خورشت

آباد ← آبادان
 آستان ← آستانه
 اشکار ← اشکارا
 آواز ← آوازه
 چهر ← چهره

غم‌خوار ← غم‌خواره
 مهمان ← میهمان
 آزاد ← آزاده
 آسیا ← آسیاب
 آشیان ← آشیانه

۲۶۴- دکمه ← تکمه
 رخسار ← رخساره
 روزن ← روزنه
 شکوه ← شکایت
 صفحه ← صحیفه

جهیزیه ← جهاز	۲۶۵- ابزار ← افزار
خارا ← خاره	امید ← امید
درازی ← درازا	پیرامون ← پیرامون
دنبال ← دنباله	جارو ← جاروب
روشنی ← روشنایی	جاوید ← جاویدان
غربال ← غربیل	شکیب ← شکیبایی
	نصراع ← مصرع

۳- کلماتی که دو صورت املایی آنها درست است:

شالوده ← شالده	آذوقه ← آزوقة
غليان ← قليان	ارابه ← عرابه
قو ← غو	تشت ← طشت
هویج ← حويج	دکمه ← دگمه
اسطبل ← اصطبل	۲۶۷- یقه ← یخه
ارگ ← ارک	قصص ← قفس
بادمجان ← بادنجان	تشک ← دوشک - توشك
تاس ← طاس	۲۶۸- استانبول ← اسلامبول
سوک ← سوگ	خدمت کار ← خدمت گار
قورباخه ← غورباخه	شوید ← شب

۴- جدول مهم ترین غلطهای املایی

غلط ← صحیح	
بوچه ← بوجه	
توضیح ← توجیه	
راحتر ← راحت تر	
تهییه ← تهیه	
۲۷۰- دیدهگان ← دیدگان	
ظلالت ← ضلالت (گمراهی)	
نتنهایا ← نه تنها	
انضجار ← انزجار (بیزاری)	
۲۷۱- اطاق ← اتاق	
ازدهام ← ازدحام	
پزشگ ← پرشک	
خشگ ← خشک	
۲۷۲- پیشخوان ← پیشخان	
طیبدن ← تپیدن	
سفلهگان ← سفلگان	
اتراحت ← احتراز	
بررسی ← بررسی	
مننت ← منت	
اهتراز ← احتراز	
امبال ← امان	

<p>تلاطم ← تلاطم غرض کردن ← قرض کردن وستلام ← والسلام تشخیص ← تشخیص</p> <p>اطو ← اتو اسطوانه ← استوانه اشگ ← اشک مشگین ← مشکین</p> <p>طپانچه ← تپانچه طفان ← توفان بردهگان ← بردگان باجاناق ← باجاناغ</p> <p>رطیل ← رتیل ذکام ← زکام سطبر ← ستر شاقول ← شاغول</p> <p>کشگول ← کشکول گنجشگ ← گنجشک حرس ← هرس مذکور ← مذکور</p> <p>هوله ← حوله خوشنود ← خشنود ذوزنقه ← ذوزنقه خرجگزار ← خراجگزار</p> <p>غلطیدن ← غلتیدن فرقون ← فرغون فئیر ← فطیر (نوعی نان) گرام ← گرامی</p>	<p>کج و مأوج ← کج و معوج براعت ← برائت (دوری جستن) بهبوهه ← بحبوحه پرفروق ← پرفروغ</p> <p>امپراتور ← امپراتور سپاسگذار ← سپاسگزار خدمتگذار ← خدمتگزار رزل ← رزل (پست)</p> <p>مشگی ← مشکی آفریقا ← افریقا بلیط ← بلیت کشتهگان ← کشتگان</p> <p>علاقمند ← علاقه مند حقگزار ← حقگزار خورجین ← خُرجین خواروبار ← خواربار</p> <p>عسگر ← عسکر غلطک ← غلتک غیض ← غیظ فروگزار ← فروگذار</p> <p>مشگل ← مشکل ملقمه ← ملمعه نامگزاری ← نامگذاری ذغال ← زغال</p> <p>خوردسال ← خُردسال سرمایهگزاری ← سرمایهگذاری شکرگزاری ← شکرگزاری غدقن ← غدقن</p> <p>مذبور ← مذبور مزه ← مزه ملاط ← ملاط منشئات ← منشآت نعمنا ← نعناع</p>
<p>۲۷۳- کج و مأوج ← کج و معوج براعت ← برائت (دوری جستن) بهبوهه ← بحبوحه پرفروق ← پرفروغ</p>	<p>۲۷۴- امپراتور ← امپراتور سپاسگذار ← سپاسگزار خدمتگذار ← خدمتگزار رزل ← رزل (پست)</p>
<p>۲۷۵- مشگی ← مشکی آفریقا ← افریقا بلیط ← بلیت کشتهگان ← کشتگان</p>	<p>۲۷۶- علاقمند ← علاقه مند حقگزار ← حقگزار خورجین ← خُرجین خواروبار ← خواربار</p>
<p>۲۷۷- عسگر ← عسکر غلطک ← غلتک غیض ← غیظ فروگزار ← فروگذار</p>	<p>۲۷۸- مشگل ← مشکل ملقمه ← ملمعه نامگزاری ← نامگذاری ذغال ← زغال</p>
<p>۲۷۹- خوردسال ← خُردسال سرمایهگزاری ← سرمایهگذاری شکرگزاری ← شکرگزاری غدقن ← غدقن</p>	<p>۲۸۰- غلط صحیح</p>
	<p>مذبور ← مذبور مزه ← مزه ملاط ← ملاط منشئات ← منشآت نعمنا ← نعناع</p>

۲۸۱- ویرایش زبانی و ساختاری

کاربردهای نابهجا در حوزه‌های معنایی زبان فارسی:

در برخی از نوشه‌های فارسی، کاربردهای نابهجا و نادرستی دیده می‌شود که صرف‌نظر از علل ورود آنها به زبان نوشتاری امروز، دلیل رواج آنها بعضی نوآوری‌های کاذب و ترجمه‌های مغایر با ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی است. اغلب این‌گونه کاربردهای نادرست از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه متشر می‌شود. برای این که نوشه‌های خود را به زبان فارسی معیار نزدیک کنیم، باید این غلطها را بشناسیم و راه به کارگیری درست آنها را نیز بدانیم.

۲۸۲- برخی از کاربردهای نابهجا و مشکلات نگارشی ذکر می‌شود:

- * حشو (تکرار نابهجا): حشو یعنی کاربرد کلمات تکراری در جمله که قابل حذف است.
- سوابق گذشته را باید فراموش کرد. ← سوابق را (یا گذشته را) باید فراموش کرد.
- امروزه پژوهشگران معاصر عقیده دارند که ... ← امروزه پژوهشگران عقیده دارند که ...

۲۸۳- * ابهام (کرتابی): کرتابی یا ابهام آن است که جمله‌ای یا سخنی دوگونه برداشت ایجاد کند و موجب اختلال معنی شود.

- آقای احمدی، همسایه‌ی بیست ساله‌ی من است.
- ✓ آقای احمدی، همسایه‌ی من است که بیست سال دارد.
- ✓ آقای احمدی، بیست سال است که با من همسایه است.

۲۸۴- * نوآوری کاذب (تکلف کلامی)

- به امید رویش استعدادها، تا فردahای همیشه ← به امید رویش همیشگی استعدادها (استاد سمیعی گیلانی)

۲۸۵- * تعابیر نامناسب

- علی همسایه‌ای دانا و همسری سر به فرمان دارد. ← علی همسایه‌ای دانا و همسری گوش به فرمان دارد.
- * الگوی بیانی بیگانه
- به بهانه‌ی برگزاری نمایشگاه کتاب، چند نمایشگاه جنبی برگزار شد. ← به مناسبت برگزاری

۲۸۶- * درازگویی

- اوّلین اقدامی که می‌نماید این است که شروع به نوشنون شب‌نامه و نامه‌هایی به علماء و طلّاب مدارس می‌کند.
- * تکیه کلام‌های زاید
- عرض می‌کنم که عرضم به حضور شما کتاب عامل مهم رشد فرهنگی است. ← کتاب عامل مهم رشد فرهنگی است.
- * واژه‌های بیگانه
- جرأت ریسک کردن ← جرأت دل به دریا زدن / خطر کردن

۲۸۷- کاربرد نابهجا در حوزه‌ی ساخت زبان فارسی: پس از نگارش متن، باید ایرادهای دستوری و زبانی آن را پیدا کنیم و آنها را طبق زبان فارسی معیار اصلاح نماییم.

در این قسمت مهم‌ترین و پرکاربردترین موارد نادرست یا دارای صورت بهتر دستوری را در نوشه‌های زبان فارسی دسته‌بندی کرده، کاربرد درست آنها را بیان می‌کنیم.

- * کاربردهای نابهجای فعل
- باید تن به سختی‌ها داد. ← باید به سختی‌ها تن داد.

- ۲۸۸ - * حذف نابه جای فعل

- دانشآموزان را آماده و به نمایشگاه فرستادند. ← دانشآموزان را آماده کردند و به نمایشگاه فرستادند.

* جمع بستن کلمات فارسی با نشانه‌های جمع عربی «ات»

- آزمایشات ← آزمایش‌ها

* دوباره جمع بستن کلمات جمع

- احوالات / فتوحات / بقولات

- ۲۸۹ - * آوردن «ال» عربی با کلمات فارسی:

- حسب‌فرمایش / متناسب‌الاندام

* کاربرد نابه‌جای حرف اضافه‌ی نامناسب:

- ما از او باختیم. ← ما به او باختیم.

- ۲۹۰ - * کاربرد نادرست «را»

- کتابی که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم را پس دادم. ← کتابی را که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم، پس دادم.

* ساختن قید از کلمات فارسی با استفاده از تنوین:

زباناً ← زبانی

ناچاراً ← به ناچار

گاهآ → گاهی

جاناً ← جانی

درس چهارم

- ۲۹۱

واحدهای زبرزنجیری گفتار

درک معنا در زبان از دو طریق میسر می‌شود:

۱- توجه به ترتیب و همنشینی اجزای زنجیره‌ای کلام

۲- توجه به عوامل زبرزنجیری کلام

- ۲۹۲ - درباره‌ی چگونگی همنشینی و ترتیب اجزای کلام و قواعد آنها در درس‌های گذشته سخن به میان آمد (قواعد واجی، همنشینی، نحوی، معنایی و کاربردی).

در این درس واحدهای زبرزنجیری گفتار به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واحد زبرزنجیری چیست؟

این واحد زبانی عامل زبانی است که در زنجیره‌ی کلام نمود نوشتاری ندارد ولی در ایجاد معانی گوناگون مؤثر است.

- ۲۹۳ - تفاوت‌های واحدهای زنجیره‌ای با زبرزنجیری:

الف) یک واحد زنجیره‌ای مثل واژه را می‌توان تا مرحله‌ی واج تجزیه و تقطیع نمود اما یک واحد زبرزنجیری مثل تکیه، قابل تقطیع و تجزیه نیست.

ب) جای واحدهای زنجیره‌ای در کلام مشخص است و به توالی در پی هم می‌آیند اما واحدهای زبرزنجیری جایگاه مشخصی ندارند.

- ۲۹۴ - انواع واحدهای زبرزنجیری

۱- آهنگ (intonation): هنگام سخن گفتن تمام هجاهای گفتار با زیر و بمی یکسان ادا نمی‌شوند بلکه بعضی هجاهای زیرتر و بعضی بم‌تر تلفظ می‌شوند، یعنی زبان دارای نوا (ملودی) است.

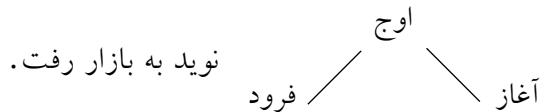
-۲۹۵- در تعریف آهنگ زبان گفته‌اند: «آهنگ تغییراتی است که در زیر و بمی گفتار پیوسته (= جمله) رخ می‌دهد.» اهل زبان با استفاده از زیر و بم کردن هجاهای، زیر و بم اندیشه و عواطف خود را بیان می‌کنند و چنین است که آهنگ را «روح زبان» دانسته‌اند.

-۲۹۶- برای مثال، واژه‌ی «بنشین» یک معنای واژگانی دارد که همان «نشستن» است (به صورت امر مفرد) اما وقتی این واژه از روی تحکم، خواهش، بیزاری، نفرت، بی‌اعتنایی و غیره گفته شود، روح می‌یابد.

-۲۹۷- در زبان فارسی آهنگ در معنای واژگانی تغییری ایجاد نمی‌کند بلکه در معنای عاطفی و احساسی و به‌طور کلی «نگرش» گوینده نسبت به پیام تغییراتی به وجود می‌آورد. در بعضی از زبان‌ها مثل چینی و ویتنامی و برخی از زبان‌های افریقایی، آهنگ زبان، معنای واژگانی کلمه را عوض می‌کند.

-۲۹۸- مانند تکواز چینی «ma» که اگر یکنواخت یا زیر یا بم تلفظ شود، سه مفهوم مادر، اسب و سرزنش را به خود می‌گیرد. اگر دامنه‌ی گسترده‌گی زیر و بمی به واژه محدود شود، «نواخت» و اگر جمله را فراگیرد «آهنگ» خوانده می‌شود.

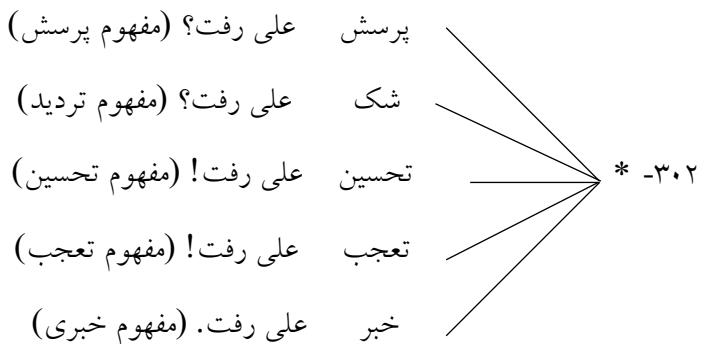
-۲۹۹- برخی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ افتان دارند و آن هنگامی است که آهنگ صدای ما در آغاز پایین است و رفته‌رفته بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا به سکوت بینجامد. مفهومی که این قبیل عبارت‌ها به‌دست می‌دهند، «مفهوم خبری» است.



-۳۰۰- بعضی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ خیزان دارند. در این‌گونه جمله‌ها صدا در آغاز از پایین شروع می‌شود، به بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید؛ مثل آهنگ (نواخت) بعضی از کلمات پرسشی.

-۳۰۱- چنان‌چه آهنگ بخشی از کلام یکنواخت باشد، مفهوم آن ناتمام بودن گفتار است:
فرنگیس به بازار رفت تا ...

هم‌چنین با تغییر درجات مختلف آهنگ که بین آهنگ‌های پرسشی و خبری هستند، می‌توانیم مفاهیم فرعی متفاوتی مانند: شک، تعجب و تحسین را همراه با جمله‌ی خود ابراز کنیم.



-۳۰۳- آهنگ تمام جملات خبری و جملات پرسشی که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» نیست، افتان است. به عبارتی جملات پرسشی که دارای انواع قید پرسشی به جز «آیا، مگر و هیچ» هستند، آهنگ افتان دارند.

- * جملات پرسشی دارای قید «آیا، مگر و هیچ» که پاسخ آنها «آری یا نه» است، دارای آهنگ خیزان هستند.
 * جملات پرسشی بدون قید دارای آهنگ خیزان هستند.

- ۳۰۵-۲- تکیه (stress): یکی از واحدهای زبرزنگیری زبان، تکیه است. تکیه در زبان نقش‌های متفاوتی ایجاد می‌کند:
- الف) نقش تمایزدهندگی
 - ب) نقش تباين دهنگی
 - د) نقش نحوی
 - و) نقش عاطفی یا تأثیری
 - ج) نقش صرفی
 - ه) نقش تأکیدی

۳۰۶- الف) نقش تمایزدهندگی (oppositional): تکیه می‌تواند بین دو واژه که از نظر نوشتاری (واجی) یکسان‌اند، تفاوت و تمایز معنایی ایجاد کند. به این نقش تکیه، تمایزدهندگی می‌گویند؛ مثال: «ولیّ = سرپرست / ولیّ = اما». در مثال اول، تکیه روی هجای دوم و در مثال دوم، تکیه روی هجای اول است. هم‌چنین است واژه‌ی «گویا».

۳۰۷- ب) نقش تباين دهنگی (contrastive): از نظر «آندره مارتینه» نقش اصلی تکیه، تباين دهنگی است؛ یعنی شنووندۀ به کمک تکیه می‌تواند «گفته» را به واحدهای متوالی تعزیه کند. اگر در زبانی جای تکیه ثابت باشد (در آغاز یا پایان واژه)، تکیه نقش «مرزنمایی» (demacrative) دارد اما در زبان‌هایی که جای تکیه از قبل مشخص نیست، نقش تکیه فقط بر جسته‌سای (calminative) است.

برخی، تکیه را در فارسی مرزنما می‌دانند و برخی دیگر برخلاف این می‌اندیشنند.

۳۰۸- * برای توضیح نقش تباين دهنگی یا مرزنمایی تکیه می‌توان لهجه‌ی یزدی را مثال آورد. از مهم‌ترین ویژگی‌های لهجه‌ی یزدی این است که تکیه بر روی اولین هجای واژه‌های اصلی جمله‌های این زبان قرار می‌گیرد و تقریباً به تعداد واژه‌های اصلی آن در هر جمله، تکیه هست: «'دیروز' حسن' خودش را به 'کوچه‌ی 'علی چپ' زده بود.»

۳۰۹- بدیهی است این نشانه‌ی لهجه‌ای در مناطقی که رواج دارد، می‌تواند خطوط مرزی این لهجه‌ی فارسی را با سایر لهجه‌های آن مثل اصفهانی، کاشانی و ... مشخص کند. لذا این‌گونه نشانه‌ها را نشانه‌های مرزنما (demacration) برای محدوده‌های لهجه‌ای نام نهاده‌اند. ناگفته نماند که این ویژگی - قرار دادن تکیه برای اولین هجای تمام واژه‌های اصلی مثل اسم، صفت، فعل و قید - در زبان مردم «چک» نیز وجود دارد.

۳۱۰- ج) نقش صرفی: تکیه در زبان‌های نقش صرفی دارد که تغییر جای آن، مقوله‌ی دستوری واژه را عوض کند.

مثال: بزن (امر مفرد) / دستِ بزن (صفت فاعلی)	ترس (فعل نهی) / سِ ترس (صفت)
روزی (= رزق = اسم) / روزی (= یک روز = قید)	بهاره (اسم خاص) / بهاره (بهار است = جمله‌ی اسنادی)

۳۱۱- د) نقش نحوی: تکیه در زبان فارسی نقش نحوی نیز می‌گیرد. به این صورت که اگر تکیه‌ی اسم را - که معمولاً روی هجای آخر است - به هجای اول بیاوریم، اسم نقش دیگری می‌پذیرد.

۳۱۲- مثال: هوش‌نگ! آمد: {
 ۱ جمله } اسمی که نقش نهادی دارد.
 مثال: هوش‌نگ! آمد: {
 ۲ جمله } اسمی که نقش ندایی دارد.

در این‌گونه موارد علاوه بر تکیه، واحدهای زبرزنگیری دیگر مانند آهنگ و درنگ نیز در نقش نحوی تأثیر دارند.

-۳۱۳- ه) نقش تأکیدی: این نقش معمولاً بر عهده‌ی تکیه‌ی جمله است؛ یعنی با تغییر جای تکیه در جمله، جزیی را که باید مورد تأکید قرار گیرد، مشخص می‌کند و مفهوم مورد نظر جمله را تغییر می‌دهد.

-۳۱۴- مثال: برای تأکید اجزای مختلف در یک جمله:

دیروز من صد تومان به تو دادم. (باز هم امروز می‌خواهی؟)

دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه دیگری)

دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه کم‌تر نه بیش‌تر)

دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه به کس دیگر)

دیروز من صد تومان به تو دادم. (دیگر چه می‌خواهی؟)

-۳۱۵- نکته: بهتر است این نوع تکیه را «تکیه‌ی واژه‌ای» بنامیم تا با تکیه‌های هجا اشتباه نشود. جای بحث درباره‌ی گونه‌ی تکیه‌ها در نظام معنایی زبان است. در این موارد علاوه بر تکیه، دیگر واحدهای زبرزنجیری چون آهنگ و درنگ نیز در تغییر معنا دخالت دارند.

-۳۱۶- و) نقش عاطفی یا تأثیری: این نقش معمولاً بر عهده‌ی آهنگ است اما در فارسی تغییر جای تکیه‌ی بعضی از واژه‌ها نیز به آن‌ها نقش عاطفی می‌بخشد؛ برای مثال، در پاسخ عادی، تکیه‌ی «بله» روی هجای اول است اما انتقال تکیه به هجای آخر - همراه با تغییر آهنگ - نشانه‌ی عتاب و ناراحتی است.

-۳۱۷- ۳- درنگ یا مکث (juncture): یکی دیگر از واحدهای زبرزنجیری «درنگ» است. درنگ باعث انتقال آسان معنا به مخاطب یا دریافت درست معنای یک جمله از سوی مخاطب می‌شود. به عبارت دیگر، درنگ از عناصر ممیز معنایی و معادل یک سکوت کوتاه است؛ برای مثال، هنگام کفتن عبارت «نرفتم»، اگر پس از «ن»، درنگ بباید یا نباید، دو معنای کاملاً متفاوت از آن دریافت می‌شود: نرفتم. / نه رفتم.
(-) (+)

-۳۱۸- اغلب فعل‌ها را می‌توان با رعایت درنگ از حالت منفی به حالت مثبت درآورد. هرچند درنگ نیز مانند دیگر واحدهای زبرزنجیری در مرزنشایی آن به اندازه‌ی دیگر امکانات زبرزنجیری نیست.

-۳۱۹- زیرا:

اولاً: دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد که تا چه میزان باید درنگ نمود.

ثانیاً: در عمل، درنگ همیشه رعایت نمی‌شود؛ بی‌آن‌که این عدم رعایت غالباً موجب تغییر معنا شود یا در ارتباط خلیی پیش آورد.

ثالثاً: استفاده از درنگ به وضع روحی (اندوه، شادی و ...) یا جسمی (گرفتگی صدا، پیری و ...) گوینده بستگی دارد و لزوماً تابع شرایط زمان نیست. به همین دلیل همیشه برای تصریح نقش درنگ، از دیگر واحدهای زبرزنجیری مانند آهنگ یا تکیه استفاده می‌شود. زبان‌ها نیز در عمل می‌کوشند تا از موارد کاربرد درنگ برای ایجاد تمایز معنایی بکاهند.

-۳۲۰- درنگ انواع گوناگونی دارد:

الف) درنگ بین جمله‌ای

ب) درنگ بین گروهی (مرزنشایی نقشی)

ج) درنگ بین واژه‌ای

-۳۲۱- الف) درنگ بین جمله‌ای: غالباً بین جمله‌های مستقل ساده و در جمله‌های مرکب، بعد از جمله‌ی وابسته (پیرو) درنگ لازم است. در نوشتار، لزوم این درنگ را با علامت ویرگول نشان می‌دهند.
مستقل ساده: در مثنوی، هم هیاهوی خاموش ابر و نسیم را می‌توان شنید' هم صدای نفس گیاه را می‌توان احساس کرد.
مرگب: دنیایی که وصف آن در مثنوی آمده است، دنیای روح است.

-۳۲۲- ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی): این درنگ در پایان گروه‌های مختلف جمله می‌آید و بیان‌گر نقش‌های نحوی متفاوت آنها است.

مثال: درون‌مايه' فکر اصلی و مسلط' بر هر اثر ادبی' است.
در کتاب درسی این نوع درنگ با عنوان «درنگ پایان واژه‌ای» آمده است ولی چنین اصطلاحی دقیق و درست نیست؛ زیرا این تلقی را ایجاد می‌کند که باید پس از هر واژه درنگ نمود. مثلاً جمله‌ی بالا این‌گونه خوانده شود:
درون‌مايه' فکر' اصلی' و مسلط' بر هر اثر' ادبی' است.
اما ملک ما در امتحانات، کتاب است.

-۳۲۳- ج) درنگ پایان واژه‌ای: هرگاه دو تکواز در یک جمله به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند که همنشینی آنها تصوّر «واژه‌ی مرگب» یا «گروه اسمی» را در ذهن ایجاد کند، در این حالت بین دو تکواز درنگ می‌کنیم که به آن «درنگ میان واژه‌ای» می‌گویند.

مثال: ما همه' کار می‌کنیم.
نه' بابا این طورها هم نیست.
کتاب' دوستی خوب است.

-۳۲۴- حال اگر بخواهیم دو تکواز در ساختمان یک واژه یا یک گروه اسمی به کار روند، باید محل درنگ را از بین تکوازها به پایان واژه‌ی مرگب یا گروه اسمی منتقل کنیم.

مثال: ما همه کار' می‌کنیم.
نه بابا' این طورها هم نیست.
کتاب دوستی' خوب است.

-۳۲۵- ۴- امتداد یا کمیت (length,duration): امتداد یعنی مدت زمانی که ارتعاش صوت ادامه می‌یابد؛ بنابراین ممکن است دو صوت در شدت و زیر و بمی یکسان باشند ولی یکی از آنها طولانی‌تر ادا شود. همین اختلاف کشش صوت در بعضی از زبان‌ها می‌تواند تمایز معنایی ایجاد کند.

-۳۲۶- برای مثال، در زبان انگلیسی تفاوت معنایی دو واژه‌ی «sheep» (گوسفند) و «ship» (کشتی) در کشش مصوّت یکی از آن‌ها است.

-۳۲۷- نکته: در فارسی اغلب حاصل‌مصدرها با کشش ادا می‌شوند که با حذف کشش، به جمله‌ی اسنادی تبدیل می‌شوند:
خوبی (خوب بودن) ← خوبی (خوب هستی)

-۳۲۸- ۵- طینین یا زنگ (timbre): مجموعه‌ی خصوصیات فرعی صوت که با خصوصیات اصلی آن درمی‌آمیزد، زنگ یا طینین خوانده می‌شود.
اگر دو صوت که از حیث شدت، ارتفاع و امتداد یکسان‌اند، از دو ساز گوناگون شنیده شوند یا از دو دهان بیرون آیند، طینین آن‌ها متفاوت خواهد بود.

۳۲۹- شدّت: شدّت هر صوت عبارت است از سرعت و تعداد ارتعاشات آن در واحد زمان.

۳۳۰- لازم به ذکر است که ویژگی امتداد (کمیّت) و طینی (زنگ) در کتاب درسی نیامده است.

۳۳۱- «بیاموزیم» درس ۴

به جمله‌های زیر دقت کنید:

الف) بی‌شک آنان که خوب می‌نویسن، کسانی هستند که خوب مطالعه کرده‌اند.

ب) بی‌شک قطره قطره باران و دانه‌ی برف از ابرهای آسمان فرومی‌ریزند.

۳۳۲- می‌دانیم کلمه‌ی «بی‌شک» قید تأکید است و به کار بردن آن در مثال «الف» ضروری و بجا است؛ زیرا با استفاده از آن می‌خواهیم به خواننده‌ی مطلب خود اطمینان دهیم تا کسی اهل مطالعه نباشد، در نوشتن موفق نخواهد بود.

۳۳۳- مثال «ب» که پیام آن بدیهی و آشکار است، به قید تأکید نیاز ندارد؛ بنابراین هنگام نوشتن باید مواطن کلماتی مانند: قطعاً، بی‌تردید، بی‌گمان، جدّا، حقیقتاً، به درستی که و... را در جایگاه مناسب آنها به کار ببریم.

۳۳۴- در جملات زیر جایگاه مناسب آنها را می‌بینیم:

* قطعاً حضور مشاور، مدیریت شرکت را تقویت می‌کند.

* خانواده‌ها بدون تردید در پرورش استعدادهای فرزندان خود مؤثرند.

۳۳۵- همه‌های توی تاریکی شنیده شد و آخر سر، صدای ریزشی مثل این که دهانه‌ی خیک آبی را باز کردند که ریخت و ریخت و تمام شد.

نویسنده برای تجسم ذهنی خواننده از فضای داستان و توصیف آن محل از آرایه‌ی تشییه بهره برده است. انداختن گاو در چاه را به باز شدن دهانه‌ی مشک آب و ریختن آب تشییه کرده است.

۳۳۶- حسنک جبه‌ای داشت حبری رنگ با سیاه می‌زد ... : توصیف سر و لباس و ظاهر فرد چون حسنک آمد، خواجه بر پای خاست و همه برپای خاستند ... : توصیف برخوردهای افراد آنان را ایستانیده بودند که از بغداد آمده‌اند ... : توصیف صحنه لشکر مسعود متّحیر و دلشکسته می‌رفتند که گفتی باز پیشان می‌کشند ... : توصیف گروه‌ها بوسهل با آن شرارت دلسوزی نداشت ... : توصیف اخلاق و صفات فرد

۳۳۷- درس دوازدهم: بازگردانی - بازنویسی

الف) بازگردانی، امروزی کردن شعر یا نثر است. مقصود از امروزی کردن نوشه‌های قدیم آن است که محتوا و پیام آنها را به زبانی ساده و قابل فهم مطرح کنیم.

۳۳۸- نکته‌ی ۱- در بازگردانی به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پردازیم.

نکته‌ی ۲- از تعبیرهای زیبای متن در حدی که با ذوق و شیوه‌ی مطلب امروز سازگار باشد نیز باید چشم پوشید.

نکته‌ی ۳- برخی از اشعار یا نوشه‌ها چنان ساده و روانند که هنگام بازگردانی به تغییر زیاد نیاز ندارد.

مثال: خاتم ملک سلیمان است علم
جمله عالم صورت و جان است علم
علم خاتم ملک سلیمان است. همه‌ی عالم صورت و علم، جان (آن) است.

-۳۴۹- در بازگردنی باید به موارد زیر توجه کرد:

۱- مضامون حکایت‌ها باید به خوبی منتقل شود.

۲- برخی از کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز معادل سازی شوند؛

مثال: اندر ← در / دکان ما را ← به دکان ما

۳- به جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه‌ی نوشه‌های، معادلهایی امروزی قرار می‌دهیم:

مثال: گزند ← آسیب / سرا ← خانه / افکار ← آزرده، زخمی /

۴- در شعر، به ضرورت وزن، جای برخی از کلمات را تغییر می‌دهیم؛

مثال: شنیدم که بغداد نیمی بسوخت ← شنیدم که نیمی از بغداد سوخت

-۳۴۰- به چند نمونه بازگردنی توجه کنید:

□ شبی دود خلق آتشی بر فروخت

بازگردنی ← شبی در بغداد آتشی افروخته شد و نیمی از شهر در آتش سوخت.

□ یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود

بازگردنی ← در آن اوضاع و احوال و در میان خاک و دود یکی از بازاریان خدا را شکر می‌کرد که به دکان ما آسیبی نرسیده است.

-۳۴۱- □ جهان دیده‌ای گفتش ای بلهوس تو را خود غم خویشن بود و بس

بازگردنی ← مرد جهان دیده‌ای به او گفت: ای هوس باز خود سپرست، آیا تنها در فکر خودت هستی؟

□ پستدی که شهری به سوزد به نار

بازگردنی ← آیا راضی هستی که شهری بسوزد اما به خانه تو آسیبی نرسد؟

که به جانش کشتم

نازک آرای تن ساق گلی

ای دریغا به برم می‌شکند

و به جان دادمش آب

بازگردنی ← ای افسوس که تن ساق گل نازک آرایی (اندیشه و افکار و آرمان شاعرانه‌ام) که آن را با تمام وجود

پروردیدم، در برابر چشمانم می‌شکند.

-۳۴۳- نکته‌ی ۴- هدف از بازگردنی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است و این خود نوعی تمرین برای نگارش

پیش‌رفته محسوب می‌شود.

-۳۴۴- ب) بازنویسی

بازنویسی، برگرداندن متون ادبی قدیم به زبان معیار امروز همراه با افزودن و گسترش و شاخ و برگ دادن آن به قصد زیبایی است.

-۳۴۵- در بازنویسی ضمن حفظ محتوا و پیام معمولاً تغییراتی به شرح زیر در نوشه ایجاد می‌شود:

(۱) زبان نوشه امروزی، ساده و قابل فهم می‌گردد.

(۲) مطلب به کمک توصیف چهره‌های صحنه‌ها و حالات پرورانده می‌شود.

(۳) رویدادها بازسازی می‌شوند و تجسم می‌یابند.

-۳۴۶- فایده‌های بازنویسی:

به کمک بازنویسی می‌توانیم متون ادبی گذشته را به زبان معیار امروز درآوریم و از این راه مفاهیم والای مورد نظر آنها را در به نسل امروز منتقل سازیم.

در عین حال ساده کردن متون کهن، خود نوعی تمرین مناسب و مؤثر برای نویسنده‌گی است.

-۳۴۷- حکایت پیشین را می‌توانید با شاخ و برگ دادن این گونه بازنویسی کنیم:

* بغداد شهر افسانه‌ای هزار و یک شب آرام خفته است. دجله در جست و خیز و جوش و جلا است. صیادان و کشاورزان و بازاریان فارغ از کار روزانه در بستری گرم، تن‌های خسته‌ی خویش را به طرف سپرده‌اند اما ظلم و ستم هم چنان بیدار است.

حاکم ستمگر بغداد، این شهر افسانه‌ای و زیبا را پایمال غارت و چپاول خود کرده است. او از هیچ ستمی روی گردان نیست. به بیوه زنان و یتیمان نیز رحم نمی‌کند و ستم دیدگان را برابر او چاره‌ای ندارند جز این که به خداوند پناه ببرند.

سرانجام شعله‌ی نفرین‌ها و دود آه مردم ستم دیده کارساز می‌شود. آتشی مهیب در بازار می‌افتد و نیمی از بغداد را به محاصره خود درمی‌آورد. خانه‌ی حاکم ستمگر نیز در آتش می‌سوزد. آتش و دود همه جا را فراگرفته است. مردم، سراسیمه و وحشت‌زده و سرگردان‌اند.

-۳۴۸- آن‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند و به کجا می‌روند. کاری از هیچ کس برنمی‌آید. در این میان جابر بازرگان شکر خدا می‌گوید. مردی از او می‌پرسد: اکنون چه جای شکرگزاری است؟

بازرگان جواب می‌دهد: از آن خدا را شکر می‌گوییم که به لطف او، در حالی که نیمی از شهر سوخته، دکان من سالم مانده است. مرد می‌داند که جابر بازرگانی خوش گذران، فریب‌کار، طماع و خودخواه است. پس با تعجب خطاب به او می‌گوید: آیا تو می‌پسندی که شهری در آتش بسوزد و تنها خانه‌ی تو در امان بماند؟ آیا این تنها دلیل شادمانی توست؟

-۳۴۹- شما می‌توانید این حکایت کوتاه را به شیوه‌های گوناگون دیگری گسترش بدهید و بازنویسی کنید. بسیاری از نویسندهای و هنرمندان در سراسر جهان، شاهکارهای ادبیات ملی خود را در قالب نمایشنامه، فیلم‌نامه و داستان به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند.

-۳۵۰- در بازنویسی به چند نکته‌ی زیر باید توجه داشته باشیم:

- ۱- پیام‌های اصیل و ارزشمند و اندیشه‌های والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی را حفظ و منتقل کنیم.
- ۲- برای بازنویسی، متون را از میان آثار بالارزش ادب گذشته انتخاب کنیم.
- ۳- مأخذ دقیق متن بازنویشته را ذکر کنیم.
- ۴- در نقل محتوا و پیام، امانت را رعایت کنیم و در صورت امکان، پیام‌های امروزی را در آن بگنجانیم.
- ۵- اگر متن اصلی شعر است، می‌توانیم بخش‌های زیبا و هنرمندانه‌ی آن را عیناً نقل کنیم.

-۳۵۱- یکی از تمرین‌های مؤثر در نویسنده‌گی برگردان نظم به نظر است. این کار ذهن و دست دانش‌آموزان را برای نوشتمن به زبان فارسی معیار روان می‌کند و بر میزان درک آن‌ها از مفاهیم شعر می‌افزاید.

-۳۵۲- برای برگرداندن نظم به نظر باید:

- ۱- شعر را خوب خواند و مفهوم آن را فهمید.
- ۲- از شرح، تفصیل و بیان مطالب اضافی پرهیز کرد.
- ۳- به جای کلمات دشوار، واژه‌های ساده‌ی امروزی را قرار داد.
- ۴- تا حد امکان از آرایه‌ها و زیبایی‌های متن در بازگردانی استفاده کرد.
- ۵- در صورت لزوم ارکان جمله را جابه‌جا نمود.
- ۶- واژه‌هایی را که به ضرورت شعری حذف شده‌اند، در متن بازگردان شده آورد.

-۳۵۳- چند نمونه از آثار بازنویسی شده عبارتند از:

- * قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب: اثر مهدی آذر یزدی
- * داستان باستان: اثر احسان یارشاپر (بازنویسی داستان‌های شاهنامه)
- * داستان‌های دل‌انگیز فارسی: اثر دکتر زهرا خانلری (کیا)
- * داستان‌های عیاری در ادب فارسی: اثر اقبال یغمایی
- * فیل در خانه‌ی تاریک: اثر ناصر ایرانی (بازنویسی یکی از داستان‌های مثنوی)

-۳۵۴- ج) بازآفرینی

این نوع تبدیل در واقع آفرینش تازه‌ی یک اثر کهن است و کسی که به این کار می‌پردازد، از تخیل و آرایه‌های ادبی به شیوه‌ی مطلوب استفاده می‌کند و به حفظ پیام و محتوا اثر اولیه چندان پای‌بند نیست.

-۳۵۵- غلط‌های املایی رایج و پرکار برد

شما تاکنون با غلط‌هایی املایی از قبیل (موجّح، بازدیدکننده‌گان، خواروبار، بوجّه، برّسی) مواجه شده‌اید.

البته می‌دانیم صحیح این واژه‌ها از این قرار است:

موجّح ← موجّه / بازدیدکننده‌گان ← بازدیدکنندگان / خواروبار ← خواربار / بوجّه ← بودجه / برّسی ← بررسی

-۳۵۶- اشتباهات ممکن است به دلایلی چون وجود واج چند حرفی (مثل واج / که = س / که نماینده‌ی این حروف است: س، ث، ص)، نزدیکی واج‌ها (مثل د، ت) تلفظ اشتباه (ه) غیر ملغوظ به جای (ه) ملغوظ و نوشتن آن، کم و زیاد کردن حروف یک کلمه، اختلاف در تلفظ اشتباه در کاربرد تشدید و به وجود آید.

نادرست	درست
ازدحام	ازدحام
عماق	اعماق
انضجار	انزجار
انضباط	انظباط

-۳۵۷- در جدول‌ها تعدادی از پرکاربردترین غلط‌های املایی و شکل درست آنها را می‌بینیم:

نادرست	درست
بهبوده	بحبوده
برهه	برهه
ترجیح	ترجیح
تعیین	تعیین

-۳۵۸-

نادرست	درست
تغیر	تغییر
زادولد	زادولد
سپاس گزار	سپاسگذار
زلالت	ضلالت
طاق (بنا)	تاق (بنا)

-۳۵۹

نادرست	درست
مأخذ و منابع	مأخذ و منابع
موجح	موجه
تقاص	تقاض
توجیح	توجیه
تهییه	تهیّه
دیدگان	دیدگان

-۳۶۰

نادرست	درست
ذوزنقه	ذوzenقه
راجع به	راجب
راحت تر	راحتر
رذل	رذل
زادبوم	زادبوم

-۳۶۱

درست	نادرست
مذبور	منتن
منتن	منتن
نه تنها	-۳۶۲
وحله	وحله
حرس کردن	حرس کردن
مرحله	مرحله

۳۶۳- آشنایی با نوشه‌های ادبی

در سال‌های پیش تفاوت نوشه‌های علمی و ادبی را فراگرفتیم و آموختیم که زبان نوشه‌های علمی و ادبی چگونه است. اکنون می‌خواهیم با نوشه‌های ادبی و عوامل سازنده‌ی آنها آشنا شویم.

۳۶۴- به این نوشه دقت کنید:

«زمین به بهار نشست؛ بهار گره از شکوفه باز کرد. نسیم در گیسوی بندافشان فرو پیچید. غنچه شکفتن آغاز کرد و سبزه دمید. گل همچون یادی فراموش گشته در آغوش چمن بشکفت. و تو ای بهار آرزوهای من، بی آن که بر من بگذری در شکوفه‌ها گردش می‌کنی؛ به دوش نسیم پرواز می‌کنی، در یادها می‌گذری، در نغمه‌ها می‌چمی...»

(مهرداد اوستا، پالیزان)

آنچه خواندیم بخشی از یک نوشه‌ی ادبی است. در این نوشه، نویسنده به کمک زبان و خیال و احساس شاعرانه، صحنه‌ای از طبیعت را به طرزی هنرمندانه وصف کرده است.

۳۶۵- نوشه یا سخن هرگاه با عناصر ادبی درآمیزد و شکلی هنری بگیرد، بر خواننده یا شنونده اثری مطلوب می‌گذارد؛ عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد؛ به اندیشه‌ی وی حرکت می‌بخشد و گاه حتی به تغییر رفتار او منجر می‌شود.

۳۶۶- این‌گونه نوشه‌ها ادبی و هنری هستند. نوشه‌های ادبی، پایدار، تأثیرگذار و محصول خلاقیت هستند. قطعه‌ی ادبی، داستان، نمایشنامه، نامه‌های ادبی، برخی زندگی نامه‌ها و سفرنامه‌ها و گزارش‌ها و مقالات - به شرط دارا بودن عناصر و عوامل هنری - می‌توانند در این دسته جای گیرند.

۳۶۷- اکنون ببینیم چگونه و با بهره‌گیری از چه عواملی نشر معمولی به نشر هنری تبدیل می‌شود.
۱ - یکی از عوامل مهم، چگونگی کاربرد زمان است. واژگان و تعبیرهای مناسب و برگزیده به نوشه ارزش هنری می‌بخشد.

برای مثال در نوشه‌ای که خواندیم آیا نویسنده نمی‌توانست به جای «آغوش، نسیم و گیسو» از مترادف‌های آنها چون «بغل، باد و مو» استفاده کند؟ به نظر شما کدامیک از دو فعل چمیدن و مترادف آن گوش کردن تأثیر عاطفی و قدرت تصویرآفرینی بیشتری دارد؟

-۳۶۸- تعبیر زیبای «زمین به بهار نشست» معادل جمله‌ی خبری «بهار شد» یا «بهار فرارسید» و جمله‌ی «بهار گره از شکوفه باز کرد» معادل جمله‌ی خبری «با رسیدن بهار شکوفه‌ها باز شد» است.

-۳۶۹- برای این جمله‌ی خبری به کمک زبان هنری و ادبی می‌توان تعبیر زیبای دیگری نیز آفرید؛ مثلاً:

* شکوفه‌ها به بهار لبخند زدند.

* پلک شکوفه‌ها با نسیم بهاری باز شد.

* نسیم بهاری راز شکوفه‌ها را آشکار می‌کند.

-۳۷۰- هرچه زبان نوشته ساده‌تر، طبیعی‌تر و بی‌تكلف‌تر باشد ارزش هنری آن بیشتر می‌شود. به این نوشته توجه کنید: «تازه گله‌های گوسفند و گاوها شیرده برمی‌گشتند. بزها بازی‌کنان و گاوان با وقار و طمأنینه و متانت به ده وارد می‌شدند».

-۳۷۱- در این میان زارعان و باغداران بیل به دوش با قیافه‌های سیاه سوخته و خسته پاورچین پاورچین از باغها درآمده به سرا می‌شدند. بوی مطبوع نان تنوری و دود خارهای معطر، هوای ده را پر کرده بود. با نشستن آفتاب جنبش بی‌سابقه‌ای در ده پدیدار می‌شد. ماه رمضان بود. مردان و زنان برای افطار انتظار می‌کشیدند...»

-۳۷۲- عنصر دیگری که در نوشته‌های ادبی و هنری دیده می‌شود و آرایه‌های ادبی است. برای مثال در نمونه‌ی آغاز درس نویسنده به نسیم، غنچه، بهار، شکوفه، گل، آرزو و ... جان بخشیده و گل را به «یاد فراموش شده» تشبیه کرده است.

-۳۷۳- هم‌چنین «بهار آرزو» و «دوش نسیم» دو ترکیب زیبای تشبیه‌ی و استعاری هستند که بر زیبایی نوشته افروده‌اند. به کمک آرایه‌های ادبی می‌توان یک مفهوم و معنی را به گونه‌های مختلفی عرضه داشت.

-۳۷۴- مثلاً جمله‌ی خبری «محبت دل انسان را شاد می‌کند» را می‌توانیم هر بار به کمک یکی از آرایه‌های ادبی که تاکنون فراگرفته‌ایم به گونه‌ای تازه عرضه کنیم:
به کمک تشبیه: دل آدمی با غنچه‌ای پرغنچه است که با نسیم محبت باز می‌شود.
به کمک استعاره: دل با نسیم محبت شکفته می‌شود. (استعاره مکنیه از نوع غیرتشخیص)
به کمک کنایه: روی زرد دل با شکوفه‌های محبت گلگون می‌شود.
به کمک مجاز: سفیه با نسیم محبت شکفته می‌شود.

-۳۷۵- به کمک جانبخشی: محبت، دل را به مهمانی شکفتند می‌برد.
به کمک حس‌آمیزی: صدای شکفتن دل با نسیم محبت مشام جان را می‌نوازد.
به کمک ایهام: با غبان محبت که همیشه نگران پرپر شدن غنچه‌ها است.

-۳۷۶- به کمک جناس: دل‌ها از غم شکافته با محبت شکفته می‌شوند.
به کمک تکرار: شادی دل از محبت است، محبت.

-۳۷۷- با نیروی تخیل و به کمک این آرایه‌های ادبی وصفی زیبا و زنده و تصویری مشهود و مجسم از «صبح» به دست داده است:

«صبح زلال چون آب گوارای چشمها از کرانه‌های خاور برمی‌تراود و روشنایی نیلگون خود را بر زمین می‌پاشد. اهل بیابان چنین هوایی را گرگ و میش می‌نامند.

روشن اما وهم‌آسود و سایه‌وش است... نقرآبی است که دمادم رنگ می‌بازد و به شیرگونگی می‌گراید. سپیده پرتو انبوهش را به جان تیرگی نشانه می‌رود... زاده می‌شود کودک صبح.»

(محمود دولت‌آبادی، کلیدر)

-۳۷۸- چنان که دیدید توصیف‌های زنده و ملموس و تصویرسازی مناسب بر تحرک و پویایی نوشته می‌افزاید. به این ترتیب نوشته در خواننده تأثیر مناسب می‌گذارد و ارتباط لازم را با او برقرار می‌کند.

-۳۷۹- ۴ - علاوه بر کاربرد هنری زبان و استفاده از صور خیال، چگونگی بیان نیز در حسن تأثیر و گیرایی نوشته مؤثر است. وجود دو عنصر احساس و عاطفه - هر چند دیگر عناصر نباشند - کافی است تا نشر ما هنری تلقی گردد.

-۳۸۰- احساس و عاطفه به انتقال مؤثر حالات عاطفی درونی چون شادی، اندوه، نفرت، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و ... کمک می‌کند.

مثلاً در داستان بینوایان که بخشی از آن را سال گذشته خوانده‌اید، نویسنده با بهره‌گیری از همین عناصر توانسته است حالات درونی کوزت را به خوبی به ما منتقل کند؛

چنان که خود را به جای کوزت احساس می‌کنیم. به عبارت دیگر ایجاد هم‌حسی از کارکردهای نشر هنری و عاطفی است.

-۳۸۱- یکبار دیگر بخشی از داستان بینوایان را با هم می‌خوانیم. در این بخش، نویسنده در کمال هنرمندی حالت ترس و وحشت کوزت را ترسیم کرده است:

«باد سردی از جلگه می‌وزید. بیشه ظلمانی بود؛ بی‌هیچ برخورد برگ‌ها، بی‌هیچ اثر از آن روشنایی‌های مبهم و خنک تابستان. شاخه‌های عظیم به وضعی موحش سیخ ایستاده بودند، چند دسته از بته‌های خار در نقاط بی‌درخت سوت می‌زدند. علف‌های بلند زیر نسیم مثل مارماهی پیچ و تاب می‌خوردن.»

درخت‌های خاردار مانند بازوهای طولی که مسلح به چنگال و مهیای گرفتن شکار باشند به هم می‌پیچیدند. چند خلنگ خشک که گویی به دست باد رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند و مثل این بود که با وحشت از جلو چیزی که می‌رسد، می‌گریختند. از هر طرف فضاهای غمانگیز امتداد داشت.»

(ویکتور هوگو، بینوایان، ترجمه‌ی حسینقلی مستغان)

-۳۸۲- یکی دیگر از عوامل مؤثر در بیان نوشته‌های ادبی، صداقت و صمیمیت است. نوشته زمانی صمیمی می‌شود که بی‌تكلف، در کمال سادگی و برآمده از دل باشد.

-۳۸۳- به نوشه‌ی زیر توجه کنید. در این نوشته، نویسنده از شرح حال خود با کمال صداقت و صمیمیت سخن رانده است: نخستین شباهت ناگزیر و ناخواسته‌ی راقم این سطور با اغلب بزرگان در این است که در تاریخ تولدش اختلاف اقوال هست. البته نه در سال و نه در ماه بلکه فقط در روز آن. آنچه مسلم است بندе به قرار مسموع در فروردین ماه ۱۳۲۴ - البته شمسی - در باب الجنه‌ی قزوین به دنیا آمدهام.

در شناسنامه‌ام روز تولدم را ۱۴ فروردین یاد کرده‌ام اما گویا عدل در ۱۳ فروردین زاده شده‌ام. خانم والدهام - که بحمدالله زنده هستند و در همان شهر باستانی سکنا دارند - در جواب پرس و جوی بنه بالمره منکر این تهمت می‌شوند و نمی‌توانند به دلیل عقل و انصاف پذیرند که فرزند فداکار (و دلبندشان) در روز نحس ۱۳ فروردین به دنیا آمده باشد؛

لذا معتقد‌نمایند که لامحاله یا باید دوازدهم یا چهاردهم فروردین زاده شده باشم. بارها تحقیق محلی انجام داده و به لطایف‌الحیل والده را سوال‌پیچ کرده و به تناقض‌گویی کشانده‌ام اما حاصلی نداشته است. اما در ایام دید و بازدید نوروز امسال (۱۳۶۹)، این موضوع حیاتی را با برادر و خواهران بزرگ‌ترم در میان نهادم و جملگی شهادت دادند که بی‌شببه در شب دوازدهم فروردین به جهان هبط کرده‌ام...

-۳۸۴- بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری ذهن من و نگرش اخلاقی و دینی‌ام پدرم داشته است. از اوان کودکی با پدرم انس داشتم و در اتاق او و در کنار کتاب‌های او و در فضای همیشه بهار بحث‌های او زندگی می‌کردم. هنوز ده ساله نبودم که با اسامی بسیاری از بزرگان فرهنگ اسلامی و عناوین بسیاری از کتاب‌ها و اصطلاحات و مباحث فلسفی، عرفانی و کلامی آشنا شده بودم. از پانزده - شانزده سالگی فعالانه وارد بحث و اختلاط با پدرم شدم؛ همه نوع بحث از لغوی، نحوی، ادبی، قرآنی، حکمی، کلامی در میان می‌آمد...»
(سیر بی‌سلوک، بهاءالدین خرمشاهی)

-۳۸۵- یکی دیگر از عوامل هنری بیان طنز است. «طنز» موجب تأثیر کلام می‌گردد.

-۳۸۶- **طنزپردازی**
طنز نوشه‌های است که در آن نویسنده با بر هم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی می‌آفریند که در وجود آن‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود؛

-۳۸۷- آنچنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی متوجه و رهمنمون می‌گردد. خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

-۳۸۸- این بیان غیرمعارف و خنده‌آور نویسنده با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی «نقد» محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. نویسنده‌گان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آن‌ها برهم زدن عادت‌ها است.

۳۸۹- عواملی که موجب پدید آمدن طنز می‌شود، عبارتند از:

- ۱) برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص و وقایع مثل: «اسفندیار در چشم پزشکی»
- ۲) بزرگنمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی؛

مثل: داستان کباب غاز ←

«دیدم - ماشاءالله، چشم بد به دور - آقا واتر قیده‌اند. قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کشل رفته و در آنجا مخفی کرده است...»

۳۹۰- کش دار کردن یک موضوع یا ماجرا؛ مثل مرگ (خودکشی) هیتلر ←

وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت تیر نوعی اسلحه‌ی کمری بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع یک نوع اسلحه‌ی آتشین به شمار می‌رفت.

سابق بر این کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی آتشین از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورنل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می‌ساخت و ...

(یک تحقیق تاریخی - خسرو شاهانی)

۴- ۳۹۱- استفاده از حوادث و موضوعات عادی برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی؛ مثل درس «مشروطه‌ی خالی» از علامه علی‌آکبر دهخدا.

۵- جابه‌جا کردن حوادث و وقایع؛ مانند حکایت زیر از مثنوی مولوی ← کری می‌خواست به عیادت بیماری رود؛ اندیشید که هنگام احوال‌پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در پی چاره برآمد و بالاخره با خود گفت: بهتر است پرسش‌ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛

۳۹۲- بنابراین پرسش‌های خود را چنین پیش‌بینی کرد: ابتدا از او می‌پرسم حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری، من در جواب می‌گویم: خدا را شکر. بعد از او می‌پرسم چه خورده‌ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می‌گویم گوارا باد. در پایان می‌پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می‌گوید و من پاسخ می‌دهم: مقدمش مبارک باد!

چون به خانه بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال‌پرسی پرداخت. گفت: «چونی؟»، گفت: «مُردم»، گفت: «شکر». بیمار از این سخن بی‌جا سخت برآشفت. بعد از آن گفت: «چه خوردی؟» گفت: «زهر». کر گفت: «گوارا باد داروی خوبی است».

۳۹۳- بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید. بعد از آن گفت: «از طبیبان کیست او کاو همی آید به چاره پیش تو؟» بیمار که آشتفتگی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده

۳۹۴- ۶- نقیضه پردازی یا تقلید از «آثار ادبی»؛ مثل حکایت «قبض آب».

۷- به کار بردن آگاهانه‌ی غلط‌های املایی؛

مثل «طنزیم‌کنندگان» به جای «تنظیم‌کنندگان»

۸- به کمک بازی با کلمات

۹- بهره‌گیری از فرهنگ غنی عame شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عame؛ مثل آثار جمال‌زاده، هدایت و دهخدا.

۳۹۵- تلفظ کدام‌یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده، درست است؟

الف) مُفاد / مفad این نامه را به اطلاع همگان رساندم.

ب) دِماغ/ دماغ بشر گنجایش خارق‌العاده‌ای دارد.

۳۹۶- مُفاد (اسم مفعول از مصدر عربی افاده) به معنی آنچه از یک متن و یا برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفظ دیگر آن صحیح نیست.

کلمه‌ی دِماغ نیز به معنی فقر، با توجه به کار برد آن در متن به همین شکل درست است.

دِماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جمله‌ی بالا ندارد؛

بنابراین واژگانی چون مُفاد و دِماغ با توجه به معنی مستقل هر کدام، یک تلفظی هستند.

تلفظ نادرست	تلفظ درست
پر مخاطب	پرمخاطب
تار و تَبور	تَار و تبور
خِجل	خَجل

-۳۹۷

تلفظ نادرست	تلفظ درست
خلط مبحث	خلط مبحث
ضروری	ضروری
کبرسن	کَبرسن

-۳۹۸

۳۹۹- استناد و نوشته‌های حقوقی

«سناد» نوشته‌ای است که از نظر حقوقی، در مقام دعوى یا دفاع قابل استفاده باشد. استناد به دو نوع کلی «تجاری» و «غیرتجاری» تقسیم می‌گردد.

۱- استناد تجاری: مثل سفته، چک، سهام، برات و ... (همگی رسمی هستند)

۲- استناد غیرتجاری:

که خود از نظر اعتبار بر دو دسته‌اند:

الف) استناد غیرتجاری رسمی

ب) استناد غیرتجاری عادی

٤٠١- الف) اسناد غیرتجاری رسمی:

اسنادی چون وکالت، رهن، صلح، اسناد خرید و فروش، اجازه، ضمانت، شرکت، وقف، وصیت، ازدواج و طلاق، استخدام، تعهدنامه، قولنامه و ... که در دفاتر اسناد رسمی یا توسط مأموران رسمی در حدود صلاحیت آنان و مطابق مقررات قانونی تنظیم شده باشند «رسمی» تلقی می‌شوند.

٤٠٢- هر یک از اسناد در صورت ثبت در دفتر اسناد رسمی و درستی تاریخ و امضا و تأیید آنها جزء «اسناد رسمی حقوقی» به شمار می‌روند.

ب) اسناد غیرتجاری عادی:

هر کدام از اسناد ذکر شده، چنان‌چه در دفتر اسناد رسمی ثبت نشود، نوشهای عادی محسوب می‌گردد.

٤٠٣- قولنامه:

نوشهای است که امضاکنندگان آن، قول به انجام رساندن معامله‌ی را با سند رسمی به یکدیگر می‌دهند.

* قولنامه قسمت اول اصل معامله است.

* برای ضمانت قولنامه معمولاً مبلغی پول به عنوان وجه التزام تعیین می‌کنند.

٤٠٤- وکالتنامه:

هرگاه کسی بخواهد انجام امور حقوقی شخصی خود را به دیگری واگذار کند وکالت‌نامه‌ای نوشته می‌شود و با تعیین حدود اختیارات و شرایط وکالت پذیر (وکیل) آن امور را انجام می‌دهد.

٤٠٥- انواع وکالت‌نامه:

خرید، فروش، فسخ، اجاره، اقامه‌ی دعوی، ازدواج، اقرار، تعهد و

* در برخی امور، وکالت‌نامه‌ها حالت سند عادی دارند؛

مثل شرکت در جلسات اما اغلب جنبه‌ی رسمی می‌یابند که حتماً باید متن آنها در دفترخانه‌ی اسناد رسمی ثبت شود.

* «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید»

(ماده‌ی ۶۵۶ قانون مدنی ایران)

٤٠٦- اجاره‌نامه:

نوشهای است که براساس آن مکانی را در مدتی معلوم و با شرایط مورد پذیرش دو طرف در اختیار شخص یا اشخاصی قرار می‌دهند؛ مانند اجاره‌ی ملک، خانه، مغازه، زمین زراعی، انبار و

٤٠٧- اجاره‌نامه‌ها جزء اسناد عادی محسوب می‌گردند.

- موجر: اجاره‌دهنده

- مستأجر: اجاره‌کننده

- عین مستأجره: مورد اجاره (مثل خانه، مغازه و ...)

- اجاره، عقدی است که به موجب آن، مستأجر، مالک منافع عین مستأجره می‌شود.»

(ماده‌ی ۴۶۶ قانون مدنی ایران)

۴۰۸- استشهادنامه

سندي است که در آن، از کسانی که از بک حادثه یا موضوع آگاهی دارند، درخواست می‌شود اطلاعات خود را بنویسند و امضا کنند.

شهادت‌دهندگان در برابر شهادت خود مسئولند و در صورت لزوم باید در دادگاه، حقیقت دانسته‌های خود را ثابت کنند.

۴۰۹- تعهدنامه

نوعی سند رسمی است که بین دو نفر یا بیشتر منعقد می‌گردد و براساس آن، دو طرف انجام دادن کاری را عهده‌دار می‌شوند.

* ماده‌ی ۲۲۱ قانون مدنی:

«اگر کسی تعهد اقدام به امری را بکند یا تعهد نماید که از انجام کاری خودداری کند، در صورت تخلف، مسئول خسارت طرف مقابل است؛ مشروط بر این که جبران خسارت تصريح شده یا تعهد عرفاً به منزله‌ی تصريح باشد یا بر حسب قانون موجب ضمان باشد.»

۴۱۰- صورت جلسه

به ثبت خلاصه مذاکرات یک گروه شورا، صنف در بخش‌های اداری و شرکت‌های خصوصی و نهادهای آموزشی «صورت جلسه» گفته می‌شود.

مهم‌ترین تصمیمات در صورت جلسه درج می‌شود و به امضای همه یا بیشتر شرکت‌کنندگان می‌رسد. صورت جلسه‌ها قابل استناد و دعوی هستند.

۴۱۱- نکاتی که در تنظیم سند باید به آن توجه نمود عبارتند از:

- ۱ - متن سندها واحد و از پیش تعیین شده باشد.
- ۲ - مشخصات دو طرف باید به طور دقیق در سند ذکر و ثبت شود.
- ۳ - همه‌ی شرایط مورد نظر باید ذکر و ثبت شود.
- ۴ - امضا یا اثر انگشت به سند اعتبار می‌بخشد. پس باید امضاها یکسان، معلوم و مشخص باشد.
- ۵ - آنچه در اسناد عادی یا رسمی نوشته و مورد موافقت دو طرف قرار می‌گیرد، تعهدآور است و هر طرف در صورت انجام ندادن آن، مورد پیگیر قانونی قرار می‌گیرد.
- ۶ - تمامی اسناد در دو نسخه یا بیشتر تنظیم می‌شوند.

۴۱۲- فرآیند واجی ابدال

برخی از واجها وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند به دلیل همنشینی، ویژگی‌های همدیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گوییم.

ابدال به سه شکل دیده می‌شود:

- ۱ - ابدال در مصوت‌ها
- ۲ - ابدال در صامت‌ها
- ۳ - ابدال در نوشтар

۱- ابدال در مصوّت‌ها:

الف) در فعل‌های امر: «^{بِ}» پیشین در افعال امر هرگاه «^{بُ}» تلفظ گردد، ابدال صورت گرفته است؛

مانند: بُرو، بُدو و ...

* «بُ» پیشین در افعال امر، معمولاً «^{بِ}» تلفظ می‌شود: بنشین، بازن، بگیر، بنویس و ... (ابدال نیست)

۲- ب) در فعل‌های منفی:

«ن» پیشین در فعل منفی هرگاه «^{نِ}» تلفظ شود، ابدال صورت گرفته است؛

مانند: نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌نوشت، نمی‌شنید و ...

* تلفظ معمولی «ن» در فصل‌های منفی به صورت «نَ» است:

نَرفت، نَگفت، نَشنیده است و ... (ابدال نیست)

۳- * در گذشته‌ی زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه‌های زیر اتفاق افتاده است:

واج پایانی آ = مه به ^إ = مه بدل شده است:

نامه ← نامه /

خانه ← خانه

پس به یاد داشته باشیم هرگاه دو واژه‌ی «نامه و خانه» را مشاهده کردید، بدانید که در هر دوی آن‌ها «ابدال» صورت پذیرفته است.

۴- ابدال در صامت‌ها:

هرگاه دو واج «ن» + «ب» بی‌فاصله در کنار هم بیایند، واج «ن» به واج «م» تبدیل می‌شود؛

مانند: شبه ← شبه / منبر ← منبر

سنبل ← سنبل / پنبه ← پنبه

انبار ← امبار / زنبور ← زنبور

۵- * هرگاه واج «جُ» قبل از واج «ت» بیاید، متمایل به واج «ش» تلفظ می‌شود:

اجتماع ← اشتماع / پنج تا ← پنش تا

اجتناب ← اشتناب / مجتبی ← مشتبی

مجتمع ← مشتمع

۶- ابدال در نوشتار:

ابدال گاه نمود نوشتاری می‌یابد، مانند:

ابدال در کلمات فارسی

سپید ← سفید

هگرز ← هرگز

پلیته ← فتیله

ابدال در کلمات عربی

لکن ← لیکن

مهماز ← مهمیز

تخليص ← تلخیص

۷- بیاموزیم:

دگرگونی‌های زبانی را که در طول زمان اتفاق می‌افتد، فرآیندهای واجی می‌گویند. فرآیندهای واجی در همه‌ی زبان‌ها

اتفاق می‌افتد و می‌توانیم به وسیله‌ی آن، علت دو تلفظی‌های زبان را دریابیم و توجه نماییم؛

۴۲۰- کلمات زیر را تلفظ کنید:
قندشکن، برافتاد، انبار، زودتر
این کلمات را چنین تلفظ می کنیم: قن‌شکن، برفتاد، امبار، زوٽر

۴۲۱- چرا صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آنها معادل نیست?
برای مثال در کلمه‌ی «قندشکن» حرف «د» نوشته می‌شود اما واج «د» به تلفظ درنمی‌آید.

-۴۲۲- علت اختلاف تلفظ و نوشتار در فرآیندهای واچی به دلیل ویژگی‌های آوایی زبان است.
این فرآیندها در اشکال کاهش، افزایش، ابدال و ادغام پدید می‌آید.
در درس‌های بعد با فرآیندهای واچی بیشتر آشنا می‌شویم.

-۴۲۳- واژه‌های «انشا(ء)»، «دست‌گیره»، «برآفتاد» و «قندشکن» را این گونه می‌خوانیم:
انشا، دس‌گیره، برفتاد، قن‌شکن
یعنی، «ء»، «ت»، «ا» و «د» را در این واژه‌ها تلفظ نمی‌کنیم؛

-۴۲۴- زیرا در طول عمر یک زبان برخی واچهای کلمه‌اندک اندک حذف می‌شوند.
به این فرآیند واچی «کاهش» می‌گویند.
این پدیده گاه در واژگان خود زبان یا واژگان عاریتی (دخیل) اتفاق می‌افتد که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

-۴۲۵- ۱) افتادن همزه پس از مصوّت بلند «ا» در پایان واژه‌های عربی
مثل: املا(ء)، انشا(ء)، اجرا(ء)، اولیا(ء) اوصیا(ء)، انبیا(ء) و ...

-۴۲۶- ۲) حذف واچ «ت» و «د» در زنجیره‌ی گفتار هنگامی که آخرین واچ یک هجای کشیده (چهار واچی) باشد.
مثل:

دست‌بند ← دس‌بند
ماست‌بندی ← ماس‌بندی
قندشکن ← قن‌شکن
گوش‌کوب ← کوش‌کوب
و ...

-۴۲۷- ۳) حذف همزه‌ی آغاز هجای برخی از واژه‌ها در زنجیره‌ی گفتار؛
مثل:

برآفتاد ← برُفتاد
بازآمد ← بازامد
خوش‌آواز ← خوش‌آواز
سرآفرازی ← سَرآفرازی
و ...

درس سوم

-۴۲۸-

ویرایش

ویرایش واژه‌ای فارسی است که در برابر کلمه‌ی «Editing» انگلیسی نهاده شده است.
ویرایش در کار نشر به معنای افزودن یا کاهش مطالب یا تصحیح متن‌هایی است که برای چاپ و نشر آماده می‌شوند.
واژه‌ی ویرایش به معنای Edition یک کتاب نیز به کار می‌رود.

-۴۲۹- اگر کتابی بار دیگر بدون تغییر، چاپ شود، برای مشخص کردن آن چاپ، برحسب شمارش دفعات چاپ، عبارت‌های چاپ دوم، چاپ سوم و ... به کار می‌رود. اگر در متن کتاب تغییرهایی رخ دهد و مطالب جدیدی بر آن افزوده و یا از آن کاسته شود برای مشخص کردن آن چاپ عبارت‌های ویرایش دوم، ویرایش سوم و ... به کار می‌رود. برای عمل ویرایش کردن، مصدر ویراستن به کار رفته است و عامل آن ویراستار یا ویرایش‌گر نام گرفته است.

-۴۳۰- ویرایش را از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم.

هر نوشه‌ای باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی، رعایت عالم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی بازبینی شود. بازبینی نوشته ویرایش نام دارد. ویرایش باید پس از نگارش صورت بگیرد؛ زیرا به هنگام نگارش نویسنده از حالت طبیعی و عادی خود جدا شده و بیشتر به تفکر، خلاقیت و آفرینش توجه می‌کند. پس از این مرحله باید نوشه از جهات گوناگون اصلاح و ویرایش شود. بسیاری از ما از ترس این که مطلبمان نادرست باشد یا مورد پسند دیگران قرار نگیرد، نمی‌نویسیم. ترس از نوشتمن مانع تفکر و بروز خلاقیت می‌شود اما پس از نگارش می‌توان خطاهای نگارشی و دستوری را اصلاح کرد.

-۴۳۱- انواع ویرایش:

- ۱- ویرایش فنی
- ۲- ویرایش زبانی و ساختاری
- ۳- ویرایش تخصصی

-۱- ویرایش فنی

این مرحله از کار شامل تمام یا قسمتی از مسائل زیر است:
به کارگیری قواعد رسم الخط، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک‌دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عنوانین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات ...

-۴۳۳- ... به دست دادن ضبط لاتینی نام‌ها یا معادل فرنگی اصطلاحات فنی، تعیین محل تصاویر و اشکال و جدول‌ها، مراجعات شیوه‌های مناسب برای معرفی مشخصات کتاب‌شناسی، تهییه فهرست مندرجات، فهرست تفصیلی، واژه‌نامه و فهرست‌های دیگر.

-۲- ویرایش زبانی و ساختاری

شامل اصلاح خطاهای دستوری، رفع حشو و زواید، اصلاح واژگان و تعبیرات و ساختار جملات، تصحیح خطاهای منطقی.

-۳- ویرایش تخصصی

شامل اصلاح معایب و مسامحات و بی‌دقّتی‌های علمی و فنی که معمولاً به کمک متخصصان انجام می‌گیرد.

-۱- ویرایش فنی

نشانه‌گذاری: از مهم‌ترین موارد توجه در ویرایش فنی، رعایت متناسب و درست نشانه‌گذاری است. هر نوشه‌ای که فاقد نشانه‌های سجاوندی باشد، به دشواری خوانده می‌شود و قدرت ایجاد ارتباط با خواننده را از دست می‌دهد. نوشه‌ی بدون ویرایش ممکن است به چند شکل متفاوت خوانده شود.

-۴۳۷- در نوشتار به دلیل آن‌که آهنگ و تکیه و مکث را نمی‌توان با حروف الفبا منعکس کرد، از نشانه‌های سجاوندی استفاده می‌کنیم. این نشانه‌ها بخش‌های مختلف کلام را به جمله و گروه تقسیم می‌کنند و روابط اجزای جمله را برای خواننده روشن می‌سازند.

-۴۳۸- با کمک عالیم نگارشی می‌توانیم:

- تکیه‌ها و آهنگ کلام نوشته را رعایت کنیم.
- نوشه‌ها را با سرعت و دقت و به راحتی بخوانیم.
- مفهوم نوشه‌ها را به خوبی دریابیم.

۴۳۹- علامت نگارشی از قرار زیر هستند:

- | | | | |
|-----------------|--------------|------------------------|----------------------|
| ۱- نقطه . | ۲- ویرگول ، | ۳- دو نقطه : | ۴- علامت سؤال ؟ |
| ۵- علامت تعجب ! | ۶- گیومه «» | ۷- نقطه ویرگول : | ۸- خط فاصله - |
| ۹- سه نقطه ... | ۱۰- قلاب [] | ۱۱- کمانک (پرانتر) () | ۱۲- ممیز (خط مورب) / |
| ۱۳- ستاره * | ۱۴- پیکان ← | ۱۵- ایضاً // | ۱۶- آکلا德 { } |
| ۱۷- تساوی = | | | |

۴۴۰- ۱- نقطه (.)

- ۱- در آخر همه جمله‌ها به جز جمله‌های پرسشی و تعجبی: مدرسه تعطیل شد. شاید همه این موضوع را بدانند.
- ۲- پس از حرفی که به صورت نشانه اختصار به کار رفته شد: دکتر م.ع. اسلامی ندوشن کتاب «روزها» را نوشته‌اند.

۴۴۱- ۲- ویرگول (،)

- ۱- میان عبارت‌ها یا جمله‌های غیرمستقل که در مجموع جمله‌ای کامل می‌سازند: ایرانیان با کوشش هنری خود، آثار معروفی آفریده‌اند.
- ۲- پس از منادا: پروردگار، ما را هدایت کن.

۴۴۲- ۳- بین واژه‌های هم‌پایه:

- ایران، عراق، پاکستان، افغانستان و ترکیه از کشورهای تمدن‌ساز هستند.
- ۴- بین دو کلمه که ممکن است خواننده آنها را با کسره‌ی اضافه بخواند: معلم، علی را به پای تخته فراخواند.
- ۵- به جای مکث کوتاه در جمله: اگر یار اهل است، کار سهل است.

۴۴۳- ۳- دو نقطه (:)

- ۱- قبل از نقل قول: دانش‌آموزان می‌گویند: از برنامه راضی نیستیم.
- ۲- هنگام برشمودن اجزای یک چیز: پایه‌های موقّیت عبارت است از: سخت‌کوشی، برنامه داشتن، اعتماد به نفس و
- ۳- مقابله‌ی کلماتی که می‌خواهیم آنها را معنی کنیم: مینا: آبگینه، شیشه.

۴۴۴- ۴- علامت سؤال (?)

- ۱- در پایان جمله‌های پرسشی: آیا از جوانی لذت می‌برید؟
- ۲- برای نشان دادن مفهوم تردید یا استهزاء: سال تأسیس این شرکت ۱۳۵۲ (?) است. تمام هم‌کلاسی‌های من نابغه (?) هستند.

۴۴۵- ۵- علامت تعجب (!)

- ۱- در پایان جمله‌ی تعجبی، تأکیدی و عاطفی: عجب شعری است!
- ۲- پس از اصوات: هان! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!

۴۴۶- ۶- گیوه «»

- ۱- سخنی که به طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود:
به قول سعدی: «هر که دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید.»
- ۲- اسمی و عنوانی و اصطلاحات علمی و فنی (فقط بار اول):
«زاویه‌ی دید» در ساختار آن داستان، ایرادهایی داشت.

۴۴۷- نقطه ویرگول ()

- ۱- برای جدا کردن جمله‌هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می‌رسند اما در یک عبارت طولانی، با یک دیگر بستگی معنایی دارند:
برای اجرای این طرح باید برنامه داشت؛ سرمایه‌گذاری کرد؛ مشاور متخصصی داشت و ...
- ۲- در پایان توضیح و مثال پیش از کلمه‌های «مثالاً»، «فرضاً»، «یعنی» و ...

۴۴۸- خط فاصله (-)

- ۱- برای جدا کردن جمله‌های معتبرده:
حافظ شیرازی - لسان‌الغیب - قرآن را از حفظ داشت.
- ۲- هنگامی که دو کلمه بر روی هم دو جنبه مختلف از یک منظور را نشان دهند:
مباحث هنری - ادبی نزدیکی و قرابت خاصی با هم دارند.
- ۳- به معنی «تا» و «به» برای بیان فواصل مکانی و زمانی:
قطار تهران - مشهد وارد ایستگاه شد.
حتی گروههای سنتی ۷ - ۱۳ سال هم می‌توانند از گلستان سعدی به خوبی استفاده کنند.

- ۴- در مکالمه بین اشخاص داستان‌ها یا نمایشنامه‌ها یا ذکر مکالمات تلفنی، در ابتدای خط و از سر سطر به جای نام گوینده:
- در مقابل فرمانروا تعظیم کن!
- ساکت شو!
-

- ۵- هرگاه کلمه‌ای در آخر سطر نگنجد، با قرار دادن یک خط فاصله، بقیه‌ی آن را در سطر بعدی می‌نویسیم:
به خاطر داشته باشیم که نوشتن در صورت خواندن کتاب تحقیق پیدا - می‌کند.

۴۵۱- ۹- سه نقطه (...)

- ۱- برای نشان دادن جملات و کلمات محذوف یا ادامه‌دار:
ویرایش انواعی دارد: زبانی، فنی و ...
- ۲- سخن ناتمام: می‌خواست بگوید که ...
- ۳- برای نشان دادن کشش هجا در گفتار: با صدای بلند گفتم ماد...ر کجایی؟
- ۴- برای نشان دادن افتادگی کلمه یا کلمات از یک نسخه‌ی خطی

[۴۵۲ - ۱۰ - قلّاب]

۱- مطلبی که جزء اصل کلام نباشد:

کمال‌الملک وارد تالار شد [ادای احترام تدین] و در گوشه‌ای ایستاد.

۲- در تصحیح متون قدیم، کلمات الحاقی یا توضیحات احتمالی در قلّاب گذاشته می‌شود: گفت: او را دست، افگار [زخمی] شد.

۳- دستورهای اجرایی در نمایشنامه و فیلم‌نامه‌ها:

- کمال‌الملک [با لحن قاطع]: به مولا دستم را قطع می‌کنم.

[۴۵۳ - ۱۱ - کمانک یا پرانتز]

۱- معنی و معادل یک کلمه: وند «لاخ» جزو وندهای نوتر (خشی) است.

۲- توضیح بیش‌تر: فرخی سیستانی (یحشی در شعر و احوال و روزگار شاعر) از آثار شادروان دکتر یوسفی است.

۳- ذکر تاریخ، شهرت، تخلص، نام سابق و ...
اردبیل (آرتاویل) از شهرهای باستانی ایران است.

[۴۵۴ - ۱۲ - ممیز یا خط موزب]

۱- برای جدا کردن روز، ماه، سال: ۱۳۸۵ / ۵ / ۲۷

۲- برای جدا کردن مصروع‌های یک بیت (وقتی قرار است پشت سر هم نوشته شود):
برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را / تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

[۴۵۵ - ۱۳ - ستاره]

۱- برای توضیح یک کلمه در پاورپوینت

۲- در آغاز یک سطر به نشانه‌ی شروع مطلب جدید

[۴۵۶ - ۱۴ - پیکان]

۱- برای نشان دادن نتیجه:

از سر وا کردن چند جزء را دارا است. ← از (حرف اضافه) + سر (اسم) + وا (وند) + کردن (مصدر).

۲- در معنی «رجوع کنید»: ابن سینا ← حجّة‌الحق

[۴۵۷ - ۱۵ - ایضاً]

علامت و جملات و کلمات مشابه:

садه‌نویسی یعنی خودداری از کاربرد کلمات پیچیده.

// // // مفاهیم بیگانه.

// // بیان ساده و صمیمی.

[۴۵۸ - ۱۶ - آکلاد]

برای نشان دادن انشعاب:

{ ۱- حماسه‌ی طبیعی و ملّی
۲- حماسه‌ی مصنوع } حماسه‌ها بر دو نوع‌اند:

[۴۵۹ - ۱۷ - تساوی]

برای نشان دادن تساوی میان دو مطلب:

۱- که فرد اُ د که نفر اُ د = نفر اُ د

۴۶۰- شیوه‌ی خط فارسی:

یک‌دست کردن شیوه‌ی خط فارسی ضرورتی است که مدّت‌ها است به عنوان اصلی‌ترین موضوع فرهنگستان زبان فارسی مورد توجه است. رعایت این یک‌دستی، در سهولت خواندن متن‌ها کمک شایانی به خواننده خواهد نمود.

۴۶۱- یکی از این موارد جدانویسی است. با جدانویسی کلمات و رعایت قواعد شیوه‌ی املاء از چندگانگی پرهیز می‌شود و در نتیجه کار انتقال پیام آسان‌تر می‌گردد. در این قسمت برخی از نکات مهم برای یک‌دست کردن شیوه‌ی خط فارسی ذکر می‌شود.

این شیوه بنابر چند اصل بنیان نهاده شده است:

۴۶۲- ۱- رعایت موازین دستور فارسی

- ۲- استقلال کلمات
- ۳- مطابقت نوشتار و گفتار
- ۴- تبعیت واژگان بیگانه از شیوه‌ی املای فارسی
- ۵- سهولت در خواندن

۴۶۳- □ رعایت استقلال کلمات:

هر کلمه دارای معنی مستقیمی است و در جمله نقش دستوری خاصی دارد؛ پس استقلال آن، هنگام نوشتن باید حفظ شود. در موارد زیر بهتر است دو بخش ترکیبی، جدا نوشته شوند:

۴۶۴- □ کلمات مرگب

نگاهداشت	← نگاهداشت	شورایعالی	← شورایعالی
خرمنکوب	← خرمنکوب	چشمپوشی	← چشمپوشی
رواننویس	← رواننویس	برونگرا	← برونگرا
تکمحصولی	← تکمحصولی	تصنیفخوان	← تصنیفخوان
پنجچایه	← پنج پایه	دلداده	← دلداده
زبانشناسی	← زبانشناسی	سخن‌دان	← سخن‌دان

۴۶۵- تبصره‌ی ۱: کلماتی که شکل ترکیبی آن‌ها کاملاً پذیرفته شده است، به همان شکل پیوسته نوشته می‌شوند؛ مثل: کتابخانه، آجتوش، آبرو.

تبصره‌ی ۲: هرگاه جزء دوم کلمه‌ی مرگب با «آ» آغاز شود کلمه، پیوسته نوشته می‌شود و مد (ـ) از الف حذف می‌گردد.

پیش‌آهنگ ← پیشاہنگ / هم‌آیش ← همایش / شب‌آهنگ ← شب‌آهنگ

۴۶۶- ترکیب‌های عربی پرکاربرد در فارسی:

معهذا	← مع‌هذا	عنقریب	← عن‌قریب
منجمله	← من‌جمله	انشاءالله	← ان‌شاءالله
معدلک	← مع‌ذلک	علیحده	← علی‌حده

□ ۴۶۷ - «را» نشانه‌ی مفعول:

ترا ← تو را	کتابرا ← کتاب را	کرا ← که را	آنرا ← آن را
توجه: «چرا» و «زیرا» به صورت پیوسته نوشته می‌شوند.			
آنها ← آن‌ها			کتابها ← کتاب‌ها
ایرانیها ← ایرانی‌ها			قلمها ← قلم‌ها

□ ۴۶۸ - که

چنانکه ← چنان‌که	آنکه ← آن‌که
اینستکه ← اینست‌که	همینکه ← همین‌که
توجه: «بلکه» پیوسته نوشته می‌شود.	

□ «می» نشانه‌ی استمرار:

میروم ← می‌روم	میبرد ← می‌برد
میگذرد ← می‌گذرد	میشود ← می‌شود

□ ۴۶۹ - تر و ترین

مهریانتر ← مهریان‌تر	آسانتر ← آسان‌تر
خوبتر ← خوب‌تر	کوچکتر ← کوچک‌تر
استشنا: بهتر، بیشتر، مهتر، کهتر، کمتر	
این و آن	
آنگاه ← آن‌گاه	
اینگونه ← این‌گونه	

□ ۴۷۰ - هم

همسال ← هم‌سال	همکلاس ← هم‌کلاس
همبازی ← هم‌بازی	همشاگردی ← هم‌شاگردی

توجه: «چون «هم» در کلمات همسر، همسایه، همشیره و ... با جزء دوم خود آمیختگی معنایی پیدا کرده است، پیوسته نوشته می‌شود.

□ چه

چقدر ← چه قدر	آنچه ← آن‌چه
چکاره ← چه کاره	چطور ← چه طور
□ بی	
بیکس ← بی‌کس	بیحال ← بی‌حال
بیازار ← بی‌آزار	بیکار ← بی‌کار
بیچون و چرا ← بی‌چون و چرا	

توجه: «بی» در کلماتی که جزء آن‌ها معنی مستقل ندارد، پیوسته نوشته می‌شود: بیمار، بیدار، بیهواده

- ۴۷۲ □ «ای» نشانه‌ی ندا

ایکاش ← ای کاش

ای خدا ← ای خدا
□ یک

یکجا ← یکجا

یکطرفه ← یکطرفه
□ (ب) صفت‌ساز و قید‌ساز

براحتی ← به‌راحتی

بویژه ← به‌ویژه

بسزا ← به‌بسزا

- ۴۷۳ □ (ب) حرف اضافه

باو ← به او
دربرد ← در به‌در

بعكس ← به‌عکس
لابلا ← لابلا

توجه ۱: (ب) در آغاز بعضی ترکیب‌های عربی، جزء کلمه‌ی عربی است و پیوسته نوشته می‌شود:
بغیر، بلا تکلیف، بلا فصل

- ۴۷۴ توجه ۲: (ب) جزء پیشین فعل و مشتقّات آن همواره به فعل می‌پیوندد:

به‌بینم ← بینم
به‌ساز و به‌فروش ← ساز و فروش

* «(ب، ز، م) وقتی بر سر فعلی باید که با «آ» آغاز می‌شود، مد (~) از الف حذف می‌شود و به‌جای آن «ی» در می‌آید:
آید ← باید ← بیايد
آمد ← نامد ← نیامد

* «ه / مه»ی بیان حرکت

- ۴۷۵ □ «مه» بیان حرکت (های غیر ملفوظ) به جزء بعد نمی‌پیوندد:

علاقمند ← علاقه‌مند
جامها ← گله‌مند
و: بهره‌مند، لاله‌گون، سایه‌دار، یونجه‌زار، گله‌دار ...

- ۴۷۶ □ کلماتی که به «مه / ه» بیان حرکت ختم می‌شوند، در صورتی که با «آن» جمع بسته شوند یا «ی» حاصل مصدری

بگیرند، به‌جای «مه»، «گ» می‌گیرند و پیوسته نوشته می‌شوند:

شرکت‌کننده + ان ← شرکت‌کنندگان
طلبه+ی ← طلبگی
و: طلایگان، نخبگان، شنوندگان ...

- ۴۷۷ توجه: این قاعده شامل «ه ملفوظ» نمی‌شود:

مهوش، دهگان، بهداشت
و: مهتر، کهتر، شهرپر، مهشید، مهتاب، کهربا، بهیار، رهبر، زهتاب، مهسا ...

- ۴۷۸ □ «ای» نکره یا وحدت پس از «مه»ی بیان حرکت به «ای» تبدیل می‌شود:

دسته + ی ← دسته‌ای
خانه + ی ← خانه‌ای
روزنامه + ی ← روزنامه‌ای
آزاده + ی ← آزاده‌ای

-۴۷۹ «ة منقوط» (نقطه‌دار) که در پایان برخی کلمات عربی وجود دارد، در فارسی به «ت» بدل می‌شود: رحمة ← رحمت
مساعدت، صلات، نعمت، نصرت، دعات، زکات و ...
توجه: «ة» در آخر برخی کلمات به همان شکل باقی می‌ماند:
دایرةالمعارف و عاقبةالامر
و گاه به صورت (ه / ه) نوشته می‌شود: علاقه، معاوضه، خیمه، معاینه.

* ۴۸۰ پسوندها

پسوندها پیوسته نوشته می‌شوند:

گرم‌سیر ← گرم‌سیر	گلزار ← گلزار
تنگنا ← تنگنا	نمکدان ← نمکدان
سوگوار ← سوگوار	ستمکار ← ستمنکار

-۴۸۱ ضمایر ملکی (-م، -ت، -ش، مان، تان، شان): این ضمایر پیوسته نوشته می‌شوند:
صدای‌مان ← صدای‌مان

□ این ضمایر اگر پس از کلماتی بیایند که به «ه» بیان حرکت (مثل جامه) مصوت «ُ» (مثل تابلو) یا مصوت «ی» (مثل آسمانی) ختم می‌شوند، به صورت (ام، ات، اش، مان، تان، شان) به کار می‌روند:
جامه ← جامه‌ام تابلو ← تابلوات آسمانی ← آسمانی‌اش

-۴۸۲ □ فعل‌های (ام - ای - است - ایم - اید - اند):
این افعال در صورتی به کلمه‌های قبل از خود می‌چسبند که این کلمه‌ها به صامت ختم شده باشند:
خوشحال‌ام ← خوشحالم پاک‌اید ← پاکید خوشنو‌دایم ← خوشنو‌دیدم

-۴۸۳ □ همزه

هرگاه «ب، ن، م» بر سر افعال همزه‌دار درآید، همزه در کتابت به «ی» تبدیل می‌شود:
ب + انداخت ← بانداخت ← بینداخت
ن + اندوز ← ناندوز ← نیندوز
م + انداز ← مانداز ← مینداز
و: بیفکن، میفکن، نیفتاد، بیفرشت، نیفکن، نینداخت ...

-۴۸۴ توجه: هرگاه فعل با «ا» یا «ای» آغاز گردد، این حروف پیوسته نوشته می‌شوند:
ایستاد ← بایستاد

□ همزه‌ی پایان برخی کلمات عربی در فارسی حذف می‌شود:
انشاء ← انشا املاء ← املا ابتداء ← ابتدا

-۴۸۵ تبصره‌ی ۱: این گونه کلمه‌ها هرگاه مضاف و موصوف واقع شوند، به جای کسره‌ی اضافه به آن‌ها «ی» اضافه می‌کنیم:
ابتداء کار ← ابتدای کار انشاء روان ← انشای روان
تبصره‌ی ۲: این گونه کلمه‌ها وقتی با «ی» وحدت یا نسبت به کار روند، همزه در آن‌ها به «ی» بدل می‌شود:
ابتدايى ← ابتدائی شعرائي ← شعرایی

-۴۸۶- تبصره ۳: همزه‌ی پایانی برخی کلمات، اصلی است و نباید حذف یا بدل شود، جزء، سوء.

همزه معمولاً در زبان فارسی برای سهولت و تلقّط به «ی» تبدیل می‌شود:

دائره ← دایره	زائد ← زاید	شائق ← شایق
---------------	-------------	-------------

-۴۸۷- تبصره: برخی از همزه‌ها با شکل اصلی خود به کار می‌روند:

قرائت، قائم مقام، رئیس، جزئی، صائب و ...

همزه‌ی کلمات بیگانه روی کرسی «ئ» نوشته می‌شود:

زئوس، بمبئی، تیروئید، رئالیست، ئاندرتال و ...

همزه‌ی ساکن در وسط یا پایان کلمه‌ی ماقبل مفتوح (ـ) روی کرسی «ا» نوشته می‌شود:

ملجأ، رأس، مأخذ، تأليف، رافت، يأس، تأثیر و ...

-۴۸۸- همزه‌ی ماقبل مضموم (ـ) روی کرسی «و» نوشته می‌شود:

مؤمن، رؤیا، مؤدب، فواد، رؤسا، مؤاخذه و ...

همزه‌ی ماقبل مكسور (ـ) روی کرسی «ي» نوشته می‌شود:

سيئه، توطنه، بئر، لئام و ...

-۴۸۹- نشانه‌ی «كسره‌ی اضافه» که به آن «ی» میانجی کوچک می‌گویند.

«ی» نشانه‌ی اضافه بر روی «ه» بیان حرکت معمولاً با (ء) بالای «ه» نشان داده می‌شود، مثل: خانهٔ محمد

چون ممکن است این علامت با همزه اشتباه شود، می‌توان به جای آن از «ی» میانجی بزرگ استفاده کرد: خانه‌ی محمد
پارچهٔ نخی ← پارچه‌ی نخی
نامهٔ دوستانه ← نامه‌ی دوستانه

-۴۹۰- نشانه‌ی اضافه (كسره) در حکم یک تکواز است و باید به دنبال موصوف و مضاف قرار گیرد. در این صورت،

خواندن آسان‌تر خواهد شد:

كتابِ محمد، درسِ ادبیات، گل زیبا.

کلمات مختوم به مصوّت کوتاه «و ← ئ» مثل (رادیو، تو، دو) و مصوّت مرگِ «و» مثل (جلو، رو)، وقتی

مضاف واقع می‌شوند، «ی» به آن‌ها افزوده می‌گردد:

جلوِ خیابان ← جلوی خیابان دوِ ماراتن ← دوی ماراتن

-۴۹۱- از نشانه‌های تنوین و تشديد معمولاً براساس ضرورت استفاده می‌شود:

بنّا، نجّار، شدّت

توجه: تنوین مخصوص کلمات عربی است؛ بنابراین، کاربرد آن با کلمات فارسی یا دخیل غیرفارسی درست نیست:
تلفنا، زیانا.

علامت تنوین نصب روی حرف الف گذاشته می‌شود: عمدآ، حقیقتاً.

-۴۹۲- الف مقصوره

الف مقصوره در پایان کلمات به صورت «ا» درمی‌آید: اعلا، کسرا، کبرا، تقوا.

کلمات عیسی، موسی، حتّی، یحیی، مرتضی و الی از این قاعده مستثنی هستند.

-۴۹۳- این‌گونه کلمات نیز هنگامی که مضاف واقع می‌شوند «ی» حاصل مصدر، نکره و نسبت می‌گیرند و «ی» در آن‌ها به «ا»

-۴۹۴ عملکرد «ی» نسبت در مورد همهی کلمات مختوم به الف مقصوره یکسان نیست، مثلاً:

عیسی + ی ← عیسیوی موسی + ی ← موسیوی ری + ی ← رازی

-۴۹۵ □ کلمات رحمان، هارون، اسماعیل و ... به همین شکل نوشته می‌شوند.

□ کلمه‌های داود، طاووس، سیاوش و مانند این‌ها به همین شکل - با دو واو - نوشته می‌شود.

۴۹۶- املای درست واژگان

با توجه به اهمیت درست نوشتن شکل کلمات فارسی چه در حوزه‌های آموزشی ارزشیابی رسمی، کنکور و ... و چه در بخش‌های عمومی جامعه، هر انسانی ناگزیر است که کوشش‌های خود را در این زمینه بیشتر نماید. بودن غلطهای املایی در نامه‌های یک مسئول اداری یا یک قاضی دادگاه یا وزیر یک وزارت‌خانه، در میزان شان و منزلت آنان بی‌شك تأثیر منفی ایجاد می‌نماید.

-۴۹۷ نوشته‌ای که حتی موضوعی متین و علمی یا ادبی و تحقیقی داشته باشد با وجود غلطهای املایی، کم اعتبار خواهد بود؛ پس لازم است که نوشته‌ی خود را از این بابت نیز دائم در کنترل خویش داشته و آن را از هرگونه غلطهای املایی دور گرددانیم.

بخشی از مهم‌ترین غلطهای املایی و نکات رسم الخطی در جداول زیر آورده می‌شود:

۴۹۸- ۱- کلماتی که نباید آن‌ها را به جای هم به کار برد:

عاج = دندان فیل

آج = برجستگی روی سوهان، آج لاستیک

آزر = عمومی ابراهیم (ع)

آذر = نام نهمین ماه سال شمسی

پیرایه = کاستن زواید برای زیبایی

آرایه = افزودن زیور برای زیبایی

اطلال = ویرانه‌ی خانه

آتلال = پشت‌های تودهای خاک (جمع تل)

اساس = پایه و بنیاد

اثاث = لوازم خانه

غنا = آواز خوش، آوازخوانی

غنا = توانگری، بینیازی

فترت = فاصله‌ی میان دو چیز

فِطرت = سرشت

غدر = مکر و خدعا

قدر = ارزش

غیاث = فریادرسی

قياس = استدلال از کلی به جزئی، مقایسه

کاندیدا = داوطلب، نامزد

کاندید = ساده‌دل

گریز = فرار

گریز = چاره

معمور = آبادان

مأمور = کسی که انجام وظیفه می‌کند.

متبع = مورد تبعیت

مطبوع = خوشایند طبع

مضمضه = گرداندن آب در دهان

مزمه = چشیدن

مزدگانی = انعامی که به آورنده‌ی خبر خوش می‌دهند.

مزده = خبر خوش

مسطور = نوشته شده

مسطور = پوشیده، پنهان

مسح = مالیدن دست آغشته به آب و ضو بر سر یا پا

مس = دست مالیدن

ماثر = کارهای نیک و بزرگ

معاصر = هم‌عصر

معظم = مورد تعظیم، بزرگداشت

معظم = بزرگ

مثونت = خرجی

معونت = کمک، یاری

مُفروز = جدا شده

مُقام = اقامت

مُقدّم = پیشین، جلو

ملِک = پادشاه

ملِکه = شهبانو

۵۰۲- مفروض = فرض شده

مقام = درجه، پایه، محل اقامت

مقدم = از راه رسیدن

ملک = فرشته

ملکه = کیفیتی نفسانی که ثابت و تغیرناپذیر باشد.

ملک = زمین زراعی

منطفي = خاموش

منصوب = گماشته شده

منکر = زشت، قبیح

مورخ = تاریخ دار

۵۰۳- ملک = سلطنت

منتفي = نابود شده

منسوب = نسبت داده شده

منکر = انکار کننده

مورخ = تاریخ نگار

مهر = محبت، خورشید، نام یکی از ماهها

ُبی = قرآن

نسب = اصل، نژاد

نفحه = نفس

نواب = جمع نایاب

نواهی (جمع ناهیه) = نهی شده ها

۵۰۴- مهر = کابین

نبی = پیامبر

نصب = گماشتن

نفحه = بوی خوش

نواب = عنوان شاهزادگان ایرانی

نواحی (جمع ناحیه) = ناحیه ها

۵۰۵- کلماتی که در کاربرد می توانند جانشین همدیگر شوند (ارزش همسان دارند):

نامید ← نومید

ثمر ← شمره

جانان ← جانانه

جزء ← جزو

خورش ← خورشت

آباد ← آبادان

آستان ← آستانه

اشکار ← اشکارا

آواز ← آوازه

چهر ← چهره

غمخوار ← غم‌خواره

مهمان ← میهمان

آزاد ← آزاده

آسیا ← آسیاب

آشیان ← آشیانه

۵۰۶- دکمه ← تکمه

رخسار ← رخساره

روزن ← روزنه

شکوه ← شکایت

صفحه ← صحیفه

جهیزیه ← جهاز

خارا ← خاره

درازی ← درازا

دنبال ← دنباله

روشنی ← روشنایی

غربال ← غربیل

۵۰۷- ابزار ← افزار

امید ← امید

پیرامون ← پیرامون

جارو ← جاروب

جاوید ← جاویدان

شکیب ← شکیبایی

مصراع ← مصرع

۵۰۸- ۳- کلماتی که دو صورت املایی آنها درست است:

شالوده ← شالدہ
غليان ← قلیان
قو ← غو
هویج ← حویج

آذوقه ← آزوقة
ارابه ← عربابه
تشت ← طشت
دکمه ← دگمه

اسطلب ← اصطبل
ارگ ← ارک
بادمجان ← بادنجان

یقه ← یخه
قفص ← قفس
تشک ← دوشک - توشك

تاس ← طاس
سوک ← سوگ
قررباغه ← غورباگه

استانبول ← اسلامبول
خدمت کار ← خدمت گار
شوید ← شب

۵۱۰- ۴- جدول مهم ترین غلطهای املایی

موجّح ← موجّہ
عمل ← امل (آرزو)
باطلاق ← باطلاق
بی خانه مان ← بی خانمان

غلط ← صحیح
بوچه ← بودجه
توجیح ← توجیہ
راحتر ← راحت تر
تهییه ← تھیہ

راجِب ← راجع به
پایه گزار ← پایہ گذار
نماز گذار ← نماز گزار
شکر گذار ← شکر گزار

دیده گان ← دیدگان
ظلالت ← ضلالت (گمراہی)
نتنها ← نہ تنہا
انضجار ← انزجار (بیزاری)

لشگر ← لشکر
زرشگ ← زرشک
برحه ← برہہ
پیغام گزار ← پیغام گذار

اطاق ← اتاق
ازدهام ← ازدحام
پزشگ ← پزشک
خشگ ← خشک

بررسی ← بررسی
منت ← منت
اهتزاز ← احتراز
احتراز ← اهتزاز

پیش خوان ← پیش خان
طپیدن ← تپیدن
سفله گان ← سفلگان
عماق ← اعماق

تلاطم ← تلاطم
غرض کردن ← قرض کردن
وسائلام ← والسلام
تشخیص ← تشخیص

کچ و مأوج ← کچ و معوج
براعت ← برائت (دوری جستن)
بهبوده ← بجوحه
پرفروق ← پرفروغ

اطو ← اتو	امپراتور ← امپراتور
اسطوانه ← استوانه	سپاسگذار ← سپاسگذار
اشگ ← اشک	خدمتگذار ← خدمتگذار
مشگین ← مشکین	رزل ← رذل (پست)
طپانچه ← تپانچه	مشگی ← مشکی
طوفان ← توفان	آفریقا ← افریقا
بردهگان ← بردگان	بلیط ← بلیت
با جناق ← با جناح	کشتهگان ← کشتگان
رطیل ← رتیل	عالقمند ← علاقهمند
ذکام ← زکام	حقگذار ← حقگذار
سطبر ← سوبر	خورجین ← خُرجین
شاقول ← شاغول	خواروبار ← خواربار
کشگول ← کشکول	عسگر ← عسکر
گنجشگ ← گنجشک	غلطک ← غلتک
حرس ← هرس	غیض ← غیظ
مزکور ← مذکور	فروگذار ← فروگذار
هوله ← حوله	مشگل ← مشکل
خوشنود ← خشنود	ملجمه ← ملغمه
ذوزنقه ← ذوزنقه	نامگذاری ← نامگذاری
خراجگذار ← خراجگذار	ذغال ← زغال
غلطیدن ← غلتیدن	خوردسال ← خُردسال
فرقون ← فرغون	سرمایهگذاری ← سرمایهگذاری
فتیر ← فطیر (نوعی نان)	شکرگذاری ← شکرگذاری
گرام ← گرامی	غدقن ← غدقن
-۵۲۲ غلط صحیح	
مدبور ← مزبور	
مزه ← مزه	
ملات ← ملاط	
منشیات ← منشات	
نعم ← نعناع	
-۵۲۳ ویرایش زبانی و ساختاری	
کاربردهای نابهجا در حوزه‌های معنایی زبان فارسی:	
در برخی از نوشته‌های فارسی، کاربردهای نابهجا و نادرستی دیده می‌شود که صرف‌نظر از علل ورود آنها به زبان نوشتراری امروز، دلیل رواج آنها بعضی نوآوری‌های کاذب و ترجمه‌های مغایر با ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی است. اغلب این‌گونه کاربردهای نادرست از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه متشر می‌شود. برای این‌که نوشته‌های خود را به زبان فارسی معاصر نماید، کنترل این ناشایستگی‌ها را بایشانس و دامنه کارگری داشته باشد.	

-۵۲۳- ویرایش زبانی و ساختاری

کاربردهای نابهجا در حوزه‌های معنایی زبان فارسی:

در برخی از نوشته‌های فارسی، کاربردهای نابهجا و نادرستی دیده می‌شود که صرف‌نظر از علل ورود آنها به زبان نوشتراری امروز، دلیل رواج آنها بعضی نوآوری‌های کاذب و ترجمه‌های مغایر با ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی است. اغلب این‌گونه کاربردهای نادرست از طریق رسانه‌های گروهی در جامعه متشر می‌شود. برای این‌که نوشته‌های خود را به زبان فارسی معاصر نماید، کنترل این ناشایستگی‌ها را بایشانس و دامنه کارگری داشته باشد.

۵۲۴- برخی از کاربردهای نابهجا و مشکلات نگارشی ذکر می‌شود:

- * حشو (تکرار نابهجا): حشو یعنی کاربرد کلمات تکراری در جمله که قابل حذف است.
- سوابق گذشته را باید فراموش کرد. ← سوابق را (یا گذشته را) باید فراموش کرد.
- امروزه پژوهشگران معاصر عقیده دارند که ... ← امروزه پژوهشگران عقیده دارند که ...

۵۲۵- * ابهام (کرتابی): کرتابی یا ابهام آن است که جمله‌ای یا سخنی دوگونه برداشت ایجاد کند و موجب اختلال معنی شود.

- آقای احمدی، همسایه‌ی بیست ساله‌ی من است.
- ✓ آقای احمدی، همسایه‌ی من است که بیست سال دارد.
- ✓ آقای احمدی، بیست سال است که با من همسایه است.

۵۲۶- * نوآوری کاذب (تکلف کلامی)

- به امید رویش استعدادها، تا فردahای همیشه ← به امید رویش همیشگی استعدادها (استاد سمیعی گیلانی)

۵۲۷- * تعابیر نامناسب

- علی همسایه‌ای دانا و همسری سر به فرمان دارد. ← علی همسایه‌ای دانا و همسری گوش به فرمان دارد.
- * الگوی بیانی بیگانه
- به بهانه‌ی برگزاری نمایشگاه کتاب، چند نمایشگاه جنبی برگزار شد. ← به مناسبت برگزاری

۵۲۸- * درازگویی

- اوّلین اقدامی که می‌نماید این است که شروع به نوشنون شب‌نامه و نامه‌هایی به علماء و طلّاب مدارس می‌کند.
- * تکیه کلام‌های زاید
- عرض می‌کنم که عرضم به حضور شما کتاب عامل مهم رشد فرهنگی است. ← کتاب عامل مهم رشد فرهنگی است.
- * واژه‌های بیگانه
- جرأت ریسک کردن ← جرأت دل به دریا زدن / خطر کردن

۵۲۹- کاربرد نابهجا در حوزه‌ی ساخت زبان فارسی: پس از نگارش متن، باید ایرادهای دستوری و زبانی آن را پیدا کنیم و آن‌ها را طبق زبان فارسی معیار اصلاح نماییم.

در این قسمت مهم‌ترین و پرکاربردترین موارد نادرست یا دارای صورت بهتر دستوری را در نوشه‌های زبان فارسی دسته‌بندی کرده، کاربرد درست آن‌ها را بیان می‌کنیم.

* کاربردهای نابهجای فعل

- باید تن به سختی‌ها داد. ← باید به سختی‌ها تن داد.

۵۳۰- * حذف نابهجای فعل

- دانش‌آموزان را آماده و به نمایشگاه فرستادند. ← دانش‌آموزان را آماده کردن و به نمایشگاه فرستادند.

* جمع بستن کلمات فارسی با نشانه‌های جمع عربی «ات»

- آزمایشات ← فرمایش‌ها

* دوباره جمع بستن کلمات جمع

- احوالات / فتوحات / بقولات

-۵۳۱ * آوردن «ال» عربی با کلمات فارسی:

- حسب الفرمایش / متناسب الاندام

* کاربرد نابه جای حرف اضافه‌ی نامناسب:

- ما از او باختیم. ← ما به او باختیم.

-۵۳۲ * کاربرد نادرست «را»

- کتابی که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم را پس دادم. ← کتابی را که هفته‌ی پیش از کتابخانه گرفته بودم، پس دادم.

* ساختن قید از کلمات فارسی با استفاده از تنوین:

زباناً ← زبانی

ناچاراً ← به ناچار

گاهآ ← گاهی

جاناً ← جانی

درس چهارم

-۵۳۳

واحدهای زبرزنجیری گفتار

درک معنا در زبان از دو طریق میسر می‌شود:

۱- توجه به ترتیب و همنشینی اجزای زنجیره‌ای کلام

۲- توجه به عوامل زبرزنجیری کلام

-۵۳۴ درباره‌ی چگونگی همنشینی و ترتیب اجزای کلام و قواعد آنها در درس‌های گذشته سخن به میان آمد (قواعد

واحی، همنشینی، نحوی، معنایی و کاربردی).

در این درس واحدهای زبرزنجیری گفتار به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واحد زبرزنجیری چیست؟

این واحد زبانی عامل زبانی است که در زنجیره‌ی کلام نمود نوشتاری ندارد ولی در ایجاد معانی گوناگون مؤثر است.

-۵۳۵ تفاوت‌های واحدهای زنجیره‌ای با زبرزنجیری:

الف) یک واحد زنجیره‌ای مثل واژه را می‌توان تا مرحله‌ی واج تجزیه و تقطیع نمود اما یک واحد زبرزنجیری مثل تکیه، قابل تقطیع و تجزیه نیست.

ب) جای واحدهای زنجیره‌ای در کلام مشخص است و به توالی در پی هم می‌آیند اما واحدهای زبرزنجیری جایگاه مشخصی ندارند.

-۵۳۶ انواع واحدهای زبرزنجیری

۱- آهنگ (intonation): هنگام سخن گفتن تمام هجاهای گفتار با زیر و بمی یکسان ادا نمی‌شوند بلکه بعضی هجاهای زیرتر و بعضی بم‌تر تلفظ می‌شوند، یعنی زبان دارای نوا (ملودی) است.

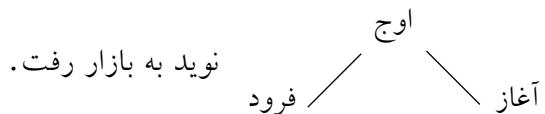
-۵۳۷ در تعریف آهنگ زبان گفته‌اند: «آهنگ تغییراتی است که در زیر و بمی گفتار پیوسته (= جمله) رخ می‌دهد». اهل زبان با استفاده از زیر و بم کردن هجاهای، زیر و بم اندیشه و عواطف خود را بیان می‌کنند و چنین است که آهنگ را «روح زبان» دانسته‌اند.

-۵۳۸ برای مثال، واژه‌ی «بنشین» یک معنای واژگانی دارد که همان «نشستن» است (به صورت امر مفرد) اما وقتی این واژه از روی تحکم، خواهش، بیزاری، نفرت، بی‌اعتنایی و غیره گفته شود، روح می‌یابد.

۵۳۹- در زبان فارسی آهنگ در معنای واژگانی تغییری ایجاد نمی‌کند بلکه در معنای عاطفی و احساسی و به‌طور کلی «نگرش» گوینده نسبت به پیام تغییراتی به وجود می‌آورد. در بعضی از زیان‌ها مثل چینی و ویتنامی و برخی از زبان‌های افریقایی، آهنگ زبان، معنای واژگانی کلمه را عوض می‌کند.

۵۴۰- مانند تکواز چینی «ma» که اگر یکنواخت یا زیر یا بم تلفظ شود، سه مفهوم مادر، اسب و سرزنش را به خود می‌گیرد. اگر دامنه‌ی گستردگی زیر و بمی به واژه محدود شود، «نواخت» و اگر جمله را فراگیرد «آهنگ» خوانده می‌شود.

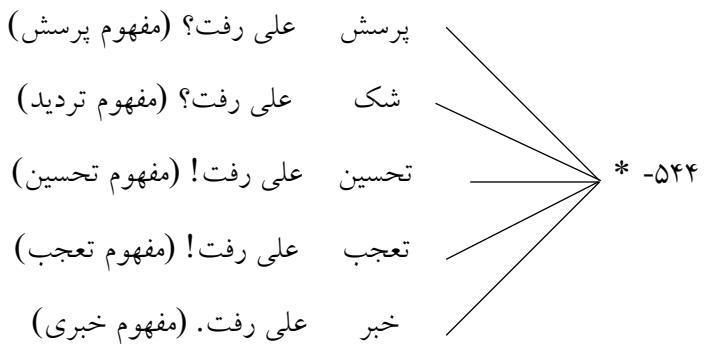
۵۴۱- برخی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ افتان دارند و آن هنگامی است که آهنگ صدای ما در آغاز پایین است و رفته‌رفته بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا به سکوت بینجامد. مفهومی که این قبیل عبارت‌ها به‌دست می‌دهند، «مفهوم خبری» است.



۵۴۲- بعضی از جمله‌های زبان فارسی آهنگ خیزان دارند. در این‌گونه جمله‌ها صدا در آغاز از پایین شروع می‌شود، به بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید؛ مثل آهنگ (نواخت) بعضی از کلمات پرسشی.

۵۴۳- چنان‌چه آهنگ بخشی از کلام یکنواخت باشد، مفهوم آن ناتمام بودن گفتار است: فرنگیس به بازار رفت تا ...

هم‌چنین با تغییر درجات مختلف آهنگ که بین آهنگ‌های پرسشی و خبری هستند، می‌توانیم مفاهیم فرعی متفاوتی مانند: شک، تعجب و تحسین را همراه با جمله‌ی خود ابراز کنیم.



۵۴۵- آهنگ تمام جملات خبری و جملات پرسشی که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» نیست، افتان است. به عبارتی جملات پرسشی که دارای انواع قید پرسشی به جز «آیا، مگر و هیچ» هستند، آهنگ افتان دارند.

۵۴۶- * جملات پرسشی دارای قید «آیا، مگر و هیچ» که پاسخ آن‌ها «آری یا نه» است، دارای آهنگ خیزان هستند.
* جملات پرسشی بدون قید دارای آهنگ خیزان هستند.

- ۵۴۷- ۲- **تکیه (stress)**: یکی از واحدهای زبرزنگیری زبان، تکیه است. تکیه در زبان نقش‌های متفاوتی ایجاد می‌کند:
- ب) نقش تباین‌دهنده‌گی
 - د) نقش نحوی
 - و) نقش عاطفی یا تأثیری
 - الف) نقش تمایز‌دهنده‌گی
 - ج) نقش صرفی
 - ه) نقش تأکیدی

-الف) نقش تمایز دهنده‌گی (**oppositional**): تکیه می‌تواند بین دو واژه که از نظر نوشتاری (واجی) یکسان‌اند، تفاوت و تمایز معنایی ایجاد کند. به این نقش تکیه، تمایز دهنده‌گی می‌گویند؛ مثال: «ولی» = سرپرست / «ولی» = اما. در مثال اول، تکیه روی هجای دوم و در مثال دوم، تکیه روی هجای اول است. همچنین است واژه‌ی «گویا».

-ب) نقش تباین دهنده‌گی (**contrastive**): از نظر «آندره مارتینه» نقش اصلی تکیه، تباین دهنده‌گی است؛ یعنی شنونده به کمک تکیه می‌تواند «گفته» را به واحدهای متوالی تجزیه کند. اگر در زبانی جای تکیه ثابت باشد (در آغاز یا پایان واژه)، تکیه نقش «مرزنمایی» (**demacrative**) دارد اما در زبان‌هایی که جای تکیه از قبل مشخص نیست، نقش تکیه فقط بر جسته‌سای (**calminative**) است. برخی، تکیه را در فارسی مرزنما می‌دانند و برخی دیگر برخلاف این می‌اندیشنند.

*-۵۵۰ برای توضیح نقش تباین دهنده‌گی یا مرزنمایی تکیه می‌توان لهجه‌ی یزدی را مثال آورد. از مهم‌ترین ویژگی‌های لهجه‌ی یزدی این است که تکیه بر روی اولین هجای واژه‌های اصلی جمله‌های این زبان قرار می‌گیرد و تقریباً به تعداد واژه‌های اصلی آن در هر جمله، تکیه هست: «'دیروز' حسن' خودش را به 'کوچه‌ی علی چپ' زده بود.»

-۵۵۱ بدیهی است این نشانه‌ی لهجه‌ای در مناطقی که رواج دارد، می‌تواند خطوط مرزی این لهجه‌ی فارسی را با سایر لهجه‌های آن مثل اصفهانی، کاشانی و ... مشخص کند. لذا این‌گونه نشانه‌ها را نشانه‌های مرزنما (**demacration**) برای محدوده‌های لهجه‌ای نام نهاده‌اند. ناگفته نماند که این ویژگی - قرار دادن تکیه برای اولین هجای تمام واژه‌های اصلی مثل اسم، صفت، فعل و قید - در زبان مردم «چک» نیز وجود دارد.

-۵۵۲-ج) نقش صرفی: تکیه در زبان‌هایی نقش صرفی دارد که تغییر جای آن، مقوله‌ی دستوری واژه را عوض کند.
مثال: بزن (امر مفرد) / دستِ بزن (صفت فاعلی)
نترس (فعل نهی) / سرِ نترس (صفت)
روزی (= رزق = اسم) / روزی (= یک روز = قید) بهاره (اسم خاص) / بهاره (بهار است = جمله‌ی اسنادی)

-۵۵۳-د) نقش نحوی: تکیه در زبان فارسی نقش نحوی نیز می‌گیرد. به این صورت که اگر تکیه‌ی اسم را - که معمولاً روی هجای آخر است - به هجای اول بیاوریم، اسم نقش دیگری می‌پذیرد.

-۵۵۴-مثال: هوشینگ! آمد: $\left\{ \begin{array}{l} \text{اسمعی که نقش نهادی دارد.} \\ 1 \text{ جمله} \end{array} \right.$
مثال: هوشینگ! آمد: $\left\{ \begin{array}{l} \text{اسمعی که نقش ندایی دارد.} \\ 2 \text{ جمله} \end{array} \right.$

در این‌گونه موارد علاوه بر تکیه، واحدهای زبرزنگیری دیگر مانند آهنگ و درنگ نیز در نقش نحوی تأثیر دارند.

-۵۵۵-ه) نقش تأکیدی: این نقش معمولاً بر عهده‌ی تکیه‌ی جمله است؛ یعنی با تغییر جای تکیه در جمله، جزیی را که باید مورد تأکید قرار گیرد، مشخص می‌کند و مفهوم مورد نظر جمله را تغییر می‌دهد.

-۵۵۶-مثال: برای تأکید اجزای مختلف در یک جمله:
دیروز من صد تومان به تو دادم. (باز هم امروز می‌خواهی؟)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه دیگری)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه کم‌تر نه بیش‌تر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (نه به کس دیگر)
دیروز من صد تومان به تو دادم. (دیگر جه می‌خواهی؟)

-۵۵۷- **نکته:** بهتر است این نوع تکیه را «تکیه‌ی واژه‌ای» بنامیم تا با تکیه‌های هجا اشتباه نشود. جای بحث درباره‌ی گونه‌ی تکیه‌ها در نظام معنایی زبان است. در این موارد علاوه بر تکیه، دیگر واحدهای زبرزنگیری چون آهنگ و درنگ نیز در تغییر معنا دخالت دارند.

-۵۵۸- و) نقش عاطفی یا تأثیری: این نقش معمولاً بر عهده‌ی آهنگ است اما در فارسی تغییر جای تکیه‌ی بعضی از واژه‌ها نیز به آن‌ها نقش عاطفی می‌بخشد؛ برای مثال، در پاسخ عادی، تکیه‌ی «بله» روی هجای اول است اما انتقال تکیه به هجای آخر - همراه با تغییر آهنگ - نشانه‌ی عتاب و ناراحتی است.

-۵۵۹- **درنگ یا مکث (juncture):** یکی دیگر از واحدهای زبرزنگیری «درنگ» است. درنگ باعث انتقال آسان معنا به مخاطب یا دریافت درست معنای یک جمله از سوی مخاطب می‌شود. به عبارت دیگر، درنگ از عناصر ممیز معنایی و معادل یک سکوت کوتاه است؛ برای مثال، هنگام گفتن عبارت «نرفتم»، اگر پس از «آن»، درنگ بیاید یا نیاید، دو معنای کاملاً متفاوت از آن دریافت می‌شود: نرفتم. / نه رفتم.
(+) (-)

-۵۶۰- اغلب فعل‌ها را می‌توان با رعایت درنگ از حالت منفی به حالت مثبت درآورد. هرچند درنگ نیز مانند دیگر واحدهای زبرزنگیری در مرزنمایی آن به اندازه‌ی دیگر امکانات زبرزنگیری نیست.

-۵۶۱- **زیرا:**
اولاً: دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد که تا چه میزان باید درنگ نمود.
ثانیاً: در عمل، درنگ همیشه رعایت نمی‌شود؛ بی‌آن‌که این عدم رعایت غالباً موجب تغییر معنا شود یا در ارتباط خلیل پیش آورد.
ثالثاً: استفاده از درنگ به وضع روحی (اندوه، شادی و ...) یا جسمی (گرفتگی صدا، پیری و ...) گوینده بستگی دارد و لزوماً تابع شرایط زمان نیست. به همین دلیل همیشه برای تصريح نقش درنگ، از دیگر واحدهای زبرزنگیری مانند آهنگ یا تکیه استفاده می‌شود. زبان‌ها نیز در عمل می‌کوشند تا از موارد کاربرد درنگ برای ایجاد تمایز معنایی بکاهند.

-۵۶۲- درنگ انواع گوناگونی دارد:
الف) درنگ بین جمله‌ای
ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی)
ج) درنگ بین واژه‌ای

-۵۶۳- الف) درنگ بین جمله‌ای: غالباً بین جمله‌های مستقل ساده و در جمله‌های مرکب، بعد از جمله‌ی وابسته (پیرو) درنگ لازم است. در نوشтар، لزوم این درنگ را با علامت ویرگول نشان می‌دهند.
مستقل ساده: در مثنوی، هم هیاهوی خاموش ابر و نسیم را می‌توان شنید' هم صدای نفس گیاه را می‌توان احساس کرد.
مرگب: دنیایی که وصف آن در مثنوی آمده است، دنیای روح است.

۵۶۴- ب) درنگ بین گروهی (مرزنمای نقشی): این درنگ در پایان گروههای مختلف جمله می‌آید و بیان‌گر نقش‌های نحوی متفاوت آنها است.

مثال: درون‌مايه' فکر اصلی و مسلط' بر هر اثر ادبی' است.

در کتاب درسی این نوع درنگ با عنوان «درنگ پایان واژه‌ای» آمده است ولی چنین اصطلاحی دقیق و درست نیست؛ زیرا این تلقی را ایجاد می‌کند که باید پس از هر واژه درنگ نمود. مثلاً جمله‌ی بالا این‌گونه خوانده شود: درون‌مايه' فکر' اصلی' و مسلط' بر هر اثر' ادبی' است. اما ملک ما در امتحانات، کتاب است.

۵۶۵- ج) درنگ پایان واژه‌ای: هرگاه دو تکواز در یک جمله به گونه‌ای در کنار هم قرار گیرند که همنشینی آنها تصوّر «واژه‌ی مرگب» یا «گروه اسمی» را در ذهن ایجاد کند، در این حالت بین دو تکواز درنگ می‌کنیم که به آن «درنگ میان واژه‌ای» می‌گویند.

مثال: ما همه' کار می‌کنیم.

نه' بابا این‌طورها هم نیست.

کتاب' دوستی خوب است.

۵۶۶- حال اگر بخواهیم دو تکواز در ساختمان یک واژه یا یک گروه اسمی به کار روند، باید محل درنگ را از بین تکوازها به پایان واژه‌ی مرگب یا گروه اسمی منتقل کنیم.

مثال: ما همه کار' می‌کنیم.

نه بابا' این طورها هم نیست.

کتاب دوستی' خوب است.

۵۶۷- ۴- امتداد یا کمیت (length,duration): امتداد یعنی مدت زمانی که ارتعاش صوت ادامه می‌یابد؛ بنابراین ممکن است دو صوت در شدت و زیر و بمی یکسان باشند ولی یکی از آنها طولانی‌تر ادا شود. همین اختلاف کشش صوت در بعضی از زبان‌ها می‌تواند تمایز معنایی ایجاد کند.

۵۶۸- برای مثال، در زبان انگلیسی تفاوت معنایی دو واژه‌ی «sheep» (گوسفند) و «ship» (کشتی) در کشش مصوّت یکی از آنها است.

۵۶۹- نکته: در فارسی اغلب حاصل‌مصدرها با کشش ادا می‌شوند که با حذف کشش، به جمله‌ی اسنادی تبدیل می‌شوند: خوبی (خوب بودن) ← خوبی (خوب هستی)

۵۷۰- ۵- طنین یا زنگ (timbre): مجموعه‌ی خصوصیات فرعی صوت که با خصوصیات اصلی آن درمی‌آمیزد، زنگ یا طنین خوانده می‌شود.

اگر دو صوت که از حیث شدت، ارتفاع و امتداد یکسان‌اند، از دو ساز گوناگون شنیده شوند یا از دهان بیرون آیند، طنین آنها متفاوت خواهد بود.

۵۷۱- شدت: شدت هر صوت عبارت است از سرعت و تعداد ارتعاشات آن در واحد زمان.

۵۷۲- لازم به ذکر است که ویژگی امتداد (کمیت) و طنین (زنگ) در کتاب درسی نیامده است.

۵۷۳- «بیاموزیم» درس ۴

به جمله‌های زیر دقت کنید:

- الف) بی‌شک آنان که خوب می‌نویسن، کسانی هستند که خوب مطالعه کرده‌اند.
ب) بی‌شک قطره قطره باران و دانه دانه برف از ابرهای آسمان فرومی‌ریزند.

۵۷۴- می‌دانیم کلمه‌ی «بی‌شک» قید تأکید است و به کار بردن آن در مثال «الف» ضروری و بجا است؛ زیرا با استفاده از آن می‌خواهیم به خواننده‌ی مطلب خود اطمینان دهیم تا کسی اهل مطالعه نباشد، در نوشتن موفق نخواهد بود.

۵۷۵- مثال «ب» که پیام آن بدیهی و آشکار است، به قید تأکید نیاز ندارد؛ بنابراین هنگام نوشتن باید موظب باشیم کلماتی مانند: قطعاً، بی‌تردید، بی‌گمان، جدّا، حقیقتاً، به درستی که و... را در جایگاه مناسب آنها به کار ببریم.

۵۷۶- در جملات زیر جایگاه مناسب آنها را می‌بینیم:

* قطعاً حضور مشاور، مدیریت شرکت را تقویت می‌کند.

* خانواده‌ها بدون تردید در پرورش استعدادهای فرزندان خود مؤثرند.

۵۷۷- مرجع‌شناسی

برای انجام دادن هرگونه پژوهش، ابتدا باید منابع آن را بشناسیم. این مراجع، گوناگون و متنوع‌اند. اینک به اختصار با برخی از این منابع پژوهشی آشنا می‌شویم.

۵۷۸- دایره‌المعارف یا دانشنامه

دایره‌المعارف عنوان عمومی همه‌ی کتاب‌هایی است که حاوی زیده‌ای از همه‌ی رشته‌های علوم انسانی یا رشته‌ای معین هستند؛

مانند «احصاء‌العلوم» اثر فارابی و «الفهرست» اثر ابن‌نديم که نوعی دایره‌المعارف چند دانشی قدیم هستند.

۵۷۹- کوتاه‌ترین تعریفی که از دایره‌المعارف می‌توان یافت، این است:

«خلاصه‌ی مستند و قابل فهمی از مجموعه‌ی معارف بشری - در همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا در رشته‌ای معین به ترتیب الفبایی...»

۵۸۰- دایره‌المعارف را «حاوی العلوم» و «فرهنگ علوم و فنون» نیز نامیده‌اند و در زبان‌های اروپایی «انسیکلوپدیا» (Encyclopedia) گویند.

تألیف دایره‌المعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا در قرن هفدهم میلادی در اروپا رواج یافت. این کار در ایران از پنجاه سال پیش با ترجمه‌ی «دایره‌المعارف اسلام» به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد.

۵۸۱- دایره‌المعارف‌های مهم فارسی:

الف) دایره‌المعارف فارسی: به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب و با همکاری ۴۳ تن از نویسنده‌گان در سه مجلد چاپ شد.

ویژگی‌های دایره‌المعارف فارسی:
دقت علمی، نوجویی، ابتکار و انتخاب واژگان فارسی.

-۵۸۲) دانشنامه‌ی ایران و اسلام: تدوین این دانشنامه در سال ۱۳۵۴ زیر نظر «احسان یارشاپر» آغاز شد و بخشی از مقالات حرف «الف» آن به چاپ رسید. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی این کار متوقف شد اما پس از انقلاب در خارج از کشور کار تدوین و تکمیل آن ادامه یافت.
محتوя ← شامل اطلاعات فشرده‌ای در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و جامعه‌ی اسلامی از کهن‌ترین ایام تا عصر حاضر است.

-۵۸۳) دانشنامه‌ی جهان اسلام:
گروهی از علماء و دانشمندان در بنیاد دایرہ‌المعارف فارسی در سال ۱۳۶۲ به دعوت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای کار تدوین و تألیف این دانشنامه را از حرف «ب» آغاز کردند.
موضوع عمده: مقالات ایران، اسلام و ادب فارسی
منابع مورد استفاده: دایرہ‌المعارف اسلام، دایرہ‌المعارف ایرانیکا و ...
ویژگی‌ها: دقیق علمی، کوتاهی و فشردگی مقالات، ویرایش ادبی و علمی.

-۵۸۴) دایرہ‌المعارف بزرگ اسلامی:
مرکز دایرہ‌المعارف اسلامی در سال ۱۳۶۲ در تهران تأسیس شد. هم اکنون متخصصان و محققان رشته‌های مختلف علمی در این مرکز، دست‌اندرکار تدوین بخش «الف» به دو زبان فارسی و عربی هستند.

-۵۸۵) ویژگی‌های دایرہ‌المعارف‌ها:
الف) تفاوت اساسی دایرہ‌المعارف‌ها با لغتنامه‌ها در این است که لغتنامه اساساً ناظر به لغات است و حال آنکه دایرہ‌المعارف ناظر به اطلاعاتی در باب موضوعات مختلف و بحث کماییش مختص‌تری از آنهاست.

-۵۸۶-ب) دایرہ‌المعارف‌ها - و در مجموع کتاب‌های مرجع - نوعاً جزء کتاب‌هایی نیستند که کسی به قصد فraigیری دانش‌های خاصی آنها را از آغاز تا پایان بخواند بلکه هدف هر دایرہ‌المعارفی این است که محقق یا خواننده‌ی عادی بدون اتلاف وقت، اطلاعاتی درباره‌ی عنوان مورد نظر خویش در آن بیابد.

-۵۸۷-ج) دانشمندان و نویسنده‌گان با درج نام خود در پایان مقالاتی که در دایرہ‌المعارف‌ها می‌نویستند، مسئولیت صحّت مطالب عرضه شده را بر عهده می‌گیرند و تمام منابع و مأخذ معتبر مربوط به موضوع را به خواننده معرفی می‌کنند. به همین جهت موضوعاتی که در دایرہ‌المعارف‌ها عرضه می‌شود باید دقیق، قابل اعتماد، منحصر به واقعیات و خالی از عبارت‌پردازی و لقب‌سازی بوده و بر نظمی منطقی استوار باشند.

-۵۸۸) انواع دایرہ‌المعارف‌ها:
الف) دایرہ‌المعارف اختصاصی: که در آن مقالاتی مربوط به موضوعی واحد به تفصیل نوشته می‌شود؛
مانند: دانشنامه‌ی ایران و اسلام، دایرہ‌المعارف تشیع.
ب) دایرہ‌المعارف عمومی: که در بردارنده‌ی مطالبی کلی در حوزه‌ی تمام معارف بشری است، مانند: دایرہ‌المعارف فارسی دکتر مصاحب.

۵۸۹- تاریخچه‌ی مختصر دایره‌المعارف نویسی

دایره‌المعارف‌نویسی یا گرد آوردن معلومات بشری در یک مجموعه، تازگی ندارد.

در قرن پنجم میلادی شخصی به نام «مارسیانوس کاپلا» معلومات آن روز بشر را که در حوزه‌ی هفت علم بود در یک مجلد مورد بحث قرار داد.

آن هفت علم عبارت بودند از: صرف نحو، موسیقی، نجوم، هندسه، جدل، معانی و بیان و حساب.

در قرون بعد نیز افرادی چون ایزیدور، سالمون (سلیمان) و «ونسان دوبووه» به تألیف آثاری در این زمینه پرداختند.

۵۹۰- در آغاز قرن هفدهم میلادی جدیت بیشتری در این باره مبذول گشت؛ چنانکه در سال ۱۶۲۰ م. پروفسور «مارتیا مارتزن» دایره‌المعارف کاملی را طرح‌ریزی کرد.

هانری آلتند در سال ۱۶۲۰ م. دایره‌المعارفی در هفت جلد منتشر نمود. در قرون بعد نیز این امر در کشورهای مختلف اروپایی ادامه یافت.

۵۹۱- فکر نوشتن دایره‌المعارف در اسلام و ایران ظاهراً از اواخر قرن سوم پیدا شده است. از دایره‌المعارف‌های مربوط به پیش از اسلام می‌توان «دینکردن» و «بندهشن» را نام برد. شاید «رسایل اخوان الصنفا» را نیز بتوان جزء دایره‌المعارف‌های اختصاصی به شمار آورد.

۵۹۲- «الفهرست» این‌ندیم، «احصاء العلوم» فارابی، «جامع العلوم» امام فخر رازی معروف به ستینی، «درةُ التاج» قطب الدین محمود شیرازی، «تفایس الفنون» محمد بن محمود آملی و «کشاف اصطلاحات الفنون» تهانوی از دایره‌المعارف‌های اسلامی هستند.

۵۹۳- در اسلام دایره‌المعارف‌هایی که با همین نام تدوین شده‌اند، به قرن سیزدهم و چهاردهم هجری مربوط می‌شوند؛ مانند: دایره‌المعارف بستانی و دایره‌المعارف فرید وجدی.

۵۹۴- در ایران دایره‌المعارف‌نویسی به شیوه‌ی نو از حدود پنجه شصت سال پیش (۱۳۲۷ ش.). با ترجمه‌ی دانشنامه‌ی ایران و اسلام هلند به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد و سپس دایره‌المعارف‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه شد که پیش از این از آنها نام برده شد.

۵۹۵- سرگذشت نامه‌ها

سرگذشت نامه‌ها کتاب‌هایی است که در آن‌ها شرح حال دانشمندان و بزرگان بیان می‌شود.

۵۹۶- الف) معجم‌الادبا: نام اصلی این کتاب «ارشاد الاریب الى معرفه الادیب» است که به معجم‌الادبا یا طبقات الادبا معروف شده و آن مشتمل است بر اخبار نحویان و لغویان و قرآن و علمای اخبار و انساب و نویسنده‌گان و هر که تا زمان مؤلف - یعنی یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم - در ادب، تصنیفی کرده است. این کتاب با رعایت نظم الفبایی تنظیم شده است.

۵۹۷- ب) الاعلام: (قاموس تراجم لا شہر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين): موضوع این کتاب چنان که از نامش پیداست، شرح حال مردان و زنان مشهور از غرب و مستعرب و مستشرق است.

۵۹۸- مؤلف آن روزنامه‌نویس و نویسنده‌ی دمشقی، خیرالدین زرکلی، چندین روزنامه و مجله در دمشق و قاهره تأسیس کرد. وی به هنگام تسلط فرانسویان بر سوریه محکوم به اعدام شد؛ پس به حجاز گریخت و تابعیت آنجا را پذیرفت

۵۹۹- ج) ریحانه‌الادب: عنوان کامل این کتاب ریحانه‌الادب فی تراجم المعروفین بالگنیه و اللقب و مؤلف آن محمدعلی مدرس خیابانی است. این کتاب یک مقدمه و پنج باب و یک پایان دارد.

۶۰۰- باب اول شرح حال معروفین به «لقب» است؛ مانند: «آباده‌ای» و «چلپی» و چهارباب دیگر در ترجمه‌ی حال اشخاصی است که نامشان مصادر به لفظ «ابن»، «اب»، «ام» یا «بنت» است. بعضی خانواده‌ی معروف به «بنی‌فلان» یا «آل‌فلان» نیز در ذیل همان چهارباب آخر معرفی شده‌اند.

۶۰۱- (د) تاریخ رجال ایران:

در این کتاب شرح زندگی کسانی آمده است که در دوره‌ی قاجاریه در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، ابدی، دینی و ... مؤثر بوده‌اند و در ایجاد انقلاب مشروطه و حوادث بعد از آن نقشی ایفا نموده‌اند. این کتاب تألیف مهدی بامداد است.

۶۰۲- ه) چشممه‌ی روش: در این کتاب نویسنده به معرفی بالغ بر هفتاد شاعر گذشته و امروز ایران پرداخته است و در هر فصل کتاب - که به یک شاعر اختصاص دارد - یک اثر خوب و برجسته‌ی او را مطرح کرده و به نقد و بررسی آن پرداخته است. داوری مؤلف در این اثر، منصفانه و به دوری از افراط و تفریط است.

۶۰۳- (و) زندگینامه‌ی علمی دانشوران:

این کتاب به پیشنهاد و سرپرستی احمد بیرشک ترجمه‌ای است از کتابی به زبان انگلیسی در ۱۸ جلد. در این کتاب سرگذشت حدود پنج هزار عالم و دانشمند فیزیکدان، شیمی‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، زیست‌شناس، زمین‌شناس و ... آمده است و مترجمان زیادی تاکنون چند جلد از آن را ترجمه کرده‌اند.

۶۰۴- ز) تذکره‌های فارسی (مثل لباب‌الالباب عوفی، تذکره‌الاولباء عطار، نفحات‌الأنس جامی و ...)

۶۰۵- ۱- تذکره‌های شاعران به زبان فارسی:

الف) تذکره‌های عمومی:

مؤلف

خلاصه‌الاشعار ← تقی‌الدین محمد کاشانی

مؤلف

عرفات‌العاشقین ← تقی‌الدین محمد بلیانی

مؤلف

ریاض‌الشّعرا ← والهی داغستانی

مؤلف

لباب‌الالbab ← نور‌الدین عوفی‌بخارایی

مؤلف

تذکره‌الشّعرا ← دولتشاه سمرقندی

مؤلف

هفت اقلیم ← امین‌احمد رازی

مؤلف

آتشکده‌ی آذر ← لطفعلی بیگ‌آذر بیگدلی

مؤلف

مجمع‌الفصحاء ← رضا قلی خان هدایت

مولف
٦٠٧- سخن و سخنوران ← بدیع الزّمان فروزانفر
مولف
شعرالعجم ← شبی نعمانی
مولف
تذکره‌ی روزروشن ← محمدمظفر حسین
مولف
خزانه‌ی عامره ← غلامعلی آزاد

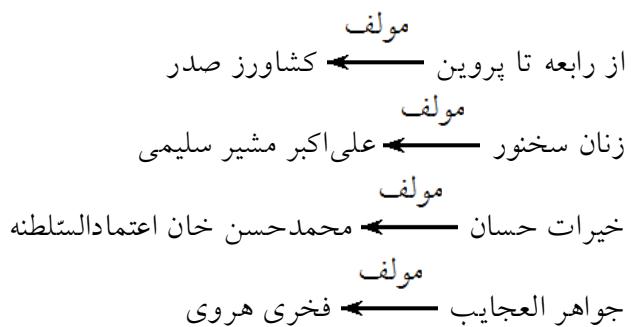
مولف
٦٠٨- مرآت الخيال ← شیرعلی خانلودی
مولف
نتائج الافکار ← محمد قدرت الله
مولف
تاریخ نظم و نثر در ایران و در نثر فارسی ← سعید نفیسی

مولف
٦٠٩- ب) تذکره‌های عصری
مولف
مجالس التّقائیس ← امیر علیشیر نوایی (قرن نهم)
مولف
تحفه‌ی سامری ← سام میرزای صفوی
مولف
تذکره‌ی حزین ← محمدعلی حزین لاهیجی

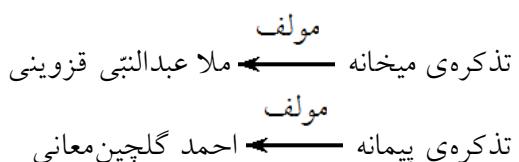
مولف
٦١٠- تذکره‌ی نصرآبادی ← محمدطاهر نصرآبادی
مولف
حدیقه‌الشعراء ← میرزا احمد دیوان‌بیگی
مولف
سخنوران نامی معاصر ← سیدمحمدباقر برقعی
مولف
تذکره‌ی شعرای معاصر ← سیدعبدالحمید خلخالی

مولف
٦١١- ج) تذکره‌های محلی:
مولف
دانشمندان آذربایجان ← محمدعلی تربیت
مولف
دانشمندان و سخنسرایان فارس ← سیدمحمدحسین رکن‌زاده
مولف
بزرگان و سخنسرایان همدان ← مهدی درخشان

۶۱۲- د) تذکرهای طبقات معین:



۶۱۳- ه) تذکرهای عمومی:



۶۱۴- ۲- تذکرهای شاعران به زبان عربی:

الاغانی
یتیمه الدّهر
دمیه القصر
معجم الادباء

۶۱۵- منابع فرعی

(فهرست‌ها، کتاب‌شناسی‌ها، چکیده‌ها)

از جمله منابع مهم رابط در امر تحقیق، فهرست مقالات و کتاب‌شناسی و چکیده‌ها هستند که فهرست تمامی کتاب‌ها و مقالات به صورت موضوعی یا الفبایی در آنها درج شده‌اند.

۶۱۶- مهم‌ترین فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها

الف) «نمایه»:

ماهنامه‌ای است که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هر ماه فهرست کامل مقالات و کتاب‌های تازه را در آن منتشر می‌کند. به غیر از نمایه، وزارت ارشاد مجموعه‌های «کتاب هفتة» و «کتاب ماه» را نیز منتشر می‌کند.

۶۱۷- ب) فهرست کتاب‌های چاپی فارسی:

تألیف «خان بابا مشاور» که تمامی کتاب‌های چاپ شده را تا سال ۱۳۴۵ دربرمی‌گیرد. شیوه‌ی تنظیم: به ترتیب حروف الفبایی

۶۱۸- ج) فهرست مقالات فارسی:

تألیف «ایرج افسار» که تاکنون پنج جلد آن چاپ شده است. این مجموعه، مقالات چاپی مطبوعات کشور را از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۰ شامل می‌شود. شیوه‌ی تنظیم: موضوعی

۶۱۹- د) کتاب‌شناسی توصیفی کودکان نوجوانان:

شامل سه جلد که اختصاص دارد به کتاب‌های منتشر شده برای کودکان و نوجوانان (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱) که کانون

۶۲۰- منابع دیداری و شنیداری:

مانند نوارهای صوتی، لوح‌های فشرده (دیسک)، نوارهای فیلم، عکس و اسلاید، میکروفیلم و رایانه که سرعت و دقت پژوهش‌ها را افزایش می‌دهند.

* در کتابخانه‌های معتبر برای حفاظت از اسناد مهم چاپی و خطی از آنها عکسبرداری می‌کنند و عکس‌ها را روی نوارهای کوچکی در اختیار محققان قرار می‌دهند که به آنها «میکروفیلم» می‌گویند.

* علاوه بر کتاب‌شناسی‌های عام، کتاب‌شناسی‌های خاص نیز وجود دارند که تنها به یک موضوع واحد می‌پردازنند:
مانند: الف) کتاب‌شناسی فیزیک اثر فریده عصتاره.

ب) کتاب‌شناسی توصیفی روان‌شناسی اثر حسین احمدی.

ج) کتاب‌شناسی حقوق اثر حمید مقدم‌فر.

د) کتاب‌نامه‌ی مولوی اثر صدیق بهزادی.

۶۲۳- قواعد ترکیب

برای سهولت فراگیری در مطالعه‌ی زبان، آن را در سطوح سه‌گانه‌ی واج‌شناسی، دستور زبان و معناشناسی مورد مطالعه قرار می‌دهند.

* **واج (phoneme):** هریک از آواهای متمایز‌کننده‌ی معنی در زبان، «واج» نامیده می‌شود.

* «واج» عبارت است از کوچک‌ترین واحد صوتی یک زبان که اندام‌های گفتار گویندگان آن زبان، امکان تلفظ آن را در اختیار گویشوران آن قرار می‌دهد.

-۶۲۵ * **واج** به تنهایی معنا ندارد ولی تمایز معنایی ایجاد می‌کند و یک واژه را به واژه‌ای دیگر تبدیل می‌سازد؛ مثال: سر - سِر - سُر - سار - سِیر - سور.

آنچه باعث تمایز معنایی شش واژه‌ی بالا شده، تغییر آوای دفعه هر واژه است. پس هریک از این آواها یک **واج** به شمار می‌رود.

-۶۲۶ **زبان‌شناسان** برای نشان دادن تمایز معنایی بین واژه‌ها یا به دست آوردن تعداد واژه‌های یک زبان از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که اختلاف آنها تنها در یک آوا (صوت) باشد؛

مثل: مرد، سرد / نام، نیم / نام، نان

این واژه‌ها دو به دو کمترین اختلاف را با هم دارند، به همین سبب زبان‌شناسان آنها را «زوج‌ها یا جفت‌های کمینه» می‌نامند.

۶۲۷- تفاوت واج و حرف

«واج» کوچک‌ترین واحد ملفوظ و گفتاری زبان است و صورت گفتاری زیان با صورت نوشتاری آن اندکی تفاوت دارد.

کوچک‌ترین واحد نوشتاری زبان «حرف» نامیده می‌شود؛ بنابراین حرف گونه‌ی نوشتاری **واج** است، به عبارت دیگر «حرف» به اعتبار خط است و «واج» به اعتبار زبان.

-۶۲۸ یک **واج** الزاماً معادل یک حرف نیست؛ مثلاً گویندگان زبان فارسی یک واچگاه تلفظ **واج** /h/ دارند ولی این **واج** در نوشتن دو علامت دارد که عبارت‌اند از «ه» و «ح» که هریک از آنها یک حرف نامیده می‌شود.

برای مثال چهار شکل (حروف) «ز - ذ - ض - ظ» در فارسی یکسان تلفظ می‌شود در حالی که چهار حرف متفاوت است. همچنین است حرف‌های «س - ث - ص» که هر سه، گونه‌ی نوشتاری یک واج /s/ در زبان فارسی هستند. یکی از دلایل غلطهای املایی نوآموزان، همین یکسان تلفظ شدن حرف‌های گوناگون است: صواب /ثواب - غدیر / قادر

۶۳۰- زبان‌شناسان هنگام نوشتمن واج‌ها با حروف الفباء، آن‌ها را در این نشانه / قرار می‌دهند تا از حروف معمولی در نوشتار عادی بازشناخته شوند. حروف معمولی را هم عموماً درون علامت « » می‌آورند.

* بین حروف الفبا در نوشتار و واژهای زبان در گفتار رابطه‌ی یک به یک وجود ندارد، زیرا نوشتار بر اثر تحولات تاریخی زبان از گفتار فاصله گرفته است. به این دلیل، گاه به ازای یک واژ، دو یا چند حرف در نوشتار وجود دارد.

* گاه ممکن است در یک زبان برای واج معینی، هیچ حرف مشخصی در نوشتار آن زبان وجود نداشته باشد در نتیجه اگر بخواهند آن واج را در نوشتار نشان دهند، باید فکر دیگری بکنند چنان‌که برای واج دوم در واژه‌ی «رفت»، هیچ حرفی در الفبای فارسی نداریم؛ ناگزیر اگر بخواهیم آن را در نوشتار نشان بدھیم، باید از نشانه‌ی حرکتی /ـ/ استفاده کنیم تا با «رفت» اشتباه نشود.

۶۳۳- تعداد واژهای در زبان‌های گوناگون متفاوت است؛ مثلاً زبان فارسی ۲۹ واژ دارد که به ۶ مصوّت و ۲۳ صامت تقسیم می‌شود.

پس واج‌ها به دو دسته‌ی مصوّت (واکه) vowel و صامت (همخوان) consonant تقسیم می‌شوند.

٦٣٤ - صامت

به آن دسته از اصوات گفتار که در ادای آنها جریان هوا پس از عبور از تار آواها در نقطه‌ای از حفره‌ی دهان در فاصله‌ی میان گلو و لب‌ها با مانعی برخورد کرده و در برابر آن سدی ایجاد شود یا با فشار از تنگنایی بگذرد و یا مسیر حرکتش تغییر کند، صامت گویند.

-۶۳۵ به عبارت دیگر وضعیت حفره‌ی دهان و اندام‌های گفتار پس از عبور هوای بازدم از حنجره و قبل از خروج آن از لب‌ها تغییر یابد و در نتیجه آوای تازه‌ای بدان افروده گردد، صوت پدید آمده را صامت یا همخوان (consonant) می‌نامند.

٦٣٦ - مصوّت

صوتی که در حنجره به کمک لرزش تار آواها ایجاد می‌شود، اگر در گذار خود از اندام‌های گویایی به مانع برخورد که در نتیجه‌ی آن آوای تازه‌ای بدان افروده شود و وضعیت حرفه‌ی دهان از هنگامی که هوای بازدم با تار آواها برخورد می‌کند تا خروج آن از دهان به یک شکل حفظ شود، این صورت را مصوتَ یا واکه (vowel) می‌نامند.

۶۳۷ - مصوّت‌ها بر دو نوع‌اند:

کو تاہ (۔، ۔، ۔) بلند (ا، ی، و)

^{٦٣٨}- حروف الفای فارسی، (صوت نوشتاری زبان):

الف، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ڙ، س، ش، ص، ض، ط ظ ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، هـ، ی، ئ (همزه)

۶۳۹- واج‌های زبان فارسی (صورت گفتاری زبان):

۳

۶

ب / پ / ط / س / ج / چ / ح / خ / د / ز / ر / ڙ / ش / ڦ / غ / ف / گ / ل / م / ن / او / ای.

1

ای و

٦٤٠ - هجا (syllabe):

زبان‌شناسان تعریف‌های متعددی از هجا کرده‌اند. احتمالاً علت اصلی این تعدد و تعریف‌ها، اختلاف ساختمان هجا در زبان‌های مختلف و گوناگونی شیوه‌های تکوین هجا در زبان‌های متفاوت است.

۶۴۱- به طور کلی می توان گفت هجا کوچک ترین مجموعه‌ی واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود و می‌توان آن را در یک دم‌زدن، بی‌فاصله و قطع ادا کرد.

هر گفتاری از یک رشته هجاهای متوالی و پی در پی تشکیل می‌یابد. به عبارت دیگر، هجا کوچکترین واحد آوایی مرگب است.

٦٤٢ - تکواز

کوچکترین واحد معنی دار یا دستوری زبان است. که یک تا چهار هجا دارد؛ مثال:
گل (یک هجایی) / لاله (دو هجایی) / شقایق (سه هجایی) / اردیبهشت (چهار هجایی)

٦٤٣ - تفاوت تکواز و هجا

در بعضی از موارد هیجا و تکواز مصادیق یکسان دارند؛ مثلاً:

ساختهای «بار»، «نام» و «ماست» که هم یک تکواز هم یک هجا به شمار می‌روند؛

۶۴۴-الته هجا و تکواز در بسیاری از موارد با هم تفاوت‌های اساسی دارند؛ از جمله:

۱- هجا لزوماً یک واحد معنی دار نیست ولی، تکواز کوچکترین واحد معنی دار یا دستوری زبان است.

-۶۴۵- ۲- تکواز می تواند تنها از یک واج ساخته شود مانند کسرهی اضافه (-) یا واو عطف (و): گل و گلدان / گل گلدان. ولی هجا حداقاً از دو واج (صامت + مصوت) بدلید می آید.

- واحدهای زبان به ترتیب عبارت‌اند از: **واج** ← **تکواز** ← **واژه** ← **گروه** ← **جمله** ← **جمله‌ی مستقل**. در هر مرحله از ساخت واحدهای زبانی، قواعد بسیار منظم و دقیقی وجود دارد که تعیین می‌کند کدام واژه‌ها یا تکوازها یا گروه‌ها می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند که به آن «قواعد ترکیب» می‌گویند.

٣- قواعد نحوی

۲- قواعد همنشینی

^{٦٤٧}- ابن قواعد عبارت اند از: ۱- قواعد واحد

۵- قهاعد کاری

٤- قواعد معنای

* برخی از خطاهایی که در گفتار صورت می‌گیرد، ناشی از نادیده گرفتن همین قواعد زبانی است. لازم به ذکر است که این قاعده‌ها را کسی از پیش تعیین نکرده است بلکه آشنایی ذاتی هر اهل زبانی با زبان خودش، پیش‌بینی اور از وجود چنین قاعده‌هایی، آگاه می‌کند.

۶۴۹- ۱- قواعد واجی

نخستین مرحله‌ی ترکیب و ساخت واحدهای زبانی مربوط به قواعد واجی می‌شود. قواعد واجی قواعدی است که مانع از اجتماع برخی واجها در کنار هم می‌شود و اغلب به دو صورت زیر است:

۶۵۰- الف) عدم رعایت الگوهای هجایی:

بدین منظور که واج‌های زبان فارسی براساس الگوهای هجایی زیر در کنار هم قرار می‌گیرند:

۱- صامت + مصوّت: سه، مو، تا.

۲- صامت + مصوّت + صامت: آب، کار، دَر، تیر.

۳- صامت + مصوّت + صامت + صامت: راست، گفت، درد.

تولید واحدهایی از قبیل «شُجْدُ» و «هُرْدُ» غیرممکن است زیرا این واحدها تابع هیچ‌یک از الگوهای هجایی بالا نیستند.

۶۵۱- ب) واج‌هایی که واجگاه (مخرج = محل تلفظ) مشترک یا نزدیک به هم دارند:

معمولًا نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار بگیرند گرچه از نظر قاعده‌ی الف درست باشند؛

۶۵۲- مثلاً واج‌های / ب، پ / یا / چ، ش / یا / ت، د / را نمی‌توان بی‌فاصله در کنار هم قرار داد چون واجگاه آنها به هم نزدیک است. به عنوان مثال تکوازهایی مانند «پچش»، «داگُكْ» و «وَتْلُ» هرچند طبق قاعده‌ی الف (الگوی ۳) ساخته شده‌اند اما به دلیل مشترک یا نزدیک بودن واجگاه آنها، از نظر قواعد واجی نادرست می‌باشند.

۶۵۳- * واجگاه به دستگاه تولید صداها (واجب‌ها) گفته می‌شود و شامل لب‌ها، دندان‌ها، لِثه، کام، نای و ... است. برای مثال واج / د / زبانی - دندانی است زیرا از برخورد نوک زبان به پشت دندان‌های پیشین (جلو) ایجاد می‌گردد. در آواشناسی سنتی به واجگاه، «مخرج» می‌گویند.

۶۵۴- * در زبان فارسی هیچ واژه‌ای با مصوّت آغاز نمی‌شود. اوّلین واج هر هجا همیشه «صامت» و دوّمین واج هر هجا «مصوّت» است. پس کلماتی مانند اردک، آب، آتش، این و ... با همزه آغاز می‌شوند؛
مثال «اردک» = ۶ واج (ء / ر / د / ک) «آب» = ۳ واج (ء / ا / ب)

۶۵۵- * هر هجا فقط یک مصوّت دارد و آن الزاماً حرف دوّم هجا است؛ مثل: دَر (دَ - ر) / کِشت (ک - ش ت)

۶۵۶- * تعداد هجاهای یک واژه با تعداد مصوّت‌های آن برابر است؛

مثال: بَرادر ← ب + را + دَر ← ۳ هجا ۱ ، ۲ ، ۳ ← ۳ مصوّت

كتابخانه ← ک + تاب + خا + ن ← ۴ هجا ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ← ۴ مصوّت

۶۵۷- * در هجاهای زبان فارسی، پس از مصوّت، بیش از دو صامت در کنار هم نمی‌آیند؛

کارد ، سرد ، دست

مثل: ↓ ↓ ↓ ↓
۱ + رد ، ۲ + رد ، ۳ + سست

* ۶۵۸- در واژه‌هایی چون «تمبر» و «لوستر» که پس از مصوّت، سه صامت آمده است، دو نوع فرآیند واجی رخ می‌دهد. در واژه‌ی «تمبر» با حذف صامت «ب» فرآیند واجی «کاهش» اتفاق می‌افتد و در «لوستر» تجزیه‌ی هجایی پیش می‌آید و کلمه به دو هجا تقسیم می‌شود: لوس + تر، این واژه‌ها دخیل هستند و از زبان بیگانه وارد زبان فارسی شده‌اند ولی فارسی‌زبانان قواعد واجی خود را بر آن‌ها جاری می‌کنند.

* ۶۵۹- واج سوّم هر هجا لزوماً صامت است؛
به عبارت دیگر، در فارسی هیچ‌گاه دو مصوّت (چه کوتاه چه بلند) پیاپی، در کنار هم نمی‌آیند.

-۶۶۰- **قواعد همنشینی**
مرحله‌ی دوم ترکیب و ساختن واحدهای زبانی، ساختن «گروه» از ترکیب تکواژها و واژه‌ها است که مربوط می‌گردد به قواعد همنشینی. این قاعده به ما کمک می‌کند تا بتوانیم از ترکیب تکواژها و واژه‌های مناسب، گروه اسمی یا قیدی یا فعلی مناسب بسازیم.

-۶۶۱- مثلاً به جای آن که بگوییم «پسرانه‌ی رستگاران دیبرستان غیرانتفاعی»، می‌گوییم «دیبرستان غیرانتفاعی پسرانه‌ی رستگاران» یا به جای آن که بگوییم «دلگشاپی باغ عجب»، می‌گوییم «عجب باغ دلگشاپی».

-۶۶۲- چند مثال دیگر برای قواعد هم نشینی:
رازی فنّی مدرسه ← مدرسه‌ی فنّی رازی
کتاب دو هر زیبا ← هر دو کتاب زیبا
آباد زمین این ← این زمین آباد
آفتابی زیبای عینک ← عینک آفتابی زیبا (عینک زیبای آفتابی)
این جغرافیای نقشه ← این نقشه‌ی جغرافیا
آب و هوا خوش کوهستان ← کوهستان خوش آب و هوا

-۶۶۳- قواعد همنشینی در ساخت گروههای مختلف (اسمی، فعلی و ...) اعمال می‌شود. در ساختمان جمله - که از تعدادی گروه تشکیل می‌شود - گروه اسمی یکی از پرکاربردترین گروهها به شمار می‌رود؛ زیرا اسم و وابسته‌های آن در جمله یا کلام می‌توانند در یکی از نقش‌های نحوی نهاد، مفعول، مسنّد و ... ظاهر شوند.
با توجه به اهمیّت گروه اسمی در ساختمان جمله، به برخی از قواعد همنشینی آن اشاره می‌شود.

-۶۶۴- قواعد همنشینی در گروه اسمی: گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته تشکیل می‌شود و می‌تواند یک یا چند وابسته داشته باشد. وابسته‌ها بر دو نوع‌اند: پیشین و پسین.
وابسته‌های پیشین غالباً پیش از هسته و وابسته‌های پسین بعد از هسته قرار می‌گیرند.

-۶۶۵- این امر بیان‌گر یکی از مهم‌ترین قواعد همنشینی در زبان فارسی است. دلیل رایج نبودن برخی از گروههای اسمی، عدم رعایت همین قاعده است؛ مثلاً گروههای اسمی «رازی فنّی مدرسه»، «کتاب هر دو» و «هر کوششا دانش‌آموز» در زبان معیار امروزی رایج نیستند؛ زیرا وابسته‌های پیشین و پسین در جای مناسب خود قرار نگرفته‌اند ولی گروههای اسمی «مدرسه‌ی فنّی رازی»، «هر دو کتاب» و «هر دانش‌آموز کوششا» رایج‌اند.

۶۶۶- از جمله قواعد همنشینی در زبان فارسی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- قواعد همنشینی وابسته‌های پیشین با هسته:

الف) نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته در گروه اسمی، شاخص است. این وابسته معمولاً با اسم‌های خاص انسان همنشین می‌گردد؛ مانند: دکتر زرین کوب / پروفسور حسابی / کدخدا علی

۶۶۷- در نمونه‌های بالا نمی‌توان گفت: دکتر مرد / پروفسور انسان / کدخدا برادر.

ب) هرگاه در گروه اسمی صفت شمارشی اصلی به کار رود، کاربرد ممیز الزامی نیست؛

مانند: پنج کتاب ← پنج جلد کتاب

هر دو گروه اسمی رایج‌اند اما اگر از ممیز استفاده شود، کاربرد صفت شمارشی اصلی یا مبهم الزامی است.

۶۶۸- مثال: پنج فرونده‌هاپیما - چند فرونده‌هاپیما، که نمی‌توان گفت: فرونده‌هاپیما.

به عبارت دیگر، با وجود ممیز، هم‌نشینی صفت شمارشی با آن در گروه اسمی ضروری است.

۶۶۹- ج) همنشینی صفت ترتیبی با پسوند (ُمین) و ممیز کاربرد اندک دارد و نمونه‌هایی چون: «دوَمین تخته قالی به

فروش رفت.»، «پنجمین قطعه طلا پیدا شد.» و «سومین حلقه چاه ریزش کرد.» چندان رایج نیست.

۶۷۰- معمولاً در این‌گونه موارد، ممیز با گرفتن نقش‌نمای اضافه به هسته‌ی گروه اسمی تبدیل می‌شود؛ مانند: دوَمین تخته

قالی به فروش رفت. / سومین حلقه چاه ریزش کرد.

۶۷۱- نکته‌ی ۱: بعضی از گروه‌های اسمی در خارج از بافت جمله تابع قواعد همنشینی‌اند اما در بافت جمله و در زبان معیار امروزی کاربرد چندانی ندارند.

۶۷۲- نکته‌ی ۲: گاه با حذف هسته‌ی گروه اسمی، ممیز جایگاه آن را اشغال می‌کند. در این‌گونه موارد، ممیز می‌تواند با

صفت ترتیبی (ُمین) همنشین گردد؛ مثال: دوَمین نفر وارد شد.

۶۷۳- د) در گروه اسمی، صفت عالی نمی‌تواند با ممیز همنشین شود؛

مثالاً نمی‌توان گفت: بهترین کیلو پرتقال / عالی‌ترین توب پارچه

۶۷۴- ه) هرگاه در گروه اسمی، صفت تعجبی به عنوان وابسته‌ی پیشین به کار رود، امکان همنشینی هیچ‌یک از وابسته‌های

پیشین دیگر وجود ندارد؛ مثلاً در زبان فارسی امروز ترکیبات زیر را نمی‌توان ساخت:

کدام عجب باغ دلگشای! این چه کتاب زیبایی! چه چهار گل خوش بویی!

۶۷۵- نکته‌ی مهم

اگر گفته شود «چه چهارراه شلوغی»، «چهارراه» یک اسم مرگب است؛ در واقع چهار، صفت شمارشی پیشین نیست.

(«چهارراه» هسته است و «چه» صفت تعجبی است.)

۶۷۶- و) صفت مبهم با صفت شمارشی (با ممیز یا بدون آن) و صفت اشاره همنشین می‌شود؛ مثال:

هر هشت تخته قالی به فروش رفت. (با ممیز)

هر هشت نویسنده در کنفرانس شرکت داشتند. (بدون ممیز)

این چند نویسنده برای ایران افتخار آفریدند.

-۶۷۷- اما صفت مبهم با صفت پرسشی همنشین نمی‌شود؛ مثال:

کدام هر شاعری می‌تواند چنین شعری بسراشد؟
چند همه کس آمدند؟

-۶۷۸- ز) صفت اشاره، دورترین وابسته‌ی پیشین به هسته است؛ مثال:

همین هشت قطعه طلا ارزش فراوانی دارد.
این چند نویسنده حق بزرگی به گردن ما دارند.
همین سرلشکر پاکروان از عوامل اختناق بود.

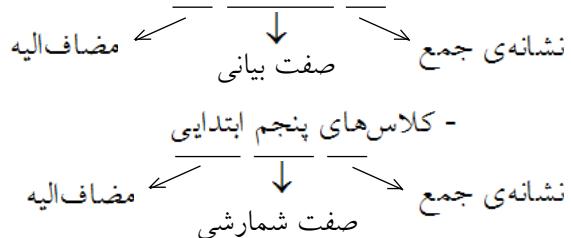
-۶۷۹- نکته

صفت اشاره با صفت پرسشی همراه نمی‌شود؛ بنابراین، در جمله‌هایی مانند: «این کدام نویسنده بود که اثر ارزشمندی آفرید؟» یا «این چه حرفی است که شما می‌زنید؟»، واژه‌ی «این» نهاد است و «کدام نویسنده» و «چه حرفی» مسند هستند.

-۶۸۰- قواعد همنشینی وابسته‌های پسین در گروه اسمی

الف) نشانه‌ی جمع، نزدیک‌ترین وابسته‌ی پسین به هسته در گروه اسمی است؛ مثال:

- پرنده‌گان خوشآواز بهار نغمه سر دادند.



-۶۸۱- ب) هرگاه «ی نکره» و «نشانه‌ی جمع» با هم در گروه اسمی به عنوان وابسته‌ی پسین قرار گیرند، نشانه‌ی جمع بر «ی»

نکره تقدّم دارد؛ مثال:

می‌گوییم ← کتاب‌هایی که تازه چاپ شده‌اند ...
نمی‌گوییم ← کتابی‌ها که تازه ...

-۶۸۲- ج) هرگاه نشانه‌ی جمع و «ی» نکره و صفت بیانی - هر سه - با هم به عنوان وابسته‌های پسین گروه اسمی قرار گیرند،

مضاف الیه نمی‌تواند بعد از آن‌ها به کار رود. مثال:

می‌گوییم ← دانشجویانی کوشایی در دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند.
نمی‌گوییم ← دانشجویان کوشای ایران در دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند.

-۶۸۳- د) اگر «ی» نکره و صفت بیانی به عنوان وابسته‌های پسین گروه اسمی به کار روند، «ی» نکره می‌تواند پیش یا پس از صفت بیانی بیاید. مثال: خوابی ترسناک دیدم. = خواب ترسناکی دیدم.

-۶۸۴- ه) در صورت کاربرد «ی» نکره و صفت شمارشی با پسوند (م)، «ی» نکره الزاماً پس از صفت شمارشی ترتیبی می‌آید. مثال:

می‌گوییم ← قرن هفتمی که ما درباره‌ی آن ...
نمی‌گوییم ← قرنی هفتم که ما درباره‌ی آن ...

۶۸۵- همنشینی «ی» نکره با مضافت‌الیه نیز همین‌گونه است؛ مثال:
 می‌گوییم ← دیوار باغی خراب شد.
 نمی‌گوییم ← دیواری باغ خراب شد.

۶۸۶- و) همنشینی صفت بیانی و صفت شمارشی با پسوند (ُم) در زبان فارسی امروز کم‌کاربرد است؛ مثال:

نمونه‌های غیررابع	نمونه‌های رابع
آب روان سوّم	در چوبی سوّم
غذای مانده‌ی دوّم	مرد دانای دوّم
شیشه‌ی شکسته‌ی پنجم	میوه‌ی خوردنی پنجم

۶۸۷- ۳- قواعد نحوی

مرحله‌ی سوّم «جمله‌سازی» است که مربوط می‌شود به قواعد نحوی. این قواعد سبب می‌شود تا ما قبل از تولید جمله‌ها آن را بررسی کنیم و در صورتی که مطابق معیارهای زبان باشد، به آن‌ها اجازه‌ی تولید دهیم؛ مثال:
 ما به مدرسه می‌روم. ← غلط (عدم تطابق نهاد و فعل)
 من به مدرسه می‌رویم. ← غلط (عدم تطابق نهاد و فعل)
 من من را در آینه دیدم. ← غلط

۶۸۸- * در این مرحله می‌دانیم که گروه‌ها تک‌تک و خارج از جمله درست و صحیح هستند (طبق قاعده‌ی همنشینی) ولی از نظر نحوی (کنار هم قرار گرفتن برای ساخت جمله) صحیح نیستند.
 * برای قرار گرفتن قواعد نحوی نیازی به مدرسه رفتن نیست بلکه هر کس این قواعد را در ذهن خود دارد و هنگام ساختن جمله‌ها از آن کمک می‌گیرد.

۶۸۹- ۴- قواعد معنایی

قواعدی است که به ما کمک می‌کند تا جمله‌هایی با معنا بسازیم. این قواعد جمله را از نظر معنایی بررسی می‌کند و در صورتی به آن اجازه‌ی تولید می‌دهد که از دیدگاه معنایی درست باشد.

۶۹۰- مثال: «پرنده آسمان آبی را نشانده است.»، «کیفم با دلخوری مدادش را تراشید.»، «کتاب، پرنده را شکار کرد.»
 جملات بالا از نظر قواعد واجی، همنشینی و نحوی درست هستند اما از نظر معنایی نادرست می‌باشند.
 همین‌طور است مثال‌های زیر:
 «پرنده آسمان را با عینکش مسخره کرد.»، «کتاب غذا را با من صرف کرد.»

۶۹۱- ۵- قواعد کاربردی

قواعدی است که به ما کمک می‌کند تا هر جمله‌ای را در موقعیت و جایگاه خودش به کار ببریم.
 در قواعد کاربردی معمولاً دو جمله به صورت پرسش و پاسخ ذکر می‌شود که پاسخ باید مربوط به پرسش باشد.

۶۹۲- به عبارت دیگر قواعد کاربردی برابر است با پاسخ بی‌ربط به یک پرسش.
 مثال: اگر کسی از ما بپرسد: «چند صفحه نوشته‌ای؟» و ما در پاسخ بگوییم: «جنگ آغاز شده است.»
 چند مثال دیگر: «دبیرستان شما در کدام خیابان است؟» ← «امروز برف می‌بارد.»
 «ابوالی سینا چند سال زیست کرد؟» ← «این رسم برادری نیست.»

۶۹۳- نامطابق‌های املایی

در هر زبان بین نوشتار و گفتار بسیاری از واژه‌ها اختلاف و عدم تطابق وجود دارد. علت این امر، گذشت زمان و تفاوت بین لهجه‌های گوناگون یک زبان است. با قاطعیت نمی‌توان گفت که اختلاف در تلفظ و نوشتار واژه از چه زمانی آغاز شده و آیا هنگام وضع واژه بین آن‌ها هماهنگی بوده است یا خیر؛ زیرا پیدایش خط امری جدید است ولی وضع و قرارداد واژه تاریخ بسیار کهن‌تری دارد.

۶۹۴- می‌توان گفت از هنگام پیدایش خط این هماهنگی و مطابقت بین صورت گفتاری و صورت نوشتاری یک واژه رعایت می‌شده است.

چنان‌که زبان نوشتار به‌طور طبیعی معادل و مطابق با زبان گفتار است؛ به عبارت دیگر، شکل املایی کلمات تابع شکل آوایی (صوتی) آن‌ها است.

۶۹۵- دلیل این امر (هماهنگی بین صورت گفتاری و نوشتاری واژه از زمان پیدایش خط) فاصله‌ی عظیم تلفظ امروزی بسیاری از واژه‌ها با تلفظ کهن آن‌ها است. شاعران قرون پیش هنگام هم قافیه قرار دادن واژه‌ها به این موارد توجه داشتند و عدم تطابق صورت نوشتاری و گفتاری واژه‌ها را در قافیه، عیب می‌دانستند.

۶۹۶- یکی از اهداف درس املاء این است که ما هرچه بیش‌تر و بهتر زبان ملفوظ را با زبان مکتوب مطابق سازیم اما در این درس به چند مورد استثنای اشاره شده است که در آن‌ها شکل املاء با تلفظ مطابق نیست. این «نامطابق‌های املایی» را باید خوب بشناسیم و هنگام خواندن و نوشتن این‌گونه کلمات، تفاوت‌های آوایی و املایی آن‌ها را رعایت کنیم. اما ذکر چند نکته‌ی زیر الزامی است:

۶۹۷- هر زبانی پیوسته در حال تحول است و اصطلاحات و تعبیرات بر حسب تغییر وضع اجتماعی و اقتصادی، کهنه و منسخ می‌شوند و اصطلاحات تازه‌ای که متناسب با زندگانی جدید است، جای آن‌ها را می‌گیرد.

۶۹۸- کلمه‌ها به تدریج ساییده‌تر و کوچک‌تر می‌شوند. پس هرگز نمی‌توان انتظار داشت که یک زبان از آغاز صورت ثابتی پیدا کند و هیچ‌گاه دست‌خوش تغییر نشود. غالباً هر نوع تغییری در اصوات و ساختمان زبان متعلق به دوره‌ای خاص است.

۶۹۹- تا زمانی که زبان شکل نوشتاری ندارد، این تغییرها محسوس نیست؛ زیرا زبان قدیم فراموش می‌شود و سندی از آن به‌جا نمی‌ماند که از روی آن به سنجش دست زد و اختلاف‌ها را آشکار کرد اما همین‌که آثار فکر و ذوق ملتی مکتوب گردید و طی دوران مختلف پایدار ماند، می‌توان تغییر و تحولات حادث شده در آن را مورد بررسی و سنجش قرار داد.

۷۰۰- اختلاف لهجه نیز در ایجاد نامطابق‌های املایی تأثیر دارد. هر زبان وسیعی شامل چندین لهجه است که اگرچه همه از یک مادرنده، میان آن‌ها اختلافاتی هست. به علل اجتماعی معمولاً یکی از آن‌ها بر لهجه‌ی دیگر برتری می‌یابد و آثار ادبی و ملی به آن لهجه نوشته می‌شود.

۷۰۱- در عین حال چون طوایف مختلفی که با هم ارتباط دارند و یک واحد ملی را تشکیل می‌دهند برای تفہیم و تفاهمن به یک زبان واحد نیاز دارند، همه آن لهجه را در نوشتن به کار می‌برند؛ اگرچه در امور زندگی به لهجه‌ی اصلی و محلی خود گفت و گو می‌کنند.

-۷۰۲- بعضی از مردم خط را نمایش دقیق و صریح زبان می‌پندارند. این گمان درست نیست؛ زیرا هرگز چنان‌که می‌گوییم، نمی‌نویسیم و آن‌گونه که می‌نویسیم، نمی‌گوییم. ما چنان می‌نویسیم که دیگران می‌نویسند. از جانب دیگر، «نوشه» همیشه نمایش زبان مشترک است و زبان مشترک با زبان گفتار تفاوت دارد.

-۷۰۳- «نامطابق‌های املایی» که عنوان این درس می‌باشد، عبارت است از استثناهایی که در آن‌ها شکل املا با تلفظ مطابق نیست که به‌طور خلاصه در جدول زیر آمده‌اند:

نامطابق‌ها	مثال	توضیح
«خوا» / «خا»	خواب، خواهر، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند.
«شُتْ» و «شُتْ» / «س / و / ش /	مساست‌بندی، دستیار، مشیت‌زنی	«شُتْ» و «شُتْ» به صورت / س / و / ش / تلفظ می‌شوند.

نامطابق‌ها	مثال	توضیح
«نُبْ» / «مُبْ»	پنبه، دنبه، منبع، زنبور	«ن» در این‌گونه کلمات به صورت / م / تلفظ می‌شوند.
«جُمْت» / «شُتْ»	مجتمع، مجتمع	«ج» در این کلمات و مشابه آن‌ها به صورت / ش / تلفظ می‌شود.

-۷۰۴-

۷۰۵- نکته‌ی ۱

زبان گفتار بیش‌تر و سریع‌تر از زبان نوشتار تغییر می‌یابد. مثال: کلمات «خواهر» و «خواستن» در گذشته خواهر (Xwahar) و خواستن (Xwastan) تلفظ می‌شده‌اند. (بقایای این تلفظ‌های برحی گویش‌های محلی یافت می‌شود.) اما به تدریج تلفظ آن‌ها به / خاهر و خاستن / تغییر یافته در حالی که شکل املای آن‌ها ثابت مانده است.

-۷۰۶- به حرف «و» در این قبیل کلمات، «واو معدوله = تغییر کرده» می‌گویند؛ زیرا با گذشت زمان تلفظ آن تغییر یافته است. در زبان فارسی کلماتی که «واو معدوله» دارند، محدود و انگشت شمارند.

۷۰۷- نکته‌ی ۲

ترکیب و تلفظ واژه‌ای هر زبان - از جمله زبان فارسی - تابع دستگاه آوایی آن زبان است. مثلاً هرگاه واژه‌ای / س / کنار هم بیایند، واچ / ت / به تلفظ درنمی‌آید. در این‌گونه موارد با کاهش آوایی روبرو می‌شویم. بدون این‌که کاهش املایی صورت پذیرفته باشد، بنابراین / ماس‌بندی / می‌شنویم اما «ماس‌بندی» می‌نویسیم.

۷۰۸- نکته‌ی ۳

هرگاه واج / ن / بی‌فاصله قبل از واج / ب / باید، به واج / م / تبدیل می‌شود. این تبدیل آوایی به تبدیل املایی منجر نمی‌شود؛ یعنی آن‌طور که این واژه را تلفظ می‌کنیم، نمی‌نویسیم؛ بنابراین می‌شنویم / شنبه / و می‌نویسیم «شنبه». این ضابطه در زبان عربی نیز حاکم است و به آن «ابدال» می‌گویند.
مثال: «من بعد» می‌نویسیم و / مِمْبَعْد / می‌خوانیم.

۷۰۹- (۴) هرگاه واج / ج / قبل از واج / ت / باید، متمایل به واج / ش / تلفظ می‌شود؛ بنابراین می‌شنویم / پنشتا / و می‌نویسیم «پنج تا».
مثال‌های دیگر: اجتماع، مجتبی، اجتناب، مجتمع و

۷۱۰- گروه کلمات املای شماره‌ی دو خصایل و سجايا ← (خصایل: چ خصلت / سجايا: چ سجیه)
تضریب و سخن‌چین: دو به همزنی، فتنه سطور کتاب ← ستوران: چهارپایان / مستور: پوشیده و پنهان زعارت و شرارت ← زعارت: بدخوبی، بدخلقی، تندماражی جبهی حبری‌رنگ ← جبه: جامه‌ی بلند و گشاد که روی لباس‌های دیگر پوشند. / حبری‌رنگ: سیاهرنگ دراعه‌ی پاکیزه ← جامه‌ی بلند که شیوخ و زاهدان پوشند، جبه، بالاپوش موزه‌ی میکائیلی ← نوعی کفش

۷۱۱- جبهی خلق‌گونه ← خلق‌گونه: کهنه، ژنده، پوشیده ستوران لاغر ← ستوران: چهارپایان محاورات اشخاص ← محاورات: چ محاوره: گفتگو ایجاز و اطناب ← ایجاز: کوتاه سخن گفتن و فهماندن مطلب در کوتاهترین سخن / اطناب: درازگویی نکته‌ی عبرت‌آموز غدّار و فریفتگار ← مکار و حیله‌گر

۷۱۲- قابل تأمل ← تأمل: تفکر و استنباط بليغ و زدوده طنين خاص ← طنين: آوا، آهنگ، صدا حسن تأليف ← پيوند مناسب اجزای سخن با هم. به گزین کردن اقتضای مقام مستلزم تأمل ← مستلزم: لازم‌دارنده

۷۱۳- زيب و بيرايه ← زيب: زیبایی و زینت ژرفنگری و استغراق تهدیب و تربیت عرفان محض ← محض: خالص، ناب، فقط توجه و عزلت ← عزلت: گوش‌نشینی برای عبادت طاعن و ستیزه‌جو ← طاعن: طعنه زننده

- ۷۱۴- غایت و فرجام ← نهایت
 مأخذ گونه‌گون ← مأخذ: چ مأخذ: منبع، سرچشمeh
 جذبه‌ی روحانی ← جذبه: کشش
 نکته‌سنجه‌ی بدیع ← بدیع: نو، تازه
 لذات معنوی
 مثابه و مانند ← مثل، بهسان
- ۷۱۵- عجب و خودبینی ← نخوت، تکبر و غرور
 فراغ ۸لک ← راحتی و فراخی و گشادگی سلطنت
 سلطنت سلطنت ← سلطنت: شکوه، غلبه، وقار، حشمت، مهابت
 توقع و چشم داشت
 توصیف ایثارگری
 نهضت عاشورا
- ۷۱۶- مرثیه‌ی ناسروده ← رثا: سوگواری (رسا: بلند، واضح)
 سکوت ابهام‌آمیز
 رشته‌ی ناگستنی ← ناگستنی: جدا نشدنی
 علاقه‌ی تحسین‌آمیز
 نفاق و دور رویی
 نگاه تاثر‌آمیز
 اشاعه و ترویج ← پراکندگی و گسترش
- ۷۱۷- رشته‌ی نامرئی
 تائی و آهستگی ← وقار و طمأنیه
 تحلیل قوا ← قوا: چ قوه
 خار و خاره
 فرعونیان و قبطیان
 طور سینین
 ناحیه‌ی شقیقه
- ۷۱۸- اشتهای زایدالوصف ← اشتها: میل
 چهره‌ی مصمم ← مصمم: بالراده و تصمیم‌گرفته
 رفتار ترحم‌آمیز
 رمق حیات ← حیات: زندگی
 شیوه و نسق ← نسق: قاعده و روش
 فرقت و جدایی ← فراق: جدایی، دوری / فراغ: راحتی، آرامش، آسایش

- ۷۱۹- نمایشنامه‌ی مکبث ← اثر ویلیام شکسپیر
 تصاویر بدیع ← بدیع: نو، تازه
 غزلواره‌های شکسپیر
 نعمت و موهبت
 غرّه‌ی جوانی
 نظر رایزنان ← رایزن، مشاور
 راهب فرزانه
- ۷۲۰- اسطوره‌ی ققنوس ← ققنوس: پرنده‌ی افسانه‌ای
 مرغان خوش الحان ← خوش الحان: خوش صدا، خوش آهنگ / الحان: چ لحن
 قانع و متقادع
 دلکش و بهجهت‌انگیز
 موّقُر و متواضع
 توجّهات عاقه
- ۷۲۱- شرح اغراق‌آمیز ← اغراق‌آمیز: مبالغه‌آمیز، بیش از حد متعارف و معمول
 حرکات طعن آلود
 جاذبه‌ی سحرانگیز
 تیره و بی‌فروع
 لمحه و لحظه ← لمحه: مدت زمانی اندک چون چشم بر هم زدن
 شراره‌ی سیّال ← سیّال: روان، در حرکت
- ۷۲۲- بافت ابهام‌آمیز
 ثقبه و سوراخ
 سفر و حضر ← این دو واژه متضاد هستند.
 قلیه‌ی حلوا
 اضغاث احلام ← خواب‌های پریشان
 حبیسیه و بیث الشکوئی ← اشعاری که معمولاً در زندان و در شکایات از اوضاع زندگی سروده می‌شود.
- ۷۲۳- وصال و فراق ← این دو واژه متضادند.
 عود و ساج
 سبز و نفر
 حستان عجم ← لقب خاقانی شروانی شاعر قرن ۶ هـ.ق است.
 به رغم و برخلاف
 پیک زرین قبا ← زرین قبا: طلایی جامه، دارای لباسی از نوع طلا
- ۷۲۴- حماقت و جهالت
 استدعا و تمثا
 سیاق مطلب ← سیاق: سبک
 اصل تنازع ← تنازع: نزاع و جنگ برای زنده ماندن
 حظ و بهره ← محظوظ: بهره‌ور

۷۲۵- بچه‌هی چل تکه

موزه‌ی لور

مرد موفر

عزل رئیس‌الوزرا

دقّت و صحّت

سیره و مغازی

۷۲۶- اطلس‌های تاریخی

قدّیس و پاک

اصول ظالمانه

پانسیون ارزان قیمت

برهمن‌های هم‌میهن

صدای به عمد

لذت غریب

۷۲۷- آرام و بی‌دغدغه

صدرالمتألهین شیرازی

اغراق و بزرگ‌نمایی

تعصّب و غرض‌ورزی

سوء‌ظن

فراست و زیرکی ← دها، ذکاوت.

۷۲۸- زهاد و عباد ← زهاد: ج زاهد / عباد: ج عابد.

حافظ لسان‌الغیب

معادل و هم‌طراز

خلائقیت و سازندگی

اعصار و قرون

حسن غریب

۷۲۹- تن‌پوش عزا

عصمت و پاکی

ینبوع و چشمی

متتبه و بیدار ← متتبه: آگاه، هوشیار، بیدار شده

گل و سنبل

شهر خواف

خوالیگر دربار ← خوالیگر: آشپز

بلهوس و غافل

مهیب و وحشتناک

- عناصر داستان عبارتند از:

- شخصیت و قهرمان

- راوی داستان یا زاویه‌ی دید

- هسته یا طرح داستان

- درون مایه

- لحن

- قهرمانان و شخصیت‌های داستانی با رفتارها و گفتارهای خود داستان را بوجود می‌آورند.

- گاه شخصیت‌ها و قهرمانان داستان ثابت و بدون تغییر تا پایان داستان حضور دارند مثل شخصیت «تم» در داستان «کلبه‌ی عمو تم» وو گاه شخصیت قهرمانان داستان را بر اثر حوادثی تغییر می‌یابد مثل داستان «خسرو».

- گاه در یک داستان از چند شیوه برای روایت داستان استفاده می‌شود.

- معمولی‌ترین شیوه‌ی روایت داستان، استفاده از اول شخص (من) و سوم شخص (او) است.

- در روایت اول شخص، گاهی نویسنده یکی از شخصیت‌های داستان و گاه خود قهرمان اصلی است.

- در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اعمال شخصیت‌ها و قهرمانان را گزارش می‌دهد.

- شیوه‌ی روایت سوم شخص را «دانای گُل» هم می‌گویند.

- زاویه‌ی دید داستان «کباب غاز» : اول شخص

زاویه‌ی دید داستان «هدیه‌ی سال نو»: سوم شخص یا دانای کل

لحن داستان «کباب غاز»: طنز گونه است.

درون مایه‌ی «سووشون»: ظلم ستیزی است.

طرح داستان «گیله مرد»: ظلم و ستم بر رعیت و عکس العمل نسبت به این ظلم و ستم است.

- پوستگی منظم اعمال و حوادث داستان که مبنی بر رابطه‌ی علت و معلولی است، طرح یا هسته‌ی داستان نام دارد.

- «هسته» به سلسله حوادث داستان، وحدت هنری می‌بخشد و آن را از آشفتگی می‌رهاند.

- درون مایه؛ فکر اصلی و مسأله‌بر هر اثر است و نویسنده آن را در داستان اعمال می‌کند.

- درون مایه در واقع جهت فکری ادراکی نویسنده است.

- معمولاً درون مایه‌ی داستان را از اعمال و گفتار شخصیت‌های داستان بویژه قهرمان، می‌توان دریافت.

- لحن؛ ایجاد فضا در کلام است.

- شخصیت‌ها خود را به وسیله‌ی زبان به خواننده معرفی می‌کنند.

- «لحن» با «سیک» ارتباطی نزدیک دارد.

- شخصیت‌ها از طریق لحن، شناخته می‌شوند.

- انواع لحن: رسمی، غیر رسمی، صمیمانه، جدی، طنز دار و

- ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده

می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواز ۳- واژه ۴- گروه ۵- جمله.

نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واج است و سرانجام نیز به واج تجزیه می‌شود.

۷۳۸- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کنند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واج‌ها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواز به دست می‌آید ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واج‌های /ب/، /ا/، /ر/ ر ترکیب کرد و تکواز «بار» به دست آورد و لی به هیچ وجه نمی‌توان این واج‌ها را به صورت /ا/، /ر/، /ب/ کنار هم قرار داد و تکواز بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۷۳۹- آشنایی ذاتی هر فارسی‌زبان با زبان خودش، قواعد واجی را به وی می‌آموزد، یکی از این قواعد ساختمان «هجا» در زبان است؛ یعنی هر فارسی‌زبان می‌داند که الگوهای هجا در فارسی معیار، به سه شکل صورت می‌گیرد و هیچ هجایی بیرون از این الگو نیست:

۱- صامت + مصوت: تا - به - مو

۲- صامت + مصوت + صامت: نور - کار - دل

۳- صامت + مصوت + صامت + صامت: گشت - مرد - سرد

۷۴۰- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر الگوهای یاد شده هستند. علت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واج‌هایی که واج‌های مشترک یا نزدیک به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واج‌های جفت‌های /ب/، /پ/، /ج/، /ش/، /و/، /ت/، /د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۷۴۱- آن‌گونه که ترکیب واج‌ها و ساخت هجا الگوی خاص دارد، ترکیب دیگر واحدهای زبانی نیز قواعد خاص خود را دارند که در هیچ مرحله از این واحدها نمی‌توان به طور دلخواه و خارج از قاعده ترکیبی صورت داد؛ یعنی یک نوع صافی دقیق است که به ما کمک می‌کند تا ترکیب‌ها درست انجام گیرد. این قواعد علاوه بر قاعده‌ی واجی که ذکر شد، قاعده‌ی هم نشینی - قاعده‌ی نحوی - قاعده‌ی معنایی و قاعده‌ی کابردنی هستند.

۷۴۲- بعضی از واژه‌هایی هستند که تلفظ یکسانی دارند و به اصطلاح «هم‌آوا» هستند ولی معناها و کاربردهای آنها با هم متفاوت است و نمی‌توان آنها را جای هم استفاده کرد و همچنین یکی از مشکلات اساسی در انتخاب صحیح املای واژه‌ها همین کلمات هم‌آوا هستند که باید دقت بیشتر نسبت به آن شود. مثلاً «اساس» به معنای بنیاد و پایه است و «اثاث» به معنی لوازم خانه که از نظر تلفظ یکسان‌اند ولی معنای متفاوتی دارند که با توجه به گروه کلمات و یا قرینه‌های آن در جمله باید آنها را به طور صحیح به کار برد.

۷۴۳- نمایشنامه، گونه‌ای از نوشته است که برای نمایش زنده و روی صحنه تنظیم می‌گردد. برای نوشتن یک نمایشنامه اولین کار، گرفتن طرح ذهنی (ایده) است. همه چیز می‌تواند زمینه‌ساز نوشتن باشد: حوادثی که در زندگی اتفاق می‌افتد، اطرافیان، زندگی‌نامه‌ها و، مثلاً نمایشنامه‌ی رادیویی سلمان فارسی که از زندگی سلمان فارسی الهام گرفته شده است.

۷۴۴- ایجاد حوادث فرعی نیز به گسترش طرح اصلی نمایشنامه کمک می‌کند، مثلاً در نمایشنامه‌ی سلمان، وجود پیرمرد خارکش که سلمان را در راه دیده است و یا گفت و گوی نجای شهر در معرفی شخصیت سلمان مؤثر واقع می‌شود. این حوادث فرعی، طرح اصلی را استحکام می‌بخشد.

از دیگر عوامل گسترش طرح، دادن اطلاعات به تماشاگر است؛ مثلاً در خلال نمایشنامه‌ی سلمان فارسی می‌توان، نقش او در میان صحابه، افکار و عقاید او، مردم مداین و را معرفی کرد.

-۷۴۵- حرکت نیز در نمایشنامه از عوامل مهم دیگر است. حرکت بازیگران، شخصیت‌ها و پیام را روشن و واضح می‌سازد. با حرکت می‌توان با بیننده ارتباط برقرار کرد. حرکت در نمایشنامه به دو گونه است: حرکت نمایشی که مربوط به نویسنده است و باید در متن نمایش داخل کمانک توضیح داده شود و حرکت تکنیکی که در روی صحنه و برای ایجاد تنوع است و دستور اجرای آن به کارگردان مربوط می‌شود.

-۷۴۶- فیلم‌نامه نوشته‌ای است که بر اساس آن فیلم ساخته می‌شود. آن‌چه دربارهٔ محتوا و فن نمایشنامه بیان می‌شود، در فیلم‌نامه‌نویسی هم کاربرد دارد. تنها تفاوت فیلم‌نامه با نمایشنامه این است که تمام حرکت بازیگران و نحوهٔ حرکت دوربین فیلم‌برداری و سایر جزئیات را به طور دقیق در فیلم‌نامه می‌نویسند «نما» یا «پلان»، «سکانس»، «کات» و «آنشه» از اصطلاحات به کار گرفته شده در فیلم‌نامه هستند.

-۷۴۷- ساده‌ترین تصویری که از زبان و زبان‌شناسی می‌توان به دست داد، این است که زبان نظام پیچیده‌ای است متشکل از سه بخش: نظام آوایی، نظام دستوری، نظام معنایی؛ که نظام دستوری، به نوبهٔ خود، به دو بخش صرف (ساخت واژه) و نحو تقسیم می‌شود. به دلیل همین پیچیدگی، زبان‌شناسان، بخش‌های مختلف زبان را در سطوح جداگانه‌ای مطالعه می‌کنند.

-۷۴۸- در هر زبانی، علاوه بر نظام‌های یاد شده، بخش دیگری هم هست که به آن واژگان می‌گویند. واژگان حاوی کلیهٔ واژه‌های زبانی همراه با همهٔ عناصری است که می‌توانند نقش واژه را به عهده بگیرند، مثل گروه واژه‌های از نوع «دست به سر کردن».

هر واژه می‌تواند از طریق تصریف به چندین صورت درآید؛ مثلاً واژه‌ی «خوب» از راه تصریف به صورت‌های «خوب‌تر» و «خوب‌ترین» درمی‌آید.

-۷۴۹- از میان صورت‌های مختلف هر واژه، صورت رایج‌تر را صورت پایه و بقیه را صورت تصریفی می‌نامند. هنگام ضبط واژه‌ها در واژگان یا در فرهنگ لغات همین صورت پایه مدخل اصلی واقع می‌شود. صورت‌های دیگر یا اصولاً در واژگان و فرهنگ آورده نمی‌شوند یا آنها را ذیل مدخل اصلی به دست می‌دهند در غیر این صورت، به عنوان مدخل فرعی ضبط می‌شوند.

-۷۵۰- زبان‌شناسان واژگان زبان را در دو سطح مطالعه می‌کنند: یکی سطح واژگان‌شناسی و دیگری سطح واژگان‌نگاری. در سطح واژگان‌شناسی، به انواع روابط ساختاری، تاریخی و جامعه‌شناسنگی موجود میان واژه‌ها می‌پردازند و در سطح واژگان یا یک فرهنگ لغات توجه می‌کنند به همین دلیل از واژگان‌نگاری به عنوان اصول فرهنگ‌نویسی هم یاد می‌شود.

-۷۵۱- شناخت قواعد «زبانی» و «خطی» هر دو لازم است تا هم مهارت‌های زبانی را کسب کنیم و هم سخنان را بدون غلط املایی بنویسیم. بنابراین، دستور زبان می‌خوانیم تا سخن گفتن و نگارش ما تقویت شود و دستور خط را می‌آموزیم تا شکل کلمات را درست بنویسیم.

-۷۵۲- غلط فارسی فعلی یکی از عوامل مهم وحدت ملی، فرهنگی و تاریخی ماست و تغییر دادن چهره‌ی آن موجب بریدگی و بیگانگی ما از فرهنگ غنی گذشته می‌شود. همچنین «خط» سایه‌ی «زبان» است و باید آن را تابع «زبان» بدانیم، نه زبان را تابع «خط». نظام «خط» باید به گونه‌ای باشد که تلفظ کلمات را به درستی نشان دهد.

۷۵۳- نظر به اینکه آموزش زبان و خط فارسی آموزش همگانی است، باید ضمن حفظ سایر اصول خط ساده‌ترین شکل خط و آسان‌ترین شیوه تدریس آن را بکار بگیریم. کلماتی که املای آنها در متون گذشته و امروز به دو شکل رواج داشته است، هر دو شکل صحیح هستند و ترجیح یکی از آنها به معنی غلط بودن دیگری نیست.

۷۵۴- هر کلمه در زنجیره‌ی خط حريمی دارد که به آن «فاصله» می‌گوییم. کلمات با رعایت این فاصله، استقلال خود را حفظ می‌کنند. بعضی از حروف یک کلمه نیز (با توجه به منفصل بودن‌شان) از هم فاصله دارند لیکن این فاصله کم‌تر است، در اصطلاح به آن «نیم فاصله» می‌گوییم، نشانه‌ی املایی «ترکیب» در کلمات مشتق و مرکب فقط «اتصال» دو حرف نیست (مثل همکار، بهداشت)، نیم فاصله هم نشانه‌ی دیگر ترکیب است (مثل هم منزل، خوش حال).

۷۵۵- نوشته یا سخن هرگاه از نیازهای روزمره درگذرد و در خدمت رفع نیازهای روحی و معنوی درآید و با عناصر ادبی درآمیزد، بر خواننده اثر می‌گذارد، عواطف او را برمی‌انگیزد، به اندیشه‌اش حرکت می‌دهد و حتی به تغییر رفتار او منجر می‌گردد. این نوع نوشته‌ها ادبی و هنری هستند. نوشته‌های ادبی، پایدارتر و ماندگارتر، تأثیر برانگیزتر و حاصل خلاقیت‌اند.

۷۵۶- بعضی از عوامل و عناصر سبب ارتقای یک نشر معمولی تا حد نشر هنری می‌شود که از آنها می‌توان به عواملی چون کاربرد زبان، صور خیال و بیان نام برد. در نوشته‌های ادبی، نویسنده جز پیام‌رسانی، نقش دیگری به عهده دارد و آن زیبایی‌افرینی و تلقین عاطفی است. هرچه قدرت عاطفی و توانایی تصویر‌افرینی واژه بیشتر باشد، بر خواننده تأثیر بیشتری خواهد گذاشت.

۷۵۷- ساده‌نویسی خود از عواملی در جهت بالا بردن تأثیر هنری و ادبی یک نوشته است و یکی از ویژگی‌های آثار بزرگ ادبی، ساده بودن زبان آنها است. هر اندازه زبان یک نوشته ساده، طبیعی، بی‌تكلف و خالی از حشو باشد، ارزش آن بیش‌تر می‌شود. استفاده از موسیقی کلمات و رعایت تناسب‌ها و تقارن‌ها نیز در تأثیر معنی و مفهوم و نفوذ آن در ذهن خواننده نقش مهمی دارد.

۷۵۸- از جمله عواملی که در نشرهای هنری صد ساله‌ی اخیر به نوشته‌های هنری رونق بخشیده، الهام‌گیری از زبان مردم است. زبانی که با گذشت سالیان دراز، صیقل خورده و پرورش یافته است. زبان مردم سرشار است از ظرافتها و زیبایی‌هایی چون تعبیرات کنایی، استعاره‌ها، مثل‌ها، حکمت‌ها و

۷۵۹- میان واژه‌ها فاصله‌ی معینی وجود دارد که به آن فاصله‌ی «میانواژه‌ی» می‌گویند. حفظ فاصله‌ی میانواژه‌ای نشانه‌ی استقلال واژه‌های است. این فاصله هم برای کلمات ساده است و هم برای پیشوندی و مرکب. میان حرف‌های غیر چسبان واژه‌ها هم فاصله‌ای کوتاه مراعات می‌شود؛ مثلاً کلمه‌ی «ورود» با چنین فاصله‌ی میان حرف نوشته می‌شود. فاصله‌ی بین واژه‌های یک متن تقریباً دو برابر فاصله‌ی حرف‌های یک واژه است.

۷۶۰- جز شکل ساده‌ی بیان یک مطلب، راههای گوناگون دیگری برای ادای مقصود موجود دارد. قصد ما از این تصویرسازی و سخن‌آرایی‌ها این است که بر تأثیر سخن خود بیفزاییم. امکانات هنری چون تشییه، استعاره، مجاز و که از تخیل نویسنده مایه می‌گیرد و حاصل نوعی تجربه‌ی ذهنی است، اغلب با زمینه‌ی عاطفی همراه است. پس صور خیال جز نقش زیبایی‌افرینی و هنری خود، بار عاطفی جملات را نیز افزایش می‌دهند.

۷۶۱- به کمک تشییه می‌توانیم به اقتضای هدف خود جنبه‌های متفاوتی از یک پدیده، شیء، حالت و را تصویرسازی کنیم. تشییه این امکان را به ما می‌دهد که یک پدیده را به شکل‌ها و صورت‌های گوناگون به وصف درآوریم. به کمک تشییه می‌توانیم مسائل کاملاً ذهنی را به طور عینی و محسوس در برابر چشمان خواننده به تصویر بکشیم.

۷۶۲- حسّ آمیزی نیز یکی دیگر از منابع ادبی است که به وسیله‌ی آن می‌توان نوشه‌های ادبی و هنری کرد؛ مثلاً با حسّ آمیزی می‌توانیم تشبیه را زیباتر بسازیم: آواز خاکستری جیرجیرک‌ها مثل نخی بی‌انتها بود. حسّ آمیزی در یک نوشه‌ی توصیفی باعث می‌شود نوشه‌های اعجاب برانگیز و مؤثرتر شود. مثال: صدای گریه‌ی زن سکوت سرخ را همچون روسربی کنه‌ی سرخی جر می‌داد.

-۷۶۳ در زبان فارسی واژه‌هایی هستند که ظاهر آنها یا شکل گفتاری و تلفظشان یکی است اما از جهت معنی با هم تفاوت دارند که اصطلاحاً آنها را واژه‌های «هم‌آوا» می‌نامند. این واژه‌ها یا از نظر شکل نوشتار و گفتار یکسان هستند: روان «روح» / روان «جاری»، یا در یک واج اختلاف دارند: قدر - غدر / صلاح - سلاح یا از نظر نوشتاری متفاوت ولی از نظر گفتاری دارای تلفظ یکسان هستند: خوار - خار / خویش - خیش (گاوآهن)

۷۶۴- حق و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند، مانند سد، حد، مستحق، در فارسی زمانی تشدید می‌گیرند که بعد از آنها مصوّت بیايد؛ مانند حق من، سد کرج، در غیر این صورت، به تشدید نياز ندارند. همچين کلماتی مثل شفقت و تهنيت مصدر عربی هستند و تشدید ندارند و نباید به اشتباه به آنها تشدید داد.

۷۶۵- الفبای فارسی ۳۳ نشانه‌ی نوشتاری (= حروف) دارد که به دو گروه پیوسته و جدا (متصل و منفصل) تقسیم می‌شوند.
 خط فارسی با نه نشانه (ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ) و نشانه‌های سجاوندی (ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ) و نیز ده نشانه‌ی عددی (۱ و ۲ و ...)
 کامل می‌شود.

۷۶۶- اعداد (۰-۱-۲-....) و ترکیبات دیگر آنها، به هر دو شکل عددی و حرفی نوشته می‌شوند. هر یک از حروف با توجه به جایگاه آنها در کلمه، دو یا بیش از دو شکل دارند. مانند: «ب» در واژه‌ی «شب» یا «بار»/ «س» در واژه‌ی «بس» یا «سبا».

-۷۶۷ جز کاربرد هنری زیان و استفاده از صور خیال در نوشته عوامل دیگری نیز باعث تأثیرگذاری یک نوشته‌ی هنری می‌شوند. هر نوشته‌ی ادبی برای آنکه بر قدرت تأثیر خود بیفزاید، باید یکی از حالات عاطفی چون اندوه، شادی، یأس، امید، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و را در مخاطب پرانگیزد.

-۷۶۸ عامل دیگری که در نوشتۀ‌های ادبی بیشتر دیده می‌شود، صداقت و صمیمیت است. نوشته باید چنان باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آن‌چه می‌نویسد، معتقد است. نشانی از ریا و تصنّع در آن نباشد. هرگاه مقاصد خود را به زبان خودمانی بیان کنیم، در سخن ما صداقت و صمیمیت احساس می‌شود. این زبان هر چه ساده‌تر و بی‌تكلف‌تر باشد، صمیمی‌تر جلوه می‌کند.

-۷۶۹- مهم‌ترین مسئله‌ای که نوشته را از صداقت و صمیمیت دور می‌کند این است که بخواهیم نوشه‌های دیگران را بی‌کم و کاست نقل کنیم. اگر نوشته‌ی ما سراسر پاره‌هایی دوخته شده از نوشه‌های دیگران باشد، جز آن که نوعی فریب است، بی‌احترامی به توانده هم تلقی می‌شود.

۷۷۰- تنوع و تحرک خصیصه‌ی دیگر نوشه‌های هنری و ادبی است. تنوع و تحرک بخشیدن به نوشته از راههای گوناگون ممکن می‌گردد، چون انتخاب واژگان دقیق، استفاده از صور خیال، فضاسازی، آغاز و پایان و عنوان مناسب، داشتن طرح مشخص، عاطفه و احساس، ساده نویسی، بلند و کوتاه کردن جملات، تبدیل جمله‌ها از حالت خبری به انشایی و یا به عکس و ...

۷۷۱- معناشناسی یکی از سطوح مطالعه‌ی زبان است، یعنی کوششی است برای پی بردن به این که اهل زبان چگونه منظور یکدیگر را درک می‌کنند، چرا برخی از واژه‌ها را «مستعمل» و برخی را «مهمل» می‌دانند و چگونه بعضی از جمله‌ها را بامعا می‌دانند و می‌پذیرند و بعضی دیگر را بی‌معنا می‌پنداشند و رد می‌کنند، در صورتی که ممکن است تعدادی از جمله‌ها را هرگز نشنیده باشند.

۷۷۲- معمولاً کلمات، به تنها یی حامل معنا یا پیامی کاملاً روشن نیستند و باید در جمله بیانید تا معنا را به طور کامل برسانند. بعضی از کلمات نیز به تنها یی اصلاً نمی‌توانند خود را بشناسانند و لازم است در زنجیره‌ی سخن قرار گیرند؛ مثلاً واژه‌ی «تند» را هرگز نمی‌توان معنا کرد، مگر توجه به رابطه‌های ترادف، تضاد، تضمن و تناسب، یعنی ارتباط دادن واژه‌ی تند با واژه‌های نیز، ملایم، آرام، کند، کم، رنگ و ... یا با قرار دادن این واژه در جمله.

- ۷۷۳- در گذر زمان ممکن است برای هر واژه یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:
- ۱- پس از انتقال به دوره‌ای دیگر به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، کاملاً متروک و از فهرست واژه‌های دوره‌ی بعد حذف شود (آزادنداک).
 - ۲- با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل می‌شود (پیکان).
 - ۳- با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد (گریه، شادی).
 - ۴- برخی از واژه‌ها، هم معنای قدیم را حفظ کرده‌اند و هم معنای جدید گرفته‌اند (یخجال).

۷۷۴- برای بیان معانی، مفاهیم و یا پدیده‌های جدید واژه‌ای جدیدی به وجود می‌آیند که در دوران گذشته وجود نداشته‌اند. این تغییرها یا دگرگونی‌های معنایی با ساخت فرهنگی و سیاسی جدید منطبق می‌شوند. واژه‌های جدید به چند شیوه‌ی زیر، ساخته می‌شوند:

۱- ترکیب: خرم من کوب ۲- اشتاقاق: یارانه ۳- عالیم اختصاری: نزاجا

۷۷۵- چون زبان یک دستگاه است، تعیین ارزش دقیق معنایی عناصر آن، در ارتباط آنها با سایر عناصر میسر است. هم‌چنان که ارزش واقعی هر جزء یک دستگاه، در کنار دیگر اجزای آن شناخته می‌شود، پس نتیجه می‌گیریم که هر واحد زبانی دارای دو معنای مستقیم و غیرمستقیم است. معنای مستقیم یعنی معنای روشن و مشخص آن واحد و معنای غیر مستقیم یعنی معنای حاصل از همتشینی هر واحد زبانی با واحد زبانی دیگر.

۷۷۶- بازگردانی یعنی امروزی کردن شعر یا نثر. مقصود از امروزی کردن نوشه‌های قدیم آن است که محتوا و پیام را به زبان ساده و قابل فهم مطرح کنیم. پس نباید به تلخیص، شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تغییرهای زیبای متن در حدّی که با ذوق و شیوه‌های مطلوب امروز سازگار باشد، نیز نباید چشم پوشید.

۷۷۷- در بازگردانی متن، مضمون حکایت باید به خوبی منتقل شود و کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز، معادل‌سازی شود. مثل: به یکی ← برای کسی / از او ← از آن و همچنین به جای اصطلاحات دشوار یا کهن، معادله‌ای امروز قرار داده شود. مثلاً به جای تیغ ← شمشیر و به جای برآورد ← بیرون آوردن.

۷۷۸- ساده کردن و گسترش دادن این متنون، تمرين مؤثری برای نویسنده‌گان است. بسیاری از نویسنده‌گان و هنرمندان در سراسر جهان شاھکارهای ادبیات ملی خود را به قالب‌های امروزی چون نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، داستان کوتاه، زمان و ... به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند. ما هم می‌توانیم متونی ادبی گذشته را که به زبانشان اندکی دشوار یا نامأنس است، به زبان معیار امروز درآوریم.

۷۷۹- بازآفرینی آن است که هنرمند با الهام گرفتن از اثر کهن، دست به آفرینش دوباره بزند و اثر اوّلیه را به گونه‌ای دیگر بیافریند. در واقع، اثر جدید، دقیقاً همان اثر اوّلیه نیست بلکه تنها رگه‌هایی از اثر اوّلیه در آن دیده می‌شود. پایه و اساس بازآفرینی، تخیل است و اثر بازآفریده، اثری است مستقل، تازه و بدیع، در بازآفرینی می‌توانیم از هر زاویه‌ای که بخواهیم وارد شویم و ساختمان اثر را به کلی در هم ریزیم.

۷۸۰- قبلآً آموختیم که زبان و گفتار در حال تغییر و تحول است به همین جهت در طول عمر یک زبان، برخی واج‌های کلمه‌اندک‌اندک «حذف» می‌شوند که به این فرآیند واجی «کاهش» می‌گویند. این پدیده گاه در واژگان خود زبان یا واژگان عاریتی (دخیل) اتفاق می‌افتد، همچون: افتادن همزه پس از مصوّت بلند آآ در پایان واژه‌های عربی، مانند: انشا (ء)، املاء (ء) و اجرا (ء).

۷۸۱- برخی از نوشته‌ها مشکلات اجتماعی روزگار عصر نویسنده را با زبانی خاص بیان می‌کند که نوشته را از حالت متعارف خارج می‌کند. این بیان غیر متعارف و خنده‌آور، با بزرگنمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. در نوشته‌ها به این‌گونه بیان «طنز» گفته می‌شود.

۷۸۲- نویسنده با بر هم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌افریند که در وجود آنها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود، آنچنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی زیبایی و پاکی، متوجه و رهنمون می‌گردد.

۷۸۳- خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند. آن‌گاه که زبان جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیر واقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده بر جسته‌تر می‌کند، برای مثال، مولوی مدّعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

از کجا می‌آیی، ای فرخنده بی
گفت: خود پیداست از زانوی تو!
آن یکی پرسید اشتر را که هی
گفت: از حمام گرم کوی تو!

۷۸۴- نویسنده‌گان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آنها «بر هم زدن عادت‌ها» است. با بزرگنمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسان می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت. ممکن است نوشته‌ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یکباره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود.

۷۸۵- برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل همنشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یکسان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند. که یکی از فرآیندهای واجی است. «ابدال» هم در مصوت‌ها صورت می‌گیرد: (تلفظ به پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بُ به علت وجود مصوت /ـ/، در حالی که به پیشین در فعل‌های امر، معمولاً به تلفظ می‌شود: بنشین- بگیر) و همچنین در صامت‌ها: (تبديل واج «ن» به «م» در واژه‌ی «شنبه ← شنبه»)

۷۸۶- صورت‌های تصریفی فعل بود (شناسه‌های ام- ای- است ...) بدبین گونه است: کلمات مختوم به صامت منفصل: خشنودم / کلمات مختوم به صامت متصل: پاکم / کلمات مختوم به آ: دانایم / کلمات مختوم به او: دانشجویم / کلمات مختوم به ـ: گوینده‌ی رادیوم / کلمات مختوم به ـ: خسته‌ام / کلمات مختوم به ای: اهل ری‌ام / کلمات مختوم به ای: قاضی‌ام.

-۷۸۷- ضمایری به صورت ملکی، اضافی و مفعولی به کلمه اضافه می‌شوند که به شکل‌های زیر می‌آیند: کلمات مختوم به صامت متصل: کتابم / کلمات مختوم به او: عمویم / کلمات مختوم به آ: جایم / کلمات مختوم به ـ: خانه‌ام / کلمات مختوم به ائ: پیام / کلمات مختوم به ای: کشتیام / کلمات مختوم به ُ: رادیوام.

-۷۸۸- چند نکته از املای بعضی کلمات دستوری: حرف ندا همیشه جدا از منادا نوشته می‌شود، مثل: ای خدا. کلمات مستقل به شکل جدا نوشته می‌شوند، مانند: این جانب / همان کس. «به» در کلمات «بساز» و «بدان» و «بگفت» پیوسته نوشته می‌شود. املای «به» در بقیه‌ی کلمات به شکل جدا آموزشی‌تر است: به او گفتمن- منزل به منزل و «بی» معمولاً جدا نوشته می‌شود: بی‌گمان- بی‌تردید (استثنای بیهوده- بیزار)

-۷۸۹- «چه» اگر به صورت پیشوند به کار رود، جدا از کلمه نوشته می‌شود، مانند: چه‌قدر، چه‌طور و ... (استثنای چرا، چگونه). در صورتی که این کلمه پسوند باشد، معمولاً پیوسته نوشته می‌شود. مثال: باعچه، بیلچه (استثنای آن‌چه، چنان‌چه). «را» نیز همین‌طور جدا نوشته می‌شود، مانند: کتاب را، تو را، (استثنای چرا، مرا).

-۷۹۰- به مجموعه‌ای که شامل همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا رشته‌ای معین باشد، دایرة المعارف می‌گویند. دایرة المعارف از منابع اصلی تحقیق به شمار می‌آید. آثاری چون احصاء‌العلوم فارابی و الفهرست ابن‌نديم که نوعی دایرة المعارف چنددانشی هستند، قرن‌ها پیش نوشته شده‌اند. تأليف دایرة المعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا در قرن هفدهم در اروپا رواج یافت. این کار در ایران از پنجاه سال پیش با توجه به ترجمه‌ی دایرة المعارف اسلام به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد.

-۷۹۱- زندگی‌نامه‌ها یکی از انواع منابع و مراجع هستند که می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد. زندگی‌نامه شرح تاریخ زندگی یا دوره‌ای از زندگی افراد در حدود اطلاعاتی است که نویسنده‌ی زندگی‌نامه از احوال آن‌ها داشته است. برخی عمومی و برخی خاص‌ فرد یا افرادی هستند. زمان، مکان و سطح زندگی‌نامه‌ها نیز متفاوت است.

-۷۹۲- امروزه شبکه‌ی وسیع اینترنت، مراکز اطلاعاتی سراسر دنیا را از طریق رایانه‌های شخصی به هم وصل کرده است و شما می‌توانید با در اختیار داشتن یک دستگاه رایانه‌ی شخصی با همه‌ی مراکز اطلاعات مهم در سراسر جهان ارتباط برقرار کنید و اطلاعات فراوانی بدست آورید. در روزگار ما، تمامی کتابخانه‌های دنیا به این سیستم اطلاع‌رسانی مجهز شده‌اند. چنان که یک فرد می‌تواند تمامی اطلاعات را درباره‌ی موضوع مورد مطالعه‌ی خود، از طریق رایانه کسب کند.

-۷۹۳- با پیشرفت صنعت و فناوری گسترش فنون ارتباطات، اکنون رسانه‌های دیداری و شنیداری مثل نوارهای صوتی، لوح‌های فشرده (دیسکت)، نوارهای فیلم، عکس، اسلاید، میکرو فیلم و رایانه به کمک محققان آمده‌اند تا سرعت و دقّت پژوهش‌ها را افزایش دهند. در سال‌های مهم اخیر، آن‌چه بیش از همه بر روند تحقیقات تأثیر گذاشته، منابع رایانه‌ای است. تا آن‌جا که این منابع، در زمرة‌ی منابع مهم تحقیق درآمده‌اند.

-۷۹۴- هر جمله آهنگ خاصی دارد مثلاً جمله‌ی «حسن به خانه برگشت» آهنگ صدای ما پایین است و کم کم بالا می‌رود و دوباره پایین می‌آید تا اینکه به سکوت می‌انجامد. اگر آهنگ جمله چنین وضعیتی را داشته باشد، مفهوم جمله «خبری است» آهنگ جملات خبری «افتادن» است اما در جمله‌ی «او درس می‌خواند؟» آهنگ صدا در آغاز پایین شروع شده و کم کم بالا می‌رود و دیگر فرود نمی‌آید. آهنگ چنین جملاتی غالباً «خیزان» و مفهوم آنها «سؤالی» است.

۷۹۵- زبان‌شناسان برای زبان نقش‌های گوناگونی را برمی‌شمارند، که اساسی‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- ایجاد ارتباط ۲- محمل اندیشه ۳- حدیث نفس ۴- آفرینش ادبی. شاید اساسی‌ترین «نقش زبان» ایجاد ارتباط در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی باشد. هدف از ارتباط زبانی یکی از این دو است: نخست، انتقال اطلاع به دیگران و دوم، ایجاد حس هم‌زبانی و هم‌دلی در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی.

۷۹۶- زبان‌شناسان و روان‌شناسان هنوز به درستی نمی‌دانند که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیز متفاوت ولی همگی می‌پذیرند که بدون زبان، نمی‌توان به تفکر یا اندیشه پرداخت. می‌دانیم که اندیشیدن بدون وجود مفاهیم عام، مثل «درخت» و «انسان» و مفاهیم انتزاعی، مثل «کاشتن» و «رشد کردن» یا به کلی میسر نیست یا ما را با احکام علمی عام درباره‌ی خودمان و جهان پیرامونمان نمی‌رساند. هم‌چنین می‌دانیم که هر دو دسته مفاهیم عام و انتزاعی تنها از راه زبان برای ما فراهم می‌شوند. پس، تنها با تکیه بر زبان می‌توانیم در چارچوب همین مفاهیم عام و انتزاعی درباره‌ی جهان بیندیشیم و به احکامی علمی از این قبیل دست یابیم که «انسان درخت می‌کارد» و «درخت رشد می‌کند».

۷۹۷- «حدیث نفس» یکی دیگر از نقش‌های اساسی زبان است که ما به کمک آن از خود و آنچه در درونمان می‌گذرد سخن می‌گوییم. سخن گفتن درباره‌ی خود به تنها ی و حتی در خاموشی صورت می‌گیرد، مثل وقتی که در گوشه‌ای می‌نشینیم و آهسته و بی‌صدا درباره‌ی خود حرف می‌زنیم.

۷۹۸- چهارمین نقش زبانی این است که با آن به آفرینش ادبی می‌پردازیم. برای انجام دادن این کار، ما از اصول و قواعد و ضوابطی کمک می‌گیریم که جزء نظام زبان نیستند بلکه به نظریه‌ها و علوم و فنون ادبی تعلق دارند و در چارچوب سنت‌ها و روش‌هایی عمل می‌کنیم که به زبان مربوط نمی‌شوند بلکه به ادبیات و پیشینه‌ی آن ربط پیدا می‌کنند. ما از این رهگذر بر ساخت‌های صورتی زبان (یعنی ساخت‌های آوایی و حرفی و نحوي آن) یا ساخت‌های معنایی آن لایه‌هایی از ساخت‌های تازه می‌افزاییم که در محدوده‌ی نظام زبان توصیف‌پذیر نیستند و فقط در محدوده‌ی علوم و فنون و نظریه‌های ادبی قابل توصیف‌اند.

۷۹۹- از «آفرینش ادبی» که یکی از نقش‌های اساسی زبان است، به بیت زیر می‌توان اشاره کرد.
به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

شاعر در این بیت به کمک اصول و قواعد عروض و قافیه و در چارچوب سنت‌ها و روش‌های شاعری در فرهنگ ایرانی، دو ساخت تازه، یکی ساخت وزن و دیگری ساخت قافیه را بر مجموعه‌ی ساخت‌های آوایی فارسی افزوده و از این رهگذر اثر ادبی آفریده است که می‌توان نام نظم یا سخن منظوم بر آن نهاد.

۸۰۰- ما هرچهار نقش زبان را، همراه خود زبان، در کودکی و به عنوان بخشی از فرآیند رشد طبیعی خود فرا می‌گیریم، بی‌آنکه در این کار به درس و کلاس و زحمت آموزگار نیاز پیدا کنیم اما باید در نظر داشته باشیم که دانش و مهارتی که به طور طبیعی در زمینه‌ی زبان و نقش‌های آن بدست می‌آوریم، بسیار محدود و ناچیز است و تنها در حدی است که می‌تواند به نیازهای زبانی افراد عادی با زندگی معمولی پاسخ بدهد؛ بنابراین لازم است علاوه بر آن، خود را به دانش گستردۀ، ژرف و نظامیافته درباره‌ی زبان رسمی و معیار نیز مججهز کنیم.

۸۰۱- «همزه» یکی از حروف الفبای فارسی است که به اشکال مختلف نوشته می‌شود: کلماتی که با همزه آغاز می‌گردند، بدون حرف همزه نوشته می‌شوند. مانند: ارث، اجرت. / آنیز، چه آغازی و چه میانی، بدون حرف همزه و به شکل «آ» نوشته می‌شود. مثال: آخر، المان. همزه‌ی ساکن ما قبل مفتوح (میانی یا پایانی) با «ء» و کرسی «الف» نوشته می‌شود. مانند: رأس، منشاء.

-۸۰۲- در کلمات «رؤیا، مؤسس، سؤال» و مشابه آنها، همزه‌ی (میانی و پایانی) با کرسی «و» نوشته می‌شود. در کلماتی همچون «ائتلاف، رئوس (نمونه‌های غیر عربی: نثون، پروتین)» و مشابه آنها با کرسی «ی» نوشته می‌شود و در کلماتی مانند: «ماء لعین، سوء هاضمه، جزء اوّل» مشابه آنها بدون کرسی نوشته می‌شود.

-۸۰۳- برخی از کلمات دخیل در عربی، بی‌نشان هستند. مانند: کتاب، علم، تألیف و ... و برخی دیگر نشان‌دار که املای آنها را باید به درستی رعایت کرد. مانند: الغرض، الساعة، عجالتاً، على هذا، دائرة المعارف، مصطفیٰ، من جمله و نشان‌های خاص عربی عبارتند از: «ال» ، «تنوين» ، «حروف جارة» ، «ة» ، «ي»

-۸۰۴- علاوه بر کلمات عربی چه نشان‌دار و چه بی‌نشان برخی از جملات عربی نیز وارد زبان فارسی شده و رواج پیدا کرده است. این جملات مشابه آنها در زبان عربی جمله‌ی اسمیه یا فعلیه هستند. در نوشتن آنها باید رسم الخط خاص عربی را رعایت کرد. مثال: مابقی- ماجرا/ لم یرزع- لم یعقل/ سبحانه و تعالی- عزّ و جلّ/ ليس الانسان الا ما سعی/ الكلام يجرّ الكلام و

-۸۰۵- از موارد مهمی که در هر نوشته باید بدان توجه ویژه‌ای داشت، ویرایش آن است. هر نوشته باید از انواع خطاهای زبان زدوده شود. از خطاهای رایج زبانی که موجب ابهام در نوشته می‌شود، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- خطاهای مربوط به کاربرد فعلی
- ۲- خطاهای مربوط به کاربرد حروف اضافه
- ۳- تعبیرهای نامناسب
- ۴- ابهام و کثرتابی
- ۵- درازنویسی و

-۸۰۶- ترجمه اگرچه باعث غنی شدن دایره‌ی واژگان، شیوه‌های بیان تازه و به کار افتادن قوّه‌ی خلاقیت می‌شود، آثاری منفی چون گرتهداری در پی دارد. بنابراین، ضمن شناخت گرتهداری‌های نادرست، باید از کاربرد آنها پرهیزیم، مثلاً: اصطلاحاتی نظیر روی کسی حساب کردن، حتماً گرفن، ریسک کردن و تصویر کسی را داشتن و

-۸۰۷- واژگان بیگانه در سده‌ی اخیر به فراوانی وارد زبان فارسی شده‌اند. این واژگان به دو شکل وارد زبان می‌شوند، که یکی از این موارد، از راه طبیعی و با آهنگ معتدل است که در این حالت، واژه‌ی بیگانه از نظر آوازی و آرایش واجهی و ساخت هجایی با هنجارهای زبان وام‌گیرنده، همساز است؛ مثل: پست، تلفن، اسکناس، بانک و ... البتہ گاه به کمک همین واژه‌ها، واژگان تازه‌ای هم می‌سازند: پست‌چی، پست کردن، پست خانه و ...

-۸۰۸- نوع دیگر وام‌گیری (ورود واژگان بیگانه به زبان فارسی) همراه با تصنیع و تکلف و با آهنگ غیرطبیعی و سیل آساست در این حالت، هجوم واژه‌های بیگانه تجانس زبان را مختلط می‌سازد و نیز مانع از آن می‌شود که اهل زبان برابرهای مناسبی برای آنها بیابند. واژگان بیگانه در این حالت به زبان لطمه وارد می‌کند. وقتی ما برای بیان مفاهیم، واژه‌های بومی متعدد و مناسب داریم، لزومی ندارد از معادل بیگانه‌ی آن استفاده کنیم؛ مثلاً به جای کاراکتر و پرستیز، باید گفت: شخصیت، حیثیت.

-۸۰۹- یکی از خطاهای رایج زبانی «نوآوری‌های کاذب» است. اگر نوآوری بجا و مناسب باشد، ستوده است و در غیر این صورت، زبان را نابود می‌کند. از جمله نوآوری‌های کاذب که در آثار قلمی خام دستان دیده می‌شود، سره نویسی، کهنه‌گرایی، عربی مابی، کاربرد بی‌دلیل واژه‌های فرنگی (که بسیاری از آنها معادل فارسی هم دارند)، تکلف‌های علمی و تفکن‌های شاعرانه است. مانند: درباره‌ی شیوه‌ی اضافت پس از «ه» ی نافراگرفته، یا «ی» بیان حرکت، بر پایه‌ی پرسیمان‌های نگریک، زبانیک اکنون به نیرو و شکل «نامه‌ی» را توصیه می‌کنیم.

۸۱۰- قبل از خواندنیم که هر نوشته باید از جهات گوناگون محتوا، زبان، دقت، نظم، آراستگی رعایت علائم نگارشی، رعایت نکات دستوری و املایی و نگارشی بازبینی شود که آن را ویرایش می‌نمایند.

یکی از انواع ویرایش، «ویرایش فنی» است؛ این مرحله از کار، شامل مسائلی است از قبیل: به کارگیری قواعد رسم الخط، نشانه‌های فصل و وصل، پاراگراف‌بندی، تنظیم ارجاعات، یک دست کردن ضبطها و اصطلاحات، مشخص کردن عناوین یا واژه‌ها و عبارات و اصطلاحات و

۱- تاریخ ادبیات

- ۱- «عیید رجب» شاعر معاصر تاجیکی است که شعر «تا هست عالمی، تا هست آدمی» را در قالب نیمایی (آزاد) در بیان دل‌بستگی و عشق شدید مردم تاجیکستان به زبان فارسی دری، سروده است.
- ۲- رودکی: عبدالرحمن بن آدم رودکی، پدر شعر فارسی، از کودکی نایینا بود و به سال ۳۲۹ ه.ق در رودک وفات یافت. مهم‌ترین اثر منظوم (شعر) او کلیله و دمنه است.
- ۳- چمران: شهید دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. برای تحصیل به آمریکا رفت. وی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک از دانشگاه برکلی شد. او فعالیت‌های زیادی برای کمک به مردم لبنان کرد. هم‌چنین در جنگ تحمیلی هم نقش بسزایی ایفا کرد و در خوزستان به شهادت رسید.

۲- تاریخ ادبیات

- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: محقق، مورخ، مترجم و نویسنده بزرگ (۱۳۰۱ بروجرد - ۱۳۷۸ تهران)، یکی از نویسنندگان بر جسته‌ی دانشگاهی است که قلمی روان، شیوا و رسا دارد. نشر دکتر زرین‌کوب جزء نشرهای تحقیقی - هنری محسوب می‌گردد.
- برخی آثار وی عبارتند از: پله‌پله تا ملاقات خدا، نربان شکسته، پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجا‌آباد، تاریخ در ترازو، فرار از مدرسه، از کوچه‌ی رندان، جست‌وجو در تصوّف، تاریخ مردم ایران، دو قرن سکوت، کارنامه‌ی اسلام، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، نقد ادبی، با کاروان حله، بحر در کوزه، سرّنی، بامداد اسلام، از چیزهای دیگر و ...

۳- تاریخ ادبیات

- ۱- دکتر غلامعلی حدّاد عادل: متولد ۱۳۲۴ ه.ش در تهران است. کتاب «فرهنگ بر亨گی و برهنگی فرهنگی» از اوست.
- ۲- هانس کربیستین اندرسون: داستان‌نویس دانمارکی قرن ۱۹ است که شهرتش بیشتر به دلیل داستان‌هایی است که برای کودکان نوشته است.
- ۳- محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۰ - ۱۳۱۶ ه.ش) شاعر و متفکر پاکستانی است. برخی آثار وی عبارتند از: جاویدنامه، پیام‌شرق، زبور عجم، ارمغان حجاز و ...
- ۴- شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ ه.ق) دانشمندی بنام و از شاعران عصر صفوی که در بعلک به‌دنیا آمد و در مشهد به خاک سپرده شد. از جمله آثار وی مثنوی‌های «نان و حلوا» و «شیر و شکر» است.

۴- تاریخ ادبیات: «فرهنگ و هنر»

- فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، جامعه پوچ و میان‌نهی می‌گردد. پس بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. آدمی علاوه بر نیازهای مادی و جسمانی، نیازهای دیگری از جمله حقیقت‌جویی، خداپرستی، محبت‌ورزی و همدردی، گرایش به زیبایی و هنر و ... نیز دارد.
- انس و الفت انسان با هنر و آثار هنری برخاسته از حسن زیبایی‌شناسی و زیبایی‌طلبی اوست.

۵- تاریخ ادبیات

- ۱- یوهان کریستف فردریش «شیلر» (۱۷۵۹ - ۱۸۰۵ م) از بزرگترین شعرای آلمانی است که برخی او را با گوته
۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ م) شاعر شهر آلمانی، همسنگ می دانند. قطعه‌ی ادبی «مسافر» از اوست.
- ۲- «فرانسوا کوپه» (۱۸۴۲ - ۱۹۰۸ م) شاعر و درامنویس فرانسوی است که قطعه‌ی ادبی «فردوسی» درباره‌ی شهرت جهانی شاعر تو س از وی است. برخی آثار کوپه عبارتند از: عابر، برای تاج، صمیمیت‌ها، دفتر سرخ، فروستان و
- ۳- «دکتر جواد حدیدی» نویسنده‌ی معاصر، خالق دو کتاب «برخورد اندیشه‌ها» و «از سعدی تا آراغون» است.
- ۴- «تریللو» شاعر ایتالیایی است که شعر «قطرات سه‌گانه» را سروده است و یوسف اعتصام‌الملک (۱۲۹۱ - ۱۳۵۶ ه.ق) پدر پروین اعتصامی (۱۲۸۵ - ۱۳۲۰ ه.ش)، آن را ترجمه و در مجله‌ی بهار چاپ کرده است.
- نکته ۱: یوسف اعتصام‌الملک: دو دوره مجله‌ی بهار را چاپ و نیز جلد اول تیره بختان اثر ویکتورهوفوگ را ترجمه کرده است.
- نکته ۲: یوسف اعتصام‌الملک و پروین اعتصامی هر دو در جوار بارگاه حضرت معصومه در قم آرمیده‌اند.

۶- تاریخ ادبیات:

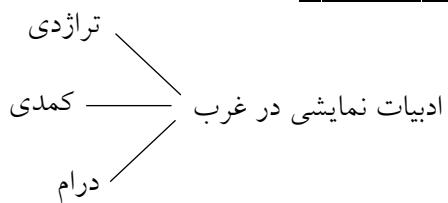
- ۵- راییند رانات تاگور (۱۸۶۱ - ۱۹۴۱ م) از شاعران بزرگ هندوستان است. وی که به نهضت آزادی میهن خویش پیوست و مورد احترام گاندی، رهبر بزرگ هند، قرار گرفت، به دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل نیز نایل آمده است. قطعه‌ی «پروردگار» از اوست که محمد تقی مقتدری آن را ترجمه کرده است.
- ۶- نوبل: شیمیدان و مخترع سوئدی که در استکهلم به دنیا آمد؛ وی که دینامیت را اختراع کرد، کلیه‌ی ثروت خود را صرف پرداخت جایزه‌ی سالانه‌ی جهانی علم، ادبیات و صلح کرد.
- ۷- عبید زاکانی: شاعر و نویسنده‌ی قرن هشتم که مددی زیر حمایت سلطان اویس جلایر زندگی کرده است. برخی آثار وی عبارتند از: اخلاق الاصراف، موش و گربه (۱۷۴ بیت)، فال‌نامه، رساله‌ی دلگشا، دیوان اشعار، ریشنامه و

۷- قطعه‌ی ادبی

نوشته‌های کوتاه که همچون شعر از تخیل لب ریزنده و عواطف و احساسات نویسنده را بیان می‌کنند. در قطعات ادبی، عنصر خیال‌پردازی و بیشتر آرایه‌های شعری دیده می‌شود. این نوع نوشته‌ها را که مضامونی شاعرانه دارند، «نشر شاعرانه» نیز می‌نامند.

۸- مفهوم

- در برابر زایر نامدار که زانو به زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند:
- زایر نامدار: تیمور: سردار و پادشاه بزرگ مغول قرن ۸ و ۹ ه.ق.
- فاتح چین: چنگیز خان (تموچین)، اهل مغولستان حوالی قرن ۷ ه.ق.

۹- ادبیات نمایشی

تئاتری: تصویر ناکامی افراد بر جسته است. / کمدی: تجسم عیوب و رذیلت های اخلاقی است به گونه‌ای که مایه‌ی خنده باشد. / درام: کوششی است برای نشان دادن شکل عادی زندگی با همه‌ی تضادها و تعارض‌های آن. موضوع اصلی ادبیات نمایشی، پیوند انسان با زندگی و طبیعت و وظیفه‌ی اساسی آن، تحلیل روحیات انسان و نحوه برخورد او با حوادث زندگی است.

این گونه‌ی ادبیات بیشتر در یونان باستان و روم رواج داشته است.

درون‌مایه و محتوای نمایشنامه ممکن است دینی، ملی، سیاسی و اجتماعی باشد.

تعزیه (شیوه‌خوانی) که نوعی هنر دینی است، نمونه‌ای از ادبیات نمایشی به شیوه‌ی ایرانی است که از دیرباز در رثای شهیدان کربلا و اهل بیت اجرا می‌شده است.

۱۰- تاریخ ادبیات

تعزیه - که بیشتر، واقعه‌ی عظیم عاشورا را ترسیم می‌کند - از قرن‌های اوّل و دوم اسلامی در میان مردم رایج بوده است اما از زمان آل بویه به صورت رسمی، شکل آیین و تشریفات خاص به خود گرفت و در دوره‌ی صفویه به روتق و جلال آن افزوده شد و با جلوه‌هایی از نمایش‌های محلی و موسیقی در هم آمیخت و صورتی اصیل و هنری به خود گرفت.

۱۱- ادبیات فارسی برومندزی

بر اثر کشمکش‌های سیاسی و نفوذ استعمار انگلیس، ارتباط زبان فارسی شبه قاره‌ی هند با زبان فارسی ایران قطع گردید؛ افغانستان به صورت کشوری مستقل درآمد و «زبان فارسی دری» زبان رسمی مردم این کشور شد. تاجیکستان نیز در قلب ماوراءالنهر پدید آمد و زبان پارسی آن منطقه با نام «تاجیکی» خود را نشان داد. بدین ترتیب حوزه‌ی گسترش زبان فارسی که روزگاری از مدیترانه تا سند و از بین‌النهرین تا ماورای سیحون امتداد می‌یافتد، به تدریج محدود شد.

۱۲- محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۰-۱۳۱۶ش) شاعر و متفکر پاکستانی است که نقش مهمی در استقلال کشور هند داشت. برخی آثار او عبارتند از: پیام مشرق، زبور عجم، اسرار خودی و رموز بی‌خودی، ارمغان حجاز، جاویدنامه. شعر «الله‌ی آزاد» سروده‌ی محمد ابراهیم صفا شاعر معاصر افغانی است که از وی دیوان شعری به نام «نوای کوهسار» منتشر گردیده است.

۱۳- تاریخ ادبیات

ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱-۳۹۴ه.ق) حکیم، شاعر و جهان‌گرد مشهور ایرانی است که در حدود چهل سالگی بعد از بیداری از خواب غفلت سفری هفت‌ساله را آغاز نمود. سفرنامه‌ی وی شرح مسافرت‌های او به سرزمین‌های اسلامی و مشاهدات و ملاقات‌ها و حواره‌ای است که برای وی پیش آمد. سفر او همراه برادرش ابوسعید و یک غلام هندی بود. وی ملقب به حجّت و شهرتش در قصیده‌سرایی است. برخی آثار وی عبارتند از: دیوان اشعار، سفرنامه، خوان اخوان، زاد المسافرین، جامع الحکمتین. وی در بدخشان بر فراز کوههای بلند در قلعه‌ی یمگان مرد.

۱۴- «پرستو در قاف» سفرنامه‌ی حجّ علیرضا قزووه، شاعر معاصر است.

علیرضا قزووه متولد ۱۳۴۲ در گرمسار است. وی در سال ۱۳۷۷ در سمت وابسته‌ی فرهنگی ایران در تاجیکستان منصوب شد.

برخی آثار او عبارتند از : ۱- از نخلستان تا خیابان ۲- شبی و آتش ۳- میان ماندن و رفتن ۴- پرستو در قاف

۱۵- سفرنامه، حسب حال، زندگی نامه

سفرنامه: آفرینش آثار خواندنی از دیده‌ها، شنیده‌ها و تجربیاتی که فرد در مسیر خویش به نقاط مختلف به آن‌ها دست می‌یابد. سفرنامه در بردارنده اطلاعاتی سودمند درباره مسائل جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و ... است. حسب حال: حالات و احساساتی است که نویسنده از خود می‌نویسد و با زبانی صمیمی، روان و دلنشین دغدغه‌های خود را بازمی‌گوید.

زندگی نامه: بیان مسیر زندگی و حوادث و فراز و نشیب‌های آن است که گذشته از شناساندن نویسنده، اطلاعاتی مفید از عصر و روزگار او نیز به دست می‌دهد.

۱۶- غزل اجتماعی

محتوای این نوع غزل بر عکس غزل معمولی - که برای بیان عواطف و احساسات انسانی کاربرد دارد - بیان مسائل اجتماعی از قبیل آزادی، وطن، بیزاری از ظلم و است.

در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی، غزل نیز رنگ و بوی اجتماعی به خود گرفت. شاعران بنام غزل اجتماعی: ملک‌الشعرای بهار، عارف قزوینی، عشقی، فرخی یزدی.

۱۷- تاریخ ادبیات

سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم‌بیگ نوشه‌ی زین‌العابدین مراغه‌ای - تاجر زاده‌ی میهن‌دوست و اصلاح‌طلب - آیینه‌ی تمام‌نمای اوضاع ایران در اوخر قرن سیزدهم هجری است. نویسنده کتاب را در قالب یک رمان اجتماعی نوشته است.

قهelman داستان «ابراهیم‌بیگ» فرزند یکی از تجّار آذربایجان است که در مصر زندگی می‌کند و به عزم زیارت مشهد - مقدس راهی ایران می‌شود و اوضاع نا به سامان مردم و شهرهای ایران آن روزگار، پریشانی و در به دری مردم، سرگرم شدن آنان به کارهای بیهوده، رشوه‌خواری حکمرانان، غفلت دولت و بی‌عدالتی و را مشاهده می‌کند. نکته: کتاب «از صبا تا نیما» نوشه‌ی یحیی آرین‌پور است.

۱۸- تاریخ ادبیات

محمد تقی بهار، شاعر آزادی، فرزند محمد‌کاظم صبوری ملک‌الشعرای آستان قدس رضوی است که پس از مرگ پدر به دست مظفر الدین شاه عنوان ملک‌الشعرایی گرفت. در دوران استبداد صغیر روزنامه‌های «خراسان» و «نویهار» را انتشار داد و بعدها از سوی مردم خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. وی در سروden قصیده به سبک خراسانی مهارت و هنرمندی داشت. جانمایه‌ی شعر وی آزادی و وطن است.

برخی آثار او: تاریخ احزاب سیاسی، سبک‌شناسی (۲جلد)، دیوان اشعار.

برخی تصحیحات او: تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، مجلمل التواریخ و القصص.

۱۹- ادبیات مشروطه

تحوّلاتی که در نثر و شعر مشروطه اتفاق افتاد:

- ۱- زبان شعر و نثر ساده‌تر و به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک‌تر می‌شود و انواع مثل‌ها، اصطلاحات، قصه‌ها و زندگی مردم عادی در ادبیات جا باز می‌کند.
 - ۲- واژه‌ها و ترکیبات ناآشنای عربی کم‌تر می‌شود و عبارات پیچیده و طولانی و جمله‌های پیوسته کاهش می‌یابد.
 - ۳- از نظر مضمون، واقعیات زندگی و مسائل سیاسی و اجتماعی باز گفته می‌شود.
 - ۴- طنز و نقد سیاسی و اجتماعی افزایش می‌یابد.
 - ۵- داستان نویسی به شیوه‌ی تازه و نمایش‌نامه نویسی به تقلید از اروپاییان پدید می‌آید.
- ۶- علامه علی اکبر دهخدا به سال ۱۲۵۸ ش در تهران متولد شد. وی فرزند خان‌باباخان بود. در انقلاب مشروطه به جمع آزادی خواهان پیوست و در انتشار روزنامه‌ی صور اسرافیل به یاری دوستش میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل (مدیر روزنامه) برخاست. دهخدا مقالات سیاسی - انتقادی خود را به طنز و با نثری ساده می‌نوشت و با نام «چرند و پرند» و امضای مستعار «دخو» در روزنامه‌ی صور اسرافیل به چاپ می‌رساند. سبک او در چرند و پرند ادامه‌ی سبک عبید زakanی شاعر و طنزپرداز قرن ۸ بود. برخی آثار او عبارتند از: لغتنامه، امثال و حکم، دیوان اشعار.

- ۷- ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۰۰- ۱۳۵۳ ه. ق) شاعر و تصنیف‌ساز مشروطه است. وی با زمزمه‌ی مشروطه به جرگه‌ی آزادی خواهان پیوست و شعر و موسیقی را به خدمت انقلاب درآورد. ترانه‌های میهنی او قابل توجه است.

۲۲- تاریخ ادبیات

- سهراب سپهری (۱۳۰۷- ۱۳۵۹ش) شاعر و نقاش مشهور معاصر است. درس «کلاس نقاشی» از کتاب «اتفاق آبی» اوست که این کتاب مجموعه‌ای از یادداشت‌های پراکنده است. شعر سپهری ساده و بی‌آلایش است و لبریز از مفاهیم عرفانی است. اثر مشهور او «هشت کتاب» است.

۲۳- ادبیات تعلیمی

- سروده‌ها و نوشته‌هایی است که به موضوعاتی چون دعوت به راستی و درستی، پاکی و تهدیب روح پرداخته‌اند. علاوه بر این، آثاری به نثر و نظم نیز وجود دارد که موضوع آنها مسائل و تعلیم علوم مختلف است؛ بنابراین دو نوع ادبیات تعلیمی داریم: در ادبیات تعلیمی نوع اول، بهره‌گیری از فرصت‌ها، محبت ورزیدن به پدر و مادر و همنوعان، تأکید بر انجام دستورهای الهی و خودداری از گناه و غفلت، موضوع اصلی است. در ادبیات تعلیمی نوع دوم، شاعر یا نویسنده می‌کوشد موضوعات آموزشی را با روشی ساده و آسان به مخاطب بیاموزد.

۱. قابوس‌نامه: نوشته‌ی عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندرین وشمگیر است که در سال ۴۷۵ ه. ق در نصیحت به فرزندش گیلانشاه آن را در ۴۴ باب نوشته است. از ویژگی‌های این کتاب، زبان ساده و بیان گیرای آمیخته با جاذبه‌های داستانی و وسعت اطلاعات آن است.
۲. بوستان: اثر سعدی (به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ۱۳۰۶- ۱۳۶۹ش)
۳. قطعه‌ی «متاع جوانی» اثر پروین اعتضامی (۱۲۸۵- ۱۳۲۰ش) است.
۴. «از سعدی تا آراغون»: نوشته‌ی دکتر جواد حدیدی است.

نکته: آراغون شاعر و درام‌نویس فرانسوی قرن ۱۹ میلادی است. او یکی از ایجاد کنندگان نهضت سورئالیست بود.

۲۵- شعر «در امواج سند» سروده‌ی دکتر مهدی حمیدی (۱۳۶۵-۱۲۹۳ش)، تصویر شهامت و پایداری سلطان جلال الدین خوارزمشاه در برابر هجوم مغولان است.

در حمله‌ی چنگیزخان مغول (تموچین) به ایران، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت ندارد به جزیره‌ی آبسکون می‌گریزد و پسر شجاع او، جلال الدین خوارزمشاه، در برابر مغولان ایستادگی می‌کند.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ ه.ق در آن جزیره می‌میرد. امروزه آبسکون را آب فرا گرفته است. فاصله‌ی آبسکون تا گرگان ۲۴ فرسنگ است.

۲۶- ادبیات غنایی

این نوع ادبی، گونه‌ای از ادبیات است که با زیانی نرم و لطیف، با استفاده از معانی عمیق و باریک، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد. این گونه‌ی ادبیات همه‌ی احساسات گوناگون انسانی از قبیل احساسات عاشقانه، مذهبی، عرفانی، مدح، هجو، وصف طبیعت و جامعه و مسائل شخصی مانند غم غربت، شکایت از زندان (حبسیه)، مرثیه‌های عزیزان و نظایر آن را در بر می‌گیرد.

۲۷- نظامی گنجه‌ای (۱۴۵-۶۱۴ ه.ق)

معروف‌ترین سراینده‌ی داستان‌های بزمی در ادب پارسی است. شعر «از کعبه گشاده گردد این در» گزیده‌ای از مثنوی عاشقانه‌ی لیلی و مجنون است. آن‌جا که مجنون از غم عشق لیلی سر به کوه و بیابان نهاده است؛ آتش عشق مجنون، سرکش‌تر از آن است که پند هر نیک‌خواهی حتی پدر، آن را فرو نشاند؛ خویشان به یاری‌اش برمی‌خیزند و از وی می‌خواهند که مجنون را به زیارت کعبه ببرد.

۲۸- تاریخ ادبیات

۱- شهید مرتضی آوینی (۱۳۲۶-۱۳۷۲ش) از خدمت‌گزاران صدیق انقلاب بود. برخی مجموعه تلویزیونی‌های وی عبارتند از: حقیقت، خان گزیده‌ها، روایت فتح و سراب.

۲- شعر «پاسخ» از مجموعه‌ی «ریشه در ابر» سروده‌ی شاعر معاصر «محمد رضا عبدالملکیان» است.

۳- دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

۴- تحفه‌الاخوان: نوشته‌ی کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (قرن دهم هجری قمری) است.

۲۹- ادبیات پایداری

اصلی‌ترین مسائل در ادبیات پایداری عبارتند از :

۱- دعوت به مبارزه و تحمل سختی‌ها و مشکلات آن ۲- بیان بیدادگری‌ها و تصویر چهره‌های بیدادگران ۳- ستایش آزادی و آزادگی ۴- نشان دادن افق روشن پیروزی که ره‌آورده تلاش، وحدت، همدلی و مبارزه‌ی مستمر است.

۵- ترسیم مظلومیت مردم ۶- بزرگ داشت و ستایش مردم مبارز و شهدای راه آزادی.

اگر با دیدی وسیع تر به ادبیات پایداری بنگریم، همه‌ی سروده‌ها و نوشته‌های شورانگیزی که در طول تاریخ، بیدادگری و بیدادگران را محکوم کرده‌اند و آزادگی را ستدده‌اند جزء ادبیات پایداری هستند.

۳۰- تاریخ ادبیات

«گل‌هایی که در نسیم آزادی می‌شکفت»: نوشته‌ی سیمین دانشور (متولد ۱۳۰۰ شیراز) همسر جلال آل احمد، یادآور روزهای قبل از پیروزی انقلاب است؛ روزهای پرشور و سرشار از ایثار و شکوه.

۲- شعر «خط خورشید» برگرفته از کتاب «مثل چشممه، مثل رود» اثر شاعر معاصر دکتر قیصر امین‌پور است. در این

شعر، شاعر ابتدا فضای تاریک قبل از انقلاب را ترسیم می‌کند و پس از آن با تعبیر تابش نور از شرق، بازگشت امام خمینی را به تصویر می‌کشد.

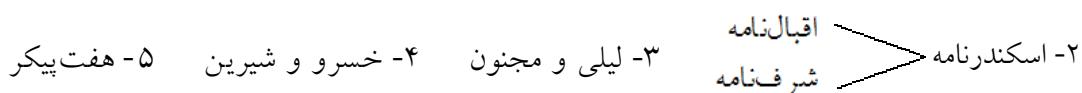
٣١- تاریخ ادبیات

مثنوی معنوی سروده‌ی جلال الدین محمد بلخی رومی (مولوی) (۶۰۴-۶۷۲ هـ.ق)، یکی از متون مهم و ارزشمند ادبی و عرفانی است که حدود ۲۶ هزار بیت دارد و در شش دفتر فراهم آمده است. در مثنوی معنوی مطالب نغز و لطیف عرفانی و اخلاقی با شیوه‌ی تمثیل و حکایت بیان شده است.

٣٢- سدید الدین محمد عوفی نویسنده و دانشمند معروف اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ صاحب کتاب «جومع الحکایات و لواحی الرّوایات» است.

٣٣- تاریخ ادبیات

داستان‌های دلانگیز ادبیات فارسی: نوشته‌ی دکتر زهرا کیا (خانلری) است. لازم به ذکر است داستان «خیر و شر» از هفت‌پیکر نظامی در این کتاب بازنویسی شده است. نکته: حکیم ابو‌محمد‌نظامی گنجوی (۵۳۵-۶۱۴ هـ.ق): مهمترین اثرش خمسه یا پنج گنج: ۱- مخزن الأسرار

٣٤- ادبیات داستانی

قدیمی‌ترین، محبوب‌ترین و در عین حال، رایج‌ترین نوع ادبی در میان ملت‌ها «افسانه»، «قصه» و در معنای وسیع تر «داستان» است. «ادبیات داستانی» را هنری‌ترین نوع ادبیات مردمی دانسته‌اند؛ زیرا انسان همواره قصه‌ی عشق انسان به انسان، عشق انسان به خدا، عشق خدا به انسان، قصه‌ی جنگ‌ها و حماسه‌آفرینی‌ها در برابر متجاوزان، نشر اخلاق و فضایل مشترک، انتقال تجربیات به دیگران و همه و همه را در بلور قصه‌ها نمایانده است. ادبیات داستانی گذشته‌ی ایران نیز بسیار غنی است. کافی است به کتاب‌هایی چون شاهنامه‌ی فردوسی، سمک عیار، کلیله و دمنه، هزار و یک شب و نیز به داستان‌های منظوم و مشور بزرگانی چون عطار و مولوی و سعدی نگاهی کوتاه بیفکنیم.

٣٥- کتاب «سمک عیار»:

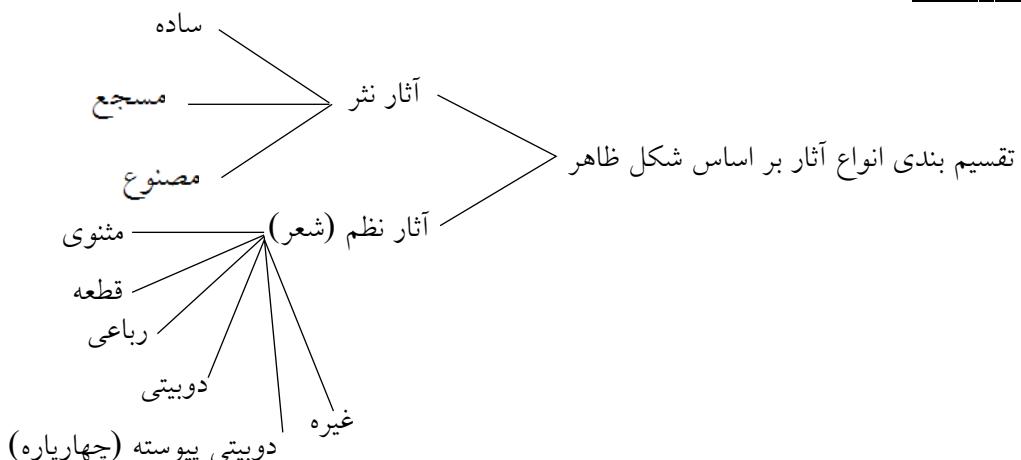
این کتاب نوشته‌ی فرامرزین خداداد کاتب ارجانی است که احتمالاً در قرن ششم یا هفتم هجری نگارش یافته است. اشاره به آداب و رسوم گوناگون و وجود نامهای ایرانی بسیار در این کتاب، حکایت از آن دارد که سرگذشت سمک عیار، داستانی کاملاً ایرانی است.

قهerman اصلی این داستان، مردی است عیار از میان مردم که با وجود کوچکی اندام، اعجوبه‌ای است مظہر دلیری؛ سمک در خدمت خورشیدشاه، پسر پادشاه حلب است و خواسته‌های شاه و فرزندش و تلاش‌های سمک برای برآوردن آنها حوادث کتاب را پدید می‌آورد. نکته: نام راوی داستان‌ها «صدقه» است.

٣٦- تاریخ ادبیات

تقسیم‌بندی انواع ادبی بر اساس اندیشه و محتوا:

- ۱- ادبیات غنایی
- ۲- ادبیات حماسی
- ۳- ادبیات نمایشی
- ۴- ادبیات تعلیمی

۳۷- تاریخ ادبیات

نکته: به جز دو قالب قصیده و غزل، دیگر قالب‌ها بر اساس شکل ظاهر، نام‌گذاری شده‌اند.

۳۸- تاریخ ادبیات

توضیحاتی دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی: شاهنامه به سه بخش تقسیم می‌شود:

- ۱- اساطیری (از عهد کیومرث تا ظهر فریدون)
- ۲- حماسی (از قیام کاوه تا قتل رستم)
- ۳- تاریخی (از اواخر عهد کیانیان به بعد)

فردوسی در سال ۳۷۰-۳۷۱ هـ.ق اقدام به نظم شاهنامه کرد و حدود ۳۰ سال برای سرودن آن وقت گذاشت:

«بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی»

شاهنامهٔ فردوسی نمونهٔ اعلای حماسه است که حدود ۶۰ هزار بیت است. مأخذ عمدی فردوسی عبارت بود از شاهنامهٔ منتشر ابو منصوری و بعضی روایات مکتوب.

آن گونه که فردوسی خود گفته است کاخی از نظم پی افکند که از باد و باران گزند نمی‌یابد:

«بناهای آباد گردد خراب / ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیابد گزند»

۳۹- تاریخ ادبیات

۱- تاریخ جهانگشای جوینی: نوشته‌ی عطاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ هـ.ق) است که شرح وقایع تاریخی قرن هفتم هجری و حمله‌ی مغول به سرزمین ماست.

۲- شعر «با تو یاد هیچکس نبود روا» سروده‌ی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی ملقب به مولوی (۶۰۴-۶۷۲ هـ.ق) است. مثنوی و دیوان شمس (کبیر) به نظم و فیه‌مافیه، مجالس سبعه و مکتوبات به نثر، آثار وی است.

۴۰- تعریف ادبیات

ادبیات یکی از گونه‌های هنر است و کلمات، مصالح و موادی هستند که شاعر و نویسنده با بهره‌گیری از عواطف و تخیلات خویش آن‌ها را به کار می‌گیرد و اثری ادبی و هنری پدید می‌آورد.

این شاعر و نویسندهٔ هنرمند است که با جان بخشیدن به عناصر ذهنی و عواطف و خیالات خویش، آن‌ها را در قالبی لذت‌بخش و تأثیرگذار در اختیار خواننده قرار می‌دهد و او را با خود هم‌دل و هم‌زبان می‌سازد.

-۴۱- کتاب های ذکر شده در سال اول ادبیات با خالق آنها:

تاریخ جهان گشای جوینی: عطا ملک جوینی (۶۸۱ - ۶۲۳ هـ ق) / مثنوی معنوی و غزلیات شمس: مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ ق) / شاهنامه: فردوسی / قابوس نامه: عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندرین وشمگیر / سمک عیار: فرامرز بن خداداد کاتب از جانی / دیداری با اهل قلم: دکتر غلامحسین یوسفی / کلیله و دمنه: اصل کتاب هندی است که نصر الله منشی آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است. / هفت پیکر: نظامی / داستان های دل انگیز ادب فارسی: دکتر زهرا کیا (خانلری) / گلهایی که در نسیم آزاد می شکفد: سیمین دانشور / مثل چشمه، مثل رود: قیصر امین پور / ریشه در ابر: محمد رضا عبدالملکیان / تحفة الاخوان: عبدالرّزاق کاشانی / هدیه‌ی ناتمام: رابر زاکس / قطعه‌ی مسافر: یوهان کریستف فردیش شیلر / قطعه‌ی فردوسی: فرانسوا کوپه / برخورد اندیشه‌ها: جواد حیدری / قطرات سه گانه: تریللو / قطعه‌ی پروردگارا: رابیندرات تاگور (۱۸۶۱ - ۱۹۴۱ م) / لیلی و مجnon ، خسرو و شیرین ، هفت پیکر ،

اسکندرنامه } شرفنامه
اقبال نامه } مخزن الاسرار: نظامی / در امواج سند: دکتر مهدی حمیدی / نصاب الصیبان: ابو نصر فراهی /

گلشن راز: شیخ محمود شبستری / بوستان و گلستان: سعدی / از سعدی تا آراغون: دکتر جواد حیدری / فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی: غلامعلی حدّاد عادل / نقد ادبی، با کاروان حله، بحر در کوزه، سرنی، بامداد اسلام، از چیز های دیگر و...: دکتر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۷۸-۱۳۰۱ ش) / اتفاق آبی: سهراب سپهری / بهارستان: جامی / لغت نامه‌ی فارسی: علی اکبر دهخدا / شعر «نالهی مرغ اسیر»: ابوالقاسم عارف قزوینی / سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیگ: زین العابدین مراغه‌ای / شعر «مرغ گرفتار»: ملک الشعرای بهار (۱۲۶۶- ۱۳۳۰ ش) / سفرنامه: ناصر خسرو (۴۸۱-۳۹۴ هـ ق) / پرستو در قاف: علیرضا قزوه / زندگی من: هلن کلر / کلیات اشعار اقبال: محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۰- ۱۳۱۶ ش) / شعر «اللهی آزاد» محمد ابراهیم صفا / شعر «تا هست عالمی، تا هست آدمی»: عیید رجب

-۴۲- «هلن کلر» زن نایينا و کر و لال آمریکایی که با استعداد بی نظیر خود، دنیا را به تحسین و اعجاب وا داشت. وی که تمام مراحل تحصیلی را با رنج و صفت ناشدنی پیمود، چندین کتاب نوشته که یکی از آنها درباره زندگی خود اوست و در آن نشان می دهد که نقص جسمی به هیچ وجه مانع پرورش قوای روحی و فکری نیست.

-۴۳- گلستان سعدی حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد و چهارصد جمله و بیت آن در شمار امثال و حکم در آمده است.

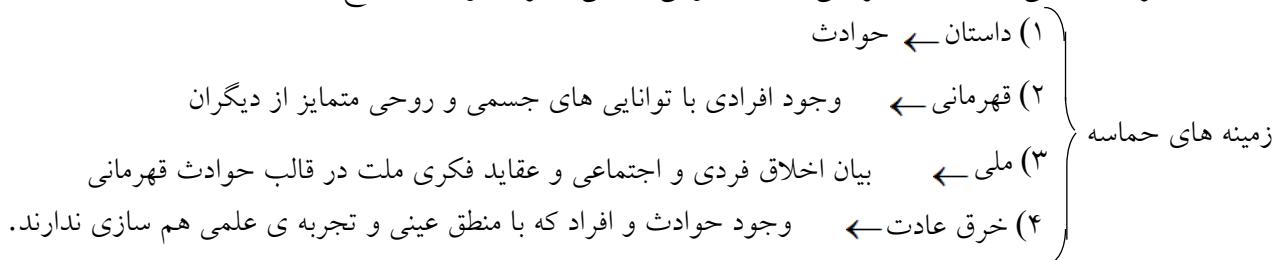
□ علت پیوند گلستان با ذهن و زبان ایرانیان را رواج چهارصد جمله و بیت سعدی به عنوان ضربالمثل می دانند، مانند: ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

تفاوت نشرهای قدیم و جدید
زبان
بیان

-۴۴- ساده ← فاقد آرایه های ادبی و لغات دشوار
انواع نثر قدیم } مسجع و فنی ← وجود انواع سجع و تشییه و استعاره به اعتدلال
انواع نثر قدیم } مصنوع و متکلف ← وجود سجع ها و لغات دشوار در حد افراط

-۴۵- ساده ← تاریخ بلعمی، قابوسنامه، سیاست نامه
انواع نثر } مسجع و فنی ← مناجات نامه‌ی خواجه عبدالله، کلیله و دمنه، گلستان: نوشته شده اند.
انواع نثر } مصنوع و متکلف ← تاریخ جهان گشا، مرزبان نامه

۴۶- **حمسه**: شعری داستانی با زمینه‌ی قهرمانی و رنگ قومی و ملی همراه حوادث خارج از حدود عادت.



۴۷- درون مایه‌ی داستان برخورد رستم و اسفندیار آزادی و اسارت ← اسفندیار قصد صلب آزادی رستم را دارد.
پیری و جوانی ← رستم پیر و با تجربه در مقابل اسفندیار جوان قرار می‌گیرد.
کنه و نو ← رستم فردی سنت‌گرا در مقابل اسفندیار نوگرا می‌جنگد.

۴۸- □ همی زور کرد این بر آن، آن بر این نجنبید یک شیر بر پشت زین ← زمینه‌ی قرمانی حمسه

مبادا چنین هرگز آین من
که ایرانیان را به کشتن دهم
سزا نیست این کار در دین من
زمینه‌ی ملی حمسه
خود اندر جهان تاج بر سر نهم

□ تهمتن گز اندر کمان راند زود
حمسه
بر آن سان که سیمرغ فرموده بود ← زمینه‌ی خرق عادات

۴۹- فیلم‌نامه‌های علی حاتمی: هزارستان، دلشدگان، سلطان صاحبقران، مادر، کمال‌الملک، جهان پهلوان تختی
تابلوهای کمال‌الملک (محمد غفاری): تalar آئینه، زرگر بغدادی و شاگردش، میدان کربلا، یهودی فالگیر بغدادی
فیلم‌نامه‌ی کمال‌الملک ← بیانگر آزادی بی‌پرواپی او در مقابل استبداد رضاخان و چاپلوسی درباریان

۵۰- ساعده معروف گوهرمداد می‌گویند این اسم را در پی اتفاقی انتخاب می‌کند.
روزی در قبرستان قدم می‌زند. بالای هر قبری فردی یا روی قبر دیگری گلی می‌بیند. قبری را می‌بیند که روی آن
برگ‌های بسیاری ریخته بوده است و کسی به سراغ آن نیامده است. برگ‌ها را کنار می‌زند، صاحب آن قبر مردی بوده
است به نام گوهر فرزند مراد!

۵۱- غلام‌حسین ساعده: داستان نویس و نمایشنامه نویس معاصر. متولد ۱۳۱۴ متوّفی ۱۳۶۴
زمینه‌های کار: داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، فیلم‌نامه، پانتومیم
آثار: چوب به دست‌های ورزیل، آی با کلاه، آی بی‌کلاه، عزاداران بیل

۵۲- داستان گاو: داستان کوتاه از کتاب عزاداران بیل ساعده
شخصیت‌ها: مشدی حسن، اصلاح، کدخدای
زاویه‌ی دید: دانای کل طرح: مُردن گاو و عکس‌العمل مشدی حسن
لحن: عامیانه
درون‌مایه: مسخ و از خود بیگانیگی

۵۳- قهرمان داستان: افرادی که با رفتار و گفتارشان داستان را ایجاد می‌کنند.
 یا ثابت و بدون تغییرند تم در داستان کلبه‌ی عمومی
 }
 قهرمانان
 یا بر اثر حوادثی تغییر و تحول می‌یابند مثل: خسرو

۵۴- زاویه‌ی دید: شیوه‌ی طرح و روایت داستان

۱- اوّل شخص: نویسنده یکی از شخصیت‌های داستان و گاهی خود قهرمان اصلی است. مثل: داستان کباب غاز «جمال زاده»

۲- سوم شخص (دانای کل) نویسنده بیرون از داستان اعمال شخصیت‌ها را گزارش می‌دهد. مثل: داستان هدیه‌ی سال نو از «أ. هنری»

۵۵- طرح (هسته) داستان: پیوستگی منظم اعمال و حوادث داستان مبنی بر رابطه‌ی علت و معلولی
 طرح (هسته) داستان: به سلسله حوادث داستان وحدت هنری می‌بخشد و از آشتفتگی می‌رهاند
 طرح داستان گیله‌مرد ← ظلم و ستم بر مردم و عکس العمل آنها نسبت به ظلم

۵۶- درون‌مایه ← فکر مسلط بر هر اثر است برای نشان دادن جهت فکری نویسنده
 درون‌مایه سووشاون: ظلم سنتیزی نوعی برخورد خوبی با بدی
 لحن ← ایجاد فضا در کلام و طریق شناخت شخصیت ← کباب غاز: طنز گونه
 رسمی، غیررسمی، صمیمانه، جدی، طنز

۵۷- رمان: نویسنده با تخیل و اطلاعات عینی و واقعی اش از شخصیت‌ها داستان می‌نویسد.
 رمان‌های مشهور جهان:

- ۱) دون کیشوتو ← سورانتس نویسنده‌ی اسپانیایی
- ۲) جنگ صلح ← تولستوی نویسنده‌ی روسی
- ۳) برادران کاراما佐وف ← داستیاوسکی نویسنده‌ی روسی
- ۴) دیوید کاپرفیلد ← چارلز دیکنز نویسنده‌ی انگلیسی
- ۵) کلبه‌ی عمومی ← هریت بیچراستو نویسنده‌ی آمریکایی

۵۸- رمان‌های ایرانی:

- ۱) کلیدر: محمود دولت‌آبادی
- ۲) شوهر آهو خانم: علی محمد افغانی
- ۳) چشم‌هایش: بزرگ علوی
- ۴) سووشاون: سیمین دانشور

۵۹- جلال‌آل احمد ← نویسنده‌ی معاصر

(۱) داستان
 (۲) سفرنامه
 زمینه‌های کار
 (۳) مقالات
 (۴) ترجمه

داستان‌ها ← مدیر مدرسه، نون و القلم، زن زیادی، پنج داستان
 مژده‌گ نش آآل احمد ← مسیح، طنز گمنه، ک تمام تصرف، نزدیک به زبان گفتار.

۶۰- موضع آثار آل احمد
 ترسیم فضای سیاسی و اجتماعی ایران
 بیان محرومیت‌ها و محدودیت‌های اندیشمندان

۶۱- عناصر داستان «گلستانه‌ها و فلک» ← داستان کوتاه

- (۱) شخصیت‌ها: راوی و اصغر
- (۲) زاویه‌ی دید: اول شخص مفرد
- (۳) لحن: عامیانه و صمیمی
- (۴) طرح: بالا رفتن از گلستانه‌ها و تبعات آن
- (۵) درون‌مایه: میل انسان به کمال

پایندگی و جاودانگی
 ویژگی‌های اصلی آثار بزرگ ادبی
 گستردگی
 مقبولیت عام

-۶۲

ابداع و نوآوری
 ویژگی‌های دیگر آثار ادبی بزرگ
 خلوص و صمیمیت
 بیان دغدغه‌های مشترک انسانی

۱) نقد لغوی: ارزیابی آثار ادبی از نظر کاربرد زبان و اصول آن
 ۲) نقد فنی: بررسی آثار ادبی از نظر آرایه‌های ادبی
 ۳) نقد اخلاقی: بررسی آثار ادبی از نظر ارزش‌های اخلاقی

بهترین نقد ← مطالعه و نقد تمام ابعاد و ویژگی‌های یک اثر برای درک خواننده از علت جاودانگی آثار

۶۴- دلیل تمایز تاریخ بیهقی از دیگر کتب تاریخی و ادبی:
 ۱) دقیقت و صداقت در بیان

۲) استواری و پختگی و کمال در نگارش
 دیگر ویژگی‌های تاریخ بیهقی
 ۱) بی‌نظیری در ذکر جزئیات
 ۲) نشر استوار و جذاب
 ۳) توصیفات گیرا و دقیق

۶۵- تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی ← اثر ابوالفضل بیهقی ق. ۵ و ۴
 تاریخ سلطنت مسعود غزنوی
 مطالبی از تاریخ صفاریان و سامانیان
 مطالبی از تاریخ غزنویان قبل از مسعود

۶۶- «یوسفی» تاریخ بیهقی را چون داستان می‌دانند، چون ← نویسنده با شناخت خوب افراد، مطابق اخلاق آن‌ها، شخصیت‌هارا وارد ماجرا می‌کند و در نتیجه‌ی برخورد آن‌ها با هم حوادث رخ می‌دهد.

۶۷-

- (۱) صفیر سیمرغ
 (۲) جام جهان بین
 (۳) روزها
 (۴) داستان داستان ها

آثار محمدعلی اسلامی ندوشن

در کتاب داستان داستان ها، اسلامی ندوشن تراژدی رستم را نبرد بر سر آزادی و اسارت می داند.

- رویارویی با عوامل استبداد داخلی
 رویارویی با تجاوز بیگانگان

□ ادبیات عاشورایی از جلوه های ادبیات پایداری
 ادبیات کربلا صحنه ایستادگی و پاکبازی و دفاع از آرمان های مقدس

- برزیگران دشت خون
 آن جا که حق پیروز است
 مرثیه ای که ناسروده ماند

□ آثار پرویز خرسند درس <خون شهید> از این کتاب است.

- سرود درد
 سرود سبزواری
 سرود سپیده

□ موصوع اغلب نوشته های خرسند عاشورا است.

□ اسامی حمید سبزواری «حسین متحنی» است.

□ «تپه برهانی» ← خاطره های رزمnde‌های جانباز

شخصیت ها: راوی، حسین، ماشاء الله

زاویه‌ی دید: اوّل شخص مفرد

طرح: تشنگی و تحمل آن

درون مایه: ایثار و مقاومت

لحن: صمیمی و عاطفی

«تپه های برهانی» ادبیات پایداری است.

- از نخلستان تا خیابان
 شبی در آتش

□ آثار: علیرضا قزوه

۶۸-

آشنا کردن ما با اندیشه ها و تحولات فرهنگی دیگر ملل
 فراهم آوردن امکان مقایسه‌ی آثار ادبی ارزشمند
 آشنایی با تاثیرپذیری و تاثیرگذاری آثار بر هم

□ فواید مطالعه‌ی ادبیات جهان

□ شکسپیر ← نمایشنامه‌نویس. ق. ۱۶. و ۱۷

﴿ هملت	﴿	﴿ مکبث	﴿ اتللو	﴿ شاه لیر
نمایشنامه‌های شکسپیر				

﴿ عشق	﴿	﴿ ستایش جوانی	﴿ موضع غزل وارهای شکسپیر	﴿ مسائل اخلاقی
مسائل اخلاقی				

□ آثار ع. پاشایی ▷ ترجمه‌ی ذن چیست
 ▷ ترجمه‌ی ماه نو و مرغان آواره

□ نماد ← کلمه‌ای جز معنای اصلی، مظہر و نشانه‌ی معنای دیگر قرار گیرد.

طlosure ← نماد تولد

غروب ← نماد مرگ

گل سرخ ← نماد عشق، طراوت، جوانی، عمر کوتاه

□ سیلویا تانزد وارنر ← شاعر و رمان نویس ق. ۱۹

مجموعه‌ی شعر وارنر ← چفته

ویژگی داستان‌های وارنر ← بیانگر علاوه‌اش به علوم ماورای طبیعی و موضوعات اسرارآمیز

تاگور ← شاعر قرن ۱۹ و ۲۰

نام کتاب ← ماه نو و مرغان آواره

□ داستان «ققنوس»

شخصیت‌ها: ققنوس، پولدره، استرابری

زاویه‌دید: دانای کل

لحن: جدی در نقل قول‌ها زبان محاوره‌ای

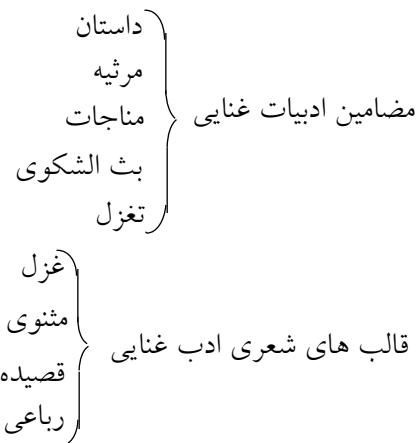
درون‌مایه: بازیچه قرار دادن هویت موجب نابودی ملت است.

طرح: بازیچه قرار دادن هویت و عواقب آن

□ خاقانی ← شاعر قرن ۶ ملقب به حستان عجم

﴿ قصاید شکوهمند و استوار	﴿	﴿ غزلیات ساده و روان	﴿ قطعه	﴿ رباعی
قالب‌های شعری خاقانی				

۷۶- ادبیات غنایی ← با بهره‌گیری از معانی عمیق به بیان احساسات می‌پردازد.

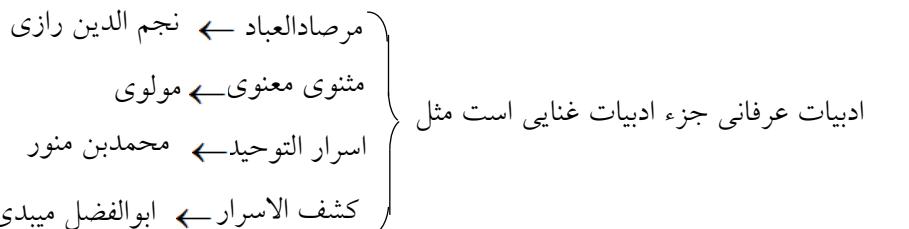


خسرو و شیرین ← نظامی

لیلی و مجنون ← نظامی

۷۷- منظومه‌های غنایی عالی

ادبیات عرفانی جزء ادبیات غنایی است مثل



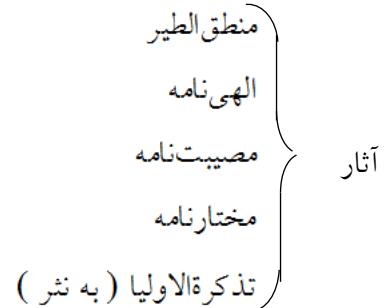
۷۸- □ فخرالدین اسعد گرگانی ← شاعر داستان‌سرای قرن ۵

□ منظومه‌ی داستانی ← ویس و رامین
 بازمانده‌ی داستان کهن و عاشقانه‌ی ایرانی
 به زبان ساده و روان

□ درس «امید دیدار» ← دعوت انسان به امیدواری و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به پیروزی

← شعری در قالب مثنوی‌نامه‌ی ویس و رامین

۷۹- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ← شاعر قرن ۶



مثنوی منطق‌الطیر ← داستان پرندگانی است که قصد زیارت سیمرغ را دارند. پس از عبور از هفت مرحله «سی مرغ» باقی مانده و به مقصد می‌رسند.

۸۰- فرهنگ و هنر ← جلوه‌گاه ذوق، باورها و آرمان‌های هر ملت

آشنایی با تاریخ و فراز و نشیبهای اجتماعی
فواید مطالعه‌ی فرهنگ و هنر هر ملت } پیوستگی فرهنگ با فرهنگ‌های دیگر جوامع

آداب و رسوم

م موضوعات فرهنگی مورد استفاده‌ی ادبیان } دعوت به ارزش‌های سازنده‌ی اجتماعی ← تعاون
هیز از رفتارهای نادرست اجتماعی ← تقلید کورکرانه

۸۱- کلیله و دمنه ← اثری شامل حکمت‌ها و معارف بشری به زبان تمثیل در قالب داستان

اصل کتاب کلیله و دمنه ← هندی ← ترجمه‌ی به پهلوی در زمان ساسانیان
ابن مقفع مترجم عربی و نصرالله منشی مترجم فارسی کلیله و دمنه است.

آیات و روایات

کلیله و دمنه ← کتابی تعلیمی و شامل } اشعار فارسی و عربی
نکات اخلاقی و اجتماعی

۸۲- ناصر خسرو: شاعر قرن ۵

در قصاید ← دعوت به آزادگی، خرد ورزی، دین‌داری و فضایل معنوی

دیوان اشعار

سفرنامه

زادالمسافرین

وجه دین

خوان اخوان

آثار:

۸۳- درس نوروز از «شریعتی» بررسی رمز و راز این سنت دیرینه

نوروز را روز شادمانی زمین و آسمان می‌داند

کویر

هبوط

فاطمه فاطمه است

مسئلیت شیعه بودن

آثار شریعتی

۸۴- عبدالرحمن جامی ← شاعر قرن ۹

بهاستان به تقلید از گلستان ← نثر مسجع

دیوان اشعار

سلسله الذهب، سلامان و ابسال، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، تحفه

الاحرار، سبحة الابرار

هفت اورنگ به تقلید از نظامی ←

درون مايه: عرفانی و اخلاقی

از آسمان سبز

از این ستاره تا آن ستاره

دری به خانه‌ی خورشید

آثار سلمان هراتی

۸۵

-۸۶ انقلاب اسلامی ← موجب تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شد
انقلاب اسلامی ← از فرهنگ اسلامی الهام گرفته و بر ادبیات ایران تاثیرگذار است.
مضامین ادبیات انقلاب اسلامی .

- (۱) دعوت به مبارزه و جهاد با ستمگران
- (۲) تکریم و تجلیل از شهید و شهادت
- (۳) عشق به ولایت و اهل بیت
- (۴) طرح حماسه‌ی عاشورا
- (۵) دعوت به وحدت و همدلی
- (۶) انتظار موعود

نگاه تازه به انسان و جهان
بهره‌گیری از روایات و آیات
بهره‌گیری از نمادهای دینی- ملی و تاریخی }
ویژگی آثار ادبیات انقلاب اسلامی

-۸۷ □ محمدعلی معلم دامغانی ← مجموعه شعر «رجعت سرخ ستاره»
شعر هجرت در قالب «مشنوی» ← توصیف انقلاب اسلامی و حضرت امام
□ قیصر امین پور ← اولین مجموعه شعر «در کوچه‌ی آفتاد»
موضوع مجموعه شعرهای «تنفس صبح و آینه‌های ناگهان» ← شعر انقلاب
ظهر روز دهم
مجموعه شعرها برای نوجوانان }
به قول پرستو
مثل چشممه مثل رود

وحید امیری ← الفبای باران

سفر سوختن
آواز گلسنگ } فاطمه راکعی

مصطفی علی پور ← از گلوی کوچک رود

مجموعه شعر نجوای جنون
ساعد باقری }
شعر امروز ← در نقد شعر معاصر

-۸۸

نصرالله مردانی ← خون نامه‌ی خاک

سیدحسن حسینی } گنجشک و جبرئیل
هم صدا با حلق اسماعیل

-۸۹ سفرنامه ← ثبت دیده‌ها و شنیده‌ها درباره‌ی مسائل اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی
فایده‌ی سفرنامه ← شناخت فرهنگ و موقعیت اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی سرزمین‌ها
زندگی‌نامه ← شرح رویدادها و اندیشه‌ها و تحولات روحی و فکری انسان‌ها
زندگی‌نامه ← شرح رویدادها و اندیشه‌ها و تحولات روحی فکری انسان‌ها
فایده‌ی زندگی‌نامه ← آشنایی با زندگی و اندیشه‌ی بزرگان و روزگار اجتماعی و فرهنگی آنان
حسب حال ← گزارش نویسنده از زندگی، حالات و احساسات خود
فایده‌ی حسب حال ← مطمئن‌ترین راه برای آگاهی از زندگی و اندیشه‌ی افراد

۹۰- زین العابدین رهنما ← نویسنده و مترجم معاصر
 کتاب «پیامبر» رهنما ← توصیف زندگی پیامبر در قالب داستان
 درس «بخوان» از کتاب «پیامبر» رهنما ← توصیف کوه مرا و لحظه‌های نزول وحی

۹۱- محمد بهمن بیگی نویسنده‌ای از عشایر فارس
 کتاب «بخارای من، ایل من» ← در قالب داستان ← دوران کودکی و نوجوانی خود و تاریخ معاصر ایل قشقایی
 نشر کتاب { روان طنزآمیز

۹۲- عارفان { به عالم درون توجه دارند
 با توجه به باطن و تمسمک به زهد و ریاضت مراحل عرفان را طی کرده تا به مبدأ کل و حقیقت برسند.
 سنایی ← در قرن ششم اصطلاحات عرفانی را وارد ادبیات کرد

مضمون ادبیات عرفانی { مذمت دنیا
 عشق به خدا و تمثیل وصال او

حوزه‌ی ادب تعلیمی ← حدیقه الحقيقة، گلشن راز، کشف المحبوب، رساله‌ی قشیریه
 قلمرو ادبیات عارفانه { حوزه‌ی شورد و شوق عشق ← غزلیات سنایی، عطار، مولوی، عراقی، حافظ
 آمیزه‌ای از عقل و ذوق ← منظومه‌های عطار و مولوی

اصلی‌ترین موضوع عرفان ← عشق

۹۳- هاتف اصفهانی شاعر دوره‌ی افشاریان و زندیان
 غزل ← پیرو سعدی و حافظ
 قصیده
 قطعه
 رباعی } قالب‌های شعری

علت شهرت او سرودن ← ترجیح‌بند عرفانی با موضوع حقیقت عرفانی و رویت جمال حق هر جا و هر وقت

۹۴- مثنوی معنوی ← کتابی با محتوای معارف، حکمت‌ها، آموزش‌های عرفانی ← در قالب تمثیل
 قصه‌ی موسی و شبان ← از دفتر دوم مثنوی
 گفتگوی صمیمی با خدا
 شرط اصلی قرب و رضای الهی قلب پاک و بی‌ریا
 مثنوی ← ۶ دفتر و ۲۶۰۰ بیت دارد.

۹۵- کتاب «مرصاد العباد» ← از نجم‌الدین دایه (ق ۷)
 موضوع کتاب «مرصاد العباد» ← مسائل عرفانی
 نشر کتاب «مرصاد العباد» ← روان و گیرا، وجود اصطلاحات عرفانی تفسیر آیات و احادیث و احوال و سخنان و اشعار بزرگان

درس «شبین عشق» { از فصل چهارم کتاب «مرصاد العباد»
 موضوع: آغاز خلقت انسان

۹۶- ناصر خسرو

کلیساي نتروام كارگردان دريا تاریخ یک جنایت مردی که می خندد	ویکتورهوگو	دیوان اشعار سفرنامه زاد المسافرین خوان اخوان وجه دین
---	------------	--

۹۷- ویس ورامین

منسوب به دوره‌ی اشکانیان سبک ساده و روان به دور از پیچیده گویی کم بودن لغات عربی در آن زياد بودن لغات کهنه‌ی فارسی در کتاب	به خواهش عمید ابوالفتح مظفر نیشابوری به نظم درآمد
---	---

۹۸- عبدالحسین زرین کوب

با کاروان حله بحر در کوزه نقد ادبی بامداد اسلام	جستجو در تصوف از چیزهای دیگر نه شرقی نه غربی انسانی سردی	پله پله تا ملاقات خدا
--	---	-----------------------

۹۹- غلامحسین ساعدي

چوب به دستهای ورزیل عزاداران بیل گور و گهواره ترس و لرز گاو توپ	سیاوش کسرایی	با دماوند خاموش از قرق تا خروس خوان خانگی آرش
--	--------------	--

۱۰۰- محمدعلی اسلامی ندوشن

صفیر سیمرغ روزها جام جهانپیش داستان داستانها	علی محمد افغانی	شوهر آهو خانم شادکامان دره‌ی قره‌سو سلغم میوه‌ی بهشتہ بوتهزار
---	-----------------	--

فجر اسلام دو قدم تا قاف اشراق انسان میوه‌ی نخل	میثاق امیر فجر
---	----------------

۱۰۱- خواجہ عبدالله انصاری
 مناجات نامه
 نصایح
 الہی نامه
 کنز السالکین

نقد الخصوص نفحات الانس لوایح و لوامع	نشر	سلسلة الذهب سلامان وابسال تحفۃ الاحرار سبحة الابرار یوسف و زلیخا لیلی و مجنون خردنامه اسکندری	آثار عبدالرحمن جامی	نظم
--	-----	---	---------------------	-----

همای و همایون گل و نوروز روضه الانوار کمالنامه گوہرنامه	خواجهی کرمانی ق. ۸.	دیوید کاپر فیلد آرزوهای بزرگ داستان دو شهر	چارلز دیکنز	ق. ۱۹.
---	------------------------	--	-------------	--------

رساله‌ی دلگشا اخلاق الاشراف منظومه‌ی موش و گربه	عبیدزاده‌کانی	برادران کارا مازوف ابله خانه‌ی اموات دهکده‌ی استپانچکوف	داستایوسکی	
---	---------------	--	------------	--

۱۰۴- روضه‌ی خلد ← به تقلید از گلستان ← از مجده خوانی ق. ۸.
 سیاست نامه ← یا سیرالملوک ← در ۵۰ فصل
 اسرار التوحید ← تالیف محمد بن منور ← در شرح حال ابوسعید ابوالخیر

۱۰۵- سندباد نامه ← به دستور نوح بن منصور به فارسی دری ترجمه شد
 ظهیری سمرقندی ترجمه‌ای دیگر کرد
 از ررقی آن را به نظم درآورد

کتاب مجموعه داستان‌هایی که قهرمان آن حیوانات‌اند اصلش به زبان هندی در عهد ساسانیان به پهلوی ترجمه شد	کلیله و دمنه
--	--------------

۱۰۶- شکسپیر ← شاعر درام نویس انگلیس
 پدر نمایشنامه نویس انگلستان
 سبک مکتب کلاسیسم
 موضوع نمایشنامه‌ها یا از تاریخ روم باستان گرفته

۱۰۷- فخرالدین عراقی $\left\{ \begin{array}{l} \text{از عارفان و شاعران ق. ۷.} \\ \text{در قونیه نزد صدرالدین قونیوی راه یافت و کتاب لمعات را آنجا نوشت} \end{array} \right.$

قبوس نامه $\left\{ \begin{array}{l} \text{به فارسی اثر عنصر المعالی} \\ \text{کتابی اخلاقی و تربیتی برای تربیت فرزندش} \end{array} \right.$

۱۰۸- موضوع مرصاد العباد $\left\{ \begin{array}{l} \text{تصوف} \\ \text{اخلاق} \\ \text{آداب معاش و معاد} \end{array} \right.$

نوع نشر $\left\{ \begin{array}{l} \text{گاه ساده و مرسل} \\ \text{گاه مسجع و دارای موازن} \\ \text{آوردن احادیث و آیات و اشعار در بین موضوعات} \end{array} \right.$

۱۰۹- مرزبان نامه \leftarrow شامل داستانهایی از زبان حیوانات با محتوای پند

نویسنده مرزبان بی‌رسم $\left\{ \begin{array}{l} \text{در قرن ۷ سعدالدین وراوینی به فارسی دری ترجمه کرد} \\ \text{نشری مصنوع با تشیبهات و استعارات فراوان} \end{array} \right.$

۱۱۰- صحیفه‌ی سجادیه، مجموعه‌ای از نیایش‌های امام سجاد (ع) و حاوی نیایش‌های لطیف و زیبا و لبریز از معارف، آموزش‌های اخلاقی و اجتماعی است. این کتاب تاکنون بارها ترجمه شده است که یکی از ترجمه‌های آن، ترجمه‌ی جواد فاضل به شیوه‌ی آزاد است.

۱۱۱- مثنوی معنوی، دارای بیست و شش هزار بیت است که هجدۀ بیت ابتدای آن (سرآغاز دفتر اول) به «نی‌نامه» شهرت دارد و روح نیایش و توجه‌هه به حق، در تار و پود آن نهفته است.

۱۱۲- شعر حفظی مناجات از دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح دکتر مظاہر مصطفی

۱۱۳- در ادبیات فارسی، اصطلاح حماسه بیشتر برای شعر به کار گرفته می‌شود. زیرا دو عامل وزن و آهنگ که اجزای جدایی‌ناپذیر منظومه‌های حماسی هستند، تنها در شعر یافته می‌شوند.

۱۱۴- شاهنامه‌های مشور:

- شاهنامه‌ی مشور ابوالمؤید بلخی (قرن ۴)

- شاهنامه‌ی ابومنصوری (قرن ۴)

- اخبار رستم از آزاد سرو سیستانی

- حمزه‌نامه یا رموز حمزه از مؤلفی ناشناس

- ابومسلم‌نامه‌ی ابوطاهر طرسوسی

۱۱۵- نمونه‌های خرق عادت در شاهنامه‌ی فردوسی:

سیمرغ - دیو سپید - رویین تن بودن اسفندیار - عمر هزارساله‌ی زال ...

۱۱۶- کاربرد اصطلاح «حمسه» در ادبیات فارسی، امری است جدید که در پنجاه سال اخیر، به حوزه‌ی تعبیرات نویسنده‌گان و ادبیان ایرانی راه یافته است. (با وجود این‌که در ادبیات فارسی، از قدیم‌ترین ادوار، نمونه‌های برجسته‌ی حمسه وجود داشته است.)

۱۱۷- زمینه‌ی قهرمانی حمسه:
بیش‌ترین بخش حمسه را اشخاص و حوادث تشکیل می‌دهند و وظیفه‌ی شاعر حمسی آن است که تصویرساز انسان‌هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی.

۱۱۸- در هر حمسه‌ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می‌شود (خرق عادت) که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند.

۱۱۹- منظومه‌های حمسی مصنوع:
 * ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی
 * انهاید ویرژیل
 * حمله‌ی حیدری باذل مشهدی
 * خاوران نامه

۱۲۰- با این‌که در حمسه، مجموعه‌ای از وصف‌ها، خطبه‌ها و تصویرها وجود دارد اما همه‌ی این عناصر نسبت به داستانی بودن در مرتبه‌ی دوم هستند.

۱۲۱- منظومه‌های حمسی طبیعی عبارت است از نتایج افکار و قرایح و عواطف یک ملت که در طی قرن‌ها تنها برای بیان وجود عظمت و نبوغ آن قوم به وجود آمده است. در این دسته منظومه‌ها، شاعر به ابداع و آفرینش توجهی ندارد بلکه داستان‌های مدون کتبی یا شفاهی را که ظاهراً از بعضی وقایع خارجی نشأت گرفته‌اند، با قدرت شاعرانه‌ی خویش نقل می‌کند.

۱۲۲- حمسه‌های طبیعی:
 * گیل‌گمش
 * ایلیاد و ادیسه هومر
 * شاهنامه‌ی فردوسی
 * گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسمی

۱۲۳- در حمسه، شاعر با داستان‌هایی شفاهی و مدون سروکار دارد که در آن‌ها شرح پهلوانی‌ها، عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر میهن‌دوستی و فداکاری و جنگ با تباہی و سیاهی‌ها آمده است.

۱۲۴- در ادبیات ملل، از یک دیدگاه دو نوع حمسه می‌توان یافت:
 ۱- منظومه‌های حمسی طبیعی و ملی
 ۲- منظومه‌های حمسی مصنوع

۱۲۵- نوع ادبی «نمایشی» در ادبیات گذشته‌ی سرزمین ما، رواج چندانی نداشته و مهم‌ترین کوشش‌ها در این زمینه، به چند دهه‌ی اخیر مربوط است.

۱۲۶- حماسه در لغت به معنای «دلاوری و شجاعت» است و در اصطلاح ادب، شعری است داستانی با زمینه‌ی قهرمانی، قومی و ملّی که حوادث خارق العاده در آن جریان دارد.
در این نوع شعر، شاعر هیچ‌گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی‌کند و آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی‌دهد.

۱۲۷- منتقدان، آثار ادبی را - بی‌توجه به شکل ظاهری و چندوچون وزن و قافیه - فقط از دیدگاه محتوا و بار عاطفی، به چهار نوع: حماسی، غنایی، تعلیمی و نمایشی تقسیم کرده‌اند.

۱۲۸- از جمله مشکلاتی که از توجه به صورت و قالب آثار ایجاد می‌گردد، نخست این است که شاعران قدیم ما، سیر تاریخی و تحول ذهنی خود را ثبت نکرده‌اند. مثلاً هیچ به یقین نمی‌دانیم که حافظ، کدام شعرها را در جوانی و کدام شعرها را در پیری سروده است.

۱۲۹- فایده‌ی اصلی تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس انواع (محتوا و حوزه‌ی عاطفی) این است که به‌خوبی می‌توان علل ضعف یا نیرو یافتن یکی از انواع را در دوره‌ای خاص بررسی کرد.

۱۳۰- یکی از مسائل عمدۀ‌ای که منتقدان اروپایی از قدیم بدان توجه داشته‌اند، تقسیم‌بندی آثار ادبی براساس محتوا و حوزه‌ی عاطفی آن‌ها است. البته در ادبیات ملل اسلامی، شعر فقط از دیدگاه ظاهر تقسیم‌بندی شده است.

۱۳۱- توجه به صورت و تقسیم‌بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و قالب، نقص عمدۀ‌ای در سنت شعری ما پدید آورده است و آن، فراهم آمدن دیوان‌های شاعران ما است، براساس قالب قصیده و غزل و آن‌گاه تقسیم‌بندی این قالب‌ها به ترتیب حرروف الفباء.

۱۳۲- پدر ضحاک، مرداس بود که مردی پاک‌دنیا بود. ضحاک با موافقت ابلیس، پدرش را از پا درمی‌آورد تا به شاهی برسد.

۱۳۳- * پیش از آن که ضحاک به پادشاهی ایران دست یابد، جمشید فرمانروای کشور بود. وی برخی از فنون و کارها و پیشه‌ها را به جهانیان آموخت اما چون سال‌ها گذشت، به تدریج خودبینی و ناسپاسی به یزدان بر او چیره شد.

۱۳۴- بعضی از معاصران، قیام کاوه و هم‌قدمی و مبارزه‌ی مردم کوچه و بازار را در برابر ظلم و شقاوت، با انقلاب فرانسه و نهضت‌های عدالت‌خواهانه‌ی دو قرن اخیر کم‌ویش مقایسه کرده‌اند.

۱۳۵- حماسه‌ی قومی ایران عبارت است از: «نتایج افکار و قرایح و علائق و عواطف یک ملت در طی قرون و اعصار» و «آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم کشور».

۱۳۶- دکتر غلام‌حسین یوسفی، از برجسته‌ترین محققان و نویسنده‌گان دانشگاه‌های تهران و مشهد به تدریس اشتغال داشت. وی به سال ۱۳۰۶ در مشهد ولادت یافت و در آذر ماه ۱۳۶۹ در تهران درگذشت.

۱۳۷- برخی از کتاب‌های دکتر غلام‌حسین یوسفی:
- دیداری با اهل قلم
- برگ‌هایی در آغوش باد
- چشمۀی روشن
- گلستان و بوستان سعدی
(داستان کاوهی، آهنگ از کتاب حشمۀی، روشن: او انتخاب شده است.)

۱۳۸- سیاوش در توران با جریره، دختر پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس، دختر افراسیاب (شاه توران) ازدواج می‌کند. از جریره، فرود و از فرنگیس، کیخسرو زاده می‌شود. سیاوش دو شهر «گنگ دژ» و «سیاوش گرد» را در توران بنا نهاد.

۱۳۹- رابعه قزداری بلخی از شاعران مشهور قرن چهارم و معاصر سامانیان است.
مشهور است که رابعه عاشق بکتاش، غلام برادرش شد.
پدر او، کعب، اصلاً عرب بود و در حدود بلخ حکومت داشت.

- * مرثیه: رودکی، سعدی، خاقانی، محتشم کاشانی، بهار
- * حبسیه: مسعود سعد سلمان، خاقانی، فرخی بیزدی
- * شکوایه: رودکی، ناصرخسرو، خیام
- * ساقی نامه: نظامی، حافظ، رضی الدین آرتیمانی
- * مدیحه‌سرایی: عنصری، فرخی، منوچهری، انوری
- * منظومه‌های عاشقانه: عنصری، فخرالدین اسعد گرگانی، نظامی، عیوقی

- ۱۴۱- نمونه‌های موفق نثر غنایی:
- سمک عیار تألیف فرامرز بن خداداد ارجانی
 - هزارویک شب تألیف عبداللطیف طسوجی
 - سفرنامه‌ی ناصرخسرو
 - شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی
 - روزها از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
 - آثار جمالزاده، صادق هدایت و جلال آل احمد

- ۱۴۲- اشعار غنایی معمولاً در ۳ شکل و در قالب‌های زیر سروده می‌شود:
- ۱- بلند ← قصیده و مثنوی
 - ۲- متوسط ← غزل
 - ۳- کوتاه ← قطعه و رباعی و دویتی

- ۱۴۳- *
- * تغزل: رودکی، سعدی، حافظ
 - * عرفان: سنایی، عطار، مولوی، حافظ
 - * مناجات‌نامه: سنایی، وحشی بافقی
 - * هجو، هزل، طنز: سوزنی سمرقندی، انوری، عیید زاکانی
- (هجو: بیان عیوب به قصد تمسخر / هزل: بی‌ارزش‌ترین نوع نوشته همراه با الفاظ رکیک فقط برای خنده / طنز: بیان عیوب به قصد اصلاح)

- ۱۴۴- منظومه‌های عاشقانه (قرن ۵)
- | | |
|----------------------|---|
| عنصری | } |
| فخرالدین اسعد گرگانی | |
| عیوقی | |

کمال منظومه‌های عاشقانه ← نظامی (شاعر قرن ششم)
* داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی = شعر نمایشی در ادب اروپا

۱۴۵- پس از مشروطه و بهخصوص با ظهور شعر نو تقریباً تمامی آثار شعری معاصران ما نمونه‌هایی از شعر غنایی هستند.
 (در صورتی که مصدقاً کامل شعر حماسی یا تعلیمی نباشد.)
 با این فرض که «من» شاعر در این نوع شعر غنایی نسبت به دوره‌های قبل، اجتماعی تر و مردمی تر شده است.

۱۴۶- یکی از زمینه‌های مهم شعر غنایی، بعد اجتماعی آن است که با ابعاد فردی و خصوصی تمایز دارد. مناجات سنایی، حبسیه‌ی مسعود سعد، غزل حافظ، طنز عبید زاکانی و مرشیه‌ی بهار، اگرچه در بدایت امر صورتی کاملاً فردی دارند، اما هریک حامل یک یا چند پیام مهم اجتماعی هستند.

۱۴۷- * شروع شعر عاشقانه ← قرن چهارم
 { رودکی
 شهید بلخی
 رابعه‌بنت‌کعب}

* قرن ۵ ← تغزل در شعر فرخی سیستانی کمال می‌یابد و غزل مورد توجه شاعران (مخصوصاً قصیده‌سرایان) قرار می‌گیرد.

* قرن ۶ ← عرفان با پیش‌گامی سنایی به حوزه‌ی غزل راه می‌یابد.

۱۴۸- شعر غنایی، آینه‌ی آلام و لذّات و تأثرات روحی و دوستی‌ها و عشق‌ها است.
 در این نوع شعر، شاعر خویشن خویشن را موضوع قرار می‌دهد و نوع احساسات وی در برابر مسائل، متغیر است.
 برخی شعر غنایی را حاصل آرامش نسبی پس از جنگ‌های پی‌درپی می‌دانند.

۱۴۹- در غزل حافظ مسائل اجتماعی که با بیانی غنایی و براساس «من» گسترده و اجتماعی شاعر مطرح می‌شود، با مسائل خصوصی از قبیل مرشیه‌ی دوست یا فرزند، مباحث فلسفی، هجو، طنز، وصف طبیعت و تغزل و ... به هم می‌آمیزد و در یک زمینه‌ی کلی عرفانی سیر می‌کند.

۱۵۰- کشف‌المحجوب تألیف عالم عارف، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (قرن ۵) است. این کتاب از جمله قدیمی‌ترین و معتربرترین کتاب‌های فارسی در تصوّف است و جزء نثرهای دوره‌ی سامانی به شمار می‌رود.

۱۵۱- کاربرد شیوه‌ی مناظره (سؤال و جواب) در ادبیات فارسی سابقهای طولانی دارد. در شعر فارسی، اسدی توسي (قرن ۵) را مبتکر این فن دانسته‌اند.
 مناظره‌سراها در ادبیات فارسی: نظامی، سعدی، حافظ خواجهی کرمانی، ملک‌الشعرای بهار، پروین اعتضادی

۱۵۲- منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی:
 * خسروپرویز (پادشاه ساسانی) دل در گرو محبت شیرین (شاهزاده‌ی ارمنی) دارد.
 * در میانه‌ی راه عاشقی، فرهاد فریفته‌ی شیرین می‌شود و خسرو برای برداشتن رقیب از سر راه، او را به کندن کوه بیستون می‌گمارد.
 * فرهاد (هنرمند تنديس‌گر) در آن کوه به بریدن سنگ مشغول می‌شود و سرانجام جان بر سر دلدادگی می‌نهد.

۱۵۳- در مناظره‌ی خسرو با فرهاد:
 - خسرو مظهر غرور است.
 - فرهاد نمونه‌ی خاکساری و پاکبازی است.
 - سرانجام این مناظره، عجز و ناتوانی خسرو از مناظره و پرسیدن است.

- * ۱۵۴- جانمایه‌ی شعر و ادب فارسی ← عشق
- * در غزل سعدی از عشق به معشوق، دشواری‌های راه عشق، نشان عاشق و معشوق، وصل و هجران و اشتیاق و سوز عاشقانه، بارها سخن به میان آمده است.
- ۱۵۵- استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی:
- آثار: * المیزان
- * اصول فلسفه و روش رئالیسم
- * علامه خطی خوش داشت و اشعار عرفانی نیز می‌سرود.
- ۱۵۶- محمدرضا حکیمی
- { ادبیات و تعهد در اسلام
مشهورترین آثار { الحیا
- * عمدہ‌ی نوشه‌های او در زمینه‌ی مسائل دینی و اعتقادی است.
- * کاربرد ترکیب‌های زیبا، تشبیهات گسترده و استفاده از جلوه‌های طبیعی از ویژگی‌های نثر است.
- ۱۵۷- عبدالقدیر بیدل دهلوی را نماینده‌ی تمام‌عیار اسلوب هندی باید به‌شمار آوریم. سبک هندی به خیال‌بندی و نازک‌اندیشی و به کار بردن مضمون‌های بدیع و شگفت‌آفرین مشهور است. بیدل شاعر قرن ۱۱ و ۱۲ بود.
- ۱۵۸- کلمات پرکاربرد شعرهای بیدل عبارت‌اند از:
- * حیرت - آینه - حباب - برق - گلشن - وهم - شرار - داغ - زخم
- ۱۵۹- «ناز و تنعم خزان»، «نحوت باد دی»، «شوکت خار»، «شب تار»، «تشویش خمار» و «محنت بی‌حد و شمار» نشان‌دهنده‌ی دوران سیاه و تباہ امیر پیرحسین و وضعیت مردم شیراز است.
- ۱۶۰- اشارت «باد بهار»، «اقبال کله‌گوشه‌ی گل»، «نگار»، «یار»، «ساقیا» ناظر به امیر جمال‌الدین شاه شیخ ابواسحاق اینجو است که از محبوب‌ترین مددوحان حافظ است و مورخان او را به خوب‌رویی و نیک‌خوبی و فرهنگ‌دوستی ستوده‌اند.
- ۱۶۱- غزل «دولت یار» ناظر به سرآمدن حکومت ستمگر و ناروای امیر پیرحسین در شیراز و آغاز حکومت شاه شیخ ابواسحاق است. اگر این اشارت تاریخی را نادیده بگیریم، این غزل، سراپا نشانه‌ی شکر و شادی عارفانه‌ی حافظ است.
- ۱۶۲- محمدتقی ملک‌الشعرای بهار، شاعر، تحقیق، استاد دانشگاه و روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.
- ۱۶۳- محمدتقی بهار دماوندیه‌ی دوم خود را در سال ۱۳۰۱ شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هنری‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. ملک‌الشعراء این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی در تهران گفته است.
- ۱۶۴- منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم می‌باشد.
- ۱۶۵- نویسنده‌ی موفق کسی است که با ذهن خلاق و آفریننده، توصیفات زیبا و مناسب و تصویرگری‌های دل‌پذیر و به جا آن چنان با بیان خویش درآویزد که در انتقال احساس و پیام و اندیشه‌ی خویش و همسو سازی شنونده با فضایی که می‌خواهد پیازد، به تنگنا و دشواری نیفتند.

۱۶۶- گسترش آفاق احساس و اندیشه و پیوند با واقعیت‌ها و فراتر از همه‌ی این‌ها صیقل دادن و شفاف ساختن روح و اندیشه، شرط آفرینش آثار ماندگار و تأثیرآفرین است.

۱۶۷- توصیف واقعی: توصیف‌هایی هستند که گوینده با بیان آنها به شرح جزئیات وقایع یا مناظر و اشخاص بپردازد بی‌آن‌که در آن‌ها دخالت و تصرف کند.

۱۶۸- توصیف واقعی عمدتاً از آن نویسنده‌گانی است که به نوعی مکتب ادبی به نام طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) معتقدند. امیل زولا که از بر جسته‌ترین چهره‌های این مکتب است، واقعیتی را به جای تخیل اصلی‌ترین شرط نویسنده‌گی می‌داند. این شیوه بیشتر در دنیای رمان‌نویسی و داستان‌پردازی پایگاه و جایگاه یافته تا در عالم شعر و شاعری.

۱۶۹- توصیف نمادین: توصیف‌هایی هستند که بر تشبیه و مقایسه بنا نهاده شده‌اند و منظور از آن‌ها ترسیم یک منظره یا چهره نیست بلکه نماد است. یعنی نماینده‌ی کیفیت و حالتی که اشیا و مناظر در ذهن به وجود می‌آورند و این همان است که در اروپا به آن ادبیات نمادین (سمبلیک) می‌گویند.

۱۷۰- در ادبیات نمادین داریم:

نماد

سنگ نرمی ناپذیری

نماد

لالة شہید ←

نماد

نی ← غریب دور افتاده از وطن و اصل خویش

نماد

کوه استقامت ←

۱۷۱- توصیف تخیلی: وصف‌هایی است که گوینده واقعه یا منظره‌ای را پس از گذشت سال‌ها به خاطر می‌آورد و براساس سایه روشنی که در حافظه‌ی وی بر جای مانده است، به نگارگری می‌پردازد.

۱۷۲- توصیفات تخیلی را که محصول گره خورده‌گی حواس ظاهری با احساسات انسانی است، بسیاری از سخن‌گستران جهان، زیباترین و دل‌انگیزترین شیوه‌ی توصیف می‌دانند.

۱۷۳- جلال آل احمد داستاننویس معاصر، از جمله نویسندهای موفق روزگار ما است که در زمینه‌های مختلفی چون داستان سفرنامه، مقالات و تکنگاری آثاری ارزشمند از خود برجای نهاده. از جمله آثار وی تکنگاری اورازان است. تکنگاری توصیف یک منطقه‌ی جغرافیایی است.

۱۷۴- آلفونس دو لامارتن شاعر حساس و باریک‌اندیش فرانسوی از بزرگترین چهره‌های ادبی جهان محسوب می‌شود. تاریخچه‌ی زندگی این شاعر بزرگ را می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد: عشق و غم.

۱۷۵- آثار لامارتین: تخیلات شاعرانه، تفکرات نو، آهنگ‌های شاعرانه و مذهبی، راز ما و گرازیلا، سفر شرق، سقوط یک فرشته

۱۷۶- شب کویر نوشته‌ی دکتر علی شریعتی نویسنده‌ی گرانبار معاصر است این نوشته اقتباسی است از کتاب کویر ایشان. قالب این اثر نثر توصیفی است و در نوع غنایی نگارش شده است و دارای محتواهای اجتماعی می‌باشد.

۱۷۷- در درس توصیف کویمات و حمات و طرابلس قالب نثر مرسل است و محتوای آن سفرنامه است و نوشتهی نام خود قادریان است که در سال ۱۴۸۱ هجری قمری نوشته شده است.

۱۷۸- ادبیات داستانی از پربارترین و پرشکوهترین بخش‌های ادبیات فارسی به شمار می‌آید. منظور از ادبیات داستانی (Fiction) آثاری است که ماهیت داستانی و تخیلی دارند. قصه‌ها، داستان‌های کوتاه، رمان و انواع وابسته به آنها را ادبیات داستانی می‌گویند.

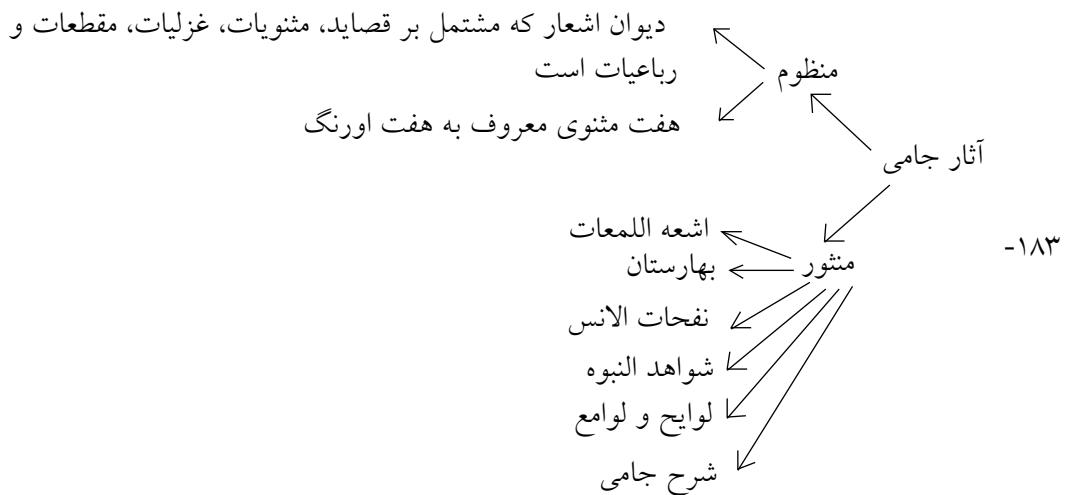
۱۷۹- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم: قصه‌هایی در فنون و رسوم کشورداری و آئین فرمانروایی، ممکلت‌داری، لشکرکشی، بازرگانی علوم رایج زمان، عدل و سیرت نیکوی پادشاهان و وزیران و امیران؛ مانند حکایت‌های سیاست‌نامه سیرالملکوک، خواجه نظام الملک توسي

۱۸۰- برخی از آثار عبدالله مستوفی عبارتند از:

- ۱- ترجمه انقلاب کبیر فرانسه
- ۲- ابطال الباطل
- ۳- محاکمه‌ی انسان و حیوان
- ۴- چهل ساعت محاکمه
- ۵- شرح زندگانی من

۱۸۱- «شرح زندگانی من» یکی از زیباترین نمونه‌های حسب‌حال‌نویسی در زبان فارسی است که زندگی روزانه مردم صد سال پیش ایران را به زبان ساده و روان به تصویر کشیده است. آنچه بر ارزش کتاب افزوده، وسعت دامنه اطلاعات و نکته‌یابی نویسنده‌ی آن است.

۱۸۲- عبدالله مستوفی نویسنده کتاب «شرح زندگانی من» در سال ۱۲۵۵ ه.ش در محله سرچشم‌هه تهران متولد شد. وی جزء اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی بود که به ابتکار میرزا حسن خان مشیر‌الدوله (بعدها پیرنیا) تأسیس شده بود. عبدالله مستوفی در ۲۴ آذر ۱۳۲۹ در هفت و چهار سالگی درگذشت.



۱۸۴- جامی دیوانش را در اواخر عمر به تقلید امیر خسرو دهلوی، با نظمی جدید در سه قسمت تدوین کرد:

- ۱- فاتحه‌الشباب (دوره‌ی جوانی)
- ۲- واسطة‌العقد (دوره‌ی میانسالی)
- خاتمة‌الحیا (دوره‌ی پیری)

* امیر علی‌شیر نوایی از معاصرین جامی بود که پس از وفات جامی کتاب خمسة‌المتحرين به یادگار جامی نگاشت.

۱۸۵- علل توجه جامی به تصوف و سیروسلوک در آغاز جوانی عبارتند از:

۱ - آشنایی با بزرگان فرقه نقشبندیه

۲ - ارادت و دوستی با سعدالدین محمد کاشغری و ناصرالدین عبیدالله معروف به خواجه احرار

* فرقه نقشبندیه گروهی هستند که از پیروان محمد نقشبندیه که در ایران، هند و ترکیه طرفدارانی دارد این گروه معتقدند برای کمال نهایی انسان باید هم از فکر و اندیشه خود کمک بگیرد و هم از قلب و احساس خود.

۱۸۶- پادشاهانی که جامی دوره‌ی حکومت آنها زندگی کرده است:

۱ - شاهرخ

۲ - ابوالقاسم بابر

۳ - ابوسعید گورکان

۴ - سلطان حسین بایقراء

* جامی در هرات وفات یافت و بایقراء مراسم تشییع و سوگواری را درباره‌ی او به کمال رعایت داشت.

۱۸۷- یکی از دایره‌المعارف‌های معتبر و دقیق روزگار ما «دایرةالمعارف فارسی» در سه جلد است که به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب تدوین شده است و نخستین جلد آن در سال ۱۳۴۵ منتشر شده است.

۱۸۸- جامی شاعر، ادیب و عارف ایرانی، مشهورترین شاعر پارسی‌گوی قرن نهم هجری است. عبدالرحمون جامی در خرجرد جام تولد یافت مدتها دشتی تخلص کرد سپس:

۱ - به مناسبت مولود خود

۲ - به سبب ارادتی که به شیخ جام داشت
تخلص جامی را برگزید.

جامعی علوم رسمی زمان خود را در هرات و سمرقند فراگرفت.

۱۸۹- کتاب‌های دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، عبارتند از:

- در کشور شوراهما، کارنامه سفر چین، آزادی مجسمه، صفیر سیمرغ، روزها، گناه، چشممه، آواها و ایماها و جام‌جهان بین.

۱۹۰- بارقه‌های شعر فارسی اثر دکتر محمدعلی ندوشن از کتاب «روزها»ی وی است. نوع ادبیات این نثر غنایی است و جزو حسب حال از زندگی نویسنده محسوب می‌شود و دارای نثر روان و زیبا و گیراست.

۱۹۱- دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در سال ۱۳۰۴ شمسی در ندوشن یزد دیده به جهان گشود و با انتشار دو منظومه‌ی «گناه» و «چشممه» شاعر شناخته شد ولی به زودی از شعر گستالت و به نثر پیوست و با نثر روان و جذاب خود یکی از مشهورترین و بر جسته‌ترین نشرنویسان دانشگاهی شد.

دکتر اسلامی فارغ‌التحصیل دکترای حقوق بین‌الملل از دانشگاه سورین فرانسه است. پژوهش‌های او در حوزه‌ی زبان فارسی و نقد نظرهایی که در این زمینه ارائه کرده است از بهترین نمونه‌های پژوهش فارسی محسوب می‌شود.

۱۹۲- ترجمه‌های آثاری در عصر مشروطیت که نشانه تسلط مترجمان آن به زبان مادری و بیگانه است.

← اتللو از ویلیام شکسپیر ترجمه ناصرالملک

← گفتار در روش به کار بردن خرد از دکارت ترجمه ذکالملک فرد

۱۹۳- ترجمه‌ی استعاری که هم‌زمان با نوآوری‌های شعر نیمایی صورت گرفته است.

۱- بایرون

۲- ریلکه

۳- ناظم حکمت

۴- ویکتور هوگو

۱۹۴- نمونه آثاری که از زبان اروپائیان به زبان فارسی ترجمه شده‌اند:

← ترجمه آثار تاریخی از جمله آثار ولتر:

پتر کبیر

شارل دوازدهم

اسکندر مقدونی

۱۹۵- ترجمه رمان‌های تاریخی علمی:

← سه تفنگدار (الکساندر دوما)

← کنت دومونت کریستو (الکساندر دوما)

← لویی چهاردهم و پانزدهم (الکساندر دوما)

← روبنسن کروزونه (اثر دوفو)

← سرگذشت حاجی بابا اصفهانی (جیمز موریه)

← رمان‌های علمی ژول ورن

۱۹۶- ترجمه از زبان‌های اروپایی - به ویژه فرانسه - با تأسیس دارالفنون هم‌زاد است. در همان ابتدای کار آموزگاران اروپایی دارالفنون، کتاب‌های درسی نسبتاً زیادی را در رشته‌های مختلف فنون جنگی و نظامی و علوم طبیعی تهیه کردند و برای ترجمه در اختیار شاگردان ایرانی خود - که به قدر نیاز در زبان‌های اروپایی ورزیده شده بودند - قرار دادند.

۱۹۷- ترجمه از زبان‌های اروپائیان به ویژه از زبان فرانسه با تأسیس دارالفنون در ایران آغاز می‌شود. آثار ترجمه شده از زبان اروپائیان که بیشتر به خاطر نیاز دانش‌آموختگان مدرسه دارالفنون در رشته‌های مختلف فنون جنگی و نظامی و علوم طبیعی تهیه گردیده‌اند.

۱۹۸- چند تن از مترجمان بر جسته اسلامی:

۱- یوحنا پسر ماسویه

۲- ربین الطبری

۳- نوبخت اهوازی و پسران او

۴- حنین بن اسحاق

۵- جورجیس پسر بختیشوع

۱۹۹- نخستین ترجمه‌های موفق فارسی از متون عربی:

← ترجمه تفسیر طبری از محمدبن جریر طبری در زمان سامانیان

← ترجمه تاریخ طبری معروف به تاریخ بلعمی از ابوعلی محمد بلعمی

← ترجمه کلیله و دمنه به همت ابوالمعالی نصرالله منشی

۲۰۰- پیشرفت و شکوفایی هر فرهنگ به میزان زیادی به اثربخشی از فرهنگ‌های دیگر بستگی دارد و ترجمه یکی از راههای انتقال عناصر فرهنگ‌ها به یکدیگر است.

ترجمه عامل پیوند و رابطه فرهنگی میان مردمانی است که هم زبان نیستند و ابزاری برای نقل اندیشه‌ها، خواسته‌ها، آیین‌ها، قصه‌ها، هنرها، دانش‌ها و ... از زبانی به زبان دیگر است.

۲۰۱- سابقه ترجمه در ایران (قبل از اسلام به ویژه دوره ساسانیان):

← اغلب آثار از زبان سانسکریت و زبان‌های دیگر به زبان پهلوی ترجمه شد که از دست رفت اما ترجمه عربی آنها موجود است.

← آثاری که از آثار آن دوره به زبان عربی بر جای مانده عبارتند از: «الف الیه و لیله» و «کلیله و دمنه» بعد از اسلام آثار بسیاری از زبان یونانی و عربی به فارسی نوین برگردانده شده است.

۲۰۲- آلفونس دوده، از نویسنده‌گان نامدار فرانسه به سال ۱۸۴۰ زاده شده و در سال ۱۸۹۷ درگذشت. از این نویسنده کتاب‌هایی به فارسی برگردانده شده است مانند «نامه‌های آسیاب» و «قصه‌های دوشنبه». قصه‌های دوشنبه توسط دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ترجمه شده است.

۲۰۳- «قصه‌ی عینکم» نوشته‌ی رسول پرویزی می‌باشد و گزیده شده از کتاب «شلوارهای وصله‌دار»، این نویسنده می‌باشد که با زبان عامیانه و گیرا به بیان داستان پرداخته است.

۲۰۴- از مشهورترین و برجسته‌ترین داستان‌نویسان معاصر ایران می‌توان افرادی چون سیدمحمدعلی جمالزاده (آغازگر سبک واقع‌گرایی در ایران)، صادق هدایت و جلال آل احمد را می‌توان نام برد.

۲۰۵- ادبیات داستانی جدید تقریباً از اوایل مشروطیت و تحت تأثیر ادبیات اروپایی در ایران شکل گرفت. بعد از نهضت مشروطیت، نویسنده‌گان کوشیدند که به مسائل اجتماعی و رنج‌های بشری و طبقات محروم جامعه پردازند و علیه زور و بی‌عدالتی به پا خیزند و رسالت اجتماعی و وجودانی خود را انجام دهند.

۲۰۶- ده آغازین سال ۱۳۰۰ شمسی دورانی تعیین‌کننده برای ادبیات معاصر به ویژه داستان‌نویسی است چرا که در این زمان، نخستین نمونه‌های رمان اجتماعی در پاسخ به مقتضیات اجتماعی و فرهنگی پدید آمدند.

۲۰۷- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:

- * قصه‌هایی که براساس امثال و حکم فارسی و عربی تنظیم شده‌اند: مانند جامع التحصیل حبله‌رودی.
- * قصه‌هایی که محتوای گوناگون دارند: از معرفت آفیدگار و معجزات پیامبران و کرامات اولیا و تاریخ پادشاهان و احوال شاعران و گروه‌های مختلف مردم تا شگفتی‌های دریاها و حیوانات مانند جوامع الحکایات و لوامع الروایات از محمد عوفی.

۲۰۸- از انواع ادبی در گذشته داریم:

قصه‌های عامیانه که حاوی سرگذشت‌ها و ماجراهای شاهان، بازرگانان و مردان و زنان گمنام است که بر حسب تصادف با وقایع عبرت‌انگیز و حکمت‌آموز و حوادثی شگفت رویرو شده‌اند. مانند «سمک عیار» فرامرزین خداداد ارجانی و «هزار و یک شب» عبداللطیف طسوجی.

۲۰۹- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:

* قصه‌هایی که جنبه تاریخی دارند و اغلب در ضمن وقایع کتاب‌های تاریخی آمده‌اند: مانند «تاریخ بیهقی» تألیف ابوالفضل بیهقی.

* قصه‌هایی در زمینه تعلیم و تربیت، مانند قصه‌های «قابل‌نامه» اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوس بن وشمگیر و «چهارمقاله» احمد عروضی سمرقندی.

۲۱۰- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:

* قصه‌هایی که از زبان حیوانات روایت می‌شود و در آن‌ها نویسنده اعمال و احساسات انسان را به حیوانات نسبت می‌دهد. مانند کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی، یا مرزبان‌نامه. در ادبیات خارجی به این نوع قصه‌ها (افسانه‌های تمثیلی) فابل (Fable) می‌گویند.

۲۱۱- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:

* قصه‌هایی در شرح زندگی و کرامات عارفان و بزرگان دینی و مذهبی مانند حکایت‌های اسرارالتوحید و

* قصه‌هایی در توضیح و شرح مفاهیم عرفانی، فلسفی و دینی به وجه تمثیل یا نمادین و سمبلیک، مانند «عقل سرخ» سهروردی و «منطق الطیر» عطار.

۲۱۲- از انواع ادبیات داستانی در گذشته داریم:

* قصه‌هایی که جنبه‌های واقعی و تاریخی و اخلاقی آن‌ها به هم آمیخته است و بیشتر از نظر نثر و شیوه نویسنده‌گی به آن‌ها توجه می‌شود مانند «مقامات حمیدی» تألیف حمیدالدین بلخی و گلستان سعدی.

۲۱۳- در ادب فارسی هیچ زن شاعری شهرت پروین اعتضامی (قرن سیزدهم و چهاردهم) را نیافته است.

شعر پروین از برجسته‌ترین نمونه‌های تعلیمی محسوب می‌شود. دیوان پروین اعتضامی شامل ۲۴۸ قطعه شعر است که از این مجموعه ۶۵ شعر او حالت مناظره دارد که این چهره او را در مناظره‌پردازی شاخص و ممتاز ساخته است.

۲۱۴- مناظره مست و هشیار اثر پروین اعتضامی است. این مناظره از بهترین و زیباترین قطعات پروین اعتضامی است. پروین در این مناظره با طنز لطیف و اشارات روشن به ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر خویش پرداخته است. طنز موجود در این شعر، طنز رندانه‌ی حافظ را فریاد می‌آورد.

۲۱۵- سعدی‌نامه یا بوستان اثر ارجمند شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، سعدی شیرازی است که در سال ۶۵۵ در قرن هفتم پس از بازگشت از سفر دور و درازش آن را سرود. بوستان بر وزن شاهنامه سروده شده و در ده باب تنظیم شده که این ده باب مدینه‌ی فاضله سعدی را ترسیم می‌کند.

۲۱۶- تذکرةالولیا تنها اثر مشهور عطار است که در آن شرح حال هفتاد و دو تن از عارفان بزرگ سخن گفته شده و گفته‌های آنان گرد آمده است.

هر بخش این کتاب مخصوص یکی از مردان حق است. پس از عطار نویسنده‌ای ناشناس حدود بیست تا بیست و پنج بخش به آن افزوده است که پرمایگی هفتاد و دو بخش اصلی را ندارد.

۲۱۷- ناقدان ادبی برای شعر تعلیمی از نظر تاریخی دو مرحله قائلند:

مرحله‌ی ۱: مرحله‌ی ابتدایی و آغازی؛ و آن هنگامی است که دانش‌های بشر به علت محدودیت به هم آمیخته است و از این گذشته نوشتمن بسیار دشوار است و از همین رهگذر نظم و سیله‌ای می‌شود برای تعلیم و به خاطر سپردن دانستی‌ها.

۲۱۸- ناقدان ادبی برای شعر تعلیمی از نظر تاریخی دو مرحله قائلند:

مرحله دوم: شعر تعلیمی مربوط به دوران انحطاط جوامع است. وقتی در جامعه‌ای خلاقیت و ابتکار هنری بمیرد هنرمندان و شاعران به جای آفرینش شعر، مسائل مختلفی را به نظم درمی‌آورند و تصنیع جای الهام را می‌گیرد.

۲۱۹- نامهای دیگر ادبیات تعلیمی در گذشته:

- ← تحقیق
- ← زهد
- ← پند
- ← حکمت
- ← وعظ
- ← تعلیم

۲۲۰- نمونه‌های شعر تعلیمی در ادبیات اروپایی عبارتند از:

- بهشت گمشده اثر میلنون
- کمدی الهی دانته

۲۲۱- درون‌مایه‌های شعرهای تعلیمی:

← در قدیم بیشتر شامل موضوعات اخلاقی، مذهبی و عرفانی بوده است.
← از انقلاب مشروطه به بعد اشعاری با درون‌مایه‌های سیاسی، اجتماعی و روان‌شناسی نیز در ردیف اشعار تعلیمی قرار گرفتند.

۲۲۲- اشعار تعلیمی در کشور ما بیشتر جنبه‌ی غنایی پیدا کرده است زیرا با شور و احساس شاعر نسبت به مسائل اخلاقی، تعلیمی، اجتماعی، عرفانی و مذهبی همراه است.

اشعار سیاسی و عرفانی و اخلاقی ما در آثاری چون دیوان ناصرخسرو، حدیقه‌ی سنایی، کلیات شمس بوستان و غزلیات و قصاید سعدی و غزلیات حافظ دارای جنبه‌ی غنایی نیز هستند.

۲۲۳- نمونه‌ی آثار تعلیمی که از زبان حیوانات بیان شده است:

- ← کلیله و دمنه
- ← مرزبان نامه
- ← مثنوی مولوی
- ← بوستان سعدی
- ← گلستان سعدی

۲۲۴- ادبیات تعلیمی به دو شکل ارائه شده است:

← گاهی به صورت یک مجموعه‌ی مستقل مانند: داستان‌ها و قطعات و شعرهای تعلیمی
← گاهی به شکل پراکنده در میان آثار دیگر مانند: شعرهای تعلیمی شاهنامه و گرشاسب‌نامه و یا شعرهای اخلاقی که در قصاید بیان شده است.

۲۲۵- بخش عمده‌ای از ادب متعالی ما را شعر تعلیمی به وجود آورده است و آثار اغلب شعرای غیردرباری سرشار از زمینه‌های تعلیمی است. حتی ادب درباری نیز در بسیاری مواقع مایه‌های تعلیم و اخلاق به خود گرفته است. آثار تعلیمی در حوزه‌ی علم و ادب نگارش یافته‌اند اغلب برای آموزش موضوعی خاص به کار گرفته شده‌اند که از این میان آثار بسیاری در زمینه‌های پژوهشی، ریاضیات، نجوم، ادب و لغت مثل نصاب‌الصیبان، اثر ابونصر فراحتی که در تعلیم لغت سروده شده است، به وجود آمده است.

۲۲۶- نثر و شعر تعلیمی به دو صورت بیان شده است:
← داستان‌هایی از حیوانات

← به صورت حکایات ساده و سخنان پندآموز و حکمت‌آمیز در قالب قطعه، غزل، قصیده و رباعی آمده است.

۲۲۷- کتاب نهج‌البلاغه دربرگیرنده مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار و حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است این کتاب به همت سیدرضی (۴۰۶ - ۳۵۹ ه.ق) گردآوری شده و مترجمانی نیز آن را به زبان فارسی برگردانیدند.

۲۲۸- از میان مترجمان مختلف دکتر سید جعفر شهیدی با ذوق و دقت علمی بسیار و به پیروی نثر آهنگین نهج‌البلاغه، این کتاب را ترجمه کرده است. خطبه بیست و هفتم نهج‌البلاغه به خطبه جهاد معروف است.

۲۲۹- دانشمندان اسلامی با استفاده از ترجمه‌های آغازین توانستند با دانشمندان و ادبیان دیگر کشورها و ملت‌ها آشنا شوند و با بهره‌گیری از آثار ایشان به علوم و فنون جدید دست پیدا کردند.

۲۳۰- پیروان ترجمه ارتباطی معتقدند که اصل، خواننده است نه نویسنده، در حالی که طرفداران ترجمه معنایی توجه بیشتری به نویسنده دارند. با این همه هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند به طور مطلق ارتباطی یا معنایی باشد. این پدیده صرفاً نسبی است و بسته به نوع متن و هدف ترجمه یکی از این دو قطب برجسته‌تر می‌شود.

۲۳۱- ویژگی‌های ترجمه‌های ارتباطی:

- ← در این نوع ترجمه بیشتر توجه مترجم به گیرنده‌ی پیام است.
- ← مترجم تمایل ندارد ساخته‌ای صوری و معنایی ناآشنا را از زبان مبدأ به زبان مقصد وارد کند.
- ← ترجمه ارتباطی آسان‌تر خواننده می‌شود اما این نگرانی وجود دارد که آنچه می‌خوانیم با چیزی که نویسنده گفته انتباق معقول و نسبی نداشته باشد.
- ← پیروان ترجمه ارتباطی معتقدند که اصل خواننده است نه نویسنده.

۲۳۲- ویژگی‌های ترجمه معنایی:

- ← در این نوع ترجمه (برخلاف ترجمه ارتباطی مترجم نمی‌خواهد از دنیای نویسنده فاصله بگیرد.)
- ← مترجم پیوسته می‌کوشد تا آنجا که امکان دارد ساخته‌ای زبان مبدأ را وارد زبان مقصد کند.
- ← این گونه ترجمه‌ها را بر عکس ترجمه ارتباطی به راحتی نمی‌توان خواند.
- ← پیروان این نوع ترجمه معتقدند اصل نویسنده است نه خواننده.

۲۳۳- مطلوب‌ترین شکل انتقال (ترجمه) آن است که هیچ بخشی از صورت و معنی از میان نرود. ولی به اعتقاد متخصصان، این امر امکان‌پذیر نیست. به عبارتی هیچ پیامی را بدون دست کاری نمی‌توان از زبانی به زبان دیگر منتقل کرد.

۲۳۴- برای حصول به یک ترجمه موفق لازم است که مترجم علاوه بر آشنایی کامل با روح زبان مبدأ (زبانی که از آن ترجمه می‌شود) و زبان مقصد (زبانی که به آن ترجمه می‌شود) بر محتوای کتاب مورد ترجمه دقیقاً اشراف داشته باشد. این شرایط، برای ترجم لازم است اما کافی نیست. ترجمه‌ی خوب شرایط دیگری هم دارد که اساسی‌ترین آن‌ها رعایت امانت به بیان دیگر «حفظ سبک» مؤلف است.

۲۳۵- نمونه آثار ترجمه شده از زبان فارسی به زبان‌های دیگر:

- ← شاهنامه فردوسی
- ← رباعیات خیام
- ← گلستان و بوستان سعدی
- ← مثنوی مولوی
- ← غزلیات حافظ

۲۳۶- نگرانی‌های هر مترجم در ترجمه‌ی اثر مورد نظر خود:

- ۱ - مبادا خواننده ترجمه او را درنیابد.
- ۲ - پیام نویسنده خوب منتقل نشود و دچار تحریف شود.

۲۳۷- ترجمه شعر شاعران اروپایی نیز در شکل و محتوای شعر فارسی مؤثر افتاد و باعث بروز تحولی از سبک کهن به سبک نیمایی و شعر سپید شد؛ ولی به دلیل پشتونه نیرومند شعر کهن، شعر اروپایی نتوانست معیارهای خود را بر شعر فارسی تحمیل کند، به همین دلیل شعر فارسی اصالت خود را از بسیاری جهات حفظ کرده است.

۲۳۸- منافع و نتایج حاصل از ترجمه‌ی آثار اروپاییان به زبان فارسی:

- ← ساخته شدن شخصیت فرهنگی فرد و جامعه
- ← غنی ساختن گنجینه واژگان زبان فارسی
- ← یوپایی و رونق ساده‌نویسی در نشر
- ← بیرون آوردن شعر از حالت یکنواختی
- ← جهت بخشیدن به کار نویسنده و شاعری
- ← آموزش روش جدید تحقیق به پژوهندگان
- ← رواج علوم و فنون جدید در ایران

۲۳۹- سلمان هراتی از شاعران توانای پس از انقلاب است که در باروری شعر انقلاب سهمی ویژه دارد:

- ویژگی‌های شعر سلمان هراتی:
- ← روانی زیان
 - ← بهره‌گیری و تأثیرپذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب
 - ← اندیشه پویا

۲۴۰- مجموعه اشعار سلمان هراتی:

- ← از آسمان سبز
- ← از این ستاره تا آن ستاره
- ← دری به خانه خورشید

-۲۴۱- پس از پیروزی انقلاب اسلامی بخش عمده‌ی سروده‌های اوستا به ترسیم و توصیف لحظه‌های شکوهمند مجاہدت‌ها و ایشارگری‌های مردمی و پایداری و حماسه هشت سال دفاع مقدس اختصاص یافت. سبک شعری او متسبب به سبک خراسانی است و متنقدان او را از پیشانگان سبک خراسانی نو می‌دانند. شهرت اوستا به قصاید اوست.

-۲۴۲- از قصیده‌سرایان مشهور که در کتاب درسی به آن‌ها اشاره شده است:

- ← مهرداد اوستا
- ← ملک‌الشعرای بهار
- ← ناصرخسرو
- ← خاقانی

-۲۴۳- یکی از موفق‌ترین و برجسته‌ترین قصیده‌سرایان معاصر، محمدرضا رحمانی، مشهور به مهرداد اوستاست. اوستا در سال ۱۳۰۸ در بروجرد متولد شد و در سال ۱۳۷۰ بر اثر سکته‌ی قلبی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

-۲۴۴- محمدرضا رحمانی مشهور به مهرداد اوستا، شاعری آشنا به ادبیات کهن ایران و ادبیات جهان بود. از وی می‌توان به دو اثر: تیرانا و پالیزبان اشاره کرد.

-۲۴۵- شعر صدای پای آب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

قسمت دوم:

- ← دستگاه فکری و فلسفی شاعر چهره می‌نماید.
- ← کاشان او به اندازه‌ی جهان وسعت می‌یابد و جهان در نماد کاشان تفسیر می‌شود.

-۲۴۶- شعر صدای پای آب، با اشاراتی به اساطیر و با بهره‌گیری از عناصر عرفان هندی و بودایی، آگاهی و شناخت عمیق سه راب سپهری را از عرفان غیراسلامی و غیرایرانی و تلفیق این دو نشان می‌دهد. جز این، پایان شعر دعوتی است به درک درست عرفان و بهره‌گیری از آن در عصر معراج پولاد و اصطکاک فلزات.

-۲۴۷- ویژگی‌های شعر صدای پای آب:

- ← زبان روان
- ← توصیف صادقانه دنیای عاطفی شاعر
- ← تصویرهای بدیع و تازه
- ← غافل‌گیری‌های شاعرانه
- ← ترکیب و موسیقی شعر
- ← بهره‌گیری از لغات عامیانه

-۲۴۸- شعر صدای پای آب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

بخش اول:

- ← شعر، آمیخته‌ای از حس و عاطفه و آرمان شاعر
- ← آب در این شعر رمز خود شاعر است که آرام و تازه از هر گوشه کناری عبور می‌کند.
- ← کاشان او در آغاز، همان زادگاه است.

-۲۴۹- ماده اصلی شعر تعلیمی:

- ← علم - یعنی حقیقت
- ← اخلاق - نیکی و خیر
- ← هنر - زیارت

۲۵۰- شعر تعلیمی در ادبیات ملل به دو گونه دیده می‌شود:

← نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (حوزه اخلاقی).

← نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است (حوزه شعرهایی که مباحثی از علم و ادب را می‌آموزند).

۲۵۱- عصر شعر نیمایی را به دلیل رویدادهای مهم به چند دوره تقسیم کرده‌اند.

← دوره‌ی اول از ۱۳۰۴ (آغاز سلطنت رضاخان) تا شهریور ۱۳۲۰ (آغاز حکومت محمدرضا پهلوی)

← دوره‌ی دوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (کودتای ۲۸ مرداد)

← دوره‌ی سوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ (قیام ۱۵ خرداد)

← دوره‌ی چهارم ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (انقلاب اسلامی)

۲۵۲- دوره‌ی نخست عصر شعر نیمایی را باید دوره‌ی درخشش نیما و جمال بر سر شعر کهنه و نو دانست.

۲۵۳- شعر «می‌تراود مهتاب» ترسیم عصر شبزده و جامعه‌ی غفلت آلودی است که نیما در آن زندگی می‌کند. نیما در این

شعر دل‌گرفته از رخوت و خواب‌زدگی جامعه، در پی یافتن راهی است که بیداری و آگاهی را به جامعه برگرداند.

۲۵۴- طرفداران جریان جدید:

← علی معلم

← قیصر امین‌پور

← نصرالله مردانی

← سلمان هراتی

← حسن حسینی

← سپیده کاشانی

۲۵۵- از ویژگی بارز شعر نیمایی پرداختن به مسائل اجتماعی با زبان نمادین است.

شاعر با بهره‌گیری از عناصر محیط خویش به بیان دردها و تنگناهای جامعه می‌پردازد.

۲۵۶- در کنار جریان‌های شعری و تحول‌آفرینی‌ها، سنت‌گرایان و جناح وفادار به شعر و ادب سنتی، حضوری روشن و

فعال دارند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مضامین تازه، پویا، انقلابی و اجتماعی با الهام از فرهنگ اسلامی و

عناصر پرشور حماسی به ویژه عاشورای حسینی، فضای شعر و نثر را آکند.

۲۵۷- شاعران متعلق به هر دو دوره‌ی ادبی:

← محمدحسین شهریار

← مهرداد اوستا

← علی موسوی گرمارودی

← حمید سبزواری

۲۵۸- دوره‌ی چهارم عصر شعر نیمایی:

← این دوره را باید دوره کمال جریان‌های ادبی پیشین دانست.

← زبان شعر بارورتر و شفاف‌تر و فضای شعر با مسائل اجتماعی همراه‌تر و پیوسته‌تر است.

۲۵۹- از بر جسته‌ترین و مشهورترین چهره‌های ادبی پس از نیما:

← سهراب سپهری

← ملکه لزان‌ثالثا

- ۲۶۰- ویژگی‌های دوره‌ی دوم عصر شعر نیمایی:
- ← دوره‌ی تأثیر شعر نیما بر دیگران و شکوفایی شیوه‌ی او
 - ← انتشار نسخه‌های ادبی همچون «روزگار نو» و «پیام نو» و «مجله سخن» که در آن‌ها جز نقد و تحلیل آثار متعددان و فاداران به سنت شعری گذشته چاپ می‌شد.
 - ← تشکیل نخستین کنگره‌ی نویسنده‌گان ایرانی که عمدتاً فاداران شیوه‌ی نیمایی بودند.
 - ← به وجود آمدن «شعر سپید» یا «شعر مشور» در این دوره

- ۲۶۱- ویژگی‌های دوره سوم عصر شعر نیمایی:
- ← شعر نو تغزلی گسترش یافت.
 - ← رواج زبان رمزگونه و ادبیات اجتماعی و حماسی که چندان خوشایند رژیم سلطنت نبود.
 - ← به خاطر گسترش و نفوذ اندیشه‌های غیرمذهبی در شعر و آن هم تحت تأثیر اندیشه‌های شرقی و اروپایی.
 - ← محتوای بعضی از این شعرهای تغزلی به سوی مسائلی غیراخلاقی و فاقد ارزش اجتماعی و نیز به سمت یأس و نامیدی جهت یافت.

- ۲۶۲- تغییرات نثر دوره معاصر:
- ← موضوع و محتوای نوشتة‌ها نیز زیر و رو شد. واقعیات زندگی، دردهای اجتماعی، بحث درباره‌ی حکومت و دولت و طرح اندیشه‌های نو، فضای نثر و شعر را تحت تأثیر قرار داد، این مسائل در نوشتة‌ها و آثار قرن‌های پیش اندک است.
 - ← پیدایی یک رشته کار علمی و تحقیقی در زمینه ادبیات و علوم نظری با تأثیرپذیری از کار شرق‌شناسان اروپایی از جریان‌های ادبی و فرهنگی این دوره محسوب می‌شود.

- ۲۶۳- تغییرات نثر دوره معاصر:
- ← طنز و لطیفه‌های انتقادی در ادبیات این دوره افزایش یافت و کسانی چون دهخدا در این رشته کارهایی کردند و راه را برای نویسنده‌گان روزنامه‌ها، مجله‌ها و داستان‌های فکاهی و انتقادی گشودند.
 - ← واژه‌های مترادف و الفاظ خشک و ناآشنا، آرام آرام از فضای نوشتة‌ها رخت بربرستند و معنی اندیشی و بین روشن به لفاظی‌ها و پرداخت‌های متكلفانه پایان بخشید.

- ۲۶۴- اخوان ثالث نخستین کسی است که شعر نیمایی را به خوبی تجزیه و تحلیل کرده است. که دو کتاب او:
- ← بدعت‌ها و بداعی نیما یوشیج
 - ← عطا و لقای نیما یوشیج
 - در همین زمینه است.

- ۲۶۵- شعر «خوان هشتم» از مجموعه‌ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان» است. در شعر خوان هشتم اخوان با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی سبک خراسانی، پایان غم‌انگیز کشته شدن رستم و رخش را به دست شغاد از زبان نقال بیان می‌کند. شعر با ترسیم فضای سرد و غم‌گرفته از حادثه‌ای غم‌بار خبر می‌دهد (براعت استهلال دارد).

- ۲۶۶- مهدی اخوان ثالث یکی از وفادارترین و موفق‌ترین پیروان شعر نیمایی است.
- ویژگی‌های مهم شعر اخوان:
- ← علاقه‌ی او به احیای سنت‌های حماسی و اساطیری
 - ← صلابت و سینگینی شعر خراسانی
 - ← شیوه روایت‌گری

۲۶۷- مجموعه سرودهای اخوان ثالث:

- ← زمستان (که نشان داده است در شعر حماسی به شکل تازه‌ای از بیان دست یافته است).
- ← آخر شاهنامه (۱۳۳۸) اوج شکوفایی شعر خویش را نمایان ساخت.
- ← ارغون
- ← از این روستا
- ← تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
- ← در حیاط کوچک پاییز در زندان

۲۶۸- از میان کسانی که برای تحول شعر، با کمک برداشتن قید تساوی مصراع‌ها و قافیه‌بندی‌های معمول کوشش کردند، می‌توان از شاعران زیر نام برد:

- ۱ - تقی رفعت
- ۲ - شمس کسامی
- ۳ - جعفر خامنه‌ای
- ۴ - لاهوتی

۲۶۹- نیما یوشیج (علی اسفندیاری) با سروden قطعه افسانه در سال ۱۳۰۱ آغازگر تحولی بزرگ شد و پس از آن در سال ۱۳۱۶ شعر ققنوس نخستین شعر خود را که از نظرگاه تخیل و وزن آرایی و قافیه‌بندی با شعر گذشتگان کاملاً متفاوت بود، عرضه کرد.

۲۷۰- همپای تحولات در نشر، در درون‌مایه شعر فارسی دگرگونی‌های چشمگیری به وقوع پیوست. شعر این دوره با پویایی و تازگی محتوا و طرح مسائلی هم‌چون آزادی، وطن، قانون و کارگران توانست با جنبش مشروطیت هم‌گام شود. با این همه اندیشه تغییر در ساخت صورت شعر به طور جدی و عمیق مطرح نشده بود.

۲۷۱- از میان کسانی که برای تحول و تغییر شعر از طرق پس‌وپیش کردن قافیه تلاش کردند، می‌توان از شاعران زیر نام برد:

- ۱ - عشقی
- ۲ - لاهوتی
- ۳ - دهخدا
- ۴ - اشرف‌الدین حسینی (مشهور به نسیم شمال)
- ۵ - ایرج میرزا

۲۷۲- به دنبال تغییر ستون اجتماعی جامعه، تحولاتی در عرصه‌ی نشر و شعر نیز اتفاق افتاد. در حوزه‌ی نشر جز ترجمه‌ی داستان‌ها و نوشه‌های اروپاییان که راه را برای ساده‌نویسی هموار کرد. نوشه‌هایی رواج یافت که با آثار گذشته تفاوت‌هایی چشمگیری داشت.

۲۷۳- تغییرات نثر دوره معاصر (مشروطیت):

← زبان نوشه‌ها به زبان مردم نزدیک شد، پیش از این انحصار نوشه‌ها به دربار یا خواص، نویسنده‌گان را به سمت تکلف پیش می‌برد؛ اما در این دوره، مثل‌ها، اصطلاحات عادی به ادبیات راه یافت.

۲۷۴- تعریف ادبیات معاصر: تحولات جامعه‌ی ایران را از زمان امضای فرمان مشروطیت (۱۳۲۴ ه. ق) تا به امروز ادبیات معاصر نامیده‌اند.

۲۷۵- عوامل عمدۀ تحول و دگرگونی دوره مشروطیت:

← آمدن صنعت چاپ

← گسترش روزنامه‌نویسی

← آشنایی ایرانیان با ادبیات اروپایی

← نهضت ترجمه و نشر آثار اروپایی

← تأسیس مدرسه دارالفنون

۲۷۶- گوته، شیفته و دلبسته‌ی شعر و اندیشه حافظ بود.

در مورد وابستگی وی به حافظ گفته‌اند: در هیچ دوره‌ای از تاریخ جهان، شاعری را نمی‌توان یافت که نسبت به شاعر کشوری دیگر نظری تجلیلی که گوته از حافظ ایران کرده است، به جای آورده باشد.

۲۷۷- یکی از عالی‌ترین و گرانقدرترین آثار شعر و حکمت گوته «دیوان شرقی - غربی» اوست که از بزرگ‌ترین آثار ادب آلمان و اروپاست. به حاطر تأثیرپذیری گوته از حافظ می‌توان گفت که «دیوان شرقی - غربی» او قبل از آنکه به آلمان و اروپا تعلق داشته باشد، از آن ایران است.

۲۷۸- آثار گوته که در زمینه‌ی پژوهشی و علوم طبیعی نوشته شده است، عبارت‌اند از:

۱ - تغییر حال گیاهان

۲ - تئوری رنگ‌ها

۲۷۹- مهم‌ترین آثار ادبی گوته شامل:

← ورتر

← فاوست

← اگمونت

← نغمه‌های رومی

← دیوان شرقی - غربی

۲۸۰- انوری از شاعران قرن هشتم است.

* بهارستان اثر جامی شاعر و عارف قرن نهم است که به تقلید از گلستان نگاشته شده است.

۲۸۱- یوهان ولفگانگ گوته شاعر و حکیم آلمانی یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های ادبی جهان است. برخی معتقدند از زمان یونانیان تاکنون عالم بشریت در شعر، ادب و حکمت نسبت به هیچ کس به اندازه‌ی گوته مدیون نیست. گوته با قوه تخیل بی‌نظیر، روح بلندپرواز، قدرت بیان و قلم سحرآمیز نه تنها بر ادب آلمان بلکه بر ادبیات جهان تأثیر ژرف گذاشته است.

۲۸۲- مضامین عرفانی و فلسفی و نمادهای اشعار سهراب محسوب آشنایی او با مکاتب و اندیشه‌های زیر است:

← آیین بودایی

← آیین برهمایی

← اندیشه‌های کریشنامورتی (عارف مشهور و معاصر هندی)

← اندیشه‌های عرفانی ایرانی و اسلامی

← ادبیات اروپایی.

۲۸۳- شعر «صدای پای آب» برگرفته از مجموعه‌ی «هشت کتاب» است. انگیزه سروdon شعر مرگ پدر و تسلای مادر است. او این سروده را به مادرش تقدیم داشته است.

۲۸۴- نخستین مجموعه شعر نیمایی سهراب سپهری «مرگ رنگ» بود که به سال ۱۳۳۰ انتشار یافت. آخرین مجموعه اشعاری نیز «ما هیچ، ما نگاه» بود که به همراه دیگر اشعارش در مجموعه‌ای به نام «هشت کتاب» در خرداد ۱۳۵۶ منتشر شد. همچنین چند ترجمه نیز از سهراب سپهری بر جای مانده است.

۲۸۵- خصوصیات زبان شعری سهراب سپهری:
 ← برخی اشعار او ساده و بی‌آیش است.
 ← برخی اشعار او آمیخته با مضامین و مفاهیم عرفانی و فلسفی و همراه با نمادها است.

۲۸۶- سهراب سپهری شاعر و نقاش معاصر در سال ۱۳۰۷ در کاشان ولادت یافت و پس از ۵۲ سال در اردیبهشت ۱۳۵۹ با بیماری سرطان جان به جان‌آفرین تسليم کرد. سپهری از نخستین کسانی است که راه نیما را شناخت و به پیروی از او پرداخت.

۲۸۷- مجموعه آثار سهراب سپهری:
 ← مرگ رنگ
 ← زندگی خوابها
 ← آواز آفتاب
 ← شرق اندوه
 ← حجم سبز
 ← ما هیچ ما نگاه

۲۸۸- کتاب‌هایی همچون: الانبیه عن حقایق الادویه، نوروزنامه، سیاست نامه و کیمیای سعادت از جمله آثاری هستند که به نشر ساده نگارش یافته‌اند و در دیباچه‌ی خود، بهترین تحمیدیه‌ها را جای داده‌اند.

۲۸۹- مثنوی «گل و نوروز» از خواجهی کرمانی است. (متوفی ۷۵۰ ق.ق)
 - شعر ستایش خدا ، تحمیدیه‌ای هست که شاعران در آن به بعضی صفات پروردگار (آفریننده‌ی بهار ، موجودات خاکی و ...) اشاره دارد و در پایان به نعت پیامبر و مقام والای حضرت می‌پردازد.

۲۹۰- کتاب فرج بعد از شدت:
 - ترجمه کتاب عربی «الفرح بعد الشدة»
 - اثر قاضی محسن تنوخی (قرن چهارم)
 - در قرن ششم توسط حسین بن اسعد دهستانی به فارسی ترجمه شده است.
 - ۳ جلدی است.
 - حاوی داستان‌های متنوع با موضوعاتی چون: عشق، امید، ترس از خدا و ابتلای پیامبران

۲۹۱- شدت گرفتاری‌ها و مشکلات قهرمانان این داستان‌های سنتی که در نهایت به فرج و نجات می‌انجامد، بر جاذبه‌ی کتاب «فرح بعد از شدت» می‌افزاید.
 - کتاب «فرح بعد از شدت»، توسط «دکتر اسماعیل حاکمی» تصحیح شده است.

-۲۹۲ - داستان «دیوار» اثر جمال میر صادقی، نویسنده و منتقد ادبی معاصر است.

- نشر داستان «دیوار» در ظاهر ساده و معمولی است ولی در اصل بیانی استعاری و نمادین دارد.

- فضای داستان دیوار، دنیای صادقانه‌ی کودکان را به تصویر می‌کشد که دیوار را سدی در برابر آزادی‌های کودکانه‌ی خود می‌پندارد.

-۲۹۳ - آثار جمال میر صادقی

۱- در زمینه‌ی نقد و داستان: ادبیات داستانی و عناصر داستان

۲- مجموعه‌ی داستان: دوالپا، هراس و مسافرهای شب

- «دیوار» نماد جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم جوامع بشری است و یگانگی‌ها را افزایش می‌دهد.

-۲۹۴ - نشر مرسل: نثری است ساده و روشن با جملات کوتاه و قادر لغات مهجور عربی و بدون مترافات با توصیفات کلی و کوتاه

- به نشر مرسل؛ نشر سبک خراسانی، نشر بلعمی و نشر دوره‌ی اول نیز می‌گویند.

- کتاب‌هایی به نشر مرسل: قصص الانبیا، ترجمه‌ی تاریخ فطری، ترجمه‌ی تفسیر طبری و ...

-۲۹۵ - نشر بینایین: این نوع نثر هم سادگی و استواری نشر مرسل را دارد و هم نشانه‌هایی از نثر فنی مثل، ورود لغات عربی و آیات و احادیث.

- نشر بینایین، نثر منشیان و دبیران عهد غزنوی است.

- نشر بینایین، در پایان دوره‌ی نشر مرسل و آغاز نثر فنی پدید آمد.

- آثاری به نشر بینایین: تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه‌ی نظام‌الملک، قابوس نامه‌ی عنصر المعنی

-۲۹۶ - نثر فنی:

- نثری شعروار، سرشار از آرایه‌های ادبی با زیان تشویری، برتری توصیف بر خبر

- نثری از نظر زبان، فکر و ویژگی‌های ادبی از خواهان نزدیکی به شعر است.

- استفاده از آیات و احادیث و ضرب المثل‌های عربی.

- آغازگر این سبک، نصرالله منشی است.

- «کلیله و دمنه» به نثر فنی نگاشته شده است.

-۲۹۷ - نثر مصنوع و متکلف:

نشر دشوار و پیچیده، لبریز از آرایه‌های ادبی و معانی و الفاظ دور از ذهن.

- آثاری به نثر مصنوع:

تاریخ جهان گشای جوینی، مقامات حمیدی، حبیب السیر خواند میر و

-۲۹۸ - ویژگی‌های نثر دوره‌ی مشروطه:

دوری از تکلف، رعایت اصل ساده نویسی، حفظ اصالحت معنی، نزدیکی آثار به زبان مردم.

برخی نویسنده‌گان دوره‌ی مشروطه:

میرزا فتحعلی آخوندزاده، طالبوف، حاج زین العابدین مراغه‌ای